گوشه هایی از تاریخ دیپلماسی ایران

(گزیده ای از مقالات نشریه وزارت امور خارجه)



به کوشش
امیر سعید الهی

مرکز اسناد و تاریخ دیپلماسی

گوشه‌هایی از تاریخ دیپلماسی ایران

(گزیده‌ای از مقالات نشریه وزارت امور خارجه)

به کوشش
امیرسعید الهی

مرکز اسناد و تاریخ دیپلماسی
تهران ـ پاییز ۱۳۹۰

فهرستنویسی پیش از انتشار

سرشناسه: الهی، امیرسعید، ۱۳۲۸-، گردآورنده
عنوان و نام پدیدآور: گوشه هایی از تاریخ دیپلماسی ایران: (گزیده ای از مقالات نشریه وزارت امورخارجه) / به کوشش امیرسعید الهی [به سفارش] مرکز اسناد و تاریخ دیپلماسی [وزارت امورخارجه].
مشخصات نشر: تهران: وزارت امور خارجه، مرکز چاپ و انتشارات، ۱۳۹۰.
مشخصات ظاهری: ٦٥١ ص.: مصور.
شابک: 978-964-361-575-8
بها: ۹۸۰۰۰ ریال
وضعیت فهرستنویسی: فیپا.
موضوع: ایران- وزارت امورخارجه - تاریخ
موضوع: ایران --روابط خارجی - تاریخ -- مقاله‌ها و خطابه‌ها
موضوع: ایران -- تاریخ -- دخالت خارجی
شناسه افزوده: ایران. وزارت امور خارجه. مرکز اسناد و تاریخ دیپلماسی.
شناسه افزوده: ایران. وزارت امور خارجه. مرکز چاپ و انتشارات.
رده‌بندی کنگره: ۱۳۹۰ ۹ گ ٧٤ الف/ DSR۱۳٤
رده‌بندی دیویی: ۳۲۷/۵۵
شماره کتابشناسی ملی:۲۵۳۱۷۹۷

گوشه‌هایی از تاریخ دیپلماسی ایران

چاپ اول: پاییز ۱۳۹۰
تعداد: ۱۰۰۰ جلد
صفحه‌آرایی، طراحی، لیتوگرافی، چاپ و صحافی:

مرکز چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه

دفتر مرکزی: مینی سیتی، میدان شهید محلاتی، خیابان نخل، خیابان وزارت امور خارجه
تلفن: ۵-۲۲٤۷۲۷۳۲، دورنگار: ۲۲٤۷۲۷۳٦
فروشگاه مرکزی: میدان انقلاب، اول کارگر شمالی، پاساژ البرز، شماره ۱۱، تلفن: ۹-٦٦٤۲۹۰۲۸
فروشگاه شماره ۲: خیابان شهید باهنر، خیابان شهید آقایی
صندوق پستی ۱۹۳۹۵/٤٧٤٦، تلفن: ۲۲۸۰۲٦٦۲
فروشگاه اینترنتی:www.mofa.ir

فهرست مطالب

فصل چهارم؛ روابط ایران با کشورهای همسایه

فصل پنجم؛ مروری بر آغاز روابط ایران و ایالات متحده

فصل ششم؛ خلیج فارس

فصل هفتم؛ دیپلماسی و تبادلات دریایی

سخنی از ویراستار

روابط دیپلماتیک ایران با اروپا و کشورهای همسایه بویژه عثمانی از دوره صفویان بسیار گسترده‌تر شد اما در آن دوره امور مربوط به روابط خارجی در دربار متمرکز بود و به دلیل نبود یک نهاد اداری مستقل برای رسیدگی به امور خارجه، سکان هدایت سیاست خارجی در دست شاه یا صدراعظم قرار داشت. در اواخر سده دوازدهم خورشیدی (اوایل سده ۱۹م.) با توجه به تحولاتی که در روابط میان دولت‌ها پدید آمد، ارتباطات کشورها در سطوح فرهنگی و اقتصادی هم گسترش یافت. در واقع پس از تماس‌های نخستین میان ایران با تمدن غرب، کشورمان به تدریج به عرصه رقابت میان روس و انگلیس تبدیل شد. همین مسئله باعث شد که ایران در دوره قاجار به طور جدی وارد صحنه سیاست بین‌الملل شود. گسترش روابط خارجی و سفرای متعددی که از سوی دولتهای خارجی به ایران می‌آمدند، دولت ایران را به فکر تأسیس نهادی برای امور خارجه انداخت. از این رو فتحعلی شاه قاجار برای تامین منافع کشور و سهولت در مراودات خارجی در ۱۱۹۹خ./ ۱۲۳۶ق. فرمان تشکیل نهاد دیپلماسی را صادر کرد. وزارت امور خارجه برای چندین سال محدود به وزیر و چند منشی می‌شد ولی به مرور زمان شکل مدون‌تری به خود گرفت. در دوره صدارت امیرکبیر، تشکیلات وزارت امورخارجه منظم‌تر شد و با آغاز اصلاحات در دوره ناصرالدین شاه وزارت خارجه یک دستگاه مستقل اعلام شد و صدراعظم از دخالت در امور آن منع شد.

رفته رفته افرادی که در راس این وزارتخانه قرار گرفتند کوشیدند که با توجه به توان و امکانات خویش با تربیت و جذب نیروی متخصص، توانمندی این وزارت را افزایش دهند. وزارت امور خارجه به عنوان نهادی که با جهان خارج بیشترین ارتباط را دارد می‌بایست در کنار پرورش استعدادهای درونی خود از علم و تجربیات اندیشمندان خارج از نهاد دیپلماسی هم بهره ببرد. شاید بر اساس همین ایده بود که در دوره وزارت علی اصغر حکمت[1] تصمیم گرفته شد تا نشریه‌ای برای وزارت امور خارجه منتشر شود. حکمت که خود فردی فرهنگ‌دوست و پژوهشگری برجسته بود و تجربه وزارت فرهنگ و ریاست دانشگاه تهران را هم در کارنامه خود داشت زمینه را برای انتشار «نشریه وزارت امور خارجه» فراهم آورد. نشریه‌ای که توانست همکاری بسیاری از نخبگان سیاسی و فرهنگی کشور را به خود جلب کند.

دوره‌های اول و دوم این نشریه که به ترتیب در سالهای ۲۸ـ۱۳۲۷ و ۳۹ـ۱۳۳۵ خورشیدی منتشر می‌شد هم‌زمان با سالهای وزارت علی‌اصغر حکمت در وزارت امور خارجه بوده است و پیداست که در انتشار این نشریه پربار پایمردیهای او در کار بوده است. خود او در دوره دوم وزارتش در سرمقاله شماره نهم از دوره دوم این نشریه (فروردین ۱۳۳۸) می‌نویسد:

«... دهسال پیش که اینجانب... افتخار خدمت در وزارت امور خارجه را داشت بر آن شد تا در وزارت امور خارجه مجله‌ای تأسیس گردد که علاوه بر مقالات علمی و

---

[1] دکتر علی اصغر حکمت در سال ۱۲۷۲خ. در شهر شیراز به دنیا آمد تحصیلات خود در رشته حقوق و ادبیات به اتمام رساند و در سال ۱۳۰۹ در وزارت معارف استخدام شد. حکمت در کابینه محمدعلی فروغی وزیر معارف شد و مدتی هم ریاست دانشگاه تهران را بر عهده داشت. در سال ۱۳۱۷ و ۱۳۲۷ در دولت محمد ساعد به ترتیب وزیر داخله و وزیر امور خارجه شد. در سال ۱۳۳۷ در کابینه منوچهر اقبال برای دومین بار به وزارت امور خارجه منصوب گردید. حکمت در دوره تصدی وزارت خارجه زمینه را برای چاپ نشریه وزارت امور خارجه که از مهمترین منابع تاریخ دیپلماسی است فراهم کرد. حکمت در اواخر عمر رئیس مدرسه عالی ادبیات و زبانهای خارجی بود. سرزمین هند، پارسی نغز، تحشیه تاریخ ادبی ایران ، تاریخ ادیان و ... مهمترین آثار به جای مانده از وی هستند.

تاریخی و جغرافیایی اختصاص به درج رؤس مسائل و وقایع مهم سیاسی و متن پیمانهای منعقد با سایر دول نیز داشته باشد و نظامات و مقررات و وظایف وزارت امور خارجه را در دسترس اعضاء و کسانی که با آن وزارت تماس و مراجعاتی دارند و یا به مسائل مربوط به تاریخ دیپلماسی و امور بین‌المللی علاقه‌مندند بگذارد.»

از این نشریه در دوره نخست (۱۳۲۷ـ۲۸) ۵ شماره، در دوره دوم (۱۳۳۵ـ۳۹) ۱۲ شماره و در دوره سوم (۱۳۴۴ـ۴۵) تنها ۳ شماره منتشر شده است. از نظر فاصله زمانی انتشار، باید دانست که در دوره اول و نیمی از دوره دوم فاصله زمانی هر نشریه که با نظارت اداره اطلاعات و مطبوعات و ترجمه وزارت امور خارجه منتشر می‌شد سه ماهه بوده است ولی از شماره ۷ به صورت نامنظم و معمولا ۶ ماهه منتشر شده است. شماره‌های دوره سوم نیز که زیرنظر اداره اطلاعات و مطبوعات تهیه می‌شد فاصله‌های شش ماهه داشته‌اند و به نظر می‌رسد که مناسبت انتشار دوره سوم این نشریات (۱۳۴۴ـ۴۵) هم‌زمانی آن با بیست و پنجمین سال سلطنت پهلوی دوم در دوره وزارت عباس آرام بوده است.

گرچه انتشار این نشریه از تداوم و پیوستگی لازم برخوردار نبوده و خیلی زود از ادامه باز ایستاده است ولی آنچه که مهم است و انگیزه ما در انتشار این مجموعه شده است، اینکه نشریه وزارت امور خارجه افزون بر مقالات خبری و تبلیغاتی، در هر سه دوره دارای مقالات بی‌مانند و پُر ارجی در زمینه‌های گوناگون سیاسی، تاریخی، حقوقی بوده است که به خامه کارشناسان و پژوهشگرانی آگاه چون سعید نفیسی، عباس اقبال آشتیانی، حسین قدس نخعی، دکتر حسین شهیدزاده، عبدالحسین مسعود انصاری، حسین سعادت نوری، دکتر عبدالحسین نوایی، محمدعلی حکمت، دکتر ابراهیم تیموری، سید محمدمحیط طباطبایی، دکتر محمدرضا جلالی نائینی، دکتر عبدالرضا هوشنگ مهدوی و... نگاشته شده است که

برخی از آنها خود از اعضای بلندپایه دستگاه دیپلماسی کشور بوده‌اند.

اینجانب که در هنگام خدمت در رسته سیاسی وزارت امور خارجه با این مجموعه آشنا شدم از مطالعه آنها بهره بسیار بردم. به نظر می‌رسد که اقشار گوناگون جامعه به ویژه پژوهشگران رشته‌های تاریخ و روابط خارجی ایران و نیز دانشجویان رشته‌های علوم انسانی دانشگاهها می‌توانند از خواندن این نوشته‌ها بهره‌مند شوند.

بخشی از این مجموعه ویژه تأسیس کهن‌ترین نهاد اداری کشور است که با گذشت نزدیک به ۲۰۰ سال از این رویداد هنوز به همان نامی که در فرمان مورخ ۱۲۳۶ قمری فتحعلیشاه قاجار آمده است خوانده می‌شود: وزارت امور خارجه.

بخشی دیگر از این مقالات تکاپوی دیپلماسی ما را برای بقا و تأمین منافع ملی به ویژه در عصر پرمشقت قاجارها نشان می‌دهد و دوران غم‌انگیز از دست دادن بخشهایی از کشورمان را در رویارویی با رقابت و برخورد قدرتهای بزرگ هر دوره به یاد می‌آورد که نگاهی دوباره به آنها می‌تواند حافظه تاریخی ملت ما را بیش از پیش تقویت کند.

نوشته‌های دیگری نیز از این مجموعه که به آئین سفارت در ایران و سفیران قدیم و جدید ایران و نوشته‌های بجا مانده از آنها می‌پردازد خود منبع بزرگی از آگاهی به پیشینه‌های این سنت را در اختیار نسلهای تازه این سرزمین قرار می‌دهد که دانستن آنها تکیه‌گاه محکمی برای دیپلماتهای جوان امروز به شمار می‌رود.مقالات دیگری هم در زمینه پیشینه تاریخی آبهای جنوبی ایران زمین و پهنه نیلگون خلیج فارس نگاشته شده است که گواه سروری نیاکان ما در این بخش از جهان است و بی‌گمان بهره و ارزش این مجموعه را دوچندان می‌کند.

از آنجا که دوره این نشریه نایاب بوده و به علت نگهداری آنها در آرشیو کتابخانه‌ها از دسترس دانشجویان و پژوهندگان دور است و نسل‌های جوان نیز از وجود آنها آگاه

نیستند، در سال ۱۳۸۵ پیشنهاد شد که گزیده‌ای از این مجموعه جمع‌آوری و این بار در قالب کتاب منتشر شود تا بدین‌سان هم از فراموشی آنها جلوگیری شود و هم مورد بهره‌برداری پژوهندگان و دانشجویان واقع شود. خوشبختانه این پیشنهاد از سوی مدیریت محترم مرکز اسناد و تاریخ دیپلماسی وزارت امور خارجه پذیرفته شد و مقالات پس از گزینش و ویراستاری لازم به حروفچینی سپرده شد. در کار ویراستاری، تلاش بر این بوده است که تا حد امکان شکل اصلی مقالات محفوظ بماند و در هنگام ویرایش تنها به تغییرات نوشتاری و حذف واژه‌های مهجور بسنده شود. اما در مواردی کم‌شمار هم ناچار به تعیین عنوان تازه و یا حذف عباراتی کوتاه از مقالات شده‌ایم با این فرض که به ساختار اصلی مقالات خدشه‌ای وارد نشود.

در اینجا لازم می‌داند که از مسئولین محترم مرکز اسناد و تاریخ دیپلماسی وزارت امور خارجه که در اجرای این مهم تلاش فراوان کرده‌اند و نیز از خانمها مریم علینقی و سمیه حسینی به خاطر کار پرزحمت حروف‌نگاری این مجموعه سپاسگزاری کنم.

زحمات دوست و همکار ارجمند و پژوهشگر پرکار جناب آقای غلامرضا علی‌بابایی در نظارت بر بازبینی و تدوین این مجموعه نیز بسی پرارج و شایسته سپاسگزاری است. امید است که انتشار این برگهای گرانبها گام دیگری برای آشنایی بیشتر جوانان و پژوهشگران ایران زمین با تاریخ گذشته این سرزمین و اندوخته‌ای از بهر خوشه‌چینی برای فرداهای بهتر باشد.

امیرسعید الهی

تهران، شهریور ۱۳۹۰

فصل اول

آئین سفارت از دوران باستان

سفرا و سفارت در ایران باستان*

حسین قدس نخعی**

دیپلماسی به معنی فن اداره و اجرای مذاکرات بین دولتها با یکدیگر [بوده] و دیپلمات کسی است که روش و طریقه این نوع مذاکرات را به طور مقتضی و شایسته با رعایت اصول و قوانین بین‌الملل بداند و مجری دارد و به این ترتیب روابط حسنه موجوده بین دولت خود و دولتها را تشیید نماید. ولی در قدیم دیپلماسی به معنایی که امروز در ذهن ما خطور می‌کند وجود نداشته است. ایرانیها در قدیم مثل رومیها و یونانیها بنا به ضرورت و برای امور غیرعادی و به طور موقت گاه گاه سفرایی به کشورهای دیگر می‌فرستادند، چنان که در قرون وسطی رؤسای مذهبی در اختلافات

---

* دورهٔ اول، ش ۱، فروردین ۱۳۲۸.

** حسین قدس نخعی در سال ۱۲۷۳خ. دیده به جهان گشود و تحصیلات متوسطه را در مدارس انگلستان به پایان رساند. او در سال ۱۲۹۶خ. به خدمت وزارت امور خارجه درآمد و در سفارت لندن و واشنگتن به مشاغلی دست یافت. نخعی در سال ۱۳۲۷ رئیس اداره سوم سیاسی گردید و در دوره نخست وزیری حاج علی رزم آرا معاون وزیر امورخارجه شد. در دهه ۱۳۳۰ به عنوان سفیر روانه لندن، توکیو و عراق گردید. با تشکیل کابینه جعفر شریف امامی در سال ۱۳۳۹ نخعی به مقام وزارت امور خارجه منصوب شد و در کابینه علی امینی هم مقام خود را حفظ کرد. بعد از برکناری امینی برای مدت کوتاهی سفیر ایران در آمریکا شد و از سال ۱۳۴۱ به مدت سه سال مقام وزارت دربار را برعهده گرفت. نخعی پژوهشگر و مترجم زبردستی بود و اشعار خیام را به زبان انگلیسی و فرانسوی ترجمه کرد. نخعی در ایام جوانی مجله «قدس» را منتشر کرد.

باقر عاقلی، *شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران*، ج۲، ص۱۱۹۵ .

بین دولتها وساطت و دخالت می‌کردند. جان یک سفیر بسیار مقدس و احترام به او واجب و همه چیز او هر جا و هر وقت پیوسته در امان بود و با وجود یک چنین سنت بین‌المللی سرگذشت اولین سفرای ایران که داریوش کبیر آنها را به شهرها و جزایر یونان مأمور کرد از فجایع مدهش تاریخی محسوب می‌گردد.

داریوش کبیر قبل از آنکه به یونان حمله نماید، خواست اهالی آن کشور را از عواقب و نتایج وخیم و شوم جنگ آگاه سازد و بدین وسیله حتی‌الامکان از خونریزی و اغتشاش جلوگیری کند. برای این منظور دو نفر از محارم خود را به سفارت نزد بزرگان آن قوم فرستاد. بسیاری از شهرها و جزایر که از عظمت و قدرت داریوش آگاهی داشتند تسلیم شدند و سپاهیان ایران بر سراسر این شهرها و جزایر استیلا یافتند، اما همین که سفرای داریوش به اسپارت رسیدند، اسپارتی‌ها غافل از آنکه جان یک سفیر مقدس است و از هر آسیب و شکنجه باید مصون باشد آنها را دستگیر کرده هر دو را به بدترین وضع در چاهی معلق آویختند تا جان سپردند.

داریوش از این خبر به غایت خشمگین گردید و با قشونی بس عظیم تحت فرماندهی دو سردار بزرگ خود موسوم به داتیس[1] و آرتافارنس[2] و به هدایت هیپیاس[3]، سردار فراری یونانی، به سمت آتن شتافت. ولی داریوش قبل از آنکه انتقام خود را از اسپارتی‌ها بگیرد زندگانی را بدرود گفت و پسرش گزرسس که ما او را خشایارشا می‌نامیم جانشین او گردید. خشایارشا عمل اسپارتی‌ها را فراموش نکرده بود و به کینه‌ای که از کشتن دو سفیر پدرش از آنها در دل داشت خود را آماده حمله به یونان نمود و سپاهی بی‌شمار بدان سوی گسیل داشت. رُعب موحش سراسر کشور یونان را فرا

---

1. Datis
2. Artapharnes
3. Hippias

گرفت. اسپارتی‌ها که به سبب قتل دو سفیر ایران باعث این پیشامد مخوف شده بودند چون متوجه پریشانی و وحشت مردم گردیدند از عمل زشت خود و کشتن سفرای ایران بی‌نهایت پشیمان گردیدند و برای چاره‌جویی درصدد برآمدند اقدامی کنند که خشم شاهنشاه را فرونشاند.

دو نفر جوان اسپارتی موسوم به بولیس[1] و سپتیاس[2] برای اینکه به این وضع پرآشوب و وحشت خاتمه داده و کشور خود را از عواقب انتقام پادشاه ایران نجات دهند داوطلب شدند که جان خود را در مقابل جان دو سفیر ایران که به هدر رفته بود به قدوم شاهنشاه ایران نثار سازند. این دو نفر سفیر جوان یونان به سمت ایران عزیمت نمودند. چون به قصر خشایارشا رسیدند آنها را به حضور آوردند. پادشاه از آنها پرسید: «برای چه امری نزد من آمده‌اید؟» یکی از آنها در پاسخ گفت:

«ای پادشاه ایران! ما می‌دانیم که جان یک سفیر مقدس است و باید از هر آزار و آسیب مصون بوده باشد، ما از کرده خود پشیمانیم. اما شما اکنون برای انتقام از این گناه آماده حمله به کشور ما هستید، ای پادشاه! به کشور ما حمله نکنید! ما آمده‌ایم که جان خود را در مقابل جان دو سفیری که هم‌میهنان ما آنها را کشته‌اند به شما تسلیم کنیم اینک هر چه ما داریم از آن شماست و هر طور می‌خواهید با ما عمل کنید».

خشایارشا از شنیدن این کلمات به غایت متأثر شد و نیت و عمل این دو نفر جوان زیبا را که با نهایت شجاعت و آرامش خاطر در مقابل او ایستاده و برای نجات کشور خود حاضر به نوشیدن شربت مرگ شده بودند بسیار ستود و به جای آنکه پیشنهاد آنها را بپذیرد و قصاص کند هدایای زیادی به آنها عطا نموده گفت:

---
1. Bulis
2. Spetias

« من به شما هرگز کمترین آسیب نخواهم رساند، زیرا من بیش از اسپارتی‌ها عادل و عدالت‌پرور هستم».

پادشاهان ایران تشریفات خاصی برای پذیرفتن سفراء داشتند و جامه‌های فاخر مخصوصی در ایام پذیرایی سفراء به بر می‌نمودند. مورخین یونانی ضمن شرح شرفیابی هیپیاس به حضور داریوش کبیر مشاهدات او را این طور نقل می‌کنند:

« پادشاه ایران در اکباتان اقامت داشت و این شهر از هفت دیوار بسیار ضخیم محصور بود، هر یک از این دیوارها به یک رنگ تیره خاصی که از رنگ تیره دیوارهای دیگر متمایز بود ملوّن بود، در میان هفتمین دیوار قصر، سلطان و خزائن بی‌پایان طلا و جواهرات مخصوص او جای داشت. بر کنار درهای هر یک از این دیوارها سربازان مسلح گماشته شده بود، تنها کسانی حق ورود داشتند که قبلا اجازه شرفیابی [به] حضور شاهنشاه را تحصیل نموده بودند، پادشاه ایران با آنکه بدین ترتیب همواره از هفت دیوار محصور بود [ولی بر] تمام وقایع و حوادث که در هر نقطه کشور او حتی در کشورهای مجاور او روی می‌داد واقف بود، زیرا همه جا مأمورینی داشت که اخبار را نزد او می‌فرستادند، حتی جاسوسهای موظف زیادی در نقاط مختلفه کشورهای مجاور داشت که پیوسته به وسیله مأمورین مخصوص اطلاعات لازمه را برای او می‌فرستادند و شاید داریوش اولین پادشاه یک کشور شرقی بوده است که قبلا از شورش آتنی‌ها آگاهی یافته حتی از مهاجرین و فراریان بیگانه که در خاک او پناهنده شده بودند اطلاعات کافی در دست داشت. هیپیاس، سردار یونانی، که به اکباتان آمد در آغاز نتوانست اجازه شرفیابی به حضور پادشاه [را] تحصیل نماید و ناچار شد استدعای خود را نوشته حضور شاه بفرستد. این نوشته دست به دست رفت تا بالاخره به دست داریوش رسید و هیپیاس به این ترتیب موفق شد اجازه شرفیابی [به] حضور داریوش را به دست آورد. یکی از

صاحب‌منصبان مخصوص شاه او را هدایت نمود و از مقابل تمام قراولان که راه را برای آنها باز می‌کردند عبور نمود. همه جا احترامات نظامی را نسبت به او مرعی می‌داشتند تا بالاخره به اقامتگاه شاهنشاه که نظیر آن را در تمام عمر خود در هیچ جا ندیده بود وارد شد، تمام دیوارهای اطاقها از دیباهای حریر و زری به رنگهای مختلف پوشیده شده و پرتو طلا و جواهرات اثاثه مرصع آن دیدگان را خیره می‌ساخت.

هیپیاس از اطاقهای گوناگون زیادی عبور نمود و همه جا تعداد زیادی درباریان و قراولان مخصوص ملبس به البسه فاخر و مسلح به اسلحه جواهرنشان مشاهده نمود تا به جایگاه سلطان وارد گردید. در آخر تالار در قسمت مقابل او پرده ارغوانی رنگ سلطانی آویخته شده بود. در این هنگام ناگهان تمام درباریها و قراولان همه یک مرتبه به حال تعظیم سر به زمین فرود آوردند و صاحب‌منصبان بزرگ از هیپیاس درخواست نمودند که او نیز به حال تعظیم سر فرود آورد. همین که هیپیاس سر از زمین برداشت دید که پرده مقابل به آرامی به یک سو کشیده شد.

داریوش کبیر بر یک تخت عاج و طلا که درختی از زر با خوشه‌های جواهر به آن سایه می‌افکند جلوس نموده بود. پادشاه جامه زربفت به بر و جیقه‌ای از الماس به سر داشت و اطراف او را صاحب‌منصبان مخصوص او، همه چون خود پادشاه آراسته و پیراسته، فرا گرفته بودند».

در دوره سلطنت اشکانیان به تدریج روابط ایران با دولت بزرگ روم توسعه پیدا کرد و فرستادن سفراء برای دفع اختلافات، زیاد و زیادتر شد؛ حتی به قدری این مطلب نزد سلاطین پارت اهمیت پیدا نمود که نزدیک‌ترین کسان خود را نزد قیصر روم مأمور می‌داشتند، فرهاد، پادشاه اشکانی، پسران خود را برای این منظور به روم فرستاد. در زمان فرهاد چهارم این روابط با رومیها رو به وسعت بیشتری گذارد و رفت و آمد سفراء

و فرستادن هدایا بسیار معمول گردید. حتی مذکور است که « اکتاو» کنیزکی رومی برای فرهاد چهارم فرستاد.

در زمان ساسانیان این رابطه موجود بود ولی در ابتدا قدری تیره، و رفت و آمد سفراء بیشتر برای رفع اختلافات و منازعات معمول بود. اما در زمان شاپور دوم این روابط به حال عادی بازگشت. حتی رابطه صمیمانه و دوستانه بین دو کشور برقرار گردید و پادشاه ایران هدایای زیادی از قبیل اسب و مروارید و غیره به دربار تئودور اول فرستاد.

در تاریخ روم نام سه سفیر ایران هرگز فراموش و محو نخواهد شد: یکی سفیری که در زمان اشک سیزدهم نزد کراسوس، سردار رومی، در شام و دیگری سورنا[۱] که به خیمه ژویان[۲]، امپراتور روم، در کنار دجله و سومی بینس[۳] که به قصر ژویان در نصیبین فرستاده شد.

کراسوس، سردار هوسران و ثروتمند رومی، که سودای خام جهانگیری در سر داشت و می‌خواست تاریخ حیات اسکندر را یک بار دیگر به نام خود تجدید نماید، به قصد تسخیر کشور پهناور ایران با سپاهی بی‌شمار عزیمت نمود. قبل از آنکه حمله آغاز گردد اُرد، پادشاه ایران، سفیری به نام واسگس[۴] با چند نفر دیگر نزد او فرستاد و پیغام داد: که‌ای کراسوس! تو هر گاه از طرف دولت روم برای حمله به ما آمده‌ای ما برای جنگ حاضریم ولی هر گاه این خیال خام را تو خود در سر پخته‌ای به فرتوتی تو رحم می‌کنیم و اجازه می‌دهیم که در امان ما به سلامت برگردی». کراسوس از این پیام حقارت‌آمیز بسیار در خشم شد و تندی نموده گفت: « پاسخ پادشاه ایران را من در شهر سلوسی خواهم داد». سفیر ایران خندیده گفت: « کف دست مرا ببین، اگر موئی در

[1]. Surenas
[2]. Jovian
[3]. Binesse
[4]. Wasges

اینجا می‌بینی سلوسی را هم خواهی دید». متعاقب این امر حمله کراسوس آغاز گردید و همان طور که سفیر ایران پیش‌بینی نموده بود نه فقط کراسوس موفق نشد که پاسخ پادشاه ایران را در سلوسی بدهد، بلکه خود او و پسرش در این جنگ کشته شدند و سپاه او به کلی منهزم گشت.

شرح سفارت دو سفیر دیگر ایران از این قرار است:

پس از مرگ یولیانوس[1]، امپراتور روم، « یوویانوس» که مردی خوش خُلق، با نشاط و ملایم بود از طرف سران و سربازان رومی به جای او انتخاب گردید. در آن وقت وضع جنگ بسیار موحش و عاقبت آن برای رومیها بی‌اندازه وخیم به نظر می‌رسید و معلوم نبود که عمر سردار جدید چند روز خواهد بود، به هر حال جز ادامه جنگ چاره دیگری برای آنها نبود [و] شاپور ذوالاکتاف با دسته‌ای از سپاهیان خود که فوج سلطنتی نام داشت و عده آن از ده هزار نفر تجاوز می‌کرد به حمله پرداخت. در همان اولین حملات یک لشکر رومی را که از سپاهیان دلیر و غیور رومیها بودند به کلی منهزم و در زیر پای فیلهای شاپور لگدمال و معدوم ساخت. سه نفر از سرداران نامی آنها که برای جلوگیری از تفرقه و هزیمت، قوای خود را به میان نبرد انداخته بوْدند کشته شدند. بالاخره پس از یک جنگ خونین رومیهای متواری به زحمت توانستند خود را به سامرا در کنار دجله برسانند. روز بعد سپاهیان ایران دوباره به اردوی فراری رومی که به یک دره عمیق پناه برده بودند حمله کرد. تیراندازان ماهر ایران از بالای تپه که به این دره مشرف بود قشون فرسوده روم را هدف قرار می‌دادند. یک دسته از سواران رومی که خواستند قسمتی از سپاهیان ایران را غافلگیر نمایند پس از یک نبرد سخت نابود گردیدند و جنگ به خیمه امپراتور نزدیک گردید. ولی شب چون رسید قشون رومی توانستند وضع خود را قدری ترمیم نمایند. اما آذوقه آنها در شرف اتمام و تنها امید

---

[1]. Julianus

ترمیم نمایند. اما آذوقه آنها در شرف اتمام و تنها امید سربازان آن بود که با هر گونه وسیله که باشد خود را به سوی دیگر دجله برسانند تا از خطر هجوم و حملات سپاهیان شاپور در امان باشند و ضمناً بتوانند آذوقه برای خود تحصیل نمایند. اما امپراتور با این امر مخالف بود و عقیده داشت که سرعت حرکت آب و عمق زیاد دجله برای این منظور بسیار خطرناک است. از طرف دیگر با بدن عریان و صعوبت و مشکلات عبور، به سهولت هدف تیر سپاهیان ایران خواهند گردید ولی بالاخره در نتیجه اصرار و سماجت زیاد سربازان به اجرای این نیت تن در داد و امر کرد نخست پانصد نفر از سربازان ژرمن و گل او که از طفولیت به شنا در آبهای رود رن و دانوب عادت داشتند به این اقدام مبادرت ورزند تا برای آنها آزمایشی باشد و ضمناً اگر مخاطره سخت و جدّی بود از آن عبرت گیرند. این دسته موفق شدند. اما برای دیگران این عمل میسر نبود. بالاخره تصمیم گرفتند [که] به وسیله مشکها پل متحرکی روی شط برپا کنند، دو روز و دو شب به این کار پرداختند ولی منظور آنها عملی نگردید. حملات دشمن با قحطی و گرسنگی ادامه و شدت داشت. هر گونه چاره و امید از آنها سلب شده بود و راهی جز تن به اسیری یا مرگ دادن نداشتند. در این موقع بود که ناگهان سفیر ایران به خیمه‌گاه امپراتور روم وارد شد و شرایط صلح را به امپراتور تسلیم نمود. شاهنشاه ایران نمی‌خواست از این پریشانی و گرسنگی و هزیمت لشکریان امپراتور استفاده کند و او و تمام سربازان او را اسیر یا نیست و نابود سازد، بلکه با نهایت شفقت و محبت و از روی کمال جوانمردی و مردانگی به آنها اجازه داد به سلامت به کشور خود بر گردند، مشروط بر آنکه ولایاتی را که سابقاً از ایران گرفته بودند، [و] همچنین چند نقطه را به ایران پس دهند. مأموریت سفیر ایران با توفیق کامل انجام و معاهده صلح انعقاد یافت و به این ترتیب جنگ ختم شد. اما همین که ژویان، امپراتور روم، به شهر مستحکم نصیبین وارد گردید سکنه شهر به پای او افتاده

اصرار نمودند شهر آنها را به پادشاه ایران واگذار نکند و به آنها اجازه دهد که برای حفظ آن از استیلای دشمن تا آخرین قطره خون جنگ و دفاع نمایند. هیجان و بلوا در شهر و در قصر او زیاد و زیادتر می‌شد و نزدیک بود که شورش بزرگی ایجاد گردد که بینس، سفیر دیگر ایران، وارد شهر شد و به قصر امپراتور شتافت.

سفیر ایران حامل پیام شاهنشاه بود از این قرار: « یا بروید یا تسلیم و اسیر شوید». ورود سفیر ایران و این پیام شاه بر شدت هیجان اهالی افزود. اما امپراتور که پیمان صلح را با پادشاه ایران امضاء نموده بود و بر طبق آن این شهر مستحکم نیز باید به ایران واگذار گردد، بدون کمترین توجه به تمنیات مردم بیانیه‌ای صادر نمود که در ظرف سه روز عموم اهالی باید شهر را ترک و آن را به قوای شاهنشاه ایران تسلیم دارند.

از این تاریخ به بعد روابط سیاسی بین ایران و روم به صورتی تازه درآمد و علاوه بر آنکه رفت و آمد سفراء تا حدی استقرار یافت توجه مخصوصی در انتخاب نمایندگان و تعداد آنها نیز معمول گردید و اغلب هیئتی مرکب از اشخاص خبیر و واقف به امور و صالح برای انجام مأموریت سفارت انتخاب می‌شدند و عده‌ای از روحانیون مسیحی هم که به واسطه ارتباط با دربار سلاطین ساسانی آگاهی کامل به رسم و آداب و روحیه سلاطین ایران داشتند در مصاحبت سفراء به ایران مأمور می‌گردیدند و این خود دلیل بارزی بود که امپراتورهای روم تا چه درجه علاقه‌مند به تشیید حسن رابطه بین دو کشور و حس تفاهم بین دو ملت و ایجاد مناسبات صمیمانه میان دو دولت بوده‌اند.

« ماروتا» یکی از بزرگ‌ترین روحانیون رومی بود که از طرف امپراتور روم دو مرتبه به دربار یزدگرد ساسانی آمد. یزدگرد رابطه مخصوصی با امپراتور روم ایجاد کرد و در نتیجه میان دو دربار مناسبات صمیمانه زیادی برقرار گشت. در آن زمان مسیحیان مقداری کلیسا در ایران ساخته بودند و تشکیلات مذهبی در ایران داشتند و به این

جهت ارتباط دعات مسیحی با طبقات مختلفه مردم در ایران به تدریج زیادتر می‌شد. به علاوه این طبقه به زبان و آداب ایرانی آشنا شده با بسیاری از خانواده‌های با نفوذ حتی با درباریان رابطه نزدیکی پیدا نموده بودند. بدین مناسبت تا مدتی پیوسته میان سفراء رومی یک یا چند نفر از این روحانیون بودند که اغلب از مقیمین خاک ایران و یا کشورهای مجاور انتخاب می‌گردیدند.

سفراء در قدیم اونیفورم یا جامه‌های خاصی نداشتند، اما مانند طبقات نجباء و رجال عصر لباس آنها هنگام سفارت مرکب بود از یک قبای فراخ بلند که تا روی پاهای آنها را مستور می‌داشت و یک شلوار و یک جلیقه که زیر آن به تن داشتند. این قبا که به تناسب مقام و مراتب اشخاص و سلیقه و ذوق هر یک طرز رنگ‌آمیزی یا تزئینات و بافت و گلدوزی روی آن تغییر می‌نمود غالباً ملون به الوان بسیار روشن یا بسیار تند بود. بسیاری از نقش و الوان که روی ترمه‌های بافت هندوستان دیده می‌شود و در سابق استعمال آنها در مواقع رسمی و سلام معمول بود، نزدیک به نقش و رنگ‌آمیزی همین جامه‌ها بوده و شاید به واسطه طول زمان در الوان و اشکال آنها تعدیلاتی روی داده است. گلدوزیهائی از ملیله‌های طلا در جاهای مختلف این قبا به خصوص در دو طرف بالا روی سینه و همچنین روی دامان زیاد معمول بود. البته نوع گلدوزی و مقدار آن و مقدار طلائی که مصرف می‌شد متناسب با درجات و مقام اشخاص بوده است. کسانی که منتسب به دربار یا از نزدیکان و بستگان پادشاه و ملکه بودند طبعاً بیشتر از این تزئینات و طلا استعمال می‌نمودند. در جشنها و ضیافتها گذاشتن حلقه‌هائی از گل و برگ در دور سر بسیار معمول بود و برای تهیه آنها سلیقه‌های مختلفی به کار می‌رفت و اغلب در مهمانیهای بزرگ طریقه‌های گوناگونی که در تهیه آن تاجها به کار رفته بود فوق‌العاده جالب بود. انواع گلها و برگها به رنگهای مختلف و هر گونه تزیین دیگری که بتواند توجه

ناظرین را جلب سازد به کار برده می‌شد و جلوه مخصوصی به مجلس می‌داد. عشق و علاقه به استعمال این تاجهای گل سبب شده بود که ایرانیان از همان زمان توجه فوق‌العاده به تربیت ونگهداری انواع گل و اشجار داشتند و بسیاری از اقسام گلها و نباتات که در باغها و قصرهای بزرگان و سلاطین ایران به خصوص در بابل و اکباتان و شوش و نقاط دیگر ایران در آن زمان تربیت می‌شده منحصر به ایران بوده و بعداً به تدریج از ایران به کشورهای دیگر رفته است. در میان تاجهای گل گاهی گلهای مصنوعی نیز به کار می‌رفت. در ضیافتهای رسمی مردها عموماً قمه بلندی به کمر داشتند، غلاف این قمه‌ها اغلب مزین به انواع جواهر و طلا و قبضه آنها از نقشهای گوناگونی به الوان مختلف مستور بوده است.

یکی از وظایف عمده سفرا حمل هدایا برای سلاطین بود. پادشاهان ایران شهرت خاصی در ارسال هدایا داشتند و از جانب ایشان تشریفات خاصی برای این امر به کار می‌رفت. هدایا در جعبه‌ها و صندوقهای منقوش و مرصع که درون آنها از پارچه‌های بسیار زیبا پوشیده شده بود جای داده می‌شد و همواره با نامه‌ای از طرف پادشاه همراه بود. هدایای سلطنتی بیشتر از مروارید و جواهرات و طلا ترکیب می‌گردیده است و شمشیر و تاجهایی از طلا و جواهر نیز می‌فرستادند. ولی تاج بیشتر در موقعی فرستاده می‌شد که یک پادشاه در جنگی فاتح و فیروز گردیده بود. هنگام تاجگذاری یا عروسی سلاطین نیز ارسال هدایا معمول بود. ذخایر طلا و جواهر پادشاهان ایران بسیار و بی‌شمار بود. همه ساله در مواقع معین از تمام نقاط کشور پهناور ایران که در آن وقت تا حدود حبشه بسط داشت هدایائی از طلا و جواهر و اسب و مروارید و امثال آنها به حضور شاهنشاه می‌فرستادند. علاوه بر آنها ذخایر زیادی از طلا و جواهر از شهرها و پایتختهای کشورهای تسخیر شده به دست می‌آوردند که به خزائن پادشاه حمل می‌گردید. بدین

ترتیب خزائن سلاطین ایران سرشار از بهترین و گرانبهاترین و بزرگ‌ترین قطعات جواهر و انواع مختلف ظروف نقره و طلا و اشیاء تجملی و امثال آنها بوده است.

سفرای ایران که از طرف پادشاه به کشوری مسافرت می‌نمودند دارای دستگاههای کاملی از هر گونه وسایل زندگانی و لوازم بودند. عده‌ای محافظ و چتردار همچنین آبدارهای مخصوص در مصاحبت آنها حرکت می‌نمودند.

در زمان اردشیر، فارنابوزوس[1]، سردار نامی ایران، مأمور شد با اژسیلاوس[2]، پادشاه اسپارت، برای عقد پیمان صلح ملاقات و مذاکره نماید.

در خارج شهر زیر یک درخت کهن میعادگاهی برای این ملاقات تعیین گردید و قرار شد هر دو در یک ساعت معین آنجا حاضر شوند. نماینده ایران با جمعی غلام و چتردار و آبدار و فراش به سوی میعادگاه حرکت نمود و چون بدانجا رسید پادشاه اسپارت را تنها روی زمین نشسته مشغول خوردن نان و پیاز دید. فارنابازوس نخست باور نکرد که او پادشاه اسپارت باشد ولی چون نزدیک گردید و او را شناخت بی‌نهایت در شگفتی شد. غلامانش خواستند فرش بگسترند و تشریفاتی به عمل آورند. فارنابازوس آنها را منع نموده امر کرد همگی از آنجا دور شوند و خود تنها کنار آژسیلاوس روی زمین نشست و مشغول صحبت شد. آژسیلاوس از هوش و فطانت و کیاست فارنابازوس و فارنابازوس از صراحت و سادگی و خُلق سلیم سردار اسپارتی بسیار متعجب شد. هر دو از ملاقات یکدیگر به غایت خوشوقت شدند و مذاکرات را در عالم صفا و صمیمت انجام دادند. هنگام مفارقت، پادشاه اسپارت خطاب به نماینده ایران گفت: «از ملاقات و مذاکره با شما بسیار مسرور شدم و آرزومندم که همواره مرا دوست خود نام ببرید و افتخار دارم که خود را دوست شما بدانم، ای کاش شما می‌توانستید مخدوم خود را ترک کنید تا با

---

[1]. Pharnabasus
[2]. Agesilaus

یکدیگر زندگانی کنیم». نماینده ایران جواب داد: «از احساسات شما بسیار خوشوقت و ممنونم. اما خدمتگزار اردشیر هیچ گاه ولی‌نعمت خود اردشیر را ترک نخواهد کرد» و بلافاصله دست آژسیلاوس را صمیمانه فشرده خداحافظی نمود.

اغلب در خاتمه جنگها برای انعقاد پیمان صلح سفرایی به اردو یا کشور دشمن می‌فرستادند و گاهی از هر دو طرف و در یک وقت این سفراء می‌رسیدند. برای ملاقات نمایندگان دو طرف با یکدیگر تشریفات و ترتیبات و اعمال خاصی بود. اولین ملاقات آنها همیشه در یک منطقه از خاک بی‌طرف یا در یک جزیره کوچک حاصل می‌گردید و بسیاری از این نوع ملاقاتها بین سفرای ایران و سفرای روم و یونان روی شط فرات وقوع یافته است. هنگام ملاقات نمایندگان، سپاهیان طرفین در دو سمت شط صف‌آرایی نموده و در انتظار نتیجه مذاکرات بودند. مقدرات صلح یا جنگ نتیجه مذاکرات سفراء بود. یا مذاکرات آنها به صلح قطعی و اختتام جنگ منجر می‌گردید، یا بلافاصله دستور یورش داده می‌شد. نمایندگان دو طرف معمولا اختیارات زیادی داشتند و کمتر احتیاج بود که اتخاذ تصمیم قطعی به مطالعات بعدی موکول گردد، زیرا اغلب این مذاکرات به وسیله رجال بسیار بزرگ یا سرداران نامی آنها صورت می‌گرفت. به علاوه غالباً سلاطین دو کشور متخاصم نزدیک به اردوگاه در خیمه مخصوصی اقامت داشتند و به این جهت شور و مشورت با آنها زحمت و اشکالی نداشت.

زبانی که سفراء به آن حرف می‌زدند اغلب یک زبان ثالث بود که هر دو طرف به آن کاملا آشنایی داشتند. انتخاب این زبان بسته به قرار و موافقت قبلی بین طرفین بود. پس از خاتمه مذاکرات ضیافتهای بزرگی داده می‌شد و هر دو طرف در ترتیب دادن این جشنها شرکت داشتند.

در زمان اگوست، امپراتور روم، شاهزاده کایوس، پسر امپراتور روم، مأمور شد به

ایران بیاید و با پادشاه ایران پیمان مودت منعقد سازد. قرار این ملاقات در زمستان اولین سال میلاد مسیح داده شد و میعادگاه روی شط فرات معین گردید. شرایط پیمان باید در این نقطه و بین شاهزاده رومی و پادشاه ایران طرح و بحث شود. در تمام ادوار تاریخ این تنها مرتبه بوده است که یک چنین ملاقات و در یک چنین محل بین یک شاهزاده و یک پادشاه برای عقد پیمان دوستی وقوع یافته است. در دو طرف شط، لشکریان ایران و روم صف کشیده منتظر آخرین لحظه ختم مذاکرات و نتیجه آن بودند، زیرا که هراس طرفین از عواقب جنگ شدید بود. کوچک‌ترین تردید و لغزش و خشم یا انحراف از روش عاقلانه و مسالمت‌آمیز ممکن بود نائره جنگ را ناگهان مشتعل سازد و هزاران هزار موجود بیچاره و بی‌گناه را در خاک و خون بغلطاند. پادشاه ایران و شاهزاده رومی در حالی که غلامان و محافظین و چترداران در عقب آنها ایستاده بودند با کمال آرامش خاطر نشسته با یکدیگر صحبت می‌نمودند. طولی نکشید که مذاکرات پایان یافت و بی‌درنگ عقد پیمان صلح و مودت بین دو کشور اعلام گردید. متعاقب آن از طرف کایوس، شاهزاده رومی، ضیافت بسیار باشکوه و مجللی در سمت دیگر شط که رومیها اقامت داشتند به پا شد و پادشاه ایران و تمام شاهزادگان و امرای لشکر طرفین در آن حضور داشتند. بلافاصله بعد از آن جشن دیگری از طرف پادشاه ایران برپا گردید که در آن شاهزاده رومی و تمام سران و سرداران سپاه روم شرکت نمودند.

در ازمنه قدیمه همواره سلاطین ضیافتهای بزرگ به افتخار سفراء می‌دادند. در این ضیافتها اغلب خود پادشاه شخصاً حضور داشت. پادشاه بر تختی مرصع جلوس نموده دیهیم مخصوصی بر سر داشت. نزدیکان و درباریان و سفراء و همراهان آنها مقابل پادشاه روی زمین می‌نشستند. در جشنها همیشه ساززنندگان و مغنیانی حاضر بودند، آلات موسیقی در دوره هخامنشیان و اشکانیان مرکب بود از نی و دف و طبل و یک نوع ساز

دیگری که شبیه به سنتور بود. مغنیان دایره وار در میان مجلس بزم جای می‌گرفتند. رقص در ضیافتهای رسمی و سلطنتی چندان معمول نبود، زیرا شرکت زنها در مجالس مردها خوشایند به شمار نمی‌رفت.

ملکه در تشریفات سلطنتی و پذیراییهای رسمی و امثال آنها شرکتی نداشت. اولین پادشاه ایران که با یک زن اروپایی مزاوجت نمود فرهاد[چهارم.] پادشاه اشکانی، بود. این زن ایطالیایی [رومی] و موسوم به موزا[1] بود. موزا به زودی نفوذ زیادی در مزاج فرهاد پیدا کرد تا آنجا که فرهاد را واداشت که چهار فرزند خود: دنوس[2] که از همه بزرگ‌تر بود و سراپاوانس[3] و روداسپس[4] و فرهاد را برای تحصیل و تربیت به روم بفرستد. شاید در تاریخ ایران این شاهزاده‌ها اولین محصلینی باشند که در حدود دو هزار سال قبل برای تحصیل به قاره اروپا فرستاده شده‌اند. موزا در دربار فرهاد مقامی غیر از زنان دیگر پادشاهان ایران داشت و علاوه بر دخالتهای عمده که در امور کشور می‌نمود در پذیراییها و مهمانیها شرکت می‌کرد.

قبل از موزا ملکه دیگری که در امور کشور و دربار نفوذ و دخالت زیاد داشت پاریزاتیس[5] (پریزاد)، زن داریوش دوم(۴۰۴ـ۴۲۳پ.م) بود که فوق‌العاده باهوش ولی مکار و محیل بود و شاید در تمام تاریخ عمر بشر زنی به این قساوت قلب و بی‌رحمی وجود نداشته است.

وی زنی بسیار زیبا اما بی‌اندازه خونخوار و شرور بود و بسیاری از جنایات و مظالمی که در زمان داریوش دوم روی داده نتیجه دسیسه و تزویر این زن بوده است.

---

1. Musa
2. Vonones
3. Serapadanes
4. Rhodaspes
5. Parysatis

پاریزاتیس زنی بود که با برادر خود داریوش مزاوجت نمود و نـواده خـود سـتاتیرا[1] (ستاره) را با دادن سم کشت و پسر او، اردشیر، را وادار نمود که دختر خود آتوسا[2] را بـه زنی بگیرد. به هر صورت این ملکه نیز در تشریفات و پذیراییهای سلطنتی شرکت و کـم و بیش در این نوع امور مداخله داشت.

غذای مخصوص که در ضیافتهای بزرگ سلطنتی و هنگام پذیرایی از سفراء مصرف می‌شد بیشتر مرکب از گوشتهای شکار و انواع سبزیجات و بقولات بود. گوشت خوک نیز زیاد مصرف می‌شد. نان مخـصوصی کـه معـروف بـه نـام رومـی بـود از نانهـای تجملـی محسوب می‌گردید و یک نـوع شـراب مخـصوص کـه از خرمـای بابـل گرفتـه مـی‌شـد، مهم‌ترین و گرانبهاترین و بهترین مشروبی بود که منحصراً در ضیافتهای بزرگ درباری و سلطنتی مصرف می‌گردید. این شراب خیلی کمیاب و بسیار ممتاز و مطبوع و به غایـت گرانبهـا و مخـصوص دسـتگاه پادشـاه و نزدیکـان او بـود. شـرابخوارگی تـا قبـل از دوره هخامنشی بسیار رواج و شدت داشت و مردم معمولی به افراط شـراب مـی‌نوشـیدند و بـه طور کلی طبقات مختلفه مردم خیلی عیاش بودند. سلاطین ساقیان مخـصوص داشـتند و تهیه شراب تشریفات و اعمال و طرق مختلفه خاصی داشت. اما کوروش کـه یـک قـسمت عمده از زندگانی خود را در کوهستان و در دامان پرستاری دهقان به سر برده و مدتی نیـز به چوپانی مشغول و به زندگانی ساده و بی‌تجمل و زحمت و کـار عـادت نمـوده بـود ایـن روش را در تمام عمر از دست نداد و در تمام مدت سلطنت خود کوشش کرد که مـردم را از زندگانی پرتجمل و عیاشی و شرابخوارگی باز دارد و همین امر تأثیرات فوق‌العاده مهمـی در روحیه و اخلاق و در جلوگیری از بسیاری مفاسد و معایب اجتماعی نمـود و در نتیجـه کوروش توانست کشور خود را به بالاترین درجه عظمت و شوکت و جلال برساند.

---

1. Statira
2. Atossa

گویند کوروش وقتی دوازده سال داشت مادرش برای دیدن پدر بزرگش آستیاژس (آژی دهاک)، پادشاه ماد، او را با خود به آنجا برد. آستیاژس برای خوشامد کوروش دستور داد ضیافت بسیار بزرگ و با شکوهی ترتیب بدهند ولی قرار شد مهمانان را فقط خود کوروش انتخاب و دعوت نماید. روز و ساعت ضیافت در رسید. قندیلها روشن و همه چیز آماده و حاضر بود. غلامان ملبس به لباسهای یک شکل مخصوص خود و ساززنندگان و نوازندگان و رقاصان همگی آراسته و پیراسته به انتظار ورود مهمانان در جای خود قرار گرفته بودند. مدتی گذشت و مهمانی نیامد. آستیاژس بسیار متعجب شد و خطاب به کوروش گفت: « با اینکه همه چیز حاضر است چه شده است که مهمانها نیامده‌اند؟» کوروش جواب داد: « برای اینکه من کسی را دعوت نکرده‌ام، چه نزد ما این گونه ضیافتها مرسوم نیست، هر کس گرسنه شود قدری نان و گوشت می‌خورد و می‌تواند که قدری تره هم ضمیمه آن نماید و از این بیشتر دیگر لازم نیست، ما هیچ گاه به خود زحمت نمی‌دهیم که یک چنین ضیافتی محتشمانه برپا کنیم و با صرف مبلغی سنگین و خسران زیاد چیزهایی را آماده و تهیه سازیم که به مذاق دوستان مطبوع ولی به مزاج آنها ناسازگار باشد».

دیپلماسی ایران در زمان سلطنت هخامنشیان بسیار قوی و مهم بود، دیپلماتهای ما در آن وقت توانسته بودند که با رجال سیاسی کشورهای بزرگ چون یونان و روم رابطه‌های محرمانه پیدا نموده و نفوذ زیادی در روحیه و احساسات آنها داشته باشند.

پادشاهان هخامنشی تشکیلات بس وسیع و عمده برای این منظور داشتند. همه جا عده زیادی گماشته شده بودند که با طبقات مختلفه مردم در تماس باشند و عقاید و افکار و احساسات و اعمال و نیات آنها را کشف و به وسایل مخصوصی اخبار را برای آنها بفرستند. تشکیلات جاسوسی آنها در کشورهای مجاور به غایت مهم بود. بودجه خاصی

برای این منظور داشتند و به این ترتیب می‌توانستند از درجه قدرت و تشکیلات نیروهای مختلف و نقشه‌های دول مجاور خود آگاهی پیدا نمایند و در این راه کار عمده از هدایا و طلا ساخته می‌شد. ثروت و ذخایر طلای سلاطین ایران فوق‌العاده مشهور بود و اغلب سرداران فراری و شاهزادگان و رجال تبعید شده کشورهای دیگر برای استفاده از این منابع ثروت و قدرت و برای اعاده مقام و جاه از دست رفته خود به دربار سلاطین ایران پناهنده می‌شدند.

سلاطین ایران قبل از آغاز هر جنگ از طریق دیپلماسی سعی می‌کردند احساسات و علاقه اهالی کشور دشمن را به نیات خود جلب نمایند و برای انجام این منظور قبلا سفرایی به شهرهای آن کشور می‌فرستادند. وظایف این سفراء به غایت مهم بود، زیرا علاوه بر اینکه باید فن دیپلماسی را در طریقه افتتاح مذاکرات با آنها به خوبی بدانند و مجری سازند، باید به زبانهای مختلف کشورهای همجوار و آداب و رسوم آنها کاملا آشنا باشند و طوری ترتیب انجام منظور را بدهند که دشمن واقف به اسرار امر نشود و بیدار و هشیار نگردد. حتی اسپارتی‌ها که به وطن‌پرستی و ثبات عقیده و ایمان معروف بودند مکرر مجذوب و مغلوب دیپلماسی سفرای ایران شده و تسلیم نیات آنها گردیده‌اند و بسیاری از سرداران نامی آتن و اسپارت به همین ترتیب به قوای ایران پیوسته و بر ضد کشورهای خود قیام نموده‌اند و بسیاری از شهرها و کشورها نیز به این ترتیب تسلیم لشکریان ایران شدند. طریقه اداره کردن کشورهای تسخیر شده و رفتار فرمانداران این کشورها با اهالی همواره با سیاست و دیپلماسی خاصی توأم بوده است.

ایرانیان به پیمانهایی که با سلاطین و کشورهای دیگر منعقد می‌ساختند بسیار احترام می‌گذاردند. مورخان یونانی و رومی از این روش و نظم و انضباط مأمورین و سپاهیان ایران در رعایت مقررات پیمانها بسیار ستایش نموده‌اند. در جنگهایی که

یوویانوس، امپراتور روم، با شاپور ذوالاکتاف نمود قوای روم به کلی منهزم گردید و پریشانی و پراکندگی و هزیمت آنها به درجه‌ای بود که حتی تصور امکان عقد پیمان صلح با شاهنشاه ایران را نمی‌نمودند ولی وقتی که به ناگهان سفیر ایران به خیمه امپراتور روم در کنار دجله وارد شد و شرایط صلح را تسلیم امپراتور نمود همگی آنها به غایت در شگفتی شدند. بعد که پیمان بسته شد و صلح برقرار گردید تردید داشتند که این پیمان خالی از حیله و تزویر سیاسی نباشد، اما بالاخره یافتند که عقد این پیمان نه فقط با هیچ تزویر توأم نبوده بلکه تنها برای نجات دشمن از وضع بس رقت‌آور و خطرناک آنها بوده است. هر یک از شرایط صلح از طرف کوچک‌ترین سرباز ایرانی تا آخرین دقیقه مراعات شد و قوای متواری روم با نهایت آرامش خاطر و بدون آنکه کمترین آسیب و گزند به آنها وارد آید توانستند نقاط تصرف کرده را به تدریج ترک نمایند.

داریوش کبیر اولین پادشاه ایران بوده است که شالوده تشکیلات عظیم جاسوسی را ریخت و اولین سفرای ایران در زمان داریوش کبیر به یونان اعزام گردیدند.

در زمان سلطنت او عده زیادی از فراریان یونانی به کشور ایران پناهنده شده و در نقاط مختلفه ایران اقامت داشتند. داریوش کبیر به وسیله تشکیلات خاصی که داشت از تعداد و اعمال آنها اطلاع می‌یافت ولی تا مدتی از اوضاع کشور یونان و تشکیلات و زندگانی آنها آگاهی نداشت، تا اینکه برحسب تصادف یک طبیب یونانی به دربار او راه یافت و علاقه داریوش نسبت به او سبب شد که توجه او به کشور یونان معطوف باشد و همواره عده[ای] مشاورین یونانی در دربار او باشند. شرح گزارش این طبیب را مورخین یونانی به این ترتیب نقل کرده‌اند:

میان اسرائی که قوای ایران در نقاط مختلفه آسیای صغیر گرفته بود طبیبی بود

یونانی موسوم به دموسیدس.[1] این شخص به امید آنکه هر چه زودتر نقدینه‌ای ذخیره کند و با پرداخت آن خود را از اسیری خلاص سازد نام و شغل خود را مخفی نموده بود، اما همان وقت داریوش به پا درد سختی مبتلا شد. رفقای دموسیدس در خفا سرّ او را به داریوش افشا نمودند و به این ترتیب او مجبور شد نام و شغل خود را اقرار و داریوش را معالجه نماید. داریوش او را طبیب دربار خود نمود، حتی به او اجازه داد که ملکه را نیز هنگام ناخوشی ملاقات و مداوا نماید. چندی نگذشت ملکه که آتوسا نام داشت سخت مریض و بستری شد. داریوش به آتوسا بی‌نهایت محبت می‌ورزید و ناخوشی او فوق‌العاده شاه را پریشان و مضطرب ساخته بود. اما دموسیدس موفق شد که آتوسا را معالجه نماید. این پیشامد موجب گردید که داریوش علاقه زیاد نسبت به دموسیدس پیدا نماید به طوری که به او اجازه داد برای ملاقات نزدیکان و بستگان خود به یونان مسافرت نماید، البته مشروط بر اینکه تعهد کند به ایران مراجعت نماید. داریوش پانزده نفر از کسان خود را مأمور کرد به همراهی او به یونان بروند تا از او حفاظت نموده و ضمناً او را به ایران برگردانند، اما دموسیدس به تعهدی که نموده بود وفا نکرد و چون به آتن رسید از دیده مأمورین داریوش ناپدید گردید و هر چه در تجسس او همت گماشتند نتوانستند او را پیدا نمایند. بالاخره نومید به نزد داریوش برگشته ماجرا را برای او حکایت کردند و آنچه در آتن و از عظمت و زیبایی شهر دیده بودند به تفصیل بیان نمودند. داریوش که از عمل دموسیدس بی‌نهایت خشمگین و متأثر شده بود درصدد برآمد که برای انتقام و تسخیر یونان سپاهی عظیم بدان سوی گسیل دارد.

در حقیقت می‌توان گفت که این پیشامد آغاز ارتباطات و ایجاد مناسبات سیاسی بین ایران و کشورهای اروپا بوده است.

---

[1]. Democedes

یکی از بزرگ‌ترین افتخارات امپراتوری‌های روم جنگ با ایران بوده است، سپاهیان روم دائم چون سیل از فراز کوههای مشرف بر انطاکیه به سوی دجله و فرات سرازیر شده و در تمام مسیر خود هزاران قلاع محکم ساخته صدها شهر بین راه را از برج و باروهای مستحکم محصور داشته در همه جا ساخلوهای بی‌شمار برقرار وتمام دستگاههای جنگی خود را سالها به کار می‌انداختند که شاید روزی [افتخار] شکست ایران و از هم ریختن این آخرین سنگر دنیای متمدن آن روز نصیب آنها گردد و با آنکه در هر مرتبه با هزیمت مدهشی مواجه گردیده و با آنکه در این راه بسیاری از امپراتورها و سرداران بزرگ و نامی آنها نابود یا اسیر گردیده و صدها هزار سپاهیان دلیر آنها در میدان کارزار نیست شده [بودند] باز دست از تعقیب این آرزو برنداشته مهیای جنگ تازه می‌شدند.

نکته قابل توجه که مربوط به موضوع مقاله ماست این است که در هر مرتبه که سلاطین روم آماده حمله می‌گردیدند شاهنشاه دانا و توانای ایران سفرایی از محارم و نزدیکان خود نزد آنها می‌فرستاده و آنها را از عواقب وخیم جنگ آگاه می‌ساخته مخصوصاً به آنها یادآور می‌گردیدند که برای بقای صلح عالم و سعادت دو ملت و دو کشور بهترین روش، اتحاد آن دو کشور بزرگ با یکدیگر و تشریک مساعی در حفظ امنیت عمومی و خدمت به عالم بشریت بوده است، اما در هر مرتبه پادشاهان روم سفرای شاهنشاه را بازگشت داده و پاسخها و پیامهای خشن فرستاده‌اند. این مطلب کاملا روشن و مدلل می‌سازد که نیت و عمل امپراتورهای روم در جنگ با ایران نتیجه غرور خام و شهوت نام و قصد جهانگیری بوده بنابراین هر گاه در آن عصر کشوری با قدرت چون ایران در مقابل سیل هجوم رومیها وجود نداشت و پیشرفت آن را در کنار دجله و فرات متوقف نمی‌ساخت معلوم نبود که فصول تاریخ استقلال ملل چگونه تنظیم شده بود.

وقتی که واسگس (Wasges)، سفیر ایران، نزد کراسوس سردار روم رفت و به او

اندرز داد که دست از قصد خود در حمله به ایران بردارد و خود و قشون خود را از ورطه هلاک نجات دهد و از پی کار خود برود کراسوس که دیوانه نام و شهرت و محو سودای خام تسخیر کشور ما بود جواب شاهنشاه صلح‌جوی ایران را به سخریه و اهانت داد و غافل از آن بود که قصد شاهنشاه از فرستادن سفیر خود تنها خدمت به صلح دنیا و جلوگیری از خونریزی بوده است نه ضعف او. کراسوس وقتی به این حقیقت پی برد که مشاهده نمود که قوای او در مقابل سپاهیان بی‌شمار ایران به غایت ناتوان و زبون است و دریافت که پند شاهنشاه ایران تا چه درجه مقرون به صفا و صداقت و حقیقت بوده، ولی درک این حقیقت دیر بود و بالاخره تمام سپاهیان او نابود و خود او مقتول گردید. همین اشتباه و خطای بزرگ کراسوس را یولیانوس، امپراتور بزرگ روم، نیز مرتکب گردید. قبل از آنکه یولیانوس به ایران حمله نماید، شاپور از کسان خود تنی چند به سفارت نزد او فرستاد و پیغام داد که جنگ تو با ما زیان فراوانی برای دو کشور خواهد داشت. بهتر است از این قصد انصراف جسته شود و به جای آنکه با یکدیگر از در خصومت و دشمنی درآییم به صلح و دوستی و برادری پردازیم و برای انجام این منظور پیمان ودادی بین دو کشور منعقد سازیم و از روی انصاف و درایت حدودی بین دو کشور مستقر داریم که تکلیف نسلهای آینده دو ملت را نیز مسلم و تثبیت سازد ولی امپراتور روم غافل از آنکه نیت شاهنشاه ایران فقط مبتنی بر صلح‌خواهی و جلوگیری از قتل و غارت است با نهایت بی‌ادبی و غایت بغض و غرور جواب داد که شاپور بهتر بود که به خود زحمت فرستادن سفیر نمی‌داد. من خود در آتیه نزدیک شخصاً پیمان لازم را با او منعقد خواهم نمود. سفرای ایران به نزد شاهنشاه برگشتند و پیام امپراتور را به او رساندند.

شاهنشاه ایران با اینکه به قدرت و فیروزی خود کمال اعتماد و به قوا و حیله‌های رومیها وقوف کامل داشت به این جواب اعتنایی نکرد و با نهایت متانت و آرامی منتظر

آغاز حمله امپراتور روم شد. یولیانوس که در آن وقت مقرّش در انطاکیه بود بالاخره حملات خود را شروع نمود ولی طولی نکشید که قوای او به کلی منهزم و خود او به قتل رسید. متعاقب آن به زودی یوویانوس، جانشین او، هم مغلوب و مجبور شد نقاط زیادی را به شاهنشاه ایران تسلیم و پیمانی را با [او] منعقد سازد که تا ابد بزرگ‌ترین و درخشان‌ترین فصل تاریخ غرور و عظمت روم را لکه‌دار می‌نماید.

در یک مورد مهم دیگر که قبل از آغاز حمله سپاهیان دشمن شاهنشاه ایران برای جلوگیری از فساد و خونریزی سفیر خود را نزد سردار مقابل فرستاد، زمان فرهاد ــ پادشاه اشکانی ـ بود. فرهاد در همان حال که کمترین تردید به توفیق و فیروزی خود در جنگ باسلوکیها نداشت برای آنکه از وقوع جنگ جلوگیری نماید سفیر خود موسوم به سومارازوس (Sumarazus) را نزد انتیوخوس (Antiochus) فرستاد و پیشنهاد صلح نمود و از او سؤال کرد با چه شرایطی حاضر است پیمان صلح را منعقد سازد. انتیوخوس جواب داد: « هرگاه فرهاد کلّیه اسرائی را که سابقاً از او گرفته آزاد نماید و تمام نقاطی را که از سوریه در تصرف داشت به او واگذار نماید و مبلغی هم غرامت بپردازد او حاضر خواهد بود از حمله به ایران خودداری نماید. البته معلوم بود که این شرایط هیچ وقت مورد قبول پادشاه اشکانی واقع نمی‌شد. سفیر ایران بدون اعتناء به اظهارات انتیوخوس به ایران مراجعت کرد و دیگر هیچ گونه اقدامی در این باب نشد. ولی فرهاد با یک سیاست و تدبیر و کیاست فوق‌العاده آماده نبرد و تسخیر سوریه گردید و چون این تدابیر ناشی از یک دیپلماسی بسیار قوی و نتیجه وجود تشکیلات بسیار منظم جاسوسی بود در اینجا به اختصار به شرح آن می‌پردازد.

فرهاد قبل از مبادرت به حمله تعداد زیادی از محارم مجرب و کارآزموده و فهمیده خود را در خفا و محرمانه به اتفاق برادر انتیوخوس موسوم به دیمتریوس (Demetrius)

که در آن وقت در ایران اسیر بود به تشویق آنکه او را والی سوریه نماید به آنجا فرستاد و بدین وسیله با بزرگان و زعمای ساکنین سوریه تماس پیدا کرد. مسافت بین پایتخت ایران و سوریه خیلی زیاد و مشکلات مسافت بسیار بود و به همین جهت حفظ رابطه دائمی بین اهالی سوریه و فرهاد بسی دشوار [بود]. ولی فرهاد توانست به بهترین طریقی این رابطه را برای مدت طولانی حفظ نماید. در تمام این مدت با آنکه فرهاد پیوسته با بسیاری از رجال و پیشروان و رؤسای سوریه در تماس بود و با آنکه تعداد بسیار زیادی از اهالی سوریه در کمک به انجام نقشه فرهاد دخالت داشته و از جریان امر کاملا آگاه بوده‌اند، طوری تشکیلات امور جاسوسی مربوط به نقشه شورش و تسخیر سوریه تنظیم شده و به طوری محرمانه و در خفا مقاصد اجرا و عمل می‌شد که با وجود سلطه مطلق انتیوخوس و عمّال او در تمام خطّه سوریه و با وجود نفوذ و قدرت فوق‌العاده آنها و با آنکه انجام این نقشه ماهها به طول انجامید، هیچ یک از کارکنان و عمال انتیوخوس به رموز نقشه پی نبرده و کمترین اطلاعی از آن به دست نیاوردند. قوای انتیوخوس در تمام نقاط سوریه پراکنده و به عیش و نوش مشغول بودند. زمستان هم نزدیک می‌شد و سپاهیان بر طبق معمول رفته رفته به مراکز زمستان خود منتقل می‌گردیدند. عدم رضایت مردم از طرز حکومت انتیوخوس مخصوصاً از اعمال و رفتار سپاهیان و تعدیات آنها افزون می‌شد و طبعاً این امر هم کمک زیادی به اجرای نقشه‌های فرهاد می‌نمود تا یکی دو ماه از زمستان گذشت. جاسوسهای فرهاد از سوریه به او اطلاع دادند که هنگام حمله در رسیده و تمام ساکنین سوریه آماده شورش برضد سردار سلوکی و عمّال او می‌باشند و به کمترین اشاره از طرف او نائره انقلاب مشتعل خواهد شد. در این موقع با آنکه هزاران نفر از اهالی سوریه از نقشه آگاهی یافته و در تهیه مقدمات شورش شرکت و دخالت داشتند طوری ترتیب انجام منظور از روی سیاست و تدبیر و فطانت داده شده

بود که تا دم آخر هم کمترین سوءظنی برای دشمن ایجاد ننموده بود و این امر حقیقتاً در تمام تواریخ بشر یکی از عجائب قدرت دیپلماسی و سیاست محسوب می‌گردد.

بالاخره مقدمات اجرای نقشه فرهاد از همه جهت کاملا فراهم و تکمیل گردید و بین فرهاد و همکاران و طرفداران او در سوریه اتفاق نظر حاصل شد که در یک روز معین در تمام شهرهای تابع انتیوخوس از طرف اهالی شورش برپا شود و قرار شد سپاهیان فرهاد در همان روز وارد و به کمک مردم بشتابند. در همین موقع بود که فرهاد نجابت اصلی و روش صلح‌جویانه خود را یک بار دیگر بروز داد و قبل از آنکه نقشه خود را به موقع عمل بگذارد و قبل از آنکه خونریزی و قتل و غارت آغاز گردد خواست انتیوخوس را از نیت خود منصرف و با او یک پیمان صلح شرافتمندانه که به نفع دو کشور باشد منعقد سازد و برای این منظور سفیر خود را نزد او فرستاد و نهایت مجاهدت را برای نیل به این مقصود به کار برد. اما انتیوخوس که تصور کرد پیشنهاد فرهاد نتیجه ضعف و نومیدی او از فتح و فیروزی است خواست شرایط غیرقابل قبولی را تحمیل نماید و سفیر ایران هر چه بیشتر در تقاضا و تمنای خود اصرار ورزید کمتر به نتیجه مطلوب نزدیک شد و بالاخره با کمال نومیدی به ایران مراجعت نمود.

متعاقب آن بلافاصله روز معهود در رسید، سپاهیان انتیوخوس همه جا سرمست باده و عیش بودند که ناگهان از همه سو حمله شروع گردید. سربازان دشمن به طوری از هر چیز غافل بودند که برای هیچ یک از آنها مجال فرار باقی نماند. تنها انتیوخوس و فوج مخصوص او توانستند خود را از میان شورشیان نجات داده به صحرا برسانند که در آنجا شاید موفق شوند، عده‌ای از افراد قشون را گرد خود جمع آورده به سوی شهر حمله کنند اما همین که به صحرا رسیدند خود را با سپاهیان فرهاد مواجه دیدند. خطای بزرگ انتیوخوس در این موقع آن بود که از مقابل سپاه بی‌شمار فرهاد به سمت

کوههای زاگروس (Zagros) که در فاصله خیلی کمی از او قرار گرفته بود عقب‌نشینی نکرد تا بتواند در آنجا که موقعیت بسیار مهم دفاعی داشت مقاومت نماید. سوء تدبیر نظامی و غرور سفیهانه او سبب شد که با وجود اندرز همکارانش در همان میدان با قوای فرهاد به نبرد درآید. سردار بزرگ او موسوم به آتناکوس (Athenacus) که از بدو امر اصرار به فرار و عقب‌نشینی می‌نمود خود بلافاصله فرار کرد و بعد از آن طولی نکشید که تمام قوای انتیوخوس منهزم گردید. انتیوخوس به دست دشمن و یکی از کسان خود کشته شد و پسرش (Seleucus) و نواده‌اش اسیر گردیدند. به قراری که مورخین بزرگ نقل کرده‌اند عده مقتولین در این جنگ از سیصد هزار نفر تجاوز نموده بود.

در اینجا باید این نکته را هم متذکر گردید که با آنکه اغلب بین امپراتورهای روم و شاهنشاهان ایران کدورت و نقار و اختلاف و مشاجره بود، گاهگاه نیز روابط خیلی صمیمانه و صادقانه میان آنها وجود پیدا می‌نمود و بعضی اوقات این روابط به درجه‌ای صمیمانه بوده که هرگاه در داخله یکی از دو کشور شورشی بر ضد یکی از آنها روی می‌داد دیگری بی‌درنگ به حمایت و کمک او می‌شتافت و توفیق در این امر همواره نتیجه مساعی و حسن سیاست و دیپلماسی سفرای ایران بوده است. سفرای ایران در این راه خدمات خیلی بزرگ انجام داده‌اند. اوروبازوس (Orobazus) که در تاریخ رجال سیاسی ما یکی از بزرگ‌ترین دیپلماتهای ما باید محسوب شود در یک موقع خیلی سخت و مشکل سیاسی ما از طرف شاهنشاه ایران مأمور شد که با سولا، سردار مشهور روم، ملاقات و برای عقد پیمان صلح و مودت مذاکره نماید. اوروبازوس با نهایت مهارت و زبردستی موفق شد علاقه و احساسات سولا را به نفع کشور خود جلب سازد و روابط صمیمانه‌ای بین دو کشور ایجاد نماید. به قدری این حسن رابطه در آن وقت برای ایران ذی‌قیمت و به طوری اساس آن برپایه مستحکم و استواری استقرار یافت که با وجود

ضعف دولت ایران و مشکلات و اختلالات موجوده داخلی و اختلافات با چند کشور دیگر دولت روم نه فقط از هر گونه سوء استفاده ممکنه از وضع کشور ما خودداری نمود بلکه به حمایت ایران با دشمنان ما از جمله پادشاه ارمنستان وارد جنگ گردید.

یکی از موارد بسیار مهم دیگر که چنین رابطه صمیمانه و صادقانه‌ای بین امپراتور روم و شاهنشاه ایران وجود پیدا نمود زمان سلطنت خسرو پرویز بود. این رابطه به درجه‌ای صمیمانه و حقیقی بود که وقتی فوکاس(Phocas)، قاتل موریس ــ امپراتور روم، جانشین او گردید و سفیر خود موسوم به لیلیوس (Lilius) را برای اعلام خبر تاجگذاری خود به دربار خسرو پرویز فرستاد، خسرو وی را دستگیر و به محبس فرستاد و برای انتقام قتل موریس (Maurice) آماده جنگ شد. بالاخره جنگ هم آغاز گردید و خسرو شخصاً اداره تشکیلات جنگ را برعهده گرفت و در اولین حمله چندین سردار بزرگ روم مانند جرمانوس (Jermanus) و آرکزاموس (Arxamus) را به قتل رسانیده قسمت عمده لشکریان رومی را اسیر نمود و شهرها و قلاع زیادی را به تصرف درآورد.

در تاریخ دیپلماسی ما یک مرتبه دیگر نیز از طرف شاهنشاه ایران یک سفیر بیگانه دستگیر و به زندان فرستاده شد و آن زمان سلطنت ارد، شاهنشاه اشکانی، بود. سردار بزرگ رومی موسوم به پمپی (Pompey) همواره سعی می‌کرد روابط مخصوص و محرمانه با ارد برقرار سازد و بالاخره در تاریخ ۴۹ قبل از میلاد این روابط برقرار و برای عقد پیمانی مذاکرات بین آنها شروع گردید. پمپی اصرار داشت این پیمان یک پیمان نظامی باشد و در صورت بروز جنگ ارد به کمک او با دشمنان او وارد جنگ شود. جواب اُرد به شرح ذیل صادر گردید:

> « هرگاه سردار رومی سوریه را به ایران واگذار نماید در موقع بروز جنگ هر گونه کمک نظامی را نسبت به او دریغ نخواهد داشت والاّ به‌هیچ صورتی حاضر به عقد پیمانی با او نخواهد بود».

پمپی این شرط را قبول نکرد و در نتیجه مذاکرات قطع شد و ارد از این پیشامد بسیار خشمگین گردید و سفیر پمپی موسوم به هروس (Hirus) را دستگیر و به زندان افکند.

سلاطین ایران سفرای خود را همیشه از [میان] نزدیک‌ترین محارم خود انتخاب می‌کردند و گاهی سرداران خیلی بزرگ خود را به این سمت می‌فرستادند. مشاورین بزرگ سیاسی که امروز دیپلمات نامیده می‌شوند همواره در مصاحبت سلاطین بودند. این مشاورین پیوسته با تشکیلات جاسوسی و کسب اخبار در تماس بوده و به این ترتیب همیشه از گزارش جریان حوادث در تمام کشورهای مجاور و در نقاط مختلف کشور خود آگاه بودند و در هر امری مصلحت ملک را سنجیده و مطابق آن نظریات و رأی خود را به شاهنشاه عرض می‌نمودند. وقتی قباد، شاهنشاه ایران، با آناستاسیوس (Anastasius)، امپراتور روم، وارد جنگ گردید و شهر بسیار مهم آمد (Amida) را پس از هشتاد روز محاصره تسخیر نمود هیچ کس تصور نمی‌نمود که پس از یک مدت قلیل با آنکه در هر جنگ فاتح و فیروز بود و بدون ابراز هیچ گونه جهت خاص قباد حاضر شود پیمانی با آناستاسیوس منعقد سازد و در ازای مبلغی طلا به عنوان غرامت جنگ، این شهر بسیار مهم را به امپراتور روم مسترد دارد. این عمل قباد به درجه‌ای برای امپراتور روم غیرمنتظر[ه] بود که پس از عقد پیمان وداد از بیم آنکه شاید این پیمان یک حیله سیاسی باشد در سراسر مرزهای خود با ایران قلاع خیلی بزرگ و محکمی ساخت، ولی بعد معلوم شد که عمل قباد در اجرای این منظور شامل یک سیاست خیلی دقیق بوده است، زیرا در همان وقت که قباد با امپراتور روم مشغول جنگ بود بر مشاورین سیاسی او مکشوف گردید که افتالیتس (Ephthalites)، پادشاه ارمنستان، قصد دارد از موقع استفاده نموده خود را آماده حمله به ایران نماید. بی‌درنگ شاهنشاه را از این خطر آگاه ساخته و مصلحت کشور را در این یافتند که بدون آنکه

لطمه به اساس فیروزی وارد شود جنگ با روم را ختم و پیمانی برای صلح وداد بین دو کشور منعقد سازند. نگرانی سیاستمداران شاهنشاه نسبت به خطر ارمنستان کاملا بجا بود زیرا متعاقب انعقاد پیمان صلح با روم جنگ با افتالیتس آغاز شد و بیش از هجده سال این جنگ به طول انجامید. بنابراین هر گاه شاهنشاه ایران این روش مسالمت‌آمیز را با روم اتخاذ ننموده بود، ممکن بود آناستاسیوس، امپراتور روم، با افتالیتس همدست شده از دو جانب ایران را میدان تاخت و تاز قرار دهند و چون در آن وقت ایران به واسطه ظهور مزدک و طرفداری قباد از اصول مذهب او و مخالفت مردم با اصول مزبور دچار تشنجات و اختلالات و تزلزل شده بود ادامه جنگ با روم مسلماً لطمات بزرگی به استقلال کشور وارد می‌ساخت. جنگ با روم دوباره تجدید شد ولی پس از یک مدت نسبتاً طولانی یعنی پس از آنکه وضع کشور از همه جهت آرام و قابل کمال اطمینان گردیده بود، جنگهای پسر قباد با بلیزاریوس (Belisarius) در اواسط سلطنت قباد و شکست سپاهیان بی‌شمار روم یکی از بزرگ‌ترین وقایع تاریخی دنیاست، زیرا قشون روم چندین برابر قشون ایران بوده و گذشته از آن بلیزاریوس بزرگ‌ترین سردار رومی شناخته شده و در تاریخ روم معروف به بلیزاریوس کبیر می‌باشد. در تمام جنگهایی که تحت فرماندهی این سردار وقوع یافته تنها مرتبه‌ای که شکست و هزیمت نصیب سپاهیان او شده همین در جنگ با ایران بوده است.

آیین سفارت در دوران باستان*

محمد محیط طباطبایی**

پیش از آنکه پروتکل پیوسته به عهدنامه ترکمان‌چای، تشریفات پـذیرایی از سـفرا و

---

* دورهٔ دوم، ش ۹، فروردین ۱۳۳۸.

** دکتر محیط طباطبایی در سال ۱۲۸۱ش. در قصبه زواره از توابع اصفهان به دنیا آمد. تحصیلات مقدماتی را در زادگاه خود به پایان رساند و مدتی هم در اصفهان ادامه تحصیل داد و سپس به زواره بازگشت و به تدریس در مدارس آنجا مشغول شد. طباطبایی در سال ۱۳۰۲ به تهران رفت و از مدرسه دارالفنون دیپلم ادبی گرفت. او فردی پرکار و با مطالعه بود که در رشته های گوناگون ادبی و تاریخی صاحب نظر بود. در سال ۱۳۱۳ مدیریت مجله «تعلیم و تربیت» ارگان وزارت فرهنگ به وی واگذار شد که با چاپ چند مقاله در خصوص آذربایجان برای خود شهرت و آوازه‌ای کسب کرد. طباطبایی در برنامه مرزهای دانش که از رادیو پخش می شد مشارکت فعال داشت و نظریاتی که درباره تاریخ قاجار ارائه نمود، جالب و بدیع بودند. محیط با بسیاری از سرآمدان زمان خود نظیر ملک الشعرای بهار، رشید یاسمی، علی اکبر دهخدا و سعید نفیسی رابطه دوستانه ای نداشت. او در سالهای ۱۳۲۳ تا ۱۳۲۷ به سیاست روی آورد و مقالاتی در حمایت از سید ضیاءالدین و در انتقاد از حزب توده نگاشت. طباطبایی در سال ۱۳۲۱ مجله محیط را تا سه شماره به چاپ رساند و مجددا در سال ۱۳۲۶ آن را چاپ نمود ولی بیش از ۱۴ شماره ادامه نداشت. در سال ۱۳۲۸ به پیشنهاد علی اصغر حکمت، وزیر خارجه وقت به استخدام وزارت امورخارجه درآمد و چند سال نماینده فرهنگی ایران در هند، عراق و شامات بود. طباطبایی در دانشگاه تدریس نمی‌کرد و حضورش در دانشگاه همواره با مخالفت روبرو می‌شد. زمانی که هوشنگ نهاوندی رئیس دانشگاه تهران بود، مسئولین تصمیم گرفتند که به وی دکترای افتخاری بدهند اما با مخالفت برخی اساتید از این تصمیم منصرف شد. با وجود این، نهاوندی به دانشگاه ملی پیشنهاد کرد تا مدرک دکتری را به وی اهداء نماید که مسئولان دانشگاه مزبور با آن موافقت کردند. طباطبایی در سال ۱۳۵۷ جایزه انجمن آثار و مفاخر ملی را دریافت کرد و در سال ۱۳۶۹ به عضویت فرهنگستان ادب فارسی درآمد و سرانجام بعد از سالها تحقیق و پژوهش در سال ۱۳۷۰ دار فانی را وداع گفت.

ایرج افشار، *نادره کاران*، صص ۷۶۳ ـ ۷۶۵.

مأمورین سیاسی را مقرر دارد بلکه قبل از مقررات کنگره وین که پانزده سال پیش از آن مورد قبول شرکت‌کنندگان در مذاکرات کنگره قرار گرفته بود، آداب و رسومی در کشورهای اروپا برای فرستادن و پذیرفتن نمایندگان سیاسی مراعات می‌شد که غالباً از رسوم و تشریفات روزگار امپراتوری روم اقتباس شده بود.

امروز این نکته مورد قبول حقیقت‌پژوهان قرار گرفته است که آن رسوم معمول امپراتوری روم در اصل اقتباسی از آئین سفارت متداول در ایران قدیم بوده است.

موضوع مصونیت نماینده سیاسی و احترامات مقرره با خیلی از مزایای دیگر در دربار ایران قدیم برای فرستادگان کشورهای بیگانه رعایت می‌شد.

تاریخ یونان و روم در ضمن بیان حوادث مربوط به ایران نمونه‌هایی از دقت و مراقبت ایرانیان در کار اعزام یا پذیرایی سفرا به دست می‌دهد که هر یک در مورد خود شایان امعان نظر و تمجید می‌باشد.

کتابها و دفترهایی که ایرانیان درباره رسوم و آئین پادشاهی و کشورداری پرداخته بودند تا قرن دوم و سوم هجری که آثار ایران و یونان به زبان عربی ترجمه می‌شد باقی بوده و به زبان عربی هم نقل شده است. متأسفانه اصل پهلوی و ترجمه کامل عربی آنها در نتیجه بی‌مبالاتی نسلهای بعد از میان رفته ولی قطعه‌ها و منتخباتی از هر یک در آثار ادبی زبان عربی به یادگار مانده است.

جاحظ و ابن قتیبه و مسکویه و دیگر فراهم‌آورندگان آداب و تاریخ دوره اسلامی نکته‌های جالبی از ترجمه‌های موجود عصر خویش را در ضمن نوشته‌های خود آورده‌اند که با مراجعه آنها می‌توان به مقام بلند ایرانیان در مسائل مربوط به کشورداری پی برد. همان طور که سفارت اعزامی اردشیر بابکان پس از فتح تیسفون، به دربار روم برای مطالبه ولایات متصرفی ایران از حیث انتخاب افراد و جلال و شکوه صوری مورد توجه

خویش و بیگانه قرار می‌گرفت سخنانی که از این شهریار در ضمن کارنامه و عهدنامه یا وصایای منسوب به او به طور پراکنده راجع به کار مملکت‌داری در کتابهای عربی باقی مانده است نماینده عظمت فکر و قوت تدبیر و سیاست اردشیر محسوب می‌شود.

بیهقی و ابن فرا از قول اردشیر روایت کرده‌اند که درباره انتخاب و اعزام سفیر یا رسول چنین گفته است: « چه بسا خونها که سفیر به ناروا ریخته است! در نتیجه خیانت فرستاده‌ای و دروغ او چه سپاهیانی که نابود شدند و چه لشگریانی که آبروی آنها ریخته شد و چه دارایی‌هایی که به یغما رفت و چه پیمانها که شکست! بر شهریار واجب است که چون خواهد فرستاده‌ای پیش شهریار دیگر فرستد فرستاده دیگری هم در پی او گسیل دارد و اگر دو تن فرستاده فرستاده است دو نفر دیگر هم به دنبال آنها بفرستد و اگر میسر باشد فرستادگان را از یک راه معین روانه نکند تا در راه به یکدیگر برنخورند و آشنایی پیدا نکنند و بر تقدیم سخنی یا عملی همداستان نشوند و بر شهریار لازم است که اگر نامه‌ای از فرستاده خود یا پیامی از طرف پادشاهی راجع به نیک و بد امور بدو رسد در آن باره به هیچ وجه سخن نراند، تا اینکه فرستاده عین آن مطلب را با پیک دیگری یا در نامه دیگری لفظ به لفظ و معنی به معنی گزارش دهد.

زیرا گاهی چنین اتفاق می‌افتد که فرستاده‌ای چون به آرزوی دل خود نمی‌رسد نامه‌ها جعل می‌کند و فرستنده خود را بر ضد کسی که پیش او فرستاده شده بر می‌انگیزد و بدو دروغ می‌گوید».

« ابن فرا» در کتاب اخلاق پادشاهان که شالوده کتاب التاج جاحظ بر آن قرار دارد چنین نقل می‌کند: « سفیر باید از حیث تن و جان سالم و زبانی گویا و تعبیری رسا داشته باشد و بداند که کجا باید سخن بگوید و چه بگوید. گفته‌های پادشاه را به لفظ و معنی ادا کند. راستگو و دور از طمع و نگهبان رازی باشد که بدو سپرده باشند. شهریار

باید پیش از اینکه کسی را به سفارت برگزینند او را بیازمایند. آزمایش پادشاهان ایران بدینسان بوده است:

وقتی بخواهند یکی از زیر دستان را برای انجام وظیفه رسالت و سفارت نزد پادشاه دیگری برگزینند او را از آزمایشهای دشوار و دور و دراز می‌گذرانند.

نخستین آزمایشی که از او می‌شود این است که او را پیش برخی از بستگان شاه و کسانی که نزدیک به او باشند می‌فرستند و جاسوسی را بر او می‌گمارند تا گزارش مأموریت او را ضبط کند و متن اظهارات او را از حیث لفظ و معنی بنویسد. پس از اینکه فرستاده با گزارش کارهای خود بازآید خفیه‌نویس هم گزارش قول و فعل او را تقدیم می‌کند، شاه گفته‌های او را با دستورات خود و گزارش دریافتی تطبیق می‌کند، در صورتی که از حیث لفظ و معنی یکسان باشد از این راه به درستی خرد و راستی گفتار او آشنا می‌شود. آن گاه او را پیش دشمنی به سفارت گسیل می‌دارد و باز بر او جاسوسی می‌گمارد که گفتار او را عیناً حفظ کند و بنویسد و آن را به خدمت شاه گزارش بدهد. در صورتی که سخن فرستاده با سخن جاسوس یکسان درآید می‌داند که آن فرستاده درباره دشمنش راست گفته و به ملاحظه خصومتی که در میان بوده گزاف نگفته است. وقتی شخصی از این سنجش و آزمایش درست بیرون آمد او را پیش پادشاهان دوست و هم‌پیمان می‌فرستد و از او اطمینان دارد. سپس پادشاهی که چنین سفیری را به دربار او فرستاده‌اند سخن او را به جای دلیل و برهان می‌پذیرد».

همان نویسنده از ترجمه خدا نامه بزرگ که در دست داشته راجع به خصال سفرا و فرستادگان چنین نقل می‌کند: « پادشاهان ایران هر وقت فرستاده‌ای بر ایشان وارد می‌شد برای او چهار خصلت را واجب الرعایه می‌دانستند و غیر از آن چهار خصلت هر چه را که از او سر می‌زد قابل بخشش می‌شمردند. چهار شرط اساسی این بود: دروغ

نگوید، زیرا دروغگو از خود رأیی ندارد. چیزی را که از او نپرسند پاسخ نگوید که دلیل بی‌خردی و بی‌ادبی است. شاه را روبه‌رو به چیزی نستاید که با کردار او موافق نباشد، چه این کار به منزله اهانت و به کار نکوهیده واداشتن است. او را بر ضد رعیت برنیانگیزد، زیرا امور مردم به نیک اندیشی و خیرخواهی بیشتر نیاز دارد».

نویسندگان عرب این مطلب را از کتاب آئین پارسیان که در دوره عباسی به عربی ترجمه شده گرفته‌اند: « شیوه ایشان چنین بود که وقتی پادشاه می‌خواست سفیری بزرگ و بلندپایه و والامقام پیش مردی اندک‌مایه و کوچک‌پایه برای کاری بفرستد بایستی طرف ارسال نسبت به فرستاده او فروتنی کند و روبه‌روی او بنشیند و حق برتری او را بر خود نگهدارد تا آن کار انجام پذیرد پس از آن هر یک از ایشان به مقام خود بر می‌گردد».

در کارنامه ایرانیان که مورد استفاده تازیان قرار گرفته است، چنین وارد بوده است:

« یکی از پادشاهان ایران برای برخی از پادشاهان همسایه خود به وسیله کسی که از حیث وثوق او را سنجیده و راستی گفتار و درستی کردار او را شناخته بود پیامی فرستاد که درشت بود و رسول را از تغییر صورت ظاهر و تحریف لفظ و معنی آن بازداشت و به او رخصت تخطی از دستور خود را نداد. فرستاده پیام محفوظ را به پادشاهی که به دربار او رفته بود رسانید و او را به خشم درآورد.

پادشاه به سفیر گفت: « این خداوند تو نبود که پیام را چون سیلی به روی من زد، بلکه تو بودی که در گفتن چنین پیامی جسارت ورزیدی و چشم و گوش مرا با آن پر کردی. اینک برای فرونشاندن آتش خشم و غضب جز سختگیری در مجازات تو راهی ندارم».

سفیر گفت: « پادشاها! بر خود چنین سخت مگیر که هر سخنی پاسخی دارد، گرچه

بسیار زشت و ناپسند باشد. من پیام شاه خود را چنان که بود رسانیدم».

شاه گفت: « ممکن نیست! تو پیش کسی بر می‌گردی که حاضر نیستی سخن ناپسندی را به گوش او برسانی و هر چه را به حافظه خود سپرده‌ای به او بگویی!»

سفیر گفت: « جای تعجب است که من گفتار او را به تو برسانم و از بد تو در امان باشم، در صورتی که دل من با تو نیست و آن گاه گفته تو را به او نرسانم و در شکیبایی و بردباری او تردید کنم، در صورتی که گوشه دل من همواره به سوی اوست».

این سخن آتش خشم شاه را فرونشاند و دل او را از کینه بیرون آورد و گفت: « همچون توئی شایسته سفارت میانه پادشاهان است و رسول در تبلیغ رسالت سزاوار ملامت نیست».

مردم یونان را در ارتباط با دولت ایران سابقه‌ای بس طولانی بوده و تاریخ این روابط تا روزگار اسکندر و جانشینان او ادامه داشت، تا آنکه رومیان بر یونان و نقاط یونانی نشین آسیا غلبه کردند و در روابط سیاسی با ایران جای آنها را گرفتند. از این جهت خردمندان و دانشوران یونان را در پژوهش جزئیات خصال و عادات و حتی عقاید موهومه مردم ایران برای اعزام سفارت بدان کشور اطلاعات و مطالعاتی بوده است. ارسطو در کتاب السیاسه العامّه به اسکندر برای اعلام شدت تأثیر سفارت در ذهن خاص و عام، دستورهایی داده است: « ای اسکندر دانسته باش که ایرانیان به سرنوشت و فال عقیده دارند و از این راه با ایشان درآ که آن بابی از طالع‌بینی و بخت‌یابی است. اگر فرستاده‌ای پیش ایشان می‌فرستی کسی باشد که چشم راست او خالی از عیب باشد چه ایرانیان بدان، فال بد می‌زنند زیرا دیده راست را از آنِ مهر می‌دانند و همین که سفیر تو بر ایشان وارد شود بکوشد تا هر چه بتواند از ایشان بستاند ولی چیزی بدانان ندهد و به او دستور بده سر را با دست نخارد و به دست اشاره نکند و هنگام جلوس با نخستین

دستور ایشان ننشیند که از این راه دل آزرده و رنجیده می‌شوند و در هر موردی پاسخ گفتار ایشان را (نه) بگوید. مگر اینکه از موضوع واضحی پرسیده شود.

اگر از او درباره نزدیکان پادشاه پرسیدند همان چیزی را بگوید که برای دوست خود می‌پسندد و آن برخلاف چیزی می‌باشد که جهت دشمنان خود می‌خواهد. وقت بازگشت زیاد پیرامون خود را از شهرهای ایشان ننگرد که این کار خوشایند ایرانیان نیست و چیزی از درون و بیرون شهر و یا جویبارها برنگیرد که آن را خوش ندارند و به فال بد می‌زنند».

اعراب که از دوره نفوذ دولت ساسانی در عربستان با آداب و رسوم ایرانی آشنایی کامل داشتند و در دربار ملوک حیره و یمن همان تشریفاتی را بجا می‌آوردند که در دربار مداین متداول بود، پس از ظهور اسلام و تشکیل خلافت عباسی به وسیله رجال و آثار ایرانی با ترتیبات کشورداری شهریاران ساسانی آشناتر شدند و در زمان منصور و هارون و مأمون کارنامه‌ها و دستورها و سرگذشت پادشاهان ایران و آئین و آداب متداول دربار ایشان را از راه ترجمه‌های ابن‌مقفع و ابان لاحقی و مترجمین دیگر سرمشق کار و رفتار و گفتار خویش قرار دادند و بدان دلبستگی فراوان داشتند. چنان که وقتی نخستین نسخه جاودان خرد هوشنگ را در سر نماز به دست مأمون در شهر مرو دادند طوری مجذوب مطالعه آن شد که وقت فضیلت نماز را از دست داد.

با آنکه غیر از کلیله و دمنه و جاودان خرد و ترجمه منظوم قسمتهایی از خدانامه که در شاهنامه فردوسی مندرج است و برخی از کارنامه‌ها و عهدنامه‌های کوچک که در ضمن کتب تواریخ عربی به یادگار مانده بقیه آثار گرانبهای ترجمه شده به زبان عرب از میان رفته است، هنوز می‌توان از خلال کتب ادب و تاریخ زبان عرب کمیت قابل ملاحظه‌ای از اندیشه‌های سیاسی و کارنامه‌ها و آئین ایرانیان قدیم را جمع‌آوری کرد،

چنان که برخی از پژوهندگان اروپایی بدان پرداخته‌اند. وزرای عباسی مانند آل برمک و آل سهل در انتخاب و انتقال آداب و رسوم دربار ایران به دربار خلافت عباسی تأثیر بسزایی داشته‌اند که کمتر از تأثیر آثار نوشته نبوده است. علاوه بر آنچه از آئین جهانداری پارسیان برای خلفای عباسی ترجمه شده یا از راه نفوذ شخصیت وزراء ایرانی عملا مورد استفاده و اقتباس قرار گرفت، هنگام نقل کتب یونانی هم برخی از رسالات سیاسی منسوب به ارسطو ترجمه شد که ابوعلی مسکویه مجموعه‌ای از مطالب سودمند آنها را در ذیل ترجمه جاودان خرد زیر عنوان « آداب عرب و ایران و یونان و روم و هند» گرد آورده است.

وزرای ایرانی که همواره سررشته کار حکومت خلفا و حکومتهای وابسته به خلافت یا مستولی بر خلفا را در دست داشتند به مطالب منقول از حکمای یونانی نیز توجه خاصی مبذول می‌داشتند و روش سیاسی اینان ترکیبی از آئین پارسی و حکمت یونانی و نظام رومی و اندیشه هندی شده بود.

در میان این طبقه از وزرا باید خواجه نظام الملک را سرآمد دیگران شناخت، همان طور که سیاست نامه او جامع‌ترین اثر سهل و ممتنع زبان فارسی برای کار مملکت‌داری محسوب می‌شود.

خواجه در فصل بیست و یکم از سیرالملوک که همان سیاست نامه او باشد در باب ارسال سفرا و ترتیب کار ایشان چنین می‌نویسد: « رسولان که از اطراف می‌آیند تا به درگاه برسند کسی را خبر نمی‌باشد و در آمدن و شدن، هیچکس ایشان را تعهدی نمی‌کند و خبری نمی‌دهد و این را بر غفلت و خوار دانستن کارها حمل کنند. باید که گماشتگان سرحدها بگویند تا هر که بدیشان رسد در حال سوار فرستند و خبر دهند که این کیست و از کجا می‌آید و چند سوار و پیاده‌اند و آلت و تجمل چگونه دارند و به چه کار می‌آیند و معتمدی با ایشان نامزد کنند تا ایشان را به شهر معروف رساند و آنجا بسپارد و از آنجا معتمدی را بفرمایند تا با ایشان بیاید تا به هر شهر و ناحیتی دیگر که

برسند و هم بر این مثال تا به درگاه.

و ایشان را به هر منزلی نزول دهند و نیکو دارند و به خشنودی گسیل کنند و چون بازگردند هم بر این مثال روند که هر چه به ایشان کنند از نیک و بد همچنان باشد که پادشاه را کرده باشند.

و پادشاهان همیشه حرمت یکدیگر بزرگ داشته‌اند و رسولان را عزیز داشته‌اند که بدان قدر جاه و شرف ایشان زیادت شود.

و اگر وقتی میان پادشاهان مخالفتی بوده است و رسولان بر حسب وقت آمده‌اند و رسالت چندان که ایشان را فرموده‌اند گزارده‌اند هرگز نیازرده‌اند و از نیکوداشت عادتی کم نکرده‌اند که پسندیده نیست چنان که در قرآن آمده است که ما علی الرسول الاالبلاغ المبین».

این دستور خواجه نظام‌الملک درباره حسن استقبال و سلوک نیک با فرستادگان ملوک در حقیقت اقتباسی است از عمل حضرت رسول و آنچه در دربار قدیم ایران متداول بوده و بعدها نیز فقهای حنفیه آن را در کتب معتبر فقه و خراج جزو ابواب فقه در آورده‌اند.

شیبانی و ابویوسف در این حکم وحدت نظر داشته‌اند، که « والیان چون رسولی را ملاقات کنند و نامش را بپرسند اگر گفت من فرستاده پادشاهی پیش پادشاه اسلام هستم و مکتوبی از او همراه دارم و آنچه از چارپایان و کالا و بردگان باقی است پیشکش اوست باید آن را تصدیق کرد، چه دلیلی برخلاف آن نیست و نباید متعرض آنچه از کالا و مال و سلاح و برده‌ای شد که او به همراه دارد».

باز ابویوسف در کتاب الخراج می‌نویسد: « اگر مسلمانان کشتی‌ای را در دریا با کسانی که در آن نشسته‌اند گرفتند و گفتند که ما را پادشاه فرستاده است متعرض آنها

نباید شد».

من به نصوص فقهای شافعیه که خواجه نظام‌الملک در پیروی از آنها استوار بوده است راجع به این مطلب دسترسی ندارم. ولی می‌توان گفت در این گونه مسائل کلی نظر پیشوایان مذهبی قاعدتاً نبایستی اختلاف داشته باشد و سرسختی و تبحر خواجه در احکام شافعیه مؤید این معنی است.

این حکم بیشتر شامل فرستادگانی می‌شده که از کشورهای روم و هند و خزر و حبشه به کشورهای اسلامی و دربار خلافت می‌رسیده‌اند، ولی در باب رسولانی که از طرف خلیفه پیش پادشاهان اسلامی و یا از جانب ملوک اسلامی به بغداد فرستاده می‌شدند این پذیرایی و حسن استقبال غالباً صورت عمومی پیدا می‌کرد و مردم در اثنای راه برای تحصیل برکت از وجود رسول خلیفه بر یکدیگر سبقت می‌جستند. چنان که در عصر خواجه نظام‌الملک مردم خراسان نسبت به ابواسحق شیرازی که به رسالت از بغداد به خراسان می‌رفت تجلیل بی‌نظیری کردند.

خواجه نظام‌الملک در پایان همین فصل از سیاست نامه درباره شروط و لوازم سفارت می‌نویسد: « رسولی را مردی شاید که او خدمت ملوک کرده باشد و به سخن گفتن دلیری آورد و سخن بسیار نگوید و سفر بسیار کرده بود و از هر دانشی بهره‌ای دارد و حافظ و پیش‌بین باشد و قد و منظری نیکو دارد و اگر ندیمی فرستد بدین شغل، اعتماد زیادت بود.

اگر مردی را فرستد که دلیر بود و مردانه و آداب سواری نیک داند و مبارز بود سخت صواب باشد تا به ایشان نموده شود که مردمان ما همه چون این باشند. اگر رسول مردی شریف بود هم نیک باشد از جهت شرف او نصیب و زیادتی حرمت بود و پادشاهان بسیار وقت رسول فرستاده‌اند با هدیه و ظرایف بسیار و سلاح و خواسته و از

خویشتن عجز و نرمی نموده و بدین غرور بر اثر، لشگر ساخته و با مردمان کار تاختن برده و خصم را شکسته. و رسول بر سریّت و خرد پادشاه دلیل باشد».

خواجه در این مختصر زبده و جامع، نظریات سیاستمداران پیش از خود را بیان کرده و می‌توان گفت در حدود ادراک و نیازمندیهای آن عصر چیزی را فرو نگذارده است. گویی خواجه در این جزء از فصل بیست و یکم سیاست نامه به باب ششم از کتاب رسل الملوک و من یصلح للسفاره و الرساله تألیف «ابن الفراء» نظر داشته است که می‌گوید: «حکیم گفته است ـ برای رسالت خود در کار هدنه و صلح و انجام مهمات و هم‌سخنی و نیابت از خود مردی متین و بلیغ و مدبر و چاره‌جو و زیرک و فرصت‌جو بگزین که اندیشه‌ای اصیل و بیانی مؤثر و زبانی فصیح و دلی آهنین داشته باشد. از خاندانهای اصیل و شریف و خداوند همت بلند و در جستجوی آثار نیک پیشینیان و مناقب ایشان باشد تا خود را در خور همتایی خانواده‌اش بسازد».

«ابن الفراء» در همین باب از قول «ابوزید بلخی» در کتاب السیاسه المختصره می‌گوید: «کسی [که] برای حمل رسالت خود اختیار می‌کنی دارای صوتی بلند و منظری خوش و خویی دلپذیر و بیانی نیک و تعبیری دلپسند باشد و آنچه را که به او تبلیغ می‌کنی تا برساند بتواند نگهدارد...».

خواجه در اینجا که به دلیری و مردانگی رسول نظر دارد گویا خاطره سفارتی را که اردشیر بابکان پس از غلبه بر اردوان به روم فرستاد و اعضای آن همه از مردان برازنده و خوش اندام و بلند بالا انتخاب شده بودند به خاطر می‌آورده است.

خواجه در آخرین عبارت از فصل مذکور شاید به این گفته یحیی بن خالد برمکی نظر داشته است: «سه چیز است که بر مقدار عقل خداوندش دلالت می‌کند: ۱. نامه بر مقدار عقل نویسنده‌اش ۲. سفیر بر مقدار عقل فرستنده‌اش ۳. هدیه بر مقدار عقل اهداکننده‌اش».

و درباره منظره ظاهری هم گویا به این عبارت از کلیله و دمنه توجه کرده است:

« بدان که رأی و عقل و نرمی و فضل سفیر از خرد فرستنده خبر می‌دهد. رسول چون مدارا کند دل را نرم می‌کند و چون پاره کند خاطر را سخت می‌سازد» و در همین مورد گویی به باب دوازدهم کتاب ابن الفراء اشاره دارد که می‌گوید: « شایسته رسول است که بالایی بلند و پیکری تنومند داشته باشد تا به نظر کوچک و خرد نیاید، گرچه مرد به خِرَد و زبانش شناخته می‌شود و شخصیت هر کس زیر زبانش نهفته است ولیکن صورت آدمی بر زبان سبقت می‌گیرد و دل درون پیکر پنهان است و از این رو خلیفه دوم می‌گفت: « هنگام درخواست ملاقات خوشنام‌ترین شما پیش می‌افتد و هنگام ورود خوشروترین را مقدم می‌داریم و چون سخن در کار آید زبان شما امتیاز شما را نشان می‌دهد.

چشم شاهان زودتر به منظر خوش فرستادگان متوجه می‌شود و رعایت این نکته در اختیار سفیر برای این است که مبادا در انتخاب آن چیزی از لوازم کمال فروگذار شود، چه سفیر کسی است که نزد ملتی فرستاده می‌شود و فردی است که پیش جماعتی می‌رود و کسی است که با کسان بسیاری سروکار پیدا می‌کند، پس سعی وافی مبذول دارید که این یک تن خوشرو و خوش اندام باشد تا چشمهایی را که به او می‌نگرد پر کند و دیگر او را حقیر نپندارند و بر آن کسانی که با او سروکار دارند برتری داشته باشد تا او را کوچک نشمارند».

ابن الفراء درباره ظاهر سفیر می‌گوید: « رسول باید نیکنام و خوشروی و زیبا باشد تا دیده‌ای او را خوار ننگرد و به سنجش او را حقیر نشمارد. پاکدامن و تر زبان و تیزبین و روشندل باشد، هر اشاره‌ای را دریابد و با پادشاهان بی‌دغدغه سخن براند، زیرا او به زبان فرستنده خود سخن می‌گوید. اگر نامی از او برده شود نیکو بشناسندش و اگر بدو بنگرند خوار نشمارندش.

باید تجمل دستگاه ظاهر تا حدی که برای یک مسافر ممکن است مجهز باشد، چه

مردم بـه صـورت ظـاهر بـیش از مراتـب شایـستگی و درسـتی نظـر دارنـد و بایـد همـه نیازمندیهای او برآورده شود تا بدانچه به او می‌بخشند و می‌دهند التفاتی نکند، زیـرا طمـع گوش هوش را می‌برد و برهان را از بین می‌برد. سفیر امینی است که بالای دست او امینی دیگر نیست و باید او را در قید دهش و بخشش مقید کرد».

ابن الفرا در باب چهاردهم از کتاب نفیس خود از السیاسه الخاصه که منـسوب بـه ارسطوست نقل می‌کند: « ای اسکندر کمتر سفیر پیش پادشاهان بفرست زیرا آفتهـایی که از اینان می‌رسد بسیار است. وقتی سفیری مـی‌خـواهی بفرسـتی هـوش و فهـم او را بیازمای و بپرهیز از اینکه تندگو یا پرگو یا خودپسند و دوستدار میگساری باشـد... بـه او بسپار که سخن کسی که با او حرف می‌زند نبرد، چه این خصلتی است که در خور مـرد با ادب نیست و او را در تخطی از دستوری که به او می‌دهی بر حذر دار و بفرما تـا بـاده ننوشد، زیرا ایرانیان به وسیله روسپیان فرستادگان را می‌فریبند و مکنون خاطر ایشان را به دست می‌آورند».

خواجه [نظام‌الملک] راجع بـه وظـایف سـرّی فرسـتادگان در همـان فـصل بیـان سودمندی دارد که از نقل آن نمی‌توان چشم پوشید: « ببـاید دانست که پادشاهان که به یکدیگر رسول فرستند نه مقصود همان نامه و پیغام باشد که بر ملا ظاهر کنند، چه صد جزو مقصود در سر بیش باشد ایشان را، بلکـه خواهنـد کـه بداننـد کـه احـوال راههـا و عقبه‌ها و جَرها و آبخورها چگونه است تا لشگر تواند گذشت یا نـه و علـف کجـا باشـد و کجا نباشد و بر جای از گماشتگان کیست و لشگر آن ملک چند است و آلت و عدت بـه چه اندازه است. اخوان و مجلس او چگونه است و ترتیب پایگـاه و نشـست و برخاسـت و چوگان و خلق و سَریّت و احسان و دیدار و کوشش و کـردار و بخـشش و ظلـم و عـدل چگونه است. پیر است یا جوان، عالم است یا جاهـل، ولایـتش خـراب اسـت یـا آبـادان؛

لشگرش خشنود است یا نه و رعیتش توانگر است یا درویش و در کارها بیدار است یا غافل، بخیل است یا سخی، وزیرش کافی است یا نه، با دیانت است و نیکوسیرت و سپهسالارانش کاردیده و کارآزموده یا نه و چه چیز [را] دشمن دارند و چه چیز [را] دوست دارند و در شراب گشاده و خوش طبع است یا نه، شفقتی دارد یا مغفل است، میل او بیشتر به جد است یا به هزل، اگر وقتی خواهند که او را به دست آرند و با او مخالفتی ورزند و یا عیبی گیرند چون بر احوال او واقف باشند تدبیر کار او بسگالند و از نیک و بد بدانند و به واجبی بر دست گیرند».

نظام‌الملک سپس از پیشامدی که برای او در زمان الب ارسلان پیش آمده و رسول شمس‌الملک خان سمرقند به واسطه انگشتری که در دست راست کرده بود او را رافضی شناخته بود به تفصیل سخن می‌راند و نتیجه می‌گیرد: «این بدان یاد کردم که رسولان بیشتر عیب‌جوی باشند و همگی بنگرند تا در پادشاهی و مملکت او چه چیز است که از عیب و هنر است و به وقت دیگر از پادشاهان سرزنش کنند. و از این معنی پادشاهان زیرک و بیدار اخلاق خویش مهذب کرده‌اند و سیرت نیکو بردست گرفته‌اند و مردمان شایسته و راست کار در پیشگاه نگاه داشته‌اند و عهده فرمود تا کسی بر ایشان عیبی نگیرد».

سفرنامه‌ها و یادداشتهایی که از دوره صفویه تا امروز نمایندگان سیاسی و تجارتی کشورهای اروپا و امریکا درباره ایران و مردم آن یا کشورهای دیگر منتشر ساخته‌اند دلیل صدق بیان خواجه نظام‌الملک است و امروز که سالها از روزگار مربوط به هر یک می‌گذرد نمونه‌های بسیار زنده‌ای از اوضاع و اخلاق مربوط به عصر سفارت خود را به یادگار گذارده‌اند.

اسرار مربوط به زندگانی خصوصی پادشاهان صفویه و افشاریه و قاجاریه که درون این کتابها ضبط شده است شاید در زمان مربوط به صاحب هر واقعه‌ای هم جز برای

معدودی محدود از خواص درباری معلوم نبوده است، ولی در اثر اینکه فرستادگان خارجی نگاشته‌اند و به جا گذاشته‌اند امروز مورد استفاده و استشهاد عموم می‌تواند قرار گیرد.

این قسمت از فصل بیست و یکم سیاست‌نامه خواجه می‌توان گفت [که] در کتاب رسل الملوک ابن الفراء، که مخصوص کار سفارت تنظیم شده و سایر آثاری که درباره آئین رسالت بحث کرده‌اند نظیر ندارد و مدلل می‌سازد نظریات سیاسی خواجه در هر یک از مسائل مربوط به وزارت و مملکت‌داری نتیجه تجربه و تحقیق شخصی او بوده است که در فصول پنجاه‌گانه کتاب سیرالملوک قلم‌بند شده است.

نویسندگانی که در نگارش این مقاله به آثار آنها رجوع شده است: ابن مقفع، ابو یوسف، جاحظ، طبری، ابوعلی مسکویه، ابن الفراء، نظام‌الملک، سبکی، راولینسن، فروغی، مشیرالدوله، مؤتمن‌الملک، ساتو، عبدالفتاح عباده، دکتر صلاح‌الدین المنجد، دیوراند.

سفارت نورالدین عبدالرحمن اسفراینی*

(سفیر سلطان احمد جلایر به اردوی امیرتیمور گورکانی)

دکتر محمدرضا جلالی نائینی**

در آغاز ضعف و انحطاط ایلخانان یک عده از سرداران متنفذ و حکام محلـی سـر بـه استقلال‌طلبی برداشتند و از آن میانـه آل‌جلایـر کـه ایـشان را ایکانیـان (ایلخانیـان) نیـز می‌گویند از همه نیرومندتر شدند و پس از مرگ سلطان ابوسعید بهادر عراق و آذربایجـان

---

* دورهٔ دوم، ش ۱۰، مهر ۱۳۳۸.

** نائینی، نویسنده، محقق و حقوقدان برجسته در سال ۱۲۹۵ش. در نائین دیده به جهان گشود. تحصیلات مقدماتی را در زادگاهش و دوره متوسطه را در اصفهان به اتمام رساند. او در سال ۱۳۱۷ وارد دانشکده حقوق و علوم سیاسی شد و بعد از اخذ مدرک لیسانس مدتی به شغل قضا مشغول شد و بعد از شهریور ۱۳۲۰ وارد عرصه روزنامه‌نگاری شد. در سال ۱۳۲۳ امتیاز روزنامه کشور را به دست آورد و به علت حمایت از سید ضیاء در سال ۱۳۲۵ در دولت احمد قوام از انتشار روزنامه جلوگیری شد. جلالی از معترضان به انتخابات دوره پانزده و شانزده مجلس شورای ملی بود و در مهر ۱۳۲۸ از متحصنان در دربار بود. از این زمان به بعد ضمن انتشار روزنامه کشور با روزنامه باختر امروز هم همکاری می کرد و از نزدیکان دکتر فاطمی در دوره تصدی بر وزارت امورخارجه بود. بعد از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ مورد بی‌مهری واقع شد و مجددا به کار وکالت و ادامه تحصیل روی آورد و به ریاست کانون وکلای ایران هم منصوب شد. جلالی در هفتمین و آخرین دوره مجلس سنا در انتخابات شرکت کرد و از جمله سناتورهای منتقد دولت در سالهای منتهی به انقلاب ۱۳۵۷بود. او تحقیقات زیادی درباره فرهنگ و تمدن هند انجام داد و به پاس این خدمات در سال ۱۳۵۰ دانشگاه بنارس به وی دکترای افتخاری اعطا کرد و به عضویت مجمع علمی دانشگاه مزبور هم انتخاب شد. جلالی درباره زندگانی ائمه، قرآن پژوهی و ادبیات آثار گرانبهایی از خود به یادگار گذاشت.

باقر عاقلی، ***شرح حال رجال سیاسی و نظامی ایران***، تهران، گفتار، ۱۳۸۰، ج۱، ص۵۴۲.

و فارس را تا ایامی که ترکمانان آق‌قویونلو و قره‌قویونلو به جای ایشان نشستند تحت نفوذ خود داشتند. در اواخر این دوره نواحی جنوب شرقی ایران به دست آل‌مظفر افتاده بود که مدتی با شیخ ابواسحق و سایر افراد خاندان اینجو کشمکش داشتند. خراسان مدتها مابه النزاع بین سربداران و ملوک‌کرت بود تا آنکه امیرتیمور در یورشهای سالهای ۷۸۷ــ۷۹۶ هجری قمری آن ناحیه را گرفت و از آن پس قریب یکصد سال جانشینانش بر خراسان و هرات حکومت می‌کردند.

امیر طایفه جلایر، شیخ حسن بزرگ بود که خود را پادشاه خواند و بر عراق تسلط یافت و بغداد را تختگاه قرار داد. در سال ۷۵۷ هجری پسرش، اویس، جانشین پدر شد و آذربایجان را گرفت (سال ۷۵۹) و در سنه ۷۶۶ موصل و دیار بکر را ضمیمه قلمرو خود کرد. جانشین اویس یعنی حسین چون به تخت نشست با آل‌مظفر و ترکمانان قره‌قویونلو که در آن وقت بر ارمنیه و نواحی جنوبی دریاچه وان و شمال رود ارس تسلط یافته بودند به نزاع پرداخت، ولی در سال ۷۷۹ سلطان حسین با ترکمانان متحد گردید. چون حسین در سال ۷۸۴ درگذشت قلمرو فرمانروایی او میان دو پسرش سلطان احمد[1] و بایزید تقسیم شد. آذربایجان و عراق جزء خاک سلطان احمد و قسمتی از کردستان

---

[1]. خواجه شمس‌الدین حافظ شیرازی این غزل را در مدح سلطان احمد جلایر گفته و آن را از شیراز به بغداد فرستاده است:

احمدالله علی معدلـه السلطان — احمد شیخ اویس حسن ایلخانی
خان بن خان و شهنشاه شهنشاه نژاد — آنکه می زنید اگر جان جهانش خوانی
دیده نادیده به اقبال تو ایمان آورد — مرحبا ای به چنین لطف خدا ارزانی
ماه اگر بی تو برآید بدو نیمش بزنند — دولت احمدی و معجزهٔ سبحانی
جلوهٔ بخت تو دل می‌برد از شاه و گدا — چشم بد دور که هم جانی و هم جانانی
برشکن کاکل ترکانه که در طالع تست — بخشش و کوشش خاقانی و چنگزخانی
گرچه دوریم بیاد تو قدح می‌گیریم — بعد منزل نبود در سفر روحانی
از گل پارسیم غنچهٔ عیشی نشکفت — حبذا دجلهٔ بغداد و می ریحانی
سرعاشق که نه خاک در معشوق بود — کی خلاصش بود از محنت سرگردانی
ای نسیم سحری خاک در یار بیار — که کند حافظ از او دیدهٔ دل نورانی

(فقط یکسال) مقر حکومت بایزید گردید. در سال ۷۹۵ که امیر تیمور به کار گشودن بلاد عراق و آذربایجان و فارس و لرستان پرداخت چون سلطان احمد جلایر تا آن تاریخ رسولی نزد او نفرستاده و اظهار اطاعت و انقیادی نکرده بود درصدد برآمد نواحی متصرفی آل جلایر را ضمیمه ممالک مفتوحه خود سازد. از این رو در ۲۶ ماه رجب ۷۹۵ هجری قمری از اصفهان به صوب همدان شتافت و چند روزی به استراحت و ترتیب و تجهیز قوای خود پرداخت. روز ۱۳ شعبان از همدان به حرکت آمد و در اوایل ماه رمضان به دشت قولاغی روی نهاد و پس از شکست ترکمانان روز دهم رمضان از آنجا بازگشت و در آق‌بلاق توقف کرد و بقیه آن ماه را در آن مکان گذرانید. در همین اوقات خبر نزدیک شدن تیمور به بغداد سلطان احمد جلایر را به وحشت انداخت. سلطان احمد از طرفی میل نداشت تسلیم مطلق تیمور شود و از سوی دیگر بیم هجوم او به بغداد ارکان دولت جلایری را متزلزل گردانیده بود. لذا با توجه به اخبار واصله دایر بر نزدیک شدن سپاهیان گورکانی به نواحی عراق امیر دارالسلام می‌کوشید به نحوی این خطر را برطرف سازد و برای چاره‌جویی موضوع را با صدور حکومت خود در میان نهاد و راه تدبیر می‌جست. هر یک در این باره رأی زدند و عاقبت سلطان احمد پس از مشاوره لازم از شیخ نورالدین عبدالرحمن بن افضل‌الدین محمد بن عبدالرحمن بن محمد اسفراینی[۱] متولد سال ۷۲۲ و درگذشته به سال ۷۹۷ هجری قمری که از بزرگان علماء و فقها و مشایخ معروف و بنام زمان بود و شاگردان و مریدان بسیار داشت و در سراسر ممالک اسلامی آوازه فضل و دانش او پیچیده بود، درخواست نمود که به سفارت و

---

۱. صاحب شذرات الذهب ضمن وقایع سال ۷۹۷ هجری در ترجمهٔ احوال او می‌نویسد: «و در این سال نورالدین عبدالرحمن بن افضل‌الدین محمد بن عبدالرحمن بن محمد اسفراینی صوفی،حنفی، متولد سال ۷۲۲ که دانا به علوم فقه و تصوف بود و شاگردان و مریدانی داشت، درگذشت. او از عمر بن علی قزوینی و او از محمدبن عراک واسطی و او از صغانی روایت حدیث کرده است (شذرات الذهب: جزء ششم، صفحهٔ ۳۴۹).

رسالت نزد تیمور رود باشد که او را از هجوم به بغداد و اضمحلال خاندان جلایر بازدارد.

یکی از علل مهمی که سبب گردید انجام این مهم بر عهده نورالدین عبدالرحمن اسفراینی محول شود این بود که تیمور با تمام بیدادگری و سفاکی و خشونت، نسبت به دانشمندان و علماء بزرگ و معروف به‌ویژه مشایخ صوفیه غالباً جانب احترام نگاه می‌داشت و بنابر آنچه از تزوکات و سایر مآخذ تاریخی بر می‌آید بعضی از کشتارهایی را که مرتکب می‌شده با اجازه « پیر خود اقدام می‌کرده است». مثلا می‌نگریم وقتی که میان تیمور و توقتمش خان آتش جنگ برافروخته می‌شد امیرسید برکه و خواجه ضیاءالدین یوسف و شیخ شهاب‌الدین اسماعیل سرها به دعا برداشته و پیروزی تیمور را از درگاه خدا مسئلت می‌کردند و سید برکه به منظور تهییج و ترغیب صاحبقران به جنگ به او می‌گفت هر جا می‌خواهی برو که پیروز و منصور خواهی شد و در آن جریان مشتی سنگریزه که در دست داشت به سوی لشگریان دشمن می‌پاشید و برای تیمور لنگ آیه مبارکه: « و ما رمیت اذ رمیت ولکن الله رمی» را می‌خواند و سفاکی‌هایش را تأیید و تمجید می‌کرد. به طور کلی باید گفت تا جایی که اندرزها و نصایح مشایخ صوفیه با جاه‌طلبی‌های تیمور مغایرتی نداشت از شنیدن آنها روی بر نمی‌تافت و مدتها وقت خویش را صرف نشستن با عرفا و اصغاء بیانات ایشان می‌کرد. چنان که در سفر فتح هرات یعنی سال ۷۸۲ چون از قصبه تایباد می‌گذشت به دیدن شیخ زین‌العابدین ابوبکر تایبادی، عارف بنام، رفت و آن جناب زبان به نصیحت او گشاد و سخنان سودمندی فرمود. بنابر نوشته خواند میر در این ملاقات: « در اثناء قیل و قال، صاحبقران ستوده خصال از آن قدوه اصحاب و جد وحال سؤال کرد که « شما چرا هرگز مَلِک غیاث‌الدین پیرعلی را ارشاد نفرمودید تا ترک اعمال ناشایسته دهد؟» و مولانا زین‌العابدین جواب داد که « او را نصحیت کردم قبول ننمود. لاجرم ایزد تعالی شما را بر

وی گماشت و اگر تو نیز با بندگان خدای تعالی بر نهج عدالت سلوک ننمایی دیگری بر تو مستولی خواهد شد» و آن گاه امیر تیمور پرسید: « کیست آن شخصی که او را بر من استیلا دست دهد؟» پیر تایبادی پاسخ داد: « عزرائیل» و تیمور از این بیان چنین استنباط کرد که هیچ یک از سلاطین عالم بر وی چیره نمی‌شود و به مرگ طبیعی خواهد مرد. همچنین تیمور وقتی شاه نعمت‌الله ولی و دیگر مشایخ صوفیه معاصر خود را ملاقات نمود به آنها با احترام تمام رفتار کرد. به علاوه سلوک و رفتارش با علماء و دانشمندانی مانند ابن عربشاه و شمس‌الدین جزری و میرسید شریف جرجانی و ابن خلدون و غیر ایشان دوستانه بود. البته این احترامی که تیمور نسبت به بعضی از ارباب علم و دانش رعایت می‌کرد کلّیت نداشت، زیرا کسی که در حملات خود بسیاری از شهرها و آبادانیها و مدارس و مراکز تمدن را زیر و رو می‌کرد و قهراً در این ویرانیها و کشتارها مردان دانشمند و ارباب فضل و ادب کثیری از بین می‌رفتند نمی‌تواند حامی و مشوق اهل دانش و ادب و عرفان محسوب شود. دلجویی از این طبقه مردم بیشتر از این حیث می‌تواند باشد که جمع‌آوری علماء و دانشمندان در سمرقند و ابراز ملاطفت به آنها در سایر بلاد و مراکز علمی نوعی وسیله و اسباب امارت و فرمانفرمایی محسوب می‌شد و به همین نظر تیمور نیز می‌کوشید علماء و دانشمندان را در سمرقند گردآورد و خود را مشوق علم و ادب و حامی اسلام و مسلمانان وانمود سازد.

این نکته هم ناگفته نماند که با توجه به احوال تیمور، خصال زشت و زیبا و خوب و بد در نهاد او متمرکز بود و می‌توان او را جامع اضداد به شمار آورد. بنابر آنچه گذشت نظر به اینکه تیمور جانب احترام علماء و مشایخ صوفیه را تا حدی رعایت می‌کرد، از این رو سلطان احمد جلایر نیز نورالدین عبدالرحمن اسفراینی را که جامع بین شریعت و طریقت بود به سفارت برگزید و از او درخواست نمود تا با عجله تمام خود را به اردوی

امیر تیمور برساند و به هر طریقی است وی را از آمدن به بغداد باز دارد. وی توسط شیخ پیغام فرستاد و ابراز انقیاد و اطاعت کرد، لیکن ملزم به سکه زدن و خطبه خواندن نشده بود. شیخ نورالدین بی‌درنگ از بغداد به سوی اردوی تیموری که در آن وقت در محل آق‌بلاق خرگاه زده بودند حرکت کرد. روز یکشنبه غُرّه شوال در آق‌بلاق مراسم عید فطر در اردوی گورکانی به عمل آمد و بعد از دو روز شیخ نورالدین عبدالرحمن اسفراینی به رسم سفارت به آنجا رسید و امیر تیمور با تعظیم و احترام آن بزرگ را پذیرفت. شرف‌الدین علی یزدی در ظفرنامه در این باره می‌نویسد: « و در یکشنبه غُرّه همایون فال شوال بعد از ادای فطر و دیگر صدقات از انواع احسان و افضال به اقامت نماز عید قیام نمود و بعد از دو روز شیخ‌الاسلام اعظم شیخ نورالدین عبدالرحمن اسفراینی علیه‌الرحمه و الرضوان که از اکابر مشایخ روزگار بود از طرف بغداد از پیش سلطان احمد جلایر به رسم رسالت به پایه سریر خلافت مصیر آمد. حضرت صاحبقران چنانچه دأب آن مؤید گیتی ستان بود که در تعظیم اهل علم و صلاح هیچ دقیقه فرو نگذاشتی مقدم آن بزرگ دین را به اعزاز تلقی فرمود و شیخ مشارٌالیه پیغام سلطان احمد به عرض رسانید مشتمل بر آنکه کمر مطاوعت و خدمتکاری بر میان بسته‌ام. اما از دهشت شکوه آن حضرت، قوت احراز سعادت بساط بوس ندارم و اگر به بغداد می‌فرمایند مرا حد مقاومت نیست و قصد محاربه و معارضه در خاطر نه و تقوزها و پیشکشها که با شیخ فرستاده بود از جانوران مرکن و پارس شکارافکن و اسبان نامی با زینهای زر به محل عرض رسید.

لیکن چون نقد اخلاص به التزام سکه و خطبه که متوقع بود رواج نیافته بود، تحف و هدایا ملحوظ نظر التفات و قبول نگشت و شیخ نورالدین را به جهت علم و تقوی اعزاز فرموده خلعت خاص ارزانی داشت و اسب و زر داده باز گردانید. حضرت صاحبقران چون

رسول سلطان احمد جلایر بازگردانید عزم توجه بغداد کرد...». و روز جمعه سیزدهم شوال سنه ۷۹۵ سوار شد و به صوب بغداد حرکت کرد.

عبدالرزاق سمرقندی در مطلع‌السعدین همین مضمون را با عباراتی مأخوذ از ظفرنامه چنین نقل می‌کند: « روز دوم شوال شیخ الاسلام نورالدین عبدالرحمن اسفراینی قدّس سرّه که از کبار مشایخ روزگار بود از طرف بغداد به رسم رسالت تشریف آورد و پیر خرقه شیخ‌الاسلام زین‌الدین خوافی است قدّس سرّهما و حضرت مقدم او را مکرّم داشت و در این مدت تعلل آن حضرت برای آن بود که اگر سلطان احمد در مقام فرمانبرداری آید بغداد بر او مسلم داشته مراجعت نماید. اما چون آنچه متوقع بود از سکه و خطبه نفرستاده پیغام نداد و پیشکش او نقد قبول و سکه رواج نیافت و جناب شیخ الاسلام مشارٌالیه را به سبب علم و تقوی رعایت فرموده بازگردانید و امیرزاده پیرمحمد را ضبط عراق فرموده به سلطانیه فرستاد و آن حضرت جمعه سیزدهم شوال به دولت و اقبال عازم دارالسلطنه بغداد شد».

مؤلف روضه‌الصفا نیز در این باره می‌نگارد: « در سیوم [سیم] شوال مقتدای آن روزگار، شیخ‌الاسلام اعظم عبدالرحمن اسفراینی قدّس سرّه ـ که به وفور زهد و تقوی و کمال معرفت اتصاف داشت ـ از طرف دارالسلام بغداد به اشارت سلطان احمد بغدادی به رسم رسالت به پایه سریر اعلی آمد و آن حضرت چنانچه عادت پسندیده او بود که در تعظیم و تکریم ارباب دانش و بینش به اقصی الغایت کوشیدی، مقدم او را به اعزاز و اکرام تلقی نمود و شیخ الاسلام اعظم ادای سفارت به جای آورده به عرض رسانید که سلطان احمد می‌گوید که من بنده و خدمتکارم و در مقام متابعت و مطاوعت راسخ دم و ثابت قدم می‌باشم، اما یارای آن ندارم که عن قریب در سلک خدام بهرام انتقام منعقد شوم و سعادت پایبوس حاصل نمایم و در خاطر خطیر حضرت صاحبقران کشورستان

چنان بود که اگر سلطان احمد بر رئوس منابر خطبه به اسم و لقب آن حضرت بخواند عراق عرب بر وی مسلم دارد و مراجعت نماید و چون از این باب سخنی در میان نیامد و به نقد اخلاص سلطان احمد سکه نیافت، هدایا و تحف که مصحوب شیخ عبدالرحمن فرستاده بود، ملحوظ نظر التفات نگشت و آن حضرت جناب ارشاد مآب را خلعت خاص و زر و اسب و جامه انعام فرمود و رخصت ارزانی داشت.

پوشیده نماند که شیخ الاسلام مذکور نسبت سلسله‌اش به خرقه شیخ زین‌الملـه والدین خوافی است».

« خواند میر» هم در حبیب السیر جریان سفارت اسفراینی را به این شرح نوشته است: « و بعد از دو روز شیخ عبدالرحمن اسفراینی که از اعاظم مشایخ روزگار بود از نزد سلطان احمد جلایر به رسم رسالت تشریف آورد و امیر تیمور گورکان به تعظیم و احترام آن بزرگ قیام و اقدام فرمود و شیخ پیغام والی دارالسلام[1] را به عبارتی لایق ادا کرد و پیشکشی که آورده عرض نمود و چون سلطان احمد ملزم [به] خطبه و سکه نشده بود هدایا و تحف او منظور نظر قبول امیر تیمور گورکان نگشت و شیخ به خلعت خاص وانعام اسب و زر نوازش یافته عنان عزیمت به صوب دارالسلام انعطاف داد».

بدین ترتیب می‌نگریم [که] امیرتیمور به بهانه اینکه سلطان احمد ملزم [به] سکه و خطبه نگردیده از قبول هدایای امیر بغداد سرپیچیده، ولی در عین حال نسبت به فرستاده سلطان احمد نهایت تکریم و احترام به جا آورد و وی را با اعطای خلعت و زر و اسب باز گردانید. هر چند نورالدین عبدالرحمن نتوانست از هجوم تیمور به بغداد جلوگیری کند و از عهده برنیامد که میان تیمور و سلطان احمد روابط دوستانه‌ای برقرار سازد و از این حیث مأموریت سیاسی این عالم بزرگ با شکست مواجه گردید، اما از این

---

[1]. دارالسلام یکی از القاب شهر بغداد است.

نظر که شیخ اسفراینی ضمن مذاکرات خود با امیر گورکان موفق شد از شدت خشم و غضبش بکاهد برای مردم بغداد این رسالت این فایده را بخشید که شهر دارالسلام از ویرانی و قتل عام مصون ماند به این معنی که سلطان احمد از خود مقاومتی به خرج نداد و با ورود سپاهیان تیموری (۲۹ شوال) به بغداد از آن طرف دجله راه فرار به سوی حلب و دمشق پیش گرفت و در تعقیب او فقط عده‌ای از سپاهیان گورکانی تا دشت کربلا پیش رفتند. بعدها سلطان احمد به مصر گریخت و به سلطان برقوق از ملوک ممالیک آنجا پناه برد و به کمک آن سلطان پس از مراجعت امیر تیمور دوباره بر بغداد استیلا یافت و تا زمان فوت تیمور یعنی سال ۸۰۷ به کرات از بغداد رانده شد. در سال ۸۰۸ سلطان احمد یک بار دیگر در دارالسلام به تخت نشست، اما دیری نپایید که پیوند اتحاد میان قرایوسف ترکمان و سلطان احمد دیگر باره بگسست و چون قرایوسف به آذربایجان حمله برد با هم جنگ کردند که به شکست و کشته شدن سلطان احمد در سال ۸۱۳ منجر گردید.

این نکته هم لازم به یادآوری می‌باشد که نباید شیخ نورالدین عبدالرحمن کسرقی اسفراینی را ـ که پیر خرقه شیخ رکن‌الدین علاءالدوله سمنانی است ــ با نورالدین عبدالرحمن اسفراینی مذکور اشتباه کرد و این دو بزرگ از مشایخ نامدار بغداد بودند. نورالدین عبدالرحمن کسرقی اسفراینی متولد شوال سال ۶۳۷ یا ۶۳۹ در شب یکشنبه چهاردهم جمادی‌الاولی سال ۷۰۰ هجری و از مشایخ سلسله کبرویه است.

مراجع مهمی که در تهیه این مقاله مورد استفاده قرار گرفته است عبارتند از:

۱. ظفرنامه: تألیف شرف‌الدین علی یزدی، چاپ تهران، صفحات ۴۴۹ـ ۴۴۸

۲. مطلع السعدین و مجمع البحرین: تألیف عبدالرزاق سمرقندی، نسخه خطی کتابخانه مجلس شورای ملی.

۳. روضه الصفا: تألیف میر خواند، چاپ بمبئی، جلد ششم، صفحه ۶۵

۴. حبیب السیر: تألیف خواند میر، چاپ تهران، جلد سوم، صفحه ۴۵۵ و ۵۴۹

۵. نفخات الانس من حضرات القدس: تألیف جامی.

۶. مجالس المؤمنین: چاپ تهران، جلد دوم، صفحه ۳۶۸

۷. شذرات الذهب فی اخبار من ذهب: چاپ مصر، جزء ششم، صفحه ۳۴۹

۸. طبقات سلاطین اسلام: چاپ تهران، ترجمه شادروان عباس اقبال آشتیانی، ۲۱۸ـ۲۱۹.

۹. سفینه الاولیا: چاپ لکهنو، ضمن ترجمه حال مولانا محمد شیرین مشهور به مغربی.

۱۰. تاریخ مغول: تألیف هورث، جلد سوم، صفحات ۶۷۹ـ ۶۵۴

۱۱. از سعدی تا جامی: چاپ تهران، ترجمه آقای حکمت، صفحه ۲۱۶

۱۲. منشأت: فریدون بیگ.

۱۳. ظفرنامه: نظام شامی.

۱۴. منتخب التواریخ: تألیف معین الدین نطنزی.

سفرای ایران پیش از تأسیس نمایندگیهای دائمی*

دکتر عبدالرضا هوشنگ مهدوی**

هنگام صدارت میرزاتقی‌خان امیرکبیر، اولین سفارتخانه‌های دائمی ایران در کشورهای بیگانه تأسیس شد. ولی قبل از آن هم سفرائی بنا به مقتضیات عصر و زمان برای انجام مأموریتهای خاص از طرف ایران به کشورهای دیگر اعزام می‌شدند. در این مقاله اسامی سفرای ایران از دوران صفویه تا تأسیس نمایندگیهای دائمی و همچنین چگونگی مأموریت آنها به اختصار شرح داده شده است.

---

* دورهٔ سوم، شمارهٔ ۳، شهریور ۱۳۴۵.

** دکتر هوشنگ مهدوی در سال ۱۳۰۹ در تهران دیده به جهان گشود و تحصیلات خود را در مقطع لیسانس در دانشگاه تهران به اتمام رساند و سپس برای ادامه تحصیل در رشته حقوق بین الملل روانه فرانسه شد و به اخذ مدرک دکترا از دانشگاه پاریس نائل آمد. او ابتدا در وزارت دادگستری استخدام شد ولی در سال ۱۳۳۷ به وزارت امور خارجه منتقل شد و در اداره اقتصادی و عهود مشغول کار شد. مهدوی در سال ۱۳۴۰ به سمت وابسته ایران در آلمان منصوب شد. او سالها در فرانسه، مصر، ایتالیا و انگلستان خدمت کرد. دکتر مهدوی مدتی هم در دانشگاههای کشور به تدریس در رشته علوم سیاسی و روابط بین الملل پرداخت. او علاوه بر امور دیپلماتیک و تدریس، در تالیف و ترجمه هم بسیار پرکار است و در حدود ۷۵ عنوان کتاب از از وی چاپ و منتشر شده است. ***تاریخ روابط خارجی ایران، یک بستر و دو رؤیا، آخرین سفر شاه، آخرین روزهای رضا شاه، سه سال در آسیا*** و ... از ارزنده‌ترین آثار وی هستند.

۱. سفرای ایران از ابتدای عهد صفوی تا سلطنت شاه عباس کبیر (۱۵۰۲ـ۱۵۸۶م)

در سال ۱۴۵۳میلادی قشون سلطان محمد دوم مشهور به فاتح، قسطنطنیه را فتح کرد و به حیات امپراتوری روم شرقی (بیزانس) خاتمه داد و با این واقعه تاریخی دوران تاریک قرون وسطی نیز پایان یافت.

در این هنگام دو قبیله ترکمن آق قویونلو و قره‌قویونلو بر سر سلطنت ایران با یکدیگر مشغول نزاع بودند و هرج و مرج شدیدی بر کشور ما حکمفرمایی می‌کرد و ایران با خطر امپراتوری عثمانی که داعیه کشورگشایی داشت و تصرف ایران قسمتی از نقشه جهانگیری آن را تشکیل می‌داد، مواجه گردیده بود. عثمانیها پس از فتح بالکان متوجه ایران شده و با سلاح بزرگی چون مذهب هر کس را که در برابرشان کوچک‌ترین مقاومتی نشان می‌داد کافر و مهدورالدم معرفی می‌کردند.

از جانب دیگر، پرتغالی‌ها که سیاست استعماری خود را دنبال می‌کردند پس از استقرار در سواحل هندوستان به خلیج فارس روی آوردند و دریا سالار پرتغالی، آلفونسو آلبوکرک، توانست در سال ۱۵۰۷ جزیره هرمز در مدخل خلیج فارس و بندر گمبرون واقع در ساحل جنوبی ایران را متصرف شود و حتی تا بصره پیش برود. با این ترتیب کشور ما از دو طرف در خطر اضمحلال و نابودی قرار گرفته بود.

در این زمان در ایالت گیلان یکی از نواده‌های شیخ صفی‌الدین اردبیلی، عالم و روحانی بزرگ شیعه، به نام اسماعیل میرزا ــ که نوه دختری اوزون حسن، سلطان آق‌قویونلو، هم بود ـ عَلَم استقلال برافراشت و پس از شانزده سال نبرد توانست آذربایجان و عراق و فارس و بغداد را متصرف شود و به دنبال شکست دادن خوانین ازبک و ترکمن، استقلال و وحدت ایران را تأمین و امپراتوری زمان ساسانیان را پس از نه قرن که کشور ما

تحت تسلط اعراب و ترکها و مغولها و تاتارها بود بار دیگر احیاء نماید.

شاه اسماعیل صفوی پس از تأمین وحدت و استقلال ایران متوجه خطر بزرگی که از جانب ترکان عثمانی کشور ما را تهدید می‌کرد شد. ولی او و جانشینانش با اجرای سیاست عاقلانه‌ای توانستند این خطر مهیب را دفع کنند، به این معنی که اولا با تقویت نفوذ مذهب شیعه، جنگهای میهنی را به صورت جنگ مذهبی و جهاد درآوردند و در ثانی با بعضی از کشورهای اروپایی که با عثمانیها در حال جنگ بودند مناسبات دوستانه برقرار کرده متحداً با دشمن مشترک روبه رو شدند و این دو عامل مهم اساس سیاست صفویه را طی دو قرن تشکیل می‌داد.

بر اساس این سیاست، شاه اسماعیل در ابتدا با پرتغالیها از در مسالمت درآمد و در اوایل سال ۱۵۱۴ قراردادی با آلبوکرک منعقد کرد که به موجب آن در مقابل واگذاری جزیره هرمز و بندر گمبرون به پرتغالیها قول کمک نظامی در جنگ علیه عثمانیها و فرونشاندن انقلابات بحرین و قطیف و سواحل بلوچستان و مکران را گرفت و پس از آنکه خیالش تا اندازه‌ای از جانب جنوب راحت شد متوجه ترکان عثمانی که روابطشان با ایران سخت تیره شده بود گردید.

تا وقتی سلطان بایزید دوم حیات داشت، با اینکه نسبت به شاه اسماعیل سوءظن و خصومت می‌ورزید، لیکن چون دریافته بود سلطنت وی در ایران تزلزل‌ناپذیر است ناگزیر با پادشاه صفوی دوستی و مدارا می‌کرد به طوری که در سال ۱۵۰۴ سفیری به نام محمدچاوش بالابان با تحف و هدایای شایسته به دربار ایران فرستاد و او را به فتح عراق و فارس تهنیت گفت و پس از آن هم چند نامه دوستانه بین این دو پادشاه مبادله شد. ولی پس از کناره‌گیری و مرگ سلطان بایزید و جلوس سلطان سلیم اول (یاووز) در سال ۱۵۱۲، نظر به خصومت شدید سلطان جدید نسبت به ایران و سلسله صفوی،

جنگ بین دو کشور اجتناب‌ناپذیر می‌نمود، به خصوص که پادشاه صفوی برخلاف کلیّه سلاطین اروپایی و آسیایی آن زمان سفیری به مناسبت جلوس سلطان سلیم به عثمانی نفرستاده و بر تخت نشستن وی را تبریک نگفته بود و این بی‌اعتنایی، پادشاه خودخواه و جنگجوی ترک را خشمگین‌تر و تصمیم وی را به حمله به خاک ایران استوارتر ساخته بود. تاخت و تاز نورعلی خلیفه روملو و محمدخان استاجلو، از سرداران قزلباش، در ایالات شرقی عثمانی به منظور گردآوردن صوفیان و مریدان خاندان صفوی و مراجعت دادن آنان به ایران، بهترین بهانه را برای شروع جنگ به دست سلطان سلیم داد و وی برای اینکه از بروز هرگونه خطری در مغرب کشورش جلوگیری کند، ابتدا با دولتهای عیسوی مذهب مسکوی (روسیه) و مجارستان و جمهوری ونیز و ایالات خراجگزار ملداوی و والاشی (رومانی فعلی) معاهدات دوستانه بست و موقتاً به جنگ در مغرب خاتمه داد. سپس برای اینکه در داخله کشور نیز از جانب شیعیان یعنی هواخواهان و مریدان شاه اسماعیل آسوده‌خاطر گردد به اشاره وی شیخ‌الاسلام استانبول فتوی داد که قتل یک شیعه بیش از قتل هفتاد تن مسیحی ثواب دارد و در نتیجه قریب چهل هزار تن از شیعیان مقیم عثمانی از هفت ساله تا هفتاد ساله کشته شدند و دستور داد پیشانی باقی را هم با آهن گداخته داغ کردند تا همه جا شناخته شوند.

سلطان سلیم در ۱۹ مارس ۱۵۱۴ با سپاهی گران از ادرنه عازم جنگ با ایران شد. در طول راه نامه تهدید آمیزی به زبان فارسی به وسیله قلیچ نام — که از طرف شاه اسماعیل به جاسوسی مأمور و دستگیر شده بود ـ برای حریف زورمند خود فرستاد و خبر داد که به قصد جنگ عازم ایران است. از سیواس نیز نامه تند و عتاب‌آمیز دیگری به شاه اسماعیل نوشت و به وسیله یکی دیگر از جاسوسان شاه که دستگیر شده بود به ایران فرستاد و ضمن آن وی را به اطاعت از خود وگرنه به جنگ طلبید.

شاه اسماعیل در جوابِ نامه‌های زننده و دشنام‌آمیز سلطان سلیم، نامه‌ای ملایم و شاهانه و آراسته به ادب و احترام نگاشت و ضمن آن با کمال ذوق و زیرکی به سلطان تندخوی ترک نیشهایی زده بود که تحمل آنها با طبع سرکش و بی‌حوصله و آتشین وی سازگار نبود. شاه اسماعیل نامه مزبور را به وسیله سفیری به نام شاه قلی‌آقا نزد سلطان عثمانی فرستاد ولی سلطان سلیم برخلاف کلّیه آداب و رسوم دستور داد سفیر ایران را گردن زدند.

به دنبال این واقعه جنگ چالدران در ۲۳ اوت ۱۵۱۴ بین ارتشهای ایران و عثمانی درگرفت و پرتغالی‌ها برخلاف قول مساعدتی که داده بودند، از حمله به بصره و متصرفات عثمانی و همچنین کمک به ارتش ایران خودداری کردند و در نتیجه سپاه شاه اسماعیل با آنکه مردانه جنگید، ولی در برابر نیروی مجهز به سلاح آتشین و توپخانه عثمانیها با شکست مواجه شد و تبریز به تصرف ترکان عثمانی درآمد.

یک ماه بعد از نبرد چالدران هنگامی که سلطان سلیم عازم بازگشت به خاک عثمانی بود، شاه اسماعیل یک هیئت سفارت به ریاست میرنورالدین عبدالوهاب با نامه‌ای دوستانه نزد سلطان عثمانی فرستاد تا ضمن پیشنهاد انعقاد پیمان صلح، استرداد بهروزه خانم، همسرش، را ـ که طی جنگ به دست عثمانیها اسیر شده بود ـ بخواهد. ولی سلطان سلیم که مصمم بود سال بعد مجدداً دوباره به ایران حمله‌ور شود به تقاضاهای پادشاه صفوی ترتیب اثر نداد و سفیران شاه را زندانی کرد و همسرشاه اسماعیل را به حباله نکاح قاضی عسکر قشون عثمانی درآورد.

در سال ۱۵۱۵ شاه اسماعیل سفیرانی به نام کمال‌الدین حسین بیگ و بهرام‌آقا را با هدایای گرانبها و نامه دوستانه به دربار سلطان سلیم فرستاد و مجدداً از سلطان تقاضای صلح و دوستی کرد، ولی باز هم سلطان عثمانی به این نامه پاسخی نداد و سفیران ایران را به زندان افکند.

شاه اسماعیل که از مصالحه با عثمانیها به کلی مأیوس شده بود در سال ۱۵۱۶ سفیری[1] با دویست کنیز و غلام گرجی و ترکمان به نزد سلطان مصر، ملک اشرف قانصوغوری، فرستاد و از وی در برابر عثمانیها یاری طلبید. سلطان مصر نیز برای کمک به شاه اسماعیل و مقابله با سلطان سلیم با سپاهی در حدود سی‌هزار نفر به طرف سوریه حمله‌ور شد. ولی این بار هم توپخانه و سلاحهای آتشین به کمک عثمانیها رسید و سلطان مصر در جبهه جنگ کشته شد و سپاهش متفرق گردید و قاهره در سال ۱۵۱۷ به دست ترکان عثمانی افتاد.

این بار شاه اسماعیل به فکر اتحاد با پادشاهان اروپایی افتاد و در سال ۱۵۲۳ یک کشیش لبنانی فرقه مارونی به نام فراترپتروس دومونته را که از طرف پادشاه مجارستان به ایران آمده بود با نامه دوستانه‌ای به نزد شارلکن، امپراتور آلمان و اسپانیا، فرستاد و از وی در برابر ترکان عثمانی درخواست کمک کرد. کشیش مزبور در سال ۱۵۲۵ در شهر تولدو واقع در اسپانیا به حضور امپراتور رسید و مورد احترام و محبت قرار گرفت و امپراتور سفیر ایران را با نامه دوستانه‌ای که در آن وعده کمک داده بود روانه ایران کرد، ولی وقتی فراترپتروس پس از مدتی به ایران رسید شاه اسماعیل درگذشته بود.

در زمان شاه طهماسب اول در اثر تجاوزات مکرر عثمانیها به خاک ایران، آتش جنگ بین دو کشور در سال ۱۵۳۳ شعله‌ور شد. بعد از جنگهای طولانی ــ که قریب بیست سال ادامه داشت ــ سرانجام شاه طهماسب در سال ۱۵۵۴ سفیری به نام شمس‌الدین بیک ایلخانی را با نامه‌ای مبنی بر تمایل ایران به صلح نزد سلطان سلیمان خان قانونی فرستاد و متعاقباً نیز سفیر دیگری به نام فرخ‌زادبیک ایشیک آقاسی را با نامه‌های دوستانه و هدایای گرانبها به نزد سلطان عثمانی اعزام نمود. سفیران ایران در

---

[1]. در هیچ یک از منابعی که برای تدوین این مقاله مورد استفاده قرار گرفت نام این سفیر ذکر نشده بود.

اردوگاه آماسیه به حضور سلطان سلیمان رسیده و نامه‌های پادشاه صفوی را تسلیم نمودند. نامه‌های مزبور که به طور مؤدبانه نوشته شده و شامل پیشنهادات صلح ایران بود مورد توجه و علاقه سلطان عثمانی قرار گرفت و از سفیران ایران تجلیل بسیار شد و متقابلا پاسخی از طرف سلطان سلیمان به شاه طهماسب داده شد و به استناد این نامه‌ها طرفین تمایل خود را به قطع جنگ و محاربه بین دو کشور ابراز و در نتیجه بین‌النهرین به دولت عثمانی و آذربایجان به ایران واگذار شد و سلطان عثمانی فرمانی به حکام ولایات بین‌النهرین صادر کرد که با حجاج و زوار ایرانی خوشرفتاری نمایند. بدین ترتیب بدون اینکه عهدنامه رسمی بین دو کشور امضاء شود با تعاطی مکاتبات، صلح بین دو کشور برقرار گردید.

در همان سال به مناسبت مرگ همایون شاه، سلطان گورکانی هند، و جلوس جلال‌الدین اکبر، شاه طهماسب یکی از سرداران بزرگ قزلباش به نام سیدبیک شیخاوند را با هدایای شایسته به دهلی اعزام نمود تا مرگ پادشاه متوفی را تسلیت و جلوس پادشاه جدید را تهنیت گوید و بین دو کشور روابط دوستانه ایجاد نماید و در واقع این شخص نخستین سفیر پادشاهان صفوی در دربار هند به شمار می‌رود.

در سال ۱۵۵۹ شاهزاده بایزید، فرزند کوچک سلطان سلیمان قانونی ـ که حکومت ایالت کوتاهیه را به عهده داشت ـ مورد خشم پدر قرار گرفت و با چهار پسر خود و ده هزار سپاهی به ایران پناهنده شد و مورد مهر و محبت شاه طهماسب قرار گرفت، تا جایی که شاه طهماسب نامه‌ای به سلطان سلیمان قانونی نوشته به همراه سفیری به نام علی‌آقا نادرالمحارب به عثمانی فرستاد و شفاعت شاهزاده را نمود. ولی پس از چندی شاه طهماسب مظنون شد که شاهزاده عثمانی درصدد سوء قصد به او و تسخیر قزوین می‌باشد تا به این ترتیب پدرش را با خود بر سر مهر آورد. شاه طهماسب دستور زندانی کردن

بایزید را داد و در همین حال سفیری با نامه‌های دوستانه و هدایای زیاد از طرف سلطان عثمانی به دربار قزوین آمد و تقاضای استرداد شاهزاده یاغی را نمود. شاه طهماسب که از بایزید سخت خشمگین بود او را به فرستادگان سلطان عثمانی تسلیم کرد که با چهار پسرش در میدان اسب قزوین خفه کرده همراه سفیرشان و جعفربیک استاجلو، یساول‌باشی که به سفارت ایران در دربار عثمانی منصوب شده بود، روانه استانبول کرد.

در سال ۱۵۶۶ شاه طهماسب یک هیئت ۷۲۰ نفری را به ریاست شاه قلی‌خان برای تبریک جلوس سلطان سلیم دوم به عثمانی فرستاد. این هیئت که دویست نفرشان از ارکان دولت و چهارصد نفرشان از اصناف مختلف به خصوص بازرگانان ایرانی بودند با تشریفات و تجلیل فراوان از ارزروم و سپس تا ادرنه استقبال شدند و طی تشریفات باشکوهی به حضور سلطان سلیم دوم‌بار یافته نامه‌ها و هدایای شاه طهماسب را تسلیم نمودند. این مراسم به قدری مجلل بود که حتی سفرای دول اروپایی که حضور داشتند از این همه ابهت و جلال غرق در حیرت شده بودند.

در ماه مه سال ۱۵۷۶ شاه طهماسب اول اندکی قبل از مرگ خود محمدخان تخماق استاجلو، بیگلربیگی ارمنستان، را به سفارت روانه استانبول کرد تا جلوس سلطان مراد سوم را به تخت سلطنت تهنیت گوید و ضمناً سلطان جدید را با ولیعهدی پسرش، حیدر میرزا، موافق سازد. این سفیر با ۲۵۰ تن از جوانان قزلباش و پانصد شتر بار و بنه به استانبول رفت و سلطان عثمانی آنها را با احترام و تکریم فراوان پذیرفت و نسبت به سفیر ایران تجلیل فراوان به عمل آورد و با تقاضای پادشاه صفوی موافقت کرد.

شاه طهماسب در ۱۴ دسامبر ۱۵۷۶ به طرز مرموزی درگذشت و حیدر میرزا، ولیعهد، هم در حرمسرا به دست مخالفانش کشته شد و هرج و مرج شدیدی به وجود آمد. سرداران قزلباش اسماعیل میرزا، فرزند دیگر شاه طهماسب، را که در زمان حیات

(فقط یکسال) مقر حکومت بایزید گردید. در سال ۷۹۵ که امیر تیمور به کار گشودن بلاد عراق و آذربایجان و فارس و لرستان پرداخت چون سلطان احمد جلایر تا آن تاریخ رسولی نزد او نفرستاده و اظهار اطاعت و انقیادی نکرده بود درصدد برآمد نواحی متصرفی آل جلایر را ضمیمه ممالک مفتوحه خود سازد. از این رو در ۲۶ ماه رجب ۷۹۵ هجری قمری از اصفهان به صوب همدان شتافت و چند روزی به استراحت و ترتیب و تجهیز قوای خود پرداخت. روز ۱۳ شعبان از همدان به حرکت آمد و در اوایل ماه رمضان به دشت قولاغی روی نهاد و پس از شکست ترکمانان روز دهم رمضان از آنجا بازگشت و در آق‌بلاق توقف کرد و بقیه آن ماه را در آن مکان گذرانید. در همین اوقات خبر نزدیک شدن تیمور به بغداد سلطان احمد جلایر را به وحشت انداخت. سلطان احمد از طرفی میل نداشت تسلیم مطلق تیمور شود و از سوی دیگر بیم هجوم او به بغداد ارکان دولت جلایری را متزلزل گردانیده بود. لذا با توجه به اخبار واصله دایر بر نزدیک شدن سپاهیان گورکانی به نواحی عراق امیر دارالسلام می‌کوشید به نحوی این خطر را برطرف سازد و برای چاره‌جویی موضوع را با صدور حکومت خود در میان نهاد و راه تدبیر می‌جست. هر یک در این باره رأی زدند و عاقبت سلطان احمد پس از مشاوره لازم از شیخ نورالدین عبدالرحمن بن افضل‌الدین محمد بن عبدالرحمن بن محمد اسفراینی[1] متولد سال ۷۲۲ و درگذشته به سال ۷۹۷ هجری قمری که از بزرگان علماء و فقها و مشایخ معروف و بنام زمان بود و شاگردان و مریدان بسیار داشت و در سراسر ممالک اسلامی آوازه فضل و دانش او پیچیده بود، درخواست نمود که به سفارت و

---

[1]. صاحب شذرات الذهب ضمن وقایع سال ۷۹۷ هجری در ترجمهٔ احوال او می‌نویسد: «و در این سال نورالدین عبدالرحمن بن افضل‌الدین محمد بن عبدالرحمن بن محمد اسفراینی صوفی،حنفی، متولد سال ۷۲۲ که دانا به علوم فقه و تصوف بود و شاگردان و مریدانی داشت، درگذشت. او از عمر بن علی قزوینی و او از محمدبن عراک واسطی و او از صغانی روایت حدیث کرده است (شذرات الذهب: جزء ششم، صفحهٔ ۳۴۹).

رسالت نزد تیمور رود باشد که او را از هجوم به بغداد و اضمحلال خاندان جلایر بازدارد.

یکی از علل مهمی که سبب گردید انجام این مهم بر عهده نورالدین عبدالرحمن اسفراینی محول شود این بود که تیمور با تمام بیدادگری و سفاکی و خشونت، نسبت به دانشمندان و علماء بزرگ و معروف به‌ویژه مشایخ صوفیه غالباً جانب احترام نگاه می‌داشت و بنابر آنچه از تزوکات و سایر مآخذ تاریخی بر می‌آید بعضی از کشتارهایی را که مرتکب می‌شده با اجازه « پیر خود اقدام می‌کرده است». مثلا می‌نگریم وقتی که میان تیمور و توقتمش خان آتش جنگ برافروخته می‌شد امیرسید برکه و خواجه ضیاءالدین یوسف و شیخ شهاب‌الدین اسماعیل سرها به دعا برداشته و پیروزی تیمور را از درگاه خدا مسئلت می‌کردند و سید برکه به منظور تهییج و ترغیب صاحبقران به جنگ به او می‌گفت هر جا می‌خواهی برو که پیروز و منصور خواهی شد و در آن جریان مشتی سنگریزه که در دست داشت به سوی لشگریان دشمن می‌پاشید و برای تیمور لنگ آیه مبارکه: « و ما رمیت اذ رمیت ولکن الله رمی» را می‌خواند و سفاکی‌هایش را تأیید و تمجید می‌کرد. به طور کلی باید گفت تا جایی که اندرزها و نصایح مشایخ صوفیه با جاه‌طلبی‌های تیمور مغایرتی نداشت از شنیدن آنها روی بر نمی‌تافت و مدتها وقت خویش را صرف نشستن با عرفا و اصغاء بیانات ایشان می‌کرد. چنان که در سفر فتح هرات یعنی سال ۷۸۲ چون از قصبه تایباد می‌گذشت به دیدن شیخ زین‌العابدین ابوبکر تایبادی، عارف بنام، رفت و آن جناب زبان به نصیحت او گشاد و سخنان سودمندی فرمود. بنابر نوشته خواند میر در این ملاقات: « در اثناء قیل و قال، صاحبقران ستوده خصال از آن قدوه اصحاب و جد وحال سؤال کرد که « شما چرا هرگز مَلِک غیاث‌الدین پیرعلی را ارشاد نفرمودید تا ترک اعمال ناشایسته دهد؟» و مولانا زین‌العابدین جواب داد که « او را نصحیت کردم قبول ننمود. لاجرم ایزد تعالی شما را بر

وی گماشت و اگر تو نیز با بندگان خدای تعالی بر نهج عدالت سلوک ننمایی دیگری بر تو مستولی خواهد شد» و آن گاه امیر تیمور پرسید: « کیست آن شخصی که او را بر من استیلا دست دهد؟» پیر تایبادی پاسخ داد: « عزرائیل» و تیمور از این بیان چنین استنباط کرد که هیچ یک از سلاطین عالم بر وی چیره نمی‌شود و به مرگ طبیعی خواهد مرد. همچنین تیمور وقتی شاه نعمت‌الله ولی و دیگر مشایخ صوفیه معاصر خود را ملاقات نمود به آنها با احترام تمام رفتار کرد. به علاوه سلوک و رفتارش با علماء و دانشمندانی مانند ابن عربشاه و شمس‌الدین جزری و میرسید شریف جرجانی و ابن خلدون و غیر ایشان دوستانه بود. البته این احترامی که تیمور نسبت به بعضی از ارباب علم و دانش رعایت می‌کرد کلّیت نداشت، زیرا کسی که در حملات خود بسیاری از شهرها و آبادانیها و مدارس و مراکز تمدن را زیر و رو می‌کرد و قهراً در این ویرانیها و کشتارها مردان دانشمند و ارباب فضل و ادب کثیری از بین می‌رفتند نمی‌تواند حامی و مشوق اهل دانش و ادب و عرفان محسوب شود. دلجویی از این طبقه مردم بیشتر از این حیث می‌تواند باشد که جمع‌آوری علماء و دانشمندان در سمرقند و ابراز ملاطفت به آنها در سایر بلاد و مراکز علمی نوعی وسیله و اسباب امارت و فرمانفرمایی محسوب می‌شد و به همین نظر تیمور نیز می‌کوشید علماء و دانشمندان را در سمرقند گردآورد و خود را مشوق علم و ادب و حامی اسلام و مسلمأنان وانمود سازد.

این نکته هم ناگفته نماند که با توجه به احوال تیمور، خصال زشت و زیبا و خوب و بد در نهاد او متمرکز بود و می‌توان او را جامع اضداد به شمار آورد. بنابر آنچه گذشت نظر به اینکه تیمور جانب احترام علماء و مشایخ صوفیه را تا حدی رعایت می‌کرد، از این رو سلطان احمد جلایر نیز نورالدین عبدالرحمن اسفراینی را که جامع بین شریعت و طریقت بود به سفارت برگزید و از او درخواست نمود تا با عجله تمام خود را به اردوی

امیر تیمور برساند و به هر طریقی است وی را از آمدن به بغداد باز دارد. وی توسط شیخ پیغام فرستاد و ابراز انقیاد و اطاعت کرد، لیکن ملزم به سکه زدن و خطبه خواندن نشده بود. شیخ نورالدین بی‌درنگ از بغداد به سوی اردوی تیموری که در آن وقت در محل آق‌بلاق خرگاه زده بودند حرکت کرد. روز یکشنبه غُرّه شوال در آق‌بلاق مراسم عید فطر در اردوی گورکانی به عمل آمد و بعد از دو روز شیخ نورالدین عبدالرحمن اسفراینی به رسم سفارت به آنجا رسید و امیر تیمور با تعظیم و احترام آن بزرگ را پذیرفت. شرف‌الدین علی یزدی در ظفرنامه در این باره می‌نویسد: « و در یکشنبه غُرّه همایون فال شوال بعد از ادای فطر و دیگر صدقات از انواع احسان و افضال به اقامت نماز عید قیام نمود و بعد از دو روز شیخ‌الاسلام اعظم شیخ نورالدین عبدالرحمن اسفراینی علیه‌الرحمه و الرضوان که از اکابر مشایخ روزگار بود از طرف بغداد از پیش سلطان احمد جلایر به رسم رسالت به پایه سریر خلافت مصیر آمد. حضرت صاحبقران چنانچه دأب آن مؤید گیتی ستان بود که در تعظیم اهل علم و صلاح هیچ دقیقه فرو نگذاشتی مقدم آن بزرگ دین را به اعزاز تلقی فرمود و شیخ مشارّالیه پیغام سلطان احمد به عرض رسانید مشتمل بر آنکه کمر مطاوعت و خدمتکاری بر میان بسته‌ام. اما از دهشت شکوه آن حضرت، قوت احراز سعادت بساط بوس ندارم و اگر به بغداد می‌فرمایند مرا حد مقاومت نیست و قصد محاربه و معارضه در خاطر نه و تقوزها و پیشکشها که با شیخ فرستاده بود از جانوران مرکن و پارس شکارافکن و اسبان نامی با زینهای زر به محل عرض رسید.

لیکن چون نقد اخلاص به التزام سکه و خطبه که متوقع بود رواج نیافته بود، تحف و هدایا ملحوظ نظر التفات و قبول نگشت و شیخ نورالدین را به جهت علم و تقوی اعزاز فرموده خلعت خاص ارزانی داشت و اسب و زر داده باز گردانید. حضرت صاحبقران چون

رسول سلطان احمد جلایر بازگردانید عزم توجه بغداد کرد...». و روز جمعه سیزدهم شوال سنه ۷۹۵ سوار شد و به صوب بغداد حرکت کرد.

عبدالرزاق سمرقندی در مطلع‌السعدین همین مضمون را با عباراتی مأخوذ از ظفرنامه چنین نقل می‌کند: « روز دوم شوال شیخ الاسلام نورالدین عبدالرحمن اسفراینی قدّس سرّه که از کبار مشایخ روزگار بود از طرف بغداد به رسم رسالت تشریف آورد و پیر خرقه شیخ‌الاسلام زین‌الدین خوافی است قدّس سرّهما و حضرت مقدم او را مکرّم داشت و در این مدت تعلل آن حضرت برای آن بود که اگر سلطان احمد در مقام فرمانبرداری آید بغداد بر او مسلم داشته مراجعت نماید. اما چون آنچه متوقع بود از سکه و خطبه نفرستاده پیغام نداد و پیشکش او نقد قبول و سکه رواج نیافت و جناب شیخ الاسلام مشارٌالیه را به سبب علم و تقوی رعایت فرموده بازگردانید و امیرزاده پیرمحمد را ضبط عراق فرموده به سلطانیه فرستاد و آن حضرت جمعه سیزدهم شوال به دولت و اقبال عازم دارالسلطنه بغداد شد».

مؤلف روضه‌الصفا نیز در این باره می‌نگارد: « در سیوم [سیم] شوال مقتدای آن روزگار، شیخ‌الاسلام اعظم عبدالرحمن اسفراینی قدّس سرّه ـ که به وفور زهد و تقوی و کمال معرفت اتصاف داشت ـ از طرف دارالسلام بغداد به اشارت سلطان احمد بغدادی به رسم رسالت به پایه سریر اعلی آمد و آن حضرت چنانچه عادت پسندیده او بود که در تعظیم و تکریم ارباب دانش و بینش به اقصی الغایت کوشیدی، مقدم او را به اعزاز و اکرام تلقی نمود و شیخ الاسلام اعظم ادای سفارت به جای آورده به عرض رسانید که سلطان احمد می‌گوید که من بنده و خدمتکارم و در مقام متابعت و مطاوعت راسخ دم و ثابت قدم می‌باشم، اما یارای آن ندارم که عن قریب در سلک خدام بهرام انتقام منعقد شوم و سعادت پایبوس حاصل نمایم و در خاطر خطیر حضرت صاحبقران کشورستان

چنان بود که اگر سلطان احمد بر رئوس منابر خطبه به اسم و لقب آن حضرت بخواند عراق عرب بر وی مسلم دارد و مراجعت نماید و چون از این باب سخنی در میان نیامد و به نقد اخلاص سلطان احمد سکه نیافت، هدایا و تحف که مصحوب شیخ عبدالرحمن فرستاده بود، ملحوظ نظر التفات نگشت و آن حضرت جناب ارشاد مآب را خلعت خاص و زر و اسب و جامه انعام فرمود و رخصت ارزانی داشت.

پوشیده نماند که شیخ الاسلام مذکور نسبت سلسله‌اش به خرقه شیخ زین‌الملة والدین خوافی است».

« خواند میر» هم در حبیب السیر جریان سفارت اسفراینی را به این شرح نوشته است: « و بعد از دو روز شیخ عبدالرحمن اسفراینی که از اعاظم مشایخ روزگار بود از نزد سلطان احمد جلایر به رسم رسالت تشریف آورد و امیر تیمور گورکان به تعظیم و احترام آن بزرگ قیام و اقدام فرمود و شیخ پیغام والی دارالسلام[1] را به عبارتی لایق ادا کرد و پیشکشی که آورده عرض نمود و چون سلطان احمد ملزم [به] خطبه و سکه نشده بود هدایا و تحف او منظور نظر قبول امیر تیمور گورکان نگشت و شیخ به خلعت خاص وانعام اسب و زر نوازش یافته عنان عزیمت به صوب دارالسلام انعطاف داد».

بدین ترتیب می‌نگریم [که] امیرتیمور به بهانه اینکه سلطان احمد ملزم [به] سکه و خطبه نگردیده از قبول هدایای امیر بغداد سرپیچیده، ولی در عین حال نسبت به فرستاده سلطان احمد نهایت تکریم و احترام به جا آورد و وی را با اعطای خلعت و زر و اسب باز گردانید. هر چند نورالدین عبدالرحمن نتوانست از هجوم تیمور به بغداد جلوگیری کند و از عهده برنیامد که میان تیمور و سلطان احمد روابط دوستانه‌ای برقرار سازد و از این حیث مأموریت سیاسی این عالم بزرگ با شکست مواجه گردید، اما از این

[1]. دارالسلام یکی از القاب شهر بغداد است.

نظر که شیخ اسفراینی ضمن مذاکرات خود با امیر گورکان موفق شد از شدت خشم و غضبش بکاهد برای مردم بغداد این رسالت این فایده را بخشید که شهر دارالسلام از ویرانی و قتل عام مصون ماند به این معنی که سلطان احمد از خود مقاومتی به خرج نداد و با ورود سپاهیان تیموری (۲۹ شوال) به بغداد از آن طرف دجله راه فرار به سوی حلب و دمشق پیش گرفت و در تعقیب او فقط عده‌ای از سپاهیان گورکانی تا دشت کربلا پیش رفتند. بعدها سلطان احمد به مصر گریخت و به سلطان برقوق از ملوک ممالیک آنجا پناه برد و به کمک آن سلطان پس از مراجعت امیر تیمور دوباره بر بغداد استیلا یافت و تا زمان فوت تیمور یعنی سال ۸۰۷ به کرات از بغداد رانده شد. در سال ۸۰۸ سلطان احمد یک بار دیگر در دارالسلام به تخت نشست، اما دیری نپایید که پیوند اتحاد میان قرایوسف ترکمان و سلطان احمد دیگر باره بگسست و چون قرایوسف به آذربایجان حمله برد با هم جنگ کردند که به شکست و کشته شدن سلطان احمد در سال ۸۱۳ منجر گردید.

این نکته هم لازم به یادآوری می‌باشد که نباید شیخ نورالدین عبدالرحمن کسرقی اسفراینی را ـ که پیر خرقه شیخ رکن‌الدین علاءالدوله سمنانی است ـ با نورالدین عبدالرحمن اسفراینی مذکور اشتباه کرد و این دو بزرگ از مشایخ نامدار بغداد بودند. نورالدین عبدالرحمن کسرقی اسفراینی متولد شوال سال ۶۳۷ یا ۶۳۹ در شب یکشنبه چهاردهم جمادی‌الاولی سال ۷۰۰ هجری و از مشایخ سلسله کبرویه است.

مراجع مهمی که در تهیه این مقاله مورد استفاده قرار گرفته است عبارتند از:

۱. ظفرنامه: تألیف شرف‌الدین علی یزدی، چاپ تهران، صفحات ۴۴۹ـ ۴۴۸

۲. مطلع السعدین و مجمع البحرین: تألیف عبدالرزاق سمرقندی، نسخه خطی کتابخانه مجلس شورای ملی.

۳. روضه الصفا: تألیف میر خواند، چاپ بمبئی، جلد ششم، صفحه ۶۵

۴. حبیب السیر: تألیف خواند میر، چاپ تهران، جلد سوم، صفحه ۴۵۵ و ۵۴۹

۵. نفخات الانس من حضرات القدس: تألیف جامی.

۶. مجالس المؤمنین: چاپ تهران، جلد دوم، صفحه ۳۶۸

۷. شذرات الذهب فی اخبار من ذهب: چاپ مصر، جزء ششم، صفحه ۳۴۹

۸. طبقات سلاطین اسلام: چاپ تهران، ترجمه شادروان عباس اقبال آشتیانی، ۲۱۸ـ۲۱۹.

۹. سفینه الاولیا: چاپ لکهنو، ضمن ترجمه حال مولانا محمد شیرین مشهور به مغربی.

۱۰. تاریخ مغول: تألیف هورث، جلد سوم، صفحات ۶۷۹ـ ۶۵۴

۱۱. از سعدی تا جامی: چاپ تهران، ترجمه آقای حکمت، صفحه ۲۱۶

۱۲. منشأت: فریدون بیگ.

۱۳. ظفرنامه: نظام شامی.

۱۴. منتخب التواریخ: تألیف معین الدین نطنزی.

سفرای ایران پیش از تأسیس نمایندگیهای دائمی*

دکتر عبدالرضا هوشنگ مهدوی**

هنگام صدارت میرزاتقی‌خان امیرکبیر، اولین سفارتخانه‌های دائمی ایران در کشورهای بیگانه تأسیس شد. ولی قبل از آن هم سفرائی بنا به مقتضیات عصر و زمان برای انجام مأموریتهای خاص از طرف ایران به کشورهای دیگر اعزام می‌شدند. در این مقاله اسامی سفرای ایران از دوران صفویه تا تأسیس نمایندگیهای دائمی و همچنین چگونگی مأموریت آنها به اختصار شرح داده شده است.

---

* دورهٔ سوم، شمارهٔ ۳، شهریور ۱۳۴۵.

** دکتر هوشنگ مهدوی در سال ۱۳۰۹ در تهران دیده به جهان گشود و تحصیلات خود را در مقطع لیسانس در دانشگاه تهران به اتمام رساند و سپس برای ادامه تحصیل در رشته حقوق بین الملل روانه فرانسه شد و به اخذ مدرک دکترا از دانشگاه پاریس نائل آمد. او ابتدا در وزارت دادگستری استخدام شد ولی در سال ۱۳۳۷ به وزارت امور خارجه منتقل شد و در اداره اقتصادی و عهود مشغول کار شد. مهدوی در سال ۱۳۴۰ به سمت وابسته ایران در آلمان منصوب شد. او سالها در فرانسه، مصر، ایتالیا و انگلستان خدمت کرد. دکتر مهدوی مدتی هم در دانشگاههای کشور به تدریس در رشته علوم سیاسی و روابط بین الملل پرداخت. او علاوه بر امور دیپلماتیک و تدریس، در تالیف و ترجمه هم بسیار پرکار است و در حدود ۷۵ عنوان کتاب از از وی چاپ و منتشر شده است. ***تاریخ روابط خارجی ایران*، *یک بستر و دو رؤیا*، *آخرین سفر شاه*، *آخرین روزهای رضا شاه*، *سه سال در آسیا*** و ... از ارزنده‌ترین آثار وی هستند.

۱. سفرای ایران از ابتدای عهد صفوی تا سلطنت شاه عباس کبیر (۱۵۰۲ـ۱۵۸۶م)

در سال ۱۴۵۳میلادی قشون سلطان محمد دوم مشهور به فاتح، قسطنطنیه را فتح کرد و به حیات امپراتوری روم شرقی (بیزانس) خاتمه داد و با این واقعه تاریخی دوران تاریک قرون وسطی نیز پایان یافت.

در این هنگام دو قبیله ترکمن آق قویونلو و قره‌قویونلو بر سر سلطنت ایران با یکدیگر مشغول نزاع بودند و هرج و مرج شدیدی بر کشور ما حکمفرمایی می‌کرد و ایران با خطر امپراتوری عثمانی که داعیه کشورگشایی داشت و تصرف ایران قسمتی از نقشه جهانگیری آن را تشکیل می‌داد، مواجه گردیده بود. عثمانیها پس از فتح بالکان متوجه ایران شده و با سلاح بزرگی چون مذهب هر کس را که در برابرشان کوچک‌ترین مقاومتی نشان می‌داد کافر و مهدورالدم معرفی می‌کردند.

از جانب دیگر، پرتغالی‌ها که سیاست استعماری خود را دنبال می‌کردند پس از استقرار در سواحل هندوستان به خلیج فارس روی آوردند و دریا سالار پرتغالی، آلفونسو آلبوکرک، توانست در سال ۱۵۰۷ جزیره هرمز در مدخل خلیج فارس و بندر گمبرون واقع در ساحل جنوبی ایران را متصرف شود و حتی تا بصره پیش برود. با این ترتیب کشور ما از دو طرف در خطر اضمحلال و نابودی قرار گرفته بود.

در این زمان در ایالت گیلان یکی از نواده‌های شیخ صفی‌الدین اردبیلی، عالم و روحانی بزرگ شیعه، به نام اسماعیل میرزا ــ که نوه دختری اوزون حسن، سلطان آق‌قویونلو، هم بود ـ عَلَم استقلال برافراشت و پس از شانزده سال نبرد توانست آذربایجان و عراق و فارس و بغداد را متصرف شود و به دنبال شکست دادن خوانین ازبک و ترکمن، استقلال و وحدت ایران را تأمین و امپراتوری زمان ساسانیان را پس از نه قرن که کشور ما

تحت تسلط اعراب و ترکها و مغولها و تاتارها بود بار دیگر احیاء نماید.

شاه اسماعیل صفوی پس از تأمین وحدت و استقلال ایران متوجه خطر بزرگی که از جانب ترکان عثمانی کشور ما را تهدید می‌کرد شد. ولی او و جانشینانش با اجرای سیاست عاقلانه‌ای توانستند این خطر مهیب را دفع کنند، به این معنی که اولا با تقویت نفوذ مذهب شیعه، جنگهای میهنی را به صورت جنگ مذهبی و جهاد درآوردند و در ثانی با بعضی از کشورهای اروپایی که با عثمانیها در حال جنگ بودند مناسبات دوستانه برقرار کرده متحداً با دشمن مشترک روبه رو شدند و این دو عامل مهم اساس سیاست صفویه را طی دو قرن تشکیل می‌داد.

بر اساس این سیاست، شاه اسماعیل در ابتدا با پرتغالیها از در مسالمت درآمد و در اوایل سال ۱۵۱۴ قراردادی با آلبوکرک منعقد کرد که به موجب آن در مقابل واگذاری جزیره هرمز و بندر گمبرون به پرتغالیها قول کمک نظامی در جنگ علیه عثمانیها و فرونشاندن انقلابات بحرین و قطیف و سواحل بلوچستان و مکران را گرفت و پس از آنکه خیالش تا اندازه‌ای از جانب جنوب راحت شد متوجه ترکان عثمانی که روابطشان با ایران سخت تیره شده بود گردید.

تا وقتی سلطان بایزید دوم حیات داشت، با اینکه نسبت به شاه اسماعیل سوءظن و خصومت می‌ورزید، لیکن چون دریافته بود سلطنت وی در ایران تزلزل‌ناپذیر است ناگزیر با پادشاه صفوی دوستی و مدارا می‌کرد به طوری که در سال ۱۵۰۴ سفیری به نام محمدچاوش بالابان با تحف و هدایای شایسته به دربار ایران فرستاد و او را به فتح عراق و فارس تهنیت گفت و پس از آن هم چند نامه دوستانه بین این دو پادشاه مبادله شد. ولی پس از کناره‌گیری و مرگ سلطان بایزید و جلوس سلطان سلیم اول (یاووز) در سال ۱۵۱۲، نظر به خصومت شدید سلطان جدید نسبت به ایران و سلسله صفوی،

جنگ بین دو کشور اجتناب‌ناپذیر می‌نمود، به خصوص که پادشاه صفوی برخلاف کلیّه سلاطین اروپایی و آسیایی آن زمان سفیری به مناسبت جلوس سلطان سلیم به عثمانی نفرستاده و بر تخت نشستن وی را تبریک نگفته بود و این بی‌اعتنایی، پادشاه خودخواه و جنگجوی ترک را خشمگین‌تر و تصمیم وی را به حمله به خاک ایران استوارتر ساخته بود. تاخت و تاز نورعلی خلیفه روملو و محمدخان استاجلو، از سرداران قزلباش، در ایالات شرقی عثمانی به منظور گردآوردن صوفیان و مریدان خاندان صفوی و مراجعت دادن آنان به ایران، بهترین بهانه را برای شروع جنگ به دست سلطان سلیم داد و وی برای اینکه از بروز هرگونه خطری در مغرب کشورش جلوگیری کند، ابتدا با دولتهای عیسوی مذهب مسکوی (روسیه) و مجارستان و جمهوری ونیز و ایالات خراجگزار ملداوی و والاشی (رومانی فعلی) معاهدات دوستانه بست و موقتاً به جنگ در مغرب خاتمه داد. سپس برای اینکه در داخله کشور نیز از جانب شیعیان یعنی هواخواهان و مریدان شاه اسماعیل آسوده‌خاطر گردد به اشاره وی شیخ‌الاسلام استانبول فتوی داد که قتل یک شیعه بیش از قتل هفتاد تن مسیحی ثواب دارد و در نتیجه قریب چهل هزار تن از شیعیان مقیم عثمانی از هفت ساله تا هفتاد ساله کشته شدند و دستور داد پیشانی باقی را هم با آهن گداخته داغ کردند تا همه جا شناخته شوند.

سلطان سلیم در ۱۹ مارس ۱۵۱۴ با سپاهی گران از ادرنه عازم جنگ با ایران شد. در طول راه نامه تهدید آمیزی به زبان فارسی به وسیله قلیچ نام ــ که از طرف شاه اسماعیل به جاسوسی مأمور و دستگیر شده بود ـ برای حریف زورمند خود فرستاد و خبر داد که به قصد جنگ عازم ایران است. از سیواس نیز نامه تند و عتاب‌آمیز دیگری به شاه اسماعیل نوشت و به وسیله یکی دیگر از جاسوسان شاه که دستگیر شده بود به ایران فرستاد و ضمن آن وی را به اطاعت از خود وگرنه به جنگ طلبید.

شاه اسماعیل در جوابِ نامه‌های زننده و دشنام‌آمیز سلطان سلیم، نامه‌ای ملایم و شاهانه و آراسته به ادب و احترام نگاشت و ضمن آن با کمال ذوق و زیرکی به سلطان تندخوی ترک نیشهایی زده بود که تحمل آنها با طبع سرکش و بی‌حوصله و آتشین وی سازگار نبود. شاه اسماعیل نامه مزبور را به وسیله سفیری به نام شاه قلی‌آقا نزد سلطان عثمانی فرستاد ولی سلطان سلیم برخلاف کلّیه آداب و رسوم دستور داد سفیر ایران را گردن زدند.

به دنبال این واقعه جنگ چالدران در ۲۳ اوت ۱۵۱۴ بین ارتشهای ایران و عثمانی درگرفت و پرتغالی‌ها برخلاف قول مساعدتی که داده بودند، از حمله به بصره و متصرفات عثمانی و همچنین کمک به ارتش ایران خودداری کردند و در نتیجه سپاه شاه اسماعیل با آنکه مردانه جنگید، ولی در برابر نیروی مجهز به سلاح آتشین و توپخانه عثمانیها با شکست مواجه شد و تبریز به تصرف ترکان عثمانی درآمد.

یک ماه بعد از نبرد چالدران هنگامی که سلطان سلیم عازم بازگشت به خاک عثمانی بود، شاه اسماعیل یک هیئت سفارت به ریاست میرنورالدین عبدالوهاب با نامه‌ای دوستانه نزد سلطان عثمانی فرستاد تا ضمن پیشنهاد انعقاد پیمان صلح، استرداد بهروزه خانم، همسرش، را ـ که طی جنگ به دست عثمانیها اسیر شده بود ـ بخواهد. ولی سلطان سلیم که مصمم بود سال بعد مجدداً دوباره به ایران حمله‌ور شود به تقاضاهای پادشاه صفوی ترتیب اثر نداد و سفیران شاه را زندانی کرد و همسرشاه اسماعیل را به حباله نکاح قاضی عسکر قشون عثمانی درآورد.

در سال ۱۵۱۵ شاه اسماعیل سفیرانی به نام کمال‌الدین حسین بیگ و بهرام‌آقا را با هدایای گرانبها و نامه دوستانه به دربار سلطان سلیم فرستاد و مجدداً از سلطان تقاضای صلح و دوستی کرد، ولی باز هم سلطان عثمانی به این نامه پاسخی نداد و سفیران ایران را به زندان افکند.

شاه اسماعیل که از مصالحه با عثمانیها به کلی مأیوس شده بود در سال ۱۵۱۶ سفیری[1] با دویست کنیز و غلام گرجی و ترکمان به نزد سلطان مصر، ملک اشرف قانصوغوری، فرستاد و از وی در برابر عثمانیها یاری طلبید. سلطان مصر نیز برای کمک به شاه اسماعیل و مقابله با سلطان سلیم با سپاهی در حدود سی‌هزار نفر به طرف سوریه حمله‌ور شد. ولی این بار هم توپخانه و سلاحهای آتشین به کمک عثمانیها رسید و سلطان مصر در جبهه جنگ کشته شد و سپاهش متفرق گردید و قاهره در سال ۱۵۱۷ به دست ترکان عثمانی افتاد.

این بار شاه اسماعیل به فکر اتحاد با پادشاهان اروپایی افتاد و در سال ۱۵۲۳ یک کشیش لبنانی فرقه مارونی به نام فراترپتروس دومونته را که از طرف پادشاه مجارستان به ایران آمده بود با نامه دوستانه‌ای به نزد شارلکن، امپراتور آلمان و اسپانیا، فرستاد و از وی در برابر ترکان عثمانی درخواست کمک کرد. کشیش مزبور در سال ۱۵۲۵ در شهر تولدو واقع در اسپانیا به حضور امپراتور رسید و مورد احترام و محبت قرار گرفت و امپراتور سفیر ایران را با نامه دوستانه‌ای که در آن وعده کمک داده بود روانه ایران کرد، ولی وقتی فراترپتروس پس از مدتی به ایران رسید شاه اسماعیل درگذشته بود.

در زمان شاه طهماسب اول در اثر تجاوزات مکرر عثمانیها به خاک ایران، آتش جنگ بین دو کشور در سال ۱۵۳۳ شعله‌ور شد. بعد از جنگهای طولانی ــ که قریب بیست سال ادامه داشت ــ سرانجام شاه طهماسب در سال ۱۵۵۴ سفیری به نام شمس‌الدین بیک ایلخانی را با نامه‌ای مبنی بر تمایل ایران به صلح نزد سلطان سلیمان خان قانونی فرستاد و متعاقباً نیز سفیر دیگری به نام فرخ‌زادبیک ایشیک آقاسی را با نامه‌های دوستانه و هدایای گرانبها به نزد سلطان عثمانی اعزام نمود. سفیران ایران در

---

[1]. در هیچ یک از منابعی که برای تدوین این مقاله مورد استفاده قرار گرفت نام این سفیر ذکر نشده بود.

اردوگاه آماسیه به حضور سلطان سلیمان رسیده و نامه‌های پادشاه صفوی را تسلیم نمودند. نامه‌های مزبور که به طور مؤدبانه نوشته شده و شامل پیشنهادات صلح ایران بود مورد توجه و علاقه سلطان عثمانی قرار گرفت و از سفیران ایران تجلیل بسیار شد و متقابلا پاسخی از طرف سلطان سلیمان به شاه طهماسب داده شد و به استناد این نامه‌ها طرفین تمایل خود را به قطع جنگ و محاربه بین دو کشور ابراز و در نتیجه بین‌النهرین به دولت عثمانی و آذربایجان به ایران واگذار شد و سلطان عثمانی فرمانی به حکام ولایات بین‌النهرین صادر کرد که با حجاج و زوار ایرانی خوشرفتاری نمایند. بدین ترتیب بدون اینکه عهدنامه رسمی بین دو کشور امضاء شود با تعاطی مکاتبات، صلح بین دو کشور برقرار گردید.

در همان سال به مناسبت مرگ همایون شاه، سلطان گورکانی هند، و جلوس جلال‌الدین اکبر، شاه طهماسب یکی از سرداران بزرگ قزلباش به نام سیدبیک شیخاوند را با هدایای شایسته به دهلی اعزام نمود تا مرگ پادشاه متوفی را تسلیت و جلوس پادشاه جدید را تهنیت گوید و بین دو کشور روابط دوستانه ایجاد نماید و در واقع این شخص نخستین سفیر پادشاهان صفوی در دربار هند به شمار می‌رود.

در سال ۱۵۵۹ شاهزاده بایزید، فرزند کوچک سلطان سلیمان قانونی ـ که حکومت ایالت کوتاهیه را به عهده داشت ـ مورد خشم پدر قرار گرفت و با چهار پسر خود و ده هزار سپاهی به ایران پناهنده شد و مورد مهر و محبت شاه طهماسب قرار گرفت، تا جایی که شاه طهماسب نامه‌ای به سلطان سلیمان قانونی نوشته به همراه سفیری به نام علی‌آقا نادرالمحارب به عثمانی فرستاد و شفاعت شاهزاده را نمود. ولی پس از چندی شاه طهماسب مظنون شد که شاهزاده عثمانی درصدد سوء قصد به او و تسخیر قزوین می‌باشد تا به این ترتیب پدرش را با خود بر سر مهر آورد. شاه طهماسب دستور زندانی کردن

بایزید را داد و در همین حال سفیری با نامه‌های دوستانه و هدایای زیاد از طرف سلطان عثمانی به دربار قزوین آمد و تقاضای استرداد شاهزاده یاغی را نمود. شاه طهماسب که از بایزید سخت خشمگین بود او را به فرستادگان سلطان عثمانی تسلیم کرد که با چهار پسرش در میدان اسب قزوین خفه کرده همراه سفیرشان و جعفربیک استاجلو، یساول‌باشی که به سفارت ایران در دربار عثمانی منصوب شده بود، روانه استانبول کرد.

در سال ۱۵۶۶ شاه طهماسب یک هیئت ۷۲۰ نفری را به ریاست شاه قلی‌خان برای تبریک جلوس سلطان سلیم دوم به عثمانی فرستاد. این هیئت که دویست نفرشان از ارکان دولت و چهارصد نفرشان از اصناف مختلف به خصوص بازرگانان ایرانی بودند با تشریفات و تجلیل فراوان از ارزروم و سپس تا ادرنه استقبال شدند و طی تشریفات باشکوهی به حضور سلطان سلیم دوم‌بار یافته نامه‌ها و هدایای شاه طهماسب را تسلیم نمودند. این مراسم به قدری مجلل بود که حتی سفرای دول اروپایی که حضور داشتند از این همه ابهت و جلال غرق در حیرت شده بودند.

در ماه مه سال ۱۵۷۶ شاه طهماسب اول اندکی قبل از مرگ خود محمدخان تخماق استاجلو، بیگلربیگی ارمنستان، را به سفارت روانه استانبول کرد تا جلوس سلطان مراد سوم را به تخت سلطنت تهنیت گوید و ضمناً سلطان جدید را با ولیعهدی پسرش، حیدر میرزا، موافق سازد. این سفیر با ۲۵۰ تن از جوانان قزلباش و پانصد شتر بار و بنه به استانبول رفت و سلطان عثمانی آنها را با احترام و تکریم فراوان پذیرفت و نسبت به سفیر ایران تجلیل فراوان به عمل آورد و با تقاضای پادشاه صفوی موافقت کرد.

شاه طهماسب در ۱۴ دسامبر ۱۵۷۶ به طرز مرموزی درگذشت و حیدر میرزا، ولیعهد، هم در حرمسرا به دست مخالفانش کشته شد و هرج و مرج شدیدی به وجود آمد. سرداران قزلباش اسماعیل میرزا، فرزند دیگر شاه طهماسب، را که در زمان حیات

پدر مغضوب و مدت بیست سال زندانی بود، به نام شاه اسماعیل دوم به تخت سلطنت نشاندند، ولی پس از یکسال سلطنت او هم مسموم شد و درگذشت و این بار سرداران قزلباش سلطنت را به محمد میرزا، فرزند دیگر شاه طهماسب ـ که مردی ضعیف و نیمه نابینا بود ـ تفویض کردند و او به نام شاه محمد خدابنده جلوس کرد.

عثمانیها از هرج و مرجی که در ایران به وجود آمده و اختلاف شدیدی که میان شاهزادگان صفوی ایجاد شده بود استفاده کرده بار دیگر به آذربایجان و کردستان و ایالات قفقاز حمله‌ور شدند. این دوره از مخاصمات ایران و عثمانی مدت ۱۲ سال یعنی تا زمان سلطنت شاه عباس اول ادامه یافت. شاه محمد که در برابر قدرت عثمانیها عاجز شده و کاری نمی‌توانست بکند به فکر اتحاد با دولت مسکوی (روسیه) علیه عثمانیها افتاد و در دسامبر ۱۵۷۸ سفیری به نام هادی‌بیگ را به دربار تئودور اول ایوانویچ، تزار روسیه، به مسکو اعزام نمود. ولی مأموریت این سفیر به نتیجه مطلوب نرسید و سنان پاشا، سردار عثمانی، تبریز را تصرف کرد. شاه محمد با عثمانیها از در دوستی درآمد و نامه دوستانه‌ای به سلطان مراد سوم نوشت و به وسیله ولی‌بیگ وزیر، بیگلربیگی ارمنستان، به استانبول فرستاد که مفاد آن حاکی از ناتوانی و ترس در برابر دشمن است و سال بعد نیز نامه دیگری در همین زمینه به وسیله حاجی مقصودبیگ ذوالقدر به دربار عثمانی فرستاد. ولی عثمانیها به نامه‌های پادشاه صفوی وقعی ننهاده و حاضر به مصالحه نشدند. شاه محمد در سال ۱۵۸۲ ابراهیم خان ترکمان، حاکم قم، را برای عقد قرارداد صلح در معیت سنان پاشا، سردار عثمانی، به استانبول فرستاد. سلطان مراد سفیر ایران را با احترام و مهربانی بسیار پذیرایی کرد ولی وقتی مذاکرات صلح بین دو کشور به نتیجه نرسید و آتش جنگ مشتعل شد سفیر ایران را به زندان افکند و همراهان او را هم که در حدود ۳۶۰ تن از جوانان قزلباش بودند مانند بردگان و اسیران در کشتیهای

دولتی به پارو زدن گماشت.

شاه محمد که از همه طرف نا امید شده بود در همین سال سلطان قلی چندان اوغلی، والی عراق، را نزد جلال‌الدین اکبر، پادشاه گورکانی هند، فرستاد و به پاس دوستی قدیم بین دو خاندان سلطنتی از وی درخواست کمک کرد. جلال‌الدین اکبر نیز می‌خواست به قصد یاری او از هند لشگر به خراسان و عراق آورد ولی به عللی که کاملا معلوم نیست از این کار خودداری کرد.

در سال ۱۵۸۴ عثمانیها سفیری به ایران فرستادند تا زمینه انعقاد قرارداد صلح را فراهم سازد و قرار شد حیدر میرزا، فرزند خردسال حمزه میرزا ـ ولیعهد ایران ـــ را به عنوان گروگان به استانبول بفرستند، ولی با واقعه قتل حمزه میرزا و اغتشاشات داخلی ایران، موضوع عملی نگردید تا اینکه شاه عباس اول به سلطنت رسید و مناسبات ایران با دول خارجی را به صورت منظم و مرتبی درآورد.

۲. سفرای ایران در زمان شاه عباس کبیر (۱۵۸۶ـ۱۶۲۹)

شاه عباس که از بزرگ‌ترین پادشاهان ایران به شمار می‌رود، روح وطن‌پرستی و احساسات ملی را در ایرانیان تقویت کرد و وحدت ملی کشور را که به واسطه اختلافات شدید بین سران قزلباش به خطر افتاده بود تأمین نمود و مقام شایسته‌ای برای کشور ما در میان دول خارجی فراهم نمود.

شاه عباس در سال ۱۵۸۷ یعنی یک سال پس از جلوس به تخت سلطنت چون متوجه شد که به تنهایی از عهده عثمانیها بر نمی‌آید مانند پدرش به فکر اتحاد با دولت مسکوی افتاد و هادی‌بیگ را که یک بار در زمان شاه محمد خدابنده به سفارت به مسکو اعزام شده بود به اتفاق بوداق‌بیگ، از سران قزلباش، به دربار تئودور ایوانویچ، تزار

روسیه، که با عثمانیها در حال جنگ بود فرستاد. کشتی حامل سفرای ایران در نزدیکی بادکوبه دچار حمله عثمانیها که در آن هنگام سراسر قفقاز را در تصرف داشتند، شد و قسمتی از اموال و هدایای آنان به غارت رفت ولی سرانجام با زحمات بسیار به مسکو رسیدند و از طرف تزار در قصر کرملین به طرز شایسته و باشکوهی پذیرایی شدند. ولی تزار فقط به وعده و وعید اکتفا کرد و عملا کمکی به ایران ننمود.

شاه عباس که از روسها نا امید شده بود متوجه هندیها شد و در سال ۱۵۸۸ هنگامی که در اصفهان بود یکی از اعیان قزلباش به نام یادگار علی سلطان روملو را با هدایای شایسته و نامه دوستانه روانه دربار جلال‌الدین اکبر کرد. پادشاه هند نسبت به سفیر ایران مهربانی و احترام بسیار کرد و او را مدتی طولانی در دربار خود نگهداشت و سپس با نامه دوستانه به همراه دو تن از بزرگان دربار خویش روانه ایران کرد.

یک سال بعد شاه عباس سفیران پادشاه هند را به همراهی منوچهربیگ ایشیک آقاسی‌باشی، از درباریان مقرب خود، و ۵۰۰ نفر از سواران زبده قزلباش با هدایای گرانبها و نامه محبت‌آمیز روانه دهلی کرد و مجدداً درخواست کمک نظامی نمود. سفیر ایران و همراهانش از راه کرمان و مکران به هندوستان رفتند و در سال ۱۵۹۰ به حضور جلال‌الدین اکبر رسیدند ولی باز هم پادشاه هند جواب درستی به درخواستهای شاه عباس نداد.

سرانجام شاه عباس که از کمک همسایگان و دوستان ایران مأیوس شده بود، مجبور به قبول شرایط سنگین صلح عثمانیها شد و در سال ۱۵۹۰ مهدیقلی‌خان چاوشلو، حکمران اردبیل، را به همراهی حیدر میرزا، برادرزاده خود، و سفیری که عثمانیها به ایران فرستاده بودند به استانبول فرستاد. سفیر ایران و همراهانش با هزار سوار زبده قزلباش و نامه دوستانه شاه عباس به سلطان مراد و هدایای گرانبهایی که ۱۵۰۰ رأس اسب ممتاز سواری و ۳۳۰ رأس حیوانات باربر دیگر از آن جمله بودند به

استانبول رفتند و سلطان عثمانی از سفیر ایران پذیرایی شاهانه کرد و به موجب معاهده صلحی که در ۲۱ مارس ۱۵۹۰ در استانبول به امضاء رسید شهر تبریز و قسمتی از کردستان و لرستان و نهاوند و همچنین آذربایجان غربی و ارمنستان و شکی و شیروان و گرجستان و قراباغ در دست عثمانیها باقی ماند. به موجب قرارداد مزبور شاهزاده حیدر میرزا را سلطان عثمانی به عنوان گروگان در دربار خود نگهداشت. حیدر میرزا تا سال ۱۵۹۶ زنده بود و در آن سال به مرض طاعون درگذشت و ابراهیم خان ترکمان، سفیر ایران ـ که در عهد شاه محمد خدابنده به استانبول اعزام شده و در تمام این مدت هفت سال در خاک عثمانی زندانی و تحت نظر بود ـ آزاد شد و به ایران مراجعت کرد.

شاه عباس از پیمان صلح استانبول بسیار ناراضی بود و لحظه‌ای از فکر استرداد ایالات از دست رفته ایران غافل نبود و تمام همّ خود را مصروف تجهیز ارتش ایران با سلاح آتشین و توپخانه و انجام مذاکرات سیاسی با دول اروپایی برای یافتن متحدینی علیه عثمانیها می‌نمود. پادشاه صفوی در سال ۱۵۹۱ سفیری به نام حاجی خسرو را در رأس یک هیئت پنجاه نفری با هدایای بسیار از جمله تخت فیروزه نزد تزار روسیه فرستاد.

در سال ۱۵۹۴ نیز امامقلی بیگ پاکیزه ترکمان را به اتفاق دیمترویچ کوروسکی، سفیر اعزامی روسیه به دربار ایران، روانه مسکو کرد تا پیشنهاد اتحاد بین دو کشور علیه امپراتوری عثمانی را تجدید و تقاضای کمک و مساعدت نماید ولی این بار هم تزار روسیه از قبول هر گونه تعهد نظامی خودداری کرد.

در عین حال شاه عباس متوجه حسن روابط خود با عثمانیها بود و از کوچک‌ترین رفتار خصمانه نسبت به آنان خودداری می‌کرد و با استفاده از فرصتهای مناسب پیشرفتهای ایران را در امور نظامی و شئون مختلف به زمامداران عثمانی یادآور می‌شد. چنان که در سال ۱۵۹۶ هیئت سفارتی را به ریاست ذوالفقارخان قرامانلو، حاکم اردبیل،

برای تبریک جلوس سلطان محمد سوم به استانبول روانه کرد. سفیر ایران در مذاکرات خود با صدراعظم عثمانی شرح مفصّلی درباره پیشرفتهای مختلف ایران اظهار نمود.

همچنین دو سال بعد در سال ۱۵۹۸ سفیر دیگری به نام قره‌خان از طرف شاه عباس به دربار عثمانی اعزام شد تا فتوحات ایران در ترکستان و خراسان و غلبه بر اوزبکان را به اطلاع دولت عثمانی برساند و کلیدهای طلا و نقره ۲۴ شهری را که شاه عباس در آن صفحات فتح کرده بود به پادشاه عثمانی تسلیم نماید. در میان هیئت سفارت قره‌خان چند نفر از بانوان وابسته به دربار صفوی وجود داشتند که منظورشان مراجعت دادن دختر شاهزاده حیدر میرزا از استانبول بود. بانوان مزبور با شکوه و جلال فراوان با مادر سلطان محمد ملاقات کردند و با تقاضای آنان موافقت به عمل آمد.

با وجود این اقدامات، شاه عباس از تقویت نیروهای نظامی و ازدیاد نفوذ خود در ایالات غربی ایران غافل نبود و همواره درصدد یافتن متحدین جدیدی برای جنگهایی که با عثمانیها در پیش داشت بود. پادشاه صفوی در سال ۱۵۹۷ محمدعلی بیگ اصفهانی، خزانه‌دار و وزیر خود، را به سفارت در دربار هند فرستاد. در همین سال دو برادر از نجبای انگلستان به نام سر آنتونی و رابرت شرلی به ایران آمدند و از طرف شاه عباس به گرمی پذیرفته شدند. شاه عباس این بار متوجه اتحاد با کشورهای اروپایی گردید و سر آنتونی شرلی را به همراهی یکی از سرداران قزلباش به نام حسینعلی بیگ بیات و هیئتی مرکب از سی نفر، مأمور دربارهای سلاطین اروپا کرد تا با کشورهای مزبور روابط سیاسی ایجاد و ضمناً علیه عثمانیها پیمان اتحاد ببندند.

هیئت مزبور در ۹ ژوئیه ۱۵۹۹ از اصفهان رهسپار اروپا شد و راه روسیه را پیش گرفت. در مسکو از طرف تزار روسیه بوریس گودونف، از هیئت اعزامی ایران به استثنای شرلی که روسها نسبت به او سوءظن داشته و سمتی برایش قائل نبودند به خوبی پذیرایی به عمل آمد. سفرای ایران پس از تقدیم نامه‌های شاه عباس و شش ماه اقامت

در مسکو از راه بندر آرخانگل و دریای شمال عازم آلمان گردیدند و در ۲۰ اکتبر ۱۶۰۰ در شهر پراگ با تشریفات کامل به حضور رودلف دوم، امپراتور آلمان و اتریش، رسیدند و امپراتور که خود با عثمانیها در حال جنگ بود نسبت به پیشنهاد اتحاد با ایران علیه عثمانیها تمایل و علاقه زیاد نشان داد.

هیئت نمایندگی ایران در بهار سال ۱۶۰۱ از راه ایالت باویر عازم ایتالیا شد تا با پاپ اعظم ملاقات و حمایت رهبر مسیحیان را در مبارزه علیه ترکان عثمانی جلب نماید [و] در صورت امکان پاپ را وادار سازد با اعلان جهاد و تجدید جنگهای صلیبی خطر عثمانیها را از مرزهای ایران دور نماید.

در رم بین حسینعلی بیگ بیات و سر آنتونی شرلی بر سر موضوع تقدم اختلاف بروز کرد به طوری که پاپ آن دو را به طور جداگانه به حضور پذیرفت و پس از آن شرلی به ونیز رفت و به لحاظ کدورتی که پیدا کرده بود دیگر به ایران مراجعت ننمود. حسینعلی بیگ مدت دو ماه در دربار کلمان هشتم ماند سپس به همراهی دو کاردینال از راه جنوب فرانسه رهسپار اسپانیا گردید و در شهر ولاد ولید از طرف فیلیپ سوم، پادشاه اسپانیا، به طور رسمی پذیرفته شد و پس از تقدیم نامه‌های شاه عباس در سال ۱۶۰۲ از لیسبون با کشتی به سوی ایران عزیمت کرد، ولی پس از رسیدن به ایران به مناسبت رفتاری که با سر آنتونی شرلی کرده بود از طرف شاه عباس به سختی مجازات شد.

در طی مسافرت این هیئت که تقریباً به تمام کشورهای اروپایی آن زمان سفر کرد، هیچ گونه سند سیاسی و پیمان اتحادی امضاء نشد و از طرفین فقط به مبادله تعارفات و نامه‌های دوستانه اکتفا گردید، ولی به هر حال مقدمه‌ای برای توسعه روابط سیاسی بین ایران و دول غربی بود، به طوری که چندی بعد پاپ اعظم و دولتهای انگلستان و اسپانیا و هلند و روسیه سفرایی به دربار ایران فرستادند.

در سال ۱۶۰۳ شاه عباس هیئت دیگری را به ریاست مهدیقلی بیگ انوک اوغلی و شاهزاده زینل بیگ شاملو، از سرداران قزلباش، به سفارت به دربارهای تزار روسیه و امپراتور آلمان و اتریش اعزام نمود تا تقاضای کمک در نبرد علیه عثمانیها را تجدید نمایند و در مقابل برای مسیحیان مقیم ایران آزادی مذهبی کامل قائل شوند. امپراتور آلمان با این پیشنهاد موافقت کرد و به قشون عثمانی که به مرزهای اتریش رسیده بودند حمله‌ور شد.

از جانب دیگر شاه عباس هم از گرفتاری عثمانیها در اروپا و جنگ در مرزهای اتریش استفاده کرد و ناگهان از اصفهان بیرون آمده با سپاه زبده‌ای بی‌خبر به آذربایجان تاخت و تبریز را متصرف شد. سپاه سلطان محمد سوم که در ابتدا غافلگیر شده بود به مقابله پرداخت و این دوره از جنگهای ایران و عثمانی مدت ده سال به طول انجامید.

شاه عباس در جنگ با عثمانیها به شدت احتیاج به متحدینی داشت که توجه عثمانیها را از مرزهای غربی ایران به جای دیگری متوجه سازند، لذا در سال ۱۶۰۳ یکی از سرداران خود به نام الله وردی‌بیگ ترکمان را با نامه دوستانه و هدایای فراوان به همراهی دون آنتونیو دوگوه‌آ، سفیر اسپانیا در دربار ایران، به اسپانیا فرستاد تا توجه فیلیپ سوم، پادشاه آن کشور، را به اتحاد با ایران جلب نماید.

پادشاه اسپانیا از پیشنهاد شاه عباس استقبال کرد و سال بعد سفیری به نام « لوئیس پره‌یرادولاسردا» به اصفهان اعزام نمود. وقتی سفیر مزبور نزد شاه عباس رسید پادشاه صفوی بی‌درنگ وی را به همراهی امامقلی بیگ پاکیزه ترکمان، از سرداران قزلباش ـ که پیش از آن یک بار هم به روسیه اعزام شده بود ـ به اسپانیا گسیل داشت تا اتحاد بین دو کشور را عملی نمایند.

شاه عباس در عین حال مترصد فرصت مساعد بود که جزیره هرمز و بندر گمبرون

[بندر عباس فعلی] را از پرتغالیها پس بگیرد، ولی انجام این مقصود فقط با نیروی زمینی میسر نبود و ایران هم نیروی دریایی نداشت. وقتی در اواخر سال ۱۶۰۷ دسته‌ای از ناوگان هلندی به خلیج فارس آمدند، شاه عباس به خیال اینکه از هلندیها علیه پرتغالیها کمک بگیرد سفیری به نام زین‌العابدین خان شاملو را به هلند فرستاد تا مذاکراتی در این خصوص به عمل آورد ولی هلندیها حاضر به جنگ با پرتغالیها نشدند و نتیجه‌ای حاصل نگردید. شاه عباس از اقدامات خود مأیوس نشد و در سال ۱۶۰۸ سر رابرت شرلی را که اسماً به مقام سپهسالاری ارتش ایران رسیده بود به سفارت به دربارهای لهستان، آلمان، فرانسه، ایتالیا، اسپانیا و انگلستان فرستاد.

سر رابرت شرلی در ۱۲ فوریه ۱۶۰۸ با لباس ایرانی و تاج قزلباش در رأس هیئتی از اصفهان خارج شد و از راه دریای خزر و روسیه عازم اروپا گردید و در شهر کراکو به حضور سیگیسموند، پادشاه لهستان، رسید و آن پادشاه شرلی را به گرمی و احترام پذیرفت. شرلی در ژوئن ۱۶۰۹ در شهر پراگ به حضور رودلف دوم، امپراتور آلمان، بار یافت و امپراتور به خاطر زحماتی که او در جنگ با عثمانیها کشیده بود به وی مقام شوالیه و لقب کنت پالاتن را داد. سپس وی در ۲۸ سپتامبر ۱۶۰۹ با تشریفات کامل به حضور پاپ و در ژانویه ۱۶۱۰ به حضور فیلیپ سوم، پادشاه اسپانیا، رسید. شرلی در حدود دو سال در اسپانیا ماند و از رفتن به انگلستان خودداری کرد، زیرا بیم آن داشت که چون خود تبعه انگلستان است، از طرف دربار آن کشور رسماً پذیرفته نشود، ولی وقتی سفیر انگلیس در اسپانیا به او تضمین کافی در این باره داد عازم انگلستان گردید و در اول اکتبر ۱۶۱۱ به عنوان سفیر ایران با تشریفات کامل در قصر همپتون کورت به حضور جیمس اول شرفیاب شد و پیشنهاد اتحاد و کمک متقابل نظامی بین دو کشور را به پادشاه انگلیس تقدیم کرد. ولی جیمس اول به علت دوری راه و علاقه به تجارت با

عثمانی به پیشنهادات شرلی ترتیب اثری نداد و وی پس از یک سال و نیم اقامت در لندن در سال ۱۶۱۳ از راه دماغه امید نیک به هندوستان رفت و نامه‌های شاه عباس را به جهانگیر، پادشاه گورکانی هند، تسلیم کرد و با هدایای جهانگیر که از آن جمله دو زنجیر فیل بود، در نوامبر ۱۶۱۴ به ایران مراجعت کرد.

در سال ۱۶۱۰ شاه عباس که آوازه شهرت هانری چهارم، پادشاه فرانسه، را شنیده بود، یکی از کشیشان ژزوئیت مقیم ایران به نام پرژوست را با نامه دوستانه‌ای به سفارت نزد هانری چهارم فرستاد، ولی هنگامی که کشیش مزبور به پاریس رسید چند روزی بود که پادشاه فرانسه به قتل رسیده بود و کسی به فکر سفیر ایران نیفتاد و معلوم نیست او نامه شاه عباس را به چه کسی تسلیم کرده است.

در همان سال شاه عباس دنیزبیگ یوزباشی روملو، حکمران کمره و محلات، را مجدداً همراه دون آنتونیو دوگوه‌آ، سفیر اسپانیا ـ که برای بار سوم به ایران آمده بود ـ به دربار پاپ و فیلیپ سوم فرستاد. دو سفیر به اسپانیا رفتند و پس از دو سال یعنی در اواخر سال ۱۶۱۲ به اتفاق یکدیگر به ایران مراجعت کردند، ولی چون سفیر ایران نامه شاه عباس به پاپ را شخصاً تسلیم ننموده و به وسیله تاجری به رم فرستاده بود و ضمناً به علت بدرفتاری او عده‌ای از همراهانش پیرو دین مسیحی و در اروپا مقیم شده بودند، مورد خشم شاه قرار گرفت و در حضور سفیر اسپانیا به مجازات رسید.

پس از آنکه شاه عباس توانست طی جنگهای متعدد که مدت ده سال به طول انجامید عثمانیها را شکست داده و ایالات از دست رفته ایران را پس بگیرد، در سال ۱۶۱۱ قاضی‌خان صدر و در سال ۱۶۱۳ قاسم بیک، سپهسالار مازندران، را به سفارت در دربار سلطان احمد اول مأمور کرد که مذاکراتی برای انعقاد پیمان صلح به عمل آورند. این مذاکرات منجر به انعقاد عهدنامه صلح استانبول بین قاضی خان صدر و نصوح پاشا،

صدراعظم عثمانی، در سال ۱۶۱۳ گردید که به موجب آن عثمانیها به کلی از ادعای خود بر آذربایجان و ایالات غربی ایران صرف نظر کردند و در مقابل شاه عباس تعهد کرد هر سال ۲۰۰ بار ابریشم به عثمانیها بدهد. پس از آن یادگار علی سلطان روملو به سفارت در دربار عثمانی تعیین شد.

ولی معاهده صلح ۱۶۱۳ نیز زیاد دوام نکرد و در سال ۱۶۱۷ اختلافات بین دو کشور توسعه یافت. شاه عباس از فرستادن ۲۰۰ بار ابریشم خودداری کرد و جنگ بین دو کشور شروع شد. این جنگ منجر به انعقاد عهدنامه ایروان مورخ ۲۶ سپتامبر ۱۶۱۸ گردید که به موجب آن عثمانیها یک بار دیگر مفاد پیمان صلح ۱۶۱۳ را مورد تأیید قرار دادند. در نتیجه این فتوحات شاه عباس شهرت زیادی در اروپا پیدا کرد و داستان شجاعت و جوانمردی و مقاومت دلیرانه‌اش در برابر عثمانیها که موجب شده بود آنان را از تعقیب فتوحات خود در اروپا باز دارد در سراسر اروپا پیچیده بود و حتی بعضی از سلاطین اروپایی عقیده داشتند که هر گاه فشار ارتش ایران نبود بدون تردید عثمانیها وین و شمال ایتالیا را تصرف کرده بودند.

شاه عباس در سال ۱۶۱۳ سه سفیر به نامهای حسین بیگ قبچاقچی و درویش بیگ مرعشی و شاهقلی بیک زیگ به دربارهای قطب شاهی و نظام شاهی دکن و حکمران بیجارپور در هند فرستاد و در سال ۱۶۱۵ سر رابرت شرلی را به سفارت به دربارهای اروپا اعزام کرد. این بار شرلی از راه جزیره هرمز و هندوستان عازم اروپا شد و در اکتبر ۱۶۱۷ به لیسبون رسید. وی تا آخر سال ۱۶۲۲ در اسپانیا بود و در این مدت می‌کوشید اسپانیا را به جنگ با دولت عثمانی برانگیزد. سپس در سال ۱۶۲۳ از راه ایتالیا عازم انگلستان شد، در لندن با تشریفات کامل پذیرایی گردید و در ۱۴ فوریه ۱۶۲۳ به حضور چارلز اول، پادشاه انگلیس، رسید و درباره اجرای مفاد قرارداد کمک

نظامی ایران و انگلیس مذاکره به عمل آورد.

قرارداد مزبور که در ۲۶ دسامبر ۱۶۲۱ از طرف الله‌وردی خان، بیگلربیگی فارس، و نماینده دولت انگلیس در هندوستان به امضاء رسیده بود یکی دیگر از جنبه‌های مثبت سیاست خارجی شاه عباس و سفارتهای متعددی است که به اروپا اعزام گردیدند.

به موجب قرارداد مزبور ارتش ایران و نیروی دریایی انگلیس مشترکاً در نهم فوریه ۱۶۲۲ به جزیره هرمز و استحکامات ساحلی پرتغالیها حمله بردند و در نتیجه جزیره هرمز به تصرف ایران درآمد و پرتغالیها برای همیشه از خلیج فارس رانده شدند. در همان هنگام که سر رابرت شرلی در انگلستان مشغول مذاکره درباره قرارداد کمک نظامی بود شاه عباس که از اقامت طولانی وی در اروپا نگران شده بود سفیر دیگری به نام نقدعلی بیگ به انگلستان فرستاد. در لندن نقدعلی بیگ با سر رابرت شرلی به خشونت رفتار و مأموریت او را انکار کرد و بین دو سفیر مشاجره درگرفت. چارلز اول، پادشاه انگلیس، برای روشن شدن قضیه، در سال ۱۶۲۷ دستور داد هر دو سفیر در معیت سر دور مرکاتن، سفیر انگلیس، عازم ایران شوند تا معلوم شود کدامیک واقعاً مقام سفارت داشته‌اند.

کشتی حامل سفرا از راه دماغه امید نیک عازم خلیج فارس گردید، ولی نقدعلی بیگ از ترس مؤاخذه شاه عباس خود را در ساحل شرقی افریقا مسموم کرد و سر رابرت شرلی و سفیر انگلیس در ژانویه ۱۶۲۸ به ایران رسیدند و در اشرف مازندران به حضور شاه عباس بار یافتند. شاه عباس که از غیبت طولانی سر رابرت شرلی فوق‌العاده خشمناک بود او را مورد غضب و بی‌مهری قرار داد و شرلی چند ماه بعد یعنی در ۱۳ ژوئیه ۱۶۲۸ در قزوین درگذشت.

در سال ۱۶۲۲ شاه عباس چلبی بیگ قاجار، قورچی‌باشی خود، را به سفارت به دربار عثمانی فرستاد تا فتح قندهار و جزیره هرمز را به سلطان عثمانی اطلاع دهد و

اختلافات بین دو کشور را که بر سر طغیان ابوبکر پاشا، والی اعزامی باب عالی به بغداد، به وجود آمده و منجر به اغتشاش در آن صفحات شده بود از بین ببرد. ولی عثمانیها درباره بین‌النهرین ـ که ملک طِلق خود می‌دانستند ـ حاضر به مذاکره با ایران نشدند و شاه عباس از موقعیت استفاده کرد و بغداد را متصرف شد. این دوره از جنگهای ایران و عثمانی مدت ۱۷ سال به طول انجامید و حتی پس از مرگ شاه عباس هم ادامه یافت، تا اینکه سرانجام به موجب معاهده صلح و تحدید حدود قصرشیرین (ذهاب) مورخ ۷ مه ۱۶۳۹ بین شاه صفی و سلطان مراد چهارم صلح بین دو کشور برقرار و به اختلافات مرزی بین دو کشور برای مدت یک قرن خاتمه داده شد.

شاه عباس در همان سال دو سفیر به نامهای آقابیگ و محبعلی خان را با نامه‌های دوستانه به دربار امپراتور هند فرستاد تا رفع کدورتی را که در نتیجه فتح قندهار به وسیله ارتش ایران بین دو کشور ایجاد شده بود بنمایند و سفرای مزبور توانستند مأموریت خود را با موفقیت انجام دهند.

پادشاه صفوی در سال ۱۶۲۶ موسی بیگ، از رجال معتبر دربار خود، را با نامه دوستانه‌ای نیزد فرمانروای هلند فرستاد. سفیر مزبور در فوریه ۱۶۲۶ به شهر لاهه رسید و نامه و هدایای شاه عباس را به فرمانروای هلند تقدیم کرد و به دولت هلند یک بار دیگر پیشنهاد نمود که با عثمانی‌ها قطع رابطه نموده و نیروی دریایی خود را برای تصرف مسقط و لارک ـ که هنوز در دست پرتغالیها بود ـ در اختیار دولت ایران قرار دهند و در مقابل دولت ایران بازرگانان هلندی را در داد و ستد در ایران آزاد بگذارد و از هر گونه مالیات و حقوق گمرکی معاف سازد. اما دولت هلند که قبلا طی قرارداد مورخ ۲۱ نوامبر ۱۶۲۳ بین دو کشور همه گونه امتیاز بازرگانی تحصیل کرده بود و ضمناً جنگ در خلیج فارس را به سود خود نمی‌دید، به پیشنهادات سفیر ایران جواب صریح و

موافقی نداد و او را در مارس ۱۶۲۷ با نامه‌های تعارف‌آمیز و دوستانه برای شاه عباس روانه ایران کرد. وقتی موسی بیگ در ماه مه ۱۶۲۹ به اصفهان رسید چهار ماه از درگذشت شاه عباس کبیر می‌گذشت و او نامه‌ها و هدایای فرمانروای هلند را به جانشین وی یعنی شاه صفی تقدیم کرد.

۳. سفرای ایران از شاه صفی تا نادرشاه (۱۶۲۹ـ۱۷۴۸م)

پس از درگذشت شاه عباس کبیر در ژانویه ۱۶۲۹ انحطاط سلسله صفویه آغاز گردید ولی تا یک قرن بعد که سلاطین صفوی بر ایران سلطنت می‌کردند تشکیلات قوی و منظم دوره شاه عباس برقرار بود و جانشینان وی همان سیاست خارجی را دنبال می‌کردند. در طول این یکصد سال سفرای متعددی از کشورهای خارجی به دربار ایران آمدند، ولی کمتر سفیری از ایران به خارجه اعزام شد.

در سال ۱۶۲۹ محمدعلی بیگ اصفهانی، خزانه‌دار سلطنتی ـ که یک بار در زمان شاه عباس کبیر به سفارت به هند رفته بود ـ مجدداً به هندوستان اعزام شد تا پادشاهی شاه صفی را به پادشاه هند اطلاع دهد. در زمان این پادشاه معاهده قصرشیرین در ۷ مه ۱۶۳۹ با عثمانیها منعقد گردید و به جنگهای طولانی بین دو کشور برای مدت یک قرن خاتمه داد و تا پایان عهد صفویه صلح بین دو کشور برقرار بود.

در سالهای ۱۶۳۶ و ۱۶۶۵ سفرایی از طرف لوئی ۱۳ و لوئی ۱۴، پادشاهان فرانسه، به دربار شاه صفی و شاه عباس دوم آمدند و آنان را متوجه قدرت سیاسی جدیدی که در اروپا ظهور کرده بود نمودند، ولی سفرای مزبور مجبور بودند به طور ناشناس از خاک عثمانی عبور کنند چون ممکن بود گرفتار قهر و غضب سلطان عثمانی شده به هلاکت برسند.

در سال ۱۶۵۴ سفیری از جانب شاه عباس دوم به نام قلی‌سلطان به دربار روسیه و

در ۱۶۵۹ سفیر دیگری به نام بداق سلطان چوله به دربار هندوستان اعزام گردید. در سال ۱۶۸۱ پادشاه سیام یکی از تجار ایرانی مقیم آن کشور به نام حاجی سلیم مازندرانی را با نامه دوستانه و هدایایی به دربار شاه سلیمان فرستاده و شاه سلیمان نیز محمدحسین بیگ، غلام سرکار خاصه شریفه، را به سفارت نزد پادشاه سیام فرستاد، اما سفیر ایران چند روز پس از ورود به آن کشور درگذشت.

در سال ۱۷۰۳ یک تاجر فرانسوی به نام بیون دوکونسویل که به اصفهان آمده بود از جانب شاه سلطان حسین مأمور شد نامه دوستانه وی را به لوئی ۱۴ برساند. شاه سلطان حسین طی این نامه در مقابل قول امتیازات و معافیتهای بسیار برای بازرگانان و اعطای آزادی عمل به مبلغین مذهبی فرانسوی، کمک نظامی فرانسویان را برای تسخیر مسقط و عمان که تحت نفوذ انگلیسها قرار گرفته بود تقاضا می‌کرد. مکاتبات بین دو پادشاه منجر به انعقاد قرارداد اقامت و بازرگانی بین دو کشور در ۲۸ اوت ۱۷۰۸ بین میشل، نماینده سیاسی فرانسه، و دولت ایران گردید، ولی فرانسویان هیچ گونه قول مساعدی برای بیرون راندن انگلیسها از خلیج فارس که جانشین پرتغالیها شده بودند، ندادند و منظور اصلی ایران که جنبه سیاسی داشت عملی نگردید. به این جهت در ۲۴ مارس ۱۷۱۴ محمدرضا بیگ، کلانتر ایروان، به سفارت نزد لوئی ۱۴ مأمور شد و مشارٌالیه به طور ناشناس از راه عثمانی عازم فرانسه گردید ولی در استانبول دستگیر شد و پس از ۴۴ روز بازداشت به زحمت توانست هویت خود را مخفی نگهدارد و با کشتی فرانسوی به مارسی برود.

محمدرضا بیگ در ۱۹ فوریه ۱۷۱۵ با تشریفات کامل در قصر ورسای به حضور لوئی ۱۴ شرفیاب شد و سپس با تورسی، وزیر امور خارجه فرانسه، داخل مذاکره گردید.

مذاکرات مزبور مدتی به طول انجامید، زیرا فرانسویها از قبول تعهد کمک نظامی

به ایران برای تسخیر مسقط و عمان که منظور اصلی سفارت محمدرضا بیگ بود خودداری می‌کردند و سرانجام به امضای یک قرارداد بازرگانی تکمیلی در ۱۳ اوت ۱۷۱۵ اکتفا نمودند. سفیر ایران در مراجعت از فرانسه در ۱۵ اکتبر ۱۷۱۷ در ایروان خودکشی کرد، زیرا نتوانسته بود مأموریت خود را به نحو احسن انجام دهد و برادر او هدایای لوئی ۱۴ را به شاه سلطان حسین تقدیم کرد. آخرین سفیری که در زمان شاه سلطان حسین به خارج اعزام شد مرتضی قلیخان نام داشت که در سال ۱۷۲۱ به دربار سلطان احمد سوم، پادشاه عثمانی، اعزام شد.

در ۲۳ نوامبر ۱۷۲۲ افغانها پس از هفت ماه محاصره اصفهان را تصرف کردند و شاه سلطان حسین از سلطنت استعفا کرد و هرج و مرج سراسر کشور را فرا گرفت. شاه طهماسب دوم، پسر شاه سلطان حسین، در سال ۱۷۲۳ اسماعیل بیگ، از اقوام محمدحسین خان اشتهاردی ـ وزیر خود ـ را به سفارت به دربار روسیه و محمدخان عبداللو را به سفارت به دربار عثمانی فرستاد و در مقابل افغانها تقاضای مساعدت کرد.

اسماعیل بیگ در ۱۲ سپتامبر ۱۷۲۳ معاهده‌ای در سن پترزبورگ امضاء کرد که به موجب آن دربند و باکو و گیلان و مازندران به روسیه تعلق می‌گرفت و در عوض پطر کبیر وعده می‌داد که برای اخراج افغانها به شاه طهماسب کمک کند.

در این هنگام قشون روسیه به فرمان پطر کبیر از شمال و قشون عثمانی از غرب به ایران حمله‌ور شدند و نزدیک بود بین روسیه و عثمانی بر سر تقسیم خاک ایران جنگ درگیرد که در ۲۳ ژوئن ۱۷۲۴ عهدنامه استانبول با وساطت « مارکی دوبوناک»، سفیر فرانسه در دربار عثمانی، بین روسیه و عثمانی منعقد شد که به موجب آن شاه طهماسب به پادشاهی ایران شناخته شد و در مقابل، قفقازیه و ایالات شمالی ایران به روسیه و آذربایجان و کردستان و ایالات غربی به عثمانی تعلق می‌گرفت.

یک سال بعد اشرف افغان در ژوئن ۱۷۲۵ عبدالعزیزخان، فرمانده افغانی پادگان جلفا، را به سفارت به دربار سلطان احمد سوم فرستاد و تقاضای صلح کرد و چون عثمانیها که قصد تصرف ایران را داشتند شرایط او را نپذیرفتند با آنها داخل جنگ شد و شکست خورد و طبق معاهده همدان مورخ ۱۳ اکتبر ۱۷۲۷ با عثمانیها و معاهده رشت مورخ ۱۳ فوریه ۱۷۲۹ با روسها قرارداد تقسیم ایران را مورد قبول قرار داد، تا در مقابل، عثمانیها و روسها سلطنت او را بر ایران به رسمیت بشناسند.

هنوز طرفین قرارداد ۱۷۲۴ یعنی روسها و عثمانیها وارد مذاکره برای تعیین مرزهای جدید خود نشده بودند که نادرشاه افشار ظهور کرد و با شجاعت بی‌نظیر خود روح وطن‌پرستی و ملیت ایرانیان را که بعد از مرگ شاه عباس به خواب رفته بود بیدار کرد و افغانها را از ایران راند و وحدت و استقلال ایران را که در معرض خطر تجزیه قرار گرفته بود تأمین نمود. در موقعی که نادر سرگرم بیرون راندن افغانها از ایران بود، شاه طهماسب دوم در سال ۱۷۲۸ رضاقلی‌خان شاملو را به سفارت به دربار سلطان محمود اول مأمور کرد تا از عثمانیها بخواهد که دوستانه ایالات غربی ایران را مسترد کنند و چون از طریق مذاکره به نتیجه نرسید بدون اطلاع نادر به جنگ با عثمانیها پرداخت و شکست خورد و به موجب معاهده مورخ ژانویه ۱۷۳۲ که با احمدپاشا، والی بغداد، امضاء کرد حاضر شد در مقابل واگذاری قفقاز جنوبی به ترکها ایالات غربی ایران را پس بگیرد.

نادر که از اقدام خودسرانه شاه طهماسب به جنگ و شکست خوردن و امضای عهدنامه بغداد بسیار ناراضی و عصبانی بود بدون اعتنا به مفاد آن به نیروهای عثمانی حمله‌ور شد و تبریز را فتح کرد و عثمانیها را از خاک ایران بیرون راند. آن گاه یک بار دیگر رضاقلی‌خان شاملو را برای انعقاد پیمان متارکه جنگ به استانبول فرستاد و چون عثمانیها حاضر به صلح نشدند در ۱۰ آوریل ۱۷۳۳ سپاه عظیم توپال عثمان پاشا را

شکست سختی داد و منهزم کرد. آن گاه به اصفهان مراجعت کرد و شاه طهماسب را از سلطنت خلع نمود و خود نایب‌السلطنه ایران گردید.

پس از آنکه نادرشاه در دشت مغان به سلطنت ایران برگزیده شد، در ۲۲ ژانویه ۱۷۳۶ هیئت سفارتی به ریاست عبدالباقی خان زنگنه و میرزا ابوالقاسم کاشانی با یک زنجیر فیل و هدایایی برای سلطان محمود اول به استانبول فرستاد تا در خصوص انعقاد قرارداد صلح و همچنین آشتی بین مذاهب شیعه و سنی مذاکره کنند، مذاکرات مزبور به انعقاد عهدنامه استانبول مورخ اکتبر ۱۷۳۶ منجر شد که به موجب آن قفقاز و آذربایجان و کلّیه ایالات غربی به ایران مسترد گردید.

از جانب دیگر روسها که از بدو ظهور نادر حس کرده بودند که اجرای مفاد قرارداد ۱۷۲۴ مبنی بر تقسیم ایران دیگر ممکن نیست و ضمناً مرگ پطر کبیر موجب تغییر سیاست آنها شده بود، پیشدستی کرده و طی دو قرارداد که در ۲۱ ژانویه ۱۷۳۵ در رشت و در ۱۰ مارس ۱۷۳۵ در گنجه با ایران منعقد کردند حاضر شدند دربند و باکو و سایر شهرهای اشغال شده قفقاز را به ایران مسترد نمایند و متعهد شدند که از کمک به نیروهای عثمانی در جنگ با ایران خودداری نمایند.

در همان سال نادرشاه یکی از سرداران خود به نام علی‌مرادخان را به سفارت نزد محمدشاه گورکانی، پادشاه هند، فرستاد و از وی درخواست کرد که به مرزبانان هندی دستور دهد افغانهایی را که به خاک ایران حمله ور شده و در مقابل ارتش ایران به هندوستان می‌گریختند دستگیر و به نمایندگان ایران تسلیم نماید. با اینکه دربار هند پاسخ مساعدی به تقاضای نادرشاه داد، ولی پس از مراجعت سفیر ایران هیچ گونه اقدامی در این زمینه به عمل نیاورد. نادرشاه برای دومین بار محمدعلی‌خان قوللر آقاسی را به سفارت به دربار هند فرستاد و مجدداً تقاضا کرد در تسلیم افغانهای متجاسر اقدام

مؤثری معمول دارند. چون باز هم محمدشاه از تسلیم افغانها خودداری می‌نمود نادرشاه برای بار سوم سردار محمدخان ترکمان را به سفارت به دهلی فرستاد و برای آخرین بار اخطار کرد که در صورت ادامه حملات طوایف افغان به مرزهای ایران و پناهنده شدن به هندوستان و تحریک و حمایت آنان از طرف دربار هند، این امر منجر به جنگ بین دو کشور خواهد شد. هندیها مدت یک سال سفیر ایران را بیهوده در دهلی معطل نگهداشتند و نادرشاه که بسیار عصبانی شده بود طی فرمانی به سفیر خود دستور مراجعت به ایران را داد و خودش در رأس یک سپاه عظیم صدهزار نفری عازم هندوستان گردید. وقتی قشون نادرشاه به جلال‌آباد، در دهانه تنگه خیبر رسید، مطلع شد که سفیر ایران را هندیها به قتل رسانیده‌اند. متعاقب وصول این خبر نادرشاه در بهار ۱۷۳۸ به هند اعلان جنگ داد و نیروهای آن کشور پهناور را در اندک مدتی شکست داد.

در سال ۱۷۴۱ دو سفیر از دربار عثمانی به همراهی حاجی‌خان جمشکزک، سفیر ایران در استانبول، به نزد نادرشاه آمدند و پس از مدتها انتظار پاسخ سلطان عثمانی را به پیشنهادات پنج گانه نادرشاه آوردند که از پذیرفتن مذهب جعفری و واگذاری رکن در کعبه به شیعیان خودداری کرده بود.

نادرشاه این پاسخ را به منزله اعلان جنگ تلقی کرد و با سپاه عظیمی عازم صفحات غربی ایران گردید و بغداد و موصل را فتح کرد. پادشاه عثمانی در این هنگام از در صلح درآمد و کلّیه پیشنهادات نادر را به جز آنچه مربوط به مذهب بود پذیرفت.

در سال ۱۷۴۶ پس از آخرین جنگ بین ایران و عثمانی که به شکست نیروهای ترک در مرادتپه منجر شد، نادرشاه مصطفی خان شاملو را به اتفاق میرزا مهدی‌خان منشی‌الممالک استرابادی، مؤلف جهانگشای نادری و تخت طلای میناکاری مرصّع به لعل غلطان ودو زنجیر فیل بازیگر که از پیشکشهای پادشاه هند بود با نامه دوستانه‌ای شامل

آخرین پیشنهادات صلح نزد سلطان محمود اول فرستاد.

پیشنهادات نادرشاه مبنی بر این بود که حجاج ایرانی در مکه از تعرض در امان باشند و در مقابل ایرانیان از لعن و دشنام خلفای سه گانه و امالمؤمنین عایشه خودداری کنند، اسرای جنگی طرفین آزاد شوند و نمایندگان سیاسی دو دولت برای مدت سه سال در دربار یکدیگر مقیم باشند و حدود دو کشور به همان ترتیبی که عهدنامه قصرشیرین مورخ ۷ مه ۱۶۳۹ بین شاه صفی و سلطان مراد چهارم تعیین کرده بود باقی بماند.

عثمانیها پیشنهادات نادرشاه را که جنبه سیاسی داشت پذیرفتند و به موجب عهدنامه صلح مورخ ۴ سپتامبر ۱۷۴۶ تعیین حدود سرحدات دوکشور که در اثر جنگهای طولانی دویست ساله مبهم مانده بود پایان یافت. نادرشاه قصد داشت پیشنهادات مذهبی خود را هم به عثمانیها بقبولاند و اختلاف دیرینه بین مذاهب شیعه و سنی را که باعث خونریزیهای بسیار شده و کینه عمیق ایجاد کرده بود مرتفع سازد، ولی اجل مهلتش نداد که این نقشه بزرگ را به موقع اجرا بگذارد و در ۲۰ ژوئن ۱۷۴۷ به قتل رسید.

در ژانویه ۱۷۴۸ علیمرادخان، بیگلربیگی لرستان، برای اعلام سلطنت عادل شاه، جانشین نادر ـ که مدت کوتاهی سلطنت کرد ـ به دربار عثمانی اعزام شد.

۴. سفرای ایران از ابتدای دوره قاجار تا صدارت امیرکبیر (۱۷۹۷ـ۱۸۵۱م)

بعد از قتل نادرشاه اوضاع ایران دوباره دچار هرج و مرج شد و جانشینان وی و سلسله زندیه در حدود پنجاه سال بدون آنکه تسلط کامل به کلّیه نواحی ایران داشته باشند به توالی حکومت کردند. در تمام این مدت دولت ایران روابط سیاسی مهمی با دول خارجی نداشت و سفیری به خارجه اعزام نشد.

ترکان عثمانی که طی سه قرن گذشته قوی‌ترین دشمن و همسایه مهاجم ایران

بودند دراین هنگام به قدری گرفتار سیاستهای اروپایی شده بودند که نمی‌توانستند به ایران پرداخته و برای استفاده از اوضاع مغشوش داخلی کشور ما ابراز فعالیتی کنند و این رویّه عثمانیها به نفع ایران تمام شد. ولی روسها بر گرجستان دست یافتند و پادشاه گرجستان که از زمان صفویه خراجگزار ایران بود از اغتشاشات داخلی ایران استفاده کرد و در سال ۱۷۸۳ خود را تحت‌الحمایه کاترین دوم، امپراتریس روسیه، قرار داد. آقامحمدخان که سلسله قاجار را در ۱۷۸۶ تأسیس کرده و به زحمت توانسته بود دست مهاجمین خارجی و داخلی را از ایران کوتاه و وحدت و استقلال کشور را اعاده نماید، در سال ۱۷۹۵ توانست تفلیس را پس بگیرد، ولی پس از قتل وی روسها گرجستان را متصرف شده و این بار طی معاهده ۲۸ سپتامبر ۱۸۰۰ آن کشور را ضمیمه خاک خود نمودند.

از جانب دیگر، انگلیسها هم با دیدن اوضاع داخلی ایران موقع را مغتنم شمرده کلّیه سواحل خلیج فارس را متصرف شدند و شیخ بحرین را که همواره از ایران اطاعت می‌کرد تحت نفوذ و انقیاد خود درآوردند و موفق شدند اجازه تجارت انحصاری در خلیج فارس و بنادر جنوبی ایران را طی دو فرمان مورخ ۲ ژوئیه ۱۷۶۳ و ۱۸ ژانویه ۱۷۸۸ از کریم خان و جعفر خان زند اخذ نمایند.

ایرانیان که نمی‌توانستند از دست رفتن گرجستان و بحرین و خلیج فارس را تحمل کنند همواره درصدد اعاده نواحی مزبور بودند، ولی متأسفانه به واسطه ضعف داخلی لشکرکشی مقدور نبود.

فتحعلی‌شاه در سال ۱۷۹۷ به تخت سلطنت جلوس کرد و برای اعلام سلطنت خود و ضمناً تبریک جلوس سلطان مصطفی خان عثمانی و در صورت امکان ایجاد اتحاد علیه دشمنان مشترک شیخ‌الاسلام خوئی را با هدایایی به دربار استانبول اعزام نمود، ولی عثمانیها که خود گرفتار جنگ در اروپا بودند نتوانستند به تقاضای پادشاه ایران

پاسخ مساعدی بدهند.

این بار فتحعلی‌شاه متوجه همسایگان شرقی ایران شد و دست توقع به طرف انگلیسها دراز کرد و حکومت هندوستان در سال ۱۷۹۹ مهدیعلی‌خان بهادر جنگ و یکسال بعد سر جان مالکم را به عنوان سفیر فوق‌العاده به دربار ایران فرستاد. سر جان مالکم نخستین سفیری بود که پس از یکصد سال قطع رابطه سیاسی بین دو کشور به تهران وارد شد و توانست در ۲۷ ژانویه ۱۸۰۱ عهدنامه بازرگانی میان دو کشور را در تهران به امضاء برساند. سپس در اوائل سال ۱۸۰۲ حاجی خلیل خان قزوینی، ملک‌التجار ایران، به سفارت نزد حکومت هند در بمبئی اعزام شد، ولی دو ماه بعد در آنجا به دست سربازان هندی به قتل رسید و دولت انگلستان رسماً از این جریان معذرت طلبید و خون‌بهای سفیر مقتول را به مبلغ هنگفتی پرداخت کرد. در سال ۱۸۰۵ محمدنبی‌خان، خواهرزاده سفیر مقتول، به سفارت نزد نماینده دولت انگلیس در بمبئی مأمور شد، ولی فتحعلی‌شاه در این هنگام متوجه گردید که انگلیسها در مقابل کمک به ایران شرایطی دارند و امتیازاتی می‌خواهند که دولت ایران قادر به قبول آنها نیست، به این معنی که انگلیسها تسلیم جزیره هرمز و بنادر خلیج فارس و به خصوص بندر بوشهر را در مقابل اعطای کمک نظامی و اقتصادی مطالبه می‌کردند.

هنگامی که ناپلئون اول، امپراتور فرانسه، با فتوحات درخشان خود بر روسها و انگلیسها توجه دنیا را به خود جلب کرد، فتحعلی‌شاه در وجود امپراتور فرانسه یک متحد طبیعی را یافت و چون در آن زمان ناپلئون قصد حمله به هندوستان و قطع شریان حیاتی دولت انگلیس را داشت، مقدمات اتحاد بین دو کشور به سرعت فراهم گردید. در سالهای ۱۸۰۴ و ۱۸۰۵ دو سفیر از طرف فرانسه به نام ژوبر و رومیو به ایران آمدند، فتحعلی‌شاه هم در سال ۱۸۰۷ میرزا رضاخان قزوینی، بیگلربیگی قزوین، را در رأس

هیئت مهمی نزد امپراتور فرانسه فرستاد.

ناپلئون که در آن هنگام در اردوگاه فین‌کن اشتاین، واقع در لهستان، بود سفیر ایران را به گرمی پذیرفت و عهدنامه مودت و کمک متقابل نظامی بین دو کشور در ۴ مه ۱۸۰۷ در همانجا منعقد گردید.

متعاقب انعقاد عهدنامه مزبور ژنرال گاردان با مقام سفارت در رأس یک هیئت نظامی به ایران آمد و به تعلیم ارتش ایران همت گماشت. در سال ۱۸۰۸ نیز فتحعلی‌شاه سرتیپ عسکرخان افشار ارومی را به سفارت به پاریس اعزام نمود تا در اجرای مفاد عهدنامه بین دو کشور مراقبت کند، ولی متأسفانه سیاست فرانسه در اثر ملاقات تیلسیت بین ناپلئون و الکساندر اول، تزار روسیه، به کلی تغییر کرد، ناپلئون از حمله به هندوستان منصرف شد و در نتیجه دوست و متحد خود ایران را در برابر تعرض روسها و انگلیسها تنها گذاشت و ژنرال گاردان و همراهانش در ۱۳ فوریه ۱۸۰۹ با خاطری افسرده تهران را ترک نمودند. ناپلئون هم در سال ۱۸۱۰ به عسکرخان افشار، سفیر ایران، اجازه مراجعت به ایران را داد و روابط بین دو کشور عملا قطع گردید.

پس از عزیمت ژنرال گاردان بلافاصله سر هارفورد جونز، سفیر انگلستان، وارد تهران شد و در ۱۲ مارس ۱۸۰۹ قرارداد اتحاد بین دو کشور معروف به عهدنامه مجمل را به امضاء رسانید و چندماه بعد حاجی میرزا ابوالحسن‌خان شیرازی مشهور به ایلچی کبیر به سفارت ایران در دربار انگلستان منصوب و عازم لندن شد تا معلوم کند دویست هزار تومان کمک سالیانه‌ای که طبق این عهدنامه انگلیسها تعهد کرده بودند به ایران بپردازند از طرف چه مقامی باید پرداخت شود، دولت انگلستان یا حکومت هند؟

سفیر مزبور به همراهی جیمز موریه، دبیر سفارت انگلیس در تهران، به لندن رفت و بعدها موریه کتاب غرض‌آلود حاجی بابا در لندن را درباره این سفر نوشت و ابوالحسن‌خان را مورد استهزا قرار داد.

به تدریج که دست‌اندازی و حملات روسها به خاک ایران که از سال ۱۸۰۴ شروع شده بود شدت می‌یافت فتحعلی‌شاه بیشتر درصدد تحکیم مناسبات خود با دولتهای انگلستان و عثمانی برمی‌آمد. به این جهت در سال ۱۸۱۰ قرارداد اتحاد با دولت عثمانی و در ۱۴ مارس ۱۸۱۲ عهدنامه مودت دیگری معروف به عهدنامه مفصّل با دولت انگلیس منعقد کرد و پس از آنکه خیالش تا حدودی از طرف همسایگان شرقی و غربی ایران راحت شد متوجه جنگ با همسایه شمالی که به هیچ وجه به پیشنهادات مسالمت‌آمیز ایران اعتنایی نداشت گردید. دوره اول جنگهای ایران و روسیه پس از ده سال در نتیجه دخالت و کارشکنی مأموران سیاسی دولت انگلیس که در آن هنگام با روسیه پیمان اتحاد داشت، به شکست نیروهای نظامی ایران و انعقاد عهدنامه گلستان (در ۱۲ اکتبر ۱۸۱۳) و از دست رفتن گرجستان و داغستان و دربند و باکو و شیروان و قراباغ منجر شد.

در مارس ۱۸۱۵ میرزا ابوالحسن‌خان شیرازی به عنوان سفیر فوق‌العاده برای مبادله اسناد مصوبه عهدنامه گلستان با دو زنجیر فیل و هدایای بسیار به سن‌پترزبورگ اعزام شد و در ۲۰ دسامبر ۱۸۱۵ با تشریفات کامل به حضور الکساندر اول، امپراتور روسیه، رسید. سفیر ایران مأموریت محرمانه داشت که در صورت امکان از طریق مذاکرات دوستانه برای پس گرفتن ایالات از دست رفته ایران اقدام کند، ولی روسها زیر بار نرفتند و مأموریت میرزا ابوالحسن‌خان نتیجه مطلوب نداد و وی مأیوسانه به ایران مراجعت کرد.

در سپتامبر ۱۸۱۷ محبعلی خان ساوه‌ای به سفارت در دربار سلطان عثمانی مأمور شد تا نقشه‌های تهاجمی روسیه علیه آن کشور را به اطلاع سلطان محمد برساند و پیشنهاد کند که در صورت حمله ناگهانی روسها به سرحدات یکی از دو کشور از طرف دولتین اقدام مشترک به عمل آید، ولی عثمانیها به پیشنهادات ایران ترتیب اثری ندادند. فتحعلی‌شاه که از اتحاد با عثمانی مأیوس شده بود در سال ۱۸۱۸ محمدحسن‌خان افشار

را به سفارت در دربار روسیه تعیین کرد تا شاید باز بتواند روسها را راضی به از بین بردن اختلافات بین دو کشور و استرداد ایالات از دست رفته بنماید، ولی این سفیر هم که تا سال ۱۸۱۹ در سن پترزبورگ اقامت داشت نتوانست کاری از پیش ببرد.

این بار فتحعلی‌شاه متوجه دربارهای اروپایی شد و در اوایل سال ۱۸۱۸ حاجی میرزا ابوالحسن‌خان شیرازی را با هدایایی جهت سلطان عثمانی و پادشاهان اروپایی به دربارهای عثمانی و اتریش و فرانسه و انگلستان اعزام نمود. سفیر ایران مأموریت داشت زورگویی‌ها و مظالم روسیه تزاری را تشریح و مساعدت دول مزبور را نسبت به ایران جلب کند. ولی کشورهای اروپایی که به تازگی در پیمان اتحاد مقدس با روسیه شرکت کرده بودند حاضر به اقدامی علیه روسها نشدند و عثمانیها هم که با ایران اختلاف مرزی داشته و دائماً به خاک ایران تجاوز می‌نمودند به پیشنهادات سفیر ایران ترتیب اثری ندادند.

تجاوزات مرزی عثمانیها در سال ۱۸۲۱ صورت جدی به خود گرفت و نیز شروع به بدرفتاری با زوار ایرانی در بین‌النهرین نمودند. بر سر این موضوع جنگ بین دو کشور درگرفت و ارتش ایران به فرماندهی محمدعلی میرزا دولتشاه، فرزند فتحعلی‌شاه، قسمت اعظم بین‌النهرین و کردستان عثمانی را متصرف شده بغداد را چندین ماه در محاصره گرفت. سرانجام پس از دو سال نبرد، عثمانیها تقاضای صلح نمودند و فتحعلی‌شاه فتحعلی‌خان رشتی را به سفارت به استانبول فرستاد تا زمینه مذاکرات صلح را فراهم کند. در مذاکرات صلح که در شهر ارزروم به عمل آمد میرزا محمدعلی مستوفی آشتیانی سفارت فوق‌العاده و نمایندگی مختار دولت ایران را به عهده داشت و معاهده اول ارزروم را در ۲۸ ژوئیه ۱۸۲۳ امضاء کرد. به موجب عهدنامه مزبور که به یک دوران طولانی جنگ و خونریزی بین دو کشور خاتمه داد سرحدات ایران و عثمانی تقریباً به همان حدود زمان نادرشاه تثبیت شد و ضمناً دولت عثمانی متعهد گردید که به زوار و حجاج ایرانی در بین‌النهرین و عربستان آزار نرساند.

پس از امضاء معاهده مزبور فتحعلی‌شاه میرزا قاسم خان سرهنگ را به سفارت در دربار عثمانی و میرزا صالح شیرازی را به سفارت در دربار انگلستان تعیین و اعزام نمود. مأموریت سفیر ایران در عثمانی مبادله اسناد مصوبه عهدنامه ارزروم و مأموریت سفیر در لندن تقاضای احضار سر هنری ویلوک، وزیرمختار انگلیس در تهران، بود که پیوسته در اموداخلی ایران دخالت می‌کرد و باعث نارضایتی شده بود. میرزا صالح شیرازی به خوبی از عهده مأموریت خود برآمد و ویلوک از ایران احضار شد.

نظر به اینکه سرحدات ایران و روسیه طبق عهدنامه گلستان به طور مبهم تعیین شده و مورد اختلاف بود، در ژانویه ۱۸۲۵ فتحعلی‌خان، حاکم تبریز، به سفارت نزد فرمانده ارتش روسیه در قفقاز مأمور شد تا در مورد اختلافات سرحدی مذاکره نماید. مذاکرات مزبور منجر به انعقاد عهدنامه تفلیس در ۲۸ مارس ۱۸۲۵ شد که چون کاملا به ضرر ایران بود از جانب فتحعلی‌شاه رد شد.

فتحعلی‌شاه در اکتبر ۱۸۲۵ میرزا صادق مروزی، وقایع‌نگار دربار خود، را برای مذاکره با روسها به تفلیس فرستاد، ولی این سفیر هم بدون اخذ نتیجه در مارس ۱۸۲۶ به تهران مراجعت کرد و تجاوزات مرزی روسها ادامه پیدا کرد. این بار سرتیپ داودخان برای مذاکره با دربار سن‌پترزبورگ اعزام شد و چون سران سپاه روسیه با عزیمت وی از راه قفقاز مخالفت می‌کردند سفیر ایران در ماه اوت ۱۸۲۶ از راه استانبول عازم پایتخت روسیه شد، ولی دولت روسیه سفیر مزبور را پس از مدتی معطلی نپذیرفت و او هم بدون اخذ نتیجه به ایران مراجعت کرد. دوره دوم جنگهای ایران و روسیه که مقارن همین ایام شروع شده بود پس از دو سال به شکست مجدد ارتش ایران و انعقاد عهدنامه شوم ترکمان‌چای و تحمیل کاپیتولاسیون به ایران منتهی گردید. در ۲۱ فوریه ۱۸۲۸ میرزا ابوالحسن‌خان شیرازی که این بار سمت وزیر امور خارجه ایران را داشت عهدنامه ترکمان‌چای را امضاء کرد.

پس از انعقاد معاهده ترکمان‌چای، دولت روسیه گریبایدوف را به سفارت در دربار ایران تعیین کرد و وی با شکوه و جلال فراوان وارد تهران شد. ولی چون می‌خواست به بهانه استرداد گرجی‌هایی که به ایران آمده بودند حتی زنهایی را که در خانه بزرگان ایران بودند به زور از خانه آنان بیرون بکشد، موجبات عصبانیت شدید اهالی تهران را فراهم کرد، به طوری که در ۱۱ فوریه ۱۸۲۹ به سفارت روس حمله‌ور شده سفیر و کلّیه اعضای سفارت را بجز یک نفر به قتل رساندند. دولت ایران که متوجه شد ممکن است قتل سفیر عواقب شوم دیگری به دنبال داشته باشد بی‌درنگ خسرو میرزا، فرزند عباس میرزا نایب‌السلطنه، را در معیت محمد خان امیرنظام زنگنه و هیئتی به روسیه فرستاد تا رسماً از طرف دولت ایران معذرت خواهی نماید. چون تزار روسیه از سوء رفتار سفیر خود در تهران آگاه بود و میل داشت دشمنی بین دو ملت به دوستی تبدیل شود زیاد موضوع را دنبال نکرد.

در اوائل سلطنت محمدشاه قضیه شورش هرات پیش آمد و پادشاه قاجار مدت ده ماه آن شهر را در محاصره داشت. محمدشاه به منظور خاتمه دادن به کارشکنی‌های سر جان مک نایل، وزیرمختار انگلیس، که در اردوی ایران حضور یافته و قبایل افغانی را علیه ایران تحریک می‌کرد و حتی بدون اجازه دولت انگلیس به ایران اعلان جنگ داده بود در سال ۱۸۳۷ حسین خان نظام‌الدوله مقدم، آجودان‌باشی مخصوص خود، را به سفارت در دربارهای اتریش و فرانسه وانگلیس تعیین و روانه اروپا کرد تا در همه جا رفتار خلاف قاعده سفیر انگلیس را بازگو نماید و احضار او را از دولت انگلیس بخواهد. سفیر ایران مأموریت خود را در وین و پاریس انجام داد ولی دولت انگلیس از پذیرفتن او به طور رسمی خودداری کرد و آجودان‌باشی مجبور شد به طور غیررسمی و به عنوان سیاح به لندن برود.

در مذاکراتی که سفیر ایران در لندن با لرد پالمرستون به عمل آورد متوجه شد انگلیسها نه تنها حاضر به احضار سفیر خود از ایران نیستند، بلکه به بهانه توقیف چاپار سفارت که به اتهام جاسوسی از طرف دولت ایران دستگیر شده بود متوقع معذرت خواهی رسمی و انجام تقاضاهای متعددشان می‌باشند. دولت ایران از قبول این شرایط خودداری کرد و در نتیجه روابط سیاسی بین دو کشور قطع شد. ولی چهار سال بعد یعنی در سال ۱۸۴۱ محمدشاه به علت فشارهای سیاسی شرایط دولت انگلیس را برای تجدید مناسبات بین دو کشور پذیرفت و در نتیجه هیئتی به ریاست سر جان مک نایل وارد تهران شد. حسین خان آجودان‌باشی نیز در سال ۱۸۳۹ عده‌ای افسر فرانسوی را برای تعلیم ارتش ایران استخدام کرد و همراه خود به تهران آورد، ولی به علت شکست در انجام مأموریتش چندان خوب استقبال نشد و مورد بی‌مهری قرار گرفت.

در سال ۱۸۳۶ میرزا جعفر خان مشیرالدوله به سفارت در دربار عثمانی تعیین و اعزام شد، ولی از یکسال بعد ترکان عثمانی شروع به دست‌اندازی به خاک ایران و تجاوزات مرزی نمودند و وقتی در سال ۱۸۴۲ زوار ایرانی را قشون عثمانی در کربلا قتل عام کرد، روابط بین دو کشور به تیرگی گرائید و مشیرالدوله به ایران مراجعت کرد. نزدیک بود آتش جنگ بین دو کشور یک بار دیگر روشن شود که دولتهای انگلستان و روسیه وساطت کردند و در اثر کوشش آن دو دولت کمیسیونی با شرکت نمایندگان ایران و عثمانی و روسیه و انگلستان در ارزروم تشکیل شد تا به اختلافات فی‌مابین رسیدگی و مرزهای دو کشور را تعیین نماید.

ابتدا میرزا جعفر خان مشیرالدوله، سفیر سابق ایران در دربار عثمانی، به نمایندگی ایران در کمیسیون مزبور منصوب شد، ولی چون در تبریز بیمار و بستری گردید به جای او میرزا تقی خان امیرنظام (امیرکبیر) به سفارت فوق‌العاده و نمایندگی مختار دولت ایران در کمیسیون چهار جانبه منصوب شد و در سال ۱۸۴۴ به ارزروم رفت. مذاکرات

چهار کشور تا سال ۱۸۴۷ به طول انجامید و سرانجام در این سال عهدنامه دوم ارزروم بین ایران و عثمانی منعقد شد و به موجب آن محمره و اراضی واقع در مشرق شط‌العرب و همچنین اراضی شرقی ذهاب متعلق به ایران شناخته شد و در مقابل دولت ایران از ادعای خود بر ایالت سلیمانیه صرف‌نظر کرد و دولت عثمانی یک بار دیگر متعهد شد از آزار زوار ایرانی در بین‌النهرین خودداری کند. در مذاکرات ارزروم امیرکبیر به قدری در حفظ منافع ایران کوشش کرد که از طرف محمدشاه قاجار به دریافت یک قبضه شمشیر مرصّع مفتخر گردید.

در سال ۱۸۴۶ میرزا محمدعلی خان شیرازی، نایب وزارت دول خارجه، به سفارت در دربار لوئی فیلیپ، پادشاه فرانسه، منصوب و به پاریس رهسپار گردید تا از دولت فرانسه بخواهد که در مقابل فرمانی که از طرف محمدشاه برای آزادی تجارت اتباع فرانسوی در ایران و استفاده از شرط دولت کامله‌الوداد صادر شده بود به اتباع ایران نیز نظیر همین مزایا داده شود.

مذاکرات میرزا محمدعلی خان در پاریس منجر به انعقاد عهدنامه تجاری ایران و فرانسه شد که در ژوئیه ۱۸۴۷ بین حاجی میرزا آقاسی، صدراعظم ایران، و کنت دوسارتیژ، سفیر فرانسه در تهران، به امضاء رسید. میرزا محمدعلی خان در مراجعت از فرانسه اسناد مصوبه عهدنامه دوم ارزروم را در استانبول با مقامات دولت عثمانی مبادله کرد.

۵. تأسیس وزارت امور خارجه و سفارتخانه‌های دائمی

در زمان فتحعلی‌شاه کثرت امور مربوط به سیاست خارجی و سفرای متعددی که از طرف دولتهای بیگانه به ایران اعزام می‌شدند تأسیس دستگاه خاصی را برای اداره روابط خارجی کشور ایجاب نمود.

به دنبال انعقاد عهدنامه کنگره وین راجع به ترتیب اعزام و تقدم نمایندگان سیاسی

و تأسیس سفارتخانه‌های دائمی دول روسیه و عثمانی و انگلستان در تهران، فتحعلی‌شاه طی فرمان مورخ ذی‌الحجه ۱۲۳۶ هجری قمری (برابر با ۱۸۲۱ میلادی) دستور تأسیس وزارت امور خارجه را صادر کرد و میرزا عبدالوهاب معتمدالدوله نشاط اصفهانی را به سمت نخستین وزیر امور خارجه تعیین نمود.

وزارت امور خارجه تا سی سال بعد تشکیلات منظمی نداشت و فقط مرکب از وزیر و چند نفر منشی حضور بود تا اینکه در ابتدای سلطنت ناصرالدین‌شاه قاجار و صدارت میرزا تقی خان امیرکبیر، به موازات اصلاحاتی که در کلّیه شئون کشور به دست آن رجل لایق صورت گرفت سازمان وزارت امور خارجه نیز سر و صورتی گرفت و به دستور صدراعظم نامدار ایران نخستین سفارتخانه‌های دائمی در خارجه تأسیس گردید.

امیرکبیر به منظور بسط مناسبات سیاسی و رتق و فتق اموری که بین ایران و همسایگان شمالی و جنوبی و غربی ایران پیش می‌آمد و همچنین به منظور جلوگیری از دخالت و اعمال نفوذ سفرای خارجی در تهران که حتی گاهی نظریاتشان با نظر دول متبوع آنان مغایرت داشت، تصمیم به تأسیس سفارتخانه و اعزام سفرای دائمی به کشورهای معظم خارجی گرفت و در ذی‌القعده ۱۲۶۷ قمری (اوت ۱۸۵۱ میلادی) دستور تأسیس سفارت ایران در لندن و سن‌پترزبورگ و استانبول را صادر کرد و متعاقب آن میرزا محمدحسین خان عضدالملک، صدر دیوانخانه، را به سفارت کبرا در دربار امپراتوری روسیه؛ میرزا شفیع‌خان، نایب آجودان‌باشی، را به سمت مصلحت‌گزار (کاردار) در لندن و حاجی میرزا احمد خان، از منشی‌های وزارت امور خارجه، را به سمت مصلحت‌گزار و وزیر مقیم در استانبول تعیین و اعزام نمود. از آن پس به تدریج سفارتخانه‌های ایران در سایر کشورهای بزرگ تأسیس شد. سفارت ایران در فرانسه به سال ۱۸۵۶ به وسیله فرخ‌خان امین‌الدوله غفاری، سفیر در دربار امپراتور ناپلئون سوم؛ در اتریش و مجارستان به سال ۱۸۸۳ به وسیله نریمان‌خان قوام‌السلطنه، سفیر در دربار

امپراتور فرانسوا ژوزف؛ در آلمان به سال ۱۸۸۵ بـه وسـیله میـرزا رضـاخان مؤیدالـسلطنه، گرانمایه سفیر در دربار امپراتور ویلهلـم اول؛ در امریکـا بـه سـال ۱۸۸۸ بـه وسـیله حـاج حسینقلی‌خان صدرالسلطنه (حاجی واشنگتن)؛ در بلژیک به سال ۱۸۸۸ به وسیله نظر آقا یمین‌السلطنه، سفیر در دربار لئوپولد دوم، و درایتالیا به سال ۱۸۹۶ به وسیله نریمان خان قوام‌السلطنه، سفیر در دربار امپراتوری اول، افتتاح شـد. ولـی بـر روی هـم توسـعه روابـط دیپلماتیک / دیپلماتیک بین دولت شاهنشاهی و دول خارجی به کندی پیش می‌رفـت بـه طوری که در آغاز سلطنت رضاشاه پهلوی دولت ایران فقـط بـا نـه دولـت خـارجی روابـط سیاسی متقابل داشت.[1]

عهدنامـه مـودت ایـران و شـوروی مـورخ ۲۶ فوریـه ۱۹۲۱ کـه ناسـخ قـرارداد ترکمان‌چای به شمار می‌رود زمینه را برای الغاء کاپیتولاسیون در ایران فراهم کـرد کـه سرانجام درسـت یکصد سـال بعـد از انعقـاد آن قـرارداد شـوم در سـال ۱۳۰۷شمـسی (۱۹۲۸میلادی) ملغی شد و سپس توسعه و تحول زیادی در روابط سیاسی و کنسولی و بازرگانی ایران با کشورهای خارجی به وجود آمد و سفارتهای متعددی در نقاط مختلـف جهان تأسیس شد، به طوری کـه در حـال حاضـر [۱۳۴۴] دولـت ایـران در ۴۰ کـشور خارجی سفارت و در ۱۸ کشور دیگر سفیر آکردیته دارد.

---

[1]. سفارتخانه‌هایی که در سال ۱۳۰۳ در تهران وجود داشته‌انـد عبارتنـد از: سـفارت کبـرای عثمـانی و سـفارتهای آلمان،روسیه، شوروی، افغانستان، انگلستان، فرانسه، بلژیک، ایتالیا و ایالات متحدهٔ امریکا.

تشریفات ـ پروتکل*

عبدالحسین مسعود انصاری**

پروتکل یکی از قسمت‌های مهم بسیار حساس دستگاه بزرگی است که دیپلماسی نامیده می‌شود. عقیده عده کثیری از متفکرین این است که هیچ چیز در دنیا تازگی ندارد. اگر این نظریه در مواردی صحیح نباشد ولی در مورد دیپلماسی کاملا صدق می‌کند، چه دیپلماسی در ارتباط بشری عاملی نیست که تازگی داشته باشد. منتهی در هر زمان صورت و شکل آن تغییر کرده است. از زمانی که بشر تشکیل اجتماع داده و اقوام و ملل دنیا از کوچ‌نشینی دست برداشته و در زمین‌های ثابتی ساکن شده‌اند

* این مقاله توسط نویسنده در تاریخ ۱۳۲۸/۲/۱؟ به صورت کنفرانس برای اعضای وزارت امور خارجه ارائه شده است. دورهٔ اول، ش ۳ (شهریور ۱۳۲۸).

** عبدالحسین فرزند علی قلی مشاورالممالک انصاری در سال ۱۲۷۵خ. در شهر تهران دیده به جهان گشود و مدت پنجاه سال در وزارت امور خارجه اشتغال داشت و سالها وزیر مختار و سفیر ایران در هلند، سوئد، افغانستان، اتحاد جماهیر شوروی، پاکستان و هندوستان بود. او تحصیلات ابتدایی را در تهران و مدرسه دارالفنون گذراند و در سال ۱۲۹۶ از مدرسه امپراطوری روسیه دیپلم علوم سیاسی گرفت و از همان زمان به استخدام وزارت امور خارجه درآمد. علاوه بر کار در دستگاه دیپلماسی، سالها استاندار فارس، اصفهان و گیلان بود. انصاری از رجال فرهنگ دوست ایران محسوب می‌شد و مدتی هم ریاست انجمن‌های دوستی ایران با هند و شوروی را بر عهده داشت. انصاری در سال ۱۳۴۱ از وزارت امور خارجه بازنشسته شد و در سال ۱۳۶۳ در سن ۸۸ سالگی درگذشت. او خاطرات خود را در یک مجموعه شش جلدی به نام «***شرح زندگانی من یا نگاهی به تاریخ معاصر ایران و جهان***» نگاشت که منبع ارزشمندی در تاریخ از جمله سیاست خارجی ایران محسوب می‌شود.

ایرج افشار، ***نادره کاران***، صص۵۲۷-۵۲۹؛ باقر عاقلی، ***شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران***، ج۳، ص۱۴۲۷.

درصدد برآمده‌اند که با تدابیری ثغور و حدود خود را حفظ کنند یا درصدد برآمده‌اند که به خاک اقوام مجاور دست‌اندازی نمایند و در قرون اخیر که تجارت توسعه یافته به فکر افتاده‌اند که بازارهایی برای کالاهای خود به‌دست آورند. طبیعی است که برای اجرای این مقاصد باید اشخاصی را بگمارند که بتوانند به وسیله مذاکره[1] این مقاصد را انجام دهند. در قدیم این وظیفه به عهده قاصد یا چاپار واگذار می‌شده است. اقوام برای متارکه جنگ بین یکدیگر و انجام مراسم تدفین کشته‌های خود قاصد یا جارچی نزد هم می‌فرستادند. سپس این مأمورین داخل میدانهای پرجمعیت سرزمین مجاور می‌شدند و با صدای رسا مردم را به قبول پیشنهاد خود دعوت می‌کردند. بعد از آنکه در این راه پیشرفت‌هایی حاصل گردید این وظیفه بر عهده کسانی نهاده شد که بیان شیوا و منطق قوی داشتند و می‌توانستند طرف مقابل را با منطق و استدلال قانع و حاضر به قبول نظریه خود بنمایند. شاهد برجسته این نحوه ارتباط بین‌المللی را ما در قرون پنجم و ششم قبل از میلاد مسیح می‌بینیم.

در تاریخ مورخ معروف یونانی توسیدید[2] فصلی است راجع به روابط آتن و اسپارت و در آنجا تمام جریان مذاکرات نمایندگان طرفین تشریح شده است و در تاریخ مناسبات بشری برای اولین بار می‌بینم که مذاکرات نمایندگان دو طرف چه تأثیر عمیقی در ایجاد حسن‌تفاهم بین دستجات مخالف داشته است. مأموری که برای انجام این وظیفه و مذاکره تعیین می‌شده است عنوان وکیل مدافع داشته تا با بیانی شیوا و نطقی گیرا با قوه منطق و استدلال، طرف را مجاب نماید.

البته این روش در دیپلماسی تا زمان‌های بعد هم ادامه داشت ولی باید متذکر بود که ایجاد یک طبقه مخصوص (کادر) سیاسی با تشکیلات اساسی که یک عده مأمور

---

[1]. Négociation

[2]. Thucydides

متخصص و موظف تربیت نماید سیر تدریجی علمی آرامی داشته و فقط در قرون ۱۵ و ۱۶ بعد از میلاد کشورها به فکر افتاده‌اند که کادری برای دیپلماسی به‌وجود بیاورند. ولی این منظور به تأنی پیشرفت می‌کرد و به قول فرانسویها تا مدتی در قالب خود جا نگرفته بود. در سال ۱۸۱۵ در کنگره وین قدم بزرگی در این راه برداشته شد و در نهم مارس ۱۸۱۵ بر طبق پروتکل تصمیم گرفته شد که کشورهای آزاد مستقل دنیا مأمورین خود را به چهار دسته تقسیم کنند: سفرای کبار، وزراء مختار، وزیر مقیم، کاردار و قرار شد که تشکیلاتی بدهند و برای مأموریتهای سیاسی کادری تربیت کنند. از آن به بعد در تمام کشورهای بزرگ وزارتخانه‌ای به‌وجود آمد به نام وزارت امور خارجه و در کشور ما هم در حدود سی سال پس از آن تاریخ وزارت امور خارجه تشکیل گردید و بنده این افتخار را دارم که جد بزرگم میرزا مسعود اولین وزیر امور خارجه ایران بوده است.[1]

حال که دیدیم دیپلماسی چیز تازه‌ای نیست فقط شکل و لباس آن در طی قرون تغییر کرده برگردیم به موضوع پروتکل.

در نتیجه تصمیمات کنگره وین قواعد و اصولی در باب طرز رفتاری که باید بر طبق آنها با نمایندگان سیاسی مقیم کشورهای خارج معامله شود وضع شد و این قواعد و اصول را پروتکل یا تشریفات می‌نامند. پروتکل یک اصل کلی و یک رشته رسوم فرعی و جزئی دارد که بحث در تمام موارد تشریفاتی آن در این جلسه زائد خواهد بود. زیرا همقطاران عزیز که مشاغل سیاسی را اختیار کرده‌اند. بی‌شک از رسوم و قواعدی که باید رعایت شود مطلع هستند ولی دو اصل مهم را باید همیشه در مدنظر داشت یکی مصونیت[2] دیگر تقدم و تأخر.[3]

---

[1]. اولین کسی که در دولت قاجاریه عنوان وزیر دول را پیدا کرد حاجی میرزا ابوالحسن خان شیرازی معروف به ایلچی کبیر است و تفصیل این مطالب و تاریخ مختصر وزارت امور خارجه ایران در مقالهٔ آقای احمد توکلی به چاپ رسیده (مسئول قسمت تاریخی نشریهٔ وزارت امور خارجه).

[2]. Euterritorialité

[3]. Présance

عمر دیپلماسی و موضوع مصونیت یکی است. چه از زمانی که دیپلماسی به‌وجود آمده پایه و اساس مصونیت نیز گذاشته شده است هزاران اشخاصی که مأمور مذاکره بوده‌اند در حین انجام وظیفه از بین رفته‌اند، حتی گوشت بدن بسیاری از ایشان را اقوام وحشی خورده‌اند؛ تا اینکه اصولی برقرار شده که در نتیجه آنها امروزه نمایندگان سیاسی بتوانند در کشورهای بیگانه وظایف خود را انجام دهند. این مصونیت از لحاظ احترامی است که هر کشوری باید نسبت به نمایندگان سیاسی کشورهای آزاد و مستقل دیگر داشته باشد. نمایندگان سیاسی را در کشورهای محل مأموریت نمی‌توان محاکمه کرد و مسکن آنها هم باید از هرگونه تعرض مصون باشد.

اصل دوم راجع به حق تقدم و تأخر است که در کنگره وین مورد بحث واقع شده و تصمیماتی در آن باب اتخاذ گردیده است و به بسیاری از اختلافات ناشی از حق تقدم و تأخر خاتمه بخشیده است.

قبل از اشاره به تصمیمات کنگره وین راجع به این حق، باید گفت که مأمورین سیاسی معمولا از نخبه‌ترین و بهترین افراد کشور هستند. این جماعت بر اثر تربیت اجتماعی که فرا گرفته و نظر به اصالت ذاتی و تربیتی که دارند نسبت به رعایت آداب[۱] بسیار حساسند. بخصوص که چون عنوان نمایندگی سلاطین یا رؤسای ممالک خود را دارند، برای حفظ شئون و حیثیت آن مقام باید نهایت توجه و موشکافی را به کار ببرند. مأمور سیاسی هر اندازه صاحب گذشت باشد باز در مورد کوچکترین خدشه نسبت به مقام خود نباید اغماض کند بلکه مأموری که شوؤن و حیثیت مقام خود را حفظ ننماید مأمور بسیار بدی است. زیرا که این مقام، مربوط به شخص او نیست و مال مملکت و دولت است. بنابراین باید آن را حفظ کرد و محترم داشت. این چنین اشخاص خیلی

---
[1]. Etiquette

حساس هستند و باید هم حساس باشد. از ادوار بسیار قدیم به یک رشته اختلافات عجیب در مورد حق تقدم و تأخر برمی‌خوریم که متضمن جریانات واقعاً تأثرآمیز است. در سابق رسم بود که وقتی سفیر کبیری وارد پایتخت کشوری می‌شد، سفرای کبار که در آن پایتخت بودند کالسکه‌های ممتاز خود را می‌فرستادند تا مستقبلین از آن استفاده کنند. سفیر سوئد در سال ۱۴۹۹ وارد کرانه تایمز لندن شد و کالسکه سفیر اسپانیا و کالسکه سفیر فرانسه را برای استقبال او فرستادند و چون پاپ رم که در قرون وسطی دارای نفوذ کامل بود و تقدم و تأخر را او تعیین می‌کرد، اسپانیا را مقدم بر فرانسه دانسته بود، کالسکه‌چی سفیر اسپانیا درصدد برآمد که از کالسکه سفیر فرانسه پیشتر افتاده بعد از کالسکه سفیر سوئد قرار گیرد. مشاجره درگرفت و کالسکه‌چی فرانسوی کشته شد و در نتیجه بین افراد مسلح طرفین زد و خورد به وقوع پیوست و عده زخمی و کشته شدند و لوئی چهاردهم تصمیم گرفت که به اسپانیا اعلان جنگ کند ولی در نتیجه وساطت دولت اسپانیا رسماً معذرت خواست و از وقوع جنگ جلوگیری به عمل آمد.

در دو جلد کتابی که راجع به روابط ایران در زمان شاه عباس کبیر با پادشاهان مسکو مطالعه کرده‌ام قسمت‌های جالبی دیدم که به موضوع حق تقدم و تأخر ارتباط دارد. اندی بیک سفیر کبیر ایران به مسکو می‌رفت. در حاجی طرخان مطابق معمول آن زمان از او استقبال شد و مقداری خواربار و مشروب و روزی هم یک روبل برای سفیر و نصف روبل برای کارمندان از طرف دربار مسکو به او می‌دادند تا به پایتخت وارد شود و باریابد. در مجلس مهمانی که در دربار داده شد، سفیر ایران بر جای خودش می‌ایستد و نمی‌نشیند، تزار به اندی بیک می‌گوید چرا نمی‌نشینی می‌گوید شویسکی (که در آن زمان یکی از برجسته‌ترین شاهزاده‌های روسیه بود) جای مرا گرفته و تا جای مرا ندهد من نمی‌نشینم بالاخره جای شویسکی را به او می‌دهند. به اندی بیک تکلیف شده بود

که مطابق معمول در مقابل تزار زمین ادب ببوسد ولی او زیربار نمی‌رفت و می‌گفت که فقط در مقابل پادشاه خود زمین می‌بوسم تا کار این مشاجرات به جایی می‌کشد که تزار به شاه عباس شرحی می‌نویسد و از اندی بیک شکایت می‌کند.

پس ملاحظه فرمودند که موضوع پرستیژ و پرستانس هم چیز تازه‌ای نیست و مثل دیپلماسی، کهنه و در هر زمان و مکان کمال اهمیت را داشته است.

کنگره وین این اختلاف را هم حل کرد. به این معنی که تاریخ تسلیم استوارنامه‌ها مأخذ و ملاک تعیین حق تقدم قرارداد شد. یعنی هر سفیر یا وزیرمختاری که نامه‌های خود را قبل از سفیر یا وزیرمختار دیگر تسلیم کرده باشد نسبت به او حق تقدم دارد. همین عمل در مورد کاردارها می‌شود که با نامه از طرف وزیر امور خارجه مملکتی به وزیر امور خارجه مملکت دیگر معرفی می‌شوند.

دیگر موضوع امضای قرارداد و پیمانهای بین چند دولت بود که کنگره وین تصمیم گرفت به ترتیب حروف الفبا انجام شود.

خلاصه مقرراتی که در کنگره وین راجع به تشریفات مقرر شد این بود که هر کس زودتر استوارنامه بدهد حق تقدم دارد. نمایندگان سیاسی به چهار دسته تقسیم شدند، سفیری که وارد شهری می‌شود باید اول رئیس تشریفات وزارت امور خارجه را ببیند و به وسیله او از شخصی که در رأس آن وزارت خانه است وقت بخواهد و رونوشت استوارنامه و رونوشت احضارنامه مأمور قبلی را همراه بیاورد و به وزیر خارجه بدهد تا وزیر خارجه متن آنها را به استحضار رئیس کشور خود برساند و وقت شرفیابی تعیین شود.

در موقع شرفیابی، استوارنامه‌ها به رئیس مملکتی که سفیر در آنجا مأمور است تقدیم می‌شود و نماینده اگر حامل پیغاماتی هم باشد پیغامات را می‌رساند. وزیر امور خارجه و وزیر و رؤسای دربار در موقع شرفیابی سفرا و وزرای مختار برای تقدیم

استوارنامه حضور دارند ولی در بعضی از کشورها تقدیم استوارنامه بدون حضور وزیر امور خارجه و رؤسای دربار انجام می‌گیرد و فقط در مواردی وزیر امور خارجه حضور پیدا می‌کند که مأمور سیاسی از طرف رئیس کشور خود مأموریت داشته باشد که موضوع یا موضوعات بخصوصی را به عرض رئیس کشور پذیرنده برساند و اگر موضوعاتی نباشد شرفیابی با تعارفات معمول برگزار می‌گردد. رئیس مملکت از حال رئیس مملکتی که آن نماینده را فرستاده پرسش می‌کند و از مأموریتی که به او داده شده اظهار خشنودی می‌نماید و در کارها به او وعده مساعدت و اجازه مرخصی می‌دهد اگر مطالب مخصوصی باشد نماینده به اتاق دیگری عودت می‌شود که مطلب خود را به عرض برساند.

سفیر با لباس رسمی باید باشد و رئیس مملکت هم با لباس تمام رسمی به او بار می‌دهد و این در صورتی است که یونیفرم در آن کشور منسوخ نشده باشد و نشانی را به سینه می‌زند که از رئیس مملکت آن نماینده و دریافت نموده باشد.

رئیس تشریفات از منزل با اتومبیل سلطنتی او را به دربار می‌برد. در بعضی از کشورها مانند سوئد مرسوم است که کالسکه می‌فرستند، نماینده در موقع شرفیابی باید اجزاء رسمی سفارت خودش را همراه ببرد آنها هم باید لباس تمام رسمی بپوشند. قبل از شرفیابی به حضور رئیس مملکت در اتاق قبلی تمام هیئت رئیسه دربار به او تبریک ورود می‌گویند، روز بعد باید به تمام همکاران خود نامه نوشته و اطلاع دهد که در فلان روز استوارنامه را تقدیم کرده و افتخار بار یافتن داشته و خوشوقت خواهد بود که روابط دوستانه و کاری با همکاران محترمش داشته باشد و سفراء و وزرای مختار هم موظفند که پیش از پایان دو روز از تاریخ دریافت نامه، رسید کاغذ را داده و اظهار خوشوقتی برای ایجاد روابط دوستانه و همکاری صمیمانه بنمایند. بعد، از همکاران، وقت خواسته با ملاحظه حق تقدم از هم درجه‌های خودش دیدن می‌کند و درجه‌های پائین‌تر از او دیدن می‌کنند و او بازدید می‌کند و بازدیدهای اولی باید با ژاکت انجام گیرد. یک نفر از

هیئت سیاسی به نام دوین[1] نامیده می‌شود که سمت شیخ‌السفرائی دارد و همان شخصی است که استوارنامه خودش را قبل از دیگران تقدیم کرده و در مشکلات سیاسی با او مشورت کرده و چاره‌جوئی می‌کنند و او به ملاحظه سابقه خدمت و اطلاع به وضع محلی می‌تواند نظریات حسابی اظهار کند. برای سفراء آگرمان[2] و برای کنسول‌ها اکزاکوتور[3] (روانامه) می‌خواهند. برای کاردارهای مستقل‌تر «دوپروویزیون»[4] صادر می‌شود که وزیر خارجه به وزیر خارجه می‌نویسد.

آگرمان دو قسم است یکی اینکه آگرمان می‌خواهند بدون اینکه قبلا استفسار بکنند که پذیرش داده خواهد شد یا نه. در انگلیس عادت است که به شخصی که برای سفیری در کشوری درنظر گرفته می‌شود وزیر امور خارجه نامه‌ای می‌نویسد و استفسار می‌کند که آیا آن مأموریت را قبول می‌کند یا خیر و بعد از آنکه جواب قبول داده شد برای او آگرمان می‌خواهند ولی در همه جا قبلا بطور خصوصی و دوستانه از طرف شخص وزیر امور خارجه از نماینده کشور مقابل به طور کاملا محرمانه نظریاتی را که نسبت به مأمور موردنظر دارند سؤال می‌شود. بعد از اینکه جواب دادند مورد قبول است آگرمان می‌خواهند و استوارنامه صادر می‌شود. در موقعی که پادشاهی عوض می‌شود مرسوم این‌ست که استوار نامه باید تجدید شود ولی تقدیم آنها تشریفات ساده‌تری دارد. همین‌طور در تغییر رژیم و هنگام شناسایی وضع جدید کشورها، مثلا وقتی وقایع حبشه اتفاق افتاد، چون در استوارنامه سفیر کبیر فرانسه در رم عنوان امپراتور حبشه برای پادشاه ایتالیا ذکر نشده بود سفیر کبیر پذیرفته نشد و مدتی سفارت کبرای فرانسه در رم به وسیله کاردار اداره می‌شد. از این جهت هنگام صدور استوارنامه‌ها باید مقتضیات زمان مورد توجه قرار گیرد. در مورد معرفی رایزن و دبیران و وابسته‌های سفارتخانه‌ها رسم

---

[1]. Doyen
[2]. Agréement
[3]. Exécutoire
[4]. Lettre de provision

این‌ست که رئیس مأموریت به‌وسیله نامه‌ای عضو سفارت خود را به وزیر امور خارجه کشور پذیرنده معرفی می‌کند و وزیر امور خارجه یا شخصی که در رأس وزارت خارجه است وصول نامه معرفی را اعلام می‌دارد و سپس از طرف تشریفات برای عضو سفارتی که معرفی شده کارت دیپلماتیک فرستاده می‌شود. کارت دیپلماتیک ورقه‌ایست که سمت و مصونیت و حقوق مأمور سیاسی را مشخص می‌نماید. رئیس مأموریت معمولا بعد از ارسال نامه معرفی رایزن خود را به نزد وزیر امور خارجه می‌برد و حضوراً هم او را معرفی می‌کند و بعد موضوع گذاشتن کارت است که همه می‌دانیم به چه ترتیب باید انجام گردد. خانم نماینده سیاسی هم باید تشریفات را کاملا رعایت نماید. یعنی اول از خانم وزیر امور خارجه و بعد از خانم شیخ‌السفرا و بعد به ترتیب حق تقدم از سایرین دیدن نماید و چون ادب ایجاب می‌کند که نماینده سیاسی که تازه‌وارد شده از خانم‌های هم درجه‌های خود دیدن کند، چند روز بعد از انجام ملاقات رسمی به اتفاق، این اتیکت را انجام می‌دهند.

آداب و رسوم و طرز اجتماع جامعه اروپایی را باید همیشه منظور نظر داشت. باید به طور خلاصه عرض کنم هر محیطی آداب و رسومی مخصوص دارد مشکل است که وقتی کسی از محیط خودش خارج می‌شود یک مرتبه از آن آداب و رسوم دست کشیده و با آداب و رسوم تازه هم‌آهنگ شود. ولی یکی از وظایف مهم دیپلمات همین نکته است که وقتی از محیط خود خارج و به محیط دیگری وارد می‌شود کاملا متوجه باشد که عملی نکند که در آن محیط غریب به نظر بیاید مقصودم این نیست که کاملا مطابق آنها و به تقلید از آن محیط رفتار شود بلکه باید از نکاتی که در آن محیط پسندیده نیست خودداری کند.

دیپلمات از مجامع و معاشرت با اهل کشور می‌تواند استفاده کند. ما در دورانی هستیم که دیگر سالن‌های نظیر سالن مادام دواستال وجود ندارد و دیپلماتها امروز از آن اوضاع و احوال دیگر نمی‌توانند استفاده کنند. بلکه امروز دیپلماتها را طرز دیگری تربیت

می‌کنند. باید سعی کرد که در مجامع اروپایی زیاد وارد شد و به اوضاع و احوال کشور محل مأموریت آگاه و باهوش بود و از نکات کوچک حقایقی بزرگ را درک کرد.

اینها نکاتی است که همه می‌دانیم و در زندگی پایه شغل و عملمان است. دیپلمات‌ها را متأسفانه بد معرفی کرده‌اند. یعنی از روزهای اول که دیپلماسی در دنیا متداول شد رب‌النوعی که برای ما قائل شدند « هرمس» خدای تزویر و خدعه بود. هنوز هم دیپلمات را مزدور و دورو می‌دانند که هر چه می‌گوید مخالف مکنونات ضمیر اوست. بیانات بیسمارک را باید به خاطر آورد که می‌گوید اگر اسبی را بخواهم بفروشم هیچ‌وقت نازلترین قیمت را نمی‌گویم ولی در موقع خریدن نازلترین قیمت را می‌خواهم. صحیح است که در مذاکرات باید حداقل ضرر موردتوجه باشد، لیکن در دیپلماسی، دیپلمات باید همیشه صراحت را روش خود قرار دهد و در راستگویی باید طوری قوی و در گفته خود ایمان داشته باشد که طرف را مجذوب منطق خود بنماید. همچنین باید با دلیل و منطق به طرف حالی کرد که راه اصلی و طریقی که متضمن منافع مشترک است کدام است. والا با دورویی و تزویر کاری را نمی‌توان انجام داد زیرا دورویی آشکار می‌شود. دیپلمات‌هایی که بخواهند با دورویی و تزویر مقاصد خود را انجام دهند. ارزش واقعی ندارند. یک دیپلمات وقتی ارزش واقعی پیدا می‌کند که نه تنها مورد وثوق و اعتماد دولت خودش باشد بلکه در کشوری که در آنجا مأمورند هم به اظهارات او اعتماد داشته باشند. دیپلمات باید راستگو باشد و در گفته خود صراحت داشته باشد. آرام و متین باشد بر اعصاب خود مسلط باشد و زود از جا در نرود. صبور و سلیم باشد از تظاهر به موفقیت اجتناب ورزد و یک خدمتگزار به تمام معنی شرافتمند و وفادار نسبت به کشور خود باشد.

رموز دیپلماسی در نامه عباس‌میرزا به محمدعلی آشتیانی (۱۲۳۸ق)*

دکتر محمدعلی حکمت**

آگاهی درست و عمیق به تاریخ جوامع بشری برای دیپلماتها که اداره کننده امور خطیر روابط سیاسی بین‌الدول‌اند از ضروریات اولیه و مبادی بنیانی محسوب می‌شود. از طرفی تاریخ برای اجتماع به منزله حافظه برای انسان است و اگر تاریخ صحیح از گذشته اجتماع در دست نباشد در حقیقت مثل این است که برای انسان مرض نسیان دست داده باشد و بالنتیجه در معاملات و مذاکرات بین‌الدول همیشه تفوق و پیشرفت با دیپلماتی خواهد بود که از تاریخ اجتماع خودی و طرف مذاکره خود به طور کامل سررشته داشته باشد و از طرف دیگر می‌دانیم که تاریخ، عبارت از مجموعه اسناد و مدارک صحیحی است از گذشته که به طور علمی بررسی و مطالعه شده باشد. به قول

---

* دورهٔ دوم، ش ۲، (تیرماه ۱۳۳۵) و ش ۳ (مهر ۱۳۳۵).

** دکتر محمد علی حکمت در سال ۱۲۸۹خ. در تهران دیده به جهان گشود. او تحصیلات مقدماتی را در تهران گذراند و سپس برای ادامه تحصیل روانه فرانسه شد و لیسانس حقوق و دیپلم علوم سیاسی را از مدرسه مطالعات عالی بین المللی پاریس دریافت کرد و درجه دکترای دولتی را از دانشکده حقوق پاریس گرفت. رساله دکتری خود را درباره روابط ایران با عثمانی انتخاب کرد. او سالها در دانشگاه تهران در رشته حقوق بین الملل و تاریخ دیپلماسی به تدریس پرداخت. در کنار تدریس، آثاری از جمله حقوق بین الملل اثر شارل روسو را ترجمه کرد. حکمت سالهای پایانی عمر خود را در پاریس به سر برد و در سال ۱۳۷۲ در گذشت.

سینو بوس[1]، مورخ مشهور فرانسوی: « در جایی که دکومان (اسناد و مدارک) نیست، تاریخ هم نیست.» بدین لحاظ یکی از اسناد تاریخ دیپلماسی معاصر را که از چند جهت ارجمند است به خوانندگان گرامی معرفی می‌نمایم تا واقعاً این نکته روشن شود که چگونه امر معضل اداره دیپلماسی کشور در گذشته انجام می‌شده است.

این سند سواد رقمی است که از طرف عباس میرزا در یکصد و سی و چهار سال پیش به میرزا محمدعلی آشتیانی مستوفی در حین مأموریت مصالحه عثمانی نوشته شده است. متن سند را میرزا ابوالقاسم قائم‌مقام فراهانی که در آن ایام وزیر و منشی عباس میرزای ولیعهد بوده انشاء و تحریر نموده است.

مرحوم قائم‌مقام با آنکه در تحریر این نامه دقیقه‌ای از دقایق دستوری زبان و نکته‌ای از نکات معانی بیان را فراموش و فروگذار نکرده است، مع‌ذلک به هیچ رو عبارت‌پردازی و جمله‌سازی نکرده است و اگرچه جملات و عبارات به نظر مسجع و مقفی می‌آید، لکن کلمه‌ای در آن زیاده نیست و هر قالبی که آورده است محتوی لازم و ضروری خود را نیز حائز می‌باشد. بنابراین سند مزبور هم از لحاظ دیپلماسی زمان و هم از لحاظ ادبیات، سند گرانبهایی است به‌خصوص (چنان که درتوضیحات و حواشی ذکر خواهد شد) که درعصر ما واقعاً مرتبه نثرنویسی خاص نوشته‌های رسمی دولتی و متون دیپلماتیک به درجه تأسف‌آوری تنزل کرده است و شایسته است مقایسه‌ای از این حیث بشود که چگونه در قرب یکصد و سی سال پیش حتی در نامه‌های رسمی و اداری ملاحظه مقام شامخ زبان را در مجموعه فرهنگ کشور می‌کرده‌اند و برای آن چه درجه از اهمیت را قائل بوده‌اند.

1. Seignobos

اینک متن نامه:

« عالی‌جاه مقرب الخاقان میرزا محمدعلی [آشتیانی] بداند که تعریف و توصیف چند که از سرعسگر ارزنة‌الروم در ضمن شروح مرسله نوشته بود به نظر ما رسید و اگر سرعسگر که از دولت عثمانی وکیل مصالحه است دانا و عارف و واقف است، چنان نیست که وکیلی که ما از این دولت فرستاده باشیم نادان و جاهل و غافل باشد. آن عالی‌جاه که او را به آن شدت عالم به آداب مناظره و استاد در فنون محاوره دیده و دانسته است، این مطلب را نیز بداند که اگر ما پایه آن عالی‌جاه را در همین علوم و فنون دون پایه او می‌دیدیم و بهتر و برتر نمی‌دانستیم، با وکالت مطلقه در مقابل او نمی‌فرستادیم. دیگر آن عالی‌جاه نوشته است که سرعسگر به هر چه مأذون است ناطق است و از هر چه مأذون نیست ساکت. و ما تصدیق عرض آن عالی‌جاه را در این باب می‌کنیم. لکن در نظر آن عالی‌جاه البته هست که « یرملوف» با آنکه اختیارنامه طالش و قراباغ را در بغل داشت چون از صدر چندان مبالغه و اصرار نشد و قائم‌مقام به جنگ‌جویی متهم و برکنار شد، همین سخن را اشد بر این تحویل داد و هیچ چیز دیگر نداد و مراجعت نمود. و هر نوکری که از دولتی مأمور چنین خدمتی شود رسم و قاعده این است که همین طور حرف بزند و غیر این نگوید و نکند. آن عالی‌جاه هم باید به همین سیاق خود را به سرعسگر بشناساند. لکن در واقع و نفس‌الامر خود را به هر چه خیر و صلاح دولت قاهره است مأذون و مختار داند و اینکه آن عالی‌جاه نوشته بود که رجال عثمانی مردم فارغ‌البال بی‌شغل و بیکارند و به تأنی و تأمل تربیت می‌شوند و در مکالمات دولتها استادی به هم می‌رسانند راست هست و فی‌الحقیقه نوکرهای این دولت هر یک هزار کار و گرفتاری دارند و این طور وسعتها و فرصتها در دولت و مملکت ایران میسر نشده، لکن منکر این مطلب نمی‌توان بود که هر که در کارتر است بر کارتر است و هر که بیکارتر

است بیکاره‌تر. جناب اقدس الهی، جربزه و کیاستی در خلق اینجا آفریده که از تأنی و آرام و تعلم و تعلیم آنان هزار بار بهتر و با نفع‌ترست. من راقب الناس لم یظفر بحاجته و فاز بالطیبات الفاتک اللهج. دیگر اینکه نوشته بود که این کار، کار خطیری است و مزید دقت و اهتمام در آن ضرور است. معلوم است که هر گاه ما پراعتنا به شأن اینکار نداشتیم لازم نبود که مثل آن عالی‌جاه کسی را بفرستیم و ممکن بود که هیچ آدم نفرستیم و به توسط خارج انگلیس و ایلچی متوقف اسلامبول همین خواهشی که بالفعل سرعسگر در باب حدود قدیمه می‌کند امضا بداریم و مصالحه‌نامه مضبوط با همین قیود و عهود و شروط که در عهدنامه نادری مسطور و مذکور است بدهیم و بگیریم، چرا که دولت عثمانی به فضل و عنایت ربانی، هوس مُلک ستانی از ما ندارند و همین که ما هم این هوس را در مُلک آنها نکنیم سهل است که از آب خانقین و خاک مریوان تا کوه حلوان و تا پشت دیوار شهر سلماس هر چه در دست داریم همه را بدهیم منت ما را می‌دارند و فوز عظیم می‌دانند و حاجت زحمت هیچ سفیر و موقوف به استعمال هیچ فکر و تدبیر نیست. لکن آن عالی‌جاه را از جرگه کل چاکران برای این کار انتخاب و اختیار کردیم برای این بود که خود از ظاهر و باطن کار ما آگاه و خبردار است و عدد سپاه و مقدار استعداد و وضع ولایت و گنجایش بضاعت ما را به تحقیق می‌داند و از امداد سرکار اقدس سلطانی و قشون عراقی و ولایتی و انعامی که در امثال این اوقات از دربار فلک مدار می‌شود و سیورساتی که از خوی و ایروان به مصرف سپاه باید برسد حسب‌الواقع استحضار کلی دارد و از دو سفری که در دو سال سابق به آن طرف کرده‌ایم، میزان کار و معیار قیاسی در دست آن عالی‌جاه هست. و در این مدت که وارد ارزنةالروم شده به فرط درایت و کیاست فهمیده خواهد بود که اوضاع امر آل‌عثمان در این سال و در این حال بر چه منوال است و علاوه طایفه روم با ولاه آن مرز و بوم در چه

قلب و قدم می‌باشند و سپاه و استعداد و کومک و امداد و سواره اکراد آنها تا چقدر مجتمع و موجود می‌تواند شد و در انبار و ذخیره و علیق و جیره وسعت دارند یا به تنگی می‌گذرانند و اضطراب و انقلابی در رعیت و ولایت هست یا نیست و احتراس و احتسابی از عزیمت ما و هزیمت خود دارند و یا نه و پاشایان اطراف و آقایان اکراد وحشت و دهشتی از ملاقات سرعسگر بهم رسانده‌اند یا مطمئن و خاطر جمع هستند. بالجمله باید آن عالی‌جاه اوضاع اینجا و آنجا را به نظر دقت ملاحظه کند و مصلحت دولت قاهره را از آن میانه استخراج و استنباط نماید و از فکر عواقب امور غفلت نکند و حالا که آن عالی‌جاه کاری دیگر و گرفتاری دیگر ندارد و کیاست ایرانی را با فراغت عثمانی جمع کرده هم واحد دارد و در یک فن تتبع و تمرین می‌کند بعد از تقدیم این ملاحظات که به این شرح و تفصیل مرقوم و معلوم داشتیم هر نوع کم و زیاده‌ای که در تشخیص حدود و تفصیل عهود صلاح داند مأذون است که بکند و لازم است که هر چه می‌کند به فرط جرئت و بلندی همت بکند و اظهار تردید و تشکیک را در اثنای مهام خطیره قبیح و رکیک داند و به جای تشویش و تشکیک، توکل و توسل به هم رساند تا امداد غیبی در رسد و کارهای بسته گشایش یابد. من راقب الناس مات هما و فاز باللذه الجسور. امروز امنای دو دولت بزرگ و سپاه و رعیت دو مملکت عظیم چشم و گوش و دل و هوش خود را به کاری که بالفعل در عهده آن عالی‌جاه و رئوف پاشاست داده شب و روز در انتظارند و دولتهای خارجه از هر طرف در هر گذر عیون و ابصار دارند و هر قلمی که در این کار نوشته شود و هر قدمی که در این راه گذاشته گردد برای ممالک خطیر و خلایق کثیره در عاجل و آجل موهم حالتین خیر و شر و حیثیتین نفع و ضرر می‌باشد و تا کسی بر خدا نزدیک نشود و مثل مو باریک نشود محال است که در مضمار حریف پانخورد و کار خود را از پیش ببرد. هزار نکته باریک‌تر ز مو اینجاست. در بحر عمان سفر

کردن و از موج طوفان حذر نمودن با هم نمی‌سازد. باید با کمال جرئت اقدام کرد و با علو همت اتمام نمود و در هر حال به فضل خدا و باطن پادشاه لافتی مستظهر بود و کار را به هر جا که قرار گیرد گذراند. دیگر در باب شهر زور و زهاب که ما این همه تفصیل را در ملفوفه علی‌حده داده‌ایم به این جهت است که هر چند متابعت نادر و شاه طهماسب نقص دولت قاهره نیست و راه بحث بر ما نمی‌شود، لکن این مطلب را در کل عراق عرب و عجم و مصر و شام و فارس و خراسان و آذربایجان معدودی از خواص و فضلا و بعضی از قصه خوانها و تاریخ‌دانها می دانند، سایر خلق این چیزها را نمی‌دانند و نمی‌فهمند. همین قدر در السنه و افواه مذکور و مشهور و در قلوب و اذهان ثابت و نقش‌پذیر می‌شود که این ولایت و ایل را تا شاهنشاه فلک بارگاه به مرحوم شاهزاده گذاشته بود نگاه داشت سهل است که اگر مانده بود بغداد را هم می‌گرفت و تا به ما سپردند شش ماه نکشید که از دست دادیم سهل است که زهاب هم بر روی آن رفت. بر آن عالی‌جاه معلوم است که ما همیشه، همه جا صلاح کل را منظور می‌کنیم نه صلاح خود را، لکن ارباب ننگ و نام از هیچ چیز نباید بترسند مگر از زیان زبان عوام و ما اگر از این یک فقره احتیاط کنیم ننگ ما نخواهد بود. جراحات السنان لها التیام ولایلتام ماجرح اللسان. زهاب را که به خصوصه قبله عالم و عالمیان رخصت نداده، در باب ایل بابان و ولایت شهر زور و کوی و حریر اگر خدا نخواسته دست آن عالی‌جاه از دامن هر چاره و گزیر کوتاه شود تا این حد هم اذن و اجازت می‌دهیم که الفاظ مبهمه و فقرات ذواحتمألین در فصلی که موقع ذکر این مطلب است به زور میرزایی و قوه انشایی بگنجاند که راه سخن برای ما باقی بماند و این تصرف و تسلطی که حالا داریم سلب نشود و از روی عهدنامه بحث بر ما وارد نیاید و این اخراد و اواخر العلاج است و معلوم است که هر گاه طورهای دیگر ان‌شاءالله تعالی از پیش برود البته بهتر و خوب‌تر و باشکوه‌تر

خواهد بود و همچنین جاهاست که از دست دبیر و خامه تدبیر زیاده از هزار نیزه و شمشیر توقع خدمت می‌توان داشت. **تحریراً فی شهر شوال المکرم، سنه ۱۲۳۸**».

توضیحات و حواشی

۱. عین سندی که رونویس آن مورد مطالعه ما است در دست نیست، بنابراین صحت مطابقت متن کنونی با متن سند اصلی تضمین نمی‌شود. ممکن است اختلافاتی با هم داشته باشد ولی بر حسب اصول نقادی متون تاریخی من جمله اصل استدلال منفی، اگر اختلافی هم وجود داشته باشد در بعضی از افعال یا روابط و غیره هست و مسلماً اختلافات فاحشی در عبارات و جملات و به خصوص در معانی نیست و از طرف دیگر می‌توان تقریباً یقین داشت که اضافاتی بر متن اصلی نشده و از آن متن هم چیزی کم نشده است و دلیلی هم در دست نداریم که بر طبق آن بتوانیم ملحقاتی در متن تشخیص دهیم. بنابراین می‌توانیم این طور نتیجه بگیریم که متن اصلی با رونویس فعلی اختلاف اصلی و کلی ندارد، به خصوص که زیر نظر شخص دقیقی مثل فرهاد میرزا معتمدالدوله از متن اصلی رونوشت برداشته شده است. کتابی در دست است که در پایان آن این جمله چاپ شده: ... این مجموعه... در دارالسلطنه تبریز به صنعت طبع درآمد تحریراً فی ۲۸ شهر ربیع‌الاخر سنه ۱۲۹۴. به این کتاب عنوان « منشآت قائم‌مقام» داده‌اند. ولی به طور تحقیق معلوم نیست که کاتب که بوده و گردآورنده نامه‌ها به چه ترتیب اقدام کرده است و چاپ کتاب چاپ نخستین هست یا چاپ ثانوی. از چنین کتابی ما متن فعلی را استنساخ کرده تا حدودی به دقت از لحاظ فن نقد تاریخی آن را سنجیده و در اینجا آورده‌ایم.

۲. نامه‌ای که مرحوم قائم‌مقام نوشته نامه‌ای است که برخلاف نامه‌های زمان، تاریخ دارد یعنی در پایان مراسله نوشته شده: ... تحریراً فی شهر شوال المکرم سنه ۱۲۳۸ و شهر شوال سنه ۱۲۳۸ که سنه هجری قمری است مساوی است با ماه ژوئن ۱۸۲۳میلادی. اختلافات سرحدی میان ایران و عثمانی که در طول چند قرن اغلب و اکثر به زدوخوردهای مسلحانه منجر می‌شد در این وقت می‌بایستی به نفع دولت ایران فیصله یابد و حدود و مرز مشخصی برقرار شود به همین جهت میرزا محمدعلی آشتیانی را که از مستوفیان زبردست زمان به شمار می‌آمد برای تمهید مقدمات مصالحه به ارزنةالروم فرستاده بودند. پس از آنکه میرزا با طرف عثمانی خود ملاقات می‌کند و جلسات مقدماتی مذاکرات تشکیل می‌شود قوای حریف را می‌سنجد و او را در این نبرد دیپلماتیک زبردست و ماهر تشخیص می‌دهد و مراتب را به عرض موکلان خود می‌رساند و کسب تکلیف می‌کند. اگر نامه‌ای که میرزا محمدعلی آشتیانی برای عباس میرزا نوشته است در دست بود، بهتر به دقایق و نکات نامه‌ای که در پاسخ برای او نوشته‌اند پی‌می‌بردیم. متأسفانه این نامه در دست نیست. همین قدر می‌توانیم بفهمیم که در آن نامه به موضوعهایی اشاره کرده که یکی یکی را قائم‌مقام جواب داده است و به همین دلیل اهمیت این نامه شناخته می‌شود و معلوم می‌شود رسم زمان در این قبیل امور دیپلماتیک چه بوده و چگونه عمل می‌کرده‌اند.

مسائلی که در نامه مطرح و حل شده، مسائل مبتلا به روابط دیپلماسی ایران و عثمانی در آن زمان است و بالطبع برای درک درست تاریخ دیپلماسی آن عهد بسیار ارزش دارد.

۳. این نامه از جمله اسناد کمیاب و نادری است که در آن از فن و هنر دیپلماسی در ایران و عثمانی یعنی در خاورمیانه بحث شده است.

نامه عباس میرزا از این جهت مطالبی را که تاکنون مجهول بوده روشن می‌کند و این خود مطالبی است که در تاریخ فن دیپلماسی (L'histoire de la diplomatie) بسیار مهم می‌باشد. منظور اصلی ما از درج این نامه مطالعه اوضاع و احوال فن دیپلماسی در ایران در ابتدای قرن نوزدهم است و هر جا هم که توانسته‌ایم و اسنادی در دست داشته‌ایم میان دو سیستم شرقی و غربی دیپلماسی مقایسه کرده‌ایم. آخر در آن ایام دولت ایران و عثمانی از جمله دول معظم دنیا (La grande puissance) محسوب می‌شده‌اند.

آشنایی با رموز فن دیپلماسی در سراسر نامه به چشم می‌خورد. آنچه در این نامه آمده عبارت‌پردازی خشک و خالی نیست، هر کلمه و جمله آن حساب شده به قلم آمده است.

۴. علاوه بر تاریخ دیپلماسی (L'histoire diplomatique) تاریخ فن دیپلماسی (L'histoire de la diplomatie) نیز مورد دقت و مطالعه است. دیپلماسی که عبارت از علم و فن مذاکرات سیاسی و حقوقی بین‌الدول است، خود تاریخ و سرگذشتی دارد که دانستن آن برای دیپلمات از جمله لوازم است. اگر ندانیم که این پدیده اجتماعی چه هست و چگونه به وجود آمده، چه تطور و تکاملی در زمان و در مکان داشته، آثار و نتایج آن در محیط اجتماعی چه بوده و محیط در آن چه تأثیری داشته، مسلماً نمی‌توانیم نه در سیستم دیپلماتیک موجود تغییر و تبدیلی بدهیم و نه می‌توانیم یک سیستم دیپلماتیک نتیجه بخشی برای انجام احتیاجات اجتماع ابداع کنیم و به کار ببریم. بنابراین وقتی که از دیپلماسی به طور علمی و فنی آگاهی داشته باشیم، هرگز تحت‌الشعاع دیپلماسی دیگر واقع نمی‌شویم، زیرا دینامیسم دیپلماسی ما هرگز جنبه رکود و سکون به خود نخواهد گرفت.

متأسفانه نه از تاریخ دیپلماسی ایران آگاهی درست داریم و نه از تاریخ فن دیپلماسی مشرق، و البته این خود یکی از ضعفهای واقعی ماست. برای رفع این نقصان

باید اقدام کرد... هرچه بیشتر تاریخ فن دیپلماسی را روشن سازیم مسلماً بیشتر رفع احتیاج و نقصان خواهیم کرد. از جمله اسنادی که می‌تواند تا درجه قابل ملاحظه‌ای گوشه‌ای از تاریخ فن دیپلماسی ایران را در ابتدای قرن نوزدهم روشن سازد همین سندی است که در اینجا آورده‌ایم.

۵. نویسنده متن سند یعنی مرحوم قائم‌مقام (میرزا ابوالقاسم) به قدری در این فن دست داشته است که در حقیقت با همین دو صفحه نامه اصول کلی و قواعد اصلی فن را با وضوح هر چه بیشتر شرح داده است. در این نامه هر چه بیشتر دقت شود، صحت استنباط ما در این باب بیشتر به ثبوت می‌رسد. تا کسی از علمی و فنی اطلاع دقیق و کامل نداشته باشد نمی‌تواند به راهنمایی و تعلیم دیگران قیام و اقدام نماید. دیپلماسی علاوه بر اینکه علمی است با قواعد و قوانین معین، هنری هم هست که استعداد ذاتی می‌خواهد. علم را می‌توان کسب کرد ولی هنر فطری و استعدادی است.

می‌توان با علم و دانش دیپلمات تربیت کرد ولی نمی‌توان دیپلمات ماهر و ارجمند به‌وجود آورد. اگر دیپلمات هنری عالم نباشد، حتماً کاری از پیش می‌برد ولی دیپلماتی که به طور علمی و بدون استعداد، دیپلمات شده کاری از پیش نخواهد برد.

میرزا ابوالقاسم قائم‌مقام دیپلماتی است که در تاریخ اخیر ایران کم نظیر است (هر چند که امیر نظام اتابک هم مقامی دارد ولی مسلماً در این فن با قائم‌مقام قابل قیاس نیست). قائم‌مقام با تحریر نامه‌ای که در اینجا آورده‌ایم سند هنری بودن خود را ارائه داده، در عین اینکه عالم بودن خود را هم ثابت کرده است.

۶. اگر قائم‌مقام دیپلمات صاحب‌نظری است، وکلاء مصالحه دولت هم دیپلماتهای خوبی بوده‌اند، هم عالم و هم ماهر، خواه میرزا محمدعلی آشتیانی، خواه میرزا صادق وقایع‌نگار. میرزا محمدعلی آشتیانی به طوری که از همین سند موجود استنباط

می‌گردد در کار خود بسیار ورزیده بوده و اطلاعاتی که داده و کسب کرده گواه دانش و هنر وی می‌باشد. پاسخی هم که قائم‌مقام داده درست درخور مقام چنین مرد واردی است و الا آنچه به قلم آمده دستورعمل صرف نیست. اگر دستورعملی هم هست دستورعملی هست که به مرد زیرک کاردانی داده‌اند. جزئیات این مطلب از قرائت مجدد متن سند حاصل می‌شود. البته امروز که روابط سریع بین‌الدول به وجود آمده چنین دستورهایی شاید چندان ضرورت نداشته باشد. ولی در آن زمان که نامه‌های رسمی هفته‌ها و ماهها در راه می‌ماند و ترتیب ارسال و مرسول نوشته‌های بین دول کار صعب [و] حتی خطرناکی بوده، حتماً چنین مشروحه‌هایی کمال لزوم را داشته است و اختیاراتی بدین تفصیل و تمامی، احتیاج مبرم وقت به شمار می‌آمده است. امروز که هر ساعت می‌توان به وسیله تلفن و رادیو از دورترین نقاط ارض با مرکز ارتباط داشت و گفت‌وگو کرد کار دیپلمات را سهل و آسان کرده است و آن چنان اطلاعات و کفایت و درایتی که در آن ایام لازم بوده، دیگر لزوم ندارد. ولی محل تردید نیست که همین اشکال کار، نیرومندی فکر و کمال اخلاقی دیپلمات را ایجاب می‌کرده است و مردانی آزموده و متکی به نفس تربیت می‌شده‌اند که کارهایی به دشواری امور بین‌الدول آن زمان را از پیش می‌برده‌اند و آثاری چنین ارجمند به وجود می‌آورده‌اند. یقین است که دشواری فن و علم دیپلماسی در ایام ما نیز وجود دارد منتهی به نحوی دیگر و صورتی دیگر، و حتی می‌توان اذعان کرد که پیچیدگی و صعوبت فن مذاکره بین‌الدول امروز به حدی است که در هیچ دوره‌ای سابقه و نظیری برای آن نمی‌توان پیدا کرد، چرا که فن مذاکره بین‌الدول جنبه جهانی به خود گرفته است و دامنه و عظمتی یافته که وجود سازمانی مثل سازمان ملل متحد را ایجاب نموده است.

۷. اکنون برای آنکه دیپلماسی و دیپلماتهای ایران آن زمان بهتر شناخته شوند و

بدانیم که از لحاظ دیپلماسی و دیپلمات چه مرحله‌ای را طی می‌کرده‌اند و چه منزلتی داشته‌اند، خوب است با دیپلماسی و دیپلماتهای اروپایی همزمان مقایسه‌ای اگر بتوانیم انجام دهیم. این مقایسه عملی است که کمال تازگی دارد و به طوری که اطلاع دارم تاکنون چنین مقایسه‌ای انجام نشده است. اطلاعاتی [را] که جمع‌آوری کرده و [در] اینجا آورده‌ام چون تازه هست ممکن است حاوی اشتباهاتی باشد که از نظر من رد شده [و] توجهی به آنها نکرده باشم، بنابراین تقاضا می‌شود در صورتی که اشتباهی را تشخیص دهند مرا از آن آگاه نمایند تا به رفع آن بکوشم.

قبل از آنکه در اصل موضوع مقایسه وارد شویم لازم می‌دانم که راجع به دو اصطلاح: « وکیل مصالحه» و « وکالت مطلقه» توضیحاتی بیاورم تا زمینه برای مقایسه حاضر شود:

۸. الف) وکیل مصالحه: « اگر سرعسگر که از دولت عثمانی وکیل مصالحه است». وکیل مصالحه از جمله نمایندگان دیپلماتیک به شمار می‌آید. منتهی نمایندگی وکیل مصالحه موقت است و برای حل و عقد قراردادهای سرحدی و تعیین حدود و تشخیص مرزهای میان دو دولت فرستاده می‌شود. به زبان فرانسه وکیل مصالحه را L"Agent Plénipotentiaire می‌نامند و به قرار ذیل تعریف می‌شود:

"C"est un représentant a la conférence de paix entre deux etats"

قائم مقام شرایطی را که وکیل مصالحه باید حائز باشد بدین نحو بیان می‌کند: « اگر عسگر که از دولت عثمانی وکیل مصالحه است دانا و عارف و واقف است، چنان نیست که وکیلی که ما از این دولت فرستاده باشیم نادان و جاهل و غافل باشد». مسلماً منظور نویسنده ردیف کردن کلمات نیست و از هر کلمه‌ای معنایی خواسته که با اندکی دقت استنباط می‌شود.

وکیل مصالحه برای آنکه واقعاً بتواند حل و عقد قرارهای مرزی را از عهده برآید باید به عرف و عادت و قواعد بین‌الدول علم داشته باشد، و حقوق بین ملل هم چیزی جز این نمی‌باشد. از طرفی متکی به اصول قراردادی است و از طرف دیگر براساس عرف و عادت مستقر می‌باشد. بنابراین وکیل مصالحه باید قواعد و آئین‌ها و سوابق و نظایر امر را به درستی بداند تا بتواند از حقوق حقّه موکل خود دفاع نماید. اگر وکیل مصالحه به وضع حقوقی حدود و ثغور ناحیه مأموریت خود و سوابق امر یعنی معاهدات و قراردادهای موجود مرزی علم نداشته باشد چطور می‌تواند از تخطی به مرز کشور جلوگیری نماید؟ دانشی که برای وکیل مصالحه شرط شده از سایر عبارات نامه مزبور استنباط می‌شود. وقتی که به خصوص چند بار سوابقی را ذکر می‌کنند که در آن میرزا محمدعلی آشتیانی شخصاً وارد بوده یا از کم و کیف مطلب آگاهی تام داشته، چنان که می‌نویسد: « در نظر آن عالی‌جاه البته هست که یرملوف...» یا آنکه می‌نویسد: « هر چند مطابعت نادر و شاه‌طهماسب نقص دولت قاهره نیست» معلوم است که میرزا را به این سوابق و عهود و تاریخ دانا و عالم می‌داند.

وکیل مصالحه حتماً باید به وضع کشور و دولت متبوع خود عارف باشد، « از ظاهر و باطن» کار موکل خبردار باشد، « عدد سپاه و مقدار استعداد و وضع ولایت و گنجایش بضاعت را به تحقیق» بداند. وکیل مصالحه به اوضاع و احوال کشور از لحاظ امنیت و آسایش و اضطراب اهالی مملکت عارف است و می‌داند « افکار عمومی» درباره حکومت به چه نحو است یا به عبارت قائم‌مقام: « علاوه طایفه با ولاه آن مرز و بوم در چه قلب و قدم می‌باشند». از کم و کیف نیروی کشور و دولت با خبر است و آنچه امروز ما نقاط ضعف می‌نامیم، هم در سازمان مملکتی و هم در سازمان حکومتی، باید بر وکیل مصالحه پوشیده نباشد.

کلمه عارف درست و بجا به کار رفته و واقعاً اگر بخواهم اطلاعات و آگاهی وکیل

مصالحه را از وضع ملک و دولت با یک کلمه بیان کنم باید بگویم وکیل مصالحه به اوضاع مملکت و حکومت عارف است. وکیل مصالحه نمی‌تواند در باب این اوضاع و احوال علم و یا دانش داشته باشد. علم و دانش مخصوصاً در موقع خاصی که صحبت از قانون و مقررات در کار هست استعمال می‌شود و اگر در غیر این به کار رود اشتباه می‌باشد:

چه کلمه عالم (عربی) و چه کلمه دانشمند (فارسی) به معنی حقیقی کلمه یعنی فقیه یا Juriste.

کلمه معرفت مترادف کلمه فرانسه «Connaissance» است و عارف را «Connaisseur» باید گفت. بنابراین کسی را که «از ظاهر و باطن کار» آگاهی دارد نمی‌توان دانشمند یا عالم گفت، چرا که به ظاهر و باطن کار معرفت (آگاهی) دارد نه علم و این چنین شخصی عارف است نه عالم.

وکیل مصالحه، بالاخره و از لحاظی که مورد نظر قائم‌مقام است، باید واقف باشد یعنی از کار و حال و وضع مملکت و دولت طرف وقوف داشته باشد، «عیون و ابصاری» که در کشور خارجه «در هر گذر و از هر طرف» دارد وکیل مصالحه را به نقاط ضعف حریف واقف کرده باشد و شخصاً «هم پس از ورود به محل» «به فرط درایت و کیاست» فهمیده باشد که اوضاع دولت حریف «در این سال و در این حال بر چه منوال است»، فهمیده باشد یعنی وقوف حاصل کرده باشد که وضع «نیروهای مسلح» حریف و «احوال پشت جبهه» و «مهمات و تسلیحات» و اوضاع اقتصادی کشور چه هست و «تا چه قدر مجتمع و موجود می‌تواند شد»، افکار عمومی مردم با دولت وقت در چه قلب و قدم می‌باشند»، این مسائل و بسیاری دیگر را باید بفهمد و واقف شود تا نکته‌ای بر او فوت نگردد و غافل نماند.

بنابراین وکیل مصالحه باید دانا (عالم) باشد نه نادان، عارف باشد نه جاهل و واقف

باشد نه غافل. بی‌علمی و جهل و غفلت در امور دیپلماتیک به خصوص در امر مصالحه بین‌الدول خطرات بزرگی تولید می‌کند که ناچیزترین نتیجه آن از دست رفتن خاک کشور است.

وکیل مصالحه با وکیل دادگستری از لحاظ دفاع از حقوق موکل تفاوتی ندارد و وکلای دادگستری عیناً همان کاری را انجام می‌دهند که وکلای مصالحه انجام می‌دهند. آنان عالم به موازین حقوقی و عارف به وضع موکل و واقف به امور طرف می‌باشند و برای احقاق حق و دفاع از موکل در پیشگاه قاضی دقایق آداب مناظره و نکات فنون محاوره را به کار می‌برند. منتهی تفاوتی که موجود است، این است که وکیل مصالحه در پیشگاه قاضی (ثالث بی‌طرف و بی‌غرض) از موکل خود دفاع نمی‌کند بلکه در مقابل شخص حریف و طرف باید با مهارت هر چه تمام‌تر بتواند از حقوق حقّه موکل خویش دفاع نماید و کار را طوری ترتیب دهد که اگر به نفع موکل تمام نمی‌شود به ضررش نیز تمام نشود.

اینجاست که علم به حقوق قراردادی و عرفی بین‌الدول از طرفی، و علم به آداب مناظره و مذاکره و استادی در فنون محاوره از طرف دیگر، کمال ضرورت را دارد و خوب می‌دانیم که این علوم و فنون چیزی جز علم و فن دیپلماسی نیست، همان طوری که « سر ارنست ساتو» (Sir Ernest Satow) تعریف می‌کند « دیپلماسی یعنی علم و فن مذاکره و معامله بین‌الدول».

پس از این ایضاحات، شایسته آن است که به روان دیپلماتی چون قائم‌مقام فراهانی درود بفرستیم و این عبارت را مجدداً در پرتو توضیحات مذکور مطالعه کنیم:

« اگر سرعسگر که از دولت عثمانی وکیل مصالحه است دانا و عارف و واقف است، چنین نیست که وکیلی که ما از این دولت فرستاده باشیم نادان و جاهل و غافل باشد. آن عالی‌جاه که او را به آن شدت عالم به آداب مناظره و استاد در فنون محاوره دیده و

دانسته است این مطلب را نیز بداند که اگر ما پایه آن عالی‌جاه را در همین علوم و فنون دون پایه او می‌دیدیم [و] بهتر و برتر نمی‌دانستیم با وکالت مطلقه در مقابل او نمی‌فرستادیم...»

۹. وکالت مطلقه: اهل فن دیپلماسی را به دو دوره تقسیم می‌کنند: قدیم و جدید. دیپلماسی قدیم به دیپلماسی اطلاق می‌شود که به طور تناوب صورت می‌گرفته و نه در داخل و نه در خارج، سازمان دائمی و مستقری که مستمراً و بدون انقطاع مذاکرات بین دول را از پیش ببرد وجود نداشته و برای هر « کاری» فرستادگانی مأمور بوده‌اند که به محض انجام و فیصله امر مراجعت می‌کرده و مأموریتشان پایان می‌یافته و رابطه میان دو دولت نیز از هم گسیخته می‌شده است. و اما خصیصه دیپلماسی جدید دائمی بودن روابط دیپلماتیک بین‌الدول است. در این دوره جدید دیگر انقطاعی در امر مذاکره و رابطه دیپلماسی وجود ندارد مگر در دوره‌های خصومت و جنگ.

البته هنگامی که دیپلماسی متناوب بود و به خصوص چون وسائل رفت و آمد و حمل و نقل بسیار کند و دشوار بود طبعاً هر وقت فرستاده‌ای به کشوری مأمور می‌شد در حقیقت مثل این بود که به سفر جنگی رفته باشد و دیگر نمی‌توانست به آسانی هر وقت که لازم بود با مرکز و دولت خود ارتباط برقرار کند و با هر پیشامدی کسب تکلیف نماید و یا دستورعمل تازه‌ای دریافت کند و بر طبق آن کار خود را سامان و ترتیب دهد. به همین جهت در موقع حرکت به سمت مأموریت دستورعمل مفصّل و مشروحی از اولیای امور می‌گرفت که جزئیات مأموریت و اقدام وی را معین و مقرر می‌ساخت. این قبیل دستورعملها راهنماهایی بود که رئوس مطالب و طرق عمل را مشخص می‌نمود. سفیر یا فرستاده نمی‌توانست بدون چنین تعلیماتی (instructions) راه و رسم اقدامات خود را در درباری که من‌بعد هدف سفارتش بود بداند. به همین سبب دستورعمل با

مشروحه تعلیماتی که برای سفیری تهیه و تدوین می‌شد اواخر دوره دیپلماسی قدیم بسیار دقیق و روشن نوشته می‌شد و در آن دقیقه‌ای حتی‌الامکان فروگذار نمی‌شد. به طوری که اگر امروز بخواهیم به اوضاع آن زمان پی ببریم به چنین دستورهایی مراجعه کنیم چرا که در آنها جوانب مختلف و گوناگون زندگی را مورد مطالعه و شرح و بیان قرار می‌داده‌اند. سفیر علاوه بر دستورعمل اعتبارنامه‌هایی دریافت می‌کرد که او را در دربار کشوری که محل مأموریتش بود، به خوبی و وضوح معرفی می‌نمود. اعتبارنامه عبارت از سندی بود که خصوصیات هویت و درجه مقام و منزلت و همچنین حدود اختیارات کلی مأمور را معین و مشخص می‌ساخت و بالاخره سفیر اسناد دیگری از اولیای اموردریافت می‌کرد که ما آن را وکالت مطلقه می‌نامیم و به فرانسه « Plein-pouvoirs» می‌گویند. وکالت مطلقه سندی بود که بر حسب آن اهلیت قضایی لازم برای برقراری و انجام مذاکره و معامله دیپلماتیک به مأمور داده می‌شد. سفیر بنابر وکالت مطلقه می‌توانست از لحاظ قضایی اهمیتی حائز شود که بتواند بر طبق آن در حقیقت، به جای سلطان صاحب حق، اقدامات قضایی و حقوقی لازم را به عمل آورد و در اتخاذ تصمیم و امضای عقود و عهود مختار و آزاد باشد. بنابراین تصمیم سفیر تصمیم سلطان و امضایش به منزله امضای سلطان متبوع تلقی می‌گردید.

البته وکالت مطلقه به نحوی تنظیم می‌شد که در طول مدت مذاکره هر گاه اتفاقاتی می‌افتاد و اوضاع تغییر می‌کرد سفیر طوری آزاد بود که می‌توانست معذلک کار را به پایان برساند و با اخذ نتیجه به مرکز مراجعت کند.

اهلیت قضایی لازمه اداره و انجام مذاکرات از لحاظ کلی، با تعلیماتی که صلاحیت خاص به سفیر عطا می‌نمود فرق داشت. تعلیمات فقط منحصر به شخص دیپلمات بود و به هیچ وجه وکالتنامه یا اختیارنامه صریح یعنی آنچه واتل (Vattel) دانشمند معروف

«Mandatum Manifestum» می‌نامد به شمار نمی‌آمد، چرا که در آن ایام چه در شرق و چه در غرب (به استناد همین نامه قائم‌مقام) دستورهایی که جزئیات امور را مرتب و منظم نماید و تحت قاعده درآورد به سفیر یا به وکیل و نماینده داده نمی‌شد. چرا که در واقع همین دستورهای کلی و غیردقیق که در طول جریان مأموریت وجود داشت و مخصوصاً همین آزادی عملی که به فرستاده داده می‌شد.

« دیپلماسی قدیم را از دیپلماسی جدید متمایز می‌کند. دیپلماسی قدیم به طور متناوب صورت می‌گرفت، زیرا کندی و بطوء وسایل ارتباط و خطراتی که در طول راهها مواجه مسافرین اعم از عادی یا غیرعادی (مثلا دیپلمات ـ سفیر ـ نماینده و غیره) می‌شد نمی‌گذاشت کشورها با هم روابط سهل و آسانی داشته باشند و سفرا هم با دولتهای متبوع خود نمی‌توانستند به طور دائم در ارتباط باشند. علاوه بر این بطوء وسایل ارتباط چون وزارت خارجه مرتب و منظمی هم که در امور دیپلماسی متخصص باشند وجود نداشت طبعاً دیپلماسی قدیم به وسیله اشخاصی اعمال و انجام می‌شد که در کشور خود مقام و منزلت درجه اول حائز بودند و همین امر سبب می‌شد که آزادی عمل بسیار به چنین فرستاده‌هایی بدهند به خصوص که غالباً این قبیل سفیران را که در دربار کشور خود مقام مهمی داشتند از جمله اشخاصی که شغلشان به طور معمول دیپلماسی بود انتخاب نمی‌کردند. معمولا اشخاصی را به سفارتها می‌فرستادند که هم ردیف و همکار منشی و دبیر امور خارجه و گاهی هم از او بالاتر و دارای حیثیتی ممتازتر بودند. بدین ترتیب اگر شخص سفیر از مردم عالی مقام دربار و کشور بود وکالت مطلقه‌ای به تمام معنی دریافت می‌کرد و حدود اختیارات وی بسیار وسیع و کمتر به حدودی محدود می‌شد. طبعاً تعلیماتی هم که می‌گرفت همان خصوصیت را داشت. به طور اتفاق گاهی هم دولت لازم می‌دید که مذاکرات قریب‌الوقوع را به دقت پیش‌بینی نماید. در این

صورت حدود اختیارات سفیر محدود می‌شد و وکالت مطلقه دقیق‌تر تهیه و تحریر می‌شد و جزئیات بیشتری را در آن تذکر می‌دادند و قید می‌کردند و پیرو آن، نامه‌ها و دستورهای مفصل‌تری برای سفیر می‌فرستادند تا دستورهای اولیه را تکمیل نماید و قصوری و نقصانی نماند. با این حال هر چند که این صورت به ندرت اتفاق می‌افتد باز آزادی عمل بسیار درباره سفیر قائل می‌شدند و سفیران، در همین قید حدود و تعیین اختیارات دقیق، اختیاراتی داشتند که در دیپلماسی جدید ـ حتی در دیپلماسی نیمه دوم قرن نوزدهم قابل تصور نمی‌باشد».[1]

با ملاحظه آنچه درباره وکالت مطلقه در دیپلماسی غرب نوع قدیم گفتیم وکالت مطلقه در دیپلماسی نوع قدیم ایران هم روشن می‌شود و توضیحات بیشتری لازم ندارد و همین قدر که اصول را بر مورد تطبیق کنیم معلوم می‌شود که استنباط ما از اهمیت نامه عباس میرزا درست و صحیح بوده است.

همه خصوصیاتی که Plein-pouvoirs در دیپلماسی غرب داشته به طوری که از این نامه قائم‌مقام می‌فهمیم، در وکالت مطلقه‌ای که به میرزا محمدعلی آشتیانی داده بودند جمع بوده، زیرا آزادی عمل وکیل مصالحه طوری بوده که نماینده برای رفع مسئولیت و یا جلوگیری از ایجاد مسئولیت به علت آزادی عملی که داشته باز دستورهای تکمیلی خواسته و موکل وی به وی یادآوری می‌کند که وکالت مطلقه دارد و می‌نویسد: « در بحر عمان سفر کردن و از موج طوفان حذر نمودن با هم نمی‌سازد و باید با کمال جرئت اقدام کرد و با علو همت اتمام نمود و در هر حال به فضل خدا و باطن پادشاه لافتی مستظهر بود و کار را به هر جا که قرار گیرد گذارند.»

و بالاخره در پایان دستورعمل: « این آخرالدوا و آخرالعلاج است و معلوم است که

---

[1]. VATTEL: Lévolution de la technique diplomatique au XVIIIe Siécle, pp. 54 et 55.

هر گاه طورهای دیگر ان‌شاءالله تعالی از پیش برود البته بهتر و خوب‌تر و با شکوه‌تر خواهد بود و همچنین جاهاست که از دست دبیر و خامه تدبیر زیاده از هزار نیزه و شمشیر توقع خدمت می‌توان داشت...».

بنابراین کلی بودن و نامحدود بودن اختیارات وکالت مطلقه که به میرزا محمد آشتیانی، وکیل مصالحه، داده بودند معلوم و روشن می‌شود و در این باب میان دیپلماسی غربی و شرقی نوع قدیم فرقی نیست. حال اگر شخصیت نماینده و سفیر را ملاحظه کنیم باز می‌بینیم فرق میان دو دیپلماسی مزبور نیست. میرزا محمدعلی آشتیانی از جمله اشخاص صاحب جاه و مقام بوده و درهر حال مقامی پایین‌تر از « منشی امور خارجه» قائم‌مقام نداشته و حتی می‌توان گفت اهمیت و شخصیتی داشته که یکی دوبار او را بالاتر از قائم‌مقام قرار داده‌اند: من جمله در قضیه مذاکرات با یرملوف، نماینده و وکیل مصالحه دولت روسیه، چنان که در همین سند می‌خوانیم: « در نظر آن عالی‌جاه البته هست که یرملوف با آنکه... چون از صدر چندان مبالغه و اصرار نشد و قائم‌مقام به جنگ‌جویی متهم و برکنار شد...».

پس قائم‌مقام در مذاکره با نماینده روسیه حضور نداشته، چرا که او را به جنگ‌جویی متهم کرده بودند ولی میرزا محمدعلی آشتیانی حضور داشته، چرا که خاتمه آن مذاکرات را که در حضور وی شده به وی یادآوری می‌کنند و بنابراین او را در این مذاکره بهتر و برتر از قائم‌مقام دانسته‌اند و همچنین در مذاکراتی که غالباً در پایتخت صورت می‌گرفته چون قائم‌مقام در تبریز بوده، لابد میرزا که در تهران بوده در آنجا شرکت داشته است؛ وهلم جری.

بنابراین، به خصوص به سبب احتراماتی که در همین نامه، عباس میرزا درباره میرزا قائل شده است مسلم است که میرزا محمد آشتیانی شخصیت مهمی بوده که

مقامش کمتر از قائم‌مقام نبوده است. به همین برهان وکالت مطلقه‌ای که به وی داده‌اند مثل Plein-pouvoirsهای غربی، در قرون ۱۶ و ۱۷ مسیحی، دارای حدودی وسیع و اختیاراتی تامه بوده که البته سزاوار چنین شخصیتی مثل میرزا بوده است.

در باب سومین سبب نامحدود بودن اختیارات وکالت مطلقه باید گفت در آن ایام هنوز وزارت امور خارجه منظم و مرتبی که برای انجام امور دیپلماسی اختصاص داشته باشد در ایران وجود نداشته و به همین جهت اداره امور ناچار به اشخاصی کارآزموده واگذار می‌شده که برحسب استعداد و درجه علم و معرفت و وقوف خود آن امور را فیصله و انجام می‌داده‌اند و طبعاً چنین اشخاصی اختیارات تامه‌ای کسب می‌کرده‌اند تا بتوانند کار خود را با وجود مشکلات روز از پیش ببرند. در اینجا باید به خصوصیتی که دیپلماسی ایران در آن ایام داشته اشاره کنیم و شاید این خصوصیت فقط به همان دوره ولایتعهدی عباس میرزا مربوط باشد، چرا که از زمان سلطنت محمدشاه به بعد با چنین وضعی روبه رو نمی‌شویم.

در ایام سلطنت فتحعلی شاه نه تنها وزارت امور خارجه مرتب و منظمی هنوز در ایران دایر نشده بود، بلکه امور دیپلماسی در پایتخت کشور و مرکز مملکت هم متمرکز نشده بود. بنا به موجبات سیاسی، ایالت آذربایجان کشوری در داخل کشور، و شهر تبریز دومین پایتخت مملکت به شمار میّآمد و بدین سبب دیپلماسی ایران دارای دو سر (Bicéphale) شده بود: یک سر آن تهران و سر دیگر تبریز بود. از طرفی، دربار تهران وکیل مصالحه و مأمور دیپلماتیک خود را به بغداد می‌فرستاد و از طرف دیگر، دربار تبریز وکیل مصالحه و مأمور دیپلماتیک خود را به ارزنةالروم گسیل می‌کرد: میرزا صادق وقایع‌نگار، وکیل مصالحه جانب بغداد و میرزا محمد آشتیانی، وکیل مصالحه جانب ارزنةالروم بود و هر دو اختیارات‌نامه و وکالت مطلقه داشتند که امر صلح و مسئله

مرزهای ایران و عثمانی را حل و فصل نمایند. بدین نحو و در جایی که امور دیپلماسی متمرکز و مرکزیت نداشته مسلم است که وکالت مطلقه وکلاء مصالحه نامحدود و عمل آنان آزاد و اختیاراتشان تامه است.

۱۰. میرزا محمد آشتیانی با داشتن وکالت مطلقه و بالنتیجه با داشتن آزادی عمل وقتی خود را با سرعسگر عثمانی، رئوف پاشا، رو به رو می‌بیند و از کاردانی وی که در مکتب دیپلماسی غربی تکمیل شده بود آگاهی می‌یابد، طبعاً خود را ضعیف‌تر از او دانسته برای آنکه مبادا با مسئولیتی بزرگ مواجه شود و مرتکب خطای جبران‌ناپذیری گردد مراتب را به عرض موکلان خود می‌رساند و به طوری که از نامه مستفاد می‌گردد این موضوع را سه بار با عبارات و از نظرهای مختلف عنوان می‌نماید و هر مرتبه هم جواب کافی دریافت می‌دارد (اول در صدر نامه: « در این باب توضیحات دادیم». دوم و سوم را ذیلاً مورد بحث و توضیح قرار می‌دهیم.) بررسی این مطلب از این جهت مفید است که می‌بینیم در برخورد دو نوع دیپلماسی مسائلی که در آن تاریخ نو و تازه بوده است چگونه مطرح و حل شده است.

دیپلماسی غربی که در اواخر قرن هجدهم و اوایل قرن نوزدهم سریعاً تکامل پیدا می‌کرد طبعاً از دیپلماسی شرقی پیش افتاده بود و دیپلماسی با آنکه تاریخ و سرگذشت بسیار طولانی داشته و دارد، مع‌ذلک چون در اجتماعات شرقی اساس معاش در طول چندین قرن تغییری نکرده بود، به یقین نمی‌توانست پا به پای دیپلماسی غربی تکامل نماید. به خصوص که در این ایام ریشه و اساس اجتماعات غرب کاملاً دگرگون شده بود و بالنتیجه دیپلماسی آن اجتماعات نیز تکامل سریعی داشت؛ و از این لحاظ است که میرزا محمد آشتیانی بدون اینکه متوجه اصل مطلب باشد (و چگونه می‌توانست متوجه باشد) در برخورد با دیپلماسی غربی نوع جدید (نوع تازه برای او) دست و پا را گم می‌کند و با کمال صداقت مطلب را گزارش می‌نماید.

قائم‌مقام و رؤسای او که بیشتر از میرزا از کنه موضوع با خبر بوده‌اند پاسخی به وی می‌دهند که هر چند عالمانه نیست، ولی مسئله را هر طوری که هست و به نحوی از انحاء حل می‌کند و بیشتر کمبود علم را با ملکات اخلاقی جبران می‌نماید، چنان که می‌نویسد: « اینکه آن عالی‌جاه نوشته بود که رجال عثمانی مردم فارغ‌البال بی‌شغل بیکارند و به تأنی و تأمل تربیت می‌شوند و در مکالمات دولتها استادی به هم می‌رسانند راست است و فی‌الحقیقه نوکرهای این دولت هر یک هزار کار و گرفتاری دارند و این طور وسعتها و فرصتها در دولت و مملکت ایران میسر نشده، لکن منکر این مطلب نمی‌توان بود که هر که در کارتر است بر کارتر است و هر که بیکارتر است بیکاره‌تر.

جناب اقدس الهی جربزه و کیاستی در خلق اینجا آفریده که از تأنی و آرام و تعلم و تعلیم آنان هزار بار بهتر و بانفع‌تر است. من راقب الناس لم یظفر بحاجته و فاز بالطیبات الفاتک اللهج».

به طوری که ملاحظه می‌شود معلوم است که میرزا وقتی طرف خود را سنجیده، دیده است که حریف در فن مذاکرات بین‌الدول یا به اصطلاح قائم‌مقام « در مکالمات دولتها» یعنی دیپلماسی، به تأنی و آرام تربیت شده و استادی به هم رسانده است. و حال آنکه میرزا از این گونه تعالیم و تربیت بی‌خبر است. هر چند که آدم کاردان کارافتاده‌ای است، معذلک نمی‌تواند منکر تعلیم و تربیت بشود، به خصوص که رئوف پاشا مثل سایر رجال عثمانی که در دیپلماسی واردند، مردیک فن هستند و کاری دیگر و شغلی دیگر ندارند و حال آنکه او و سایر رجال ایران همه کاره هستند و در هیچ یک از فنون سیاسی وقت تخصصی ندارند، بدین جهت مطلب را گفته و چاره خواسته است. اولیاء امور هم او را تشجیع و تحریص کرده‌اند که گربزی و کیاست و هوش ایرانی را باید به کار ببرد و حریف را از پای درآورد. اگر عثمانیان به علم و تربیت خود متکی هستند

باید ایرانیان به هنر و هنرمندی خویش اتکاء کنند. گربزی و کیاست روبه روی علم و تربیت قرارگرفته و البته در فن دیپلماسی (چنان که در شماره همین حواشی اشاره کردیم) دیپلمات هنرمند غیرعالم، محققاً بر دیپلمات عالم غیر هنرمند امتیاز دارد، منتهی در اینجا باید به میرزا محمدعلی آشتیانی حق بدهیم، چرا که او رئوف پاشا را هم عالم و هم هنرمند می‌داند چنان که در پاسخ اظهارات وی در این معنی قائم‌مقام می‌نویسد: « دیگر آن عالی‌جاه نوشته است که سرعسگر به هر چه مأذون است ناطق است و از هر چه مأذون نیست ساکت.» و این عبارت اشاره به کاردانی سرعسگر است که بار دیگر در نامه عنوان شده است.

میرزا محمدعلی آشتیانی شخص باهوشی بوده، چرا که متوجه این نکته شده که رسوم و قواعد و آئین‌های نو و تازه‌ای در دیپلماسی از طرف رئوف پاشا اعمال می‌گردد: در باب آنچه مجاز است سخن می‌گوید و از هر چه مأذون نیست ساکت می‌باشد. میرزا که وکالت مطلقه‌ای به رسم دیپلماسی قدیم در دست داشته یعنی حدود دقیقی برای اختیاراتش معلوم و مشخص نشده بود و کار را کلا به عهده وی نهاده بودند، در قبال دقت و حدود درجه و میزان اختیارات رئوف پاشا کار خود را به کلی بی‌اساس تشخیص می‌دهد و از بیم مسئولیت کسب تکلیف می‌کند و توضیحات اضافی می‌خواهد. باید گفت قاعده‌ای که رئوف پاشا به کار برده فقط برای میرزا تازگی داشته است و الاّ این رسم و قاعده در نیمه دوم قرن هجدهم، در مذاکرات دیپلماسی میان دول اروپایی، رواج کامل داشته و دیپلماتهای غربی به آن عمل می‌کرده‌اند.

از لحاظ میرزا محمدعلی، مسئله و معضلی که در اروپای قرن هجده حل شده بود برای نخستین بار مطرح شده و آن مسئله این است: آیا وکیل مصالحه می‌تواند از حدود اختیاراتی که به وی داده‌اند تجاوز نماید یا خیر؟ میرزا می‌بیند که سرعسگر از حدود

اختیاراتی که به وی داده‌اند به هیچ وجه تجاوز نمی‌کند و حال آنکه خود او بر طبق وکالت مطلقه می‌تواند هر طوری که صلاح بداند تصمیم اتخاذ نماید و « کار را به هر کجا که قرار گیرد گذارد».

در اینجا خوب است نخست با ذکر چند مثال ببینیم در غرب مسئله را چگونه حل کرده بودند و بعد ببینیم قائم‌مقام آن را چگونه حل می‌کند. مثالهایی که در اینجا می‌آوریم اغلب قضایایی است که در آن وکیل مصالحه از حدود اختیارات خود تجاوز می‌کند و تا حدودی عمل خود را با وجود مسئولیت به آزادی انجام می‌دهد. حقوقدان مشهور « دومرتن» (De Martens) در کتاب راهنمای دیپلماتیک (جلد ۱، چاپ ۱۸۰۱، ص ۷۳) مثلی ذکر می‌کند که کلاسیک است: هنگام مذاکرات میان دول انگلیس و اسپانیا و فرانسه، برای عقد معاهده پاریس، نماینده اسپانیا، دارانداً (D¨arenda)، دستورعملی از طرف دولت متبوع خود دریافت می‌کند که بر حسب آن موظف می‌شود استرداد را از دولت انگلیس مطالبه کند و بخواهد و ضمناً به وی اجازه داده بودند در عوض جبل‌الطارق جای دیگری را واگذار نماید. دولت انگلیس زیر بار نمی‌رفت و به عکس ضمن اتمام حجت ملایمی به دولت اسپانیا پیشنهاد می‌کرد که از جبل‌الطارق صرف‌نظر نماید و به جای آن فلوریدها (Les deux Florides) را قبول کند. داراندا که از نتایج شوم جنگ برای دولت اسپانیا آگاه بود و می‌دانست که برای دولت متبوعش ختم جنگ تا چه حد ضرور و واجب است و این جنگ چقدر به ضرر اسپانیا تمام می‌شود، ناچار با وجود صراحت دستورهای دولت برای به دست آوردن صلح و پایان دادن به جنگ، پیشنهادهای دولت انگلیس را پذیرفت و از دستورهای دولت خود سرپیچی کرد و مسئولیت نافرمانی را به عهده گرفت.

همچنین مارکی دو ویلنیو (Marquis de Villeneuvie) سفیر کبیر فرانسه در

قسطنطنیه، ضمن مذاکراتی که به صلح بلگراد منجر گردید از حدود اختیارات و دستورهایی که دولت فرانسه به وی داده بود تجاوز کرد و حالت بی‌طرفی را برای دریا و بندر آزوف پذیرفت (۱۷۳۹).

مشاهده می‌شود که وکلای مصالحه در قرن هجدهم مسیحی، با به عهده گرفتن مسئولیت می‌توانستند از دستورهای دولت تجاوز نمایند و این قبیل تجاوزات باید گفت به‌ندرت اتفاق می‌افتاده است. پس قاعده اصلی تجاوز نکردن از حدود اختیارات بوده و اگر گاهی هم تجاوزی می‌شده کاملا استثنایی بوده. عثمانیان هم که به قواعد دیپلماسی غربی آشنایی داشتند به همین ترتیب عمل می‌کرده‌اند. از این رو میرزا محمدعلی آشتیانی که برای بار اول با چنین وضعی روبه رو می‌شد به ناچار کسب تکلیف کرده و دولت متبوع او هم پاسخ وی را به طریق ذیل داده است:

« دیگر آن عالی‌جاه نوشته است که سرعسگر به هر چه مأذون است ناطق است و از هر چه مأذون نیست ساکت...الخ».

در واقع باید گفت که در این قضیه مورد اشاره، وکیل مصالحه دولت روسیه به عکس سفیر اسپانیا عمل کرده است. سفیر اسپانیا از حدودی که برایش تعیین کرده بودند تجاوز کرده و بیشتر از آنچه می‌بایست واگذار کند واگذار کرده است، در صورتی که یرملوف اختیار داشته که طالش و قره‌باغ را در دست دولت ایران ابقاء کند ولی چون صدر اصرار و پافشاری نمی‌کند او هم فرصت را مغتنم می‌داند و برحسب اختیارات خود عمل نمی‌کند. درست است که از دستور پیروی نکرده ولی این بار با پیروی نکردن از دستور به نفع دولت متبوع خود اقدام کرده است.

با واقعه‌ای که به عنوان مثال برای وکیل مصالحه ذکر کرده‌اند درست فرق میان دو دیپلماسی شرقی و غربی را بیان نموده‌اند. دیپلماسی غربی وکالت را محدود به حدود

معین می‌کند و اختیارات وکیل را آزاد می‌گذارند که هر نوع صلاح بداند رفتار کند. به طوری که باید گفت تجاوز از حدود دستورها از طرف وکیل مصالحه در دیپلماسی غربی به طور استثنایی صورت می‌گرفته و از طرف وکیل مصالحه در دیپلماسی شرقی تبعیت تام و تمام از حدود اختیارات استثنا به شمار می‌آمده است.

۱۱. صحت استنباط علمی ما در موضوع وکالت مطلقه با مقایسه ذیل ثابت می‌شود: بعضی [از]عبارات نامه را با عبارات دو سند دیپلماسی غربی (قرن ۱۸) می‌سنجیم و مشاهده می‌کنیم که دو دیپلماسی شرقی و غربی از لحاظ محتوی و اساسِ مضمون، شباهت بسیار باهم دارند:

الف) روسو دشاموا (De Chamoy)، دیپلمات بنام فرانسوی، در کتاب L¨Idée du Parfait Ambassadeur در مورد دستورعمل و وکالت مطلقه عباراتی دارد که به ترتیب ذیل شروع می‌شود: « وکالت مطلقه و دستورعمل را نباید مانند قواعد ثابت و لایتغیر دانست... در این قبیل موارد یا دستورهای تازه‌ای برایش می‌فرستند و یا در صورتی که وقت اجازه دهد خود کسب تکلیف می‌کند، ولی چنانچه وقت تنگ باشد و در انتظار دستورعمل جدید فرصت فوت شود، که خود از ظاهر و باطن کار آگاه و خبردار است باید آن عالی‌جاه اوضاع اینجا و آنجا را به نظر دقت ملاحظه کند و مصلحت دولت قاهره را از آن میانه استخراج و استنباط نماید. از فکر عواقب امور غفلت نکند... همچنین جاهاست که از دست دبیر و خامه تدبیر زیاده از هزار نیزه و شمشیر توقع خدمت می‌تواند داشت.

ب) پرزیدان ژانن (President Jeanin) در سال ۱۶۰۷ از طرف دولت فرانسه به سفارت هلند منصوب گردید. ضمن دستورعملهای دیگر دو فقره یادداشت مربوط به مذاکراتی که می‌بایست صورت دهد، من جمله مذاکرات صلح با دولت « ولایات متحده

هلند» دریافت نمود. شاه فرانسه حصول نتایج موفقیت‌آمیز مذاکرات را مرهون مهارت سفیر خود می‌داند و چنین دستور می‌دهد: «اعلی‌حضرت امر می‌دهند که یادداشت فعلی اگر باید نوشته شود و به سفیر سپرده شود فقط برای آن است که این یادداشت از منظورها و فرمانهای اعلی‌حضرت حکایت نماید والا به هیچ وجه نباید آن را به‌منزله قاعده و آئینی تلقی نمود که سفیر ناگزیر موظف به اجرای آنها باشد. سکرتردتا دوویل روا (Secrétaire d'Etat de Villeroy) شخصاً جمله ذیل را نیز به عبارت مزبور اضافه می‌کند:

«منظور نظر اعلی‌حضرت این است که شما باید برای اموری که در این مسافرت باید بگذرانید مهم‌ترین دستورها را از فکر خودتان استنباط و استدراک نمایید.»

شاه فرانسه منظور خود را بعداً در نامه‌ای که به سفیر در سال ۱۶۰۷ می‌نویسد توضیح می‌دهد: «من به شخص شما و هم به دقت و اهتمامی که در خدمتگزاری و انجام کارهای من مرعی می‌دارید کمال اعتماد را دارم و می‌دانم که برای خدمتگزاری و انجام امور محوله همواره جانبی را ملاحظه و اختیار می‌کنید که به خیر و صلاح کارهای من تمام می‌شود و من هم فی‌الواقع نمی‌توانم بهتر از آن را در اینجا مقرر نمایم یا امر دهم.» در ترجمه این قسمت سعی کردم حتی‌المقدور تحت‌اللفظی ترجمه کنم و نخواستم عیناً جملاتی که قائم‌مقام نوشته است [را] برای ترجمه آنها به کار ببرم.

«لکن در واقع و نفس‌الامر خود را به هر چه خیر و صلاح دولت قاهره است مأذون و مختار دارند. بعد از تقدیم این ملاحظات... هر نوع کم و زیاده‌ای که در تشخیص حدود و تفصیل عهود صلاح داند مأذون است که بکند».

«que vous tiriez de vous - meme la principale instruction de ce que vous aurez a faire en ce voyage.«

«que vous elirez mieux le party qui sera utile a mon service que je ne le vous puis prescrire et ordonner ici.«

۱۴. آنچه تاکنون شرح داده‌ایم از لحاظ مقایسه و مشابهه بود و دیدیم تا چه حد قانون متحدالشکل بودن طبیعت در همه جا صدق می‌کند (حتی در دیپلماسی)، منتهی باید متوجه این نکته شد که اگر از جهاتی دیپلماسی شرق و غرب به هم نزدیک می‌شوند، از جهات دیگر از هم دور می‌شوند و اینجاست که خصائص هر سیستمی را می‌توان باز شناخت. هر پدیده و موجودی چه در زمان و چه در مکان در عین ارتباط و تشابه، متفاوت و متضاد می‌باشند. آنچه دیپلماسی ایران را از دیپلماسی مغرب متمایز و مشخص می‌سازد علاوه بر سوابق تاریخی مفصل عبارت از جنبه هنری آن است. دیپلماسی ایران در رئوس مسائل و اصول برای استعداد و فطرت شخص دیپلمات اهمیت درجه اولی را قائل می‌شود و به علم و فضل دیپلماتیک چندان اعتباری نمی‌گذارد، زیرا در ایران تا زمان تأسیس وزارت امور خارجه که اصول تشکیلاتی و بایگانی نسبتاً مرتبی فراهم گردید، آرشیو و ضبط (به معنی غربی کلمه) وجود خارجی نداشت و به خصوص که با هر قدرت جدیدی که سر کار می‌آمد آثار گذشته را تا آنجا که ممکن بود محو می‌کرد و یا آنکه حوادث تاریخی عظیمی که بر این کشور می‌گذشت امکان داشتن آرشیوهای مرتب دولتی را سلب می‌نمود. از طرف دیگر و به طریق اولی مکتب و مدرسه‌ای که بتواند و بخواهد دیپلمات تربیت کند باز به معنی غربی کلمه نمی‌توانست به وجود بیاید. همواره عده‌ای از افراد دور مراکز قدرت جمع می‌شدند و در نتیجه ممارست و تمرینی که ضمن عمل داشتند اطلاعاتی کسب می‌کردند که درجه و میزان اهمیت آن بسته به هوش و استعداد شخص بود و بدین ترتیب بعضی اوقات در تاریخ ایران مشاهده می‌کنیم که پشت سر هم یا در ردیف هم سه چهار نفر دیپلمات درجه اول به وجود می‌آیند و پس از آنکه دوره خود را گذرانده از میان می‌رفتند دیگر کسی نمی‌توانست جای آنان را بگیرد و باز کار به ابتذال و سستی و ضعف می‌گرایید.

نتیجه نداشتن مدرسه و مکتب دیپلماسی و آرشیو و ضبط صحیح و مرتب،

خصیصه‌ای به دیپلماسی ایران داده است که آن را مرتبط و حتی می‌توان گفت « ملصق» به شخص و فرد کرده است و این خصیصه نه تنها از نامه‌ای که در اینجا مورد بحث قرار داده‌ایم حاصل می‌آید بلکه در هر دوره دیپلماسی تاریخ ایران مثلا در ظرف چهار پنج قرن اخیر با همین وضع روبه رو می‌شویم و همین معنی را درک می‌کنیم.

وقتی شاه طهماسب اول سلطنت می‌کند با آنکه در مقابل سلطانی مثل سلیمان خان قانونی قرار گرفته می‌بینیم که چطور از عهده بر می‌آید ولی بلافاصله پس از او تا زمان شاه عباس بزرگ کسی را در عرصه دیپلماسی نمی‌بینیم. از زمانی که شاه عباس بزرگ سیستم دیپلماسی معروف خود را به وجود می‌آورد و به اجرا می‌گذارد تا زمان شیخ علیخان زنگنه در این زمینه وجودی یافت نمی‌شود و باز از دوران آخر صفویه تا زمان نادر و سیستم معروف دیپلماسی وی که نخستین سیستم « پان اسلامیسم» هست اثری از دیپلماسی و دیپلمات نمی‌یابیم. پس از دوران نادری تا زمان مرحوم کریمخان زند وضع ایران طوری است که در حقیقت واقع کشوری وجود ندارد که تاریخی یا دیپلماسی و دیپلماتی یافت شود. در واقع می‌توان گفت که از زمان دیپلماسی نادری تا دوره دیپلماسی ابتدای قاجاریه به هیچ روی صحبت از تاریخ دیپلماسی نمی‌توان کرد. همین که اوضاع در زمان فتحعلی‌شاه تثبیت شد موجبات معاشی رویه اجتماع کشور تغییر می‌کند و یک دوره قابل توجه دیپلماسی به وجود می‌آید که نامه عباس میرزا ولیعهد به میرزا محمدعلی آشتیانی گوشه‌ای از آن را همان طوری که سابقاً اشاره کردیم روشن می‌سازد. با ملاحظه این سرگذشت دیپلماسی که مختصراً بیان شد، معلوم و مشخص می‌شود که نمی‌توان علمی و فضلی و مکتب و مدرسه‌ای و آرشیو و ضبطی انتظار داشت. به همین دلیل هم در نامه قائم‌مقام چنین می‌خوانیم: « این طور وسعتها و فرصتها در دولت ایران میسر نشده...»

بدین مناسبت تطور فن دیپلماسی و تاریخ دیپلماسی در ایران یکدست و

یکنواخت نیست. مانند سایر شئون، تمدن و فرهنگ بالا و پایین و غث و ثمین بسیار دارد. گاهی به اوج کمال می‌رسد و در عین حال کمال نفاست را نیز حائز است و زمانی درست به عکس به طوری در قعر حضیض می‌افتد که دیگر نمی‌توان به آن نام دیپلماسی نهاد. نه اصولی، نه قوانینی و نه شخصیتی و نه حیثیتی. در این حال دیپلماسی تزویر است و دروغ و دیپلمات فریب کاری است که آخرالامر و به آسانی فریب می‌خورد. دیپلماسی ایران در همان دوره‌ای که در عین تشعشع و کمال سیر می‌کند هسته فساد را در بطن خود پرورش می‌دهد و می‌توان به اندک توجهی آثار سقوط را در آن تشخیص داد و چون براساس شالوده استواری که تعلیم و تربیت و علم و فضل و ضبط و ربط مرتب و دقیق باشد اتکا ندارد، به محض از میان رفتن دیپلمات، سیستم دیپلماسی او هم که سیستم دیپلماسی کشور است متلاشی می‌گردد. باز نامه عباس میرزا را مطالعه می‌کنیم و می‌بینیم در سطور آخر نامه (و آن هم البته به طرزی که نشان دهنده این مطلب است که موضوع مورد اشاره ملایم طبع خود نویسنده و آمر دیپلماسی نمی‌باشد) این عبارت به قلم آمده است:

«اگر خدا نخواسته دست آن عالی‌جاه از دامن هر چاره و گزیر کوتاه شود تا این حد هم اذن و اجازت می‌دهیم که الفاظ مبهمه و فقرات ذواحتمألین در فصلی که موقع ذکر این مطلب است به زور میرزایی و قوه انشائی بگنجاند که راه سخن برای ما باقی بماند و این تصرف و تسلطی که حالا داریم سلب شود و از روی عهدنامه بحث بر ما وارد نیاید و این آخرالدوا و آخرالعلاج است و معلوم است که هرگاه طورهای دیگر ان‌شاءالله تعالی از پیش برود البته بهتر و خوب‌تر و باشکوه‌تر خواهد بود...»

در این باب بحث نمی‌کنیم که دیپلماسی غربی هم خالی از تزویر و تقلب نیست. به عکس در دیپلماسی مغرب زمین گاهی هم در این باب طوری غلو کرده و می‌کنند

که غالباً دیپلماسی با ماکیاولیسم مترادف گرفته می‌شود، لیکن دیپلماسی غربی مکتب و مدرسه دارد و دیپلمات را با تأنی و آرام تربیت کرده و می‌کنند و بدین سبب اگر بعضی از دیپلماتها دروغ و حیله را به راستی و درستی ترجیح داده‌اند و دیپلماسی را ننگین کرده‌اند این صفت ممیزه دیپلماسی نمی‌تواند باشد. در صورتی که در شرق همان طور که گفته شد دیپلماسی با شخص دیپلمات مرتبط می‌باشد: اگر دیپلمات باهوش و فهمیده و دانشمند بوده مسلم است که طریق راستی و درستی که طریق دیپلماسی علمی است برمی‌گزیده و اگر به عکس شخصی بوده که از فهم و هوش و کیاست و درایت نصیبی نداشته در این صورت به حیله و تزویر و دروغ و تقلب متشبث می‌شده و به هر حال به جایی نمی‌رسیده و شکست می‌خورده است و چون سیستم دیپلماسی مرتب و منظمی که سالیان دراز مورد عمل باشد نمی‌توانست به وجود آید، طبعاً دیپلماسی شرقی رنگ خوشی به خود نگرفته و به جز موارد معدود، از دیپلماسی درست و صحیح نمی‌توانیم صحبتی به میان آوریم.

سراپای نامه عباس میرزا حاکی از درستی دیپلماسی می‌باشد که متأسفانه نطفه فسادی که در بطن آن پرورش یافته در آخر نامه از حیث و اهمیت دیپلماسی و دیپلمات کاسته است.

آئین ورود و باریابی سفیران در عهد ناصری*

حسین شهیدزاده**

اهمیت تشریفات و نقش مؤثری که این رشته از دیپلماسی همواره در روابط بین دول و تشیید مبانی دوستی و حسن ارتباط بین آنها داشته بر هیچ کس، به خصوص اعضاء وزارت امور خارجه که خود عملا مجری روابط دیپلماتیک هستند، پوشیده نیست. گو اینکه این رشته از دیپلماسی همگام با بسیاری از عادات و رسوم و امور اجتماعی دیگر روز به روز رو به سادگی و اختصار می‌رود واهمیت سابق خود را از دست می‌دهد، ولی هنوز در روابط بین دولتها نقش قابل توجهی را برعهده دارد. امور تشریفاتی در گذشته، به

---

* دورهٔ سوم، ش ۲، اسفند ۱۳۴۴.

** دکتر حسین شهیدزاده در سال ۱۳۰۱خ متولد شد و دوره دبستان و دبیرستان را در شهر قم گذراند و در سال ۱۳۲۲ وارد دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران شد. او در سال ۱۳۲۶ با اخذ مدرک لیسانس فارغ التحصیل شد و به خاطر فقر مالی مجبور شد مدتی در انبار نفت نازی آباد متعلق به شرکت نفت ایران و انگلیس کار کند. در اول مهر ۱۳۲۶ به عنوان کار آموز وارد وزارت امور خارجه شد و در فروردین ۱۳۲۷ استخدام رسمی شد. در سال ۱۳۲۹ به خدمت سربازی فراخوانده شد و بعد از اتمام آن مجددا به محل کار سابق بازگشت. در سی ام مرداد ۱۳۳۲ که کشور هنوز در هیجان کودتا به سر می برد به همراه ابراهیم تیموری روانه ماموریت ژنو شدند. بعد از چهار سال به عنوان دبیر سفارت ایران در واتیکان منصوب شد. در طول خدمت خود یعنی تا سال ۱۳۵۹ در نمایندگی های سیاسی ایران در وین، مادرید، رم و بغداد حضور داشت. یکی از مهمترین وقایع دوره دوره سفارت وی در بغداد عقد قرارداد الجزایر بین ایران و عراق بود. شهید زاده از جمله دیپلماتهای فعال در امور فرهنگی بود که چند تألیف و ترجمه از خود به یادگار گذاشت. وی در یکم فروردین ۱۳۸۹ چشم از جهان فرو بست.
حسین شهیدزاده، *ره آورد سفر*، تهران، البرز، ۱۳۷۸.

خصوص در قرون ۱۸ و ۱۹، به اوج توسعه و اهمیت خود رسید تا حدی که چه بسا اوقات عدم رعایت برخی مقررات آن موجب پیدایش اختلافات شدید و حتی برخوردهای مسلحانه بین دو دولت می‌گردید. در آن موقع به خصوص نحوه استقبال یا پذیرایی و یا تماس با نماینده سیاسی یک کشور نمودار درجه احترام و اعتباری بود که زعمای کشور پذیرنده برای کشور فرستنده نماینده سیاسی داشتند و به نسبت قدرت یا نظریات سیاسی و یا منافعی که در آن کشور داشتند، احترامات لازم را برای سفیر یا فرستاده کشور مزبور به جای آوردند. در صورتی که امروز قبول اصل حاکمیت دول و تساوی حقوق و تکالیف آنها در جامعه بین‌الملل موجب آن شده است که نمایندگان سیاسی از حقوق و مزایای متشابهی برخوردار بوده و هیچ نوع تبعیض یا ترجیحی شامل حال آنها نباشد.

امروز اکثر دولی که دارای تمدن و فرهنگ نوبنیادی می‌باشند طرفدار ساده کردن امور تشریفاتی هستند. در مورد اینکه این نظریه تا چه حد مقرون به صلاح است و وجود این روابط بین دول تا چه اندازه ضروری است بحثی نمی‌کنیم. این خود موضوع مبسوطی است که در اینجا مجال پرداختن به آن نیست. در این باب تنها تذکر این نکته را لازم می‌داند که تا وقتی مرور زمان یا عرف و عادت و یا قراردادهای بین‌المللی این اصول را منسوخ ننموده، هیچ مأمور سیاسی حق ندارد به میل و دلخواه و یا بنابر سلیقه خود آنها را نادیده انگارد و از حقوق خود چشم‌پوشی کند، چه مأمور سیاسی در یک کشور خارجی نماینده دولت و ملت خویش است و در واقع احترامی که نسبت به او به عمل می‌آید، احترامی است که به دولت متبوع او انجام می‌گیرد نه به شخص او. بدیهی است در این حال هر نوع گذشت به منزله لطمه‌ای است که به شخصیت و حقوق کشور و ملت خود وارد می‌آورد.

بررسی تغییرات حاصله در امور تشریفاتی در دو قرن اخیر و مقایسه وضع گذشته با حال یکی از مباحث جالب دیپلماسی است، لیکن از آنجایی که بررسی این تحولات در

تمام این دوره و در تمام رشته‌های تشریفات فصول مشروحی را شامل است که در حوصله این مقاله نیست تنها به ذکر این نکته اکتفا می‌کنیم که معمولا روابط دیپلماتیک بین دول به دو مرحله متمایز تقسیم می‌شود: دوره قبل از انعقاد عهدنامه وین در سال ۱۸۱۵، و دوره بعد از عهدنامه مزبور، و در هر یک از این مراحل امور تشریفاتی خود دچار تحولات و تغییراتی شده که شایسته بررسی و مطالعه دقیق است.

تا قبل از عهدنامه وین امور تشریفاتی تابع مقررات و اصول خاصی نبود و هر کشور بنا به رسم و عادت و یا رژیم خود رویّه مخصوصی را به کار می‌برد، در صورتی که بعد از ۱۸۱۵ ابتدا در کشورهای اروپایی که عاقدین اصلی عهدنامه بودند و سپس در سایر کشورها رفته رفته رسوم خاصی برقرار شد و به شکل واحدی درآمد.

به جهات فوق و برای اینکه حق مطلب بهتر ادا شود در این مقاله بحث خود را به دوره‌ای کوتاه و یک موضوع از مسائل تشریفاتی محدود نموده، به شرح تشریفات ورود نمایندگان سیاسی خارجی به ایران و استقبال از آنها و جریان تقدیم استوارنامه در قرن گذشته و مقایسه آن با وضع کنونی اختصاص می‌دهیم.

به طوری که می‌دانیم در حال حاضر مراسم استقبال و شرفیابی سفرای خارجی در ایران و سایر کشورها نسبتهً [نسبتاً] ساده و سریع انجام می‌شود. بدین ترتیب که در روز ورود سفیر، رئیس تشریفات وزارت امور خارجه در فرودگاه یا محل ورود او حاضر شده، از طرف دولت خیر مقدم می‌گوید. در همانجا سفیر از رئیس تشریفات جدا شده به اقامتگاه خود می‌رود و سپس از او بازدیدی در وزارتخانه به عمل آورده و تقاضای ملاقات وزیر امور خارجه را می‌کند. در جریان ملاقات با وزیر امور خارجه، سفیر جدید رونوشت استوارنامه و نامه فراخواندگیِ سلف خود را تسلیم می‌نماید و سپس وقت شرفیابی به حضور همایون تعیین می‌شود. در روز شرفیابی، سفیر جدید در معیت رئیس تشریفات

که قبلا به اقامتگاه او رفته است به اتفاق اعضاء رسمی سفارت با لباس رسمی بـه دربـار می‌رود و پس از عبـور از مقابـل گـارد سـلطنتی در مـدخل کـاخ بـه راهنمـایی رئـیس تشریفات سلطنتی به حضور شاهنشاه بار می‌یابد. هنگام تقدیم استوارنامه، رئیس هیئت سیاسی نطق کوتاهی که معمولا حاکی از حسن روابط بین دو کشور است ایراد می‌کنـد. در این مراسم معمولا وزیر امور خارجه و رؤسای دربار حضور دارند.

این مراسم اکنون با اختلافهای مختصری که بستگی به رژیم یا سنن ملـی دارد در تمام کشورها جاری است، در صورتی که در گذشته این جریان طول و تفصیل بیـشتری داشته است که مطالعه آن خالی از لطف نیست.

کنت دو گوبینو که در سال ۱۸۵۵ به سمت کاردار دولت فرانسه در ایـران تعیـین شده بود، در نامه‌ای که به خواهرش به پاریس می‌نویسد، جریان شرفیابی خود را به حضور ناصرالدین‌شاه چنین شرح می‌دهد: «این شرفیابی با تشریفات فوق‌العـاده و اسـکورتی کـه به طور عجیب و غریب ملبس بودند، از فرّاشها و میرغضبها و قراولان شاهی و غیره، بـا آب و تاب تمام صورت گرفت. راضی بـودی پنجـاه سـانتیم بـدهی کـه اعـضای سـفارت را در لباسهای تمام رسمی، که از کوچه و محله‌های تهران عبور می‌کردنـد، از نزدیـک مـشاهده کنی. فوق‌العاده عالی است. بر یک اسب ترکمنی که به سبک ایرانی زینت شده، استوارنامه خود را در کیفی که از پارچه ابریشمی آبی رنگ تهیه شده بود، بر ترک زین خـود داشـتم. در پیشاپیش من میراخور، در طرف راست من پیشخدمت، و در طـرف چـپ قلیـان‌دار بـا قلیان نقره بسیار زیبایی که در شیراز به مبلغ ۱۸ تومان خریدم (زیرا شخـصی بـه اهمیـت من قلیانی کم قیمت‌تر نمی‌تواند داشته باشد) در حرکت بودند.

در وسط باغ مصفای بزرگی، سراپرده شاهی افراشته شـده بـود. رئـیس تـشریفات سلطنتی در حالی که چماقی مرصّع به دانه‌هـای المـاس در دسـت داشـت مـرا هـدایت

می‌کرد. وی با خضوع و خشوع تمام و با صدای زیر، که شباهت به صدای عروسکهای خیمه‌شب‌بازی داشت، از فاصله کمی به تخت شاه، مرا به حضور ملوکانه معرفی نمود. قبله عالم با اشاره سر مرا به حضور پذیرفت. پاپوشهای ساقه بلند، که روی چکمه‌ها را می‌پوشانید، از پای بیرون کرده و به سکوت محض در این باغ عظیم که به بیابانی شباهت داشت پیش رفتیم. گارد احترام و اعضای عالی‌رتبه سلطنتی همه در یک صف کنار دیوارها بی حرکت ایستاده و به سکوت عمیقی فرو رفته بودند. هیچ صدایی غیر از آواز پرندگان شنیده نمی‌شد. به این نحو به طرف سراپرده شاهی نزدیک شدیم و در مقابل شاهنشاه که بر اریکه سلطنت جلوس نموده بود قرار گرفتیم. پس از نطق افتتاحیه اعلی‌حضرت با ما شروع به مکالمه و گفت‌وگو در اطراف سباستوپول و غیره کرد. روی هم رفته منظره‌ای بی‌نظیر و عالی بود».[1]

مراسم ورود و استقبال از نمایندگان سیاسی در ایران در قرن پیش در پایتخت و شهرستانها دستورالعملهای خاصی داشته که با وضع امروزی کاملا متفاوت و از جهاتی بسیار قابل توجه است. چون در آن ایام مسافرتها از راه زمین انجام می‌گرفت و مأمورین خارجی قبل از رسیدن به پایتخت قسمتی از قلمرو کشور را می‌پیمودند، حکام هر ناحیه مکلف به استقبال و پذیرایی و فراهم آوردن وسائل آسایش این مأمورین بودند و در این باب شخص شاه و وزیر امور خارجه دستورالعملهای مفصلی برای آنها صادر می‌کردند. برای نمونه در ذیل دستورالعمل تشریفاتی را که برای [پذیرایی از] سفرای خارجی جهت میرزا محمدعلی منشی مهام خارجه فارس صادر شده و در بایگانی وزارت امور خارجه ایران ضبط است درج می‌کنیم: « در باب رسم تشریفات ایلچیان و سفرا که برای اقامت دربار جهاندار همایون می‌آیند، یا سایر مأمورین خارجه که عبور و مرور از آنجا

---

1. نقل از نشریهٔ‌وزارت امور خارجه، ش ۳، دورهٔ دوم، ص ۵۹ـ۶۰.

می‌کنند، در هر باب از کلی و جزئی می‌باید رجوع به تفصیل تشریفات مندرجه در عهدنامه ترکمان‌چای، که اولیای دولت علّیه در حق مأمورین دول متحابه سایره نیز رسماً و (یا) من غیر رسم دریغ نمی‌دارند نموده، از آن قرار مرتب دارند.

در باب آداب مجلس ورود ایلچی و قونسول هم به حضور والا، موافق فقره صریحه عهدنامه، که مقرر است اگر ایلچی در شهری که یکی از شاهزادگان در آنجا باشد مکث نماید، شاهزاده که حاکم آن شهر است برای خوشامد و تعارفات ایلچی وزیر خود را به ملاقات او خواهد فرستاد. اگر ایلچی زیارتی از شاهزاده نماید، ایلچی و صاحب‌منصبانی را که جزو سفارت‌اند تکلیف قعود خواهند کرد و صندلی خواهند گذاشت، لیکن شاهزاده در اطاقی آنها را جا می‌دهند که خودشان بر آنها وارد شوند یا از آن در که آنها وارد می‌شوند شاهزاده هم از در دیگر اطاق داخل می‌شود و در صندلی می‌نشینند. همین که صرف قهوه و چاهی [به همین املاء] و قلیان و صحبت را تمام کردند شاهزاده اول بر می‌خیزد و بعد آنها به همان تفصیلات که شفاهاً هم گفته شده است».[1]

به طوری که مشاهده می‌شود، در مورد امور تشریفاتی رعایت اصل دول کاملةالوداد مبتنی بر مفاد عهدنامه ترکمان‌چای توصیه شده است. به طوری که می‌دانیم پس از انعقاد این عهدنامه اصول کاپیتولاسیون در ایران برقرار و بسیاری از دول خارجی بر مبنای آن عهدنامه‌هایی با دولت ایران منعقد ساختند.

مقارن ورود نمایندگان سیاسی به خاک ایران، یکی از رجال یا صاحب‌منصبان عالی قدر به سمت مهماندار تعیین و با دستورالعملی که به نام او صادر می‌شد به استقبال مأمور خارجی اعزام می‌گردید. وظیفه این مهماندار فراهم آوردن وسائل آسایش و راهنمایی مأمور سیاسی و واسطه تماس او با مأمورین و حکام داخلی بود.

---

۱. از کتاب مطالب متعلقه به تفلیس و وزرای مختار روس و انگلیس و عثمانی، مورخهٔ شوال، سنهٔ ۱۲۷۱ لغایت ۱۲۸۲ و فرامین احکام داخلی و دستورالعمل، (بایگانی راکد وزارت امور خارجهٔ ایران).

برای انجام این منظور ابتدا فرمانی از طرف شخص شاه و سپس دستورالعملی از طرف وزارت امور خارجه (وزارت دول خارجه) به نام مهماندار صادر می‌شد. به حکام و مأمورین دولت بین راه نیز دستورهایی برای کمک و مساعدت مهماندار داده می‌شد. برای نمونه در زیر قسمتی از متن فرمان و دستورالعمل « علینقی‌خان سرتیپ»، مهماندار « حیدر افندی» ـ وزیرمختار دولت عثمانی ـ را که در سال ۱۲۷۷ از راه تبریز وارد ایران شده درج می‌نماییم.

۱. فرمان

« مقرب الخاقان علی‌نقی‌خان سرتیپ سرافراز بوده‌اند از قراری که به عرض پیشگاه اقدس همایون اعلی رسید، جناب مجدت و فخامت نصاب حیدر افندی را که به سمت وزیرمختاری منصوب و مأمور به اقامت دربار این دولت علّیه است، به ملاحظه مراسم مسالمت و مصافات دولتین ذی شوکتین، آن عالی‌جاه را به مهمانداری جناب مشارّالیه معین و مقرر می‌فرمایم که از دارالسلطنه تبریز به اتفاق او عزیمت دربار همایون نماید و از هنگام ملاقات تا ورود دارالخلافه، الباهره از قرار دستورالعمل جناب جلالت مآب مؤتمن‌السلطان وزیر دول خارجه، مراقب لوازم مهمانداری و توقیرات...

۲. دستور به حکام

« حکام و مباشرین دیوانی عرض راه، از تبریز الیٰ دارالخلافه، بدانند عالی‌جاه مقرب‌الخاقان علی‌نقی‌خان سرتیپ برحسب امر مقدس همایون ما به مهمانداری جناب حیدر افندی، وزیرمختار دولت عثمانی، مأمور است که پذیرایی او را نموده به دربار جهاندار همایون برساند.

لهذا به موجب این ملفوفه فرمان مبارک امر و مقرر می‌فرماییم که بدین موجب

سیورسات در هر منزلی به مقرب الخاقان مشارّالیه کارسازی داشته از او قبض بگیرند...».

۳. دستورالعمل مهماندار که شامل ۲۱ دستور و برخی از آنها بدین قرار است:

« در اول، مهماندار این طور مأموریت خودش را به جناب وزیرمختار اعلام نماید که من از جانب سنّی‌الجوانب سرکار اقدس همایون شاهنشاهی مأمورم که شما را به رسم مأمور دربار دولت علّیه با احترام تمام بپذیرم، و از همین ساعت الی دارالخلافه الباهره در تهیه لوازم حرمت و موجبات خوشوقتی و استراحت شما ساعی باشم و امیدوارم در شرایط تقدیم مأموریت، منظور اولیای دولت علّیه را به عمل آورم.

عمده‌تر از همه قرار مستقبلین عرض راه در منازل و روز ورود شهرهاست. اوّلا، نواب و حکام بلوکات و محالات واقعه در عرض راه غیر از شهرهای معظم در خاک و بلوک ابواب جمعی خودشان با همراهان و سوار شایسته که اقل عدد آنها سی نفر باشد، جناب وزیرمختار افندی را استقبال نمایند و وقتی که می‌خواهد ایلچی از منزل حرکت نماید کلانتر و کدخدا و صاحب منصب نظامی که در قراء و قصبات بوده باشند با خود حاکم بلوک و من تبع او مشایعت نمایند و تا مستقبلین بلوک و دهات دیگر نرسیده‌اند، پهلوی وزیرمختار را از آدم و سوار خالی نگذارند و همین که وارد سرحد یک بلوکی یا ولایتی دیگر شدند که مستقبلین آنجا در اول خاک خودشان حاضر شده‌اند، آن وقت متابعت کنندگان منزل سابق خداحافظ [خداحافظی] کرده برگردند.

احدی از حکام و ضباط و قراولان نباید چیزی مطالبه نمایند، اگر آنها چیزی به اصرار بدهند اولا قبول گرفتن ننمایند، اگر زیاد اصرار کردند بگیرند و ایلچی را نرنجانند.

در هر جا که قشون و اهل نظام در معبر جناب ایلچی باشند، خواه دهات عرض راه خواه قصبات و بلده باید حاضر باش کرده احترامات عسکریه نمایند و سربازها پشت چاتمه خودشان صف کشیده، با نظام بایستند و یک قراول پیش‌فنگ نماید و در منزلی

که سرباز و توپچی باشند، با لباس خوب از آنها به جهت قراول احترام دم در منزل وزیرمختار گذارند.

در ورود شهرهای حاکم‌نشین بیست نفر فرّاش با دو نفر نایب در جلو ایلچی افتاده فقیر و سائل را نگذارند نزدیک وزیرمختار بیایند. غیر فرّاش، احدی اذن ندارد پیاده جلو وزیرمختار بیفتد یا از عقب بیاید...

رئیس مستقبلین در درب‌خانه ایلچی پایین آمده به منزل ایشان خواهد رفت و چند دقیقه در منزل او خواهد نشست. کرسی رئیس مستقبلین در منزل ایلچی باید مقابل کرسی وزیرمختار باشد و در معابر وسیع مقابل همدیگر بیایند و در جای تنگ، افندی را پیش بیندازند».

ورود نمایندگان سیاسی به پایتخت تشریفات و مراسم بیشتر و مفصل‌تری داشته است. بدین قرار که عده‌ای از رجال لشگری و کشوری، با یک عده سوار نظام و پیاده نظام، تا مسافتی از شهر به استقبال سفیر و یا وزیرمختار رفته، پس از پذیرایی مختصری او را تا اقامتگاهش مشایعت می‌کردند و در مدخل سفارتخانه احترامات نظامی برای او به عمل می‌آوردند. روز دوم، چند نفر از طرف شخص شاه و وزیر خارجه به دیدن نماینده سیاسی می‌رفتند و روز سوم، با تشریفات مفصلی سفیر جدید اجازه شرفیابی پیدا می‌کرد، مطالعه قسمتهایی از جریان ورود [و] شرفیابی « رالینسن»، وزیرمختار دولت انگلستان، که در تاریخ ۱۲ جمادی‌الاول سال ۱۲۷۶ قمری به تهران وارد شده با عبارات و اصطلاحات زمان خود که در بایگانی وزارت خارجه ایران ضبط است موضوع را به نحو مطلوب‌تری بیان خواهد کرد:

« استقبال کنندگان عبارت بوده‌اند از: عمده‌الامراء العظام محمدخان امیرتومان، و یک نفر سرتیپ و یک نفر یوزباشی با ۵۰ نفر غلام و پنجاه نفر سواره نظام و عالی‌جاه

محمودخان کلانتر از جانب سنّی‌الجوانب اقدس همایون و مقرب الخاقان صدیق‌الملک تا قریه طرشت به استقبال جناب وزیرمختار.

در اول خاک دارالخلافه نواب مستطاب نصرت الدوله، حکمران دارالخلافه، به اسم دولت علّیه از خود آدمی قبل از وقت روانه نماید که هر جا منزل خوب و منقح برای ایشان حاضر نماید و شیرینی برای تهنیت ورود ایشان در منزل ایشان موجود نموده و مهمانی بکند و لوازم اکرام و احترام را به عمل آورند و در تهیه ملزومات ایشان که پاکیزه و ممتاز باشد مضایقه نکنند.

مقرب الخاقان حاجب‌الدوله بر حسب حکم اولیای دولت علّیه چادر دولتی در طرشت بزنند و مستقبلین با جناب وزیرمختار ملاقات نموده در چادر قرار گرفته راحت شده شیرینی و چای و قهوه و قلیان صرف نموده از آنجا بالاتفاق عازم شهر شوند.

نواب امیر آخور اعلی‌حضرت شاهنشاهی سه رأس اسب از اصطبل خاصّه همایون با یراقهای طلا یکجا برای سواری جناب مشارّالیه و دو رأس دیگر به جهت یدک مهیا کرده جلودار با مستقبلین برده در طرشت حاضر نمایند...

بعد از صرف قهوه و قلیان و شیرینی از چادر بیرون آمده، سوار شده، در کمال نظم و ترتیب روانه شهر خواهند شد، لیکن رئیس مستقبلین همه جا باید همدوش با جناب وزیرمختار روانه شوند. و مستقبلین دیگر پشت سر به قاعده و ترتیب، بی‌آنکه درعرض راه مزاحمت و سبقت در مصاحبت نمایند.

قدری به دروازه شهر مانده بیست نفر فرّاش و ده نفر شاطر حاضر خواهند بود و هر یک با صاحب‌منصب خود پیش آمده، تا دم سفارتخانه پیشاپیش جناب مشارّالیه باشند و نگذارند که ارباب توقع زحمت به جناب وزیرمختار برسانند.

« عالی‌جاه کلانتر قدغن خواهند کرد که درویش و سید و ملا و فقیر را ممانعت

نمایند و سر راه جناب مشارّالیه هم آب جاروب و منقح نمایند و چاهها و گودالها را مسطح نمایند.

امیر الامراء العظام نظاماً للمجد و الاحتشام سپهسالار قدغن خواهند نمود که دویست نفر دیگر سرباز با یک نفر یاور در دروازه [ای] که جناب مشارّالیه از آنجا وارد به شهر می‌شود، و دویست نفر دیگر با یاور دم سفارتخانه که در آنجا فرود خواهند آمد، تغییر لباس کرده با لباس خوب حاضر باشند و در هر دو جا احترامات عسکریه به عمل آورند...

مقرب الخاقان عین الملک ده خوانچه شیرینی، به طوری که معمول ورود سفر [سفیر] است، در خانه سفارت قبل از وقت حاضر خواهند نمود که دلیل خوشامد و تبریک ورود آن جناب باشد.

چهار نفر از مستوفیان به تفصیل ذیل با لباس درباری در نزد جناب مشارّالیه خواهند بود که از جانب اعلی‌حضرت همایون رسم تعارف به عمل آورند...

روز دویم ورود، عالی‌جاه عبدالعلی خان، پیشخدمت خاصّه همایون، هم از طرف قرین‌الشرف اعلی‌حضرت شاهنشاهی به سفارتخانه رفته و احوالپرسی از جناب وزیرمختار نموده و ناصرالملک که یکی وزراء دربار معدلت‌مدار است به دیدن وزیرمختار خواهد رفت...

ثانیاً تشریفات روز شرفیابی جناب رالینسن صاحب، وزیرمختار دولت انگلیس، به حضور همایون اعلی‌حضرت شاهنشاهی خلدالله ملکه: جناب وزیرمختار روز سیم ورود به سلام خاص اعلی‌حضرت شاهنشاهی می‌روند. مقرب الخاقان شهباز خان قوریساولباشی با بیست نفر فراش و ده نفر شاطر و ده نفر یساول و سه نفر نایب که یکی نایب یساول و یکی نایب فراشخانه و دیگری نایب شاطرباشی درباری با یک رأس اسب یراق مرصّع از اصطبل خاصّه محض احترام جناب وزیرمختار و دو رأس اسب هم با اینکه داخل تشریفات نیست به جهت صاحب‌منصبان با یک نفر نایب امیر آخور حاضر و به سفارتخانه رفته اظهار می‌دارد که از جانب سنّی‌الجوانب همایون دعوت به حضور مبارک شده‌اند....

قوریساولباشی جناب وزیرمختار را داخل کشیک‌خانه خواهد کرد در حالتی که چند نفر از امنای دربار با لباس رسمی از برای احترام جناب وزیرمختار در کشیک خانه قبل از وقت از قرار تفصیل ذیل حاضر باشند. در آنجا قهوه‌چی همایون به جناب وزیرمختار قهوه و قلیان خواهد داد، بعد از صرف قهوه و قلیان، قوریساولباشی باید به خاک پای همایون عرضه دارد که وزیرمختار درکشیک خانه حاضرند اخبار کرده مراجعت نماید.

بعداً ایشیک آقاسی جناب ایلچی را با صاحب‌منصبان ایشان به ترتیب و نظمی که معین و مقرر است به محوطه عمارت همایون شاهنشاهی داخل کرده مأموریت ایشان را به عرض پیشگاه اقدس، به رسمی که معارف است خواهد رسانید و برحسب اشاره علّیه شاهنشاهی دعوت به دخول قصر مبارک خواهند شد و از همانجا کفش درآورده شرفیابی حاصل خواهند کرد.

بعد از ورود جناب وزیرمختار به اطاق و عرض مأموریت، نامه را پیش خواهد برد و اعلی‌حضرت اقدس همایون شاهنشاهی بلاواسطه از دست ایشان خواهند گرفت».

از بررسی سایر دستورالعملها چنین استنباط می‌شود که این تشریفات درباره سایر سفرا و نمایندگان سیاسی نیز اعمال می‌شده منتهی گاهی اوقات بنابر روابط دوستانه خاصی که بین دولت ایران و دولت فرستنده سفیر موجود بوده تغییراتی در آن پدید می‌آمده است، از قبیل: فرستادن اسبهای اضافی برای همراهان نماینده سیاسی یا حاضر کردن سینی طلا دم در ورودی باغ برای آنکه سفیر تازه وارد نامه خود را در آن بگذارد تا هنگام شرفیابی صاحب‌منصبی آن را حمل نماید.

همچنین نمایندگان سیاسی معمولا هدایایی هم از طرف رئیس دولت خود می‌آوردند و هنگام تقدیم استوارنامه آنها را نیز تقدیم می‌کردند. این هدایا اگر قبل از

رسیدن سفیر به دربار رسیده بود آنها را در اطاق سلام عرضه می‌کردند و اگر سفیر آنها را با خود می‌آورد رئیس تشریفات آنها را به عرض می‌رسانید.

شاه نیز در این موارد هدیه‌ای به شخص سفیر می‌داد، مثلا در مورد وزیرمختار انگلیس این هدیه یک رأس اسب بوده است که « چند روز پیش نواب احتشام‌الدوله پیشکش حضور همایون نموده بود با جل زرین و دهنه طلا و آبخوری نقره». این بود فصلی از امور تشریفات در قرن گذشته....

فصل دوم

نهاد وزارت امور خارجه؛ تاریخچه و بنیان

تاریخچه وزارت امور خارجه و اولین اساسنامه آن *

احمد توکلی

تماس منافع کشور ایران با دول مجاور و روابط دائمی جنگ و صلح مابین ایشان سبب شد که از ایام باستانی، این کشور همواره با همسایگان و سایر دول قوی رابطه سیاسی داشته باشد و هرگاه لازم می‌شد پادشاه شخص سخنور زبان‌آوری یا یکی از سران برجسته کشور را انتخاب کرده به سمت نماینده و سفیر مأمور انجام و حلّ موضوع مختلف فیه با کشور دیگر می‌کرد. مأموریت این نمایندگان، همچنین نمایندگان سیاسی که به دربار ایران می‌آمدند همواره موقتی بود یعنی پس از فیصله دادن به کارهاي مورد مأموریت به کشور خویش بازمی‌گشتند. فقط استثناء گاهی می‌شد که یک یا چند نفر از افراد برجسته از خانواده سلطنتی کشور مغلوب یا دست‌نشانده به ایران آمده در دربار مقیم می‌شدند و از ایشان پذیرایی به عمل می‌آمد، اما اینان بیشتر عنوان پناهنده یا گروگان داشتند و نمی‌توان ایشان را سفیر دانست.

بعد از تشکیل دولت واحد ایران در زمان صفویه و لزوم برقراری رابطه سیاسی با دول اروپایی سفرایی چند به دربارهای اروپا مأمور شدند و مأموریت ایشان مثل سابق

---

* دورهٔ اول، ش ۲ (خرداد ۱۳۲۸).

این بود که به دربارهای مختلف رفته مذاکرات لازم را به انجام رسانند و گاهی یک سفیر مأمور چندین دربار مختلف می‌شد. بعد از آنکه در اروپا وقایع سیاسی مهمی روی داد و منافع شرق با غرب بار دیگر در ایران مصادف گردید، این کشور مورد توجه خاص گردید و دولت بریتانیا تصمیم گرفت که بعد از مسافرت سرجان ملکم در سال ۱۸۰۱ سفارتی دائمی در ایران برقرار کند.

نمایندگان کنگره وین در ۱۸۱۵/۱۲۳۰ق مقررات ثابت و مشخصی برای امور دیپلماسی و رابطه کشورها مدون کردند و در نتیجه وزارتخانه‌ها و تشکیلات ثابتی برای برقراری ارتباط بین کشورها و حفظ آنها مقرر گردید.

اندکی قبل از این تاریخ چون روابط بین ایران و دول بیگانه رو به ازدیاد گذاشته بود فتحعلی‌شاه در سال ۱۲۲۴ق مقارن ۱۸۰۹م میرزا رضاقلی نوایی را که سمت منشی‌الممالکی داشت و وزیر داخله بود از طرف خود مأمور رسیدگی به مرجوعات خارجی کرد. چندی بعد که پیمانهای خاصی با کشورهای مجاور منعقد شده بود، برای انجام تعهدات و رسیدگی به امور مربوطه معتمدالدوله میرزا عبدالوهاب خان نشاط از طرف شاه در سال ۱۲۳۶ق مأمور «انتظام مهام خارجه» شد، ولی او هیچ‌گاه در این شغل سمت یا عنوان وزارت نداشت. در سال ۱۲۳۹ق موقعی که فتحعلی‌شاه در اصفهان بود حاجی میرزا ابوالحسن‌خان شیرازی معروف به ایلچی را که دفعات متعدد به عنوان سفیر به دربارهای اروپایی رفته بود به منصب وزارت دول خارجه منصوب کرد و این گویا اولین مرتبه‌ای است که در تاریخ جدید ایران نامی از وزیر دول خارجه و وزارتی به این عنوان برده می‌شود.

حاجی میرزا ابوالحسن‌خان شیرازی تا سال فوت فتحعلی‌شاه یعنی تا سنه ۱۲۵۰ق همچنان وزیر دول خارجه بود و چون شاه درگذشت و در تهران علیشاه ظل‌السلطان

ادعای سلطنت کرد، او از ترس میرزا ابوالقاسم قائم‌مقام جانب علیشاه را گرفت. پس از شکست یافتن علیشاه و جلوس محمدشاه حاجی میرزا ابوالحسن‌خان به زاویه حضرت عبدالعظیم پناه جست و تا قائم‌مقام باقی بود در آنجا متحصن می‌زیست. در دوره صدارت قائم‌مقام اداره امور سیاسی با خود آن مرد بود و پسرش میرزا علی در این کار با پدر معاضدت می‌نمود.

حاجی میرزا آقاسی در بدو صدارت، وزارت دول خارجه را در عهده میرزا مسعود انصاری گرمرودی از منشیان زیردست محمدخان امیرنظام زنگنه گذاشت و اگرچه این عنوان با او بود، اما حاجی که خود را بسیار عاقل و سیاستمدار می‌پنداشت اختیار تمام کارهای خارجی ایران را هم مثل سایر امور منحصر به خود کرد، چنان که تا اواخر صدارت او خارجیان تنها کسی را که برای گذراندن کارهای خود مرجع واقعی حساب می‌کردند شخص حاجی بود.

در سال ۱۲۵۴ق که خبر مرگ ویلیام چهارم، پادشاه انگلیس به تهران رسید، فرهاد میرزا که در غیاب محمدشاه، نایب‌الایاله بود میرزا مسعود گرمرودی را پیش مکنیل، سفیر انگلیس، برای عرض تسلیت به خراسان فرستاد و میرزا مسعود از آنجا به غوریان هرات به اردوی محمدشاه رفت. حاجی او را در آنجا نگاه داشت و بار دیگر حاجی میرزا ابوالحسن‌خان شیرازی وزیر دول خارجه شد و این بار حاجی میرزا ابوالحسن‌خان تا سال ۱۲۶۲ ق که درگذشت این سمت را داشت و پس از مرگ او میرزا مسعود دوباره مقام وزارت دول خارجه یافت و تا در ربیع‌الثانی ۱۲۶۵ که تاریخ مرگ اوست در همین مقام باقی بود.

بعد از فوت میرزا مسعود، امیرکبیر ضمن شغل صدارت، امور خارجه را هم خود به عهده گرفت و میرزا محمدعلی‌خان شیرازی، خواهرزاده حاجی میرزا ابوالحسن‌خان سمت

نیابت او را داشت. در رمضان ۱۲۶۷ ق میرزا محمدعلی خان وزیر دول خارجه شد و پس از فوت او در ۱۸ ربیع‌الثانی ۱۲۶۸ میرزا سعید از طرف ناصرالدین‌شاه لقب خانی گرفت و دبیر مهام خارجه یعنی کفیل وزارت خارجه شد و در ربیع‌الثانی ۱۲۶۹ رسماً به وزارت خارجه معرفی گردید و جناب لقب گرفت.

میرزا سعیدخان که به علت اظهار علاقه نسبت به کارهای وزارت امور خارجه و طول مدت وزارت به حق می‌تواند لقب پدر وزارت خارجه داشته باشد از اهالی قریه اشلق رود از بلوک گرمرود آذربایجان و مردی ادیب و خوش‌نویس بود و ابتدا ملا محمدسعید نامیده می‌شد. هنگام حرکت اردوی ناصرالدین‌شاه از تبریز به تهران در ۱۲۶۴ ق ملا محمدسعید انصاری در ۱۶ کیلومتری تبریز در قریه باسمنج عریضه‌ای به خدمت میرزا تقی‌خان امیرنظام تقدیم داشت، امیر، خط و ربط او را پسندید و دستور داد همراه اردو باشد و به تهران بیاید؛ در بیستم ذی‌القعده که اردو به یافت‌آباد تهران رسید امیر ملاسعید را به عنوان کاتب احکام مخصوص معرفی کرد و ملاسعید میرزا سعید شد و تا وقتی که امیر بر سر کار بود میرزا سعید منشی مخصوص و محرم اسرار بود. مقارن برکنار شدن امیرکبیر مدتی که میرزا محمدعلی‌خان شیرازی وزارت امور خارجه داشت میرزا سعید از او نیابت می‌کرد تا چنان که گفتیم کفیل و وزیر آن وزارتخانه گردید و تا سال ۱۲۹۰ یعنی متجاوز از ۲۱ سال متوالی به این سمت باقی بود، در این وقت حاجی میرزا حسین‌خان سپهسالار که از صدارت عزل شده بود به وزارت امور خارجه منصوب شد، ولی بار دیگر میرزا سعیدخان در ۱۲۹۷ به این مقام برگشت و این بار تا هنگام مرگش که در ۱۳۰۱ اتفاق افتاد به این سمت باقی بود.

میرزا سعیدخان مؤتمن‌الملک در بیست و پنج سال وزارت خود به رموز کار سیاسی کاملا آشنا شده و امور پلیتیکی این کشور را که همیشه دقیق و حساس بوده و

زیرکی و بصیرت خاص لازم داشته به خوبی انجام می‌داد. وی در دوره دوم وزارت خود برای وزارت امور خارجه تشکیلاتی منظم مقرر داشت و این دستگاه را که منحصر به چند نفر منشی حضور بود به ادارات مختلف تقسیم کرد و اساسنامه‌ای برای آن نوشت و به تصویب شاه رسانید و در حاشیه این اساسنامه به خط خود متعهد انجام امور محوله و ترتیب دادن کارهای وزارت امور خارجه گردید. اینک ما سوادی از متن آن اساسنامه و تعهدنامه را از نظر خوانندگان محترم می‌گذرانیم.

وظایف وزارت خارجه

تمهید موجبات الفت و مسالمت میان دولت علیّه و سایر دول ذوی‌العهود و حفظ روابط مستقیمه پلتیکی با هر یک از دولتهای متحابه اولین وظیفه این وزارتخانه است.

عهود پلتیکی و تجارتی و سایر به توسط این وزیر با دول سایره منعقد می‌شود.

این وزیر به مدلول فصول معاهدات در صیانت حقوق و حفظ مصالح و رعایت صرفه دولت علیّه اهتمام بلیغ خواهد نمود. به عهده این وزیر است که به اقتضاء اوقات پلتیک دولت علیّه را با دول همجوار مقرون به تسهیلات حالیه و منافع مآلیه معلوم و پیشنهاد کرده به شرایط آن اقدام کند.

سفراء کبار و وزراء مختار و جنرال قنسولها و قنسولها و وکیل قنسولها را و هر مأمور که برای خدمات داخله و خارجه امور خارجه است این وزیر معین خواهد کرد.

دستورالعمل تکالیف مأمورین مذکوره و عزل و نصب آنها لدی الاقتضاء با این وزیر است.

اصل و سواد و نوشتجات دولتی تماماً در دفتر این وزارتخانه مرتباً ضبط می‌شود.

سواد عهدنامجات عتیقه و جدیده و صورت نامه‌ها که میان پادشاهان ایران و سایر

سلاطین مبادله شده و سواد هر قسم عهد و قرار پلتیکی که سایر دول در میان خود بسته‌اند باید در دفتر این وزارت موجود بوده به وقت حاجت به آنها رجوع شود.

این وزارتخانه به وسایل قریبه و مقتضیه و به واسطه روزنامجات رسمی و غیررسمی خارجه و از روی اطلاعات مأمورین خارجه خود خیالات و مقاصد دیگر و مقتضیات و سیاسات زمان و آنچه را که به حقوق دولت متبوعه خودش بر می‌خورد همه روزه آگاه و بیدار باشد.

سفراء و مأمورین خارجه که از طرف این دولت مأمورند به مناسبت موقع مأموریت خود از مطالب دایره مطلع واجب و بر حسب تعلیمات این وزارت هر یک تکلیف خود را ادا خواهند نمود.

مراودات این وزیر نسبت به مأمورین خارجه و سفرای دول متحابه به طورهای دوستانه و مهرانگیز خواهد بود، رسوم و تشریفات را به اندازه‌ای که معمول و مقرر است مرعی خواهد داشت.

در منع جور و آزار و مزید امنیت و خشنودی ملل غیر مسلمه که در حمایت و رعیتی دولت علیّه هستند و حقوق آنها را این وزیر مراقبت خواهد کرد.

همچنین امر هَیاکل و معابد آنها و منع مفاسد واقعه نسبت به آنها به مراقبت این وزارتخانه موقوف است.

معاملات واقعه فی‌مابین تبعه ایران و رعایای خارجه آنچه به حکومت وزارت امور خارجه راجع شود به طور خوب و عادلانه فیصل خواهد شد و تا هر درجه به حفظ اعتبار تبعه داخله و تقویت آنها اهتمام خواهد کرد.

مُهر دولتی که در دفتر وزارت خارجه است کمتر به اسناد معاملات خواهد خورد، الا به شروط مقرره که اعتبار آن معامله مُتَیقّن بوده و به عمل املاک مربوط نباشد.

تجار و اهالی ایران که در بلاد خارجه اقامت دارند باید به موجب ثبت صحیح مأمورین، معروف وزارت امور خارجه بوده و در هر نقطه حمایت دولت علیّه به توسط مأمورین این دولت شامل آنها باشد و بر عهده وزیر خارجه است که هر جا سلوک مأمورین خود را مغایر امنیت و رضامندی تبعه این دولت ببیند فوراً در رفع این حالت و تغییر مأمور اهتمام نماید.

نشان و امتیازات که به دست وزارت خارجه به مأمورین و اهالی خارجه داده می‌شود بر عهده این وزیر واجب است که نگذارد بی‌موقع و نالایق داده شود و در اعتبارات نشان دولت اهتمام بلیغ نماید.

در نظم تذکره مرور که رعایا و اهالی داخله به خارج مملکت سفر کنند و ترتیب و انتظام ثبت مسافرین و دانستن عدد اشخاصی که در خارج اقامت کرده و یا معاودت نموده‌اند تکلیف این وزارتخانه است.

این وزارتخانه به توسط مأمورین مخصوص خود از امور سرحدیه و تجاوزات اهالی و عشایر سرحدنشین مطلع و در مطالعه و مواظبت آن مکلف است.

اداره نشانهای دولتی کلّیتاً چه در داخله چه در خارجه به عهده وزیر خارجه محول می‌شود که به انتظام و حفظ مراتب و نگاهداری اعتبارات و ثبت و ربط آن مواظبت نماید.

عمده تکلیف وزیر خارجه این است [که] املاکی را که الی حال من غیر حق و مخالف عهود دولتی به اقتضای بعضی معاملات شخصیه به دست تبعه خارجی افتاده است از تصرفات آنها منتزع و کلّیتاً از ید آنها مستخلص نماید. در حاشیه اساسنامه چنین نوشته شده:

«این چاکر خاکسار آستان سپهر نشان همایون، همیشه در تقدیم شرایط

خدمت و لوازم عبودیت، خود را مسئول دانسته بلکه در جنب خدمت و فدویت به دولت قوی شوکت اعلی‌حضرت شاهنشاهی روحی و روح‌العالمین فداه فانی محض بوده بعد از فضل خداوند و قنا من الاقارب خودبینی نداشته است و دانسته است که اگر تحصیل خشنودی و رضای خاطر آفتاب مظاهر همایون را بکند دارای دولت عظمی است اگر چه لاشیئی باشد، والا افقر فقرای عالم خواهد بود، راضی بوده و هست که خود را در راه فدویت به تلف بدهد و تحصیل نیکنامی ابدی نماید، بر این زادم و هم بر این بگذرم. گواه عرض چاکر فدوی جان نثار اولا رأی الهام مظاهر همایونی [و] بعد صورت حال حالیه چاکر است که ابداً شرحش را در خاکپای همایون تجویز نمی‌کند و هزاران شکر و ستایش دارد که بالفعل از اثر توجهات خاطر دریا مقاطر همایونی در نهایت وسعت و استغنا از کل خلائق صاحب همه نوع امتیاز و افتخار است، خداوند این نعمت بی‌پایان را در سایه مرحمت پایه همایونی از این چاکر و عبد ذلیل خاکسار سلب نفرماید و جان نالایق این چاکر را تصدق خاکپای اقدس نماید که با همه نالایقی و حقارت باز بالاتر از آن خاکپای بضاعتی ندارد. از بزرگ‌ترین تجربه‌های این چاکر فدوی همان معرفت به قدر و قیمت مراحم اعلی‌حضرت شاهنشاه اسلام پناه روحنا فداه بوده، پس اگر دنیا را به این چاکر خاصه بعد از انقضای زمان هوی و هوس بدهند با ذره[ای] از خشنودی خاطر همایون برابر نمی‌کند. بلی، به جان و دل و از روی صمیم قلب و نیت پاک و کسب شرف دنیا و آخرت در خدمات و تکالیف مقرره حاضر و کماکان مسئول است و از خداوند متعال توفیق می‌خواهد که بتواند به قدر قوه عاجزانه، این مسند بزرگ محترم دولت را که ودیعه[ای] بس محترم و گرانبهاست نگاه دارد و بر شئونات آن اگر با همه عجز و قصور نیفزاید به عون الهی از عظمت و میمنت آن اقلا نکاهد.

ولی از عرض این فقره ناگزیر است، چنان که از سی سال قبل تا حال در بعضی مواقع مقتضیه هم جسارت به عرض خاکپای همایون کرده است که این چاکر فدوی در این خدمت بزرگ با خطر از خود فی نفسه دارای هیچ قدرتی نیست، چرا که قدرت و عظمت از جانب حضرت رب الارباب عزّ و علا، مخصوص ذات ملکی صفات همایون است [و] به هر کس به هر اندازه که لازم دانند مرحمت و مبذول می‌فرمایند. این چاکر جان نثار اگر در کنف حفظ و حصار مراحم و مشکل‌گشایی‌های خاطر بیضا مظاهر ملوکانه محفوظ نباشد و در اوقات حاجت و اضطرار از مهالک خطرات نجات نیابد یک ساعت نمی‌تواند زیست کند تا به اداره چنین دستگاه معظم دولتی چه رسد، زیاده بر این یارای جسارت ندارد و در جنب علوم سرشار همایونی لغو و زائد خواهد بود. به تاریخ ۲۵ شهر ذیحجه‌الحرام به خاکپای همایون اعلی جسارت به عرض نمود فی سنه ۱۲۹۹[ق] مهر: سعید الانصاری ـ ۱۲۶۹

در پایان این مقاله بی‌مناسبت نمی‌دانیم که صورت اسامی وزرای امور خارجه و دوره وزارت هر یک از ایشان را از ابتدای تشکیل رسمی این وزارتخانه تا صدر مشروطیت در اینجا قید کنیم، به شرح ذیل:

۱. حاجی میرزا ابوالحسن‌خان شیرازی (بار اول از ۱۲۳۹ تا ۱۲۵۰)

۲. میرزا علی پسر میرزا ابوالقاسم قائم‌مقام (از رمضان ۱۲۵۰ تا سلخ صفر ۱۲۵۱)

۳. حاجی میرزا مسعود انصاری (بار اول از ربیع‌الاول ۱۲۵۱ تا حدود ۱۲۵۴)

۴. حاجی میرزا ابوالحسن‌خان شیرازی (بار دوم از حدود ۱۲۵۴ تا ۱۲۶۲)

۵. حاجی میرزا مسعود انصاری (بار دوم از ۱۲۶۲ تا ربیع‌الثانی ۱۲۶۵)

۶. میرزا تقی‌خان امیرکبیر با نیابت میرزا محمدعلی‌خان شیرازی (از ربیع‌الثانی

۱۲۶۵ تا ۱۹ رمضان ۱۲۶۷)

۷. میرزا محمدعلی‌خان شیرازی (از ۱۹ رمضان ۱۲۶۷ تا ۱۸ ربیع‌الثانی ۱۲۶۸)

۸. کفالت میرزا سعیدخان مؤتمن‌الملک (از ربیع‌الثانی ۱۲۶۸ تا ربیع‌الثانی ۱۲۶۹)

۹. میرزا سعیدخان مؤتمن‌الملک (بار اول از ربیع‌الثانی ۱۲۶۹ تا شعبان ۱۲۹۰)

۱۰. حاجی میرزا حسین‌خان مشیرالدوله، سپهسالار اعظم (از شعبان ۱۲۹۰ تا شوال ۱۲۹۷)

۱۱. میرزا سعیدخان مؤتمن‌الملک (بار دوم از شوال ۱۲۹۷ تا ۱۳۰۱)

۱۲. محمودخان ناصرالملک قراگزلو (از ۱۳۰۱ تا ۱۳۰۳)

۱۳. یحیی‌خان مشیرالدوله (از ۱۳۰۳ تا ۱۳۰۵)

۱۴. میرزا عباس‌خان قوام‌الدوله (از ۱۳۰۵ تا ۱۸ محرم ۱۳۱۴)

۱۵. میرزا علی‌اصغرخان امین‌السلطان با نیابت میرزا نصرالله‌خان مشیرالملک (از ۱۸ محرم ۱۳۱۴ تا جمادی‌الاولی ۱۳۱۴)

۱۶. حاجی شیخ محسن‌خان مشیرالدوله (از جمادی‌الاولی ۱۳۱۴ تا ۱۳۱۷)

۱۷. میرزا نصرالله‌خان مشیرالدوله، (مشیرالملک سابق) (از ۱۳۱۷ تا ۱۳۲۴)

۱۸. میرزا محمدعلی‌خان علاءالسلطنه (از ۱۳۲۴ تا ۱۳۲۵)

نخستین وزیر امور خارجه ایران*

سید محمد محیط طباطبایی

تصدی سیاست خارجی، به مفهوم جدید آن، پیش از دوره حکومت صفویه هنوز در ایران قسمتی از مهام امور مملکتی را تشکیل نمی‌داد و صاحب دیوان رسایل سلطانی یا وزیر سلطان مکاتبه با سلاطین و رجال خارجی را بر وفق دستور پادشاه وقت انجام می‌داد. نامه‌هایی مربوط به دوران سلطنت سلاطین ترکمان[1] و تیموری در گنجینه‌های اسناد ممالک اروپا و اسلامبول محفوظ است و سوادهایی از آنها در مجموعه‌های مکاتیب تاریخی مربوط به دوره‌های بعد از آن دیده می‌شود، ولی از قرائن و شواهد تاریخی نمی‌توان در سازمانهای قدیمی دیوان و دفتر، به وجود دستگاه مخصوصی یا مسئول مشخصی پی برد که عهده‌دار مهام امور خارجی کشور باشد. بلکه از زمان صفویه به خصوص عصر پادشاهی شاه عباس است که این موضوع بخش مهمی از وظایف سیاسی و دیوانی کشور را تشکیل داده است.

شغل مجلس‌نویسی که در آن عصر برای تحریر دستورات و اوامر و احکام پادشاهی در سلسله وظایف دیوانی وجود داشت بعد از زمان پادشاهی شاه عباس صفوی به دو

---

* دورهٔ دوم، ش ۱۲، اسفند ۱۳۳۹.

[1]. آق قویونلو و قراقویونلو

وظیفه مشخص و مستقل مجلس‌نویسی و منشی‌الممالکی تفکیک شد. تشخیص حدود این دو وظیفه از روی مدارک موجود دشوار و به نسبت اهمیت و نفوذ متصدی آن تفاوت پیدا می‌کرده است، اما همان‌طور که لفظ منشی‌الممالک وسعت حوزه کار دیوانی صاحب عنوان را نشان می‌دهد، تحویل مکاتیب سلاطین خارج و قرائت آنها در حضور شاه و قید اشاراتی که در پاسخ آنها بر زبان می‌رفت و تنظیم مُسَوّده جواب و عرض و اصلاح و تحریر آن همه از کارهای منشی‌الممالک بوده است.

میرزا محمدرضای منشی‌الممالک[۱] زمان سلطنت شاه عباس ثانی و شاه سلیمان که مدت سی سال متعهد این وظیفه بوده است در جایی که می‌خواهد کیفیت وظیفه یا خدمت خود را بر فرد مداخل، حسب‌الامر شاه بنویسد چنین توضیح می‌دهد:

« خدمت این غلام این است که نامهایی که از سلاطین اطراف به این درگاه که ملثم شفاه و سجده‌گاه جِباه أعالی و اشراف است عز ورود یابد در خدمت اشرف خوانده و جواب آنها را مسوده نموده بعد از عرض، نامه را تمام کند و فتح‌نامجات و شرط‌نامجات و نشان و شجره‌نامه مبارکه و احکام مطاعه را که از درگاه عرش اشتباه عز صدور می‌یابد تعیین دیباچه و تعریفات آنها نموده بعد از ملاحظه ربط و صحت و املاء، لوازم خط و کتابت و انشای طغرای غرای دولت بلند ابد پیوند را گلگونه عذار آن شواهد جمیله مع افتخار سازد».[۲]

این بهترین و کامل‌ترین شرحی است که از ماهیت اصلی وظیفه منشی‌الممالکی در سده یازدهم هجری به دست داریم و منشی‌الممالک محمد رضای نصیری در وقتی

---

۱. میرزا محمدرضای منشی الممالک مؤلف کتاب کشف الایات است و از قرار معلوم تفسیری هم بر قرآن مجید نوشته بود. مجموعهٔ منشآت او که مشتمل بر سواد ارقام و احکام دولتی است شامل مقدار زیادی از اسناد سیاسی مربوط بدان زمان است.

۲. نقل از منشآت منشی‌الممالک، نسخهٔ خطی کتابخانهٔ مجلس.

که از طرف شاه مقرر شده بود که هر یک از ارباب مناصب دیوانی شرح خدمت خود را در زیر فرد مداخل و نام خود بنویسد کار خود را چنان که نقل شد وصف کرده است.

این وظیفه تا پایان دوره صفویه به همان سبک و سیاق باقی بود. فتحنامه بحرین که در شماره قبل همین نشریه انتشار یافت به قلم میرزا رفیع، منشی‌الممالک شاه سلطان حسین، بوده است که از پایان زندگانی او خبری نداریم و شاید او هم یکی از هزارها قربانیان قحط و غلای ایام محاصره اصفهان یا قربانیان دوره محمود و اشرف باشد.

نادر پیش از آنکه نایب‌السلطنه شود و به مقام والی مستقل خراسان[1] اکتفا می‌ورزید هنوز زمینه مستقلی برای داشتن نویسنده‌ای با عنوان منشی‌الممالکی نداشت و میرزا مهدی استرابادی را پس از خلع شاه طهماسب بدین عنوان مفتخر ساخت، ولی در صحرای مغان برای جلب رضایت طرفداران شاه طهماسب این سمت را به میرزا مؤمن پسر میرزا قوام واگذار کرد که قبلا وزیر شاه طهماسب دوم بود و میرزا مهدی را به مجلس‌نویسی یا واقعه‌نویسی که ضبط وقایع مجلس همایون و حوادث ایام باشد تعیین کرد.[2] معلوم نیست دوره منشی‌الممالکی میرزا مؤمن چقدر طول کشید، همین قدر می‌توان دریافت که در سفر هندوستان، میرزا مهدی هر دو سمت را جمع کرده بود.

---

[1]. نادر بر حسب قراردادی که با شاه طهماسب در مشهد، پیش از جنگ با اشرف افغان، گذارده بود پس از شکست اشرف و تصفیهٔ کار فارس و خوزستان فرمان والیگری مستقل خراسان را، که این سمت نسل بعد از نسل در اعقاب او بماند، از شاه گرفت و خراسان که تا این تاریخ شامل بیگلربیگی‌های مشهد و مرو، هرات و قندهار بود مانند لرستان و گرجستان و حویزه و کردستان «والی نشین» شد. نادر در آن موقع اجازهٔ زدن جیقه مانند والیان گرجستان و حویزه گرفت ولی جیقه را به سمت چپ کلاه یا عمامه می‌زد، چه نصب جیقه در سمت راست از امتیازات خاص سلطنتی بود.

[2]. میرزا مهدی بن محمد نصیر استرابادی از منشیان زمان شاه سلطان حسین بوده که نخست در استراباد و سپس در اصفهان به کار نویسندگی می‌پرداخت. در دورهٔ سلطنت شاه طهماسب ثانی از وابستگان دستگاه سلطنت بود اما بعداً به نادر پیوست و در سفر و حضر همراه و موظف به کار واقعه‌نویسی و انشای مراسلات مهم و تألیف تاریخ نادری بود. بعد از نادربه شاه سلطان حسین ثانی و سپس به شاه اسماعیل ثالث پیوست و تا موقعی که کریم‌خان، شاه صفوی را از دست محمدحسن قاجار باز ستد قراین می‌نماید که در حیات و با او بوده است. از ۱۱۷۳ به بعد دیگر خبر صحیحی از او در دست ما نیست.

میرزا جعفر اصفهانی یا فراهانی که بعدها در زمان شاه سلیمان ثانی منشی‌الممالک شد نایب میرزا مهدی‌خان بود.

بعد از مرگ نادر، سیاست خارجی ایران از توسعه‌ای که در زمان او پیدا کرده بود خارج شد و روابط خارجی محدود به قضایای مربوط به حدود عثمانی و نمایندگان تجارتی کمپانیهای شرقی هلندی و انگلیسی در خلیج‌فارس گردید و دیگر نیازی به منصب منشی‌الممالکی احساس نمی‌شد و ذکری از آن در میان نمی‌آید تا آنکه در آغاز قرن نوزدهم میلادی اختلاف ایران و روس بر سر ولایات ماورای رود ارس و کشمکش میان روس و انگلیس برای بسط نفوذ سیاسی و اقتصادی بر فلات ایران، کشور ما را عرصه بروز حوادث ناگواری از لحاظ سیاست خارجی قرار داد و همچشمی روس و انگلیس جهت اعمال نفوذ در آسیای مرکزی و غربی و رقابت فرانسه و انگلیس در جلب‌نظر موافقت دولت ایران برای حمله یا دفاع از هندوستان، دربار غافل و بی‌اطلاع قاجاریه را معرض تصادم افکار و آرای سیاسی متضاد قرار داد و رفت و آمد سفرای فرانسه و انگلیس و ایلچیان روس و عثمانی جهت تأمین هدفهای متضاد چنین اقتضا کرد که وظیفه منشی‌الممالکی در قبال وظیفه خطیر صدارت یا اعتمادالدوله اهمیت بسزایی پیدا کند و کارهای مربوط به سیاست خارجی و مکاتبات با سلاطین و تنظیم رفت و آمد ایلچیان را مقام مسئول مشخصی عهده‌دار گردد.

در دوره صفویه امور تشریفاتی مربوط به رفت و آمد سفرا را ایشیک آقاسی که به منزله وزیر دربار محسوب می‌شد انجام می‌داد، ولی در زمان فتحعلی‌شاه که موضوع رفت و آمد سفیران و تنظیم کارهای مربوط بدیشان و سایر اتباع خارجی با نوشتن مکاتیب و اسناد سیاسی توسعه کامل پیدا کرده بود سمت منشی‌الممالکی اقتضای جمع میان دو وظیفه را می‌کرد، ولی منشی‌الممالک باز هم مانند روزگار صفویه در سایر مسایل دیوانی

و قضایای مهم مملکتی ناگزیر از شرکت و همکاری با وزرا و رجال دیگر بود. میرزا رضاقلی نوایی از مردم قصبه نوا در شمال تهران نخستین کسی بود که در عهد فتحعلی‌شاه منشی‌الممالک شد و انتساب او به امیر علیشیر نوایی گویا اساسی نداشته باشد. فتحعلی‌شاه بعد از کشتن حاجی ابراهیم اعتمادالدوله شیرازی، که همه وظایف دولتی را از زمان آقا محمدخان قبضه کرده بود، کارهای مربوط به کشور و لشکر و خارجه را از وظیفه صدراعظمی جدا کرد و برای هر یک مسئولی تعیین کرد که منشی‌الممالک در آن میان جمع میان لوازم مهام خارجی و داخلی را می‌کرد. میرزا عبدالوهاب اصفهانی[۱]، وزیر و دبیر و خطاط و شاعر معروف آن عصر که نبیره میرزا رحیم، حکیم‌باشی شاه سلطان‌حسین[۲] و پسر یا برادرزاده میرزا عبدالباقی، حکیم‌باشی نادر[۳] و برادرزاده میرزا عبدالوهاب[۴]، فرمانروای اصفهان در عهد کریم‌خان بوده، به واسطه حسن خط و ربط و ذوق ممتاز شاعری معروف دستگاه سلطنت و مُتَقَلِّدکار منشی‌الممالکی شد. او سالها پیش از آنکه فرمان وزارت خارجه به نام او صادر شود در تنظیم لوازم این منصب می‌کوشید؛ در سفرنامه‌ها و یادداشتهای جهانگردان و سیاستمداران اروپایی که در آن زمان تدوین و تنظیم شده است بارها به اسم و رسم میرزا عبدالوهاب نشاط برمی‌خوریم و خارجیان او را مردی دانا و بینا و جامع معلومات

---

۱. میرزا عبدالوهاب نشاط اصولاً از سادات حسینی شیراز بوده است که چون نیاکان او به کار پزشکی می‌پرداخته‌اند به دستور سلاطین صفویه به اصفهان آمده و در آنجا اقامت گزیده بودند.

۲. میرزا حیدر حکیم‌باشی در وجود شاه سلطان حسین نفوذ کامل داشت و فتحعلی‌خان داغستانی اعتمادالدوله قربانی دسیسه و توطئهٔ مشترک او با ملا محمدحسین ملاباشی شد.

۳. میرزا عبدالباقی حکیم‌باشی نادر که در شعر «باقی» یا «طبیب» تخلص می‌کرد تا اواخر سلطنت نادر به همین سمت باقی بود و نام او در یادداشتهای بازن، کشیش فرانسوی و پزشک نادر وارد است.

۴. میرزا عبدالوهاب عموی نشاط مدت بیست سال از طرف زندیه حاکم اصفهان بود و اصفهان در دورهٔ حکومت او حیات اجتماعی را که از سال ۱۱۳۵ به بعد از دست داده بود بازیافت و انجمن ادبی مرکب از شعرای معروف آن عصر به تشویق او تشکیل شد.

عقلی و ادبی عصر خود و مظهر ذوق و معرفت و کفایت شرقی می‌شناختند. در مجموعه‌ای از فرامین و مکاتیب دولتی که در کتابخانه مجلس محفوظ است اصل نامه‌ای را که میرزا بزرگ قائم‌مقام در ۱۲۳۲ یعنی چهار سال پیش از صدور فرمان وزارت خارجه به میرزا عبدالوهاب نشاط نوشته موجود است، بدون آنکه وارد در بحث و تفصیل راجع به شأن صدور این نامه و شرح حوادث آن زمان بشویم عین نامه را برای نمودن مقام و منزلت نشاط در نظر میرزا بزرگ قائم‌مقام که جانشین صدراعظم در دربار ولیعهد برای خدمات سیاسی و اداری به عباس میرزای نایب‌السلطنه بود نقل می‌کنیم:

عالی‌جاه بسالت و نبالت همراه، مجدت و نَجِدت انتباه، فخامت و شهامت اکتناه، سیادت و سعادت پناه، مقرب الحضرت الخاقانیه، معتمدالدوله العلیه‌السلطانیه، منشی‌الممالک میرزا عبدالوهاب به وجه روزافزون امیدوار بوده بداند که در باب گفت‌وگوهای فی‌مابین ما و ایلچی چون حسب‌الامر اشرف همایون شاهنشاهی بایست که او را از خود راضی و خشنود نماییم، لهذا آنچه لازمه حسن سلوک و خوبی رفتار و نرمی گفتار بود از جانب ما و کارگزاران ما نسبت به او به عمل آمد و در هر باب کمال رضامندی و خشنودی از ما داشت و روز آخر که به واسطه بدمستی دو نفر صالدات فوج بهادران که در نیمه شب به دست گزمه شهر افتاده بودند و ایلچی را به خاطر رسیده بود که این مطلب برای ممانعت آنها از آمد و شد نزد اوست در ساعت حرکت فی‌الجمله رنجش از ما حاصل نموده بود. مقرب‌الحضرت میرزا محمدعلی مستوفی سرکار را تا صوفیان و مرند از تعاقب او فرستاده شرحی التفات‌آمیز که سواد آن به ملاحظه آن عالی‌جاه خواهد رسید مرقوم داشتیم و همان دو نفر صالدات را که نیمه شب به دست عسس افتاده و زیاده از دو ساعت درگیر نبوده و مطلقاً مایل رفتن نزد روسیه

نبوده و نیستند، هم روانه نزد ایلچی نمودیم که خود به دقت از آنها تحقیق و تفتیش نموده رفع این تشکیک او هم به عمل آید و به هر جهت از جهات با رضامندی و خشنودی کامل از ما برود. در باب سایر مواد، چون میرزا ابوالقاسم[1] را در این روزها برحسب استصواب آن عالی‌جاه روانه درگاه عرش اشتباه شاهنشاه جم‌جاه روحی و روح‌العالمین فداه خواهیم کرد در این وقت که چاپار را روانه می‌نمودیم از هر جهت سکوت اختیار نموده بعضی مراتب را محول به وجدان و دریافت آن عالی‌جاه کردیم و چون مراتب وثوق و اعتماد ما نسبت به آن عالی‌جاه در این اوقات دگرگون است در حقیقت انتظام هر امری از امور متعلقه به سرکار در آن دربار سعادت مدار از آن عالی‌جاه می‌خواهیم و چاکرزاده میرزا معصوم در هیچ مهمی از مهام سرکار بی‌اذن و استصواب آن عالی‌جاه اقدام نخواهد نمود. کارگزاران سرکار هم بعد از این همه وقت آن عالی‌جاه را از حقایق امور و مهام این حدود مستحضر و مطلع خواهند ساخت که هر چه در هر امر تقدیم کند از روی آگاهی و استحضار کلی باشد. باید آن عالی‌جاه هم همواره از گزارش امور خود و وقایع اتفاقیه آن ولا و هر چه که در کارهای ما صلاح و صواب بینند ما را مستحضر ساخته مهمی و مطلبی که داشته باشند در کمال بی‌ساختگی و بی‌مضایقگی که سیاق مخصوص آن عالی‌جاه است اظهار نمایند. تحریراً فی شهر ذی‌القعده الحرام، سنه ۱۲۳۲.

این مکتوب درجه قدرت و نفوذ نشاط را که هنوز با لقب معتمدالدوله کلیه وظایف منشی‌الممالکی را از داخلی و خارجی برعهده داشت نشان می‌دهد و تواضع و تسلیم مردی مانند میرزا بزرگ که قائم‌مقام صدراعظم در آذربایجان بود دلیل شخصیت و مزید

---

[1]. میرزا ابوالقاسم پسر میرزابزرگ همان قائم‌مقام معروف است که وزیر محمدشاه شد و به قتل رسید. قائم‌مقام به آثار نشاط علاقهٔ کامل داشت و به جمع‌آوری نوشته‌های او همت گماشت.

کفایت او در رتق و فتق امور داخلی و خارجی بوده است.

صاحب قدیم این مجموعه مکاتیب دولتی که آنها را در اصفهان از خاندان نشاط چند سال بعد خریده و به صورت مرقعی در آورده است در حاشیه همین نامه می‌نویسد که: « به خط قائم‌مقام است»، ولی معین نمی‌کند که کدام قائم‌مقام، در صورتی که متن نامه نشان می‌دهد که این مکتوب از طرف میرزا بزرگ پدر قائم‌مقام دوم صادر شده باشد و قید « چاکرزاده معصوم» این نکته را کاملا تأیید می‌کند.

میرزا معصوم محیط برادر میرزا ابوالقاسم قائم‌مقام جوانی خطاط و هنرمند و شاعر بوده و کتابتهای مسجد خان مروی تهران به خط دست اوست. این مرد هنرمند، که در جوانی مُرد، مدتی را در تهران نماینده کارهای پدرش در مقابل وزرای مقیم دربار بوده است.

نشاط تا سال ۱۲۳۶ وظیفه سنگین منشی‌الممالکی را با همه جوانب و اطراف داخلی آن متعهد بود و توزیع اوقات او در میان کارهای مختلف گویا سبب شده بود که نتواند به فراغت بال مهام خارجی را انجام دهد و همین سبب شد که فتحعلی‌شاه در ذی‌الحجه الحرام ۱۲۳۶ فرمانی را که اینک عین آن از روی اصل محفوظ در کتابخانه مجلس نقل می‌شود، به نام او صادر کند:

« حکم والأُشد که چون ملزوم رأی ملک آرا و مقتضی مناظم دولت ابد اقتضا افتاده که هر یک از مهام معظمه دربار سلطنت را نظمی کلی باشد و در مناظم امور دولت دقایق دقت و اهتمام معمول افتد و از آنجا که از مخصوصاًت مهمام که زیاده اهتمام در آن لازم و در پیشگاه انظار جهانداری عمده مناظم می‌نماید امور متعلقه به ممالک بعید المسالک و ثغور و سرحدات خارج ممالک و محاورت و مطارحت با سفرا و ایلچیان هر کشور و مراودت و مکاتبت با اعیان دولتهای دیگر و دیگر مهامی که بدین اوضاع متعلق باشد، است و لهذا در هذه السنه ییلان ئیل خجسته دلیل و ما بعدها فدوی ارادت نصاب،

سلاله السادات الاطیاب، مقرب‌الخاقان، دولتخواه قدیمی، معتمدالدوله العلیه العالیه میرزا عبدالوهاب را به انتظام مهمات وزارت امور خارجه مخصوص داشتیم که من‌بعد مشارالیه را از اموری که عایق اهتمام در مهام مزبوره باشد فراغتی بوده از روی اطمینان خاطر و جمعیت حواس به لوازم مشاغل مزبور پردازد تا در اوضاع مزبوره با سایر خدمات امتیاز و اختصاصی ظاهر باشد و در جمع و خلو اشتباهی و التباسی واقع نیاید. بدین موجب تفصیل آن مرقوم می‌گردد که از روی دقت و اهتمام تمام به لوازم خدمات مفصله اقدام نماید:

مهمات مملکت آذربایجان و خراسان که هر یک به ثغور و سرحدات ممالک خارج متصل است؛[1]

امور سفرا و ایلچیان دول خارجه عموماً و قرار و مدار کارهای متعلقه به آنها؛

تحریر و فرمایش نامه‌جات سلاطین و اعیان ممالک خارج از مملکت محروس؛

تحریر و فرمایش ملفوفجاتی که به دفترخانه مبارکه و معاملات ولایتی رجوعی ندارد؛

و تقدیم مهمات مرقومه را مخصوص خود داند؛

مقرر آنکه عالی‌جاهان رفعت جایگاهان، عزت و جلالت دستگاهان، اخلاص و ارادت آگاهان، مقربی الخاقان مستوفیان عظام دیوان همایون حسب‌المقرر معمول داشته شرح فرمان مبارک را در دفاتر خلود ثبت و از شوائب تغییر و تبدیل مصون دانسته در عهده شناسند. شهر ذیحجه الحرام سنه ۱۲۳۶».

شهادت صاحب مرقع محمدحسن بن محمدحسین طباطبایی نایینی[2] بر اینکه « اصل فرمان به خط نشاط است»[3] دلیلی به همراه ندارد و شباهت خط آن با خطوط

---

[1]. اختصاص کار رسیدگی به خراسان و آذربایجان در جزو وظایف وزیر خارجه دلیل اهمیتی است که موضوع قفقاز و افغانستان برای حکومت فتحعلی شاه داشته و خواسته است کارهای داخلی و خارجی آن دو ناحیه مرتبط به یکدیگر باشد.

[2]. این شخص پدر میرزا رضاخان نایینی و میرزا مرتضی‌قلی‌خان نائینی و جد دکتر طبا بوده است.

[3]. صاحب مرقع در حاشیهٔ این فرمان که از وسط پاره شده، نوشته است:

دیگر معتمدالدوله تا آن درجه زیاد نیست که جای بحث را باقی نگذارد.

یک بررسی اجمالی در متن فرمان ثابت می‌کند که مرحوم نشاط نخستین وزیری است که به انتظام مهام «**وزارت امور خارجه**» مخصوص و منصوب شده است و تصور برخی در باب آنکه عنوان وزارت خارجه بعد از مرگ او ایجاد شده[۱] است به این عبارت از فرمان نقض می‌شود که می‌گوید: «در هذه السنه یپلان ئیل خجسته دلیل و بعدها فدوی ارادت نصاب، سلالةالسادات الاطیاب، مقرب الخاقان، دولتخواه قدیمی، معتمدالدوله العلیه العالیه میرزا عبدالوهاب را به انتظام مهمات **وزارت امور خارجه** مخصوص داشتیم».

ضمناً استنباط می‌شود که مشاغل دیوانی احتمالی دیگر که با عنوان یا لقب منشی‌الممالکی همراه بوده از وظیفه خطیر مهام وزارت خارجه جدا شده است تا نشاط بتواند بهتر به لوازم این کار برسد.

پس می‌توان گفت در سال ۱۲۳۶ق تعهد مهام امور خارجه از وظیفه و لقب منشی‌الممالکی تفکیک شده و استقلال به هم رسانیده است، همان طور که دو قرن پیش از آن وظیفه منشی‌الممالکی از کار مجلس‌نویسی برای تعهد مکاتبات خارجی منشعب گشته بود.

نشاط تا سال ۱۲۴۴ که رخت از جهان فانی برون برد عهده‌دار وزارت امور خارجه بود و ارجاع کار منشی‌الممالکی به میرزا مهدی ملک‌الکتاب فراهانی را نباید دلیل قبول کناره‌جویی عملی او از این کار دانست، بلکه در آن فرمان وزارت خارجه ذکری از جمع

☜«بسم‌الله تعالی شانه. این فرمان که دو قطعه شده است از خطوط زیبای استاد مرحوم معتمدالدوله میرزا عبدالوهاب نشاط است که در اصفهان در سنوات قبل، از ورثهٔ آن مرحوم خریده در هذه السنه جزو این مرقع شد.»

[۱]. به نشریهٔ وزارت امور خارجه، دورهٔ سوم، شمارهٔ رجوع شود.

لوازم دیگر منصب منشی‌الممالکی با وزارت خارجه نمی‌رود[1] تا برای چنین محمل‌سازی « به مجذوبی او و برکناری از کار» که برخی از معاصران ما در آثار خود به نشاط نسبت می‌دهند تسلیم شویم.

زندگی سیاسی نشاط و کارهای خطیری که در دوره وزارت خارجه او انجام گرفته درخور بحثی دامنه‌دار می‌باشد و در اینجا مقصود ما تنها رفع این شبهه از اذهان بود که در یکی از دوره‌های سابق همین نشریه راجع به سمت وزارت خارجه نشاط شده بود و ضمناً خواستیم اصل فرمان را که مؤید این رفع شبهه است عیناً با تصویری که از او در صف سلام فتحعلی‌شاه باقی مانده است در دسترس علاقه‌مندان قرار دهیم.

نشاط در اثر تجربه‌های تلخی که از حوادث یک صد ساله تاریخ ایران، به‌ویژه سرگذشت اصفهان و بالاتر از آن عواقب وخیم جنگهای ایران و روس و پیمان گسلیهای دول بزرگ غربی در موارد لازم و بی‌وفایی آنها از تقدیم مساعدتهای معهود پیدا کرده بود طرح سیاست خارجی ایران را به شکلی افکند که بعدها قائم‌مقام و میرزا تقی‌خان دنباله آن را گرفته ترتیبی اختیار کردند که از آن به « مدارا» و « سازش» و « موازنه» تعبیر می‌شد.

حاجی میرزا آقاسی و میرزا آقاخان که از درک مبانی و نتایج خطیر این خطمشی سنتی عاجز یا در رد آن مجبور بودند، ایران را دو بار در نتیجه خطمشی غلطی به کشمکش نظامی با اروپاییان افکندند و نتیجه نهایی آن عهدنامه ۱۲۷۵ است که سند ناتوانی و تسلیم ایران در برابر حوادث خارجی شناخته می‌شد.

اروپاییان، به‌ویژه فرانسویان که از اوضاع آشفته ایران و کشمکش با روس و انگلیس در آسیا انتظار بهره‌برداری در اروپا را داشتند از این روش میانه‌روی و شاهکاری که معتمدالدوله از نتیجه آزمایشهای بیست و دو ساله در روابط سیاسی با خارجیان اختیار

---

[1]. به مجلهٔ یادگار، سال چهارم، رجوع شود، مقالهٔ آقای قائم‌مقامی دربارهٔ زندگانی ملک‌الکتاب.

کرده بود رضایت نداشتند و او را احیاناً متهم به جانبداری از همسایه شمالی می‌کردند.

زندگانی سیاسی معتمدالدوله مانند زندگانی ادبی او عرصه‌ای پهناور دارد و شایسته آن است که یکی از محققین ایرانی آن را موضوع کتابی مخصوص قرار دهد. معتمدالدوله در تحریر نثر دیوانی روشی را انتخاب کرد که میرزا ابوالقاسم قائم‌مقام درصدد تکمیل آن برآمد. تحریرات نشاط، که غالباً با خطوط زیبای نستعلیق و شکسته و تعلیق دیوانی نوشته شده، از نفایس آثار ادبی و هنری ایران است که در کتابخانه‌ها و گنجینه‌های عمومی و اختصاصی شرق و غرب وجود دارد.

امید می‌رود وزارت امور خارجه برای عکسبرداری از اصول آن، که قدیم‌ترین اسناد سیاسی وزارت خارجه در شکل جدید آن محسوب می‌شود، اعتباری کافی و تسهیلات لازم را فراهم آورد.

رونوشت مقداری از اسناد که شامل مکاتبات سیاسی او به سلاطین خارج هست در مجموعه‌ای که به نام گنجینه نشاط[1] موسوم گشته در دسترس همگان قرار دارد ولی مقایسه آنچه جمع و چاپ شده با مقدار فراوانی که هنوز پراکنده است، ما را به ارزش فوق‌العاده نوشته‌های پراکنده او واقف می‌سازد.

۱۳۳۹/۶/۱

---

[1]. گنجینهٔ نشاط دو بار در تهران به چاپ سنگی و حروفی رسیده است.

حاج میرزا ابوالحسن‌خان شیرازی معروف به ایلچی*

(دومین وزیر امور خارجه) (۱۲۶۲ـ۱۱۹۰ ق)

حسین سعادت نوری

میرزا ابوالحسن‌خان شیرازی که به سال ۱۱۹۰ق در شیراز متولد گردیده پسر دوم میرزا محمدعلی اصفهانی است که به سمت منشی در دستگاه نادرشاه افشار به خدمت اشتغال داشت. کریم‌خان زند که به سلطنت رسید میرزا محمدعلی به ریاست سر رشته‌داری قشون منصوب گردید و چندی بعد دختر بیوه حاج هاشم کدخدا باشی شیرزا را به حباله نکاح درآورد و ثمره این ازدواج میرزا ابوالحسن‌خان خواهرزاده و داماد میرزا ابراهیم‌خان اعتمادالدوله است.[۱] یکی از دخترهای اعتمادالدوله نیز همسر محمدتقی میرزا حسام‌السلطنه پسر فتحعلی‌شاه[۲] و دیگری زوجه حاج محمدحسین‌خان امین‌الدوله (نظام‌الدوله بعد) صدر اصفهانی[۳] بود. ابراهیم خان ناظر پسر صدر که نوه دختری اعتمادالدوله بود خدیجه سلطان عصمت‌الدوله، دختر فتحعلی‌شاه را به زوجیت گرفت و فتحعلی‌شاه از قول پسرهای او حاج میرزا علی‌رضا پسر اعتمادالدوله را حاج دایی خطاب می‌نمود.[۴]

نخستین وزیر امور خارجه ایران در زمان سلاطین قاجاریه میرزا عبدالوهاب معتمدالدوله نشاط اصفهانی است و نظر کسانی که ابوالحسن‌خان را اولین وزیر امور

---

* دورهٔ سوم، ش ۳ (شهریور ۱۳۴۵).

خارجه می‌دانند و مدعی هستند که معتمدالدوله رسماً سمت وزارت نداشت، به استناد شرح مستدلی که دانشمند محترم آقای محیط طباطبایی تحت عنوان « نخستین وزیر امور خارجه ایران» در شماره دوازدهم دوره دوم همین نشریه نوشته‌اند، مردود و خالی از اعتبار است و ابوالحسن‌خان را دومین وزیر امور خارجه ایران باید دانست.

مادر میرزا ابوالحسن‌خان یعنی خواهر اعیانی میرزا ابراهیم‌خان اعتمادالدوله از شوهر اولش پسری داشت به نام محمداسماعیل استاد که پس از انتصاب حاج میرزا ابوالحسن‌خان به وزارت امور خارجه، از شیراز به تهران آمد و به منصب نیابت وزارت خارجه سرافراز گردید. محمد اسماعیل استاد پس از چندی از این مقام استعفا کرد و با سمت وزیر وظایف فارس به شیراز مراجعت نمود و در ۱۲۶۲ به سن هشتاد و دو سالگی وفات یافت.[۵]

محمد اسماعیل استاد پدر میرزا محمدعلی‌خان شیرازی است که در ۱۹ رمضان ۱۲۶۷ به فرمان ناصرالدین‌شاه به سمت وزیر دول خارجه برگزیده شد و تا ۱۸ ربیع‌الثانی ۱۲۶۸ که زندگی را بدرود گفت مستقلا وزیر خارجه بود.[۶]

هنگامی که میرزا اسدالله خان پسر اعتمادالدوله به حکمرانی لرستان و خوزستان منصوب گردید میرزا ابوالحسن‌خان که پسر عمه و شوهر خواهرش بود به نیابت از طرف وی حاکم شوشتر و دزفول شد.[۷] ستاره اقبال صدراعظم شیرازی که به سال ۱۲۱۵ق افول کرد بستگان و خویشاوندانش دستگیر و بعضی نابینا و برخی معدوم گردیدند. میرزا اسدالله خان هم در این گیرودار از دو دیده نابینا و با سایر بازماندگان اعتمادالدوله مجبور به توقف در اصفهان شد و بعدها که فتحعلی شاه مجدداً با این خانواده بر سر لطف آمد به بروجرد نزد محمدتقی میرزا حسام‌السلطنه شوهر خواهرش رفت.[۸] ابوالحسن‌خان شیرازی هم در موقع گرفتاری میرزا اسدالله‌خان فراراً از شوشتر به قم روانه گردید و در حرم مطهر حضرت فاطمه‌المعصومه تحصن جست. حسین‌قلی‌خان،

برادر فتحعلی‌شاه به سال ۱۲۱۶ برای دومین بار علم تمرد و طغیان برافراشت و چون سرانجام کاری از پیش نبرد به آستانه مقدسه حضرت معصومه پناهنده شد. فتحعلی‌شاه که در تعقیب برادر بود به زیارت حرم مطهر قم رفت و حسین‌قلی‌خان را مورد عفو قرار داد. ابوالحسن‌خان نیز موقع را مغتنم شمرد و با عجز و لابه از شاه امان گرفت و اجازه خواست که به مکه معظمه مشرف شود. فتحعلی‌شاه به تقاضای او روی موافق نشان داد و ابوالحسن‌خان عازم زیارت بیت‌الله الحرام شد.[۹]

حاجی میرزا ابوالحسن‌خان پس از انجام مناسک حج به هندوستان رفت و در حیدرآباد دکن توقف نمود و در خدمت پادشاه آنجا از پرتو شهرت و آوازه اعتمادالدوله با ماهی دویست روپیه به منصب منادمت رسید و در همین ایام بود که دل به گروی عشق شاهدی فیض‌بخش نام سپرد و کلیه اندوخته و نقدینه خود را در راه او به باد فنا داد. توقف میرزا ابوالحسن‌خان در حیدرآباد چهار سال تمام به طول انجامید و ظاهراً در همین مسافرت به زبان انگلیسی آشنایی پیدا کرد و پس از اینکه اطلاع یافت فتحعلی‌شاه از توسن غضب پیاده شده و بازماندگان اعتمادالدوله را از نو مورد تفقد قرار داده است از هندوستان به شیراز رفت و در دستگاه حسین‌علی میرزا فرمانفرما به منصب یساولی سرافراز گردید. حاج میرزا ابوالحسن‌خان چون باجناق حاج محمدحسین‌خان صدر اصفهانی، مستوفی الممالک دیوان معظم و وزیر استیفا بود به این شغل جدید سر فرود نیاورد و از شیراز به تهران آمد و برای اشتغال به کار به صدر اصفهانی متوسل گردید. ورود ابوالحسن‌خان به تهران مصادف بود با همان اوقاتی که سر هارفورد جونز از طرف دولت انگلیس به تهران آمده بود و در منزل حاج محمدحسین‌خان اصفهانی سکونت داشت. در همین اوان ملکم، نماینده کمپانی هند شرقی نیز که چندی بعد با موافقت فتحعلی‌شاه رهسپار مرکز گردید برای دومین دفعه

به ایران آمد و به انتظار اجازه شرفیابی در بوشهر رحل اقامت افکند.[۱۰] سر هارفورد جونز از فتحعلی‌شاه تقاضا کرد که به منظور تشیید ارکان دوستی دولتین ایران و انگلیس یک نفر را به سمت نمایندگی به لندن بفرستد. صدر اصفهانی با استفاده از این پیشامد حاج میرزا ابوالحسن را برای تصدی سفارت ایران به فتحعلی‌شاه پیشنهاد کرد و وی به لقب خانی مفتخر و سفیر دارالملک لندن شد.[۱۱]

حاج میرزا ابوالحسن‌خان اوایل ربیع‌الثانی ۱۲۲۴ به اتفاق موریه که از همراهان سر هارفورد جونز بود از راه تبریز و ارزروم عازم انگلستان گردید و چون از اسلامبول می‌گذشت نامه‌ای نیز با هدایا به وسیله او برای بابعالی فرستاده شد.[۱۲] هیئت نمایندگی فوق‌العاده ایران عبارت از هشت نفر بود: حاج میرزا ابوالحسن‌خان شیرازی به عنوان سفیر فوق‌العاده فتحعلی‌شاه، عباس‌بیک منشی، کربلایی حسن ناظر و آشپز، محمد رحیم‌بیک جلودار، حسین و هاشم پیشخدمت، عبدالله و صادق فراش. میرزا ابوالحسن‌خان شیرازی شرح این مأموریت را تحت عنوان *حیرت‌نامه* نوشته و موریه نیز جزئیات این مسافرت را در دو جلد کتاب که به عنوان *مسافرت در ایران و ارمنستان و آسیای صغیر تا استانبول* به رشته تحریر کشیده به تفصیل شرح داده است. جیمز موریه همان مرد مغرض و بدطینتی است که در کتاب حاجی بابا[ی اصفهانی] ایران و ایرانی را به باد استهزا گرفته و سرتاسر مندرجات کتاب او شرح سخریه‌آمیز سفارت حاج میرزا ابوالحسن‌خان و مذمت و بدگویی از اعمال و افعال اوست، در صورتی‌که در این مسافرت از خوان نعمت میرزا ابوالحسن‌خان متنعم بوده و در مقدمه *سفرنامه* خود او را به تکریم و احترام یاد می‌کند و می‌گوید: « از جانب من بسی ناسپاسگزاری است اگر در اینجا مراتب امتنانی را که مدیون همسفر خود، میرزا ابوالحسن‌خان، ایلچی سابق ایران هستم بیان نکنم، زیرا که وی در باب بسیاری از موضوعات مربوط به ایران اطلاعات جامعی به

من داده و در تحصیل زبان فارسی با همان سیره نیک و سعه صدری که مخصوص اوست به من مساعدت کرده است».[۱۳] انتشار کتاب *حاجی بابا* از همان ابتدا انعکاس بسیار نامطلوبی داشت و افکار عمومی ایرانیان را به هیجان آورد. رضاقلی خان هدایت می‌نویسد: « می‌گویند مستر موریه دو کتاب تألیف کرده و از نیک و بد سفارت خود هر چه دیده و شنیده در آن درج نموده و از سفیر ایران یعنی حاج میرزا ابوالحسن‌خان نکایت و حکایت بسیار برنگاشته است».[۱۴]

موریه گوید: « وقتی که سفیر فوق‌العاده ایران به خاک انگلستان رسید در شهر پلایموت در مهمانخانه بسیار خوبی برای او منزل تهیه نموده بودند. سفیر ایران این قبیل محلها را عموماً کاروانسرا می‌نامید. اطاق سفیر با آئینه‌های قدی که در ایران برای رجال متشخص و آبرومند تهیه می‌کنند مزین بود. سفیر می‌گفت این قبیل منازل شایسته پادشاهان می‌باشد و هنگام شام از بشقاب‌های متعددی که روی میز چیده بودند به حیرت افتاده بود. صاحب مهمانخانه به تصور اینکه برای مشرق‌زمینی‌ها رختخواب بسیار گرم باید تهیه کند تعداد زیادی پتوی ضخیم روی تخت سفیر ایران انداخته بود و سفیر ایران که از شدت گرما نتوانسته بود بخوابد ناچار نیمه‌های شب از روی تختخواب بر می‌خیزد و در ایوان و سرسرا گردش می‌کند. مستخدمین مهمانخانه که این وضع را مشاهده می‌نمایند به دنبال او راه می‌افتند، ولی مقصود او را نمی‌فهمند. صبحگاهان یک دستگاه کالسکه برای همراهان سفیر کرایه می‌کنند و با اینکه کالسکه مزبور گنجایش شش نفر مسافر را داشته است بیش از چهار نفر در آن سوار نمی‌شوند. سرانجام پس از اینکه وسایل نقلیه بیشتری فراهم می‌آورند مأمورین ایران مثل اینکه می‌خواهند از جاده خطرناکی عبور کنند تفنگهای خود را سر دست می‌گیرند و هر چه به ایشان گفته می‌شود که همه جا امن و آرام است باور نمی‌کنند. کالسکه‌ای که برای

وزیرمختار ایران تهیه شده بود خیلی آراسته و مجلل بود و سفیر ایران از این بابت خیلی خوشحال به نظر می‌رسید و از سرعت سیر آن تعجب می‌نمود. در فاصله دو منزلی لندن دو نفر از اعضای وزارت امور خارجه به استقبال آمدند و تبریک ورود گفتند، ولی وزیرمختار ایران هر آن انتظار عده دیگری را می‌کشید و تصور می‌نمود که در اینجا هم مثل ایران باید یکی از معاریف محل با جمع کثیری به استقبال او بیاید و هر چه به او تذکر داده می‌شد که در انگلستان چنین رسمی معمول نیست باور نمی‌کرد و عدم انجام چنین مراسمی را یک نوع بی‌احترامی نسبت به خود تلقی می‌نمود و معلوم بود که اظهارات این جانب نیز در این زمینه بیشتر او را ناراحت می‌کند. میرزا ابوالحسن‌خان چون دید خبری از تشریفات مفصل نیست دستور داد شیشه‌های کالسکه را بالا بکشند تا از مردم رهگذر کسی متوجه او نشود. وزیرمختار ایران از این طرز ورود خیلی گله‌مند بود و می‌گفت این رسم پذیرایی سفیران خارجی نیست و این ترتیب به گریزاندن کالای قاچاق بیشتر شباهت دارد تا به ورود یک نفر وزیرمختار و در ضمنِ یادآوری پذیرایی و استقبال مجلل و باشکوهی که در ایران از سفیر انگلیس به عمل آمده بود اظهار داشت توقع این بود که متقابلا برای سفیر ایران همان تشریفات را قایل شوند نه اینکه ساده و با چنین بی‌اعتنایی او را به لندن، پایتخت انگلستان، وارد کنند. میرزا ابوالحسن‌خان به هر حال با اوقات تلخ و ناراحتی وارد لندن شد و در عمارت آبرومند و مجللی که برای او تهیه شده بود سکنی گرفت و دو روز متوالی پذیرایی کاملی از او به عمل آمد، اما با این وصف دست از شکایت خود بر نمی‌داشت و مکرر از طرز ورود خود گله می‌کرد. سفیر ایران معتقد بود که نامه پادشاه ایران را باید هر چه زودتر به پادشاه انگلستان برساند و تأخیر در انجام این امر دلیل بر بی‌اعتنایی دولت انگلیس به دولت ایران خواهد بود. متأسفانه کسالت پادشاه انگلستان شرفیابی او را به تعویق انداخت و این پیشامد باعث

شد که میرزا ابوالحسن‌خان بیشتر دلتنگ و مکدر شود. وی بیم آن را داشت که شاهنشاه ایران به همین سبب ممکن است نسبت به او غضبناک شود و در مراجعت جان او به خطر بیفتد و شاه حکم کند سر او را از بدن جدا نمایند. خوشبختانه کسالت شاه زود مرتفع و روز شرفیابی تعیین گردید. سفیر ایران خیلی مایل بود که از کلیه آداب و رسوم شرفیابی استحضار حاصل کند تا در انجام یکایک آنها بکوشد و از هیچ نکته‌ای غفلت نورزد.

پادشاه انگلستان خیلی ساده و بی‌تکلف سفیر ایران را بار داد. در ایران کسانی که قصد شرفیابی دارند همین که شاه را از دور می‌بینند باید با طمأنینه و تأنی و با کمال وقار و متانت جلو بروند و پیوسته تعظیم کنند و در فاصله معینی کفشها را از پا درآورند. البته در انگلستان چنین مراسمی معمول نبود و سفیر ایران یک‌راست داخل اتاق شد و پادشاه وسط اتاق سر پا ایستاده بود و تعظیم و تکریم و تشریفات مخصوصی هم لازم نداشت و سفیر کفشهای خود را هم از پای درنیاورد و عجب‌تر اینکه استوارنامه‌اش را نیز مستقیم به دست خود شاه داد. وقتی که سفیر ایران داخل اتاق پادشاه شد دید فقط یک نفر پیرمرد وسط اتاق ایستاده است. ابتدا تصور کرد که این مرد دربان اتاق پادشاه است، ولی فوراً به او تذکر داده شد که پادشاه همین مرد سالخورده می‌باشد».[۱۵]

ابوالحسن‌خان ۲۵ نوامبر ۱۸۰۹ (۱۲۲۴ق) وارد لندن شد و نامه او حاکی از اینکه دولت انگلس سر هارفورد جونز را نماینده صلاحیت‌دار وتام‌الاختیار خود می‌داند و ملکم باید خاک ایران را ترک کند در ۱۲۲۵ به تهران رسید.[۱۶] در لندن سر گوراوزلی بارونت به میزبانی و مهمانداری سفیر ایران تعیین گردید و چون دولت انگلیس به وسیله سر هارفورد جونز متعهد شده بود که همه ساله معادل یک‌صد و بیست هزار تومان از بابت جنگ ایران و روس به دولت ایران بپردازد. به تقاضای حاج میرزا ابوالحسن‌خان موافقت

کرد که مبلغ مزبور را به دویست هزار تومان در سال افـزایش دهـد. دولـت انگلـیس در ضمن سالی یک هزار و پانصد تومان نیز در وجه میرزا ابوالحسن‌خـان برقـرار و کمپـانی هند شرقی را مکلف کرد که همه ساله این مبلغ را به او بپـردازد.[۱۷] ادوارد ایـستویک در سفرنامه خود می‌نویسد: « میرزا ابوالحسن‌خان، هم وزیرمختار و هم وزیـر امـور خارجـه فتحعلی‌شاه بود و همان ایلچی معروف است که مستر موریه در کتاب خود به نام *حاجی بابا*، او را به این اسم معرفی کرده است. میرزا ابوالحسن‌خان پس از مرگ مبلغ هنگفتـی در کمپانی هندشرقی ودیعه داشت و کم و بیش کلیه این وجوه برای ورثه او باقی ماند و چون این پولها را نمی‌توان به خارج نقل و انتقال داد ورثه او هیچ‌گاه مفلـس و بـی‌چیـز نخواهند شد».[۱۸] ابوالحسن‌خان مرد حاضر جواب و بذله‌گـویی بـود و معـروف اسـت کـه روزی در لندن در یک مجلس ضیافت خانمی از او می‌پرسد آیا راست است که در ایـران مردم آفتاب را می‌پرستند. او بی‌درنگ در جواب می‌گوید: « بلی، سـرکار خـانم. درسـت است اگر شما هم آفتاب را می‌دیدید همین کار را می‌کردید».[۱۹]

سرهنگ گاسپار دروویل در سفرنامه خود مـی‌نویـسد: « میـرزا ابوالحـسن‌خـان در نخستین مأموریت سفارت خویش در انگلستان از طرف یکی از رجال بزرگ ایـن کـشور به ناهار دعوت شد. میزبان از نظر مهمـان‌نـوازی در وسـط زمـستان، بـه زحمـت زیـاد، مقداری مارچوبه تهیه کرد و بر سر سـفره نهـاد. امـا میـرزا ابوالحـسن‌خـان از ایـن امـر برآشفت و گفت: « مگر من اسبم که علف سبز برایم تهیه کرده‌اید؟!»»[۲۰]

حاج میرزا ابوالحسن‌خان پس از هشت ماه به اتفاق سـرگور اوزلـی کـه بـه سـمت وزیرمختار انگلیس در ایران تعیین گردیده بود لندن را به قصد تهران ترک نمـود و بـاد مخالف عنان از کف ناخدا در ربـود و پس از چنـدی کـشتی در بنـدر ریـودو ژانیـرو از سواحل برزیل که در آن اوقات جزو مستعمرات پرتغال بود لنگر انداخت. پادشاه پرتغـال

که در همان اوان از ترس ناپلئون بناپارت به آنجا گریخته بود از سفرای انگلیس و ایران پذیرایی گرمی به عمل آورد و سرانجام ایلچی کبیر در ۱۲۲۶ از راه بوشهر به تهران آمد و سرگور اوزلی که به السنه فارسی و عربی و ترکی و فرانسه و روسی آشنا بود به منزل حاج محمدحسین‌خان صدر اصفهانی وارد شد « سرگور اوزلی پس از شرفیابی به حضور فتحعلی‌شاه فرصت را مغتنم شمرد و از میرزا ابوالحسن‌خان شیرازی تعریف و تمجید بسیار کرد. شاه نیز او را احضار نمود وی بی‌درنگ حاضر شد و دست به سینه کنار حوض ایستاد. شاه او را مخاطب قرار داد و گفت: « آفرین، آفرین ابوالحسن!! تو روی مرا در مملکت بیگانه سفید کردی، من هم روی تو را سفید خواهم کرد. تو از نجیب‌ترین خانواده‌های مملکت من هستی. به حول و قوه الهی من تو را به مقامات بلند اجدادت خواهم رسانید». در این موقع ابوالحسن‌خان به خاک افتاد و پیشانی بر زمین مالید و شاه را دعا و ثنای فراوان گفت».[۲۱]

سال ۱۲۲۸ هجری قمری همان سالی است که انگلیسها کوشش داشتند تمام دول اروپا را در مقابل فرانسه متحد و در سایر نقاط صلح برقرار کنند و به کمک و معاضدت روسها هر چه زودتر ناپلئون را از میان بردارند. در همین سال بود که دولت ایران با تجهیز قوای امدادی نیروی آماده به خدمت خود را از هر سو به منظور حمله شدیدی به روسها تقویت کرده ولی ناگاه مأمورین انگلیسی به میان افتادند و به عنوان صلاح‌اندیشی مقتضی چنین دیدند که ایران و روسیه برای ترک جنگ و خصومت و استقرار صلح و مسالمت با یکدیگر وارد گفت‌وگو شوند. بنابراین ژنرال رتیشچف از طرف روسیه تزاری و میرزا ابوالحسن‌خان به نمایندگی دولت ایران انتخاب گردیدند و قرار شد که این دو نفر با اشخاص صلاحیت‌دار در محل مناسب با یکدیگر ملاقات و به عقد قرارداد صلح مبادرت نمایند. میرزا محمدتقی لسان‌الملک سپهر می‌گوید: « ایلچی انگلیس در کار مصالحه ابرام و الحاح نموده عاقبت سخن بر آن نهادند که حاج میرزا

ابوالحسن‌خان شیرازی سردار روس را دیدار کند و کار مصالحت را به پایان برد. پس حاج میرزا ابوالحسن‌خان بر حسب فرمان رهسپار شده در چمن گلستان قراباغ فرود شد و رتیشچف شرط پذیره به جای آورده با هم بنشستند و سخن درپیوستند. رتیشچف به نگارنده خود فرمود که صورت صلح‌نامه را که معروف به معاهده گلستان است نگاردهد».[۲۲]

موریه گوید: « چون ژنرال رتیشچف، نماینده روسیه، دارای القاب و امتیازات مخصوصی بود برای نماینده ایران هم خواستند القاب و امتیازات مشابهی قایل شوند که در مقابل القاب و عناوین نماینده روسیه جلوه کند، لذا این عبارت را برای نماینده ایران در معاهده گلستان نوشتند: « صاحب عطایای خاص پادشاهی از خنجر و کارد و شمشیر و اسب مرصع یراق و ملبوس ترمه و محرم اسرار نهان و مشیر اکثر امور دولت علیّه ایران از خانواده دودمان وزارت و از امرای واقفان حضور».[۲۳]

پس از اینکه سرگور اوزلی اساس دوستی فی‌مابین دولتین ایران و روسیه را استوار ساخت مستر موریه نایب خود را مأمور به توقف در ایران کرد و در بهار ۱۲۲۹ق از طریق روسیه روانه انگلستان شد. در همین اوان میرزا ابوالحسن‌خان شیرازی نیز از طرف دولت ایران عازم سن‌پترزبورگ گردید تا معاهده گلستان را به امضای امپراتور روسیه برساند و با کمک و همراهی سرگور اوزلی کار مسالمت را چنان به پای برد که روسیان دست از اراضی ایران که در مدت منازعت مداخلت کرده‌اند باز دارند.[۲۴]

عبدالرزاق‌بیک دنبلی، نویسنده تاریخ *مآثر سلطانی* در جزو وقایع سال ۱۲۲۹ چنین می‌نویسد: « میرزا ابوالحسن‌خان شیرازی را مأمور به سفارت روس ساخته مقرر داشتند که به راهنمایی و استصواب ایلچی مشارٌالیه (یعنی سرگوراوزلی بارونت) در دولت روس آنچه باید و شاید و صلاح داند به ظهور رساند تا مطالب منظور دولت ایران

مقرون به حصول گردد».[۲۵] فتحعلی‌شاه هدایایی هم از قبیل دو زنجیر فیل و ده رأس اسب و یک صد طاقه شال کشمیری و چند رشته تسبیح مروارید و بعضی جواهرات گرانبها و شمشیرهای خراسانی و زریهای مفتول بافت اصفهان و قوطیهای مرصع پادزهر و قالبهای ابریشمی هراتی به وسیله میرزا ابوالحسن‌خان برای امپراتور روسی فرستاد و متوقع بود که نقاط از دست رفته مجدداً به تصرف دولت ایران درآید[۲۶] و سرگوراوزلی به عهد خود وفا کند و حتی‌الامکان موافقت الکساندر امپراتور روسیه را در این زمینه جلب نماید. الکسیس سولتیکف، نقاش و جهانگرد روسی، راجع به مأموریت میرزا ابوالحسن‌خان به روسیه چنین می‌نویسد: « در عبارت ترجمه از طرف راقم این سطور تصرفی به عمل نیامده است». در همان ایام (یعنی ۱۲۲۹ق) موضوع سفارتی مهم که بایستی از ایران به سن پترزبورگ بیاید پیش آمد. من نمی‌توانم بگویم در تمام مدتی که این سفارت برای پیمودن راه گذراند با چه بی‌صبری دقایق را می‌شمردم. بالاخره رسید. روزی زمستانی و مه‌آلود بود. نزدیک به سه ساعت بعدازظهر، هنگامی که شفق شروع می‌شود، پس از انتظاری طولانی و تبناک، در کنار پنجره‌ای از خانه ما، که بر کرانه نوا باز می‌شد، سرودی جنگجویانه از پاسداران اسب سوار شنیدیم. هنوز آن سرود در گوش من طنین‌انداز است. از دور دو هیکل عجیب دیدم که با نوسانی مخصوص پیش می‌آمدند. دو پیل چکمه‌پوش که به طرزی حیرت‌انگیز به نقش و نگار آراسته و با پارچه پوشیده شده بودند با حرکتی آرام در پیشاپیش یساولان راه می‌رفتند. به نظرم آمد مظهری از دنیای دیگری می‌بینم. دو سیاه حبشی، که از مخمل یراق دوزی شده به طرزی باشکوه لباس بر تن داشتند، بر اسبانی کف بر دهان آمده به دنبال آنها می‌آمدند. سپس دوازده اسب سرکش، که تقریباً همه آنها خاکستری و هدیه فتحعلی‌شاه به امپراتور روس، الکساندر بودند آمدند. دهنه اسبها در دست ایرانیانی بود که جامه سیاه

بر تن داشتند و پیاده راه می‌پیمودند و از سرمایی که به آنان رنج می‌داد چهره‌هایی سخت عبوس داشتند. یک دسته اسب سوار ایرانی که تمام آنان از زری و شال کشمیری که بر تن داشتند می‌درخشیدند، به نظر آمد. این دسته قبل از کالسکه طلای سلطنتی قرار داشت. در کالسکه هشت اسبه، که غلامان و یساولان اطراف آن را گرفته بودند، میرزا ابوالحسن‌خان سفیر، با حبه کشمیر سفید و ستاره الماس و حمایل سبز و نشان آفتاب، دیده می‌شد. نُه اسب، که به طرزی خارق عادت به آنان یراق زده بودند و دهنه آنان در دست سواران قرمزپوش بود گذشتند و کوکبه با دسته قزاقان و زره‌پوشان تمام شد. این صحنه شگرف که مردم مدتهای مدید در انتظار آن بودند در ذهن من تأثیر عمیق بخشید و در من برای رفتن به آسیا مخصوصاً به ایران، میل فوق‌العاده‌ای ایجاد کرد. تمایلی که مدتها بعد یعنی در سال ۱۸۳۸ توانستم برآورده سازم».[۲۷]

میرزا ابوالحسن‌خان حوالی سن پترزبورگ اطلاع یافت که امپراتور به واسطه جنگ فرانسه و روسیه به نقاط سرحدی فرانسه و اتریش (نمسه) رفته است و در فاصله کوتاهی مراجعت خواهد کرد و به همین سبب موقتاً در یکی از باغات سلطنتی خارج شهر منزل گرفت تا امپراتور به پایتخت باز گردد. پس از معاودت امپراتور به سن پترزبورگ بزرگان شهر تا سه فرسنگ از نماینده ایران استقبال کردند و میرزا ابوالحسن‌خان با فر و شکوه فراوان در حالی که عده‌ای نظامی در طرفین خط سیر او به صف ایستاده بودند وارد پایتخت روسیه شد. دفعه اول که ابوالحسن‌خان به حضور امپراتور بار یافت از بیانات او چنین استنباط کرد که روسیه تزاری، تفلیس و شیروان و چند نقطه دیگر را مجدداً به دولت ایران واگذار می‌کند و وی در مراجعت به واسطه حسن انجام این مأموریت مورد تفقد فتحعلی‌شاه قرار خواهد گرفت. اما دفعه دوم امید او تبدیل به یأس گردید و متوجه شد که امپراتور روسیه چون دیگر از جانب ناپلئون آشفته خاطر نیست از نظر سابق عدول

کرده و اظهارات او کاملا مغایر با بیانات جلسه گذشته است.[۲۸] سرگور اوزلی در سفرنامه خود می‌نویسد: « میرزا ابوالحسن‌خان سفیر فوق‌العاده ایران، در دهم آپریل ۱۸۱۵ وارد پترزبورگ شد و پس از مشورت با من مصمم گردید به انگلستان برود».[۲۹] ابوالحسن‌خان در این مأموریت متأسفانه نتوانست کاری به نفع ایران صورت دهد و به اتفاق یرملوف، سردار قفقاز که برای مذاکره با دولت ایران به سمت ایلچی مختار دولت روسیه تعیین گردیده بود عازم مراجعت به ایران شد.[۳۰]

میرزا ابوالحسن‌خان در اواسط سال ۱۲۳۳ به سفارت ایران در لندن انتخاب گردید و به او مأموریت داده شد که دولت انگلیس را از خط‌مشی سیاسی روسیه تزاری و وضع رفتار مقامات سن‌پترزبورگ آگاه و صراحتاً خاطر نشان سازد که دولت مزبور ظاهراً سیاست وقت‌گذرانی پیش گرفته و بیم آن می‌رود قریباً معاهده گلستان را که به میانجیگری مأمورین انگلیسی انعقاد یافته است لغو کند و از نو با ایران وارد ستیزه و پیکار شود. چون دولت انگلیس متعهد شده بود همه ساله مبلغ دویست هزار تومان به دولت ایران بپردازد و بعد از عقد معاهده گلستان پرداخت نصف این مبلغ را به تأخیر انداخته بود، میرزا ابوالحسن‌خان مأمور شد که وجوه عقب افتاده را مطالبه و وصول کند. فتحعلی‌شاه به وسیله او هدایایی هم از قبیل یک قبضه شمشیر مرصع و دوازده رأس اسب عربی و چند رشته مروارید گرانبها و چند تخته قالی نفیس و ممتاز برای پادشاه انگلستان فرستاد و چون میرزا ابوالحسن‌خان از راه اسلامبول عازم محل مأموریت بود نامه‌ای هم برای سلطان محمودخان، امپراتور عثمانی، و نامه‌ای برای لویی هجدهم، پادشاه فرانسه، و نامه‌ای نیز برای امپراتور اتریش (نمسه) فرستاده شد[۳۱] و ضمناً میرزا عبدالحسین‌خان، خواهرزاده میرزا ابوالحسن‌خان، هم به سفارت اتریش انتخاب گردید.[۳۲]

چارلز گرن‌ویل که منشی جرج چهارم و ویلیام چهارم، پادشاه انگلستان بود در

یادداشتهای خود راجع به سفر دوم میرزا ابوالحسن‌خان به لندن چنین می‌نویسد: در سال ۱۸۱۹ میرزا ابوالحسن‌خان شیرازی از طرف پادشاه ایران برای استحکام روابط دوستی و مودت بین ایران و انگلستان به لندن فرستاده شد و همین مأموریت را نیز در دربار فرانسه داشت. وقتی که به پاریس رسید مدتی در آنجا معطل شد و بالاخره هم بدون اینکه اعتبارنامه خود را در قصر سلطنتی به امپراتور فرانسه تقدیم کند پاریس را ترک نمود، زیرا سفیر فوق‌العاده ایران متوقع بود که امپراتور فرانسه اعتبارنامه او را که به مهر شهریار ایران ممهور بود، سرپا و ایستاده و با دست خود از سفیر ایران دریافت نماید. چون امپراتور فرانسه در آن تاریخ کسالت داشت از موافقت با این تقاضا استنکاف کرد و همین که این تقاضا مورد توجه قرار نگرفت سفیر ایران خواهش کرد پس اجازه دهند که او در کنار یا در مقابل امپراتور بنشیند و اعتبارنامه خود را تسلیم کند و ضمناً به اولیای دولت فرانسه خاطرنشان ساخت که هر گاه با این تقاضا موافقت به عمل نیاید عواقب شومی برای او به بار خواهد آمد و ممکن است در مراجعت مورد غضب قرار بگیرد و به حکم شاهنشاه ایران سر او را از بدن جدا نمایند. از آنجایی که دربار فرانسه به چنین امری راضی نبود و هرگز نمی‌خواست که وسیله قطع حیات سفیر فوق‌العاده ایران شود، لذا به یگانه راهی که ممکن بود از مواجهه با چنین مسئله بغرنج و مهمی جلوگیری به عمل آورد متوسل گردید و تشخیص این طور داده شد که اساساً از این ملاقات انصراف حاصل گردد.

میرزا ابوالحسن‌خان ناچار بدون ارائه اعتبارنامه خود به امپراتور فرانسه عازم انگلستان گردید و در لندن هم کم و بیش با همان اشکالات مواجه شد. چارلز گرن‌ویل می‌نویسد:

« در این روزها اختلاف مختصری بین میرزا ابوالحسن‌خان شیرازی، سفیر فوق‌العاده ایران، و دربار پادشاه انگلستان اتفاق افتاد و موضوع آن از این قرار

است: « سفیر ایران تقاضا داشت که بر تمام سفرای دول مقیم دربار لندن متقدم باشد و تقاضای او مورد قبول نیافت و همین مسئله اسباب کدورت او را فراهم نمود. رفته رفته اختلاف بالا گرفت و کار به اوقات تلخی کشید و سرانجام به او اعلام گردید که اقامت او در لندن بی‌مورد است و وزرای انگلستان از این پس او را به حضور نخواهند پذیرفت. یکشنبه گذشته (اواخر مه ۱۸۱۹) هنگامی که نایب‌السلطنه به منزل خانم سالزبوری رفته بود سفیر ایران را در آنجا ملاقات نمود. سفیر ایران ضمن عذرخواهی اظهار کرد که به واسطه کسالت نتوانسته است در دربار حضور به هم رساند، نایب‌السلطنه چند قدم به طرف او رفت و ضمن احوال‌پرسی اظهار امیدواری کرد که ملالت و کسالت او مرتفع شود. سفیر ایران ابراز تشکر نمود و گفت: « پادشاه متبوع من به این جانب امر کرده است که به همه سفرا مقدم بایستم و اینک دولت انگلستان نه فقط با این تقاضا موافقت نمی‌کند، بلکه جای مرا در عقب سایر سفرا قرار داده است و این پیشامد برای من عواقب وخیمی خواهد داشت. میرزا ابوالحسن‌خان سپس ضمن اشاره به سر خود اظهار داشت که پس از مراجعت به ایران این به خطر خواهد افتاد... بعد سفیر ایران گفت: « به قرار معلوم هنوز هم والاحضرت به من بی‌لطف هستند، زیرا در مجلس ضیافت فردا شب از من دعوت نکرده‌اند». نایب‌السلطنه اظهار داشت: « فردا شب خبری نیست و من فقط یک عده اطفال خردسال را برای پایکوبی و دست‌افشانی دعوت کرده‌ام و اگر جناب‌عالی هم به شرکت در چنین مجلسی مایل باشید ممکن است تشریف بیاورید». شب بعد میرزا ابوالحسن‌خان به مهمانی نایب‌السلطنه رفت و مجدداً روابط حسنه برقرار گردید.[۳۳]

میرزا ابوالحسن‌خان در سفر دوم خود به انگلستان، از طرف عباس میرزا دستور

داشت که محصلین ایرانی را به ایران برگرداند و محصلین مزبور به استثنای میرزا محمد جعفر طبیب که تحصیلاتش به اتمام نرسیده بود و اجازه یافت که یک سال دیگر بماند همراه با حاج میرزا بابا افشار که پنج سال پیش‌تر از ایشان آمده و کارهای خود را به انجام رسانده بود در دوم شوال ۱۲۳۴ از لندن عازم ایران شدند.[۳۴]

دومین مأموریت میرزا ابوالحسن‌خان سه سال متوالی به طول انجامید و وی در ۱۲۳۶ق به ایران مراجعت کرد. میرزا محمدتقی لسان‌الملک سپهر می‌نویسد: « میرزا ابوالحسن‌خان شیرازی که به سفارت انگلتره رفته بود برسید و مکاتیب سلاطین روم و نمسه و فرانسه را که هنگام عبور دیدار کرده بود برسانید. معادل صد هزار تومان زر مسکوک که کارداران انگلیس از تسلیم به کارپردازان ایران مضایقت کردند مأخوذ داشت و نیز خطی به امضای ولیعهدی نایب‌السلطنه عباس میرزا بیاورد و نیز یک قطعه خاتم الماس پادشاه انگریز به تهنیت ولیعهدی نایب‌السلطنه به مصحوب میرزا ابوالحسن‌خان بفرستاد و مدت سفارت میرزا ابوالحسن‌خان سه سال بود».[۳۵]

در حدود دوازده سال بعد از عقد معاهده گلستان اولیای سن پترزبورگ مدعی شدند که محال بالغلو و گوکچه دنکیز و بعضی نقاط دیگر جزو مستملکات روسیه تزاری است و به منظور تثبیت این امر پولکنیک مزار آویچ به اتفاق شاهمیرخان ارمنی، مترجم خود، از طرف ژنرال یرملوف، سردار گرجستان، به ایران آمد. عباس میرزا، نایب‌السلطنه، هم از طرف فتحعلی‌شاه به تهران احضار شد و به میرزا محمدعلی آشتیانی که در دستگاه عباس میرزا به خدمت اشتغال داشت و نیز میرزا ابوالحسن‌خان شیرازی مأموریت داده شد که با مزار آویچ وارد گفت‌وگو شوند و روسیه تزاری را از تعقیب این ادعای بی‌اساس منصرف نمایند. چون مزار آویچ به اظهارات مستدل نمایندگان ایران ترتیب اثر نمی‌داد و دست از لجاج بر نمی‌داشت میرزا صادق وقایع‌نگار از طرف دولت ایران مأموریت یافت که به اتفاق نماینده

روسیه عازم تفلیس شود و موضوع مورد اختلاف را با یرملوف فیصله دهد. در همین اوان (۱۲۴۰ق) میرزا ابوالحسن‌خان شیرازی به وزارت امور دول خارجه مفتخر گردید.[۳۶]

میرزا ابوالحسن‌خان در ۱۲۴۳ مأمور شد که برای عقد قرارداد صلح با روسیه تزاری و خاتمه دادن به جنگهای دوره دوم ایران و روسیه با ژنرال پاسکویچ وارد گفت‌وگو شود. میرزا ابوالحسن‌خان در اجرای این مأموریت عازم دهخوارقان گردید، ولی پاسکویچ به عللی که از موضوع بحث ما خارج است مذاکرات خود را نیمه تمام گذاشت و روانه تبریز شد. سرانجام معاهده ننگینی که به مناسبت انعقاد در قریه ترکمان‌چای به عهدنامه ترکمان‌چای معروف گردیده است شب پنجشنبه پنجم شعبان ۱۲۴۳ به امضای عباس میرزا و میرزا ابوالحسن‌خان شیرازی رسید. ابوالحسن‌خان به اتفاق ژنرال رازن، افسر رسته سوار، و پنج افسر ارشد دیگر که از طرف پاسکویچ عازم تهران بودند به مرکز مراجعت نمود و اواخر شعبان صورت عهدنامه منعقده را به نظر فتحعلی‌شاه رسانید.[۳۷] در ۱۲۴۵ که شاه قاجار برای سرکشی به فارس و خوزستان رفت میرزا ابوالحسن‌خان شیرازی هم جزو ملتزمین رکاب بود[۳۸] و در ۱۲۵۰ نیز که فتحعلی‌شاه عازم فارس گردید از جمله همراهان او یکی هم میرزا ابوالحسن‌خان شیرازی بود و فتحعلی‌شاه در اصفهان قبل از اینکه چشم از جهان بپوشد به عبدالله‌خان امین‌الدوله و میرزا ابوالحسن‌خان شیرازی و میرزا سیدعلی مستوفی تفرشی مأموریت داد که برای رسیدگی به حسابهای حسین‌علی میرزا فرمانفرما به شیراز عزیمت نمایند و این مأموریت به واسطه فوت ناگهانی شاه قاجار سرنگرفت.[۳۹] پس از فوت فتحعلی‌شاه علی‌خان ظل‌السلطان ادعای پادشاهی کرد و درصدد برآمد که به سلطنت محمدشاه تن در ندهد، ولی در عین جاه‌طلبی و علاقه شدیدی که به اشتغال تاج و تخت از خود نشان می‌داد از جانب دول خارجه نگران و اندیشناک بود و بیم آن داشت که دولتهای بیگانه با توجه به وصیت فتحعلی‌شاه که

محمدمیرزا را به ولیعهدی انتخاب کرده بود سلطنت او را به رسمیت نشناسند و بزرگان ایران نیز بنا به مصالح عمومی به مخالفت وی برخیزند. در این گیر و دار میرزا ابوالحسن‌خان، وزیر دول خارجه، به پیروی از عبدالله‌خان امین‌الدوله که با او قرابت سببی داشت و با سلطنت محمدمیرزا مخالف بود و در ضمن هم از میرزا ابوالقاسم قائم‌مقام دهشتی تمام در خاطر داشت جواب دولتهای خارجی را به عهده گرفت و مدعی شد که در میان کشورهای اروپا و بزرگان آن سامان تنفیذ و یا لغو وصیت شاه متوفی راجع به تعیین ولیعهد منوط به رضای بزرگان قوم است و چنانچه اکابر مملکت راضی به سلطنت ولیعهد نباشند تغییر و تبدیل آن جایز و خالی از اشکال خواهد بود.[۴۰]

بعد از گرفتاری ظل‌السلطان و بازداشت او در رواق معروف به کلاه فرنگی و نزدیک شدن اردوی محمدشاه به پایتخت، میرزا ابوالحسن‌خان فراراً به زاویه مقدسه حضرت عبدالعظیم رفت و در حرم مطهر پناهنده شد.»[۴۱] در ۱۲۵۱ که حاجی میرزا آقاسی به صدارت رسید میرزا ابوالحسن‌خان را تأمین داد و وی پس از اینکه از جانب حاجی اطمینان خاطر یافت از بست خارج شد و از حضرت عبدالعظیم به شهر در آمد و پس از تقبیل سده سلطنت در میان مقربان درگاه وارد گشت.[۴۲] در اوایل صدارت حاجی میرزا آقاسی میرزا مسعود گرمرودی وزیر خارجه بود ولی میرزا ابوالحسن‌خان نیز در ضیافتها و میهمانیهای خصوصی شرکت می‌کرد. در شعبان ۱۲۵۱ که محمدخان امیرنظام زنگنه به حکم محمدشاه به تهران آمده بود شبی هیئت نمایندگان روس و انگلیس را به ضیافت عظیمی دعوت کرد و در این ضیافت علاوه بر میرزا مسعود، وزیر خارجه میرزا ابوالحسن‌خان، ایلچی کبیر و وزیر خارجه سابق نیز حضور داشت.[۴۳] میرزا مسعود گرمرودی وزیر خارجه از حدود ۱۲۵۴ق به مأموریتهای مختلف رفت و کارهای این وزارتخانه را پسرش، میرزا علی که به زبان فرانسه نیز تسلط داشت رتق و فتق می‌نمود.

(این میرزا علی را با میرزا علی پسر میرزا ابوالقاسم قائم‌مقام اشتباه نباید کرد). در ایام کفالت میرزا علی پسر میرزا مسعود، میرزا ابوالحسن‌خان شیرازی نیز در اداره امور وزارت خارجه دخالت داشت تا سال ۱۲۵۶ق که مجدداً عهده‌دار امور وزارت خارجه شد. عهدنامه تجارتی ایران و انگلیس به سال ۱۲۵۷ و براساس معاهده ترکمان‌چای و مقررات دولتهای کامله‌الوداد منعقد گردیده به امضای میرزا ابوالحسن‌خان شیرازی، وزیر امور خارجه، رسیده است.[۴۴] میرزا ابوالحسن‌خان تا سال ۱۲۶۲ که بدرود زندگی گفت سمت خود را حفظ کرد.[۴۵] میرزا جعفر خورموجی در کتاب *آثار جعفری* راجع به میرزا ابوالحسن‌خان چنین می‌نویسد: « در اول دولت شاهنشاه عادل باذل محمدشاه غازی تَغَمَّدَه الله بغفرانه خدمت وزارت دول خارجه به حاجی میرزا مسعود آذربایجانی مفوض گردید. بعد از چندی مجدداً به حاجی میرزا ابوالحسن‌خان عنایت شد و به این مناصب و خدمات ایام حیات را گذرانید تا در سنه ۱۲۶۲ که زمانه زمانش را به سر رسانید».[۴۶]

از آثار میرزا ابوالحسن‌خان مدرسه‌ای بود به نام مدرسه میرزاابوالحسن‌خان، ایلچی کبیر واقع در بازار گذر نوروزخان که بانو نصرت‌الزمان ایلچی کبیر با موافقت اوقاف در محل خرابه‌های آن بنای دیگری احداث نموده است.[۴۷] میرزا ابوالحسن‌خان شیرازی در محله سنگلج سکونت داشته و در ناحیه درخونگاه حمامی ساخته به نام حمام قبله.[۴۸]

ابوالحسن‌خان شیرازی مثل اغلب رجال سیاسی ایران دارای عده‌ای مخالف و گروهی موافق است. مخالفین او را جیره‌خوار و مزدور بیگانگان می‌دانند و چون عهدنامه‌های شوم گلستان و ترکمان‌چای به اهتمام او منعقد گردیده و به امضای وی رسیده است از او مذمت و نکوهش می‌کنند. بعضی نیز با توجه به اوضاع و احوال دوره فتحعلی‌شاه و محمدشاه او را خائن و گناهکار نمی‌دانند، آقای مجتبی مینوی می‌نویسد: « میرزا ابوالحسن‌خان شیرازی هم که... بعداً در تهران به سمت وزیر خارجه معین شد و چند سالی هم از دولت انگلیس

کمک خرجی به او می‌رسید ظاهراً خیانتی به مملکت خود نکرد و یک بار به فتحعلی‌شاه پیشنهاد کرده بود که اداره پست در مملکت دایر کند تا کاغذ مردم را به یکدیگر برسانند و ضمناً عایداتی هم برای خزانه دولت حاصل شود و شاه به جهت اینکه خیال کرده بود که او را ریشخند کرده است دستور داده بود او را به قتل برسانند و اگر سرگور اوزلی، ایلچی انگلستان به داد او نرسیده بود سرش بر باد رفته بود».[۴۹]

مآخذ

۱. فارسنامه ناصری، گفتار اول، ص ۲۵۸؛ روضه‌الصفا، چاپ خیام، جلد نهم، ص۴۵۸
۲. تاریخ قاجاریه سپهر، چاپ امیرکبیر، جلد اول، ص۳۱۷
۳. تاریخ عضدی، ص۲۹
۴. تاریخ قاجاریه سپهر، جلد اول، ص ۳۲۶؛ و نیز تاریخ عضدی، ص ۲۹، ضمن زیرنویس ص ۳۶، شماره پنجم، سال اول مجله یادگار نوشته شده که محمدتقی میرزا حسام‌السلطنه و حاج محمدحسین‌خان صدر اصفهانی خواهرهای عیال حاج ابراهیم اعتمادالدوله شیرازی را به زوجیت داشتند که البته اشتباه است.
۵. فارسنامه ناصری، گفتار دوم، ص۴۳
۶. روضه‌الصفا، جلد دهم، ص ۴۹۱؛ منتظم ناصری، جلد سوم، ص ۲۱۶؛ فارسنامه، گفتار دوم، ص۴۴
۷. روضه‌الصفا، جلد نهم، ص ۳۶۸؛ فارسنامه، گفتار اول، ص۲۵۸
۸. فارسنامه ناصری، گفتار دوم، ص۴۸
۹. روضه‌الصفا، جلد نهم، ص۳۷۳
۱۰. تاریخ قاجاریه سپهر، جلد اول، ص۱۱۶
۱۱. همان، ص۱۰۹
۱۲. منتظم ناصری، جلد سوم، ص۹۴
۱۳. محمود محمود، تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس، جلد اول، ص ۸۹؛ مجله یادگار، شماره ۵، سال اول، ص۴۷
۱۴. روضه‌الصفا، جلد نهم، ص۵۳۵
۱۵. تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس، جلد اول، صفحات ۹۱ و ۹۲ و ۹۳.
۱۶. تاریخ قاجاریه سپهر، جلد اول، ص۱۱۶
۱۷. همان، ص۱۲۳
۱۸. تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس، جلد دوم، ص ۵۸۰
۱۹. مجله وحید، شماره اول، سال دوم، ص۶۸
۲۰. سفرنامه دروویل، ترجمه جواد محیی، ص۸۳
۲۱. تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس، جلد اول، ص۹۶
۲۲. تاریخ قاجاریه سپهر، جلد اول، ص۱۳۹
۲۳. تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس، جلد اول، ص ۶ـ۱۲۵
۲۴. تاریخ قاجاریه سپهر، جلد اول، ص۱۴۹

۲۵. تاریخ مآثر سلطانی، ذیل وقایع سال ۱۲۲۹ق.
۲۶. منتظم ناصری، جلد سوم، ص۱۰۶
۲۷. سفرنامه پرنس الکسیس سولیکف، ترجمه دکتر حسن صبا، ص ۱۹ و ۲۰.
۲۸. تاریخ قاجاریه سپهر، جلد اول، ص۱۶۷
۲۹. تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس، جلد اول، ص۱۴۱
۳۰. روضه‌الصفا، جلد نهم، ص۵۳۵
۳۱. همان، ص ۵۸۸؛ تاریخ قاجاریه سپهر، جلد اول، ص۱۷۷
۳۲. تاریخ منتظم ناصری، جلد سوم، ص۱۷۷
۳۳. تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس، جلد اول، ص ۱ـ۱۷۰
۳۴. سفرنامه میرزا صالح شیرازی، به نقل از ص ۴۱، شماره پنجم، سال اول، مجله یادگار، نسخه خطی سفرنامه میرزا صالح به شماره ۲۲ ب در کتابخانه دانشکده ادبیات دانشگاه تهران موجود است.
۳۵. تاریخ قاجاریه سپهر، جلد اول، ص۱۸۹
۳۶. تاریخ قاجاریه سپهر، جلد اول، ص ۲۱۱؛ روضه‌الصفا، جلد نهم، ص ۶۳۴؛ منتظم ناصری، جلد سوم، ص۱۳۱
۳۷. تاریخ قاجاریه سپهر، جلد اول، ص ۳ـ۲۳۲
۳۸. همان، ص۲۵۹
۳۹. همان، ص۳۰۹
۴۰. همان، جلد دوم، ص ۸؛ جام جم، ص ۴۸۱؛ منتظم ناصری، جلد سوم، ص۱۶۲
۴۱. تاریخ قاجاریه سپهر، جلد دوم، ص۲۳
۴۲. همان، ص۴۱
۴۳. عباس اقبال، شرح حال میرزا تقی خان امیرکبیر، ص۱۰۵
۴۴. تاریخ قاجاریه سپهر، جلد دوم، ص۱۲۴
۴۵. فارسنامه ناصری، گفتار دوم، ص۴۴
۴۶. عباس اقبال، شرح حال امیرکبیر، ص ۱ـ۲۳۰
۴۷. آگهی روزنامه اطلاعات مورخ یکشنبه ۱۵ دی ماه ۱۳۴۲ مطابق با ۱۹ شعبان ۱۳۸۳.
۴۸. اظهارات شفاهی بانو ملکه ایلچی کبیر یکی از نبیره‌های حاج میرزا ابوالحسن‌خان.
۴۹. از مقاله آقای مینوی با عنوان «اولین کاروان معرفت»، مجله یغما، سال ششم، شماره نهم، ص۳۵۲

میرزا سعیدخان مؤتمن‌الملک*

۱۲۳۱ـ۱۳۰۱ ق

حسین سعادت نوری

در ذیقعده ۱۲۶۴ که ناصرالدین‌شاه همراه با میرزا تقی‌خان امیرنظام و سایر حواشی از تبریز برای جلوس به تهران می‌آمد ملامحمد سعید انصاری در قریه باسمنج عرض حالی به امیر تقدیم کرد. امیر خط و ربط او را پسندید و وی را به خدمت خود گرفت.[۱] یک قسمت از احکام و دستورهای امیرکبیر در زمان صدارت به خط خوش همین میرزا سعید است. حاج فرهاد میرزا معتمدالدوله در یادداشتهای خود به استناد اظهارات شفاهی صاحب ترجمه می‌نویسد: «میرزا سعیدخان گرمرودی پسر آخوند ملااسماعیل از طایفه میرزا مسعود وزیر خارجه است. مشارٌالیه مرد باسواد و با خطی بود که در اوایل کار در دستگاه احمدخان، بیکلربیکی تبریز سمت نویسندگی داشت و بعد خدمت میرزا محمدخان امیرنظام زنگنه رفت. میرزا تقی‌خان که به صدارت رسید او را پیش کشید و موجبات پیشرفت و ترقی او را فراهم کرد». میرزا علی‌خان امین‌الدوله می‌گوید: «میرزا سعیدخان اهل علم بود و از ادبیات عرب و شرعیات تمتع کامل داشت».[۲]

پس از ورود ناصرالدین‌شاه و همراهان به یافت‌آباد میرزا محمد سعید انصاری به

---

* دورهٔ سوم، ش ۲، اسفند ۱۳۴۴.

سمت کاتب اسرار مکتومه و منشی رسایل خاصه و به اصطلاح امروز به ریاست دفتر رمز و محرمانه انتخاب شد.[۳] پس از آنکه میرزا محمدعلی خان شیرازی، وزیر امور خارجه (برادرزاده میرزا ابوالحسن‌خان ایلچی) در ۱۸ ربیع‌الثانی ۱۲۶۸ بدرود زندگی گفت، میرزا محمد سعید ملقب به مؤتمن‌الملک شد و در ضمن به لقب خانی و منصب دبیری مهام خارجه که قائم‌مقام وزارت دول خارجه است سرافراز و مخلع گردید.[۴] مؤتمن‌الملک به سال ۱۲۶۹ به دریافت حمایل و نشان سرتیپی اول مکلل به الماس مباهی و چند روز بعد یعنی در ربیع‌الثانی همین سال به منصب جلیل وزارت امور خارجه و لقب جنابی و خلعت همایونی مفتخر شد.[۵] در سنه ۱۲۸۶ که ناصرالدین‌شاه به گیلان رفت امیر اصلان خان مجدالدوله از حکمرانی این ولایت بر کنار و زمام حکومت آنجا به مؤتمن‌الملک واگذار و ضمیمه سایر مشاغل او شد[۶] و مقرر گردید که او چند روزی در گیلان توقف نموده مهام امور این ولایت را چنان که باید در حیز انتظام گذارد.[۷] میرزا سعیدخان حسب‌الامر چند روزی به رتق و فتق امور پرداخت و اداره حکمرانی گیلان را از طرف خود به میرزا عبدالوهاب‌خان نصیرالدوله (آصف‌الدوله بعد) محول نمود و عازم تهران شد.[۸] و به سال ۱۲۸۸ با حفظ سمت وزیر امور خارجه به عضویت دارالشورای کبری انتخاب گردید[۹] و چندی بعد به دریافت یک عدد دوات الماس نشان مباهی شد.[۱۰]

دوره اول وزارت امور خارجه مؤتمن‌الملک از ۱۲۶۹ تا ۱۲۹۰ یعنی بیست و یکسال طول کشید. در سفر اول ناصرالدین‌شاه به فرنگستان که به سال ۱۲۹۰ اتفاق افتاد مؤتمن‌الملک به جرگه مخالفان حاج میرزا حسین‌خان سپهسالار پیوست و علیه صدراعظم متجددی که می‌گفتند پای فرنگی‌ها را به ایران باز کرده است کوشش فراوان به عمل آورد. میرزا علی‌خان امین‌الدوله می‌نویسد: « پس از مراجعت ناصرالدین‌شاه به ایران همین که موکب همایونی به قریه کن، سه فرسنگی پایتخت رسید میرزا

سعیدخان، وزیر امور خارجه با بقیت اعیان دولت و شاهزاده حاج فرهاد میرزا معتمدالدوله شرف خاکبوسی یافتند. میرزا سعیدخان خطابه‌ای متضمن معذرت و روسیاهی از جانب چاکران عرض کرد که اگر به ظاهر اقدامشان مخالف رویه بندگی و اطاعت بود، اما دولتخواهی و حفظ صلاح دولت و پادشاه آنها را جرئت داد و ترجمان تظلم عمومی شدند».[۱۱]

پس از انتصاب حاج میرزا حسین‌خان سپهسالار به وزارت امور خارجه به سال ۱۲۹۰ مؤتمن‌الملک به تولیت آستان قدس رضوی انتخاب و روانه مشهد مقدس شد[۱۲] و در ۱۲۹۷ پس از عزل سپهسالار بار دیگر میرزا سعیدخان به وزارت خارجه منصوب و به دریافت یک ثوب جبه ترمه شمسه مرصع مخلع و مفتخر گردید.[۱۳] در دومین دوره وزارت امور خارجه میرزا سعیدخان مؤتمن‌الملک مأمورین روسیه تزاری مسئله تعیین مرز ایران و روسیه را در صحرای ترکمان پیش کشیدند. امین‌الدوله می‌نویسد:

« شاه چند نفر از رجال را برای رسیدگی به موضوع مورد بحث انتخاب کرد. وزیر امور خارجه را مدتی دوری از کار و تولیت آستان مقدس رضوی از اصول دیپلوماسی تارک و خاطرش را از حقوق دول و ملل تاریک کرده بود و هم می‌خواست که برای استحکام موقع و مسند خود با سفارت روس موافقت کند... شاه در مقدمات خیلی به درستی و استقامت پیش آمده در مقابل تطاول سفارت روس خوب ایستادگی کرد. لیکن به واسطه تبلیغ جواب مؤتمن‌الملک و به رضاجویی وزیرمختار روس مایل است... بالجمله به این دقت و صرف اوقات، ضعف قلب و تنگی حوصله شاه نگذاشت که در سر حقوق مسلمه ایران ایستادگی شود. به عرایض مهیب و مدهش میرزا سعیدخان و آنچه باز از مساعدت دولت روس وعده مکذوب می‌داند دل از دست و به تکلیف دولت روس تن داده و کار آن طرف یکسره به مراد دولت روس شد».[۱۴]

فتنه شیخ عبیدالله کرد به سال ۱۲۹۸ و در زمان وزارت امور خارجه میرزا سعیدخان مؤتمن‌الملک اتفاق افتاد. محمدحسن خان صنیع‌الدوله که بعدها اعتمادالسلطنه لقب گرفت در یادداشتهای خصوصی خود ذیل وقایع روز جمعه پنجم رجب ۱۲۹۸ می‌نویسد: « دیشب از قراری که مسموع شد فیروز، غلام میرزا سعید خان، وزیر امور خارجه مژده آورده بود که شیخ عبیدالله علیه ما علیه را مأمورین عثمانی گرفته و محبوساً به اسلامبول برده‌اند. شالی، خلعت به فیروز داده شد و لقب خانی به او عطا فرمودند».[۱۵] مستر بنجامین، نخستین وزیرمختار امریکا در ایران که در حدود یک سال قبل از فوت میرزا سعیدخان به تهران آمده است وی و خصوصیات اخلاقی او را چنین توصیف می‌کند: « بیشتر روابط من با وزیر امور خارجه بود و در اوایل ورودم این شغل را میرزا سعیدخان داشت. وی پیر مردی بود نه بزرگ‌منش و نه بدطینت، ولی ضعیف‌الاراده و لین‌العریکه. عزم را با تواضع و ادب توأم می‌کرد و در اتخاذ تصمیم نسبت به امور جاری تردید و تعقل به خرج می‌داد. از اعمال و رفتار او آشکارا دورویی مشاهده می‌گردید و این نوع معامله لازمه سیاست روز بود زیرا ایران اجبار داشت که از یک طرف دوستان نیمه راهه خود را حفظ کند و از طرفی از خصومت دولتهای مخالف برحذر باشد و به همین سبب وزیر خارجه ناگریز بود که سیاست مماشات و مبهم و تاریکی پیش بگیرد. گاهی تعلل و مسامحه او به جایی می‌رسید که دیپلوماتهای خارجی خشمگین می‌شدند و ناچار مطالب خود را مستقیم به عرض شاه می‌رساندند، ولی شاه این سیاستمدار سالخورده را به واسطه طول خدمت صادقانه تا ۱۸۸۵ از کار برکنار نکرد و در واقع امور وزارت خارجه به دست شخص محترمی به نام صدیق‌الملک،[۱۶] دبیر اول وزارتخانه انجام می‌شد. میرزا سعیدخان مردی بود کوتاه اندام و مانند همه ایرانیان حنا می‌گذاشت که با صورت چین و چروک خورده او سازش نداشت. او دارای چشمان تند و

تیزی بود و از ادبیات شرقی اطلاعات مبسوط داشت و در پایان مذاکرات سیاسی نیم‌ساعتی مصاحبه ادبی با او خالی از لذت نبود. می‌گویند روزی وزیرمختار روس بر سر مسئله‌ای که با مؤتمن‌الملک مطرح کرده بود آشفته شد و سپس برخاست و در تالار بنای قدم زدن را گذاشت و ضمناً عصای خود را بر زمین می‌کوبید. ناگهان عصا از دستش افتاد و به پای وزیر خارجه اصابت کرد. مؤتمن‌الملک با کمال متانت عصا را برداشت و به دست سفیر داد و با کمال ملایمت به او گفت: « خواهشمندم بفرمایید تشریف ببرید». محافظه‌کاری میرزا سعیدخان گاهی انسان را مردد می‌نمود که آیا وعده‌ای را که کرده وفا می‌کند یا اجرای آن را به طاق نسیان می‌نهد و به قول خود پشت پا می‌زند. میرزا سعیدخان در اواخر عمر حرص و طمع فراوانی به جمع مال و منال داشت و البته فراموش نباید کرد که لازمه سازمان مالی دولت ایران این است که اعضای هیئت دولت و متنفذین و رجال مملکت به اخذ رشوه و جمع مال رغبت کنند و انصاف باید داد که میرزا سعیدخان در این باب معتدل‌تر از دیگران بود. وی مانند اغلب ایرانیان تسبیحی در دست داشت و برای اجرای تصمیمات متخذه از این تسبیح استفاده و به عبارت اخری استخاره می‌کرد.

در آخرین ملاقاتی که با او کردم زیاده از اندازه ضعیف به نظر می‌رسید. وی در کنار بخاری نشسته بود و در حضور من پالتوی ترمه خز او را آوردند و روی زانوهایش گستردند. میرزا سعیدخان هنگام اجرای مراسم تودیع نگاههای حسرت‌آمیزی به من کرد و دیری نگذشت که از خدمت شاه ایران به پیشگاه پادشاه زمین و آسمان شتافت. پیش از آنکه داستان میرزا سعیدخان را به پایان برسانم ذکر مطلبی دیگر را لازم می‌دانم و آن این است که روزی در باب سوءرفتار یهودیان و ارامنه همدان نسبت به اتباع امریکا با او مذاکره می‌کردم و گفتم که چرا حاکم همدان که برادر اعلی‌حضرت شاه

است[۱۷] از مدعیان رشوه بگیرد و اتباع امریکا را به زحمت بیاندازد. وزیر خارجه که به ظن قریب به یقین از عواید حکمران همدان سهمی نصیبش می‌گردید نقشه عجیبی طرح کرد و به عزم زیارت عازم قم شد و سپس شایع کرد که جمعی از راهزنان بین راه اثاثیه او از جمله مُهر او را به غارت برده‌اند و او فعلا نمی‌تواند که با مهر و امضای خود نامه‌ای به حاکم همدان بنویسد.[۱۸] حاج فرهاد میرزا معتمدالدوله ضمن یادداشتهای خود می‌نویسد: «جناب وزیر خارجه به عزم زیارت قم رفت و در منزل *«کنارگرد»* دزد به کالا زد و به قدر پانصد ـ ششصد تومان اسباب زنانه و مردانه و ضمناً مُهر رسمی را هم برد».

محمدحسن‌خان صنیع‌الدوله نیز به این شرح از میرزا سعیدخان و اعضای وزارت خارجه زمان ناصرالدین‌شاه انتقاد می‌کند: «چنین دولتی باید مثل میرزا سعیدخان، وزیر خارجه داشته باشد و مثل میرزا محمد، رئیس دایره پولتیک، و اجزاء عمده وزارت خارجه، فیروزخان سیاه و غیره غیره».[۱۹] میرزا سعیدخان مؤتمن‌الملک شب چهارشنبه هفتم جمادی‌الاول ۱۳۰۱ به سن هفتاد سالگی چشم از جهان پوشید[۲۰] و جنازه او به موجب یادداشتهای حاج فرهاد میرزا معتمدالدوله روز دوشنبه ۱۲ جمادی‌الاولی به مشهد مقدس حمل گردید و اوایل جمادی‌الثانی نعش او به مشهد مقدس رسید و در دارالسعاده به خاک سپرده شد.[۲۱] معتمدالدوله می‌نویسد: «همسر مؤتمن‌الملک دختر محمدقلی‌خان صندوق‌دار بود که در اواخر شوال ۱۳۰۱ پس از انقضای عده شرعی به حباله نکاح بدیع‌الملک میرزا حشمت‌السلطنه درآمد».[۲۲]

قیافه و شکل و شمایل مؤتمن‌الملک ظاهراً مورد توجه ناصرالدین‌شاه بوده که تصویر او را ترسیم نموده و بعدها نیز مکرر از قیافه او یاد کرده است. سطور بالا با عجله نوشته شد تا خوانندگان محترم اجمالا به شرح حالات یکی از وزیران امور خارجه پیشین آگاهی حاصل نمایند. ناصرالدین‌شاه در سفرنامه سومین مسافرت خود به فرنگستان که به

سال ۱۳۰۶ق اتفاق افتاد در ذیل وقایع چهارشنبه سلخ شعبان می‌نویسد: یک ساعت به غروب مانده وارد قریه ترکمان شدیم... دهات این حدود از این قرار است. دست راست اول او نیک ملک نظام‌العلما بعد صومعه سفلی که ده معتبری است بعد ایشلق که اول تیول مرحوم میرزا سعیدخان، وزیر امور خارجه بود حالا هم دست قوم و خویشهای آن مرحوم است که امروز سر راه آمده بودند و اسامی آنها از این قرار است: حاج میرزا تقی، خواهرزاده وزیر مرحوم پسر حاجی میرزا رضی که پیرمردی معمم بود و شباهت زیادی به خود میرزا سعیدخان، وزیر خارجه مرحوم داشت، حاجی میرزا علی‌نقی شیخ‌الاسلام، برادرزاده وزیر مرحوم که او هم خیلی شبیه به وزیر مرحوم است.

پس از فوت میرزا سعیدخان لقب مؤتمن‌الملک به حسین‌خان، پسر میرزا فتحعلی‌خان صاحب دیوان پسر میرزا علی‌اکبر قوام‌الملک شیرازی داده شد[۲۳] و پس از این شخص اخیرالذکر مرحوم میرزا حسین‌خان پیرنیا، پسر میرزا حسین‌خان مشیرالدوله نائینی به مؤتمن‌الملک ملقب گردید.

مآخذ

۱. شماره اول و دوم مجله *یادگار*، سال پنجم.

۲. *خاطرات سیاسی امین‌الدوله*، ص۹۴

۳. *منتظم ناصری*، جلد سوم، ص ۱۹۶؛ *مرآت البلدان*، جلد دوم، ص۶

۴. *منتظم ناصری*، جلد سوم، ص ۲۱۶؛ *مرآت البلدان*، جلد دوم، ص ۷۶. در صفحه ۱۴۲، جلد سوم، *تاریخ قاجاریه* سپهر، چاپ امیرکبیر، اسم صاحب ترجمه میرزا خلیل نوشته شده که البته اشتباه چاپی است.

۵. *مرآت البلدان*، جلد دوم، ص ۲ـ۱۲۱؛ *منتظم ناصری*، جلد سوم، ص۲۲۳

۶. *منتظم ناصری*، جلد سوم، ص ۳۱۲؛ *مرآت البلدان*، جلد سوم، ص۱۱۶

۷. *مرآت البلدان*، جلد سوم، ص۱۱۷

۸. *همان*، ص ۱۱۹؛ *منتظم ناصری*، جلد سوم، ص۳۱۴

۹. *منتظم ناصری*، جلد سوم، ص۳۱۹

۱۰. *مرآت البلدان*، جلد سوم، ص۱۳۳

۱۱. *خاطرات سیاسی میرزا علی خان امین‌الدوله*، ص ۴۹ـ۵۰

۱۲. *منتظم ناصری*، جلد سوم، ص۳۳۳

۱۳. *همان*، ص۳۶۴

۱۴. *خاطرات امین‌الدوله*، ص ۹۷ و ۹۸ و ۹۹.

۱۵. *وقایع روزانه دربار ناصرالدین‌شاه*، ص۲۱

۱۶. منظور میرزا محمد صدیق‌الملک، رئیس دفتر وزارت امور خارجه و پدر میرزا حسن‌خان محتشم‌السلطنه اسفندیاری است. این صدیق‌الملک را با میرزا غفارخان صدیق‌الملک، نایب اول وزارت خارجه که در ۱۲۷۷ وزیرمختار و ایلچی مخصوص ایران در روسیه شد (*منتظم ناصری*، جلد سوم، ص ۲۷۱) اشتباه نباید کرد.

۱۷. یعنی عبدالصمد میرزا عزالدوله.

۱۸. *ایران از نظر خاورشناسان*، صفحات ۲۵۴ تا ۲۵۷.

۱۹. *وقایع روزانه دربار ناصرالدین‌شاه*، ص۱۰۴

۲۰. *همان*، ص۱۵۷

۲۱. *مطلع الشمس*، جلد دوم، ص۳۸۳

۲۲. حشمت‌السلطنه بدیع‌الملک میرزا، پسر امام قلی میرزا عمادالدوله پسر محمدعلی میرزا دولتشاه است که چندی پس از فوت پدرش به لقب عمادالدوله ملقب شد.

۲۳. *فارسنامه ناصری*، جلد دوم، ص۵۰

فصل سوم

روابط ایران و اروپا

آغاز روابط دوستی و دشمنی ایران [صفوی] با دول جدید اروپا*

عباس اقبال**

---

* دورهٔ دوم، ش ۴، آذر ۱۳۲۸.

** عباس اقبال ادیب، نویسنده و مورخ شهیر فرزند محمدعلی آشتیانی به سال ۱۲۷۷خ. در خانواده ای پیشه‌ور در آشتیان دیده به جهان گشود. در دوره کودکی همراه خانواده‌اش روانه تهران شد و پدرش حمام بیمارستان وزیر را به اجاره خود در آورد. خانواده آشتیانی در فقر و تنگدستی به سر می بردند از این رو اقبال هم مجبور شد تا برای کمک به معیشت خانواده در کنار تحصیل به درودگری بپردازد. عباس اقبال در سن چهارده سالگی به همت شیخ مرتضی نجم آبادی که با خانواده وی مراوده داشت در مدرسه «شرکت گلستان» ثبت نام نمود و بعد از اتمام دوره مقدماتی با مساعدت ابوالحسن فروغی به مدرسه دارالفنون راه یافت. اقبال دوره متوسطه را با موفقیت پشت سرگذاشت و به واسطه موفقیت و توانایی هایش به معاونت کتابخانه مدرسه مزبور منصوب شد. از این زمان بود که برای خود شهرت و آوازه ای کسب کرد و همزمان در دارالفنون و دیگر مدارس تهران مشغول تدریس تاریخ شد. اقبال نویسنده‌ای چیره‌دست بود و همین امر موجب شد تا ابوالحسن و محمد علی فروغی در نشر مجله «فروغ تربیت» از وی کمک بگیرند.

بعد از تاسیس مدرسه دارالمعلمین در سال ۱۲۹۷خ. در آنجا به تدریس پرداخت و همزمان با ملک الشعرای بهار، رشید یاسمی و عبدالحسین تیمورتاش مجله «دانشکده» را منتشر کرد. اقبال در سال ۱۳۰۴خ. به عنوان مترجم و منشی همراه گروه محصلین اعزامی به اروپا، روانه فرانسه شد. در اروپا با محمد قزوینی آشنا شد و به شدت از اسلوب و روش وی در نگارش تاثیر پذیرفت. در سال ۱۳۰۸ به کشور بازگشت و تا سال ۱۳۱۴چندین بار دیگر به اروپا مسافرت کرد و سرانجام در همین سال به عضویت فرهنگستان ایران درآمد و در دانشگاه هم به تدریس تاریخ پرداخت و به خاطر روش جدید در ارائه و نگارش تاریخ به «پدر تاریخ ایران» معروف شد. تاسیس انجمن آثار و مفاخر ملی ایران از اقدامات مهم فرهنگی اقبال محسوب می شود. بعد از شهریور ۱۳۲۰خ. چند بار به وی منصب وزارت پیشنهاد شد اما نپذیرفت. در سال ۱۳۲۴ با همکاری قاسم غنی و عبدالحسین نوایی مجله «یادگار» را منتشر کرد که تا سال ۱۳۲۸ چاپ آن ادامه پیدا کرد. بعد از تعطیلی یادگار به پیشنهاد علی اصغر حکمت، وزیر امور خارجه به استخدام وزارت خارجه درآمد و به عنوان رایزن فرهنگی ابتدا روانه ترکیه و سپس به ایتالیا رفت. ☜

وقتی که سلسله صفوی در سال ۹۰۵ق به همت شاه اسماعیل اول صفوی تشکیل شد و ایران بعد از سالهای دراز صاحب دولتی واحد و وحدت سیاسی شد از دول عمده معاصر به ظاهر یک دشمن بیشتر نداشت و آن دولت عثمانی بود که سلطان آن خود را امیرالمؤمنین و خلیفه تمام مسلمین می‌دانست و علاوه بر اینکه به این اسم و بهانه می‌خواست ممالک ایران را هم به قلمرو خود ضمیمه سازد با پادشاه صفوی دشمنی مذهبی داشت و کینه بین شیعه و سنّی که پادشاه ایران و سلطان عثمانی و به دستور ایشان علمای دو فرقه آتش آن را دامن می‌زدند هرگز نمی‌گذاشت که بین دو دولت دوستی و اتحادی پابرجا پیش بیاید.

دولت عثمانی به مناسبت متصرفات وسیعی که در اروپا به دست آورده و پایتخت خود را نیز به آن قاره منتقل ساخته بود دولتی اروپایی محسوب می‌شد، به همین جهت سیاستی بین‌المللی داشت و در کشمکشهای بین دول اروپا به نفع این طرف یا آن طرف غالباً مداخله می‌نمود. واقعه استیلای ملّاحان پرتغالی بر جزایر خلیج‌فارس و ساحل عمان و مسقط که شروع آن در همین عصر شاه اسماعیل اول بوده [است] دولت صفوی را مواجه با خصومت یک دولت اروپایی دیگر نیز کرد و آن دولت پرتغال بود. این دولت همچنان که می‌دانیم در اروپا بلکه در غالب سواحل و جزایر و آبهای دنیای معلوم آن عصر بر سر حفظ منافع تجارتی و استعماری با یک عده از دول رقابت می‌ورزید و در این راه به رعایت سیاست مخصوصی اجبار داشت.

☜ اقبال که سالها از بیماری کلیه رنج می برد در روز ۲۱ بهمن ۱۳۳۴ در شهر رم وفات یافت. از این ادیب و مورخ فرهیخته آثار متعدد تاریخی و ادبی به جای مانده است.

ایرج افشار، ***نادره کاران***، به کوشش محمود نیکویه، تهران، قطره، ۱۳۸۲؛ محمد دبیر سیاقی، ***مجموعه مقالات عباس اقبال اشتیانی***، تهران، ۱۳۵۰؛ ***کارنامه بزرگان ایران***، نشریه اداره کل انتشارات و رادیو، ۱۳۴۰؛ هوشنگ اتحاد، ***پژوهشگران ایران معاصر***، تهران، فرهنگ معاصر، ج۵، ۱۳۷۸.

با این مقدمه برای دولت صفوی طبیعی چنین بود که از دول اروپایی هر کدام با دشمنان او دوست بشوند دشمن ایران و هر کدام دشمن باشند دوست ایران محسوب خواهند شد.

در عصر شاه اسماعیل اول آتش جنگ سختی بین فرانسوای اول، پادشاه فرانسه، و شارل پنجم، امپراتور اتریش و اسپانیا، اشتعال داشت و چون در غالب این جنگها شارل پنجم غالب بود فرانسوای اول در صدد بر آمد که بر ضد امپراتور مقتدر اتریش اتحادیه‌ای تشکیل دهد، به همین جهت متوجه سلطان عثمانی شد که از یک طرف در سواحل دانوب خاک اتریش را تهدید می‌کرد و از طرفی دیگر از طریق مدیترانه، سواحل اسپانیا و افریقای شمالی را.

فرانسوای اول موفق شد که در سال ۱۵۳۵م / ۹۴۲ق یعنی در عهد شاه طهماسب اول با سلطان سلیمان قانونی، سلطان عثمانی عهد اتحادی بر ضد شارل پنجم ببندد و این اول باری بود که در اروپا یک پادشاه عیسوی بر ضد یک پادشاه عیسوی دیگری که هر دو نیز کاتولیک بودند با یک پادشاه مسلمان متحد می‌شد.

اتحاد فرانسوای اول با سلطان عثمانی طبعاً فرانسه را نیز در عداد دشمنان ایران درمی‌آورد. به همین جهت شاه طهماسب همچنان که شاه اسماعیل می‌خواست، مصمم شد که با امپراتور شارل پنجم بر ضد عثمانی طرح دوستی و اتحاد بریزد و زمینه را برای آنکه این دو دولت قلمرو سلطان عثمانی را از دو طرف مورد هجوم قرار دهند فراهم سازد.

قبل از این تاریخ یعنی در دوران پاپ‌لئون دهم (۱۵۲۳ـ۱۵۱۳) شاه اسماعیل اول درصدد برانگیختن امرا و سلاطین عیسوی اروپا بر ضد سلطان سلیم بر آمده بود.

این پاپ که خود نیز کینه سلطان سلیم را در دل داشت و با ماکزیمیلیان، امپراتور اتریش، اتحادی به دشمنی عثمانی بسته بود در مراسله‌ای که به تاریخ ۶ سپتامبر ۱۵۱۵

/ ۲۷ رجب ۹۲۱ به این امپراتور نوشته می‌گوید که

فرمانفرمای جزیره ر[و]دس چنین خبر می‌دهد که پادشاه صفوی ایران سفیری نزد او فرستاده و چنین پیغام داده که من به جمیع سلاطین و امرای عیسوی بگویم که با شهامت و جرأت [جرئت] تمام برخیزند و اسلحه به دست بگیرند و مردم را برانگیزند تا با ترکان عثمانی بجنگند و اگر چنین کنند او یعنی پادشاه ایران هم که کینه‌ای نسبت به این قوم دارد از طرف دیگر به همان شدت و حدت به حمله به قلمرو سلطان خواهد پرداخت و وعده می‌دهد که کلیه بلادی را که به عیسویان تعلق داشته، پس از فتح بار دیگر به تصرف ایشان باز دهد.

شاه اسماعیل در زمینه اجرای همین نوع خیالات دو نامه نیز همراه یکی از مبلغین عیسوی به نام پتروس (پی‌یر) جبل‌لبنانی[1] برای شارل پنجم، امپراتور اتریش و اسپانیا، و لودویگ، پادشاه مجارستان، به اروپا فرستاد و آن دو نامه که در شوال ۹۲۹ نوشته شده بود در سال ۱۵۲۵م / ق۹۳۱ اندکی بعد از مرگ شاه اسماعیل به اروپا رسید و شارل پنجم جواب نامه پادشاه ایران را در تاریخ ۲۵ اوت ۱۵۲۵ همراه همان پتروس روانه ایران ساخت و کسی در اسپانیا نمی‌دانست که شاه اسماعیل قریب به پانزده ماه قبل از آن درگذشته و حتی تا سال ۱۵۲۹ نیز هنوز شارل پنجم و دربار او شاه اسماعیل را زنده می‌پنداشتند. چه در این تاریخ امپراتور مزبور عیسوی دیگری را با نامه‌ای به دربار ایران فرستاده و به شاه اسماعیل پیغام داد که به جنگ با سلطان عثمانی بپردازد و اگر هم به جنگ منظم قادر نیست به حدود و ثغور ممالک او دستبرد ببرد تا سلطان به انتقال قسمتی از قوای خود از سرحدات مجارستان مجبور گردد.

این اقدامات شاه اسماعیل از طرفی و پاپها و سلاطین اروپا از طرفی دیگر نتایجی

---

1. Frere Pierre du Mont-Libon=Frater Petrus de Monte Libano.

را که طرفین انتظار داشتند نداد. مخصوصاً که خاک سلاطین عثمانی بین ممالک دو طرف فاصله بود و عبور و مرور سفرا و مأمورین دشمن سخت مشکل و مورد تفحص و سوءظن عثمانیها بود. چنان که چند نفر از همین فرستادگان شاه اسماعیل را ترکان عثمانی در خاک خود گرفتار کردند و به قتل رساندند.

علاوه بر این اقدام، شاه اسماعیل با اینکه در ابتدا سعی می‌کرد که پرتغالیها را به نحوی از جزایر و سواحل خلیج‌فارس بیرون کند، لیکن بعد از آنکه در رجب سال ۹۲۰ در چالدران از سلطان سلیم عثمانی شکست یافت برای آنکه شاید بتواند به کمک دشمنان خارجی سلطان انتقام خود را از او بستاند از جمله متوجه پرتغال شد و در سال ۹۲۱ که آلبوکرک، امیرالبحر معروف پرتغالی، از هند برای سرکوبی توران شاه، امیر جزیره هرموز[هرمز]، به خلیج آمده و توران‌شاه را مغلوب کرده بود سفیر نزد او فرستاد و بین او و آلبوکرک معاهده‌ای بسته شد به شرایط ذیل:

۱. توران شاه به نام مانوئل، پادشاه پرتغال، بر جزیره هرموز پادشاهی کند؛

۲. بحریه پرتغال به ایرانیها در حمله به بحرین و قطیف کمک نمایند؛

۳. در شورشی که در مکران رخ داده شاه اسماعیل می‌تواند از مساعدت پرتغالیها استفاده کند؛

۴. دو دولت ایران و پرتغال بر ضد ترکان عثمانی دست اتحاد به یکدیگر می‌دهند.

در سال ۱۵۶۶م مقام پاپی نصیب پی پنجم شد و او از همان اوان تصدی در صدد بر آمد که از سلاطین و امرا اتحادیه‌ای قوی بر ضد سلطان عثمانی تشکیل دهد، چنان که بالاخره هم در نتیجه مساعی او چنین اتحادیه‌ای مابین دربار پاپ و پادشاه اسپانیا و اتریش و جمهوری ونیز به وجود آمد و امید متحدین این بود که پادشاه صفوی ایران و مسلمین شمال افریقا را نیز در این اتفاق که به دشمنی سلطان عثمانی ترتیب داده شده

بود وارد نمایند.

متحدین در یک جنگ بحری بزرگی که در تاریخ اکتبر ۱۵۷۱ در محل لپانت[1] در ساحل یونان اتفاق افتاد شکست بزرگی به سلطان عثمانی دادند و شوکت بحری او را در حقیقت در هم شکستند.

پاپ پی پنجم بعد از حصول این فتح، نامه مفصلی به تاریخ ۱۶ نوامبر ۱۵۷۱ / ۲۵ جمادی‌الثانی ۹۷۹ به شاه طهماسب نوشت و در ضمن تقریر شرح فتح مزبور و اهمیت آن، چه از لحاظ عالم عیسویت و چه از نظر شاه طهماسب که دشمنی خاندان او نسبت به آل عثمان مسلم بود، به پادشاه ایران پیشنهاد کرد که این فرصت را مغتنم بشمارد و با قوای کافی از طرف مشرق به ممالک سلطان عثمانی حمله‌ور شود تا متحدین عیسوی نیز از جانب مغرب از راه خشکی و دریا دست به هجوم بزنند.

پاپ پی پنجم این نامه خود را به شاه طهماسب چنین ختم می‌کند:

> امیدوارم خدای قادر متعال که مالک قلوب سلاطین است چنان شعله‌ای در نهاد شما برانگیزد که با شهامت دست به اقداماتی عظیم بزنید و به قدرت کامل آنها را قرین توفیق سازید، همچنین امیدواریم که باری تعالی از راه لطف مملکت شما را از سوءقصد خطرناک‌ترین دشمنان نوع انسانی محفوظ دارد و در سایه فتوحات درخشان بر ترقی و اعتلای آن بیفزاید....

بعد از فرستادن این نامه پی پنجم در صدد بر آمد که یکی از کشیشان اهل ناپل را به نام ماتیاس بیگودو فینتادو[2] به عنوان سفارت نزد شاه طهماسب بفرستد، لیکن عمرش وفا نکرد و کشیش مزبور هم چون خود را شایسته این مأموریت خطرناک

---

[1]. Lepante
[2]. Mathias Bigudo Fontado

نمی‌دانست از قبول آن استنکاف داشت. وی در نامه‌ای که به دون ژوان[1]، فاتح جنگ لپانت و برادر صلبی فیلیپ دوم، پادشاه اسپانیا (پسر و جانشین شارل پنجم)، نوشته در باب این سفارت چنین می‌گوید:

« پاپ نظر مرا در اینکه این کار باید به توسط حاکم هند پرتغال به انجام برسد پذیرفته و از پادشاه آن مملکت خواسته است که سفیری حامل نامه‌های خود و پاپ و پادشاهان اسپانیا و ناپل با هدایای نفیسی به خدمت پادشاه ایران روانه دارد. این سفیر که در ماه مارس ۱۵۷۲ / ذی‌القعده ۹۷۹ از لیسبن، پایتخت پرتغال، حرکت کرده در سپتامبر به هند می‌رسد و شاید در اوایل سال آینده وارد پایتخت ایران بشود.

چون عوارض غیرمترقبه سفرهای دریایی زیاد و عاقبت آنها نامعلوم و راه نیز دراز است عقیده دارم که اعلی‌حضرت از راهی دیگر شخص قابلی که آن نواحی را بشناسد و مورد اعتماد باشد و بتواند از ادای حق مطلب کاملا بر آید و یکی از دو زبان ترکی و عربی را خوب بداند نزد پادشاه ایران بفرستند، وی باید حامل نامه‌ای از پاپ و از اعلی‌حضرت باشد و در آن دو نامه همان مطالبی را که در نامه‌های سفیر پرتغال نوشته شده تکرار کنند، ضمناً میل عالی به داشتن ارتباط با پادشاه ایران و علاقه به دوستی او نمایانده و فهمانده شود که این موقع برای رساندن لطمه‌ای به عثمانی بهترین مواقع است، چه اگر او در این فرصت با پادشاه اسپانیا متحد گردد نه تنها می‌تواند سرزمینهایی را که عثمانیها از ایران گرفته‌اند پس بگیرد، بلکه قادر خواهد شد که حدود ممالک خود را به نسبت زیادی پیش‌تر ببرد.

[1]. Don Juan

باید به پادشاه ایران وعده داد که اگر او به جنگ با عثمانی قیام کند اعلی‌حضرت نیز عیسویان و مسلمین مصر و شام را به قیام واخواهند داشت و با این حرکت مانع رسیدن امداد به ترکانی که در حدود ایران می‌جنگند خواهند شد و خود اعلی‌حضرت هم با کشتیهای اتحادیه مقدس که بزرگ‌ترین و قوی‌ترین بحریه‌ای است که تا امروز دیده شده برای اقدام به جنگ با عثمانی مهیا خواهند بود....»

با تمام این مقدمات نقشه عیسویان بر ضد عثمانی در آن فرصت مغتنم عملی نشد، زیرا که از طرف عیسویان متحد جمهوری ونیز چندان در اتحاد خود صمیمی نبود و نظر به رقابتی که در تجارت بحری با مردم پرتغال و اسپانیا داشت به چنین اتحادی زیاد اظهار علاقه باطنی نمی‌کرد. دن ژوان هم به علت انتخاب شدن به سلطنت هند و کشمکش با شورشیان مجال تعقیب خیالات سابقه را نداشت و از طرف ایران هم با وجود دشمنی با ترکان عثمانی به علت مظالم پرتغالیها در سواحل و جزایر خلیج نسبت به مسلمین کمتر کسی به اتحاد با عیسویان رغبتی نشان می‌داد. چنان که صاحب عالم آرای عباسی می‌نویسد که در سال ۹۸۲

« ایلچی بزرگ معتبر که پنجاه نفر ملازم سوای خدمتکار همراه داشت جهت تأکید بنیان ارادت و حسن اعتقاد به مقر دولت سعادت بنیاد آمده و از جانب پادشاه پرتغال تحفه‌ای چند بدیع آورده بود که در دیار اسلام نظیر آنها به نظر ارباب بصیرت و بینش کمتر در آمده بود. اما ایلچیان مذکور به جهت ظهور بعضی اعمال مخالف دین مسلمانی و عدم رواج مساجد که از نصارای جرون[1] صدور یافته بود منظور نظر التفات نشدند و تا حین حیات آن حضرت رخصت انصراف نیافته

---

[1]. اسم قدیم جزیرهٔ هرموز

بودند، در زمان جلوس نواب سکندر شأن رضوان جایگاه سلطان محمد پادشاه مرخص شده به دیار خود شتافتند.»

این واقعه را مؤلف احسن التواریخ در ذیل وقایع سال ۹۸۲ چنین نقل می‌کند:

« هم در این سال پادشاه فرنگ دن سبستان[1] که به پرتگان اشتهار دارد ایلچیان با بیلکات[2] و تبرکات که دیده اهل بصارت از رؤیت آن خیره می‌شد به درگاه عالم پناه فرستاده، قبل از این چون بی‌ادبی چند از ایشان سر زده بود، مثل انهدام مسجد و احراق کلام مجید بنابرآن ایلچیان منظور نظر التفات نگشته مجعین از امرا را به تأدیب آن قوم بی دولت نامزد کرد.»[3]

بعد از درگذشت شاه طهماسب و قتل پسر و جانشینش، شاه اسماعیل دوم، سلطان مراد سوم، سلطان عثمانی، موقع را برای هجوم به ایران مناسب دانست و لشکری عظیم به قفقاز و گرجستان و آذربایجان آورد و بر تبریز نیز مسلط گردید. سلطان محمد خدابنده، پادشاه ایران، پسر رشید خود، حمزه میرزا، را به جنگ ترکان عثمانی فرستاد و او در چند جنگ به فتوحات درخشانی نایل آمد.

رسیدن خبر این فتوحات به اروپا گرگوار سیزدهم پاپ را به وجد و نشاط آورد و مصمم شد که پادشاه ایران را به اتحاد با سلاطین و امرای عیسوی بر ضد عثمانی بخواند و به این عزم سفیری نزد سلطان محمد خدابنده فرستاد و به او نامه‌ای نوشت و وعده داد که اگر پادشاه صفوی جنگ با عثمانی را ادامه دهد پاپ هر چه را که او برای این کار لازم داشته باشد تحت اختیار وی می‌گذارد. سلطان محمد از پاپ تقاضای مبلغی پول سالیانه و مقداری توپ و تفنگ کرد و مذاکرات در این زمینه ادامه داشت ولی به نتیجه

---

[1]. یعنی Don Sebastian، پادشاه پرتغال از ۱۵۵۷ تا ۱۵۷۸م / ۹۶۵ تا ۹۸۶ق، وی عاقبت در جنگ با مسلمین شمال افریقا به دست ابو مروان عبدالملک معتصم از شرفای حسنی مراکش به قتل رسید.

[2]. بیلک کلمه‌ای است مغولی به معنی تحفه و هدیه

[3]. این عبارات اخیر یعنی انهدام مسجد و احراق کلام الله مربوط به عیسویان هرموز است که پرتغالی بوده‌اند.

نرسید، زیرا که در اروپا جنگ بین لهستان و دولت مسکو که باید در حمله به خاک عثمانی شرکت کنند همچنان ادامه داشت و پرتغال هم که واسطه ارتباط بین پاپ و دربار ایـران از طریق دریا و هند بود به علت درگذشت پادشاه و نداشتن جانشین ضمیمه ممالـک فیلیـپ دوم، پادشاه اسپانیا، گردید و پاپ بر اثر این تغییرات نتوانست نقشه خود را عملی کنـد، بـه خصوص که در ایران نیز اوضاع داخلی ثابت نبود و عجز و ضعف سلطان محمـد خدابنـده و تحریکات دربار و اندرون و سرکشی و نفاق امرا با یکدیگر نمی‌گذاشت که بـه امـور خـارجی توجه بیشتری معطوف شود. ضمیمه شدن سلطنت پرتغـال بـه ممالـک فیلیـپ دوم طبعـاً مستعمرات آسیایی آن دولت را در اختیار این پادشاه گذاشت و به همین جهت فیلیپ که با سلطان عثمانی دشمن بود در صدد بر آمد که به وسیله نایب‌السلطنه هند پرتغـال بـا ایـران داخل ارتباط شود و سیمون نامی که خلیفه عیسویان جزیره هرموز بـود در سـال ۱۵۸۲م / ۹۹۰ق به سفارت از جانب فیلیپ دوم بـا تحـف و هـدایایی عـازم خـدمت سـلطان محمـد خدابنده گردید و این در موقعی بود که ترکان عثمانی شهر تفلیس، پایتخـت گرجـستان، را گرفته و پادشاه آنجا باگرات خان را که دست نشانده ایران و دخترش در عقد عبـاس میـرزا، پسر سلطان محمد خدابنده (یعنی شاه عباس بزرگ)، بود مغلوب ساخته بودند.

خدابنده نیز سفیری از جانب خود روانه پرتغال نمود، ولی آن سفیر چون به بندر گوا[1]، مرکز هند پرتغال، رسید به علت نبودن کشتی نتوانست به این مملکت رهسپار شود.

چهار سال بعد بر اثر جلوس شاه عباس بزرگ و خلع سلطان محمد خدابنده اوضاع ایران صورتی دیگر پیدا کرد و مقام پاپی نیز به کلمنت پنجم[2] رسید. مابین ایـن پـاپ و شاه عباس و میان این پادشاه و فیلیپ دوم که هر سه در دشمنی بـا سـلاطین عثمـانی همقدم بودند نامه‌ها و سفرای چند رد و بدل شده که داستان مفـصلی دارد و از موضـوع مقاله ما خارج است.

---

[1]. Goa
[2]. Clement v

سفارت امپراتور آلمان به دربار شاه عباس بزرگ*

عباس اقبال

از زمانی که فرانسوای اول، پادشاه فرانسه، با سلطان عثمانی معاهده اتحادی بر ضد امپراتوران خاندان هابسبورگ یعنی خاندان سلطنتی اتریش که در آلمان نیز حائز مقام امپراتوری بودند بسته بود، افراد این خاندان چون غالباً ایام را با سلاطین عثمانی در جنگ به سر می‌بردند در صدد جلب دوستی ممالکی بودند که با عثمانی دشمنی دیرینه داشتند و در این مقام طبعاً توجه اول معطوف به پادشاهان صفوی ایران می‌شد. چنان که این پادشاهان هم به همان علت دشمنی با عثمانی اکثر اوقات به طرح اتحاد با دشمنان این مملکت می‌پرداختند.

در عهد امپراتوری رودلف دوم[1] بر آلمان (۱۵۷۶ـ۱۶۲۲) یعنی در سال ۱۵۹۲ (حدود سال ۱۰۰۰ هجری) جنگ بین اتریش و عثمانی تجدید شد و دوره آن طول کشید تا میدان محاربات به ولایت بوهم انتقال یافت و رودلف برای آنکه به میدان جنگ نزدیک باشد پایتخت خود را موقتاً از وین به پراگ آورد.

* دورهٔ اول، ش ۵، اسفند ۱۳۲۸

1. Rudolph II

در سال ۱۵۹۹م / ۱۰۰۸ق شاه عباس بزرگ، پادشاه ایران، سر آنتونی شرلی[1] انگلیسی را که در خدمت او بود با حسینعلی بیک به عنوان سفارت به دربار سلاطین اروپا، از جمله به دربار رودلف دوم، امپراتور آلمان، روانه نمود و ایشان در ۲۰ اکتبر ۱۶۰۰ / ۱۰ ربیع‌الثانی ۱۰۰۹ به پراگ رسیدند و پس از تقدیم نامه شاه عباس به امپراتور آلمان در باب دو مطلب با او داخل مذاکره شدند: اول آنکه این دو پادشاه بر ضد عثمانی با یکدیگر متحد شوند؛ دیگر آنکه هر یک از ایشان از یک طرف با سلطان عثمانی بجنگند و هیچ یک بدون اطلاع دیگری با سلطان جداگانه صلح نکنند.

رودلف نسبت به این دو پیشنهاد روی خوش و نظر موافقت نشان داد و برای آنکه با پادشاه ایران روابط مستقیم‌تری داشته باشد تصمیم گرفت که خود سفیری نزد شاه عباس بفرستد و به این قصد یکی از نجیب‌زادگان ایالت ترانسیلوانیا را که اتین کاکاش فن زالنکمنی[2] نام داشت اختیار نمود و کاکاش با منشی خود که یکی از اهالی ساکس بود به نام « تکتاندرفن دریابل»[3] از راه روسیه عازم ایران گردید.

کاکاش و همراهان او در تاریخ نهم نوامبر ۱۶۰۲م / ۲۱ جمادی‌الاول ۱۰۱۱ به مسکو رسیدند و سفیر رودلف در ۲۷ همین ماه به خدمت بوریس فدروویچ[4]، تزار مسکو، بار یافت و نامه‌ای را که رودلف به بوریس نوشته بود به او تقدیم نمود.

در این نامه امپراتور اتریش قصد خود را از فرستادن سفیری به ایران به اطلاع او رسانده و از او خواسته بود که وسایل تسهیل مسافرت سفیر او را فراهم سازد و آمدن او را به پادشاه ایران خبر دهد.

در جوابی که بوریس بعد از حرکت کاکاش به ایران به رودلف نوشته، می‌گوید:

---

1. Sir Anthony Sherley
2. Etienne Kakasch von Zalonkemeny
3. Tectander von der Jabel
4. Boris Federowitch

که ما ترتیب کار سفیر مزبور را داده و موجبات تسهیل مسافرت و تأمین او را در عبور از ممالک وسیعه خود فراهم ساخته و به پادشاه ایران نوشته‌ایم که با آن برادر مکرّم بر ضد عثمانی داخل در اتحاد شود. به علاوه از جانب خود یاروسلافسکی[1] را با همراهان متعدد به عنوان سفارت پیش شاه ایران فرستاده‌ایم تا این پادشاه از راه محبتی که به ما دارد با عثمانی داخل در جنگ شود و قول بدهد که با آن دولت هیچ وقت صلح جداگانه نکند، ما نیز به او قول داده‌ایم که در این اقدام او بر ضد ترکان عثمانی همه وقت به او مساعدت نماییم.

پادشاه ایران این پیشنهاد را پذیرفته و خود شخصاً با قشون فراوان به جنگ با عثمانی عازم شده و ما نیز یکی از رعایای خود [به نام] آلکساندر گروزینسکی[2] را با سپاه مهمی به یاری او فرستاده‌ایم و خوانین دیگری که با ایران هم خاکند و سابقاً زیر دست ترکها بوده با گروزینسکی همدست شده و حالیه متحداً با ترکان می‌جنگند. به یاری خدا و به خواهش ما شاه عباس ترکان را شکستهای سخت داده و از ایشان بلاد و ایالات چند گرفته و در کشتن و اسیر گرفتن افراد و قتل و غارت شهرها به فتوحات مهم نایل آمده و یقین است که باز جنگ را ادامه خواهد داد.

این اخبار را سفیر شاه عباس یعنی مهدی‌قلی بیک که به تازگی به مسکو رسیده و مأموریت دارد که به حضور اعلی‌حضرت امپراتوری نیز برسد به ما داده و حامل مکاتیبی است که در آنها از همان مسائلی که بین ما گفت‌وگو شده بحث می‌کند...

کاکاش و همراهان او بعد از چهار هفته توقف در مسکو در هشتم دسامبر ۱۶۰۲ /

---

[1]. Jaroslafsky
[2]. Alexandre Gruzinszki

۲۳ جمادی‌الثانی ۱۰۱۱ اجازه یافتند که به طرف ایران حرکت کنند. این هیئت بعد از تحمل مشقات فراوان بالاخره در هشتم اوت ۱۶۰۳ / ۲۹ صفر ۱۰۱۲ در بندر لنکران که در آن تاریخ ضمیمه گیلان ایران بود پیاده شدند، لیکن فصل بد بود و از گرمای هوا و بدی خوراک و بی‌شرابی به ایشان صدمات وافر رسید و قریب به ده هفته بدون تکلیف در آنجا ماندند تا آنکه کاکاش چاپاری از لنکران به اصفهان فرستاد و خبر ورود خود را به دربار شاه که خود در این تاریخ در تبریز به جنگ با عثمانی مشغول بود و نماینده پاپ فرانسیسکوس داکستا[1] داد. کمی بعد رابرت شرلی، برادر آنتونی شرلی، که در ایران مانده بود برای بردن ایشان به لنکران آمد. اما چون کاکاش سخت مریض شده و قدرت تحمل مشکلات سفری دور و دراز را نداشت در روز ۲۵ اکتبر ۱۶۰۳ / ۱۷ جمادی‌الاولی ۱۰۱۲ در دو میلی لنکران وفات یافت و منشی او، تکتاندر، به موجب وصیتش مأمور شد که نامه‌های رودلف را به خدمت شاه عباس برساند و مأموریتی را که به عهده او بوده است بعد از وی مشارالیه به انجام برساند.

تکتاندر یک روز بعد از مرگ کاکاش با رابرت شرلی عازم قزوین شد و بعد از پنج روز به آنجا رسید، در حالی که به غیر از کاکاش از همراهان او دو تن آلمانی و دو تن لهستانی مرده بودند و فقط یک تن آلمانی با او بود که او نیز چهار روز پس از رسیدن به قزوین وفات یافت و به این ترتیب تکتاندر ماند و مراد نامی که سمت مترجمی روسی را داشت.

تکتاندر در قزوین اطلاع یافت که شاه عباس در تبریز است و هفت روز می‌شود که او این شهر را از چنگ ترکان عثمانی بیرون آورده [است]، ناچار به راهنمایی یکی از مأمورین ایرانی عازم آن شهر شد تا قبل از حرکت شاه از تبریز به خدمت او برسد. به همین جهت شب و روز طی طریق کرد تا سه روز پیش از حرکت شاه عباس به تبریز

---

[1]. Fransiscus da Costa

رسید و هنوز از راه نرسیده و از رنج سفر نیاسوده او را به حضور شاه عباس احضار کردند.

تکتاندر خود در سفر نامه‌ای که نوشته می‌گوید:

وقتی که به حضور شاه رسیدم او را دیدم که در میان امرای دولت و وزراء بر زمین نشسته است. چون لباس او از لباس سایرین فاخرتر نبود و من هم مترجمی همراه نداشتم او را نشناختم و به همین علت ناچار بی‌حرکت بر پا ایستادم. در این موقع یک نفر ایرانی بالنسبه مسن دست مرا گرفت و مرا به سمت شاه برد، من بر طبق دستوری که قبلا در مسکو به من داده بودند تعظیم کردم و دست شاه را بوسیدم. شاه به من اشاره کرد که بر پا برخیزم. سپس یک نفر ایتالیایی جدیدالاسلام با من به ایتالیایی صحبت کرد و چون دانستم که لاتینی نیز می‌داند به او تفصیل حال و مأموریت و شرح سفر و ترتیب مرگ مخدوم خود را گفتم. شاه از من خواست که نامه‌های امپراتور را تسلیم کنم و فرستادند نامه‌ها را آوردند، یکی از دو نامه امپراتور به لاتینی بود، دیگری به ایتالیایی و نامه تزار مسکو و نطقهایی که باید در حضور شاه ادا شود به هر دو زبان. من به همان قرار سابق مراتب احترام را به جا آوردم و نامه‌ها را تقدیم کردم. شاه به عزت تمام نامه‌ها را گرفت و دست محبتی بر سر من کشید و به من در جلوی پای خود اجازه جلوس داد. سپس مهر نامه‌ها را برگرفت. اما قبل از آنکه آنها را بخوانند یکی از اسرای ترک را زنجیر کرده به خدمت او آوردند. اسیر ترک در خدمت شاه زانو بر زمین زد و مأمورین دو شمشیر در پیش شاه نهادند. یکی از آنها که دسته و غلافش مرصع بود چند روز بعد از طرف شاه به عنوان هدیه برای من فرستاده شد. اما با دیگری شاه در حالی که برخاسته بود بدون کوچک‌ترین تأثری گردن آن ترک را که در تضرع بود جابه جا زد و بر جای خود نشست.

من از دیدن این منظره سخت به وحشت افتاده بودم و دقایقی را بین بیم و امید می‌گذراندم و با خود می‌گفتم که شاید شاه با شمشیر دیگر قصد زدن گردن مرا دارد و می‌ترسیدم که مبادا اعلی‌حضرت امپراتور ما بـا ترکـان عثمـانی صـلح کرده یا در نامه‌ها چیزی در این باب نوشته باشد و من فدای این پیـشامد شـوم. اما شاه پس از نشستن تبسمی کرد و خطاب به من گفت که « شما عیسویان هم باید همان طور که من هیچ وقت فرصت را از دست نمی‌دهم با ترکان بـه همـین شکل معامله کنید». سپس به یکی از میرآخوران خود دستور داد که مرا در خانه خود منزل بدهد. ضمناً مترجم ایتالیایی را نیز به آنجا فرستاد و او در حضور مـن نامه ایتالیایی امپراتور و نطقی را که کاکاش بایستی در حضور شاه ایراد نماید بـه فارسی ترجمه کرد و غرض از مأموریت ما را که شاه قـبلا یعنـی بعـد از رسـیدن نامه تزار مسکو از آن مسبوق شده بود دریافت. شاه فردا صبح زود اسـب عربـی ممتازی برای من به عنوان هدیه فرستاد و سه روز بعد از تبریز خارج شد.

تکتاندر با شاه عباس [از] تبریز به طرف جلفا و ایروان حرکت کـرد و در محاصـره قلعه این شهر اخیر حاضر بود و چون بعد از چهار هفتـه از ایـروان مـسخر گردیـد، شـاه عباس به او اجازه بازگشت داد تا به همراهی مهـدی‌قلـی بیـک پـیش رودلـف، امپراتـور آلمان، مراجعت کند و جوابهای پادشاه ایران را برساند و آنچه را به چشم دیده جهـت او بیان نماید و مهدی‌قلی بیک همان کسی است که از طـرف شـاه عبـاس بـا زینـل‌خـان بیگدلی به سفارت در دربار مسکو و دربار رودلف دوم معین گردید.

پادشاه ایران در حین حرکت تکتاندر یکی از جبه‌های فاخر خود را بـا یـک اسـب عربی و نه صد سکه طلا که بیشتر آنها مـسکوک رودلـف دوم و امیـر سـاکس و پادشـاه اسپانیا بود با همان شمشیری که سابقاً مـذکور شـد بـه رسـم هدیـه بـه او داد و در ۱۴

نوامبر ۱۶۰۳ / ۸ جمادی‌الثانی ۱۰۱۲ او را از خدمت مرخص نمود.

از حکایات خوشمزه‌ای که تکتاندر در سفرنامه خود نقل می‌کند یکی اینکه، او روزی در ایروان در حضور شاه بر روی قالی نشسته بوده و به رسم ایرانیان غذا می‌خورده است. در این حین چند نفر از ترکان را که تسلیم شده بودند برای طلب عفو پیش شاه آوردند. شاه لباس محقر سرخی بر تن داشت، در حالی که لباس تکتاندر از ابریشم سرخ بود و او چون نمی‌توانسته است مثل ایرانیان چهار زانو بنشیند یکی از پاهای خود را قدری دراز کرده بوده. ترکان او را به جای شاه گرفتند و به پای او افتادند و می‌خواستند که بر آن بوسه دهند. تکتاندر از این پیشامد به وحشت می‌افتد و فوراً پای خود را جمع می‌کند. شاه ملتفت می‌شود و دست به خنده می‌گذارد و ترکان را عفو می‌نماید.

تکتاندر از راه قفقازیه به دربند رسید و در آنجا پادشاه گرجستان را دید که با ده هزار سپاهی به مدد شاه عباس می‌رود. پادشاه مزبور تکتاندر و سفیر شاه عباس را به خدمت خواند و به وسیله مترجم از تکتاندر پرسید که چرا امپراتور آلمان با اینکه او عیسوی است و شاه عباس مسلمان، سفیری نزد او نمی‌فرستد. تکتاندر در جواب گفت که مخدوم او که سمت سفارت داشته در راه مرده و او مسبوق نیست که امپراتور چه دستورهایی به وی داده بوده است.

در ژانویه ۱۶۰۴ / شعبان ۱۰۱۲ هیئت به مصب رود ترک در شمال قفقازیه رسیدند و از آنجا عازم هشترخان شدند و در اوایل بهار همان سال از راه شط ولگا به شهر غازان آمدند. در اینجا سفیری را که سابقاً شاه عباس به مسکو فرستاده بود دیدند و به توسط او دانستند که تزار مسکو چند هزار نفر از اتباع خود را به خدمت شاه عباس می‌فرستد و همراه ایشان عده‌ای شمخالچی ماهر و چند قطعه توپ اعلی است تا پادشاه ایران به وسیله آنها بتواند شهر دربند را در محاصره بگیرد.

در ۱۵ ژوئیه / ۴ صفر ۱۰۱۳ موقعی که هیئت به مسکو رسیده بودند سفیری نیز از جانب رودلف به نام هانری فن لگاو[1] به این شهر وارد شد و در روزی که این سفیر به حضور بوریس، تزار مسکو، بار یافت تکتاندر نیز با او شرفیاب گردید.

سفیر رودلف در مسکو پس از ملاقات [با] تکتاندر و مهدی‌قلی بیک اطلاع یافت که شاه عباس در پیغامی که به امپراتور آلمان فرستاده از اینکه شنیده است که امپراتور خیال صلح جداگانه را با سلطان عثمانی دارد اظهار نگرانی کرده و به او توصیه نموده است که از این خیال منصرف شود، زیرا که او تاکنون چندین ولایت بزرگ و عده‌ای از قلاع مستحکم عثمانی را گرفته و مصمم است که به پیشرفت خود در خاک این مملکت همچنان ادامه دهد تا ایشان به ضعیف کردن جبهه مجارستان مجبور شوند و در این صورت امپراتور آلمان خواهد توانست که در آن طرف به ترکان صدمات بزرگی وارد سازد.

هانری فن لگاو این مراتب را قبل از آنکه سفیر ایران به حضور رودلف برسد در نامه‌ای از مسکو به امپراتور خود نوشت.

زینل‌خان بیگدلی، سفیر ایران، در ژوئن سال ۱۶۰۵ / صفر ۱۰۱۴ به پراگ رسید و در آنجا در انتظار رسیدن مهدی‌قلی بیک ماند. در این تاریخ رودلف سر آنتونی شرلی را که در اسپانیا بود به پراگ خواست تا در مذاکرات با سفیر ایران شرکت کند.

نگرانی شاه عباس از جانب رودلف دوم بجا بود، زیرا که این امپراتور بر خلاف قولی که داده بود در ماه نوامبر ۱۶۰۶ / شعبان ۱۰۱۵ با سلطان احمد عثمانی صلح کرد و چنین خیال می‌کرد که به زودی این قرار را خواهد توانست شکست.

رسیدن خبر صلح جداگانه رودلف با سلطان عثمانی به شاه عباس این پادشاه را سخت غضبناک ساخت، به خصوص که رودلف در این اواخر در میان سلاطین عیسوی

---
[1]. Henri von Logau

اروپا اول کسی بود که سفیری نزد پادشاه صفوی فرستاده و او را به جنگ با عثمانی تحریض و ترغیب کرده بود.

شاه عباس به قدری به رودلف احترام می‌گذاشت که یکی از تصاویر او را در اتاق خود نصب کرده بود و هر وقت داخل آن اتاق می‌شد سر خود را به علامت تعظیم پایین می‌آورد. اما در این حال چنان خشمگین شد که به کشیشان پرتغالی مقیم پایتخت خود گفت: « در صورتی که سلاطین عیسوی اروپا قولی را که به من داده‌اند به این وضع می‌شکنند، آیا شما امید آن را دارید که من به شما اجازه دایر نگاه داشتن کلیسا در مملکت خود بدهم و ارامنه رعیت خود را تحت اطاعت شما بگذارم و بگذارم که ناقوس کلیساها را علناً به نوا در آورید. در صورتی که حق این است که با این کیفیت ناقوسها را بشکنم و کلیساها را با خاک یکسان کنم و تمام شما را از مملکت خود بیرون برانم. تا امروز من از شما و سلاطینی که شما را به اینجا فرستاده‌اند جز نامه و حرف چیزی دیگر ندیده‌ام. هر وقت پای عمل پیش آمده است، همه عین این عملی را که امپراتور آلمان کرده ظاهر ساخته‌اند». این بود شمه‌ای از ماجرای روابط دیپلماسی رودلف دوم، امپراتور هابسبورگ آلمان، با شاه عباس صفوی و شرح سفارتهای ایشان به دربار یکدیگر

روابط فرهنگی ایران با انگلستان*

سعید نفیسی**

نخستین رابطه سیاسی در میان دربار انگلستان و ایـران در سـال ۱۵۶۱م / ۹۶۸ق بوده است که سر آنتونی جنکینسن[1] نامه‌ای از ملکه الیزابت اول (۱۵۳۳ـ)۱۶۰۳[2] بـرای

* دورهٔ دوم، ش ۱۰، مهر ۱۳۳۸.

** استاد سعید نفیسی فرزند علی اکبر ناظم الاطباء در سال ۱۲۷۴ش. در تهران متولد شد. نیاکان او همه از پزشکان سرشناس ایران بودند و جد یازدهم او حکیم برهان الدین نفیسی بن عوض بن حکیم کرمانی صاحب تالیفاتی در زمینه طب است. نفیسی تحصیلات ابتدایی را در تهران به اتمام رساند و سپس برای تحصیل روانه اروپا شد و در سال ۱۲۹۷ش. به کشور بازگشت و در وزارت فواید عامه مشغول خدمت گردید. در سال ۱۲۹۸ ـ ۱۲۹۹ مدیریت مجله «فلاحت و تجارت» به وی واگذار شد و اندکی بعد روزنامه «امید» را منتشر کرد که هفت شماره بیشتر ادامه نیافت. نفیسی سالها در کسوت استاد دانشگاه حضور داشت و صدها مقاله و کتاب در امور تاریخ و ادبیات ایران نگاشت. شادروان استاد افشار او را از کتاب بازان نامی ایران می داند که در جمع آوری کتاب بسیار حریص بود و در سفرهای داخلی و خارجی همواره یک چمدان کتاب با خود همراه داشت. نفیسی به صورت نامه نگاری با بسیاری از ادبای جهان ارتباط داشت و سرشناس ترین آنها محمد اقبال لاهوری است که به اعتقاد برخی از محققین، تشویقهای او بر اشعار اقبال بی تاثیر نبوده است. در سال ۱۳۲۳ با تشکیل انجمن روابط فرهنگی ایران و شوروی، نفیسی صاحب امتیاز مجله ای به نام «پیام نو» شد که ناشر افکار انجمن مزبور بود. استاد نفیسی که از پرکارترین محققین ایران بود در سال ۱۳۴۵ در تهران در گذشت.

سید محمدباقر برقعی، ***سخنوران نامی ایران***، قم، خرم، ج۶، ۱۳۷۳، ص۳۶۶۷؛ هوشنگ اتحاد، ***پژوهشگران ایران معاصر***، تهران، فرهنگ معاصر، ج۴، ۱۳۷۸،ص۳۶۰ ـ۴۱۰؛ ایرج افشار، ***نادره کاران***، ص۱۷۵.

1. Sir Anthony Jenkinson

2. H.L. Rabino de Borgomale, Diplomatic and Consular Officers of Great Britain and Iran,1946, p 61.

شاه طهماسب اول صفوی به ایران آورده است. از آن پس رفت و آمد در میان ایران وانگلستان بیش و کم برقرار شده است. از میان مسافران انگلیسی که به ایران آمده‌اند دو برادر سر آنتونی شرلی[1] و ربرت شرلی[2] بیش از همه در ایران مانده و از ایران آگاهی یافته و تا اندازه‌ای به زبان فارسی و ادب ایران آشنا شده‌اند. برادران شرلی از سال ۱۵۹۸م. / ۱۰۰۶ق. تا ۱۶۲۶م. / ۱۰۳۶ق. به ایران رفت و آمد داشته‌اند.

در این میان در سال ۱۶۰۰م. / ۱۰۰۹ق. شرکت معروف هند شرقی انگلستان به نام « شرکت تجار لندن که با هند شرقی تجارت می‌کنند» در لندن تأسیس شد. در آن زمان هنوز زبان رسمی دربار هندوستان زبان فارسی بود و نخستین مأموران این شرکت در هند به زبان فارسی آشنا شدند.[3]

روابط سیاسی ایران با انگلستان از این زمان رو به فزونی رفت. در ضمن سوداگران هند که با شرکت هند شرقی سر و کار داشتند نامهای خود را به زبان فارسی می‌نوشتند و به انگلستان می‌فرستادند و در انگلستان توجهی نسبت به فرا گرفتن زبان فارسی پیدا شد.

در بایگانی شرکت هند شرقی در لندن نامهای بسیار از این نوع باقی است که احتیاج بازرگانان و سیاستمداران آن روز انگلستان را به فرا گرفتن این زبان می‌رساند.

پس از برچیده شدن دستگاه خلافت بغداد و پایان یافتن دوره جنگهای صلیبی مبلغان عیسوی که مانع در پیش نداشتند به اندیشه ترویج عقاید خود به سوی کشورهای اسلامی رهسپار شدند و یکی از نخستین کشورهایی که ایشان را جلب کرد ایران بود، زیرا گرجستان و ارمنستان در آن زمان هنوز جزو ایران بود و آنها امیدوار بودند لااقل گرجیان

1. Sir Anthony Sherley
2. Robert Sherley
3. Arthur J. Arberry, British Contributions of Persian Studies, London: 1942, p 9 (The threeBrothers, or the Travles and Adventures of Sir Anthony, Sir Robert and Sir Thomas Sherley,in Persia, Russia, Turkey, Spain etc. London: 1825).

و ارمنیان را که پیروی از کلیساهای غرب نمی‌کردند به خود جلب کنند.

نخستین مبلغانی که در دوره صفویه به ایران آمده‌اند کاتولیکهای فرانسوی، و اسپانیایی و پرتغالی و ایتالیایی بوده‌اند و نتیجه‌ای که از کار خود گرفتند مبلغان پروتستان را نیز بر انگیخت که راه ایران را در پیش بگیرند. برای پیشرفت این مقصود دست به ترجمه کتابهای عهد عتیق و عهد جدید یعنی توریت [تورات] و انجیل زدند. یهود[یان] ایران نیز کار را بر ایشان آسان کرده‌اند، چنان‌که در سال ۱۵۴۶ / ۹۵۳ ق یکی از یهود[یان] ایران به نام یعقوب پسر یوسف طاوس پنج کتاب نخست توریت [تورات] را به فارسی ترجمه کرده و به خط عبری در استانبول چاپ کرده است و این نخستین اثری است که به زبان فارسی در جهان چاپ شده است.

آزادی ادیان و مذاهب که در هندوستان جلال‌الدین اکبر، پادشاه معروف فراهم کرده بود بیشتر زمینه را برای مبلغان عیسوی آماده می‌ساخت و کارهای ایشان در میان مردم هند که فارسی زبان بودند در ایران نیز منعکس شد و از آن پس در هند مبلغان ترسا دست به ترجمه متونی به زبان فارسی زدند. هیرونیموس[1]، برادرزاده سنت فرانسیس گزاویر[2] از اولیای معروف دین نصاری که به هندوستان رفته بود داستان مسیح را به زبان فارسی ترجمه کرد و در شهر لیدن در هلند در سال ۱۶۳۹ / ۱۰۴۹ق با داستان سان پدرو (پطر مقدس) چاپ کرد و این دو کتاب به چاپ « لودویکوس دو دیو»[3] معروف است.

ناشران این کتاب برای اینکه مردم بهتر از آن بهره‌مند شوند از وی خواستند کتابی در دستور زبان فارسی بنویسد و بدین گونه در همان سال ۱۶۳۹م کتابی به نام

---

[1]. Hieronymus
[2]. Francis Xavier
[3]. Ludovicus de Dieu

قواعد زبان فارسی در همان شهر لیدن چاپ شد که نخستین کتاب اروپایی در این زمینه است.

توجهی که در انگلستان درباره زبان فارسی پیدا شده به واسطه گامهایی است که نخست در هلند برداشته‌اند. لوینوس وارنر[1] هلندی که بر فارسی یوسف پسر یعقوب و هیرونیموس خرده می‌گرفت و خود زبانهای عربی و ترکی و فارسی را می‌دانست در ۱۶۴۴م. / ۱۰۵۴ق. کتابی به عنوان صد گفتار و مثل فارسی در همان شهر لیدن چاپ کرد و در مقدمه آن نوشته است: « من زیبایی زبان عرب و زیبایی زبان ترکی را می‌ستایم، اما به راستی شیفته زبان فارسی هستم».

پس از آن جرج جنسیوس[2] نخستین چاپ گلستان سعدی را در آمستردام در سال ۱۶۵۱م. / ۱۰۶۱ق. انتشار داد. انتشار این کتابها در هلند توجه مردم انگلستان را به زبان فارسی بیشتر کرد و در اواسط قرن هفدهم میلادی ایران‌شناسی در انگلستان آغاز شد.

جان گریوز[3] از دانشمندان دانشگاه آکسفرد در سفری که کرده بود کتابی به عنوان اصول قواعد زبان فارسی تألیف کرد و نه سال پس از تألیف آن این کتاب در ۱۶۴۹م. / ۱۰۵۰ق. در لندن از چاپ بیرون آمد. سال دیگر زیج الغبیک را چاپ کرد. توماس هاید[4] که او نیز از نخستین خاورشناسان انگلستان بوده است در ۱۶۶۵م. / ۱۰۷۶ق. زیج الغبیک را که به زبان لاتین ترجمه کرده بود در آکسفورد انتشار داد. انتشار این کتاب دانشمندان انگلستان را به علوم ایرانی جلب کرد و از آن پس همواره در این توجه بوده‌اند.

در ۱۶۵۷م./ ۱۰۶۷ق. ترجمه بزرگی از انجیل به چندین زبان از روی نسخه‌های خطی کتابخانه بادلیان در آکسفورد و کتابخانه کمبریج در لندن چاپ شده بود که یکی

---
1. Levinus Warner
2. George Gentius
3. John Greaves
4. Thomas Hyde

از آن [زبانها] زبان فارسی بوده است.

در ۱۷۲۳م. / ۱۱۳۵ق. ج.داربی[۱] ترجمه انگلیسی ظفرنامه تیموری شرف‌الدین علی یزدی را که سال پیش پتیس دولاکروا[۲]، خاورشناس فرانسوی، به زبان فرانسه ترجمه کرده و وی به انگلیسی نقل کرده بود انتشار داد.

نخستین آگاهی مردم انگلستان از تاریخ ایران به وسیله کتابی است که از زبان اسپانیایی به انگلیسی ترجمه شده است. بدین گونه که ج. استیونس[۳] در ۱۷۱۵م. / ۱۱۲۷ق. کتابی به نام تاریخ ایران ترجمه کرده است که پدرو تیخیرا[۴] در ۱۶۱۰م. / ۱۰۱۹ق. در آمبرس[5] منتشر کرده بود. این کتاب در اصل ترجمه ناقصی از روضه‌الصفا تألیف میرخواند، مورخ معروف ایرانی، است و مترجم آن‌چنان از فن خود دور بوده که در مقدمه نوشته از زبان عربی ترجمه کرده است.

کشورگشایی نادرشاه در هند در ضمن آنکه همه اروپا را بیش از پیش متوجه ایران کرد در انگلستان نیز جلب توجه کرد. چنان که در ۱۷۴۲م. / ۱۱۵۵ق. جیمز فریزر[۶] معروف کتابی در لندن انتشار داد به عنوان شرح کارهای نادرشاه در هند که اصل آن را میرزا زمان نامی به فارسی نوشته است و سپس ابوالقاسم خان ناصرالملک آن را بار دیگر از انگلیسی به فارسی برگردانده و به نام تاریخ نادرشاه افشار در تهران در ۱۳۲۱ق. چاپ شده است. از روزی که کارگزاران انگلستان در هندوستان استوار شدند چون یگانه زبان عمومی که درهندوستان رواج داشت و زبان درباری پیش از ایشان بود زبان فارسی بود در آنجا به فرا گرفتن و تحقیق در آن پرداختند و از ۱۷۵۷م. / ۱۱۷۰ق. به بعد یک

---

[1]. J. Darby
[2]. Petis de la Croix
[3]. J.Stevens
[4]. Pedro Tiexeira
[5]. Amberes
[6]. James Fraser

رشته کارهای مهمی خاورشناسان انگلیسی در این زمینه در آن سرزمین کرده‌اند و می‌توان گفت دانشمندان انگلیس بر دانایان کشورهای دیگر اروپا سبقت داشته‌اند و از حیث کمیت بر دیگران برتری دارند. یکی از نخستین کسانی که بدین کار دست زده سر ویلیام جونز[1] معروف است

که می‌توان وی را مؤسس ایران‌شناسی در انگلستان دانست. وی به اندازه‌ای در این راه معروف شده بود که او را جونز آسیایی[2] لقب داده بودند.[3] یکی از نخستین آثار ویلیام جونز دستور زبان فارسی اوست که در ۱۷۷۱م. / ۱۱۸۵ق. در لندن چاپ شده و پس از چندی به فرانسه هم ترجمه کرده‌اند و تاکنون برخی از خاورشناسان هنوز آن را مدرک خود می‌دانند. کار دیگر او طبع و نشر لیلی و مجنون هاتفی جامی است (چاپ کلکته ۱۷۸۸) و پیش از آن تاریخ جهانگشای نادری میرزا مهدی‌خان را به فرانسه ترجمه کرده و با حواشی و تعلیقات در لندن در ۱۷۷۰م. / ۱۱۸۴ق. انتشار داده است.

پس از ویلیام جونز ایران‌شناس دیگری که در هند می‌زیسته سر چارلز ویلکینز[4] است که نخستین کتابدار شرکت هند بود و وسیله طبع و نشر فرهنگ بزرگ فارسی به انگلیسی ج. ریچاردسون[5] را در ۱۸۰۶م. / ۱۲۲۱ق. فراهم کرد و پیش از آن در ۱۷۸۱م. / ۱۱۹۵ق. چاپخانه حروف سربی به خط نسخ تعلیق [نستعلیق] در کلکته دایر کرده بود که برخی از متون فارسی را در آن چاپ کرده‌اند.

در همین دوره وارن هستینگز[6] که فرمانفرمای هندوستان بوده است مجموعه بسیار جالبی از بهترین خطوط و نقاشیها و تذهیب‌های ایرانی فراهم کرده که اینک در

---

1. Sir William Jones
2. Asiatic Jones
3. A.J. Arberry, Asiatic Jones, The life and influence of Sir William Jones (1746-1794), London: 1946.
4. Sir Charles Wilkins
5. J. Richardson
6. Warren Hastings

کتابخانه دیوان هند[1] در انگلستان است و در میان آنها نفایس معروف هست. سرمشق وی سبب شد که دیگران از او پیروی کردند و ذخایر گرانبهایی که اکنون در کتابخانه‌های شرقی انگلستان هست از آنجاست.

در ۱۷۸۴م. / ۱۱۹۸ق. خاورشناسان انگلیسی که در هندوستان بودند و شماره ایشان روزافزون بود در کلکته «انجمن آسیایی بنگاله»[2] را تأسیس کردند و این انجمن که تاکنون باقی است عده بسیاری از متون مهم زبان فارسی و تقریباً آنچه را که در این زبان در تاریخ هندوستان نوشته شده چاپ کرده است که بر شمردن آنها جای دیگری می‌خواهد. بسیاری از انجمنهای خاورشناسان که در کشورهای دیگر تأسیس شده سرمشق از انجمن کلکته گرفته‌اند. این انجمن در این مدت، مجله بسیار مفیدی نیز انتشار داده و کتابخانه مهمی فراهم کرده که بسیاری از نسخه‌های معتبر و نایاب زبان فارسی در میان آنها هست.

در آموزشگاههای متعدد که کارگزاران انگلیسی در هندوستان دایر کرده‌اند همه جا تدریس زبان فارسی را رعایت کرده‌اند و حتی در مدارس اختصاصی نظامی تعلیم این زبان ضروری بوده است.

کارهایی که این دانشمندان در هند کردند در انگلستان جلب توجه بسیار کرد و بسیاری از مردم را به فرا گرفتن و مطالعه در زبان فارسی برانگیخت. در ۱۸۲۳م. / ۱۲۳۸ق. «انجمن آسیایی سلطنتی بریتانیا و ایرلند»[3] در لندن تأسیس شد و مجله خاورشناسی آن انجمن تاکنون منتشر می‌شود. یاد کردن از همه کسانی که در این مدت دراز چه از دانشمندان انگلیسی در هند و چه از دانایان مقیم انگلستان در ایران‌شناسی

---
[1]. India Office
[2]. Asiatic Society of Bengal
[3]. Royal Asiatic Society of Great Britain and Irland

کار کرده‌اند و اشاره به آثار فراوان ایشان کتابی جداگانه می‌خواهد و در این مختصر نمی‌گنجد. از جمله کارهای برجسته ایشان ترجمه متون فارسی تاریخ هند است به زبان انگلیسی و بدین وسیله کسانی را هم که تنها به تاریخ هندوستان توجه داشته‌اند آگاه کرده‌اند که فرا گرفتن زبان فارسی برای ایشان لازم است.

به همین جهت همیشه عده‌ای از جوانان انگلستان برای آموختن این زبان به دانشگاههای متعددی که در آنجا کرسی زبان و ادبیات فارسی هست رجوع کرده‌اند و حتی بسیاری از دانشمندان هند و پاکستان که در زبان فارسی نامبردار شده‌اند در این دانشگاههای انگلستان دانش آموخته‌اند و برخی از ایشان هنوز در هند و پاکستان هستند و حتی چند تن از ایران‌شناسان مصر در زمره ایشان‌اند.

خاورشناسان انگلستان بیش از دانشمندان کشورهای دیگر به شعر فارسی توجه کرده‌اند. ج. ریچاردسون که ذکرش گذشت نخستین ترجمه اشعار حافظ را به انگلیسی در ۱۷۷۴م. / ۱۱۸۸ق. در لندن انتشار داد و از آن زمان توجه به سخنان حافظ در انگلستان بیش از کشورهای دیگر است.

در پایان قرن هجدهم و آغاز قرن نوزدهم یکی از پر کارترین خاورشناسان در هند می‌زیسته است. فرانسیس گلادوین[1] کتاب معروف آئین اکبری تألیف ابوالفضل بن مبارک، مورخ مشهور هند، را به انگلیسی ترجمه کرد و در کلکته در سالهای ۱۷۸۴م. و ۱۷۸۶ / ۱۱۹۸ و ۱۲۰۰ق انتشار داد. در ۱۷۸۸م. / ۱۲۰۲ق متن و ترجمه پندنامه سعدی و ترجمه بیان واقع تألیف عبدالکریم کشمیری را انتشار داد و نیز کتابی انتشار داد به عنوان شرح وقایع بنگاله که آن را از روی اسناد فارسی نوشته بود. چهار سال بعد ترجمه فارسی خلاصه تاریخ توریت [تورات] و انجیل تألیف استروالد[2] را منتشر کرد.

---
[1]. Francis Gladwin
[2]. Osterwald

در سال ۱۸۰۱م. / ۱۲۱۶ق. متن و ترجمه طوطی‌نامه تألیف محمد خداوند را در لندن انتشار داد و در کلکته کتاب دیگری منتشر کرد شامل منتخبات نظم و نثر فارسی، با عنوان منشی فارسی که مدتها کتاب درسی مدارس هند بود. دیگر از کارهای برجسته او چاپ متن گلستان است که در کلکته در ۱۸۰۶م. / ۱۲۲۱ق. منتشر شد و ترجمه آن در لندن در ۱۸۰۸م. / ۱۲۲۳ق. از چاپ درآمد.

درباره تاریخ هندوستان و ترجمه متون فارسی آن کسان دیگری هم کار کرده‌اند از آن جمله آ.دو[1] ترجمه تاریخ فرشته را در لندن از ۱۷۷۰ تا ۱۷۷۲م. / ۱۱۸۴ تا ۱۱۸۶ق. به عنوان تاریخ هندوستان منتشر کرد و ج. سکات[2] در ۱۷۸۶م. / ۱۲۰۰ق. در لندن ترجمه یادداشتهای ارادت خان و ج. وایت[3] در ۱۷۸۳م. / ۱۱۹۸ق. در آکسفورد کتاب معروف تزوکات تیموری و ه. ونسیتارت[4] در ۱۷۸۵م. / ۱۰۹۹ق. عالمگیرنامه را در کلکته انتشار داده‌اند.

در آغاز قرن نوزدهم مبلغان عیسوی که در ایران بوده‌اند کارهای جالب کرده‌اند. از آن جمله هنری مارتین[5] ساکن شیراز در ۱۸۱۱م. / ۱۲۲۶ق. انجیل را به فارسی ترجمه کرده و آن ترجمه در ۱۸۱۵م. / ۱۲۳۰ق. در سن پترزبورگ چاپ شده و زبور داود ترجمه وی در ۱۸۲۴م. / ۱۲۳۹ق. در لندن از چاپ بیرون آمده است.

برخی از مأموران سیاسی دربار انگلستان در ایران‌شناسی شرکت کرده‌اند و معروف‌ترین ایشان سرجان ملکم[6] است که در ۱۷۹۹م. / ۱۲۱۴ق. و ۱۸۰۸م. / ۱۲۲۳ق. و ۱۸۱۰م. / ۱۲۲۵ق. سه بار به ایران آمده است و کتاب معروفی که در تاریخ ایران

---

[1]. A. Dow
[2]. J. Scott
[3]. G. White
[4]. H. Vansittart
[5]. Henri Martin
[6]. Sir J. Malcolm

نوشته و در لنـدن در ۱۸۱۵م. / ۱۲۳۰ق. چـاپ شـده هنـوز از اعتبـار نیفتـاده ومـدتها رایج‌ترین کتاب در این زمینه بوده است و به زبـان فرانسـه و آلمـانی و حتـی بـه زبـان فارسی هم آن را ترجمه کرده‌اند. پس از او سرگوراوزلی[۱] را باید نام برد که در ۱۸۱۰م. / ۱۲۲۵ق. سفیر فوق‌العاده در دربار ایران بوده و برخی نسخه‌های خطی مهم [را] با خـود از ایران برده است. نخستین دانشمند اروپایی که قسمتی از شاهنامه فردوسی را ترجمـه کرده جوزف کمپیون[۲] است که نخست در ۱۷۸۵م. / ۱۱۹۹ق. یک جلد آن را در کلکتـه منتشر کرد و سپس در ۱۷۸۸م. / ۱۲۰۲ق. جلد دیگـری از آن را در لنـدن انتـشار داد. خاورشناس دیگری به نام م. لمزدن[۳] در صدد بر آمد که متن شاهنامه را از روی بهترین نسخه‌های خطی که در هندوستان یافته بود چاپ کند، اما تنها به انتشار یک مجلـد آن کامیاب شد و این کار ناتمام ماند تا اینکه تورنرمکن[۴] همه شاهنامه را با ملحقـات آن در کلکته در ۱۸۲۹م. / ۱۲۴۵ق. در چهار جلد منتشر کرد.

انتشار ترجمه انگلیسی شاهنامه سبب شد که ج. اتکینـسون[۵] داسـتان « رسـتم و سهراب» را به شعر انگلیسی درآورد و در کلکته در ۱۸۱۴م. / ۱۲۲۹ق. چاپ کرد و و.ت رابرتسون[۶] نیز همین کـار را کـرد و کتـاب او در کلکتـه در ۱۸۲۹م. / ۱۲۴۵ق. انتـشار یافت. سرانجام داستان « رستم و سـهراب» را مـاثیو آرنولـد[۷] شـاعر معـروف انگلیـسی، (۱۸۲۲ـ۱۸۸۸م./ ۱۲۳۷ـ۱۳۰۶ق.) به شـعر درآورد و نخـستین چـاپ آن در ۱۸۵۳م. / ۱۲۶۹ق. در مجموعه‌ای از اشعار وی انتشار یافت. این منظومه ماثیو آرنولـد بـه زودی از

1. Sir Gore Ouseley
2. Joseph Campion
3. M. Lumsden
4. Turner Macan
5. J. Atkinson
6. W.T. Robertson
7. Matthew Arnold

شاهکارهای شعر انگلیسی به شمار رفت و منوچهر امیری آن را به فارسی شیوا ترجمه کرده و در ۱۳۳۳خ. در تهران انتشار داده است. سن. وستون[۱] نیز کتابی به نام داستانهایی چند از شاهنامه[۲] به شعر انگلیسی در ۱۸۱۵م. / ۱۲۲۹ق. منتشر کرده و آخرین کارهایی که در انگلستان در این زمینه کرده‌اند رستم و سهراب ترجمه منظوم به شکل درام از ر.پ. آندرسون[۳] چاپ لندن [در] ۱۸۸۲م. / ۱۲۹۹ق. و کتاب پهلوان ایرانی ــ داستان‌هایی از شاهنامه[۴] ترجمه والاس گاندی[۵] چاپ لندن [در] ۱۹۱۲م. / ۱۳۳۰ق. و کتاب رستم[۶] ترجمه ا.م. ویلمت بکستون[۷] چاپ لندن ۱۹۱۳م. / ۱۳۳۱ق. است. نخستین چاپ دیوان حافظ را در ۱۷۹۱م. / ۱۲۰۶ق. چاپخانه اپچان[۸] در کلکته انتشار داده است. ج. نت[۹] ترجمه منتخبی از غزلیات حافظ را در لندن در ۱۷۸۷م. / ۱۲۰۱ق. منتشر کرده و ج.ه .. هیندلی[۱۰] همین کار را در لندن در ۱۸۰۰م. / ۱۲۱۵ق. کرده است.

مقدمه بوستان سعدی را، ج. یوری[۱۱] در ۱۷۷۰م. / ۱۱۸۴ق. در آکسفورد با ترجمه لاتین چاپ کرده است. متن کامل کلیات سعدی نیز به دستیاری ژ.ه .. هرینگتون[۱۲] نخستین بار در کلکته از ۱۷۹۱ تا ۱۷۹۵م. / ۱۲۰۶ تا ۱۲۱۰ق. چاپ شده است. منتخبی از بوستان سعدی در ۱۸۱۰م. / ۱۲۲۵ق. در کلکته و متن کامل آن در ۱۸۲۸م. / ۱۲۴۴ق. در همان شهر چاپ شد. با اینکه ف. گلادوین چنان که گذشت

---

1. S. Weston
2. Episodes From the Shah Nameh
3. R.P. Anderson
4. A Persian Hero, Stories from the Shah-Nameh
5. Wallace Gandy
6. The Book of Rustem
7. E.M. Wilmot Buxton
8. Upjohn
9. J. Nott
10. J.H. Hindley
11. J. Uri
12. J.H. Harington

گلستان را چاپ و ترجمه کرده بود ج. دومولن[1] بار دیگر در کلکته در ۱۸۰۷م. / ۱۲۲۲ق. به این کار پرداخت. ج. رس[2] نیز گلستان را از روی نسخه چاپ جنسیوس که پیش از این ذکر آن رفت بار دیگر در لندن در ۱۸۲۳م. / ۱۲۳۸ق. انتشار داد و س. سلیون[3] در ۱۷۷۴م. / ۱۱۸۷ق. منتخب حکایات گلستان را چاپ کرده بود.

در ۱۸۹۱م. / ۱۳۰۹ق. ج.ت. پلتز[4] متن بوستان را به خط تعلیق خوب و روشن در لندن انتشار داد. سرلوکاس وایت کینگ[5] در ۱۹۱۹م. / ۱۳۳۷ق. متن طیبات سعدی را در کلکته جزو انتشارات انجمن آسیایی بنگاله منتشر کرده و در ۱۹۲۶م. / ۱۳۴۵ق. ترجمه انگلیسی آن را در لندن منتشر کرده است. ترجمه منظوم بوستان نیز از روشفرت دیویس[6] در بمبئی در ۱۸۸۹م. / ۱۳۰۷ق. و ترجمه مختصری از گلستان[7] از ل.کرنمربینگ[8] در ۱۹۰۵م. / ۱۳۲۳ق. در لندن انتشار یافته است. در ۱۸۳۶م. / ۱۲۵۲ق. ترجمه لیلی و مجنون نظامی از ج. آتکینسون مترجم شاهنامه انتشار یافت و در ۱۸۴۴م. / ۱۲۶۰ق. ن. بلاند[9] متن مخزن‌الاسرار او را انتشار داد. در ۱۸۸۱م. / ۱۲۹۸ق. متن اقبال نامه اسکندری با عنوان اسکندرنامه بری به توسط ه ..و. کلرک[10] منتشر شده است.

کارهایی که ایران‌شناسان انگلستان در قرن نوزدهم میلادی کرده‌اند بسیار مفصل‌تر از آن است که در مقالتی بگنجد و شکی نیست که کار دانشمندان انگلیسی در

---

1. J. Dumoulin
2. J. Ross
3. S. Sullivan
4. J.T. Platts
5. Sir Lucas White King
6. Rochfort Davies
7. The Rose Garden of Sa¨di
8. L. Crammer-Byng
9. N. Bland
10. H.W. Clarke

این قرن از حیث کمیت و کیفیت بر همه کشورهای دیگر برتری دارد. مهم‌ترین واقعه‌ای که در این قرن روی داده ترجمه منظوم برخی از رباعیات عمرخیام به وسیله ادوارد فیتز جرالد[1]، شاعر معروف انگلیسی (۱۸۰۹ـ۱۸۸۳م.)، است که از روی نسخه‌ای که در دهه آخر صفر ۸۶۵ ق. شیخ محمود پیربوداقی نوشته و در کتابخانه بادلیان در آکسفورد است ۷۵ رباعی را ترجمه کرده و نخستین چاپ آن در ۱۸۵۹م. / ۱۲۷۶ق. در لندن به قطع کوچک انتشار یافته است. ترجمه فیتز جرالد همه جا مطابق با متن فارسی نیست. اما افکار خیام را چنان به استادی در قالب شعر بسیار شیوای زبان انگلیسی ریخته است که مجموعه رباعیات وی یکی از معروف‌ترین کتابهای جهان شد. چاپهای مختلفی که از آن [در] انگلستان و امریکا انتشار یافته به اندازه‌ای است که در ۱۹۲۹م. / ۱۳۴۷ق. آ.ج. پوتر[2] کتاب مستقل بزرگی به نام کتاب‌شناسی رباعیات عمرخیام[3] در لندن انتشار داده است. ترجمه فیتز جرالد را تقریباً به همه زبانهای زنده جهان نقل کرده‌اند، از آن جمله زبانهای فرانسه و آلمانی و ایتالیایی و اسپانیایی و پرتغالی و هلندی و سوئدی و دانمارکی و نروژی و لهستانی و چک و روسی و بلغاری و رومانی و یوگوسلاوی و مجاری و اوکرانی و ترکی و اردو و گجراتی و بنگالی و عبری و عربی و ارمنی و گرجی و لاتین و فنلاندی و ژاپونی. به همین جهت می‌توان گفت که این کتاب امروز رایج‌ترین کتابهای جهان است و متن انگلیسی آن بیش از هر کتاب دیگری که به این زبان است چاپ شده است.

چاپهای بسیار زیبا از آن انتشار داده‌اند و چند تن از نقاشان معروف اروپا برای آنها تصاویر بسیار جالبی ساخته‌اند. به همین جهت امروز می‌توان کتابخانه مخصوصی از رباعیات عمرخیام ترتیب داد. شهرت خیام در انگلستان به جایی رسیده است که به جز فیتز جرالد چند تن دیگر

---

1. Edward Fitzgerald
2. A.G. Potter
3. A Bibliography of the Ruba¨iyat of Umar-i-Khayyam

رباعیات او را از روی متن فارسی ترجمه کرده‌اند که معروف‌ترین ایشان عبارتند از: وینفیلد[1]، س.آ. جونسن[2]، لویزا س.کستلو[3]، جون ل. گارنر[4]، ادوارد هرون آلن[5]، جون پین[6]، نثان هسکل دویل[7]، ا.آ. شروبسل[8]، جوستین ه.. ماکارثی[9]، آ.ج. آربری[10]، ف. یورک پاول[11]، ج.رو[12]، آ. روجرز[13]، ج. پولن[14]، ت.ب. ویر[15]، س.س. تیوت[16].

شمردن و نام بردن از مقالات و رسایلی که درباره عمرخیام در انگلستان فراهم شده است کار آسانی نیست. در این زمینه کار دیگری که در انگلستان کرده‌اند طبع و نشر قدیم‌ترین و معتبرترین نسخه‌های خطی رباعیات عمرخیام است.

ادوارد فیتز جرالد زبان فارسی را از ا.ب. کاول[17]، استاد سنسکریت دانشگاه کمبریج، آموخته بود و نخست در ۱۸۵۶م. / ۱۲۷۲ق. ترجمه سلامان و ابسال جامی را انتشار داد و سه سال بعد ترجمه منظوم رباعیات خیام او منتشر شد. عجب این است که این ترجمه‌ای را که فیتز جرالد کرده بود و اینک هر سال یک چاپ جدید از آن منتشر می‌شود نخست به مجله فریزر[18] داد و اداره آن مجله آن را درخور چاپ کردن ندانست. شکی نیست که

---

1. Whinfield
2. C.A. Johnson
3. Louisa C. Costello
4. John L. Garner
5. Edward Heron-Allen
6. John Payne
7. Nathan Haskell Doyle
8. O.A. Shrubsole
9. Justin H. Mac Carthy
10. A.J. Arberry
11. F. York Powell
12. G. Roe
13. A. Rogers
14. J. Pollen
15. T.B. Weir
16. C.S. Tute
17. E.B. Cowell
18. Fraser"s Magazine

اقبال فوق‌العاده مردم انگلستان نسبت به اشعار فیتز جرالد که نـام خیـام را بـر سـر زبانهـا انداخت باعث شد که به زبان فارسی و ادبیات ایران بـیش از پـیش راغـب شـدند و دامنـه ایران‌شناسی در انگلستان بالا گرفت و از بسیاری از کشورهای اروپا وسیع‌تر شد.

در هندوستان همچنان دانشمندان انگلیسی بـه مطالعـه در ادب فارسـی مـشغول بودند و در پایان قرن نوزدهم چند تـن از دانـشمندان آلمـانی را بـرای تـدریس ادبیـات فارسی به آنجا دعوت کردند و آثار جالبی که ایشان فراهم کرده‌اند نیز مرهـون قـدردانی کارگزاران انگلیسی در هند است.

در این دوره چه در انگلستان و چه در هندوستان آثار جالبی انتشار یافته اسـت: از آن جمله است کتاب یادداشتهایی درباره زندگی شاعران ایران[1] تألیف سـر گـور اوزلـی، وزیرمختار انگلستان در ایران، چاپ لندن [در] ۱۸۴۶م. / ۱۲۶۲ق. ترجمه انـوار سـهیلی ملاحسین کاشفی از ا.ب. ایستیویک[2] چاپ هارتفورد[3] [در] ۱۸۴۵م. / ۱۲۶۱ق. و ترجمه دیگری از آ.ن. ولاستون[4] چاپ لندن [در] ۱۸۷۷م./۱۲۹۴ق. و ترجمه بوسـتان سـعدی چـاپ لنـدن [در] ۱۸۷۹م./۱۲۹۶ق. و ترجمـه اسـکندرنامه نظـامی چـاپ لنـدن [در] ۱۸۸۱م. / ۱۲۹۸ق. و دیـوان حـافظ چـاپ کلکتـه [در] ۱۸۹۱م. / ۱۳۰۸ق. هـر سـه از ه .. ویلبر فورس کلارک[5] و ترجمه گلستان از ج.ت. پـلات[6] چـاپ لنـدن [در] ۱۸۷۳م. / ۱۲۹۰ق. و ترجمه تحفه‌الاحرار جـامی چـاپ لنـدن [در] ۱۸۴۸م. / ۱۲۶۴ق. و ترجمـه سلامان و ابسال جامی چاپ لندن [در] ۱۸۵۰م. / ۱۲۶۶ق. هـر دو از ف. فوکنـور[7] و دو

---

1. Biographical Notices of Persian Poets
2. E.B. Eastwick
3. Hertford
4. A.N. Wollaston
5. H. Wilberforce Clarke
6. J.T. Platt
7. F. Falconer

ترجمه منظوم یوسف و زلیخای جامی، یکی از ر. ت. ه .. گریفیث[1] چاپ لندن [در] ۱۸۸۲م. / ۱۲۹۹ق. و دیگری از آ. روجرز[2] چاپ لندن [در] ۱۸۹۲م. / ۱۳۰۹ق.

از دانشمندان انگلیسی مقیم هندوستان و. ناسولیز[3] اهتمام خاصی در انتشار مهم‌ترین متون زبان فارسی کرده است. از آن جمله متن ویس و رامین فخرالدین اسعد گرگانی چاپ کلکته [در] ۱۸۶۵م. / ۱۲۸۲ق. و نفحات الانس جامی چاپ کلکته [در] ۱۸۵۹م. / ۱۲۷۶ق. و و. ه .. مورلی[4] که نخستین بار تاریخ بیهقی را در کلکته در ۱۸۶۲م. / ۱۲۷۹ق. ، پس از مرگ او انتشار داده‌اند. متن انوار سهیلی نیز نخست به اهتمام ج.ج. اوزلی[5] در هارتفورد در ۱۸۵۱م. / ۱۲۶۷ق. و بار دوم به دستیاری ه . س. جرت[6] در کانپور هندوستان در ۱۸۸۰م. / ۱۲۹۶ق. چاپ شده است.

در این دوره درباره قواعد زبان فارسی نیز توجه کرده‌اند و پس از دستور زبان فارسی تألیف ویلیام جونز دنکن فوربز[7] و ج.ت. پلات دستورهای دیگری تدوین کرده‌اند. پس از فرهنگ فارسی به انگلیسی بزرگ ج. ریچاردسون چندین کتاب دیگر در این زمینه چاپ شده مانند فرهنگ ا. ه . پالمر[8] و فرهنگ ا. ن. ولاستون و در این زمینه هنوز دانشمندان انگلستان مشغول تألیف هستند.

از کسانی که بیشتر تخصص در زبان ترکی داشته‌اند، اما در ادب فارسی نیز آثار جالبی گذاشته‌اند سرجیمز ردهاوس[9] را باید نام برد که در ۱۸۷۴م. / ۱۲۹۱ق. یکی از سفرنامه‌های ناصرالدین‌شاه را به اروپا با ترجمه انگلیسی چاپ کرده و در ۱۸۸۱م. /

---

1. R.T.H. Griffith
2. A. Rogers
3. W. Nassau Lees
4. W.H. Morley
5. G.G. Ouseley
6. H.S. Jarrett
7. Dencan Forbes
8. E.H. Palmer
9. Sir James Redhouse

۱۲۹۸ق. ترجمه منظوم دفتر اول مثنوی را منتشر کرده است.

ا.ه .. پالمر مؤلف فرهنگی که پیش از این ذکر از آن رفت و زندگی بسیار پرتلاطمی داشته است فهرست کتابهای خطی فارسی و عربی و ترکی کتابخانه کینگز کالج[1] کمبریج را تدوین کرده و نیز کتاب مقصد اقصی تألیف عزیز نسفی، عارف مشهور ایران را به عنوان تصوف شرق[2] به انگلیسی ترجمه و منتشر کرده است. [او] در ۱۸۷۷م. / ۱۲۹۴ق. کتابی انتشار داده است به نام آواز نی[3] که به جز اشعاری که خود سروده ترجمه‌های منظوم از برخی از شاعران فارسی زبان در آن هست و این نام را به مناسبت اشعار آغاز مثنوی به آن داده است.

رشته‌ای از فرهنگ ایران که مخصوصاً مورد توجه ایران‌شناسان انگلیسی بوده و هنوز هم بدان توجه دارند تصوف است. ا. ه . وینفیلد، مترجم معروف رباعیات عمرخیام که ذکرش گذشت، گلشن راز محمود شبستری را به انگلیسی ترجمه کرده و با متن [فارسی] آن در ۱۸۸۰م. / ۱۲۹۷ق. در لندن منتشر کرده و نیز با همکاری مرحوم محمد قزوینی لوایح جامی را با ترجمه انگلیسی در ۱۸۹۱م. / ۱۳۰۸ق. در لندن چاپ کرده است.

در میان غزل سرایان، حافظ قهراً بیش از دیگران مورد توجه خاورشناسان انگلیسی قرار گرفته و چند تن از ایشان ترجمه برخی از غزلیات او را انتشار داده‌اند. از آن جمله است ترجمه ه . بیکنل[4] چاپ لندن [در] ۱۸۷۵م. / ۱۲۹۲ق. و ترجمه ج. ه. ماکارثی[5] در لندن [در] ۱۸۹۳م. / ۱۳۱۱ق. و ترجمه گرترودبل[6] در لندن [در]

1. King"s College
2. Oriental Mysticism
3. Song of the Reed
4. H. Bicknell
5. J.H. Mc Carthy
6. Gertrude Lowthian Bell

۱۸۹۷م. / ۱۳۱۵ق. و ترجمه والترلیف[1] در لندن در ۱۸۹۸م. / ۱۳۱۶ق. و ترجمه ریچارد لوگالین[2] در لندن [در] ۱۹۰۵م. / ۱۳۲۳ق. و ترجمه ل. کرنمربینگ[3] در لندن در ۱۹۰۱م. / ۱۳۱۹ق. و ترجمه ر. اوبارد[4] در لاهور در ۱۹۲۱م. / ۱۳۳۹ق. و ترجمه س.ک. ستریت[5] در نیویورک در ۱۹۲۸م. / ۱۳۴۷ق. نخستین کتابی که در این زمینه چاپ شده ترجمه منظوم یازده غزل حافظ است از جان هدون هیندلی[6] که در لندن در ۱۸۰۰م. / ۱۲۱۵ق انتشار یافته است.

کارهای فرعی دیگری که در این زمینه شده ترجمه منظوم سی و سه غزل از پ.ل. ستالارد[7] چاپ آکسفورد [در] ۱۹۳۷م. / ۱۳۵۶ق. و ترجمه منظوم رباعیات حافظ از ل. کرنمربینگ است که چاپ نخستین آن در ۱۹۱۰ / ۱۳۲۸ق منتشر شده و دیگر ترجمه پنجاه غزل او از آرثور ج. اربری[8]، خاورشناس معاصر چاپ کمبریج [در] ۱۹۴۷م. / ۱۳۶۷ق. است.

در میان دانشمندان قرن حاضر انگلستان خاورشناس معروف ادوارد گرانویل براون[9] نه تنها به واسطه وسعت کار و همت سرشار بلکه به واسطه خلوص نیتی که همواره به ایران داشته خدمات شایانی به کشور ما کرده است. پس از سفری که در ۱۸۸۷م. / ۱۳۰۴ق. به ایران کرد از ۱۹۰۲م. / ۱۳۱۹ق. تا دم مرگ در سال ۱۹۲۶م. / ۱۳۴۴ق. بیست و چهار سال پی در پی استاد کرسی عربی دانشگاه کمبریج بود و در این مدت کتابها و رسایل و مقالات بسیار درباره مسائل مختلف ادبیات و فرهنگ ایران نوشته که

---
1. Walter Leaf
2. Richard Le Gallienne
3. L. Cranmer Byng
4. R. Obbard
5. C.K. Streit
6. John Haddon Hindley
7. P.L. Stallard
8. Arthur J. Arberry
9. Edward Granville Browne

فهرست آنها خود مقالتی جداگانه می‌خواهد.

مهم‌ترین آثار وی که برخی از آنها به فارسی ترجمه شده بدین گونه است: تاریخ ادبی ایران، در چهار مجلد از ۱۹۰۲ تا ۱۹۲۴م. / ۱۳۱۹تا۱۳۲۴ق. ؛ مقاله شخصی « سیاح» چاپ کمبریج [در]۱۸۹۱م / ۱۳۰۹ق. ؛ تاریخ جدید باب، چاپ کمبریج [در] ۱۸۹۳م. / ۱۳۱۱ق. ؛ مواد و یادداشتهای لازم برای تحقیق در آیین باب، چاپ کمبریج [در] ۱۹۱۸م. / ۱۳۳۷. ق؛ ترجمه چهار مقاله نظامی عروضی سمرقندی، چاپ لندن [در] ۱۹۲۱م. / ۱۳۳۹ق. ؛ ترجمه ملخص تاریخ طبرستان ابن اسفندیار، چاپ لندن [در] ۱۹۰۵م. / ۱۳۲۳ق. ، انقلاب ایران، چاپ کمبریج [در] ۱۹۱۰م. / ۱۳۲۹ق. ؛ مطبوعات و شعر جدید ایران، چاپ کمبریج [در] ۱۹۱۸م. / ۱۳۳۶ق. ؛ طب عربی، چاپ کمبریج [در] ۱۹۲۱م. / ۱۳۳۹ق. وی در تاریخ ادبیات ایران در ترجمه برخی از اشعار فارسی به شعر انگلیسی راستی هنرنمایی کرده است. دیگر از کارهای مهم او وسایلی است که برای طبع و نشر برخی از متون مهم زبان فارسی فراهم کرده و از آن جمله است: تذکره‌الشعرای دولتشاه سمرقندی و تذکره‌الاولیای فریدالدین عطار و لباب‌الالباب محمد عوفی. جزو سلسله انتشارات اوقاف گیب[1] تاریخ گزیده حمدالله مستوفی و نقطه‌الکاف میرزا جانی کاشانی را نیز چاپ کرده و در طبع مرزبان نامه و المعجم فی معاییر اشعارالعجم شمس قیس رازی و چهار مقاله نظامی عروضی و تاریخ جهانگشای عطاملک جوینی که هر چهار کتاب با تصحیح وحواشی مرحوم محمد قزوینی انتشار یافته بیش از همه مؤثر بوده است.

از معاصران و معاشران ادوارد براون دانشمند معروف گای لوسترنج[2] بود که نخست نمایشنامه وزیرخان لنکران از میرزا فتحعلی آخوندف ترجمه میرزا جعفر قراچه‌داغی را با

---

[1]. E.J.W. Gibb Memorial Series
[2]. Guy Le Strange

همکاری و ه. د. هگرد[1] با ترجمه انگلیسی در لندن در ۱۸۸۲م. / ۱۲۹۹ق. منتشر کرد و سپس متن و ترجمه قسمت جغرافیایی نزهه‌القلوب حمدالله مستوفی را در لندن در ۱۹۱۵م. / ۱۳۳۴ق. و ۱۹۱۹م. / ۱۳۳۷ق. انتشار داد و پس از آن فارسنامه ابن بلخی را با همکاری د. ا. نیکلسن[2] منتشر ساخت.

شاهکار وی کتاب معروف سرزمین خلافت شرق[3] در جغرافیای کشورهای اسلامی در دوره بنی‌العباس است که چاپ اول آن در لندن در ۱۹۰۵م. / ۱۳۲۳ق. انتشار یافته و به فارسی ترجمه کرده‌اند. آخرین کار وی ترجمه انگلیسی داستان دون ژوان ایرانی[4] از زبان اسپانیایی است که در ۱۹۲۶م. / ۱۳۴۴ق. در لندن منتشر شده است.

دیگر از ایران‌شناسان این دوره س. ا. ویلسن[5] را باید نام برد که در ۱۸۸۳م. / ۱۳۰۰ق. ترجمه باب ششم بهارستان جامی و در ۱۹۱۰م. / ۱۳۲۸ق. ترجمه و شرح دفتر دوم مثنوی را در دو مجلد و در ۱۹۲۴م. / ۱۳۴۳ق. ترجمه هفت پیکر نظامی را منتشر کرده است.

د. س. فیلت[6] توجه خاصی به کتابهای جانورشناسی داشته و چند متن فارسی از کتابهای بازنامه و فرس‌نامه را چاپ کرده است.

سر ادوارد دنیسن راس[7] که در پایان زندگی، استاد زبان فارسی در دانشکده زبانهای شرقی لندن بود نخست با همکاری ن. الیاس[8] ترجمه تاریخ رشیدی، تألیف محمد حیدر دغلات را که از مهم‌ترین منابع تاریخ مغول است در ۱۸۹۵م. / ۱۳۱۲ق.

---

[1]. W.H.D. Haggard
[2]. Reynold A. Nicholson
[3]. Lands of the Eastern Caliphate
[4]. Don Juan of Persia
[5]. C.E. Wilson
[6]. D.C. Phillott
[7]. Sir Edward Denison Ross
[8]. N. Elias

انتشار داده و سپس دیوان بیرام خان خان خانان سردار معروف هندی را در کلکته در ۱۹۱۰م. / ۱۳۲۸ق. و پس از آن تاریخ فخرالدین مبارکشاه مروورودی را در لندن در ۱۹۲۷م. / ۱۳۴۶ق. و چاپ عکسی مجلد سوم جهانگشای جوینی را از روی نسخه‌ای که تاریخ ۶۹۰ق. را دارد در لندن در ۱۹۳۱م. / ۱۳۵۰ق. منتشر کرده است. از فرهنگهای بزرگ فارسی به انگلیسی که در این دوره دو چاپ آن در لندن انتشار یافته فرهنگ فارسی و انگلیسی، تألیف ف. شتاینگاس[1] است که یاگلو[2]، خاورشناس روسی، قسمتهای انگلیسی آن را به زبان فارسی ترجمه کرده است.

آخرین خاورشناس بزرگ انگلستان از میان درگذشتگان رینولد.آ. نیکلسن است که مخصوصاً در تصوف ایران از دانشمندان مسلم به شمار می‌رود و کارهای برجسته او در قرن حاضر اهمیت خاصی دارد. گذشته از کتابهایی که به زبان انگلیسی درباره تصوف نوشته و برخی از متون تازی تصوف را چاپ یا ترجمه کرده است آنچه به زبان فارسی مربوط است عبارت است از: ترجمه انگلیسی کشف‌المحجوب علی بن عثمان هجویری که در لندن در ۱۹۳۶م. / ۱۳۵۵ق. منتشر شده و متن تذکرةالاولیای فریدالدین عطار که در دو مجلد در ۱۹۰۵و۱۹۰۷م. / ۱۳۲۳و۱۳۲۵ق. در لندن ولیدن انتشار داده است. مهم‌ترین کار وی طبع و نشر متن و ترجمه و حواشی مثنوی مولاناست که در هشت مجلد از ۱۹۲۵م. / ۱۳۴۳ق. تا ۱۹۴۰م. / ۱۳۵۹ق انتشار داده است و یکی از مهم‌ترین کارهایی است که خاورشناسان درباره تصوف ایران کرده‌اند.

از ایران‌شناسانی که اکنون در انگلستان هستند کسی که کار بسیار مفیدی کرده آقای س.آ. استوری[3] است که کتاب بزرگ و جامعی به عنوان ادبیات ایران[4] شامل شرح حال مؤلفان و تعیین نسخه‌های خطی و چاپی کتابهای فارسی تألیف کرده و هنوز چاپ

---

[1]. F. Steingass
[2]. Yagello
[3]. C.A. Storey
[4]. Persian Literature

آن به پایان نرسیده است. از این کتاب جزوه اول، مجلد اول شامل کتابهای تفسیر در لندن در ۱۹۲۷م. / ۱۳۴۶ق. و جزوه دوم شامل کتابهای تاریخ عمومی و تاریخ انبیا و اولیا در ۱۹۳۵م. / ۱۳۵۵ق. و جزوه سوم شامل کتابهای تاریخ ایران و آسیای مرکزی و کشورهای دیگر به جز هندوستان در ۱۹۳۶م. / ۱۳۵۶ق. و جزوه چهارم شامل کتابهای تاریخ هند در ۱۹۳۹م. / ۱۳۵۸ق. و مجلد دوم شامل کتابهای تراجم احوال در ۱۹۵۳م. / ۱۳۷۳ق. انتشار یافته و جزوه اول از مجلد سوم شامل کتابهای ریاضی و اوزان و مقادیر و نجوم و احکام نجوم و جغرافیا در ۱۹۵۸م. / ۱۳۷۸ق. منتشر شده است.

از دانشمندان مسلمی که اکنون در انگلستان درباره زبانهای پیش از اسلام ایران و لهجه‌های ایرانی کار می‌کنند و آثار جالبی فراهم کرده‌اند آقای ه. و. بیلی[1]، استاد دانشگاه کمبریج، را باید نام برد که گذشته از کتابهای متعدد درباره لهجه‌های ایرانی و زبانهای ایران‌باستان کتاب بسیار جالبی به عنوان مسائل زردشتی در کتابهای سده نهم[2] تألیف کرده است.

در تدوین این مقاله از کتابهایی که خاورشناسان و ایران‌شناسان انگلیسی انتشار داده‌اند و ذکر آنها پیش از این رفته است بهره‌مند شده‌ام. در این زمینه رساله جداگانه‌ای نیز آقای آرثور ج. اربری، خاورشناس معاصر، به عنوان دستیاریهای بریتانیا در مطالعات ایرانی[3] تألیف کرده که در لندن در ۱۹۴۲م. / ۱۳۶۱ق. چاپ شده و ترجمه فارسی آن نیز سال بعد به عنوان تحقیقات و مطالعات انگلیسیها درباب فارسی تألیف آرثور ج. آربری دکتر در ادبیات ـ ترجمه فرنگیس شادمان در لندن چاپ شده است.

تهران ۳۱ اردیبهشت ماه ۱۳۳۸

---

[1]. H.W. Bailey
[2]. Zoroastrian Problems in the Ninth Century Books
[3]. British Contributions to Persian Studies

ورقی چند از تاریخ روابط ایران و فرانسه*

در اواخر عهد محمدشاه و اوایل سلطنت ناصرالدین‌شاه

عباس اقبال

(۱)

بعد از آنکه سفارت سرتیپ گاردان در عهد فتحعلی‌شاه به نتیجه‌ای نرسید و گاردان و صاحب‌منصبان فرانسوی همراه او مجبور شدند که در هفتم ذی‌الحجه ۱۲۲۳ / ۲۴ ژانویه ۱۸۰۹ ایران را به عزم فرانسه ترک کنند تا قریب سی سال دیگر رابطه مستقیمی بین ایران و فرانسه وجود پیدا نکرد. به این معنی که هیچ یک از دو دولت سفیری مخصوص به پایتخت یکدیگر نفرستادند. فقط گاه به گاهی سفیر فرانسه در استانبول یا سفرایی که از ایران به لندن می‌رفتند و گذارشان به پاریس می‌افتاد واسطه ابلاغ تعارفات و مبادله اطلاعاتی میان دولتین می‌شدند.

در سال ۱۲۵۴ق. موقعی که هرات از طرف سپاهیان ایران مورد حمله [قرار گرفت] و روابط بین ایران و انگلیس به همین علت سخت تیره بود، محمدشاه قاجار و حاجی میرزا آقاسی، صدراعظم او، حسینخان، آجودان‌باشی سپاه آذربایجان، را به عنوان سفیر فوق‌العاده مأمور اتریش (نمسه) و فرانسه وانگلیس کردند و او در ۲۳ شهر جمادی‌الثانیه ۱۲۵۴ از تهران عازم اروپا شد و در پنجم شوال ۱۲۵۵ از این سفر خود به

---

* دورهٔ اول، ش ۱، فروردین ۱۳۲۸.

پایتخت ایران برگشت. یکی از مأموریتهایی که انجام رساندن آن را حسینخان آجودان‌باشی در عهده داشت رساندن نامه و هدایای محمدشاه بود برای لویی فیلیپ، پادشاه فرانسه، و جلب محبت بلکه اتحاد این مملکت نسبت به ایران.

آجودان‌باشی پس از تقدیم هدایا و ابلاغ رسالت به لندن رفت و پس از مراجعت نیز مذاکرات خود را با دولت فرانسه تعقیب نمود. اما دولت فرانسه که در این موقع به هیچ وجه میل نداشت که در قضایای اختلاف بین ایران و انگلیس بر سر افغانستان و بعضی از جزایر خلیج‌فارس مداخله کند چندان به پیشنهادهای آجودان‌باشی جواب مثبتی نداد [و] فقط حاضر شد که برای تجدید روابط سیاسی و عقد قراردادی تجارتی هیئتی را به ریاست وزیرمختاری روانه ایران نماید.

ریاست این هیئت که در نوامبر ۱۸۳۹ / شوال ۱۲۵۵ یعنی موقعی که آجودان‌باشی به تهران رسیده بود از فرانسه به عزم ایران بیرون آمدند با یکی از اعیان‌زادگان فرانسوی بود به نام کنت دوسرسی[1] بود و همراه او به خواهش آجودان‌باشی سه معلم توپخانه و دو نفر معلم سواره‌نظام و پنج نفر معلم پیاده بودند.

کنت دوسرسی در ماه صفر ۱۲۵۶ در اصفهان به خدمت محمدشاه و حاجی میرزا آقاسی رسید و اگرچه به گرمی تمام از او پذیرایی به عمل آمد و شاه به او و به یکی از همراهانش لقب خانی داد و به درخواست او فرمانی صادر کرد که کاتولیکهای ایران هم از همان مزایایی متمتع باشند که سایر رعایای این مملکت بهره‌مندند، لیکن نتیجه [ای] دیگر از مأموریت او حاصل نشد، بیشتر به آن علت که وزیرمختار فرانسه از دولت خود دستور داشت که جداً از دخالت در مسائل سیاسی و گفت‌وگو در باب اتحاد و وساطت میان ما و انگلیس احتراز کند و دولت ایران هم که خیال کرده بود که فرانسه این زمان

---

[1]. Comte de Sercey

همان فرانسه عهد ناپلئون کبیر است و می‌تواند در مقابل انگلیس از ایران حمایت کند، چون از این اشتباه خود بیرون آمد حتی به عقد معاهده تجارتی هم با فرانسه تن در نداد.

دولت ایران در حقیقت می‌خواست که در این تاریخ با فرانسه عهد اتحادی نظیر معاهده سال ۱۲۲۲ق. که با ناپلئون بسته بود ببندد تا در مقابل انگلیس متحدی قوی داشته باشد، اما چون کنت دوسرسی زیر بار قبول این تکلیف نرفت ناچار پس از سه ماه اقامت در ایران به فرانسه برگشت، ولی معلمین که همراه او آمده بودند در سپاه محمدشاه ماندند.

بعد از برگشتن کنت دوسرسی، دولت فرانسه در حدود سال ۱۲۵۹ق. سفیر فوق‌العاده دیگری را به نام کنت دوسارتیژ[۱] به ایران فرستاد و او تا اوایل عهد صدارت مرحوم میرزا تقیخان امیرکبیر همچنان در تهران مقیم بود.

کنت دوسارتیژ در ایام حاجی میرزا آقاسی هر قدر سعی کرد که بین ایران و فرانسه رسماً معاهده‌ای تجارتی ببندد حاجی همه را به تعلل گذراند، فقط فرمانی در این باب از محمدشاه صادر نمود و طرح قراردادی را با وزیرمختار فرانسه ریخت که هیچ وقت رسمیت پیدا نکرد.

کنت دوسارتیژ طرح مزبور را برای تصویب به پاریس فرستاد و با امید رسیدن جواب اوقات اقامت خود را در تهران بیشتر به مکاتبه با دولت ایران برای حمایت کاتولیکهای مقیم این کشور و اتباع فرانسه در اینجا و امکان این امور گذراند.

نسخه‌ای از طرحی را که کنت دوسارتیژ، وزیرمختار فرانسه، و منشی او، موسیو

---

۱. Comte de Sartiges همان کسی است که او را در کتب و اسناد فارسی «کندو سرتیج» و «غراف سرتیژ» نوشته‌اند و همین نام است که از طرف بعضی از ناسخین به شکل مضحک «سر شیر» تحریف شده. وی بعدها در فرانسه به عضویت مجلس سنا انتخاب شد.

نیکلا[1]، در سال ۱۲۶۳ق. در باب عقد معاهده‌ای تجارتی با حاجی میرزا آقاسی منعقد ساخته بود وزیرمختار مزبور برای تصویب به وزارت خارجه متبوعه خود فرستاد. این نسخه مدتها در سفارت فرانسه در استانبول ماند و وقتی به پاریس رسید که انقلاب سال ۱۸۴۸ میلادی هنوز در آن شهر ادامه داشت و حکومت موقتی فرانسه گرفتار مسائل مهم‌تر دیگری بود. به همین جهت موضوع آن اصلا فراموش شد و معاهده هیچ وقت به امضای دو دولت نرسید و نسخ آن مبادله نگردید.

در ابتدای صدارت امیرکبیر کنت دوسارتیژ بسیار سعی کرد که آن طرح فراموش شده را [که] تصویب شده به خرج دولت ایران بدهد، اما امیر که در این تاریخ زیاد علاقه‌ای به این کار نداشت و امضایی نیز در این باب نداده بود زیر بار نرفت و چون وزیرمختار فرانسه زیاد در این خصوص خشونت به خرج داد و تهدیدات ناروا کرد و امیر هم در مقابل او به شدت ایستادگی نمود، عاقبت کار به قطع روابط سیاسی بین طرفین منجر گردید و کنت دوسارتیژ تهران را ترک گفت و کار عقد معاهده تجارتی میان ایران و فرانسه و تجدید روابط سیاسی تا سال ۱۲۷۱ق. یعنی تا سه سال بعد از عزل امیرکبیر موقوف ماند.

در ربیع‌الثانی ۱۲۶۳ حاجی میرزا آقاسی در صدد بر آمد که سفیری فوق‌العاده برای جلب دوستی دولت فرانسه و آوردن یک عده معلم و استاد صنعتگر به آنجا بفرستد و برای این کار میرزا محمدعلیخان شیرازی نایب اول امور خارجه را که برادرزاده حاجی ابوالحسن خان، ایلچی کبیر و وزیر امور خارجه فتحعلی‌شاه بود نامزد کرد و او را با دستورالعملی مخصوص روانه پاریس کرد.

این است سواد دستور کتبی [ای] که حاجی میرزا آقاسی در این مأموریت به میرزا محمدعلیخان شیرازی داده [است]:

[1]. Nicolas

« بسم‌الله تعالی شأنه العزیز، به تاریخ یوم چهارشنبه چهاردهم شهر ربیع‌الثانی ۱۲۶۳ قوی‌ئیل دستورالعمل مختصر برای سفر خیرت اثر سفارت مخصوصه دولت علّیه ایران که عازم ممالک معظمه و دولت فخیمه فرانسه هستند این است: که در هیچ جا و مکان بدون عذر مکث نکرده به سرعت تمام به دارالممالک پاریس برسید و ان‌شاءالله تعالی حفظ و حراست خدای حفیظ در برّ و بحر و سهل و جبل با شما یار و نگهبان خواهد بود. بعد از آنکه وارد آن مملکت فسیحةالارجاء شدید نامه مبارکه را با تحف و هدایا به وجه احسن تبلیغ نمایید و از جانب من به جناب جلالت مآب محبان استظهاری موسی‌و [موسیو] گیزو[1]، وزیر دول خارجه فرنگستان، بعد از ابلاغ تحیات عذر کمی تعارف و هدایا را بخواهید که به واسطه اینکه قانون جدیدی در اروپا معمول شده و قرار داده‌اند که هدایا زیاد نباشد به این جزئیات کفایت شد.

دفعه دیگر ملاقات بسیار اظهار محبت اعلی‌حضرت ظل‌اللهی روحنا فداه با شاهنشاه سکندر جاه، پادشاه عظیم‌الشأن مملکت فخیمه فرانسه بنمایید و چنین حالی کنید که در تقدیم لوازم دوستی از طرف شاهنشاه گردون جاه دولت علّیه ایران فروگذاشت نخواهد شد و این دوستی و محبت آناً فاناً ازدیاد خواهد پذیرفت به حدی که عقول دور و نزدیک در آن حیران خواهد ماند و دفعه ثالثه به حدی از دوستی و دولت‌خواهی و صداقت و راستی من با امنای دولت فخیمه فرانسه اظهار خواهی کرد که ثبت دفاتر خود نمایند و یقین بدانند که در این ادعا به حدی صادق هستم که به مردانگی و فتوت و خاک پای آسمان سای شاهنشاه دین پناه خودم جعلنی الله فداه قسم می‌خورم که امنای دولت فخیمه فرانسه از

---

[1]. مقصود Monsieur Francois Guizot (۱۷۸۷ ـ ۱۸۷۴)، مورخ و رجل سیاسی مشهور فرانسه است که در عهد سلطنت لویی فیلیپ وزیر امور خارجه بود و بعد به نخست‌وزیری رسید.

من دوست‌تری برای خود نخواهند یافت.

دفعه رابعه ملاقات به راستی و صداقت اظهار خواهی کرد که مقصود از اظهار این دوستی نه منفعت مالی منظور است نه اعانت رجالی. بحمدالله تعالی پادشاه فریدون جاه من جعلنی الله فداه به حدی استقلال در سلطنت خود دارند که در دوستی و محبت یا معاندت و عداوت محتاج جز خدای آفریننده خود به کسی نمی‌باشد، معلوم است که بعد از افتتاح ابواب محبت تجربه‌ها خواهند نمود و یقینها خواهند فرمود.

دفعه خامسه از دولت، ارباب صنایع و کارگذاران ماهر و کامل خواهش خواهید کرد که از هر جور پنج ـ شش نفر مأمور خواهند فرمود و شما نیز قرارداد آنها را با استحضار کارگذاران آن دولت فخیمه با مواثیق محکمه خواهید گذاشت. اگر استادان ناقص بیارید سبب رنجش خاطر اولیای دولت علّیه ایران از آن فرزند مهربان خواهد شد و موعدها را تا هفت سال قرار خواهید داد و شرط اول این باید باشد که هر یک متعهد شوند که این صنایع را در مملکت ایران به جوانان قابل یاد بدهند.

بعد از این به شما سه تکلیف خواهند کرد. اولا عهدنامه دوستی را خواهند گفت که باید بسته شود. جواب این است که اگرچه بستن آن موقت به تردد رسولان و آمد و شد سفراست و معلوم نمودن این امر است که اگر مثلا به واسطه این عهد بستن دولتی عداوت نماید و با امنای دولت علّیه ایران به مقام مخاصمه در آید در آن وقت اولیای دولت فخیمه فرانسه چه خواهند کرد، سکوت خواهند نمود یا اینکه به اولیای دولت علّیه ایران به هر قسم باشد حمایتی خواهند کرد و تا چه پایه حمایت خواهند کرد، مقدمه جناب آقای محمدعلی پاشای مصری

خواهند کرد[1] یا کمال جلادت خود را نشان خواهند داد.

دوم خواهند گفت که ایلچی مقیم در دارالخلافه خواهیم گذاشت. جواب این است که ما مضایقه نداریم. اما اگر عالیجاه بلند جایگاه غراف سرتیز را منصب داده مقیم نمایند[2] بهتر از دیگران می‌باشد. بلکه قاعده این باشد که زیادتر از سه سال ایلچی مقیم باید در ایران نماند و نوکر زیاد از اهل ایران بگیرد و زیاده از ده دوازده نفر از اهل ایران باید نوکر نگیرند و آدم شریر نگاه ندارند و اگر تقصیری از نوکرها سر زند حمایت ننمایند، بلکه در دیوانخانه مبارکه یا جای دیگر مقصر باید تنبیه شود.

سیّم خواهند گفت که عهدنامه تجارتی باید بست. جواب این است که همان فرمان همایون در باب تجارت کفایت دارد، به شرطی که از آن طرف نیز به همین مضمون فرمان بدهند که مستمسک تجار دولت علّیه ایران باشد و کس با آنها به خلاف قاعده رفتار ننماید. همان گمرک که با دول مشابه قرار شده به آن کفایت نمایند و تعدی نکنند و اگر تکلیف قونسول نمایند زیاده از دو نفر قونسول نباید [باشد،] یکی در تبریز و دیگری در تهران، به شرطی که مداخله امور داخلیه دولت ننمایند و اگر مداخله نمود همان ساعت اولیای دولت فخیمه فرانسه او را معزول دارند، دیگری را در جایش نصب کنند و در باب قنسول بسیار ایستادگی نمایند که آدم بد و مفسد نباشد.

دیگر اینکه در باب بیع و شرای آلات حربیه خودداری ننمایند. هر قدر آلات حربیه که ضرور باشد به تجار دولت علّیه ایران به قیمت عادله سوقیه

---

[1]. مقصود قضایای ماه ژوئیهٔ ۱۸۴۰ (ربیع الثانی ۱۲۵۶) است که انگلیس به یاری روسیه و اتریش و پروس محمدعلی پاشا را با تهدید به جنگ به خالی کردن شام و برگرداندن بحریهٔ عثمانی که تسلیم محمدعلی پاشا شده بود مجبور کرد و دولت فرانسه با اینکه دم از حمایت از محمدعلی پاشا می‌زد به علت مخالفت لویی فیلیپ با جنگ و ضعف ارادهٔ گیزوکار شایانی نکرد و محمدعلی پاشا تنها ماند.

[2]. همان کنت دوسارتیژ که به عنوان سفیر فوق‌العاده در تهران بوده و سمت وزیرمختار مقیم را نداشت.

بفروشند و هیچ مضایقه در حمل و نقل نشود و همچنان در باب سفاین تجارتیه و حربیه مضایقه نکرده هر قدر ابتیاع نمایند بفروشند.

دیگر اینکه در آنجاها مأذون نمی‌باشد که زیاده مکث نماید و به زودی مراجعت کرده به سر خدمت خود حاضر باشد و از کتب قدیمه و جدیده در صنایع حربیه یا علوم دیگر ابتیاع کرده بیاورند. ان‌شاءالله تعالی به سلامتی رفته مراجعت نمایند. خداحافظ و نگهبان باد.[1]

میرزا محمدعلیخان با همین دستورالعمل روز هجدهم ربیع‌الثانی ۱۲۶۳ از تهران حرکت نمود و از راه تبریز و خوی و ارزنةالروم عازم استانبول شد تا از آنجا به پاریس برود و در عرض راه قرا کلیسا و ملاسلیمان به میرزا تقی‌خان امیرنظام که پس از عقد معاهده ارزنةالروم از آنجا بر می‌گشت برخورد و با او دیدار و مذاکراتی کرد و چون به استانبول رسید سفرای روس و انگلیس مقیم آنجا در تعویق حرکت او به پاریس بسیار کوشیدند، ولی پس از آنکه از حقیقت مأموریت میرزا محمدعلیخان اطمینان پیدا کردند دیگر متعرض او نشدند و او به خدمت لویی فیلیپ و مسیو گیزو رسید و پس از هشت ماه اقامت در پاریس و گرفتن جواب مراسلات محمدشاه و حاجی میرزا آقاسی و وعده‌های تعارف مانندی به ایران برگشت و چون به استانبول رسید از طرف حاجی میرزا آقاسی مأمور مبادله نسخ معاهده ارزنةالروم با اولیای دولت عثمانی شد. ولی در این کار از بی‌خبری یا در نتیجه پولی که گرفت[2] عملی کرد که باعث تولید اشکال بزرگی در آینده در باب امور سرحدی بین ایران و عثمانی گردید. مراجعت میرزا محمدعلیخان با اندکی بعد از جلوس ناصرالدین‌شاه مقارن شد.

پس از مراجعت میرزا محمدعلیخان به تهران دولت فرانسه بنا بر پیشنهاد سابق

---

1. سواد این دستور در جزء اسناد وزارت امور خارجهٔ ایران ضبط است.

2. رسالهٔ سرحدیهٔ میرزا سیدجعفرخان مشیرالدوله (نسخهٔ نگارنده).

حاجی میرزا آقاسی کنت دوسارتیژ را به عنوان وزیرمختار مقیم در تهران معرفی نمود و مراسله‌ای رسمی در این باب از جانب کاوینیاک[۱]، رئیس موقتی هیئت مجریه که پس از انقلاب ژوئیه ۱۸۴۸م. و سقوط لویی فیلیپ و گیزو بر روی کار آمده بود به تاریخ ۱۴ نوامبر ۱۸۴۸ / ۱۷ ذی‌الحجه ۱۲۶۴ به پادشاه ایران نوشته شد، ترجمه آن نامه چنین است:

رئیس دولت بهیّه جمهوریه فرانسه و صدرنشین مجلس وزراء بر رأی اصابت پیرای اعلی‌حضرت فلک رفعت، خسرو با فر و جلال، سلطان با عدل و اقتدار ناصرالدین‌شاه قاجار، شاهنشاه ممالک ایران ایّدالله قدرته و شوکته مکشوف می‌دارد که نظر به کمال مؤانست نسبت به اعلی‌حضرت شاهنشاهی از صمیم قلب مایل و راغب شدیم که در جلوس میمنت مأنوس اعلی درجه دوستی و اتحاد صادقانه خود را در پیشگاه حضور به منصه ظهور رسانیم، لهذا موسیو سرتیژ را که در دربار پادشاه مغفور که از روی صدق و صفا با دولت بهیّه فرانسه متفق و یک جهت بود و به رسم وزیرمختار مخصوص اقامت داشت و به طور لیاقت و درایت به امورات دولتیه می‌پرداخت، او را به همان منصب در دربار آن حضرت تصدیق و توثیق نمودیم و چون مشارالیه در امور آن سفارت عظمی فطانت و کفایت خود را به ظهور رسانید و در سلوک و رفتار با اولیای دولت علّیه منتهای احتیاط و راستی و خیرخواهی دولتین ذی شوکتین [را] مرعی داشت به جهت ما اطمینان کلی به هم رسید و یقین قطعی حاصل آمد که چنان که خود را مورد التفات و نوازشات پادشاه مبرور نمود مورد مراحم و عنایات اعلی‌حضرت شاهنشاهی نیز خواهد شد و به این جهات اولیای دولت جمهوریه را از خود

---

۱. سرتیپ لویی اوژن کاوینیاک Gén. Louis Eugéne Cavaignac (۱۸۰۲ ـ ۱۸۵۷) بعد از انقلاب ۱۸۴۸ در فرانسه رئیس قوهٔ مجریه شد، ولی بعدها که خواست به ریاست جمهوری دوم انتخاب شود در مقابل لویی ناپلئون توفیق نیافت.

راضی و خشنود خواهد ساخت، بناء علی هذا از اعلی‌حضرت شاهنشاهی خواهش می‌نماییم که مشارالیه را از روی التفات عادیه خود اخذ فرمایند و مشارالیه از جانب اولیای دولت بهیّه جمهوریه فرانسه هر چه معلوم دارد و اظهار نماید اعتبار و اعتماد کلی بر آن بفرمایند، به تخصیص اوقاتی که در درگاه احدیت قوام و دوام آن دولت ذی شوکت و حفظ دوستی و اتحاد ابدی این دولت قوی آیت را مسئلت می‌نماییم در این خصوص نیز عرض او را به سمع یقین اصغا فرمایند. تحریر شد فی دارالسلطنه پاریس در ۱۴ نوامبر ۱۸۴۸ عیسوی. محل امضاء موسیو کوانیاک، رئیس دولت جمهوری و صدرنشین مجلس وزراء، محل امضای موسیو باستیت[1]، وزیر دول خارجه دولت جمهوری فرانسه.[2]

کنت دوسارتیژ از همان اوایل جلوس ناصرالدین‌شاه بر سر یک عده از مسائل جزئی مثل حمایت از خلیفه کاتولیکها و اتباع فرانسه و اینکه چرا به او نیز مثل سایر سفرا نشان تمثال همایونی داده نشده و اصرار در عقد قرارداد تجارتی غالباً با وزارت امور خارجه ایران در کشمکش و تبادل مراسلات بود. حتی یک بار هم نشانی را که در عهد محمدشاه به او داده بودند به وزارت خارجه پس فرستاد و مکرر تهدید کرد که اگر دولت ایران فرمانی را که محمدشاه درخصوص تجارت به اتباع فرانسه داده و طرح معاهده‌ای را که حاجی میرزا آقاسی در این باب در ماه شعبان ۱۲۶۳ با او ریخته تصویب ننماید از تهران خارج خواهد شد و روابط فرانسه را با ایران قطع خواهد نمود.

وزارت خارجه ایران می‌گفت که فرمان محمدشاه چون صورت عهدنامه ندارد و به

---

1. Bastide (1800-1870).

2. سواد این نامه نیز در جزء اسناد وزارت امور خارجهٔ ایران محفوظ است. ظاهراً ترجمهٔ فارسی [آن] کار یکی از منشیان سفارت فرانسه در تهران است که خواسته است مضمون نامهٔ فرانسه را به اسلوب انشاء فارسی آن عهد درآورد.

تصویب پادشاه تازه نیز نرسیده نمی‌تواند مناط اعتبار باشد و معاهده‌ای هم که به ادعای سفیر فرانسه حاجی میرزا آقاسی با او بسته چون اثری از آن در جزء اسناد و مدارک دولتی ایران نیست و نسخ آن از طرف پادشاهان دو طرف ممضی و مبادله نشده نمی‌تواند مدرک باشد، بلکه باید وزیرمختار فرانسه از دولت خود اختیارنامه تازه‌ای برای عقد معاهده تجارتی جدیدی بگیرد و با آن اختیارنامه برای مذاکره در این باب با اولیای دولت ایران داخل در مذاکره و بحث شود.

کنت‌دو سارتیژ بعد از مدتها اصرار در قبولاندن ادعاهای سابق خود، به این پیشنهاد تن در داد، اما چون اصرار داشت که معاهده جدید هم به همان ترتیب مذاکراتی که با حاجی میرزا آقاسی در جریان بود بسته شود و در ضمن هم معلوم شد که او برای تجار ایران در فرانسه حقی کمتر از آن بازرگانان فرانسوی در ایران می‌خواهد، پیشنهادهای او مورد قبول واقع نگردید، به خصوص که طرف او این بار میرزا تقی‌خان امیرکبیر بود نه حاجی میرزا آقاسی. سرانجام امیرکبیر از توقعات جسورانه و تهدیدات بلارویه کنت‌دو سارتیژ خشمناک شد و دیگر به شأن او اعتنایی نکرد و کنت مجبور شد که در ماه رجب ۱۲۶۵ ایران را ترک کند و از این تاریخ تا سال ۱۲۷۱ق. که موسیو بوره[۱] به همراهی کنت گوبینو[۲]، نویسنده و حکیم مشهور، به سفارت به ایران آمد روابط سیاسی بین دو دولت مقطوع بود و وزیرمختار انگلیس در تهران از منافع و اتباع فرانسه سرپرستی می‌کرد.

چون نقل تمام مکاتباتی که بین کنت دوسارتیژ و وزارت امور خارجه ایران شده در اینجا امکان ندارد برای آنکه نمونه‌ای از آنها به دست داده باشیم به درج بعضی از آنها مبادرت می‌نماییم:

---

1. Prosper Bourree
2. Conte de Gobineau

کنت‌دو سارتیژ به تاریخ صفر ۱۲۶۵ مراسله ذیل را به امیرکبیر، صدراعظم ایران، نوشته:

جناب جلالت نصابا کفایت انتسابا فخامت و مناعت اکتسابا دوستان استظهارا محبان اعتضادا مشفقا معظما مکرما، الان به دوستدار خبر رسید که اعلی‌حضرت شاهنشاهی لازال شوکته و دولته نظر به جلوس میمنت مأنوس، به سفرای مقیمین دارالخلافه، تصویر همایون مکمل به الماس و به اتباع سفراء مزبوره نشان شیر وخورشید عنایت فرموده‌اند، اگرچه دوستدار و اتباع این سفارت نیز مثل سایر سفراء هنگام جلوس مبارک در تهران حضور داشتند، اما اولیای دولت علّیه فراموش کردند و از بودن این سفارت غفلت ورزیدند.

چون این قسم نسیان و فراموشی دلیلی واضح و برهانی قاطع بر کمال بی‌اعتنایی اولیای دولت علّیه نسبت به این سفارت است و دوستدار هم برخود روا نمی‌دارد که از اولیای دولت علّیه منّت ناقص کشیده باشد، لهذا نشانی را که در این مدت پنج سال که دوستدار از جانب دولت بهیّه فرانسه مقیم دارالخلافه است و از این دولت علّیه اخذ نموده است ارسال خدمت داشت. بازیافت فرموده به اعلی‌حضرت شاهنشاهی مسترد سازید. به غیر از این نشان در این سفارت نشان دیگر نبود و الّا البته ارسال می‌شد. زیاده مصدع نمی‌شود.

امیرکبیر دستور داد تا حاجی میرزا مسعود گرمرودی، وزیر دول خارجه، جواب ذیل را به وزیرمختار فرانسه بنویسد:

جناب جلالت و فخامت نصابا فراست و فطانت انتسابا محبان استظهارا دوستان اعتضادا مشفقا، مراسله آن جناب که به جناب جلالت مآب اتابک‌اعظم دام اجلاله نوشته بودند و نشانی که از شاهنشاه مغفور مبرور به شما رسیده بود

خدمت جناب معظم‌الیه فرستاده بودید همه را ملاحظه کرد و این طور رفتار آن جناب که از جانب دولت دوست مأمور به اقامت این همایون دربار خلافت مدار شده‌اند مورث کمال تعجب و تحیر آمد و از فطانت و درایت و کاردانی آن جناب زیاده از حد بعید دید که از اولیای دولتی که وزیر دول خارجه مستقل دارد این گونه مکاتبات به صدارت‌عظمی شود؛ ثانیاً نشانی که مدت پنج سال قبل از این محض ظهور التفات از شاهنشاه مغفور به آن جناب رسیده باشد و زیور پیکر خود ساخته‌اند پس بفرستند به این بهانه که چرا به سفرای دول سایره تصویر همایون مرحمت شده است و به آن جناب نشده است. دوستدار می‌تواند صراحتاً به آن جناب بنویسد که آن جناب به هیچ وجه من‌الوجود حق نداشتید به این سیاق و به این طرز از اولیای دولت علّیه مطالبه تصویر همایون نمایید، زیرا که در یک دولتی که چندین سفرا اقامت دارند اگر به یکی یا دو نفر از آنها به جهتی التفاتی شود نباید به همه سفارت مبذول شود، خصوصاً که حکماً مطالبه نمایید یا سفیر دولتی که آن دولت بنویسد به منتسبان این دولت در مقام تلافی بر می‌آید و نشان می‌دهد و از دولت بهیّه فرانسه با وصف آنکه مکرر از این دولت علّیه تقدیمها و به سفرای آن دولت به همه نشان التفات شده و سفیر این دولت چندین نشان به جهت منتسبان آن دولت بهیّه برد از آن دولت بهیّه مطلقاً تلافی نشد و یک نفر از تبعه این دولت علّیه نشان از آن دولت بهیّه ندارد. مع ذلک المراتب هرگز مطالبه نشان از آن دولت بهیّه نشده /است/. چرا باید برای امری که آن جناب به هیچ وجه حق ندارد این طور بی‌احترامانه رفتار نماید و بخواهد برودت فی‌مابین دو دولت دوست به میان آورد. تو برای وصل کردن آمدی‌نی برای فصل کردن آمدی، چون لازم بود زحمت داد. تحریراً شهر صفر ۱۲۶۵ق.

پس از آنکه کنت‌دو سارتیژ دولت ایران را تهدید کرده بود که اگر معاهده تجارتی را که او ادعا داشت حاجی میرزا آقاسی با وی بسته اولیای این دولت امضا نکنند از ایران حرکت خواهد کرد، امیر این کاغذ را به او نوشته:

جناب جلالت و نبالت نصابا مجدت و فخامت انتسابا دوستان استظهارا محبان اعتضادا مشفقا مهربانا، پریروز عالی جنابان مقرب الخاقان میرزا شفیع، صاحب دیوان، را به جهت مهمانی و مراوده دوستی و ممانعت از رفتن بی‌جهت و سبب سفارت که نوشته بودید روانه نزد آن جناب کردم و مراسله مفصل که جواب همه مطالب در آن مندرج بود ارسال داشتم. دیروز هم مجدداً میرزا آقاخان اعتمادالدوله را به جهت تشیید مبانی دوستی روانه نمودم و به عالیجاه مشارالیه القاء داشتم که به شما حالی نماید که دولت ذی‌شوکت علّیه ایران طالب و راغب به مراوده و دوستی و اتحاد با دولت بهیّه جمهوریه فرانسه هستند و اعزاز و احترام سفرای ایشان را [ملحوظ] می‌دارند و عهدنامه جدید تجارتی که صلاح طرفین باشد می‌بندند. عهدنامه را نه به قرار نامه ناقص امضاء نشده حاجی میرزا آقاسی که سوادی ارسال داشته بودند، و حرکت سفارت را ابداً راضی نیستم. البته جمیع این مطالب را به شما القاء داشته‌اند. از قراری که شنیده شد دیروز باز اصراری در نکردن مراوده و ترک دوستی و حرکت دادن سفارت دارید. نمی‌دانم چه مصلحت در بر هم زدن دوستی فهمیده‌اند. دولت ذی‌شوکت علّیه ایران هرگز راضی به حرکت سفارت نمی‌شود و نخواهد شد. اگر شما اقدام در رفتن نمایید جواب اولیای دولت جمهوریه بر ذمه و عهده آن جناب است.

بعد از آنکه مذاکرات طرفین به نتیجه نرسید و امیر هم دیگر به وزیرمختار فرانسه اعتنایی نکرد، ناچار او در جمادی‌الثانیه ۱۲۶۵ تهران را ترک گفت و از راه تبریز و

استانبول عازم فرانسه شد. وزارت امور خارجه ایران مراتب را به اطلاع دو سفارتخانه روس و انگلیس در تهران رساند و برای آنکه سایر دول نیز از این قضیه کاملا اطلاع حاصل کنند امیر مراسله ذیل را به محمدخان، مصلحت‌گذار ایران در استانبول، نوشت:

عالی جنابا مجدت همراه عزیزا، پس از ورود موکب فیروزی کوکب اقدس همایون پادشاهی به مقر خلافت عظمی جناب زبده السفراء المسیحیه غراف سرتیژ، وزیر مخصوص دولت بهیّه جمهوریه فرانسه، نزد این جانب آمد و مذکور ساخت که فی‌مابین من و جناب حاجی میرزا آقاسی عهدنامه تجارتی منعقد شده است که هنوز به امضای اعلی‌حضرت قدر قدرت قضا شوکت شاهنشاه ذی جاه ممالک فسیح المسالک ایران نرسیده [است]، دولت جمهوریه فرانسه خواهش دارند که آن عهدنامه تجارت به امضای اعلی‌حضرت شاهنشاهی خلّدالله ملکه و سلطانه برسد. این جانب در جواب گفت که «اولیای دولت علّیه در این بدو جلوس میمنت مأنوس همایون که هنوز به کار داخله نپرداخته‌اند چگونه به امور عهدنامه جدید بپردازند. بدیهی است اولیای دولت علّیه بعد از تأمل در منافع و مضّار آن جوابی از روی بصیرت و آگاهی خواهند داد». چندی که حکایتی در میان نبود تا این اوقات جناب مشارالیه کاغذی به این جانب قلمی داشت که مشعر بر این بود که «اگر عهدنامه تجارتی که فی‌مابین من و حاجی میرزا آقاسی انعقاد یافته و به امضای شاهنشاه مغفور نرسیده اعلی‌حضرت شاهنشاهی ممضی ندارند، فی‌مابین دولتین جمهوریه فرانسه و ایران قطع مراودت خواهد شد و سفارت آن دولت بهیّه از دربار خلافت ترک اقامت کرده به مملکت فرانسه مراجعت خواهد نمود.

با اینکه چنین عهدنامه[ای] نه در دفاتر موجود و نه در خزانه مبارکه که

مضبوط بود باز چون اعلی‌حضرت شاهنشاهی صان الله شوکته عن التناهی کمال میل به دوستی و مراودت [با] دولت بهیّه جمهوریه فرانسه داشته و دارند و نمی‌خواهند ابداً قطع شود، حکم محکم ملوکانه عزّ نفاذ یافت که اولیاء و امرا و امنا و ارکان دولت قوی شوکت در این باب مشورت کرده به دقت تمام فصول و شروحی که جناب مشارالیه فرستاده و اسمش را عهدنامه تجارتی قراردادی حاجی میرزا آقاسی گذارده‌اند ملاحظه نمایند و منافع و مضارّ آن را به خاک پای اقدس شهریاری عرضه دارند، اگر مصلحت دانند بعد از این امضاء و برقرار شود. اولیای دولت قاهره بعد از امعان نظر، مناقص و معایب آن را در صفحه کاغذی مرقوم و به امهار خود ممهور داشته عرضه داشتند که به هیچ وجه صلاح دولت و ملت علّیه در بستن چنین عهدنامه نیست، لهذا این جانب شرح مبسوطی به جناب وزیر مخصوص دولت بهیّه جمهوریه فرانسه نوشته که صرفه و صلاح دولت و ملت علّیه ایران در بستن چنین عهدنامه تجارتی به این طرز و اصول که منافع برای رعایای دولت علّیه ایران ندارد نیست و بدیهی است که اعلی‌حضرت شاهنشاهی چنین عهدنامه را ممضی نخواهند داشت. اما از آنجایی که کمال میل به مودت و مراودت دولت بهیّه فرانسه دارند و نمی‌خواهند که سفارت آن دولت از دربار همایون قطع علاقه کرده مراجعت نماید، سفارت فرانسه را معزز و محترم خواهند داشت و بعد از آنکه غراف سرتیژ از اولیای دولت جمهوریه اختیارنامه جدید آورد به طوری که صرفه و صلاح طرفین باشد معاهده تجارتی جدید خواهند داشت.

مع ذلک المراتب اگر آن جناب بخواهد عَلَم دولت جمهوریه را از پایتخت دولت علّیه ایران خوابانده سفارت آن دولت را بردارد و قطع مراودات کند، جواب اولیای دولت جمهوریه به عهده آن جناب خواهد بود. این کاغذ را مصحوب

عالی‌جنابان مقرّبی الخاقان میرزا آقاخان اعتمادالدوله و میرزا شفیع صاحب‌دیوان که از آجِلّه چاکران دولت جاوید ارکان‌اند فرستاد که مراسله مرا ابلاغ و شفاهاً پیغامات دوستانه این جانب را حالی جناب مشارالیه نمایند و جناب مشارالیه را ممانعت از رفتن بی‌جهت و سبب کرده ترک مراوده [و] دوستی ننمایند. عالی‌جاهان مشارالیهما ابلاغ پیغامات دوستانه این جانب را کرده هر قدر جناب مشارالیه را منع از رفتن کرده‌اند قبول نکرده اصراری در رفتن کردند. این جانب برای اتمام حجت باز رقعه[ای] به جناب مشارالیه نوشته عالیجاه میرزا آقاخان اعتمادالدوله را مجدّداً فرستاده باز به هیچ وجه اثری و ثمری نبخشیده بی‌رضای خاطر اولیای دولت قاهره، سفارتخانه دولت جمهوریه را از دربار دولت همایون حرکت داده قطع علاقه کرد.

از اینکه شاید جناب مشارالیه به آن صفحات بیاید و بی‌انصافانه و ناحق سر شکوه و شکایت باز کند آن عالی‌جاه را از تفاصیل اوضاع مطلع ساختیم و صورت دو طغرا کاغذی که به او نوشته بودیم نزد ایشان فرستادیم که استحضار کامل حاصل کرده پیش از آنکه جناب مشارالیه وارد اسلامبول شود سواد آن نوشته‌جات را به رجال دولت علّیه عثمانیه و سایر سفرای دول متحابه مثل روس و انگلیس و نمسا [اتریش] و اسپانیول و بلجیقا [بلژیک] سهل است به جناب وزیرمختار دولت بهیّه فرانسه هم اعلام کرده [و] همگی را از حرکتهای خلاف او نسبت به اولیای دولت علّیه مستحضر سازد و بر جمع سفرا معلوم نماید که جناب مشارالیه خود باعث قطع علاقه بین‌الدولتین شد و اولیای دولت علّیه به هیچ وجه راضی به رفتن او نبودند، می‌باید آن عالی‌جاه خوب از عهده این خدمت برآمده خاطر این جانب را از خود راضی بدارد.

* * *

(۲)

گفتیم که در زمان صدارت* میرزا تقی‌خان امیرکبیر یعنی اوایل سلطنت ناصرالدین‌شاه در موضوع معاهده تجارتی چگونه بین وزارت امور خارجه ایران و سفارت فرانسه در تهران که متصدی آن کنت دوسارتیژ بود گفت‌وگوها و مکاتباتی شد تا عاقبت کار به آنجا کشید که کنت‌دو سارتیژ به عنوان قهر تهران را ترک گفت و روابط بین دولتین موقتاً تا مدتی مقطوع ماند.

موضوع اختلاف بر سر این بود که نماینده سیاسی فرانسه به استناد فرمانی که از محمدشاه گرفته و طرح قرارداد تجارتی که در شعبان سال ۱۲۶۳ با حاجی میرزا آقاسی بسته، ولی هیچ وقت به امضای دولتین نرسیده و نسخ آن رسماً مبادله نشده بود ایران را به رعایت مواد آن معاهده ملزم می‌دانست، ولی امیرکبیر زیر بار قبول این الزام نمی‌رفت و آن را رسمی و معتبر نمی‌شمرد. به خصوص که در فرمانی از محمدشاه برای تجار فرانسوی در ایران حقی ملحوظ شده بود و نماینده فرانسه به قبول چنین حقی برای تجار ایرانی در فرانسه تعلل می‌ورزید و این فقره حتی بعد از طرح قرارداد، نظر حاجی میرزا آقاسی را هم جلب کرد و او چون ملتفت شد که در این باب فریب خورده دیگر اصراری در گذراندن معاهده ظاهر ننمود و دولت فرانسه هم در آن تاریخ به شرحی که نوشتیم به علت انقلابات داخلی تا مدتی آن معاهده و تصویب آن را فراموش کرد.

کنت‌دو سارتیژ سوادی از معاهده تجارتی منعقد در نیاوران را بین خود و حاجی میرزا آقاسی به وزارت امور خارجه ایران فرستاد. امیرکبیر وجود چنین معاهده‌ای را « در دفاتر موجود و خزانه مبارکه» منکر شد. معلوم نیست که این انکار بنا بر مصالح

---

* دورهٔ اول، ش ۲، خرداد ۱۳۲۸.

سیاسی و مقتضای مقام بوده یا اینکه واقعاً چنین معاهده‌ای را در دفاتر وزارت امور خارجه و خزانه مبارکه نیافته‌اند.

اینک ما برای خدمت به تاریخ سواد آن را که از دفتر اسناد شماره ۱۱ وزارت خارجه استخراج کرده‌ایم به اطلاع خوانندگان محترم می‌رسانیم و آن این است:

به شرح آنکه چون اعلی‌حضرت قضا شوکت قدر قدرت فلک رتبت گردون حشمت خسرو اعظم خدیو جم حشم جمشید جاه داراب دستگاه انجم سپاه زیب بخش تخت کیان افتخار ملوک جهان غوث‌الاسلام و المسلمین عوذالمله و الدین شاهنشاه ممالک محروسه ایران خلّدالله ملکه و سلطانه و اعلی‌حضرت خورشید رایت شمس ملک تاجداری بدر افق شهریاری برازنده دیهیم صاحب کلاهی ثقه طراز لوازم شاهنشاهی خسرو باذل نامدار شاهنشاه فسیح الممالک فرانسه ایّدالله شوکته و دولته از روی کمال صدق و راستی بر استقرار و تزیید روابط دوستی و اتحادی که در قدیم الایام بین‌الدولتین العلّیتین مرتب و مُمَهَّد بود مایل و بر تقویت امور تجارت [که] بالسّویه نافع و سودمند تبعه دولتین قوی بنیان خواهد بود راغب گشته رای مُلک آرایٰ حضرتین به عقد این عهدنامه دوستی و تجارتی مقرر گردید، بناء علی هذا اعلی‌حضرت قضا شوکت قدر قدرت، شاهنشاه ممالک محروسه ایران، جناب جلالت و نبالت مآب غوث‌الاسلام و المسلمین مرکز دائره‌العلم و الیقین اجل اعظم اکرم افخم حاجی میرزا آقاسی حفظه الله تعالی را به وکالت مطلقه تعیین و اعلی‌حضرت کیوان رفعت خورشید رایت شاهنشاه ممالک فرانسه، عالی‌جاه مجدت و نجدت همراه جلالت و جلادت اکتناه عمده الکبراء المله العیسویه غراف سرتیز، نایب اول سفارت و حامل نشان شاهنشاهی

موسوم به «لژیان دنور»[1] و غیره را به وکالت مختاری مفتخر فرمودند.

وکلای حضرتین ذی‌شوکتین اختیارنامه‌جات خود را ملاحظه ومبادله کرده و آنها را به قاعده معروفه موافق و شایسته دیده فصول آتیه را تعیین و برقرار نمودند:

فصل اول: تبعه دولتین علّیتین معاهدتین از قبیل سیاحان و تجار و پیشه‌ور و غیرهم که در مملکتین محروستین سیاحت یا توقف نمایند، بالسّویه از جانب حکام ولایات و وکلای طرفین به عزت و حمایت قادرانه بهره‌مند خواهند گردید و حال سلوکی که نسبت به اتباع دول کامله الوداد منظور می‌شود در حق ایشان نیز منظور خواهد شد و کذلک و بالمعاوضه مأذون و مرخص‌اند که هر گونه امتعه و اقمشه و محصولات، چه از راه دریا و چه از راه خشکی، به مملکت یکدیگر بیاورند و بفروشند و مبایعه و معاوضه نمایند و به هر بلدی از بلاد مملکتین که خواهند حمل و نقل نمایند.

فصل دوم: هر گونه امتعه و اقمشه که اتباع دولتین علّیتین معاهدتین به مملکت یکدیگر نقل نمایند و یا از مملکت همدیگر بیرون برند وجه گمرکی که از تجار و اتباع دول کامله‌الوداد حین ورود امتعه و محصولات ایشان به ولایات دولتین و حین خروج از مملکتین مطالبه می‌شود از ایشان نیز مطالبه خواهد شد و حق و وجه علی‌حده به هیچ اسم و رسم در دولتین علّیتین مطالبه نخواهد شد.

فصل سیّم: در ممالک محروسه ایران اگر فی‌مابین اتباع دولت بهیّه فرانسه مرافعه یا مباحثه یا منازعه [ای] روی دهد طی گفت‌وگو و اجرای عدالت آن بالتّمام به عهده وکیل یا قنسول دولت بهیّه فرانسه است، اگرچه متوقف در محل و مکان این مرافعه و مباحثه و منازعه بوده باشد والّا در مملکتی که اقرب به مکان مزبوره است خواهد بود. وکیل یا قونسول مزبور طی این گفت‌وگو را بر وفق قوانین متداوله در مملکت فرانسه

---

[1]. Legion d" honneur

خواهد کرد، هر گاه مرافعه یا مباحثه یا منازعه فی‌مابین تبعه دولت بهیّه فرانسه و اتباع دولت علّیه ایران در مملکت ایران حادث گردد در محلی که قونسول دولت بهیّه فرانسه مقیم باشد مقالات متداعیین و تحقیق و تدقیق و اجرای حکم به عدل و انصاف در محکمه دولت علّیه ایران که محل عادیه طی این گونه امورات است با حضور احدی از منتسبان وکیل یا قونسول دولت بهیّه مزبوره خواهد شد.

هرگاه مرافعه یا مباحثه یا منازعه در مملکت ایران فی‌مابین اتباع دولت بهیّه فرانسه و تبعه سایر دول خارجه واقع شود تحقیق و اجرای حکم آن به عهده وکلا یا قونسولهای طرفین خواهد بود و کذلک. گفت‌وگوها و منازعاتی که فی‌مابین تبعه دولت علّیه ایران و اتباع دولت بهیّه فرانسه و تبعه سایر دول خارجه در ممالک محروسه فرانسه اتفاق افتد قرار انجام و اتمام آن به نحوی خواهد بود که با اتباع دول کامله الوداد در مملکت مزبوره معمول و مرتب می‌شود.

اتباع دولت بهیّه فرانسه در ممالک ایران یا تبعه دولت علّیه ایران در ممالک فرانسه اگر متهم به گناهان کبیره گروند به نهجی که در مملکتین مزبورتین با اتباع دول کامله الوداد رفتار می‌شود با ایشان نیز معمول و مرتب و قطع و فصل خواهد شد.

فصل چهارم: هرگاه احدی از اتباع دولتین علّیتین در مملکتین محروستین وفات یابد، در صورتی که میت را اقوام یا شرکاء باشد ترکه او بالتّمام تسلیم ایشان خواهد شد و در صورتی که شخص میت را قوم و شریکی نباشد متروکات او امانتاً به وکیل یا قونسول دولت میت تسلیم می‌شود تا مشارالیه بر وفق قوانین متداوله در مملکت خود چنانچه شاید و باید در این باب معمول دارد.

فصل پنجم: دولتین علّیتین متعاهدتین جهت حمایت اتباع و تقویت امور تجارت و فراهم نمودن اسباب حصول معاشرت دوستانه و عادلانه فی‌مابین تبعه جانبتین چنین

اختیار نمودند که از طرفین سه نفر قونسول برقرار گردند. قونسولهای دولت بهیّه فرانسه در دارالخلافه تهران و بندر بوشهر و دارالسلطنه تبریز و قونسولهای دولت علّیه ایران در دارالسلطنه پاریس و شهر مرسلیا و جزیره بوربان* توقف نمایند، این قونسولهای دولتین متعاهدتین بالسّویه در محل متوقفه و مسکونه

مملکتین محروستین از اعزازات و امتیازات و معافاتی که قونسولهای دول کامله الوداد در ممالک محروسه جانبتین محظوظاند بهره‌یاب خواهند گردید.

فصل ششم: این عهدنامه دوستی و تجارتی حاضره که به ملاحظه کمال صداقت و دوستی و اعتماد فی‌مابین دولتین ذی‌شوکتین فرانسه و ایران منعقد شده است به عون‌الله تعالی طرفین، شروط مندرجه در آن را ابداًلدهر از روی صفا و راستی مرعی و محفوظ خواهند داشت. مقرر آنکه وکلای مختار دولتین متعاهدتین متعهدند که امضانامه‌جات خدیوانه از جانب سنی الجوانب شاهنشاه خود در دارالسلطنه پاریس یا دارالخلافه تهران در ظرف مدت شش ماه یا کمتر اگر مقدور گردد مبادله نمایند. المقرر وکلای مختار دولتین علّیتین متعاهدتین، این عهدنامه مبارکه حاضره را به خط و مهر خود مرقوم و مختوم نمودند.

این عهدنامه مبارکه به تاریخ شهر شعبان المعظم سنه یک هزار و دویست و شصت و سه من الهجره النبویه صلی الله علیه و آله مطابق شهر ژوئیه ۱۸۴۷ عیسوی در دو نسخه به خط فارسی و فرانسوی مطابق و موافق یکدیگر مرقوم شد».

در ذیل این معاهده حاجی میرزا آقاسی به خط خود چنین نوشته:

به شرح آنکه در نیاوران به تاریخ مسطور [در] متن این معاهده مبارکه بعد از ملاحظه اعلی‌حضرت قوی شوکت آرایش سریر سلطنت عظمی رافع لواء ملت اسلام

---

* Ile-Bonrbon که همین جزیرهٔ «لارئونیون» حاشیه باشد واقع در اقیانوس هند جنوب غربی.

و حامی دین سید الانام علیه و آله الصّلوه و السلام ظل الله فی الارضین شاهنشاه دولت علّیه ایران محمدشاه قاجار ادام الله دولته الی یوم القرا، بنده درگاه آسمان جاه الحاج میرزا آقاسی را وکیل مطلق فرموده به امضا رسید، ایزد تعالی دوستی و اتحاد این دو دولت را تا ابد پایدار و برقرار دارد و از خلل و انحراف مصون سازد والسلام من اتبع الهدی.

این عهدنامه چنان که گفتم هیچ وقت به امضای پادشاهان دو مملکت نرسید ونسخ آن نیز مبادله نشد، به همین جهت اثری از آن نه در مجموعه معاهدات ایران و دول خارجی، تألیف سر ادوارد هرتسلت[1] نه در مجموعه معاهدات، تألیف مرحوم مؤتمن‌الملک پیرنیا دیده نمی‌شود، بلکه به جای آن در تاریخ ۲۷ شوال ۱۲۷۱ مطابق ۱۲ ژوئیه ۱۸۵۵ معاهده دیگری میان میرزا آقاخان اعتمادالدوله، صدراعظم ایران، و مسیو نیکلا پروسپه بوره[2]، وزیرمختار فرانسه، منعقد گردید.

(برای متن فارسی این معاهده جدید و مقایسه آن با طرح منعقد بین کنت دوسارتیژ و حاجی میرزا آقاسی رجوع کنید به مجموعه معاهدات مرحوم پیرنیا صفحات ۲۳۴ـ۲۳۹).

حاجی میرزا آقاسی بعد از ریختن طرح این معاهده تجارتی با کنت‌دو سارتیژ مراسله‌ای به وزیر امور خارجه فرانسه نوشت که پس از حذف قسمتهای تعارفی از آن بقیه را نقل می‌کنیم:

... در این وقت که چاپار عازم آن حدود بود تذکار عهود دوستی مهیج دل و محبت مایل آمده به تحریر این نامه خِلّت تسطیر پرداخته ضمناً مکشوف رای

---

1. Sir Edward Hertslet, Treaties between Great Britain and Persia and between Persia and other Foreign Powers.

2. Nicolas - Prosper Bourree

اصابت پیرا می‌دارد که دولت علیه ایران در اول با دولتـی از دول اروپـا کـه عهـد دوستی بست و افتتاح مراودت کرد با دولت بهیّه فرانسه بود که بطـون تـواریخ و دفاتر دولتین گواه بر این معنی است و از عهد سلاطین صفویه انار الله برهانهم تا به حال رشته مراودت و محادثت فی‌مـابین ایـن دو دولـت قـوی آیـت انقطـاع و انفصام نپذیرفته [و] پیوسته از جـانبین اسـباب رسـل و رسـایل بـین الـدولتین متواصل بوده و روز به روز بر دوستی و یک جهتی دولتین بهیّتـین افـزوده شـده [است]. سیّما در این عهد خجسته و روزگار فرخنده که بحمدالله و المنّه موافقت و مخالطت دولتین به سرحد کمال رسیده و اعلی‌حضرت قدر قدرت قضا شـوکت شاهنشاهی خلّدالله ملکه و سلطانه و افاض علی العالمین بِرّه و احـسانه، زیـاده از حد طالب و راغب ازدیاد موآد اتحاد دولتین قوی بنیاد ایران و فرانـسه هـستند و چنانچه به جناب جلالت‌مآب کونت دوسرسی وعـده ملوکانـه فرمـوده‌انـد، بـرای تأکید و تمهید عهد مُصافات قدیم و احیای رُفات مـوالات شـوکتین ابـد ترسـیم، همین روزها عالیجاه رفیع جایگاه مجدت و فخامت همراه نجدت و مناعت انتبـاه مقرب الخاقان فرزندی میرزا محمـدعلیخان نایـب الـوزاره دول خارجـه، را کـه از دودمان نبیل و خاندان جلیل و سابقاً به آن دولت بهیّه آمده، آدمی بـا کفایـت و درایت و از راه و رسم سفارت آگاه و خبیر و امین حضرت گردون سریر است، بـه رسالت مبعوث و به آن دولت مأمور خواهند فرمود که نامه همایون را بـه حـضور خلافت دستور اعلی‌حضرت قضا شوکت پادشاه ذیجاه فرانسه ابلاغ کند و فقراتـی که از مراتب دوستی و یک جهتی که در مکارم تحمیر مهر تخمیر کافی است بـر رای ملک آرای شاهانه ظاهر و هویدا کند و نیز فرزند مشارالیه از جانب دوسـتدار پیغامات دوستانه به آن جناب اظهار خواهد کرد که بر حسب مقتضیات دوستی و

موالات اصغا خواهند فرمود. این اوقات عالی‌جاه مجدت همراه عمده‌الاعاظم العیسویه مهربان دوست مشفق مکرم غراف سرتیژ از جانب آن جناب جلالت‌مآب اظهار کردند که فرمانی از مصدر خلافت صادر شود که به تجار بهیّه فرانسه به طوری رفتار شود که با تبعه دولتهای کامله‌الوداد فرنگ رفتار می‌شود. اولیای دولت علّیه خواهش عالی‌جاه مشارالیه را به مقضای اتحاد دولتین بهیّتین قبول فرمودند، اما در حق تجار خودشان در مملکت فرانسه موافق مضمون فرمان جهان مطاع کاغذی از عالی‌جاه غراف سرتیژ خواستند که معامله به مثل شود عالی‌جاه مشارّالیه در جواب گفتند که من از جانب اولیای دولت خود مأذون نیستم چنین کاغذی بدهم. لهذا فرمان مبارک را ضبط کردند که پس از آنکه [به] آن جناب عالی‌جاه مشارّالیه در دادن کاغذ مزبور اختیار دهند یا فرمانی بر طبق فرمان همایون از دولت بهیّه فرانسه صادر شود آن وقت فرمان همایون در حق تجار تبعه این دولت علّیه به عالی‌جاه مشارالیه داده شود. اما به آن جناب این معنی پوشیده نباشد که اولیای دولت علّیه کمال رضامندی و خشنودی از حسن کفایت و قاعده‌دانی عالی‌جاه مشارّالیه دارند و او را شایسته هر نوع منصب سفارت می‌دانند. دیگر آن جناب اختیار دارند، چه اطناب رود پیوسته دوستان یگانگی بنیان را به نگارش حالات و ارجاع مهمات خوشوقت و مسرور دارند. باقی ایام جلالت مستدام باد.

اگرچه یکی از علل اینکه این معاهده بین دولتین ایران و فرانسه به امضای سلاطین دو مملکت رسید و نسخ آن مبادله نگردید درشتیهای بیجای کنت‌دو سارتیژ، نماینده سیاسی فرانسه در تهران و امتناع او از آوردن فرمانی از جانب پادشاه فرانسه در باب حقوق تجار ایرانی در آن کشور در مقابل فرمان محمدشاه بود، لیکن دولتین انگلیس و روس در تیره کردن روابط بین ایران و فرانسه بی‌مداخله نبودند. مخصوصاً دولت انگلیس که هنوز از

جانب هرات و افغانستان و سرحدات هندوستان اطمینان کامل نداشت می‌کوشید که مابین ایران و فرانسه نه تنها اتحاد و اتفاقی بسته و ماجرای ایام ناپلئون اول تجدید نشود، بلکه بین آن دو نقار یا قطع روابط برقرار باشد. در کاغذی که میرزا محمدعلیخان شیرازی، نایب‌الوزاره [و] مأمور حاجی میرزا آقاسی به پاریس، از استانبول نوشته و در آن از کارشکنی‌های سفرای روس و انگلیس برای به عقب انداختن سفر او به فرانسه شکایت کرده صریحاً می‌نویسد که: « سفرای مختار خصوص وزیرمختار دولت بهیّه انگلیس می‌خواست از این راه خفّتی به دولت فرانسه برسد و قطع مراوده دولتین بهیّتین ایران و فرانسه شود. امروز در مقام تهدید می‌گفت:

چاپار مخصوص می‌فرستم که وزرای‌مختار از دولت علّیه ایران بخواهند که حکماً از تو مؤاخذه شود. فدوی در جواب گفت: مرا به هیچ وجه باکی نیست به علت اینکه اطاعت حکم ولی نعمت خود را کرده‌ام.

روابط ایران و هلند*

عبدالحسین مفتاح**

تا چندی پیش سنت این بود که هر یک از رؤسای نمایندگیها که پس از پایان مأموریتشان به تهران باز می‌گشتند گفتاری درباره محل مأموریتشان برای مجله وزارت خارجه تهیه می‌کردند. به نظر من بد سنتی نبود زیرا هر مأموری که بر می‌گشت ناچار در گفتار خود تغییرات و تحولات تازه محل مأموریت خود را می‌نوشت و از این راه آقایان همقطاران وزارت امور خارجه و سایر خوانندگان به آخرین تغییرات و تحولات کشورهای جهان آگاه می‌شدند. اکنون که به مناسبت مسافرت [شاهنشاه] به هلند

---

* دورهٔ دوم، ش ۱۰، مهر ۱۳۳۸.

** عبدالحسین مفتاح فرزند داودخان مفتاح‌السلطنه در حدود سال ۱۲۷۷خ. در تهران به دنیا آمد. تحصیلات مقدماتی را در تهران به اتمام رساند و برای ادامه تحصیل به هندوستان و سپس انگلستان رفت. او به زبان انگلیسی و فرانسوی تسلط کامل داشت و در سال ۱۲۹۸خ. در وزارت امور خارجه استخدام شد. مفتاح بعد از طی مراحل مقدماتی، وابسته سفارت ایران در لندن و سپس نایب سوم سفارت ایران در بروکسل شد. او در سال ۱۳۱۰خ. کنسولیار ایران در کویته شد و چندی هم ریاست ادارات سیاسی وزارت امور خارجه را بر عهده داشت. در سال ۱۳۲۷خ. سرکنسول ایران در استانبول شد و قریب سه سال در این مقام باقی ماند و در سال ۱۳۳۰خ. به سرکنسولی ایران در هامبورگ منصوب گردید. مفتاح در سال ۱۳۳۱خ. معاون وزیر خارجه شد و بعد از کودتای ۲۸ مرداد سال ۱۳۳۲ هم مدتی در این مقام باقی ماند. در سال ۱۳۳۳خ. به عنوان سفیر روانه هلند شد و بعد از این ماموریت در سفارت ایران در نروژ و تونس هم اشتغال داشت.

باقر عاقلی، شرح حال رجال سیاسی و نظامی ایران، ج۳، ص۱۵۱۳.

مناسبت دیده شد که شرحی درباره روابط ایران و هلند برای مجله تهیه شود و این تکلیف به من واگذار شد بی‌مورد ندیدم که در حالی که درباره روابط دو کشور سخن می‌رود اشاره کوتاهی هم به وضع اقتصادی هلند بشود تا خوانندگان محترم ببینند این کشور کوچک چگونه در فاصله کمی خود را از زیر خاکسترهای جنگ دوم بیرون کشیده و برای خود زندگانی با رفاه و نشاطی تهیه کرده است.

به خوبی می‌بینیم که جهان روز به روز کوچک و کوچک‌تر می‌شود و خواه ناخواه کشورهای جهان هم روز به روز به هم نزدیک و نزدیک‌تر می‌شوند. یاد دارم در ۱۹۱۹م. / ۱۲۹۸ش. هنگام نخستین سفرم به هندوستان از راه بین‌النهرین (تنها راه به هندوستان آن زمان) از تهران تا بغداد را (به انواع وسایل) در دو ماه پیمودم و اکنون با وسایل تندرویی که بشر برای خود فراهم کرده است در این مدت می‌توان چند بار به دور جهان گردید. این پیشرفت فوق‌العاده در تسخیر فضا باعث شده است که کشورهایی که وسیله آشنایی آنها با یکدیگر فقط داستانهای افسانه‌ای و کتب بوده و یا یک قرارداد خیلی ساده چند ماده‌ای وسیله ارتباط آنها قرار می‌گرفته امروزه طوری با هم آشنایی و رفت و آمد پیدا کنند که کوچک‌ترین توقف در آن باعث زیانشان می‌شود.

این وضع، ارتباط کشور ما را هم با کشورهای کوچک شمالی اروپا که زمانی از راه نمایندگیهای ما در کشورهای بزرگ اروپا صورت می‌گرفت به ناچار مستقیم، نمود از جمله ارتباط با کشور کوچک و زیبای هلند و یا به گفته خودشان « نیدرلاند» (چون هلند نام قسمت یا استانهای شمال غربی این کشور است).

اما پیش از آنکه ما با این کشور رابطه مستقیم سیاسی برقرار کنیم پیشامدهای جهان خود به خود ما را از راه بسیار زیبایی به هم نزدیک کرده بود.

زیبایی آغاز بستگی ما از این جهت است که نخستین فرستاده ما به هلند در بیش

از سی صد سال پیش گل زیبای بیابانی ما « لاله» بوده است که از کناره‌های دریای خزر راه هلند را پیش گرفت و در آنجا خود را به لاله نمونه « وان تهلول»[1] معرفی نمود و امروزه باید به این کشور زیبا رفت و دید که این گل زیبای سرخ پوش بیابانی ایرانی با چه لباسهای فاخر و رنگارنگ و حیرت‌آور به جهانیان عرضه می‌شود.

هم اکنون فصل تماشای مزارع گل سنبل و لاله است که جز چشم هیچ عکس و قلمی نمی‌تواند در تعریف و توصیف آن حق واقعی را ادا کند. این دخترک زیبای ایرانی‌الاصل که زمانی معرف ایران در نیدرلاند بود امروزه معرف نیدرلاند در جهان شده است، زیرا یکی از صادرات مهم هلند گل و پیاز لاله است.

آسیای بادی

چیز دیگری که در هلند شهرت دارد که از ایران به آنجا رفته است آسیای بادی است. البته برای ما تهرانی‌ها قبول این ادعا مشکل است که آسیای بادی از ایران بوده است، زیرا در استانهای شمالی ایران این وسیله آب‌کشی یا آرد کردن وجود ندارد ولی کسانی که به خاور ایران به‌ویژه به سیستان و آن صفحات سفر کرده باشند با آسیای بادی ایرانی آشنا هستند. فرقی که بین آسیای بادی ما با آسیای بادی هلندی هست این است که آسیای ما به شکل چرخ فلک ساخته شده که در بین دو پایه یا دیوارهایی که در عین حال به جای کانال هوا یا باد به کار می‌رود نصب شده است در حالی که پره‌های آسیای هلندی به شکل هلیس یا پروانه هواپیما ساخته شده است. برخی دانشمندان اروپایی معتقد هستند که آسیای بادی به وسیله مجاهدین جنگهای صلیبی قرون وسطی به اروپا رفته ولی در نمایشی که در چند سال پیش در هلند از « اشیای هلندی

---

[1]. Van Thol

خارجی‌الاصل» برپا شده بود نمونه آسیای بادی سیستانی به جای نمونه اصلی آسیای بادی اروپایی در معرض نمایش گذارده شده بود.

منسوجات ایرانی

ارتباط و تماس اروپاییان با کشورهای آسیایی و خاورمیانه اثر مهمی در تقویت مالی و بالا بردن سطح زندگانی آنها داشت و این معنی از نمونه لباسهای قرون هجده و نوزده اروپاییان به خوبی هویداست. در سه سال پیش رئیس موزه رتردام نمایشی از لباسهای قدیمی محلی هلند ترتیب داده بود و خودش درباره هر یک توضیحاتی می‌داد. در این نمایش به خوبی هویدا بود که چگونه لباسهای آنها به‌ویژه لباسهای زنانه با به کار بردن پارچه‌های زری ـ حریر و شالهای کرمانی روز به روز غنی‌تر و فاخرتر می‌گردید. رئیس موزه مرد بذله‌گویی است و در حالی که لباسها را معرفی می‌کرد گفت: «این لباسها اسماً هلندی است ولی هر تکه آن از جایی خارج از هلند آمده است». مثلا به یکی از لباسهای خیلی غنی زنانه که رسید گفت: «این شال به این زیبایی که روی دوش این بانو می‌بینید از کرمان ایران است و سایر قسمتهای آن هم از هندوستان و سوریه و غیره است».

رابطه بازرگانی

تقریباً هم‌زمان با مسافرت لاله به هلند، ایران موفق شد با همکاری نیروی دریایی انگلیس (که پس از درهم شکستن نیروی دریایی اسپانیا راه آسیا را به روی خود باز کرده بود) پرتغالی‌ها را از جزیره هرمز براند. هلاندی‌ها که تا آن زمان به حساب پرتغالی‌ها و اسپانیولی‌ها با جهان ارتباط داشتند بلافاصله پس از شکست نیروی دریایی اسپانیا مستقلا

رابطه بازرگانی خود را با آسیا آغاز کردند. (ناگفته نماند که هلندی‌ها پیش از گرفتار شدن به جنگ پرتغالی‌ها با آسیا ارتباط پیدا کرده بودند. چنان که در سال ۱۵۹۸ شخصی به نام کرنلیس[1] رهبری یک دسته از کشتیهای هلندی را به آبهای خاورمیانه و آسیا به عهده داشت). نخستین اقدام آنها در ایران برپا کردن کارگاهی در جزیره هرمز بود که بعداً آن را از آنجا به بندرعباس منتقل کردند و با تیزهوشی و کوشش در پیشرفت امور بازرگانی موفق شدند کاملا بر بازرگانی ایران مسلط شوند به شکلی که صادرات ابریشم ایران و واردات شکر را در انحصار خود درآوردند.

البته این موفقیت بیشتر به واسطه سیاست نزدیکی شاه‌عباس با کشورهای اروپایی تقویت می‌شد که با صدور فرامین ویژه و اعطای همه گونه تسهیلات میدان داد و ستد را برای آنها باز گذارده بود. از این رو هلندی‌ها موفق شده بودند کارگاهها و بنگاههای بازرگانی خود را در بندرعباس ـ شیراز و اصفهان و قدری دیرتر در خارک و بوشهر دایر کنند. این وضع موفقیت‌آمیز در اوایل قرن هجدهم میلادی با حمله افغانها به ایران متوقف و رابطه با جهان باختر گسیخته شد.

از بررسی اسناد روابط بازرگانی ایران و هلند که در آن زمان به وسیله کارکنان و کارمندان کمپانی هند خاوری هلند که مقرش در باتاویا بود بر می‌آید که رؤسا و کارمندان این دستگاه که در ایران مشغول بودند تنها به کارهای بازرگانی نمی‌پرداختند بلکه اغلب در مسافرتهایی که بین بندرعباس و شیراز و اصفهان و سایر شهرها می‌کردند از مشاهدات خود در بین راه یادداشتهایی برمی‌داشتند که از نظر جغرافیایی و مردم‌شناسی یا بهتر گفته باشم قبایل‌شناسی و گیاه‌شناسی قابل توجه است.

این بود آغاز رابطه بازرگانی ما با هلند و اگر بخواهم بیش از این به رابطه بازرگانی بپردازم این گفتار خیلی دراز خواهد شد و نمی‌دانم که مجله حوصله آن را داشته باشد

---

1. Cornelis Hutman

ولی شایسته است که پیش از اینکه به این بخش پایان دهم چند سطر آمار کوتاهی از وضع کنونی رابطه بازرگانی ایران با هلند و وضع اقتصادی هلند برای آگاهی خوانندگان محترم بنویسم.

خوشبختانه داد و ستد بازرگانی ما با هلند رو به ترقی است و اگر توجهی به طرز تهیه فرآورده‌های ایران بشود بی‌شک بازار آنها خیلی گرم‌تر خواهد شد.

در سال اول مأموریت من به هلند (۱۹۵۴) واردات ایران به هلند:

۱۰۱۹۹ تن به بهای ۷/۳۲۱/۰۰۰ فلورن هلندی

و صادرات هلند به ایران:

۷۳۱۴ تن به بهای ۱۵/۷۵۱/۰۰۰ فلورن هلندی بود.

و هنگام ترک محل مأموریت در ژوئیه ۱۹۵۸.

واردات ایران به هلند در سه ماهه اول ۱۹۵۸، ۴۷۰/۶۴۵ تن به بهای ۵۰/۶۸۰/۰۰۰ فلورن و صادرات هلند به ایران در سه ماهه اول ۱۹۵۸، ۸/۲۳۴ تن به بهای ۱۳/۶۱۸/۰۰۰ فلورن بوده است.

با کوششی که درترقی داد و ستد و گشایش بنگاههای بازرگانی ایران در آمستردام و رتردام می‌شود امید می‌رود که فرآورده‌های ایرانی بیش از پیش راه خود را به بازارهای هلند باز کند.

وضع اقتصادی هلند

چنان که در آغاز این گفتار وعده داده شد اینک مختصری از وضع اقتصادی هلند را برابر آمار اقتصادی اکتبر ۱۹۵۷ شرح می‌دهد:

مساحت هلند ۱۳/۰۲۷ میل مربع که مرکب است از استانهای گرونگین[1]، فریزلاند[2]، درنیهن[3]، اورایسل[4]، گلدرلاند[5]، نرد هلند[6]، زوید هلند[7]، اوترخت[8]، زلاند[9]، نرد براباند[10] و لیمبورگ[11].

جمعیت هلند ۱۱/۱۰۰/۰۰۰ (برابر آمار سپتامبر ۱۹۵۷) [و] در ۱۹۴۰ جمعیت هلند هشت ملیون و هشت صد هزار نفر بوده است.

ثروت ملی هلند (برابر آمار ۱۹۵۵) = ۱۰۰/۶۰۰ ملیون فلورن.

درآمد ملی ـ برای اینکه این موضوع در نظر خوانندگان بهتر روشن شود آمارهای چند سال مختلف را قید می‌کنم:

سال ۱۹۳۸	۴/۹۰۴ ملیون فلورن	۵۶۵ فلورن بهر سرمایه
سال ۱۹۴۶	۹/۳۲۶ ملیون فلورن	۹۹۰ فلورن بهر سرمایه
سال ۱۹۵۳	۱۹/۲۹۰ ملیون فلورن	۱۸۶۸ فلورن بهر سرمایه
سال ۱۹۵۴	۲۱/۴۲۰ ملیون فلورن	۲۰۳۰ فلورن بهر سرمایه
سال ۱۹۵۵	۲۳/۹۰۰ ملیون فلورن	۲۲۳۸ فلورن بهر سرمایه
سال ۱۹۵۶	۲۵/۴۶۰ ملیون فلورن	۲۳۳۰ فلورن بهر سرمایه
سال ۱۹۵۷	۲۷/۵۹۰ ملیون فلورن	۲۵۰۸ فلورن بهر سرمایه

1. Groningen
2. Friesland
3. Drenihen
4. Overijssel
5. Gelderland
6. Nord Holland
7. Zuid Holland
8. Utrecht
9. Zeeland
10. Nord Braband
11. Limburg

شماره اندکس فرآورده‌های صنعتی

(۱۹۵۳ =)۱۰۰

فرآورده	۱۹۵۴	۱۹۵۵	۱۹۵۶	۱۹۵۷	ژوئیه ۱۹۵۸
جمع کل صنایع	۱۱۰	۱۱۸	۱۲۴	۱۲۶	۱۲۱
کالاهای ساختمانی	۱۰۶	۱۱۱	۱۱۵	۱۲۲	۱۰۸
صنایع شیمیایی	۱۱۰	۱۱۷	۱۲۳	۱۳۳	۱۴۰
فلزآلات	۱۲۰	۱۳۴	۱۴۰	۱۳۷	۱۳۱
تکستیل	۱۰۷	۱۰۹	۱۱۲	۱۱۲	۱۰۳

روابط فرهنگی یا هنری

در این بخش از زندگانی هم هر دو کشور بی‌بهره نبوده[اند]. چنان که در بالا گفته شد یادداشتهای کارکنان کمپانی هند خاوری هلند تنها از کوششهای بازرگانی سخن نمی‌گوید بلکه در آنها از تماسهای هنری هم یاد شده است و خود ما هم هنگام گردش در اصفهان به‌ویژه در عمارت چهل ستون چند پرده نقاشی روی گچ می‌بینیم که در نیمه اول قرن هفدهم توسط نقاشان هلندی انجام یافته [است]. سفرنامه یوهان کونوس[1] که درباره سفر خود به ایران و توقف خود در کاخ سلطنتی می‌نویسد اشاره به وجود نقاشی به نام فیلیپ انگل[2] می‌کند که جزو هیئت اعزامی کمپانی هند خاوری هلند به دربار شاه‌عباس بوده است و نقاش دیگری را به نام یوهان لوکاس وان هاسلت[3] نام می‌برد که بسیار طرف توجه شاه بوده است.

در ۱۶۳۰م. نقاش دیگری به نام یوست لامپ[4] به میل خود و بدون بستگی به

1. Johan Cuneaus
2. Philip Angel
3. Johan Lucassen Van Hasselt
4. Joost Lamp

کمپانی هند خاوری هلند به ایران آمد و پرده‌های زیادی برای اعیان و اشراف ایران کشید. از این اسناد چنین برمی‌آید که در آن زمان میل و رغبت طبقه اشراف کشور به نقاشی خیلی زیاد شده بوده به شکلی که در ۱۶۳۵م. شاه فرمان سفارش رنگ و قلم موی کافی برای هزار پرده نقاشی صادر می‌کند. نمونه‌ای هم از نقاشی هلندی که گفته می‌شود از نقاش معروف رامبراندنت[1] است در جلفای اصفهان دیده می‌شود.

غیر از نقاشان نامبرده [نام] برخی جواهرسازان هلندی مانند « یان اوتس فوتس وان شاکن»[2] و « جان رام وان اوترخت»[3] در سفرنامه‌ها دیده می‌شود که از راه حلب و بغداد به ایران آمده‌اند.

جواهرساز دیگری هم به نام هانس وورنهورت[4] به ایران آمد و چون از فنون سربازی هم بهره داشت در ارتش خدمتی به او رجوع می‌شود. خلاصه کار هنرمندان و جواهرسازان هلندی در ایران به جایی رسیده بود که شاگرد جواهرساز شخص شاه یک نفر هلندی به نام هوبرت بافکس[5] بود و سالیانه سی تومان حقوق دریافت می‌داشت.

از نظر باستان‌شناسی هم هلندی‌ها مدعی هستند که کورنلیس شپیل‌مان[6] نخستین [محقق] هلندی بود که در ۱۶۵۱ درباره تخت‌جمشید نوشته و نخستین اروپایی بود که قبور پادشاهان هخامنشی را شناخت و نیز تشخیص داده که کانالهای تخت‌جمشید کانالهای آب بوده و راههای زیرزمینی به خزانه سلطنتی نبوده است.

در پایان قرن هفدهم باستان‌شناس معروف هلندی کرنلیس دوبروین[7] سه ماه را

---

1. Rambrandt
2. Jan Ewouts Vertest Van Schagen
3. Jan Ram Van Utrecht
4. Hans Vurnhorst
5. Hubert Buffkes
6. Cornelis Speelman
7. Cornelis de Bruyn

در تخت‌جمشید گذراند و چندین طرح سیاه قلم از آنجا تهیه کرده و مقداری از اشیاء زیرخاکی به دست آورد و به هلند فرستاد. اکنون هم نام او روی یکی از مجسمه‌های شیر تخت‌جمشید که حک شده دیده می‌شود که دلیل مثبتی به مسافرت او به تخت‌جمشید می‌باشد.

هلندی‌ها نیز مدعی هستند که تسهیلات مسافرت باستان‌شناس معروف آلمانی انگل‌برت کمپفر[۱] را به ایران آنها فراهم کردند و همچنین مدعی هستند که نخستین نقشه نسبتاً صحیح از خلیج‌فارس را یک نفر هلندی به نام کرنلیس روباکر[۲] ترسیم کرده است با این تفاوت که به اغلب جزایر خلیج فارس نام هلندی داده است.

این رابطه فرهنگی امروز هم به شکل بسیار آبرومند و مؤثر سودمندی برقرار می‌باشد بدون آنکه در پیرامون آن تبلیغات و تظاهراتی بشود. علاقه‌مندان به کتاب بی‌شک دیده‌اند که بسیاری از کتب خطی کمیاب ما که توسط ایران‌شناسان بیگانه بررسی و اصلاح شده در چاپخانه بریل[۳] واقع در شهر دانشگاهی لیدن[۴] چاپ شده است و هم اکنون هم این چاپخانه مورد استفاده بسیاری از خاورشناسان و دوستداران فرهنگ و ادبیات ایران می‌باشد. گذشته از این کتابخانه دانشگاه لیدن خود گوشه آرام و غنی برای استفاده خاورشناسان و دانش‌پژوهان می‌باشد.

هر چند زبان هلندی مانع آن است که ما بتوانیم دانشجو به آن کشور بفرستیم ولی از سوی دیگر چند انستیتوی بین‌المللی در شهرهای رتردام و دلفت و لاهه دایر شده که به زبانهای انگلیسی و فرانسه تدریس می‌کنند. البته این انستیتوها برای استفاده کسانی است که تحصیلات خود را به پایان رسانده و برای تحصیل یا تکمیل تجربیات و

---

1. Engelbert Kaempfer
2. Cornelis Roobacker
3. E.J. Brill
4. Leiden

قصد آشنا شدن به رموز و تحولات تازه در رشته خود به آنجا می‌روند که ما هم از این انستیتوها استفاده می‌کنیم. ولی بدبختانه نه به قدر کافی. هم اکنون در دلفت چند نفر از آقایان نقشه‌برداران سازمان برنامه به آموختن نقشه‌برداری هوایی مشغول هستند. همچنین چند نفر دیگر داریم که در رشته‌های آبیاری و کشاورزی و شهرسازی مشغول بررسی می‌باشند. عده‌ای هم برای آموختن دریانوردی و میکانیک کشتی در آنجا مشغول بودند که دوره سه سال آموزش پایان یافته واکنون در دریاها به تمرین مشغول می‌باشند و در نظر است که عده دیگری برای تحصیل در این دو رشته به هلند فرستاده شود.

همچنان که ما علاقه‌مند به کسب اطلاع از تجربیات و فنون اروپاییان هستیم آنها هم علاقه‌مند به آشنا شدن به ادبیات و هنرهای زیبای دستی ما می‌باشند و من در دوره خدمتم در لاهه موفق شدم با کمک و همکاری اداره هنرهای زیبا نمایشگاهی از مینیاتورهای قدیمی و تازه و کتب خطی نفیس در لاهه ترتیب دهم که مورد استقبال شایان اهالی هنردوست هلند واقع شد و علیاحضرت ملکه [هلند] هم برای تماشا تشریف فرما شدند. تصاویر و مینیاتورهای رنگی کتب خطی به اندازه‌ای جلب توجه علیاحضرت ملکه را کرد که دستور فرمودند کتب را به اتاق دیگری برده تا با فرصت نشسته آنها را ببینند. این علاقه علیاحضرت ملکه به تهران گزارش شد و از طرف شاهنشاه دو مینیاتور نفیس برای علیاحضرت [ملکه هلند] فرستاده شد که اکنون در کاخ خصوصی سوزدک نصب است.

از آن تاریخ هنگام عید نوئل و سال نوی فرنگی در همه فروشگاهها کارتهای شادباش با طرح مینیاتورهای ایرانی دیده می‌شود و مورد استقبال و علاقه مردم قرار گرفته است.

بی‌مورد نیست که در پایان این بخش یادی هم از تجارتخانه آذر رفیعی در آمستردام بشود که بدون سر و صدا رل مهمی را در ترویج کالاهای ظریف ایران بازی

می‌کند و انبارها و کلکسیون قالی او یکی از جاهای دیدنی است که در راهنمای توریستی آمستردام قید است و این خود تبلیغی برای نام ایران و قالی و سایر هنرهای دستی ایران می‌باشد.

سفارش کشتی به هلند

دیر زمانی است که ایران علاقه‌مند به سازمان دریایی بازرگانی[1] می‌باشد. متأسفانه مشکلات مالی و سیاسی به اندازه‌ای بود که زمانی امکان آن به هیچ وجه قابل تصور نبود ولی پس از ملی شدن نفت و تشکیل کنسرسیوم و مختار شدن ایران در استفاده از ۱۲/۵٪ [از] فرآورده‌های نفتی فرصت به دست ایران افتاد که به تهیه نفتکش بپردازد. البته چنان که گفته شد رسیدن به این مقصود با مشکلات سیاسی و مالی که در پیش بود کار آسانی نبود و چون شرح چگونگی موفقیت در این راه خارج از موضوع ماست از ذکر آن خودداری می‌شود. اما لازم است بدانیم که تصمیم جدی شخص اول کشور به رسیدن به مقصود خود بهترین تشویق مسئولین انجام کار بود. این بود که شرکت ملی دریانوردی به مدیریت آقای احمد مهبد تشکیل شد و این شرکت نخستین چهار کشتی خود را که دو کشتی هزار تنی برای استفاده در خلیج‌فارس و دو نفتکش اقیانوس پیمای سی و سه هزار تنی [بود] به هلند سفارش داد. نخستین کشتی هزار تنی «پرسپلیس» که در عین حال نخستین کشتی شرکت ملی دریانوردی به شمار می‌رود بامداد روز ۱۴ سپتامبر ۱۹۵۷ برابر ۲۳ شهریور ۱۳۳۶ در کارگاه کشتی‌سازی هاردینکس‌ولد[2] در نزدیکی رتردام به آب انداخته شد و روز ۲۷ ژوئن ۱۹۵۷ برابر ششم تیرماه ۱۳۳۶ روزی فراموش نشدنی برای من است زیرا افتخار نصب نخستین پارچه (کیل) کشتی نفتکش رضاشاه... در

---

1. Merchant Marine
2. Hardinxveld

کارخانه کشتی‌سازی ورلم[1] واقع در روزنبرگ[2] در نزدیکی تردام به من واگذار شد و روز ۱۵ ژوئیه ۱۹۵۸ برابر بیست و چهارم تیرماه ۱۳۳۷، دو روز پیش از ترک محل مأموریتم به آب انداخته شد. با به کار افتادن این چهار کشتی می‌توان ادعا کرد که نخستین نیروی دریایی بازرگانی ایران که از آرزوهای قدیم مردم کشور ما بود در اثر جدیت و پافشاری شاه در برابر مشکلات و موانع سازمان یافت... و دومین نفتکش سی و سه هزار تنی «محمدرضاشاه» در حضور وی و ملکه جولیانا روز جمعه ۳۱ اردیبهشت ۱۳۳۸ برابر ۲۲ مه ۱۹۵۹ توسط شاهدخت مارگریت، دختر سوم ملکه هلند، به آب انداخته شد و این تشریفات نه تنها در تشیید روابط دوستانه دو کشور سهم به سزایی خواهد داشت بلکه در تاریخ نیروی دریایی بازرگانی ایران نام مارگریت و هلند ثبت و به نیکی یاد خواهد شد.

مناسبات سیاسی

چنان که پیش از این اشاره شد روابط دو کشور همیشه دوستانه بوده است و به همین جهت هر زمان که پادشاهان ایران رسماً سفری به اروپا می‌کردند از دیدار کشور زیبای هلند خودداری نداشتند و با یادگارها و خاطرات نیکو آن کشور را ترک می‌گفتند مظفرالدین شاه در سفرنامه خود نسبت به هلند و هلندی‌ها چنین می‌نویسد: «... من از عمارتهای اینجا از پاریس و جاهای دیگر خوش‌ترم آمد. خیلی قشنگ و بهتر است و مردمان اینجا هم از جاهای دیگر عفت و ناموسشان زیادتر است. به خصوص درهلاند که خیلی در این فقره اهتمام دارند» [مظفرالدین شاه] هنگام عزیمت از هلند یک تخته قالی و بعضی اشیای نفیس ایرانی به ملکه هلند می‌دهد که از قرار معلوم همان قالی هنگام ورود شاهنشاه به هلند به کار رفته است.

---

[1]. Verolme
[2]. Rosenberg

مناسبات سیاسی ما با هلند گاه مستقیم و گاه به وسیله سفارتخانه‌های ما در برلن و بروکسل اداره می‌شد ولی پس از جنگ بین‌المللی دوم به مناسباتی که در آغاز این گفتار گذشت و به مناسبت لزوم ارتباط سیاسی و اقتصادی مستقیم اکنون بیش از ده سال است که نمایندگی ایران نخست با پایه سفارت و سپس با پایه سفارت کبری در لاهه دایر می‌باشد. اشخاصی که بعد از جنگ دوم تاکنون در لاهه مأموریت داشته‌اند بدین قرار است:

آقای حسین نولب (وزیرمختار)، آقای عبدالحسین مسعود انصاری (وزیرمختار)، نویسنده (وزیرمختار و بعد سفیرکبیر) و اکنون آقای علی معتمدی (سفیرکبیر).

خوشبختانه سفارت ایران در لاهه همیشه چه از حیث مأمورین و چه از حیث جا و محل وضع آبرومند و محترمی داشته است و اولیای امور و متنفذین محلی هم همیشه با کمال مهربانی و علاقه در انجام مراجعات سفارت کبری کوشا بوده‌اند، چنان که در تهیه اعتبار لازم برای ساختن کشتی‌ها اشخاص برجسته مانند پرفسور « گرپراندی» و رؤسای بانک اعتبار صادرات به‌ویژه مدیر عامل سابق بانک آقای دکتر پوستهوما[1] نهایت علاقه‌مندی را ابراز داشتند و با دریافت نشان مورد تشویق قرار گرفتند.

در پایان لازم می‌دانم از آقایان مسئولین کتابخانه وزارت امور خارجه و آقای یونگ[2]، دبیر دوم سفارت کبرای پادشاهی هلند در تهران، که در تهیه برخی کتب و مدارک کمک کرده‌اند مراتب سپاسگزاری خود را عرضه بدارم.

تهران ـ اردیبهشت ۱۳۳۸

---

1. Dr. Posthuma
2. Jong

منابع

ـ ***سفرنامه خطی مظفرالدین شاه به اروپا*** از کتابخانه وزارت خارجه.

ـ ***تاریخ روابط سیاسی ایران با دنیا***، نجفقلی حسام معزی، چاپ اول، کتابخانه وزارت خارجه.

ـ Die Erforschung Persiens, Alfons Gabriel، کتابخانه سفارت کبرای هلند

ـ برخی نوشته‌های دولتی استان بمبئی، کتابخانه سفارت کبرای هلند

ـ ***Persia*** G. Curzon کتابخانه شخصی

ـ ***History of Persia*** Lieut.Col. P.M. Sykes کتابخانه شخصی

ـ آمار اداره مرکزی آمار هلند

ـ سخنرانی آقای Jong در باشگاه بازرگانان در ۵ نوامبر ۱۹۵۶

روابط تاریخی دربار ایران با دربار واتیکان*

سعید نفیسی

تا [هنگامی که] دستگاه خلافت بنی عباس در بغداد دایر بود روابط شرق و غرب بیشتر گسیخته بود. دامنه جنگهای صلیبی از سال ۱۰۹۶م. و ۴۸۹ق. که نخستین جنگ صلیبی در میان مسلمانان و ترسایان در گرفت تا ۱۲۹۱م. و ۶۹۰ق. که هشتمین جنگ صلیبی به پایان رسید به حساب شمسی ۱۹۵ سال و به حساب قمری ۲۰۱ سال [به درازا] کشیده شد و قهراً در این مدت آمد و رفت در میان این دو بخش از جهان و دربارهای آسیا و اروپا ممکن نبوده است.

خلافت بنی عباس در بغداد در روز ۱۴ صفر ۶۵۶ مطابق با ۲۰ فوریه ۱۲۵۸ در نتیجه استیلای هولاکو، ایلخان مغول، بر شهر بغداد و کشته شدن سی و هشتمین و آخرین خلیفه آل عباس، المستعصم بالله ابو احمد عبدالله بن مستنصر ابوجعفر منصور به پایان رسید.

پس از آن تا سی و چهار سال هنوز مسلمانان مغرب آسیا با ترسایان در زد و خورد بودند، اما چون قدرت مرکزی که در بغداد بود از میان رفته و ریشه این دشمنی‌های دویست ساله سست شده بود قهراً می‌بایست به زودی دوره مسالمتی پیش آید و

---

* دورهٔ دوم، ش ۹، فروردین ۱۳۳۸.

جنگهای صلیبی به پایان برسد.

ایلخانان مغول که بر قسمت عمده از آسیای غربی و مرکزی دست یافته بودند چون هنوز دینی را که همه و حتی افراد خانواده‌شان بدان معتقد و متفق باشند اختیار نکرده بودند ناچار تعصبی مانند آنچه در گذشته بود نداشتند و اندک اندک راه بر مسافران اروپایی به این سوی آسیا باز شد.

پس از چندی رفت و آمد که پی‌درپی بر دامنه آن افزوده می‌شد مبلغان فرق مختلف نصاری و بیشتر کاتولیک‌های مغرب و جنوب اروپا موقع را برای تبلیغ در کشورهای مختلف آسیا و از آن جمله ایران مناسب دیدند.

هنگامی که پادشاهان آل عثمان بنای تجاوز را به خاک اروپا گذاشتند و از راه شبه جزیره بالکان به سوی اروپای مرکزی پیش رفتند و به دروازه‌های شهر وین رسیدند کشورهای مختلف اروپایی آن زمان سخت هراسان شدند و در صدد بر آمدند در جای دیگر از جهان که نیرویی برای ناتوان کردن آل عثمان هست از آن بهره‌مند شوند و مناسب‌ترین زمینه در ایران بود. زیرا که پادشاهان توانای صفوی از آغاز پادشاهی این خاندان اغلب با سلاطین عثمانی اختلاف داشتند و بارها بر سر نواحی شمال غربی و مغرب ایران آن روز و بیشتر سرزمین قفقاز و عراق جنگ کرده و از نیروی ایشان که با اروپا ناسازگار بود کاسته‌اند.

بدین جهت در دوره صفویه کراراً از کشورهای مختلف اروپا مانند ایتالیا و اسپانیا و پرتغال و لهستان و انگلستان و هلند و فرانسه و آلمان نمایندگان سیاسی و رسمی و گاهی بازرگانان و بیش از همه مبلغان عیسوی به ایران آمده‌اند و ایشان نیز گاهی مأموریتهای سیاسی داشته‌اند.

از فرق مختلف کاتولیک مانند دومینیکن‌ها و کرملیت‌ها و ژزویت‌ها و بندیکتن‌ها

بارها مبلغانی به ایران آمده و بیش و کم در ایران مانده و برخی از ایشان در شهرهای مختلف ایران عبادتگاهی فراهم کرده و چند تن از ایشان در ایران و مخصوصاً در اصفهان جان سپرده و در آنجا به خاک خفته‌اند. این مبلغان بیشتر از ملل لاتین و مخصوصاً پرتغالی و اسپانیایی و ایتالیایی بوده‌اند، اما چون از میان زبانهای اروپایی زبان فرانسه بیشتر در ایران رواج داشته است این زبان را اختیار کرده‌اند.

گاهی که یک تن از این مبلغان اعتباری در نزد پاپ و دربار واتیکان داشته است و در میان همکاران خود ممتاز بوده نامه‌ای از پاپ برای پادشاه صفوی آورده است و گاهی پادشاه ایران به آن نامه پاسخی نوشته که برخی از آنها به ما رسیده است. نامه‌های پاپ به معمول آن زمان دربار واتیکان به زبان لاتین نوشته می‌شده و چون اهمیتی داشته است و مترجمی برای این زبان در میان ایرانیان نبوده یا در دربار واتیکان آن را به زبان فارسی مخصوصی که رنگ بیگانگی خورده بود ترجمه می‌کردند و اصل و ترجمه را به ایران می‌آوردند و یا مبلغان اروپایی در ایران ترجمه می‌کردند. پاسخ پادشاهان صفوی همیشه ناچار به زبان فارسی بوده و نسخه اصل برخی از آنها تاکنون مانده است. در بایگانی معروف دربار واتیکان که مهم‌ترین خزانه جهان برای این گونه اسناد هست مجموعه بسیار جالبی از نامه‌هایی که پاپ‌ها به پادشاهان ایران نوشته و پاسخهایی که شهریاران ایران داده‌اند موجود است و درخور کتابی جداگانه است که امید است روزی کسی همت کند و آن را انتشار دهد.

در مجموعه‌ای از منشآت پادشاهانی که نزدیک به زمان شاه عباس اول صفوی تألیف شده است نامه‌ای از پاپ و پاسخی را که شاه عباس به آن داده است ثبت کرده‌اند. این مجموعه به نام انشا نامه، تألیف عبدالحسین بن ادهم نصیری طوسی است که پیداست از بازماندگان خواجه نصیرالدین طوسی، دانشمند بسیار معروف ایران، بوده

و آن را در ۱۰۵۴ق. گرد آورده است. نسخه خطی متعلق به من در همان سال تألیف کتاب نوشته شده و کاتب در پایان آن رقم کرده است: « تمام شد کتاب منشیات در بیست و سیم ماه جمادی‌الثانی سنه ۱۰۵۴، غلام کمترین شاه عالم علی و آل او را هست کاظم» و پیداست که این کاتب کاظم نام داشته است.

در این نسخه در آغاز نامه پاپ چنین نوشته شده است: « کتاب ریم پاپا به جانشین حضرت عیسی علیه‌السلام که جمیع سلاطین فرنگ مطیع اویند به خدمت نواب گیتی ستانی که خود ترجمه نموده فرستاده‌اند». این عنوان به مرکب سرخ نوشته شده و کلمه « فرنگ» را که در اصل نبوده است با مرکب سیاه در بالای سطر افزوده‌اند، سپس به همان خط اصل و با مرکب سرخ نوشته شده: « جواب آن از منشآت اسکندربیک منشی». پیداست که نویسنده پاسخ شاه عباس مورخ معروف اسکندربیک منشی، مؤلف تاریخ عالم آرای عباسی است که دوبار آن را در تهران چاپ کرده‌اند. وی منشی و مورخ دربار شاه عباس بوده و دریغا که از جزئیات احوال وی اطلاع کامل به ما نرسیده است.

در این مجموعه ناچار نام پاپ که این نامه را نوشته نیامده است. شش تن از پاپها با شاه عباس معاصر بوده‌اند بدین گونه: سیکست کنت (پنجم) از ۱۵۸۵ تا ۱۵۹۰م.، اوربن هفتم در ۱۵۹۰م. گرگوار چهاردهم از ۱۵۹۰ تا ۱۵۹۱م.، اینوسان یازدهم در ۱۵۹۱م. ، کلمان هشتم از ۱۵۹۲ تا ۱۶۰۵م. ، لئون یازدهم در ۱۶۰۵، پل پنجم از ۱۶۰۵، ۱۶۲۱م. ، گرگوار پانزدهم از ۱۶۲۱ تا ۱۶۲۳م. ، اوربن هشتم از ۱۶۲۳ تا ۱۶۴۴م. شاه عباس از اول محرم ۹۹۶ تا ۱۹ جمادی‌الاولی ۱۰۳۸ یعنی از ۲ دسامبر ۱۵۸۷ تا ۱۳ ژانویه ۱۶۲۹ رسماً پادشاه ایران بوده است. گمان نمی‌رود از این شش تن که با وی معاصر بوده‌اند سیکست کنت این نامه را نوشته باشد، زیرا که وی در زمانی پاپ بود که آغاز کار شاه عباس بوده است و هنوز قدرت وی به جایی نرسیده بود که

جلب توجه پاپ را در اروپا کرده باشد. از اوربن هفتم و گرگوار چهاردهم و اینوسان نهم و لئون یازدهم و گرگوار پانزدهم نیز ممکن نیست بوده باشد، زیرا هر یک اندک مدتی در مقام خود بوده‌اند و طبعاً نمی‌بایست مجال کرده باشند نامه‌ای به پادشاهی که در دور دست بوده است بنویسند. از اوربن هشتم نیز گویا نبوده باشد، زیرا که وی معاصر با پایان زندگی و سلطنت شاه عباس بوده است. تنها کسانی که مدتی درازتر بر سر کار بوده‌اند و آن مدت مصادف با اوج قدرت شاه عباس بوده است کلمان هشتم و پل پنجم بوده‌اند که اولی سیزده سال و دومی هفده سال بر سر کار بوده است. به عقیده من این نامه را می‌بایست پل پنجم نوشته باشد که هفده سال پی‌درپی بر سر کار بوده و در موقعی کار را به دست داشته که اوج شهرت و ترقی شاه عباس بود و به واسطه قدرت نمایی در برابر آل عثمان در اروپا بسیار معروف شده و در آن نواحی وی را نیرومندترین دشمن آن خاندان می‌دانستند و به یاری او برای ناتوان کردن پادشاهان عثمانی امیدوار بودند.

اینکه در عنوان این نامه نوشته شده است: « ریم پاپا به جانشین حضرت عیسی»، پیداست که کلمه « به» زائد و غلط کتابت است و کلمه « پاپا» همان کلمه پاپ است که از زبانهای جنوب اروپا گرفته‌اند و کلمه « ریم» تلفظ ترکی نام شهر رم، پایتخت ایتالیاست که دربار واتیکان در آنجاست.

چنان که اشاره رفت زبان فارسی [ای] که در این نامه پاپ به کار رفته زبانی است که مردی بیگانه که اندک فارسی می‌دانسته در واتیکان نوشته و احتمال بسیار می‌رود که وی یکی از مبلغان نصاری بوده که چندی در ایران زیسته و فارسی را بدین گونه می‌نوشته است.

در این نسخه برخی نادرستیها هست که پیداست در [هنگام] نسخه برداشتن

پیش آمده و آن را تصحیح کردم و بدین گونه است: « عالی‌حضرت نواب معزالدوله پادشاه والاجاه، تحیت و سلام از ما بر بندگان شما، که پرتو عنایت بی‌غایت الهی و ملجأ جمیع عالم و خلاصه اولاد بنی‌آدمی. آن‌چنان پادشاهی که مقتدا و مهتدی جمیع عالمیانی، خصوصاً نزد جانشین حضرت عیسی، علیه‌السلام، خداوند ما اعنی رومه کبری، که پادشاهان عظیم‌الشأن با بزرگی قدر [و] منزلت ملتجی به او می‌شوند و حال آنکه شما نسبت به او در بزرگی و عظمت و جبروت برتری. پس واجب است بر همه فرد از بنی آدم دعای دوام دولت قاهره، خصوصاً نزد دعاگویان این جانب، که فرض عین دانستیم که در کلیساهای خویشتن استغاثه و استدعای ازدیاد عمر نواب ایشان نماییم. امید که سایه عنایت الهی کم مباد از سرت و چون که شفقت بندگان ایشان در نهایت است. بعضی از مردمان شما، که در این حدودند، در حرمت و عزت نزد عیسویان مثل بزرگان آسمان‌اند و از علمای سریر اعلی شما علم انتشار دارد، چنانچه در زمان سابق از حکمای یونان زمین، که معلمان علم حکمت و شیوه انسانیت بوده‌اند و آوازه بزرگی و عدالت شما بر طرف چیرو پادشاه را، چرا که بندگان شما قانون کتاب چیرو پادشاه فرسید و بالجمله در رومه کبری، که محل دانایان است، جمیع را اقتدا به عقل و اندیشه بندگان ایشان است و همیشه آوازه بزرگواری آن عالی جناب را به گوش جان قبول نموده‌ایم و بدان خوشحال و مسروریم و ما را شکی در این باب به هیچ وجه نیست، بلکه در قدیم‌الزمان جمیع فرنگیان را این اعتقاد است، زیرا که مدت مدید است که بندگان ایشان طایفه‌ای از پادریان که عبارت از علمای فرنگ‌اند، جای به ایشان داده، نهایت عزت و حرمت را داشته‌اند و جمیع امامان رومه کبری که ریم پاپای‌اند و جانشینان حضرت عیسی را نهایت محبت به ایشان است از جهت فرستادن ایلچیان عظام کرام ذوی الاحترام خجسته پیام به ایشان، چرا که یاد از یگانگی و اتحاد می‌دهند، سیّما که

رهبانان و پادریان پابرهنه از کوه کرمیلو، که در پایتخت شما جای داشته، لبریزند از خوشحالی و خرمی و همیشه آوازه بزرگی و رفعت حال بندگان شما را ایشان به این جانب می‌رسانند. چرا که ایشان حق‌ناشناس و فراموش‌کار نیستند. فلهذا [در] تسخیر جمیع بلاد ما به طنطنه و بزرگی نام گرفته‌اند، نه به شمشیر، خصوصاً آنکه پادریان کوه کرمیلو را جای داده، ایشان به حال خود در کلیساها عبادت به طریقه خود به جای می‌آورند، بی‌آنکه احدی مزاحمت به حال ایشان برسانند. بناء علیه ما جانشینان حضرت عیسی به دیده باطن متوجه گردیده، از پادشاه پادشاهان که غنی است در رحمت خویش، پاداش جزای نیک و فتح و فیروزی به واسطه ایشان می‌طلبیم و چنانچه روشنایی دولت ایشان مانند ماه تمام عالم را روشن ساخته، در احکام الهی راسخ گردند و مانند بزرگی حضرت عیسی خداوند ما با سلطنت باشند، همیشه مقصود حاصل آید و به ارسال مکاتبات و رسولان به جانب عیسویان رومه کبری ملازمان را امر نمایند، تا اثر محبت و دوستی ظاهر گردد و بدین وسیله امتّان و خدمتکاران حضرت عیسی علیه‌السلام، از روی اخلاص و حضور دل دعا از جهت بندگان شما می‌نمایند و دایم‌الاوقات از جهت تفقدات و نوازشها، که نسبت به پادریان کوه کرمیلو می‌نمایند ممتاز عالم‌اند از این جهت و بلند می‌گردانند آوازه بزرگیهای شما را در رومه کبری، که پایتخت حضرت عیسی (ع) است، اما میل و محبت ما از قدیم‌الایام است، از جهت محبت حضرت ریم پاپا، که به آن عالی‌جناب مظفر می‌دارد، امید که آفتاب حقیقت الهی بر سر آن عالی مقدار تابنده و پاینده باد».

پیداست که این نامه را پاپ برای سپاسگزاری از یاری شاه عباس با مبلغان عیسوی کرملیت نوشته است. در این نامه مقصود از «رومه» همان شهر رم و گویا مقصود از «چیرو» کورش بزرگ هخامنشی باشد. «پادری» کلمه‌ای است که از زبانهای

جنوب اروپا گرفته‌اند و تا اوایل دوره قاجارها درباره مبلغان عیسوی به کار برده‌اند. مراد از « پادریان پابرهنه» دسته‌ای از کارملیت‌ها هستند که به ایشان به زبان فرانسه « دشوسه»[1] می‌گویند، زیرا که جوراب نمی‌پوشند و تنها پاپوش به پا دارند.

مراد از « کرمیلو» کوه معروف کرمل در میان فلسطین و لبنان است که فرقه کارملیت یا کرملیان نخست در آنجا پدید آمده و منسوب بدان هستند. جواب شاه عباس به قلم اسکندربیک منشی در این نسخه چنین آمده است:

عالی‌حضرت والا منزلت متعالی مرتبت، سلطنت وجلالت پناه عظمت و شوکت دستگاه، نصفت و معدلت انتباه عالی‌جاه، منبع فضایل و آداب مرضیه، مرجع سلاطین حشمت‌آیین فرنگیه، سرور خواقین ملت مسیحی، حافظ دین مبین عیسوی، شایسته مرتبه رفیعه پاپایی، مرکز دایره فضل و دانایی، وارث دانایان یونانی، کامل دانشمندان طریق مرزبانی، سزاوار شرایف تعظیم و تبجیل، مفسر آیات زبور و انجیل، قانون آداب نصفت و معدلت و احسان، معزالسلطنه و الجلاله و الشوکه و العظمه و الحشمه و المحبه و الموده و العز و الامتنان ریم پاپا، و دوستی و ابلاغ مراسم مصادقت و عدم بیگانگی، مرفوع رأی مودت اقتضا می‌گرداند که عنوان صحایف وداد و دیباچه مکاتیب اتحاد، اعنی نامه نامی و مراسله گرامی آن مقتدای سلاطین فرنگستان و خلیفه و جانشین حواریان، که مصحوب پادریان، خصوصاً زبده الرهبانیون پادری « جوان» بدین جانب عز ارسال یافته، بادی الفت و آشنایی و محرک سلسله محبت و یگانگی شده بودند، در حین [این] که رایات نصره [نصرت] آیات متوجه دفع گروه ترک بود و فتوحات روی داده بود رسید و موجب مسرت خاطر دوست‌پرور گشته، خوشحالی تمام روی نمود و آنچه مرقوم خامه اتحاد شده بود در ایام متبرکه [که] عباد نصاری جمیع عیسویان در معابد و مساکن خود

---

[1]. Carmes dechausses

جهت دوست کامی و ازدیاد دولت و کامرانی بی‌غرضانه دعا می‌نمایند، چون در درگاه کریم کارساز و عتبه رحیم بنده نواز دعای صلحای طبقات امم به اجابت مقرون است، فکیف که محض محبت و دوستی بی‌غرضانه بوده باشد، بدان شادمان گشتیم و موجب ازدیاد موادّ الفت و آشنایی گشت. سفارشی که در باب پادریان عظام فرموده بودند چون معدلت و مرحمت گستری که با کافه عبادالله صلح کل داریم، طبقات خلایق و گروه متنوعه از هر طرف، خصوصاً فرنگستان و آنکه سلاطین حشمت آیین آن دیار همگی قدیما با این دودمان سلطنت آشیان طریق خصوصیت و آشنایی مسلوک داشته‌اند و تجدید احیای مراسم دوستی نموده، متواتر و متوالی ایلچیان و تجار و سوداگران آمد و شد می‌نمایند، با پادریان مذکور و پرتگالیه و اسپانیه و سایر عیسویان لوازم اعزاز و احترام مرعی داشته در انجام مهام و تیسیر مطالب و مرام ایشان کمال اشفاق و الطاف مبذول داشته و می‌داریم و در هر جا و هر محل از قلمرو همایون باشند مرفه و آسوده حال‌اند. مترصد است که پیوسته این شیوه مرضیه را مسلوک داشته، همواره ریاض محبت و دوستی را به زلال ارسال مراسلات و مکاتبات سرسبزی بخشند و هر گونه کاری و مهمی در این دیار داشته باشند از روی صداقت اشاره فرمایند، که حسب المرام انجام یابد. چون غرض اظهار وداد بود زیاده اطناب نرفت، امید که حضرت رب‌العزه توفیق و سعادت دنیوی و دینی عطا فرموده، عواقب احوال خیر مآل به خیر و خوبی مقرون باد.

در این نامه شاه عباس اشاره به «دفع گروه ترک» شده است و به عقیده من مراد از آن جنگ با ترکان عثمانی در سال ۱۰۸۱ق. مطابق با ۱۶۰۹م. است که در این زمان پل پنجم پاپ بوده است و نکته‌ای را که پیش از این آورده‌ام تأیید می‌کند و بدین گونه احتمال نزدیک به یقین می‌رود که این نامه در سال ۱۰۱۸ هجری [قمری] و ۱۶۰۹ میلادی به شاه عباس رسیده و پاسخ آن در همان سال داده شده است.

نام کسی که حامل نامه پاپ بوده در نسخه خطی « حوان» نوشته شده و پیداست که در اصل « جوان» بوده است که مراد Juan نام از مبلغان عیسوی کرملی باشد. پیداست که مراد از « پرتگالیه» کشور پرتغال امروز و مقصود از « اسپانیه» کشور اسپانیاست و در آن زمان در زبان فارسی نام این دو کشور را چنین می‌نوشته‌اند.

* * *

ترجمه نامه پاپ را اسکندربیک منشی در تاریخ عالم آرای عباسی* آورده است. ولی در هر دو چاپ تهران دست در آن برده و تصرفات کرده‌اند و متنی که از روی آن کتاب منشآت پیش از این نقل کردم معتبرتر است و در ضمن اسکندر به یک متن پاسخی را که خود بر آن نوشته نیاورده است. در آغاز ترجمه مکتوب در نسخه چاپی آمده است که: « از مابونام پاپای مقتدای نصاری» و معلوم نیست که در اصل چه بوده که بدین گونه تحریف شده است.

در پایان نامه پاپ اسکندربیک چنین نوشته است: « این مکتوب به خط فرنگی بود، سر به مهر، در اینجا گشوده فرنگیانی که در صفاهان بودند به فارسی ترجمت کردند. از عباراتش معلوم نمی‌شد که فرستنده مکتوب پاپ باشد. از فرنگیه سؤال شد، جواب دادند که « در میان شرط تواضع و ادب این است که در مکاتیب بزرگان صاحب مکتوب خود را در میان ندیده به زبان غایب حرف می‌گویند و لهذا پاپ شرط ادب مرعی داشته به زبان غیب ادای مطلب نموده و به عرف فرنگیه ابلغ این است».

احتمال نزدیک به یقین می‌رود که مراد از جوان نام که در این مکتوب پاپ نام از او رفته همان « ژان تاده»، مبلغ معروف فرانسوی، باشد که سالها در ایران مانده و روابط بسیار نزدیک با شاه عباس داشته است.

---

* چاپ اول، ص ۷۹۵ ـ ۷۶۰ و چاپ دوم، ص ۱۰۸۰ و ۱۰۸۱.

اسنادی از روابط فتحعلی‌شاه و ناپلئون بناپارت*

عبدالحسین نوائی**

اتحادیه‌های جنگی متعدد و متوالی دول اروپا بر ضد سردار معروف فرانسوی، ناپلئون بناپارت وی را به فکر آن انداخت که راهی بیابد تا مستقیماً به قدرت امپراتوری انگلیس که فروزنده آتش جنگ بر ضد فرانسه بود ضربه‌ای وارد آورد، در واقع هم کلیه اتحادیه‌هایی که بر ضد انقلاب فرانسه و سردار فرانسوی، بناپارت ــ که به همراهی سربازان خود و پرچم سه رنگ، افکار نو و انقلابی را در سراسر اروپا منتشر می‌کرد ــ

---

* دورهٔ اول، ش ۵، اسفند ۱۳۲۸. با عنوان «چند سند رسمی از فعالیت سیاسی فرانسه در ایران».

** دکتر عبدالحسین نوایی در شامگاه اول دی ماه سال ۱۳۰۲خ. در یکی از محلات تهران تولد یافت. تحصیلات ابتدایی و دبیرستان را به ترتیب در دو مدرسه تمدن و شرف گذرانید. وی در سال ۱۳۲۱خ. وارد دانشسرای عالی گردید و در سال ۱۳۲۳خ. به اخذ درجه لیسانس نائل آمد. در سال ۱۳۲۴خ. به تدریس در دبیرستانهای تهران مشغول شد. در حدود سال ۱۳۴۰خ. رئیس کمیسیون نظارت بر تالیف کتب درسی وزارت آموزش و پرورش شد. او اولین کتاب خود را در تیرماه ۱۳۲۴ و در ۲۲ سالگی به نام «*رجال کتاب حبیب السیر*» انتشار داد. دکتر نوایی اولین محقق تاریخی است که به اسناد توجه نمود و آنها را پس از ارزیابی و طبقه بندی چاپ نمود. در سال ۱۳۴۰ یا ۱۳۴۱خ. اولین بار ***اسناد مکاتبات سیاسی ایران از تیمور تا شاه اسماعیل*** را چاپ کرد. آثار دیگر ایشان عبارتند از: ***کریم‌خان زند***؛ تصحیح ***تاریخ گزیده***؛ چاپ و تصحیح کتاب ***مرآت البلدان*** اثر اعتمادالسلطنه و.... او در سال ۱۳۵۶خ. به درخواست خودش از خدمت در آموزش و پرورش بازنشسته گردید، ولی از آن پس فعالیت خود را با وسعت افزون تری در دانشگاه های تهران، شهیدبهشتی، تربیت مدرس، الزهراء، آزاد اسلامی تهران و ابهر با تدریس و هدایت علمی دانشجویان ادامه داد. به پاس خدمات فرهنگی‌اش در چهارمین همایش چهره‌های ماندگار از وی تجلیل شد. دکتر نوایی در اواخر عمر از بیماری سرطان خون رنج می برد در مهرماه سال ۱۳۸۳ دار فانی را وداع گفت.

درست می‌شد به تحریک مستقیم یا غیرمستقیم انگلیس بود، البته روسها هم از بناپارت دلخوش نبودند، ولی در اوان کار بیش از همه انگلیسها مزاحمت برای ناپلئون فراهم می‌کردند. به این جهت ناپلئون به فکر حمله به مرکز قدرت و نبض سیاست و اقتصاد انگلیس افتاد. در آن روزگار هند مایه حیات انگلیس بود.

بناپارت به فکر افتاد که با روسیه عقد اتحادی بندد و در این خیال تا اندازه‌ای هم موفق شد و توانست خاطر پل اول، امپراتور روسیه، را به جانب خود جلب کند. به موجب قراری که بین [روسیه و فرانسه] بسته شد دولت فرانسه قوایی از طریق شط دانوب به دریای سیاه رسانده و پس از عبور از آن دریا از راه ولگا به بحر خزر دست یابد و با ۵۰/۰۰۰ هزار سرباز روس در خاک ایران پیاده شده متحداً از راه هرات به هند حمله برند، اما این نقشه با مرگ ناگهانی پل، امپراتور، و روی کار آمدن الکساندر اول برهم خورد. به خصوص که الکساندر از مخالفین جدی ناپلئون بود. مخاصمات روسها با فرانسه از این تاریخ به بعد و وارد شدن در اتحادیه‌های ضد فرانسه باعث شد که ناپلئون از ایران و عثمانی برای تهدید و محاصره روسها و انگلیس متحداً استفاده نماید. پوشیده نیست که ایرانیان در آن ایام مشغول جنگ با روسها بودند و شکستهای متعددی از آن دولت خورده [بودند]. به همین جهت طرح مذاکراتی با این دولت می‌توانست مثمر فواید سیاسی و نظامی باشد و این جمله مختصراً موضوع مقاله ماست.

اما عثمانیها نیز به سبب کینه قدیمی که با روسیه داشتند نسبت به فرانسه، دشمن قوی روسها، به چشم احترام می‌نگریستند، به خصوص که نماینده فرانسه در عثمانی صریحاً از قول ناپلئون در هنگام شرفیابی به حضور سلطان گفته بود:

«من از دولت عثمانی هیچ توقع ندارم و حتی اگر بخواهند سه ربع از خاک آن را به من ببخشند طالب وجبی از آن نیستم. بلکه منظورم بخشیدن آرامش و استقرار به

مملکت عظیم‌الشأنی است که حتی در حال ضعف نیز قادر به مضطرب داشتن روسیه و جلوگیری از تجاوزات آن دولت است. منظور اصلی من جز ایجاد اتحاد مثلثی از فرانسه و باب‌عالی و ایران بر ضد روسیه چیز دیگری نیست. سیاست من ساده است و شامل یک مادّه بیش نیست و آن اتفاق جزم با عثمانی است و میل قلبی من این است که این ارتباط پیش چشم روسیه و انگلیس و عموم اروپا علنی شود و همه از وجود یافتن آن مسبوق گردند. موضوع مأموریت اخیر من تحصیل دشمنی با روسیه است.»

کسی که این پیام را به دولت عثمانی رسانید سرهنگ سباستیانی، سفیر معروف یعنی مرد سیاست و جنگ، بود. وی به نیروی کفایت خود توانست که اعتماد کلی عثمانیها را به خود جلب کند و حتی یک بار قسطنطنیه را در مقابل نیروی انگلیس حفظ نماید. به این معنی که وی دولت عثمانی را به دادن اعلان جنگ بر ضد روسیه وادار نمود و چون عثمانی نیروی نظامی خود را به سوی روسیه فرستاد جهازات جنگی انگلیس قسطنطنیه را محاصره کردند. سلطان نزدیک به تسلیم بود ولی سباستیانی و سایر فرانسویان با جد و جهد عجیبی شهر را در مقابل دشمنان دفاع کردند و حس اعجاب ترکها را به خود جلب نمودند. اما درباره ایران نظر ناپلئون ابتدا به توسط دو نفر از فرانسویان به اسم اسکالن، تاجر فرانسوی مقیم اسلامبول، و روسو که پدرش سفری به ایران کرده بود جلب گردید.

در سال ۱۲۱۹ق / اواخر سال ۱۸۰۴م فتحعلی‌شاه، پادشاه ایران، که در چند جنگ از جنگهای دوره اول از روس شکست خورده بود دست کمک برای دفع دشمن مشترک به جانب فرانسه دراز کرد و نامه‌ای به وی نوشته تقاضای کمک نمود. قبل از استمداد از فرانسویها فتحعلی‌شاه از انگلیسها کمک خواسته بود، ولی شرایطی که آنان پیشنهاد کردند از قبیل واگذاری جزیره هرموز و بنادر بحر خزر و بندربوشهر در خلیج‌فارس به

اندازه [ای] مشکل بود که فتحعلی‌شاه آن را تحمل نتوانست [کرد] و ناچار به توسط خلیفه اوچ‌کلیسای ایروان مخفیانه نامه‌ای نزد نماینده ناپلئون، مارشال برون ــ مأمور سیاسی فرانسه در قسطنطنیه ــ فرستاد تا وی از نظر امپراتور بگذراند. اینک نامه فتحعلی‌شاه به ناپلئون:

چندان که سفینه گردون گردان، لنگر افکنِ بحار عالم امکان و سواحل مستقیمه المراحم دوران دارالقرار کشتی‌نشینانِ جهان کون و مکان است، سفاین وجود معرکه آرای عرصه شهامت و هنگامه پیرای مضمار بسالت، ناظم مناظم ملک و ملکت، متمم امور شوکت و دولت، جوهر شمشیر جلادت و خصم‌افکنی، عنوان جریده دانشمندی و فرزانگی، لنگر کشتی عزت و اقبال، ناخدای دریای حشمت و جلال، زبده دانش‌پژوهان عدالت گستر، عمده خردمندان ملک‌پرور، مقوم قوائم محبت ابد تأسیس بونی فارت [بناپارت] و سرهنگان جلیل‌الشأن ممالک فسیح الممالک فرانسیس شیدالله ارکان جلالهم از امتعه کامیابی و حصول مرام گرانبار، و از تراکم و تهاجم امواج حادثات برکنار باد.

بعد از تأکید مبانی ائتلاف و استیناس بر مرآت خاطر مهر اقتباس عکس‌پیرا می‌سازد که چون فرمانفرمای ملک روس رسم تودد و مصافات را که در صحیفه عوالم امکان نقشی شریف‌تر از آن مندرج نیست نسبت به سلاطین اکثری ممالک، متروک و به عدم صواب اندیشی و ملاحظه وخامت عاقبت، طریق معاندت و مشاجرت را با هر یک از فرمانروایان ولایت قرب جوار مسلوک داشته و در این سال به اندیشه آنکه ایدی تطاول به سرحدات ممالک ایران دراز و ابواب استیلا در این حدود بر چهره خود باز دارد، غافل از آنکه صَعوِه را در آشیانه شاهباز آغاز تمکن ممتنع‌الوقوع و آسایش غزال در کنام شیر ژیان مستغرب و ممنوع است، سپهبدی

را با معادل چهل هزار لشکر و دویست عراده توپ و آلات حروب به تملیک ولایت ایروان که از ملحقات مملکت آذربایجان و از ولایات مضبوطه سرکار خلافت بنیان است مأمور ولوای عزیمت به جانب این ثغور افراخته‌اند.

چون صورت این وقایع در آینه ظهور انطباع‌پذیر و مسموع سمع کارپردازان عدالت سمیر گردید که سپهبد مزبور با جنود خویش آغاز مداخلت در این حدود نموده و ابواب تطاول و درازدستی بر چهره حال اهالی آنجا گشوده است، مواکب قیامت آشوب و اَلوِیهٔ نصرت اسلوب بدون اینکه به اجتماع مجامع لشکر پادشاهی پردازد و یا سرهنگان و جنگجویان ولایات محروسه خسروانی را قرین آگاهی سازد با اجناد فتح اعتیاد که در رکاب مستطاب مستعد و موجود بودند به مرافعه و منازعه آن طایفه ضاله عزیمت پیرا گشتند، در زمان تقارب فئتین و تقابل جانبین نوائر جدال اشتعال پذیرفته عساکر بهرام کین و جنود ظفر آیین با تیغ و صمصام جان ستان و سنان و خنجر خون فشان بر لشکر روس متهاجم و حمله‌ور و از زمان طلوع نیّر جهان افروز تا هنگام افول و غروب در آن روز به سفک دماء و قطع اعضاء و بریدن رئوس و دریدن صدور و قمع بنیان آن گروه ضلالت دستور قیام و اقدام نموده مساوی دوازده هزار نفر از معاندین مزبورین را روانه دیار عدم و خاک معرکه را با خون ایشان آغشته و توأم ساخته، اکثری از توپخانه و ادوات طعن و ضرب ایشان متصرف‌فیه لشکر نصرت توأمان گردید. سپهبد مذکور با بقیه‌السیف عسکر خود چون خویش را مستغرق بحر بلا و فنا مشاهده و نائره سطوت و صلابت غازیان فیروز را جهانسوز ملاحظه نمودند از معرکه گیر و دار فرار و گریزان روی به جانب دیار ادبار خود نهادند و عساکر نصرت مظاهر تا حدود گرجستان علی‌التعاقب به قتل آن گروه نکبت‌پژوه پرداخته و ساحات این سرحدات را از لوث وجود ایشان

پـاک و مـصفی سـاخته و مواکـب جهانگـشا از فـضل ایـزد بـی‌همتـا، ظفرمنـد و نصرت‌اندوز به مستقر خلافت کبری منصرف گردید.

از اینکه عسکر روس در حدود مملکـت محروسـه سـلطانی دسـت هـدم و ویرانی گشوده‌اند پیشنهادِ همت آسـمان نَهمـت آن اسـت کـه در سـنه آتیـه بـا لشکری انجم احتشام و معشری مالاکلام به عزم تلافی انتقام به جانب ملک روس انتهاض و ولایات قزلر و آن نواحی را عرصه قتل و تاراج خواسـته الویـه اسـتیلا و استعلاء بر آن حدود برافرازیم و فرمانفرمای ملک مزبور را از قراری که از مطلعین و مترددین استماع می‌افتد به اهالی مملکت فرانسیس نیز در مقام ستیزه‌جویی و عناد و منازع و جدال‌انگیز با آن دولت قوی بنیاد می‌باشد و مکنون خاطر اشـرف آن است که بنیاد اتحـاد و مؤانـست بـین‌الـدولتین العلّیتـین قـرین اسـتدامت و استقرار و این رسم الفت و مواحدت مؤبّداً و مخلّداً بین‌الجانبین مستحکم و برقرار باشد. بناء علی هذا المراتب، رقم نگار خامه التفات ختامه می‌گردد کـه در فـصل بهار که موکب جهانگشا و اَعلام آسمان فرسا به جانب مملکت روس نهضت پیـرا می‌گردد و آن مؤسس اُس اساس دولـت و حکمرانـی نیـز از طرفـی کـه معبـر و مسلک عساکر مملکت فرانسیس است لشکری گران و سپاهی بی‌کـران تعیـین و عازم آن سرزمین می‌سازند که از این جانب جنود انجـم حـشر پادشـاهی و از آن طرف اجناد ظفرپرور آن مملکت پناهی آغاز مداخلت بـه مملکـت روس نمـوده و کوس و نای رعد آوای کینه‌خواهی و انتقام را در ساحات آن صـفحات، بلنـد آوا و فتنه‌جویان آن دیار را قرین انواع استهلاک و فنا سازیم و بـه طریقـی کـه بایـد و شاید به انهدام و انعـدام آن مملکـت پـردازیم کـه بعـد از ایـن در اعـوام عدیـده فرمانفرمای آنجا به این گونه اعمـال ناپـسندیده جـسارت پیـرا نگـردد و قـدم از

مراحلی که حد پایه و مراتب اوست خارج نگذارد.

شرایط و مراسم اختلاف و موافقت و ضوابط و قواعد استیناس و مرابطت مقتضی و مستلزم آن است که در همه اوقات به مقالید مکاتیبِ مودت اصالت دوستانه ابواب مضافات و موالات در میانه باز، و تقدیم رسوم موافقت و مطابقت را آغاز نموده و دستیاری خامه مؤالفت نگار، مطالب و مهمات را بر صفایح ابراز و اظهار موضوع و مشروح سازند.

باقی روزگار حکمرانی بر وفق آمال و امانی باد

ناپلئون بناپارت از وصول این نامه خوشوقت شد، زیرا همچنان که خود می‌خواست دولت ایران او را به کمک خواسته بود و او می‌توانست که با ارتباط با فتحعلی‌شاه راهی برای دخالت در امور ایران بیابد و مستقیماً روسیه و از طرفی هند یعنی نبض امپراتوری انگلیس را تهدید کند. جای شک و تردید است در اینکه واقعاً بناپارت خیال حمله به هند از راه ایران را می‌داشته است، زیرا ناپلئون که بنا به گفته خود هیچ وقت نتوانسته بود که بحریه خود را در کف کفایت مرد شایسته‌ای بگذارد چگونه می‌توانست نیرویی عظیم برای فتح هند به نقطه‌ای در چندین هزار کیلومتری فرانسه بفرستد. از لحن مراسلات او نیز به خوبی فهمیده می‌شود که این فعالیتهای او مانور ماهرانه سیاسی برای تضعیف روحیه دشمن بوده است، ورنه مردی روشن بین مانند وی پس از تجربه جنگهای مصر و محاصره عکا و فهمیدن اهمیت نیروی دریایی انگلیس و ضعف بحریه فرانسه و عدم تسلط بر دریا می‌دانست که تا تسلط بر دریا فراهم نباشد، هر آن نیرویی که به چنین نقاط دوردستی در ماوراء دریا رهسپار گردد در خطر مخاطره است. اما چنان که گفتیم خیال ناپلئون بیشتر ایجاد سر و صدا و تضعیف روحیه دشمنان بود.

ناپلئون هنگامی که در مصر بود و در حمله به عکا موفقیت نیافت و حتی خود نزدیک بود در مصر در دام بیفتد انجام نقشه‌های دور و دراز مبتنی بر تخیلات را رها کرده و دانسته بود که سیاست جهان را باید در اروپا حل کرد نه در آسیا.

به هر حال ناپلئون استمداد ایران را غنیمت شمرده برای کسب اطلاعات بیشتری از ایران نخست آمده ژوبر[1]، از منشیان شاه و از مترجمین زبان ترکی، را به ایران فرستاد و پس از وی یکی دیگر از آجودانهای خود به نام رومیو[2] را به ایران روانه نمود و شخص اخیر با اینکه بعد از ژوبر حرکت کرده بود زودتر به ایران رسید و نامه مودت‌آمیز ناپلئون را به حضور شاه ایران تقدیم داشت که اینک برای روشن شدن نظر ناپلئون نسبت به ایران به ذکر بعضی از قسمتهای آن مبادرت می‌شود:[3]

پاریس، ۳۰ مارس ۱۸۰۵ / سلخ ذی‌الحجه ۱۲۱۹.

من باید باور کنم که فرشتگان پاسبان سعادت دول خواستار آن‌اند که من با مساعی که تو در تأمین قدرت مملکت خویش به کار می‌بری یاوری کنم. زیرا که یک فکر در یک زمان در اذهان ما خطور کرده است. مأمورینی که حامل مکاتیب ما بوده‌اند در استانبول به هم برخورده‌اند و در ضمن اینکه حکمران تبریز از جانب تو با فرستاده من در حلب رابطه مکاتبه را می‌گشود به مأمور مزبور از جانب من فرمان رسیده بود که با وزرای تو در سرحدات عثمانی افتتاح کنند...

روسها از کویرهای خود کسل شده‌اند و نسبت به زیباترین قسمتهای مملکت عثمانی تجاوز می‌کنند. انگلیسها که به جزیره‌ای تبعید شده بودند که ارزش کوچک‌ترین ایالت دیار ترا هم ندارند ولع نسبت به ثروت، ایشان را

1. Amedee Jaubert

2. Romieu

3. متن نامه به تفصیل در مجلهٔ شرق، دورهٔ اول، صفحات ۱۴۰-۱۴۲ و به نقل از آن مأخذ در کتاب سیاست ناپلئون در ایران [آمده است].

برانگیخت و در هندوستان قدرتی فراهم کردند که هر روز وحشت‌انگیزتر است. این دو دولت را باید از ایشان ترسید، نه از آن حیث که مقتدرند، بلکه از آن حیث که حاجت دارند و شهوت دارند که مقتدر گردند.

یکی از خدمتگزاران من می‌بایست علائم دوستی مرا به تو برساند. آجودان ژنرال رمیو که امروز نزد تو می‌فرستم مخصوصاً مأمور است از آنچه مربوط به مفاخر تو و قدرت تو و حوائج و منافع و مخاطرات توست تحقیق کند.

مردی است که جرئت و فرزانگی دارد و خواهد دید که رعایای تو چه کم دارند تا آنکه دلاوری طبیعی ایشان را به وسیله این صنایع که چندان در مشرق زمین معروف نیست یاری کند. زیرا که دولتِ ملل شمالی و غربی معرفت آن را برای تمام عالم واجب کرده است.

من از اخلاق ایرانیان آگاهم و من دانم که با شادی و سهولت آنچه را که لازم است برای افتخار و امنیت خود فرا گیرند می‌آموزند... من میل دارم همواره با تو روابط مفیدی داشته باشم. من از تو خواهشمندم خدمتگزار با وفایی را که نزد تو می‌فرستم خوب پذیرایی کنی. *[من هم]* کسانی را که به دربار امپراتوری من خواهی فرستاد با ملاطفت پذیرایی خواهم کرد...

در قصر امپراتوری تویلری در پاریس، به تاریخ روز نوزدهم ژرمینال سال ۱۳ و سال اول سلطنت من نوشته شد.

اما چندی بعد قبل از آنکه ژوبر به ایران برسد رومیو مریض شد و درگذشت و کمی بعد ژوبر به تهران رسید. علت تأخیر ژوبر این بود که پاشای بایزید وی را به تحریک و اشاره انگلیسها مدت سه ماه در حبس نگاه داشت و تا پاشا به علت طاعون از میان نرفت ژوبر آزاد نشد. در تاریخ روضه‌الصفا آمده که جریان حبس او را « چون نواب شاهزاده نایب‌السلطنه [عباس میرزا] بشنید کس فرستاد موسی ژوبر را از پاشا بخواست او نیز بفرستاد».

ژوبر نامه ناپلئون را تقدیم پادشاه ایران نمود که مطالبی از آن را در اینجا نقل می‌کنیم:

پاریس، ۱۶ فوریه ۱۸۰۵

[از] بناپارت، امپراتور فرانسویان به فتحعلی‌شاه ایرانیان

سلام برتو

من همه جا مأمورینی دارم که از آنچه آگاهی آن مرا اهمیت دارد به من اطلاع می‌دهند، به توسط ایشان من می‌دانم به کجا و در چه موقع می‌توانم به پادشاهان و مللی که دوستدار ایشانم آرای دوستانه و یاوریهای قدرت خویش را بفرستم. آوازه شهرت که همه چیز را آشکار می‌سازد ترا معلوم کرده است که من کەام و چه کرده‌ام [و] به کدام دلایل آشکار به پادشاهان مشرق علاقه خویش را نسبت به ایشان ظاهر ساخته‌ام...

من میل دارم خود به من بگویی که «چه کرده‌ای و برای تأمین عظمت و بقای سلطنت خود چه در نظر داری». ایران دیار شریف است که خداوند عطایای خود را در حق آن دریغ نکرده است. ساکنین آن مردمانی هوشیار و بی‌باک‌اند و شایسته آن‌اند که حکومت خوب داشته باشند و باید که از یک قرن پیش تاکنون بیشتر از اسلاف تو لایق حکمرانی این ملت نبوده باشند، زیرا که این ملت را گذاشته‌اند که از مصائب نفاق خانگی آزار بیند و از میان برود.

نادرشاه جنگجوی بزرگی بود و توانست قدرتی بسیار به دست آورد. برای فتنه‌جویان، وحشت‌انگیز و برای همسایگان خود دهشت‌افزا بود. بر دشمنان خود چیره شد و با مفخرت پادشاهی کرد. ولی این فرزانگی را نداشت که هم به فکر حال و هم در اندیشه آینده باشد. احفاد وی جانشین او نشدند، تنها [آقا] محمدشاه، عم تو، در نظر من شاهانه زندگی کرده و خسروانه اندیشیده است. قسمت اعظم ایران را به تصرف خویش آورد و سپس آن قدرت شاهانه را که در

فتوح خویش به دست آورده بود برای تو گذاشته است.

تو سرمشقهایی را که وی به تو داده است پیروی خواهی کرد و فراتر از آن خواهی رفت. تو همچون وی از آرای ملتی از سودگران که در هندوستان با جان و تاج شاهان بازرگانی می‌کنند حذر خواهی کرد و ارزش ملت خویش را در برابر تجاوزی که روسیه در قسمتی از مملکت تو که همسایه خاک اوست بدان کوشش می‌کنند وسیله جلوگیری قرار خواهی داد.

تمام ملل نیازمند یکدیگرند، مردم مشرق زمین جرئت و هوش دارند، ولی نادانی از بعضی صنایع که باعث فزونی قوّت و فعالیت قشون است ایشان را در جنگ با مردم شمال و مغرب نقصان می‌دهد. دولت مقتدر چین سه بار در تصرف آمده است و امروز حکمران آن یک ملت جنوبی است و خود به چشم خویش می‌بینی چگونه انگلستان که یک ملت غربی است که در میان ما در عداد آن مللی است که جمعیت آن کمتر وقلمرو آن تنگ‌تر است، مع‌ذلک تمام هندوستان را می‌لرزاند.

تو به من آگاهی خواهی داد که چه می‌خواهی و با ما روابط دوستی و تجارت را که سابقاً در میان مملکت تو و مملکت من بوده است تجدید خواهیم کرد. ما با یکدیگر همدست خواهیم شد که ملل خویش را مقتدرتر و متمول‌تر و سعادتمندتر کنیم. من از تو خواهش دارم خدمتگزار با وفایی را که نزد تو می‌فرستم خوب پذیرایی کنی و یاری خدای و سلطنت طولانی و مفتخر و عاقبت خیر را برای تو آرزومندم.

در قصر امپراتوری تویلری در تاریخ ۲۷ پلوویوز سال ۱۳ و سال اول سلطنت من نوشته شد.

ناپلئون[1]

---

[1]. مجلهٔ شرق و کتاب سیاست ناپلئون در ایران.

کمی بعد از تقدیم این نامه ژوبر مریض شد و فتحعلی‌شاه که از مرگ رومیو چشمش ترسیده بود به عجله ژوبر را روانه نمود و جواب نامه امپراتور را که میرزا رضی تبریزی به فارسی نوشته بود مصحوب میرزا محمدرضای قزوینی، وزیر شاهزاده محمدعلی میرزای دولتشاه، نموده او را با ژوبر به طرف فرانسه راهی کرد.

میرزا محمدرضا در محل فین‌کن اشتاین[1] که مرکز ارکان حرب عملیات جنگی ناپلئون در محاربات ایلو و فریدلند بود به حضور رسیده مذاکرات میان او و ناپلئون به عقد قراردادی منجر شد که به عهدنامه فین‌کن اشتاین معروف است. این عهدنامه که در ۱۶ مادّه تنظیم شده بود از طرف فرانسه مسیو هوگ برنارماره[2]، وزیر مملکت ودارنده حمایل لژیون د[و]نور، و از طرف ایران عالیجناب شهامت نصاب میرزا محمدرضاخان، سفیر فوق‌العاده و بیگلربیگی قزوینی و وزیر شاهزاده محمدعلی میرزا، در تاریخ ۴ مه ۱۸۰۷ (مطابق ۲۵ صفر ۱۲۲۵) در فین‌کن‌اشتاین امضا شد. طبق مادّه شانزدهم قرارداد قرار بر این شد که معاهده «بعد از چهارماه از تاریخ امروز در تهران به امضا و تصویب» رسد.

قرارداد فین‌کن اشتاین در موقعی بسته شد که ناپلئون در حین جنگ با روسها یعنی عضو اتحادیه چهارم بر ضد فرانسه بود و اتحادیه چهارم تشکیل می‌شد از پروس و روسیه و انگلیس و سوئد. در همین دوره جنگهاست که ناپلئون در جنگ ینا[3] و سردار معروفش داوو[4] در اورشتادت[5] در روزهای ۱۳ و ۱۴ اکتبر ۱۸۰۶ قشون پروس را که مورد اعجاب و تحسین کلیه ملل اروپا بود طوری متفرق و متلاشی کردند که به قول مورخ معروف، آلبرماله، تا آن روز سابقه نداشت.

---

[1]. Finkenstein
[2]. Hughes Bernard-Maret
[3]. I-ena
[4]. Davout
[5]. Auerstaedt

اما جنگ با روسیه به این آسانی پایان نپذیرفت و مدت چندین ماه یعنی از دسامبر ۱۸۰۶ تا ۱۴ ژوئن ۱۸۰۷ (نبرد فریدلند)[1] طول کشید و در این مدت روسها با سرسختی عجیبی می‌جنگیدند و تعداد تلفات دو طرف بسیار زیاد بود، به طوری که در جنگ ایلو[2] از طرفین ۲۵۰۰۰ نفر کشته شدند و پس از این کشت و کشتار و به قول ناپلئون « قصابی» عملیات جنگی یک چند متوقف ماند. در همین توقف و تعطیل عملیات مهم جنگی است که قرارداد فین‌کن اشتاین بسته می‌شود.

آنچه در عهدنامه فین‌کن اشتاین قابل توجه است صراحت و وضوح تعهداتی است که عهدنامه مزبور به ایران تحمیل می‌کند و در حقیقت اکثر موادّ عهدنامه تعهدات مربوط به ایران است، به خصوص مادّه هشتم که به موجب آن ایران باید « جمیع روابط سیاسی و تجاری را با انگلیس قطع نموده، به آن دولت فوراً اعلان جنگ دهد و با او بدون فوت وقت خصمانه رفتار کند. بنابراین پادشاه ایران قبول می‌کند که وزیرمختاری را که به بمبئی فرستاده احضار نماید و قونسولها و نمایندگان تجارتی انگلیس مقیم ایران و بنادر خلیج‌فارس را فوراً از محلهای خود خارج سازد و تمام مال‌التجاره‌های انگلیس را ضبط کرده در قطع هر نوع ارتباط با انگلیس، چه در خشکی چه در دریا، به ممالک خود حکم اکید صادر نماید و از قبول هر وزیرمختار یا سفیر یا عاملی که در ضمن جنگ از طرف این دولت بیاید استنکاف ورزد».

همچنین دولت ایران متعهد بود که هر موقع فرانسه با دولت‌های انگلیس و روس داخل جنگ شود به کمک فرانسه وارد جنگ گردد. (مادّه نهم) و کلیه نفوذ خود را برای شوراندن سکنه قندهار و افاغنه بر ضد انگلیس و ایجاد راهی برای حمله به هند از آن طرفها به کار برد. (مادّه دهم) و وسائل پذیرایی نیروی دریایی فرانسه را در خلیج‌فارس

---
1. Friedland
2. Eylau

(اگر صورت می‌گرفت) و بنادر آن آماده نماید. (مادّه یازدهم) و در موقع حمله قوای زمینی فرانسه به هند از راه ایران کلیه مایحتاج ایشان را کارسازی کند. (مادّه دوازدهم) و این وسائل و لوازم را به قیمتی محسوب دارد که در داخله مملکت مجری و متداول است. (مادّه سیزدهم)، اما درباره تعهدات فرانسه فقط مادّه سوم قرارداد مهم بود که به موجب آن «امپراتور فرانسویان گرجستان را حقاً متعلق به پادشاه ایران» می‌دانست و چون فتحعلی‌شاه مایل بود که قشونش به وضع جدید مرتب و مجهز گردد، امپراتور تعهد می‌نمود که وسائل نظامی و اسلحه جدید برای او تدارک کند و به قیمت معمول در اروپا به ایران بفروشد. (مادّه ششم) و همچنین در فرستادن صاحب‌منصبان صنوف توپخانه و مهندس و پیاده مضایقه ننماید (مادّه هفتم).

تنها مادّه‌ای از این قرارداد که صریحاً ایران نفعی از آن می‌برد، مادّه چهارم بود که در طی آن امپراتور فرانسه تعهد می‌کرد که «تمام مساعی خود را در مجبور ساختن روسها به تخلیه گرجستان و خاک ایران صرف نماید و برای تحصیل این نتیجه در بستن عهدنامه صلح مداخله کند و تخلیه اراضی، همه وقت منظور سیاست وجهه نظر او باشد».

این مادّه هم با اینکه مبهم بود، از این جهت که «به کار بردن تمام مساعی برای تخلیه گرجستان» ممکن بود مؤثر بشود یا نه با بستن قرارداد تیلسیت بی‌اثر و فایده ماند. با اینکه ناپلئون ممکن بود در مذاکرات با امپراتور روسیه در این باره سخنی به میان آورد، کوچک‌ترین اشاره‌ای به آن نکرد و تعهد خود را که هنوز مرکبش خشک نشده بود بانکل فراموش کرد.

بالاخره بنا به خواهش فتحعلی‌شاه و اصرار وی، ناپلئون برای اجرای قرارداد یکی از نزدیکان خود را به نام ژنرال گاردان در رأس هیئتی از صاحب‌منصبان صنوف مختلفه در نظر گرفت، البته این انتخاب هم چندان اتفاقی و تصادفی نبود، بلکه این انتخاب یکی به

علت تقرب گاردان بود به امپراتور و سمت آجودانی مخصوص وی و دیگر اینکه نیاکان گاردان در ممالک شرقی سالها به خدمت مشغول بودند و تا اندازه‌ای در حوزه مدیترانه و ممالک شرق معروفیت داشتند. در نامه[ای] که ناپلئون به فتحعلی‌شاه نوشته و انتخاب و اعزام گاردان را اطلاع می‌دهد این موضوع ذکر شده، اینک متن نامه مذکور:[۱]

ترجمه محبت نامه

از طرف حضرت ناپولیون اعظم که با عنایت خدای تعالی و بر موجب قوانین دولت عظمی امپراتور و پادشاه فرانسه و پادشاه ایطالیه است به جانب شوکت جوانب پادشاه اعظم، ملک‌الملوک عالم، مزین اریکه پادشاهی، فرمانفرمای عرصه ماه تا ماهی، سلطان جوانبخت سکندرشأن فتحعلی‌شاه، پادشاه ایران دامت خلافته و سلطنته، السلام. پادشاها، بلندجاها و خدیو مرتبت پناها، چون که افزایش و استحکام روابط دوستی که شکراً لله متعال که مملکت فخیمه مایان از قدیم‌الایام سبقت کرده بود همان اقصا (کذا) آمال ضمیر اخلاص‌پذیر است، بنابراین دارنده محبت نامه جنرال غاردان، که سرعسکر دیویزیون و یک که از خادمان سرای همایون و هم ضابط ایچ آقایان اندرون، فرستادن به صوب شوکت اوب امر مصمم شد به آنیت اینکه جنرال مومی‌الیه را نزد خود با القاب سفیر مرخص دولت ما قبول فرموده بدو اعتماد کلی بنمایند، فی‌الواقع آبای جنرال غاردان وقتاً من‌الاوقات الماضیه بایراث موافقت و دوستی فی‌مابین دولت فرانسه و دولت ایران باعث و بادی شده بودند به تواریخ اندر مسطور است، بل درافواه ناس مذکور، پس جای اشتباه نیست که بالذات آثار جمیله اجداد خودش اقتفا بخواهد

---

۱. این نامه با نمرهٔ ۲۰۸۱ در بایگانی وزارت خارجه مضبوط است و ترجمه[ای] که نقل شده همان است که برای فتحعلی شاه صورت گرفته و پشت نامهٔ ناپلئون تحریر شده و ما آن را عیناً بدون هیچ گونه تصرف و تصحیحی در این مقاله نقل می‌کنیم.

کرد، از این قطع نظر جنرال غاردان را فدوی ذات ملوکانه‌ام و در خدمات سفریه مستخدم صادقانه‌ام دانسته بدین سفارت کبرا (کذا) لایق و شایسته دیدم و کذالک اوفیچیالان همه که به معیت جنرال مشارالیه مأمور و معین شدند و در نصرتهای بسیار که بر عساکر روسیه میسر گشت اصحاب و انصارم بودند و ایشان را یکایک گزیده اردوی همایونم باید شناخت و ان شاء الرحمن مبارزان مومی‌الیهم در محاربات علی لعدوّ المشترک با غیرت مشهوده مجربه در آن طرف به خواهش کوشند مبتناً علی ذالک امر محقق است که این گونه انتخاب و امتیاز مقبول و پسندیده آن حضرت سلطنت‌مآب بشود و مرجوّ است که بدین چنین ممتاز بین الاقران و مشار بالبنان منستر وی مرخص به اعتقاد تام و کامل و به هر کلمات که از طرف ما بگوید اعتماد کلی و شامل بدهند و بالتخصیص وقتاً که در حضور فایض النور آن جناب شوکت نصاب تقریرات متانت و دوام دوستی ما را و دعوات صافیات ما را برای اقبال ذات خلافت صفات و برای خوشحالی ممالک ایران و تحقیقات شوق و آرزوی ما را لاجل استقرار دولتین تکرار به تکرار یاد و ذکر بکند بدو گوش تصدق و تیقن را بگشایند، باقی همیشه سیل سیال برکات آسمانی در ایام سلطنت جاودانی با نسائم مساعده عاقبت سعیده بر ذات حشمت صفات کامرانی جاری و ساری باد به رب العباد. نوشته به مقام فنکنستین در اردوی نصرت مقروبم، روز فیروز بیستم نیسان سال هفتم و هشت‌صد و هزار از میلاد عیسی (ع) و سال سیم از جلوس همایونم یعنی فی یوم الثانی‌عشر من صفرالخیر سنه ۱۲۲۲.

امضای ایمپراتوری ناپالیون

و تحته المینیستیر و الوزیر للایمپراتور و الملک

شارل موریس، طالیران پرنس دبنونت

گاردان پس از دریافت فرامین خاصه ناپلئون که از لحاظ اهمیت سیاسی و نظـامی بسیار شایان توجه بوده به سمت ایران حرکت کرد. با تمام میـل بـه اختـصار مجبـوریم چند جمله از این دستورات امپراتور دقیق فرانسه را نقل کنیم:

« ... فرانسه به مملکت ایران به دو نظر می‌نگرد، از یـک طـرف آن را دشـمن طبیعـی روسیه می‌داند و از طرفی دیگر سرزمین آن را وسـیله و راهـی بـرای لشکرکـشی بـه هنـد می‌شمارد». در این دستورات ناپلئون دقیقه‌ای را فروگذار نکرده از نوشتن مراسلات به رمز و خواستن توضیحات دقیق راجع به امور مختلفه ایران و توجه بـه تربیـت و تهیـه قـشونی در ایران به سبک فرنک، ایجاد اتحاد ایران و عثمانی بر ضد روس، مطالعه در راههایی که ممکن است برای حمله به هند روزی مفید واقع شود و برداشتن نقشه‌های نظـامی و جغرافیـایی از راهها و بنادر ایران تا احتمال حمله به هندوستان به وسیله اتحاد ایران و فرانسه و باب‌عـالی، و در پایان این دستورات به سرتیپ گاردان اختیار تـام داده کـه طبـق عهدنامـه ۱۸۰۷م. و عهدنامه تجارتی متعلق به سال ۱۷۱۵م. ایران و فرانسه عهدنامه تجارتی ببندد.

ولی چنان که گفتم این همه دستورات بـا عهدنامـه تیلـسیت ملغـی شـد و هنـوز گاردان در محل مأموریت خود مستقر نشده بود که امپراتور فرانـسه و امپراتـور روس بـا بستن پیمانی روابط خصمانه خود را به صورت مناسـبات دوسـتانه در آوردنـد و بـدیهی است که هیئت فرانسوی در ایران دیگر کاری نمی‌توانست [انجام بدهد].

اما تا خبر صلح تیلسیت و نتیجه آن آشکار شود دولت ایران کـه از جریـان اطـلاع نداشت هیئت فرانسوی را به استقبال تمام پذیرفتـه و از صـاحب‌منـصبان بـرای تربیـت قشون مجهز استفاده کرد. در خصوص رسیدن ژنرال گاردان و سایر افراد هیئت فرانسوی صاحب روضه‌الصفای ناصری می‌نویسد: « جنرال غاردان نام که سردار دوازده هزار قشون

ناپلئون بود با هفتاد نفر از اهل حرفت و صنعت و معلمین سپاه نظام و مهندسین والامقام و عهدنامه ممهور به مهر آن پادشاه بزرگ و تحف و هدایای نفیسه قریب شدند، فتحعلی خان نوری، قوریساول باشی نواب ولیعهد آسمان مهد، به میهمانداری شتافت و در اواسط شوال یک هزار و دویست و بیست و دو وارد دارالسلطنه تهران شدند، بعد از ظهور قواعد تکریمات و قوانین تشریفات، در سرای جناب صدراعظم میرزا محمدشفیع نزول نمودند و جنرال غاردان به حضور پادشای دانای کاردان شرفیاب شده به لقب خانی ملقب و به توقف مأمور گردید».

گاردان پس از گذشتن مراسم تشریفاتی خواستار امضای عهدنامه شد و عهدنامه را از طرف دولت ایران میرزا شفیع، صدراعظم، و حاجی محمد حسینخان اصفهانی امین‌الدوله مهر کردند و برای ابلاغ مراتب، میرزا عسکرخان افشار ارومی به سمت سفارت فوق‌العاده ایران روانه پاریس شد.

ناپلئون بعد از جنگ فریدلند (۱۴ ژوئن ۱۸۰۷) که توانست قوای روسیه را در هم بشکند با روسیه معامله غالب با مغلوب ننمود، بلکه تزار را به امید اینکه متحد وی در جنگ با انگلیس خواهد شد به صلح و دوستی خواند و به کیفیتی که در تاریخ مذکور است در شهر تیلسیت قراری بین خود گذاردند که اینک مجال ذکر آن نیست. به طور خلاصه باید گفت که دولت ایران و عثمانی را فدای سیاست خود « به زانو درآوردن انگلیس» نمود و به این امیدواری دست تزار را در شرق باز گذاشت. (۸ ژوئیه ۱۸۰۷)

خبر عقد قرارداد تیلسیت، هم دولت ایران را به وحشت انداخت، هم میسیون فرانسوی را بلاتکلیف گذاشت. دولت ایران چندین بار به وسیله نامه‌های پی در پی به دولت فرانسه مراجعه کرد و از تنها گذاشتن ایران در مقابل روسیه گله نمود. ولی فرانسه حاضر نبود که عهدنامه فین‌کن‌اشتاین را به خاطر بیاورد و درباره گرجستان با روسیه

صحبتی به میان آورد و بهانه می‌آورد که علت عدم اظهار مطلبی درباره گرجستان در ضمن قرارداد تیلسیت این بود که در آن تاریخ هنوز عهدنامه به امضای دولت ایران نرسیده بود و فرانسه نمی‌دانست که اولیای ایران آن را خواهند پذیرفت یا نه. اما این سخن بهانه‌ای بیش نبود. چه دولت روسیه به قول ژنرال گداویچ: « ممالکی را که در ظرف چند سال به قوّه شمشیر لشکریان خود گرفته برای حفظ حیثیت خود هم که بود نگاه می‌داشت». فرانسه مایل بود که دولت ایران با روسیه سازش کند و دولت ایران نیز مایل بود که با دولت روس کنار بیاید، ولی شرایطی که دولت روس پیشنهاد می‌کرد یعنی بنا گذاشتن سرحدات روی خطوط کر و ارس و آرپاچای به اندازه‌ای موهن بود که نمی‌توانست آن را بپذیرد. حتی متارکه یک ساله‌ای هم که دولت ایران به توسط ژنرال گاردان از گداویچ خواسته بود رد شد و فرستاده گاردان به نام لاژار نیز نتوانست ژنرال روسی را از مبادرت به عملیات باز دارد.

ناپلئون که گاردان را برای تهیه زمینه برای حمله به روسیه فرستاده بود در دستورهای بعدی خود به گاردان او را مأمور کرده بود که دولت فرانسه را بین ایران و روسیه واسطه آشتی قرار دهد و مذاکرات را در تهران بین صدراعظم ایران و سفیر روسیه تمام کند و قرار صلحی ببندد که مناسب با حیثیات ایران باشد. فتحعلی‌شاه هم در نامه‌ای به ناپلئون پس از بیان اینکه فرستاده‌ای از طرف گداویچ به ایران آمده بود می‌نویسد: « جوابی که بدو دادیم همین بود که کفیل هر یک از امور ما آن برادر جلیل است، به هر چه نشان قبول نهد ما را رضایت و به هر چه رضا دهد از جانب ما ممضی... هر چه پسند رأی صواب‌آرای آن پادشاه آگاه است مراد و دلخواه ماست». ولی با این همه ناپلئون در این هنگام سرگرم جنگهای اروپا و غائله اسپانی بود و وزارت خارجه فرانسه از هر گونه ایفای به عهد سر باز می‌زد و حتی نمی‌خواست زحمت وساطت بین سفیر ایران در پاریس، عسکرخان، را با کنت تولستوی، سفیر روسیه، به گردن بگیرد. از

این بالاتر آنکه به صاحب‌منصبان فرانسوی که در اردوی عباس بودند اخطار کرد که از خدمت در قشون ایران خودداری کنند. عباس میرزا از گاردان اجازه خواست که دو صاحب‌منصب، یکی به نام لامی و دیگری وردیه در خدمت [ایران] باقی بمانند، ولی گاردان گفت: «از ناپلئون دستوری دراین باب ندارم». با این حال دولت فرانسه به اصرار تمام از دولت ایران می‌خواست که موادّ ۸ و ۹ و ۱۰و ۱۱و ۱۲ قرارداد را رعایت کند و به سختی تمام با انگلیسها رفتار نماید و درهای ممالک خود را به روی تجارت انگلیس ببندد. با تصرف ایروان به دست روسها آخرین امید ایران از فرانسه در جنگهای قفقاز قطع شد [و] دولت ایران کم کم فهمید که وجود فرانسویان گذشته از آنکه موجب نفعی نیست مورث ضرر ممکن است بشود. چه در این تاریخ نماینده کمپانی هند انگلیس، سرجان ملکم، به بندر بوشهر آمده بود و دولت ایران که از روسها جز زور و سرنیزه و از فرانسویها جز وعده‌های فریبنده ندیده بود به جانب آنان متمایل شد. با این همه چون ژنرال گاردان در ۲۳ شوال به دولت ایران اخطار کرده بود که اگر به سرجان ملکم اجازه ورود به تهران داده شود وی مأموریت خود را خاتمه یافته می‌داند و از تهران خارج می‌شود، شاه دو ماه به او مهلت داد و نماینده هندوستان را به وسیله اسماعیل‌خان، پیشخدمت خاصه، در شیراز معطل نمود و در همین مدت سرجان ملکم به هند خوانده شده و به جای او فرستاده مخصوصی به نام سر هارفورد جونز از طرف پادشاه انگلیس به ایران آمده در شیراز متوقف گردید و محمدخان حاجی‌لر استرابادی یوزباشی مهماندار او شده، او را به اصفهان آورد. چون مدت دو ماه منقضی شد فتحعلی‌شاه تصمیم گرفت که با وجود نمایندگان فرانسه سفیر پادشاه انگلیس را بپذیرد و چون گاردان گفته بود که «به محض توجه جونز به طرف تهران، ما از پایتخت خارج خواهیم شد»، در این هنگام که نماینده پادشاه انگلیس به طرف تهران متوجه شده بود هیئت فرانسوی پس از کسب اجازه و تودیع روز سیزدهم فوریه ۱۸۰۹ برابر ۲۸ ذیحجه ۱۲۲۳ از تهران خارج شدند و

فتحعلی‌شاه کاپیتن تروی لیه را مأمور رساندن نامه‌ای به ناپلئون کرد و به او گفت: « اگر خبر خوشی در جواب بیاوری به دست خود اشرفی بر سرت نثار می‌کنم».

هیئت فرانسوی روز ۲۲ محرم ۱۲۲۴ / ۹ مارس ۱۸۰۹ به تبریز رسیدند و پس از یک دوره اقامت کوتاه در ۱۷ آوریل (۲ ربیع‌الاول) از تبریز حرکت کردند. این تأخیر یک ماهه برای این بود که گاردان سعی می‌کرد دولت ایران نماینده شاه انگلیس را نپذیرد و ضمناً مطالبه حقوق افراد میسیون خود را می‌نمود. سرانجام وقتی میرزا بزرگ قائم‌مقام، وزیر عباس میرزا، با نهایت زیرکی از وی پرسید که « اگر دولت ایران انگلیسها را خارج کند و متعاقب آن مجبور به جنگ با ایشان شود آیا امپراتور فرانسه حاضر به کمک به ایران هست یا نه؟ آیا ناپلئون می‌تواند در صورت بروز جنگ بین ایران و انگلیس دولت روسیه را به حال بی‌طرفی نگاه دارد و اگر با ایران تجدید خصومت کند به یاری ایران قیام نماید؟» بدیهی است که گاردان نمی‌توانست جواب مقتضی بدهد، به همین جهت پس از گرفتن مطالبات افراد خود از اولیای دولت ایران بدون آنکه اجازه از ناپلئون داشته باشد از ایران خارج شد و به همین علت هم مغضوب ناپلئون واقع گردید و امپراتور فرانسه در ۲۰ شعبان ۱۲۲۴ و ۲۵ اوت ۱۸۰۹ مراسله‌ای به شاه ایران نوشته اطلاع می‌دهد که « گاردان را مغضوب ساخته و به علاوه امپراتور فرانسه دولت ایران را در افتتاح روابط ظاهری موقتی با انگلیس محق می‌داند.» و ضمناً عسکرخان افشار ارومی را که یکی دو سال در پاریس بلاتکلیف و سرگردان مانده و به علت عدم همراهی امپراتور کاری از پیش نبرده بود نوازش نموده و « با نامه دوستی و مسیو اوتره نام او را به ایران معاودت داد.[1] اینک ترجمه نامه‌ای که ناپلئون درباره عسکرخان و پایان سفارت وی نوشته است.

---

[1]. چون غرض از این مقاله معرفی بعضی از اسناد سیاسی بوده از تفصیل در باب این هیئت فرانسوی در ایران خودداری شده، کسانی که در این باب تفصیل بیشتری را طالب‌اند رجوع کنند به مآخذ ذیل: سفرنامهٔ مسیو ژوبر که آقای محمود هدایت ترجمه کرده‌اند،یادداشتهای گاردان، یادداشتهای تره زل، این دو کتاب به اهتمام جناب آقای عباس اقبال به فارسی ترجمه شده، کتاب سیاست ناپلئون در ایران، تألیف آقای دکتر بیانی و کتاب نفیس و ممتع سیاست انگلیس در ایران، تألیف آقای محمود محمود و کتاب روضه الصفاء و منتظم ناصری و مجلهٔ شرق.

از جانب ناپلئون با عنایت خدای تعالی و برحسب قوانین اساسی امپراتور فرانسویان، پادشاه ایطالیا مدافع[1] هیئت اتحادیه رن، رابط[2] بین ممالک مؤتلفه سویس به اعلی‌حضرت قدرقدرت قوی شوکت فتحعلی‌شاه، پادشاه ایران، دوست بسیار عزیز و صدیق ما.

اعلی‌حضرتا، قدرقدرتا، چون مدت مأموریت موقتی سفیر فوق‌العاده شما، عسکرخان افشار، در دربار ما به انجام رسیده است، بنا بر تصمیمات اخیر آن اعلی‌حضرت در باب فرستادگان ما لازم بود که او را بیش از این در نزد خود نگاه نداریم. اگرچه عزیمت او بر ما ناگوار خواهد بود و رفتار او همیشه مورد ستایش ما بوده.

سفیر مزبور غالباً در مدت مأموریت خود مراتب لطف آن اعلی‌حضرت را گوشزد ما می‌کرده [است]. میل قلبی ما این است که احساسات مودتی که همیشه بین الاثنین وجود داشته پیوسته برقرار بماند و آن اعلی‌حضرت در اختیار دوستی بین ما و دشمنان ما همیشه جانب ما را رعایت کنند و در این مشورت ما با کمال صفا بنا بر اعتمادی که آن اعلی‌حضرت نسبت به ما ابراز داشته‌اند مسئول او را اجابت خواهیم کرد.

اعلی‌حضرتا، قدرقدرتا در خاتمه از خدای متعال خواستاریم که روز به روز برعظمت او بیفزاید و ایام را با عظمت و عاقبت بگذراند تحریراً در ۲۳ مه ۱۸۱۰ در لیل.

مهر امپراتور ناپلئون **وزیر دولت** **وزیر روابط خارجه**

دوک دوباسانو **دوک دوکادو**

---

1. Protecteur
2. Mediateur

فصل چهارم

روابط ایران با کشورهای همسایه

واقعه قتل گریبایدوف در زمان فتحعلی‌شاه[*][1]

دکتر ابراهیم تیموری[**]

گریبایدوف و مأموریت او در ایران

پس از خاتمه دوره دوم جنگهای ایران و روس، معاهده ترکمان‌چای در تاریخ پنجم ماه شعبان سال ۱۲۴۳ برابر با ۲۲ فوریه و ۱۰ فوریه روسی سال ۱۸۲۸ به امضای نمایندگان طرفین رسید.

معاهده مزبور به موجب مادّه ۱۶ آن می‌بایست: « پس از تصویب و تصدیق شاهنشاه ایران (فتحعلی‌شاه) و اعلی‌حضرت امپراتور کل روسیه (نیکلای پاولیچ)... در ظرف چهار ماه و در صورت امکان زودتر به توسط وزرای مختار طرفین مبادله شود».

---

* دورهٔ سوم، ش ۳، شهریور ۱۳۴۵.

1. مطالب این مقاله بیشتر از کتابی که نویسنده دربارهٔ تاریخ سیاسی و دیپلماسی ایران در قرن نوزدهم در دست تألیف دارد گرفته شده است.

** دکتر ابراهیم تیموری در سال ۱۳۰۳خ. در شهر تهران متولد شد و لیسانس خود را در رشته علوم قضایی از دانشگاه تهران دریافت نمود و سپس مدرک دکترایش را از دانشگاه نوشاتل سوئیس اخذ کرد. وی در اسفند ماه ۱۳۲۷ به خدمت وزارت امور خارجه در آمد و سالها به عنوان دیپلمات در دستگاه دیپلماسی کار کرد. آخرین سمت وی سفارت ایران در امارات متحده عربی بود. او از نویسندگان و مترجمان پرکار آثار تاریخی و سیاسی به شمار می‌رود. کتابهای ***تحریم تنباکو***، ***عصر بی خبری***، ***امپراطوری مغول***، مهمترین تالیفات وی و ترجمه **یادداشتهای سرجان کمبل** در دو جلد از مهمترین آثار وی هستند.

ژنرال ژان پاسکویچ، فرمانده فاتح نیروهای روسیه، نسخه اصلی معاهده ترکمان‌چای را توسط متصدی و منشی امور سیاسی ستاد فرماندهی خود یعنی آلکساندر سرگیویچ گریبایدوف[1] که در طرح تنظیم شرایط آن معاهده سهم بسزایی داشت برای تصویب و تصدیق امپراتور روسیه به پطرزبورغ فرستاد.

آلکساندر گریبایدوف در ۴ ژانویه سال ۱۷۹۴ در شهر مسکو در خانواده معروفی متولد شد و پس از اتمام تحصیلات وارد ارتش روسیه گردید و سپس در سال ۱۸۱۷م. به خدمت وزارت امور خارجه در آمد. وی به ادبیات و نویسندگی علاقه داشت و از همان هنگامی که از تحصیل فراغت یافت مقالاتی برای روزنامه‌ها می‌نوشت و به مجامع ادبی آمد و شد می‌کرد. در سال ۱۸۱۹م. که به سمت دبیر سفارت روسیه در تهران تعیین شده بود همراه مزارוויچ[2]، وزیرمختار روس، به ایران آمد. گریبایدوف از طرف وزیرمختار روس مأمور تحویل گرفتن اسرا و فراریان روس در ایران شد و در حدود ۱۵۸ نفر از آنها را کرهاً و طوعاً به روسیه برد و پس از تحویل آنها دوباره به ایران بازگشت.

در سال ۱۸۲۱م. گریبایدوف به سمت منشی سیاسی ستاد یرملوف، فرمانده نیروهای روسیه در قفقاز، تعیین شد و پس از آن دو سه سالی فقط به کارهای ادبی و نویسندگی پرداخت. داستانها و نمایشنامه‌ها، از جمله کمدی غم عاقل بودن را که در این دوره نوشت موجب کمابیش معروفیت او شد. گریبایدوف مدتی عضویت جمعیت دکابریست‌ها (دسامبریست‌ها) را که مخالف سلطنت استبدادی و خواهان تحدید اختیارات امپراتور روسیه بودند داشت و به همین جهت هنگامی که قیام دکابریست‌ها در دسامبر ۱۸۲۵ سرکوب شد او نیز توقیف و محاکمه گردید، ولی به علت فقد دلیل تبرئه و آزاد شد. پس از شروع دوره دوم جنگهای ایران و روس در سال ۱۸۲۶م. مجدداً

---

[1]. Alexandre Sergievitch Griboyédov

[2]. Mazarowitch

گریبایدوف مأمور خدمت در ستاد فرماندهی قفقازیه و منشی سیاسی ژنرال پاسکویچ، فرمانده نیروهای روس، گردید و در تفلیس توقف کرد و هنگام مذاکرات صلح چند بار با عباس میرزا، نایب‌السلطنه، ملاقات نمود. همان طور که گفته شد شرایط عهدنامه ترکمان‌چای بیشتر توسط او طرح و تنظیم گردید و خود او مأمور بردن عهدنامه به پطرزبورغ برای تصویب و تصدیق امپراتور روسیه شد.

وقتی گریبایدوف نسخه معاهده را به پطرزبورغ برد چون در امور ایران سوابقی داشت و به علاوه مورد توجه ژنرال پاسکویچ بود[1] به توصیه او و از طرف دولت روسیه در تاریخ ۱۵ آوریل (روسی) ۱۸۲۸ به سمت وزیرمختار روس در دربار ایران تعیین گردید و مأمور آوردن نسخه تصدیق شده معاهده ترکمان‌چای به تهران شد و کنت نسلرود، وزیر امور خارجه وقت روسیه، ضمن نامه‌ای به شرح زیر او را به میرزا ابوالحسن خان شیرازی، وزیر امور خارجه ایران، معرفی کرد:

> عالی‌جاه معلی جایگاه شهامت و بسالت انتباه، وزیر کار آگاه اعلی‌حضرت کیوان رفعت شاه اعظم ایران میرزا ابوالحسن‌خان دوست نیک و عزیزالشأن دام عزه و اقباله، مصالحه ابدی که در ترکمان‌چای فی‌مابین دولتین روسیه و ایران استقرار یافته و خود آن عالی‌جاه در آن امور معاونت و اهتمام نموده‌اند چنان فرح و خشنودی به قلب ما رسانید که این معنی وسیله به من داد که به تازگی شروع تحریرأت به آن عالی‌جاه دوست نیک و عزیزالشأن نمایم و سبب امیدواری به ما می‌دهد که رابطه مصالحه در میان مملکتین نیک طرفین از ابتدای این حال بلا تغییر استحکامی خواهد یافت. حضرت پادشاه اعظم عالم پناهی

---

[1]. در منابع روسی از جمله کتاب تألیفات گریبایدوف زن پاسکویچ دختر عموی گریبایدوف ذکر شده است. در کتب فارسی مثل منتظم ناصری، ص ۱۴۴؛ ناسخ التواریخ، جلد اول و روضه الصفا، جلد نهم، گریبایدوف را خواهرزادهٔ ژنرال پاسکویچ ثبت نموده‌اند.

خواهشمند اهتمام مراتب تصدیق دوستی با همسایه مشهور خود شهریار مملکت ایران بوده، با این فکر و اراده اعلی‌حضرت امپراتور اعظم ظل‌اللهی، عین خوب و مستحسن دانسته بر وفق قرارداد شروط مصالحه به تازگی تعیین سفارت روسیه در ایران و به جهت شدت توقیر و احترام‌گذاری [گزاری] شایان به وجود ذی‌جود حضرت شاه اعظم ایران ارسال وزیرمختار به درگاه شاه اعظم والا شأن و همچنین غنرالنی کونسول به بلده تبریز گردد و به نام وزارت مزبور معالی انصاب نجابت انتساب اسطاطسکی سویطنیک و صاحب حمایل مرتبه دوم مقدس انای مرصع به الماس گریبایدوف که لایق اشفاق و الطاف معلومه حضرت پادشاه عالم پناهی است مأمور و روانه گشته است و نیز به شغل غنرالنی کونسولی جناب نادورنی سویطنیک و صاحب حمایل آمبورکر تعیین شده که هر دو[ی] ایشان به آن عالی‌جاه شناسا و معلوم می‌باشند. محب، کمال اطمینان دارد که جناب گریبایدوف منظور حضرت امپراتور عالم پناهی را به تقدیم رسانیده و با امور در باب همان فوایدی که از تطویل مرابطه دوستی طرفین به ظهور می‌رسد مطمئن خواهد ساخت و نیز از طرف دیگر امیدواریم که به ملاحظه این گونه صفوت البته آن عالی‌جاه وزیر دانشمند حضرت شاه اعظم بلا اهمال اهتمام خود را حتی‌المقدور در ماده اتصال همان اراده نیک گفتار مزبور در کار خواهند داشت. از آن عالی‌جاه توقع می‌نمایم دوستار را از خاطر محبت مظاهر محو و فراموش ننمایند. باقی با کمال احترام‌گذاری [گزاری] معلوم و دوستی صادقانه خاطر می‌باشم، آن عالی‌جاه دوستی آگاه را خیرخواه و منتظر خدمت.

غراف کارل نصل رود. تحریراً در دارالخلافه پطرزبورغ در سیم ماه مای سنه ۱۸۲۸ مسیحیه. بر مطابق اصل طیطولارنی سویطنیک طیطو نوشته است.

گریبایدوف در راه عزیمت به ایران مدتی در شهر تفلیس یعنی شهری که برای انجام مأموریت خود قبلا مدتی در آنجا ساکن بود توقف نمود و در همین شهر در ماه اوت سال ۱۸۲۸ با دختر پانزده ساله زیبایی به نام نینا ازدواج کرد. این دختر فرزند ینرال مایور کنیاز جفجوادزوف[1]، حاکم ایروان، و از خانواده‌های معروف گرجی بود و گریبایدوف از مدتی قبل با آنها آشنایی و رفت و آمد داشت. گریبایدوف عاشق بی‌قرار نینا بود و پس از ازدواج تا پایان عمرش که چندان طولانی نبود پیوسته علاقه‌اش به او بیشتر می‌شد، به طوری که دوری از او موجب ناراحتی جسم و جانش می‌گردید.

طرز فکر و رفتار گریبایدوف

همان طور که گفته شد گریبایدوف قبل از آنکه با سمت وزیرمختاری به ایران بیاید سابقه مأموریت در ایران [را] داشت و مدتی نیز در تهران و تبریز و شهرهای دیگر ایران توقف کرده بود و در مذاکرات سیاسی که بین ایران و روسیه به عمل آمده بود شرکت نموده بود. از مطالعه نامه‌ها و یادداشتهای گریبایدوف[2] که هنگام مأموریت در ایران به دوستان و آشنایان و یا رؤسای خود نوشته تا حدی به طرز فکر و نظر او نسبت به ایران و ایرانیان می‌توان پی برد. گریبایدوف اصولا آدم متکبر و خودخواهی بود و نسبت به ایرانیان نظر تحقیرآمیزی داشت و مردم آسیا را وحشی و بی‌تمدن می‌خواند و معتقد بود که مأموریت او در کشوری است که باید در آنجا رفتاری آمیخته به خشونت و درشتی داشته باشد. روش و رفتار گریبایدوف در مأموریتهای سابق نیز طوری خشن و زننده بوده است که غالب آنها مورد تأیید وزارت خارجه روسیه قرار نمی‌گرفت، به خصوص

---

1. صحیح این نام Chavtchavadze می‌باشد، ولی در اسناد فارسی آن را چفچوادزوف یا جفجوادزوف ثبت کرده‌اند.

2. قسمتی از نامه‌ها و یادداشتهای گریبایدوف به فارسی ترجمه شده و در همین نشریه ص ۳۲۴ به بعد به چاپ رسیده است. از خلال آنها به خوبی به طرز فکر و نظر او دربارهٔ ایران می‌توان پی برد.

در سال ۱۸۱۹م. که در ایران مأمور باز گردانیدن عده‌ای از اسرای روسی شد و توانست ۱۵۸ نفر از اسرا و فراریان روسیه را تحویل بگیرد و با خود به روسیه ببرد. وقتی این مأموریت را انجام داد ژنرال یرملوف که او نیز خصومت زیادی نسبت به ایران و ایرانیان داشت به وزارت امور خارجه روسیه پیشنهاد کرد که گریبایدوف را به واسطه انجام مأموریت موفقیت‌آمیزش مورد تشویق قرار دهند، ولی وزارت امور خارجه روسیه چون اعمال و رفتار گریبایدوف را خلاف اصول دیپلماسی می‌دانست پیشنهاد ژنرال یرملوف را قبول نکرد. به هر حال، به طوری که خواهیم دید گریبایدوف جان خود را به واسطه همین اعمال خشن و زننده از دست داد.

هنگامی که گریبایدوف در تفلیس توقف داشت با دکتر جان مکنیل[1]، پزشک و مأمور سفارت انگلیس در ایران که در آن موقع برای مذاکره در [مورد] طرز پرداخت غرامات معاهده ترکمان‌چای به تفلیس رفته بود، ملاقات و مذاکراتی می‌کند. بی‌مناسبت نیست برای آشنایی با طرز تفکر گریبایدوف در آن هنگام نامه‌ای را که جان مکنیل درباره ملاقات خود با گریبایدوف به عنوان میرزا ابوالقاسم قائم‌مقام (وزیر عباس میرزا) نوشته در اینجا نقل کنیم:

> مخلصان استظهارا ملاذا مشفقا، بعد از اظهار مراسم اخلاص بر وزن اختصاص می‌نگارد که در تفلیس با گروبیدوف، ایلچی دولت روسیه، ملاقات شد. به مخلص اظهار نمود که به نایب‌السلطنه از زبان من عرض کن که این امپراتور روس[2] مثل امپراتور سابق نیست. غرور شبابش غالب است و جوان و اول جلوس

---

[1]. جان مکنیل بعدها در زمان محمدشاه به سمت وزیرمختار انگلیس در ایران تعیین می‌شود. به واسطهٔ دخالتهای بیجای مکنیل در قضیهٔ هرات که این مقاله را جای بحث در آن نیست محمدشاه در پاره‌ای از نامه‌های خود او را «مکنیل بد ذات» خوانده است.

[2]. منظور نیکلای اول، تزار روسیه متولد سال ۱۷۹۶ است که در سال ۱۸۲۵ امپراتور روسیه شد تا سال ۱۸۵۵ بر آن کشور حکومت کرد.

امپراتوری. چون من مأمورم به سفارت به آن دولت بهیه و می‌خواهم متوقف باشم و نمی‌خواهم که در زمان توقف خود و اول ورود به آن دولت طوری باشد که از رسیدن من منزجر باشند، آنچه لازم است می‌گویم که اگر در انقضای وعده مراهنه خوی وجه خوی را ندادند، البته، البته که خوی را تصرف خواهند کرد و این مطلب را سردار به میرزا جعفر مهندس‌باشی گفته‌اند. وقتی هم که به ایروان وارد شدم میرزا جعفر را دیدم، همین مطلب را گفت که هرگاه در سر موعد تنخواه نرسید، البته خوی را حسب‌الفرموده امپراتوری تصرف خواهند کرد و شکی در این ندانند. دیگر اینکه اکثری از اهل ارامنه نخجوان و ایروان و سایر ولایات آن لب ارس و نصف مسلمانهای آن طرف آب می‌خواهند که آمده در خاک خوی و این طرف ساکن شوند و تمامی چشم به کار خوی دارند که بگذرد و از آن طرف حرکت نمایند و در این طرف آمده ساکن شوند و الحال چنانچه امر خوی نگذرد و روسیه خدا نخواسته متصرف شوند، البته تمامی مسلمانان و ارامنه آن طرفی مأیوس می‌شوند و احدی از جای خود حرکت نخواهد نمود و خوی هم که به دست روسیه باشد دیگر این طرف آب هم البته متصرفی نخواهد داشت و گروبیدوف هم انتظارش این بود که امر خوی بگذرد و عازم شود. باری در این صورت غفلت از طریقه دوربینی و مصلحت‌جویی و دولت‌داری دور است البته. بر اولیای دولت لازم است که به زودی این صد هزار تومان را ارسال دارند و نگذارند که خوی را تصرف نمایند که به هیچ وجه صلاح این دولت نیست، بلکه خرابی دولت است. زیاده چه زحمت دهد. البته در این بابت لازمه دولتخواهی را به عمل خواهند آورد. اخسقه و بایزید را هم روسیه گرفتند. زیاده زیاد است. محل امضای جان مکنیل.

ورود گریبایدوف به ایران

با این ترتیب گریبایدوف با عنوان وزیرمختاری دولت روسیه روانه ایران شد و نامه و « هدایای ایمپراطوری را که چهل‌چراغهای بلور و ظروف و اوانی از قطعاًت سنگ یشم و سماق تراشیده بودند و نهایت تصنع در آنها کرده داشتند با او فرستادند»[۱] و « چون خبر ورود او به تبریز رسید نایب‌السلطنه (عباس میرزا) نظر علی‌خان افشار ارومی را به میهمانداری او بیرون فرستاد و او را با مکانتی لایق در آورد».[۲]

گریبایدوف به همراهی زن و یک عده سی چهل نفری از کارکنان و خدمه سفارت در ماه ربیع‌الثانی ۱۲۴۴ / اکتبر ۱۸۲۸ وارد تبریز شد و از طرف عباس میرزا، نایب‌السلطنه، و دیگر مقامات ایرانی نهایت اعزاز و اکرام نسبت به او به عمل آمد.

گریبایدوف از همان بدو ورود به تبریز و در مدت چند هفته‌ای که در آنجا توقف داشت بر خلاف آداب و رسوم زمان به بهانه آنکه نماینده دولت فاتحی است که وارد کشور مغلوبی می‌شود، علی‌رغم سیاست تحبیب‌آمیز آن وقت دولت روسیه شروع به بدرفتاری و حرکات خشونت‌آمیز نمود. هر وقت با شاهزادگان و رجال ایران ملاقات می‌کرد، رفتاری آمیخته با تکبر و غرور و نخوت داشت. اطرافیان او بدون هیچ ملاحظه‌ای از عده‌ای مزدور و یا اشخاصی که در دوران جنگ مرتکب خیانت به وطن خود شده بودند حمایت و جانبداری می‌کردند و خودش از روی اشتباه یا به عمد می‌خواست موادّ عهدنامه ترکمان‌چای را به غلط مطابق میل و خواسته خود تفسیر کند و عده‌ای را به بهانه آنکه از اسرای روس هستند به روسیه بفرستد. یکی از کارهای خلاف گریبایدوف مقارن ورود به تبریز اعزام یک نفر از همراهان خود به سمت کنسول روس به گیلان بود. موضوع تعیین کنسول از طرف روسیه در گیلان بعد از معاهده گلستان

---

۱. روضه الصفا، جلد نهم.

۲. ناسخ التواریخ، جلد اول.

عنوان شد و در مدت قریب ده سال فاصله بین جنگهای دوره اول و جنگهـای دوره دوم این موضوع یکی از موارد اختلاف بین دو دولت بود و با وجود مکاتبات و مذاکرات زیادی که به عمل آمد دولت ایران هیچ وقت زیر بار این درخواست روسها نرفت و یکی از علـل جنگهای دوره دوم نیز شاید همین موضوع بود که بحث آن محتـاج مقالـه دیگـری اسـت. البته تعیین کنسول از طرف روسها در معاهدات گلستان و ترکمان‌چای پـیش‌بینـی شـده بود ولی در کجا؟ و با چه شرایطی؟ و چگونه؟ که می‌بایست همه با توافق طرفین به عمـل آید. گریبایدوف پس از ورود به تبریز بدون هیچ مقدمه و مذاکره و بی‌هـیچ اجـازه‌ای یـک نفر را به سمت کنسول دولت روس تعیین کرد و روانـه گـیلان نمـود و ایـن امـر در نظـر اولیای دولت ایران سخت ناگوار آمد. به هر حال گریبایدوف بعد از توقف تقریباً یـک مـاه و نیم در تبریز و ارتکاب اعمال خلاف رویّه که از او و اطرافیانش سر زد « آمبـورکر»[1] را کـه به سمت کنسول روس در تبریز تعیین شده بود با چند نفـری دیگـر در تبریـز گذاشـت و خود با سی و چند نفر [از] همراهان در تاریخ شنبه ۱۲ جمادی‌الثانی ۱۲۴۴ / ۲۰ دسامبر ۱۸۲۸ عازم تهران شد. گریبایدوف در این سفر زنش را که گفتیم بـسیار مـورد علاقـه‌اش بود همراه نبرد و او را در تبریز گذاشت و چنان که خـواهیم دیـد تـصمیم داشـت پـس از رسیدن به تهران و شرفیابی به حضور فتحعلی‌شاه و انجام پاره‌ای مذاکرات زودتر بـه تبریـز که معمولا در آن موقع نمایندگان روس و انگلیس در آن شهر اقامت می‌کردند باز گردد.

گریبایدوف و همراهانش فاصله بین تبریز تا تهران را تقریبـاً در مـدت سـه هفتـه پیمودند. در این مدت از طرف همراهـان گریبایـدوف نـسبت بـه اهـالی سـر راه بـسیار خـشونت و بـدرفتاری مـی‌شـد. در غالـب نقـاط از طـرف همراهـان وزیرمختـار روس « اخراجات» و تشریفاتی بیش از میزان معمول و مرسوم مطالبه می‌شد و اگـر منظورشـان

---

[1]. Ambourker

انجام نمی‌گردید درصدد ضرب و شتم مردم برمی‌آمدند. در چند نقطه بین آنها و مردم زد و خوردهایی اتفاق افتاد. به خصوص در سر راه قزوین و تهران که می‌خواستند چند نفر از گرجی‌ها و ارامنه را به عنوان آنکه از اسرای روسیه در ایران هستند به روسیه بفرستند و مردم مانع می‌شدند.[۱]

خلاصه با این وضع گریبایدوف و همراهانش یعنی مالتسوف[۲]، دبیر اول، و آدلونگ[۳]، دبیر دوم، و یک شاهزاده گرجی و یک افسر روسی و پانزده نفر قزاق و یک خدمتگزار و چند تن ارمنی و گرجی در تاریخ یکشنبه پنجم رجب ۱۲۴۴ / ۱۱ ژانویه ۱۸۲۹ وارد تهران شدند.

تشریفات دربار ایران و شرفیابی وزیرمختار روس

از طرف دولت ایران « میرزا محمدعلی خان کاشانی، وزیر نواب شاهزاده ظل‌السلطان (حاکم تهران)، با محمدولیخان افشار قاسملو حسب‌الامر شاهنشاهی به استقبالش رفتند و به احترام تمام او را به شهر آورده در حوالی دروازه شاهزاده عبدالعظیم[۴] منزلی خالی دادند و بعد از ورود گریبایدوف، سفیر و وزیرمختار دولت روسیه، به امر حضرت شاهنشاه ایران میرزا ابوالحسن‌خان شیرازی، وزیر امور دول خارجه، و الله‌قلی‌خان قاجار دولو، نایب نسقچی‌باشی، و میرزا فضل‌الله علی‌آبادی، مستوفی خاصه دیوان اعلی، به دیدن ینارال گریبایدوف رفتند و با او به لوازم مهربانی

---

۱. تاریخ سیاسی و دیپلوماسی ایران، دکتر علی‌اکبر بینا، ص ۲۵۰؛ تاریخ اجتماعی و سیاسی ایران در دورهٔ معاصر، سعید نفیسی، جلد دوم، ص ۱۹۴.

2. Ivan Maltzof

3. Karl Adelung

۴. محلی که امروز به نام باغ ایلچی نامیده می‌شود (میرزا تقی‌خان امیرکبیر، تألیف عباس اقبال، ص ۱۲؛ تاریخ تهران، تألیف عبدالعزیز جواهرکلام، ص ۷۸).

پرداختند».[۱] در آن زمان تمام اصول و مقررات تشریفات شرفیابی به حضور پادشاه ایران به طور مشخص و ثابت تدوین و تنظیم نشده بود و به طور کلی تشریفات شرفیابی برای همه نمایندگان سیاسی یکسان نبود و بستگی به اهمیت و موقعیت نماینده و دولت متبوع او و یا مقتضیات زمان داشت. ولی اصول و ترتیباتی مقرر بود که هر نماینده سیاسی موظف می‌گردید آنها را اجرا و مراعات نماید.

در موقع انعقاد عهدنامه ترکمان‌چای یعنی چند ماه قبل از آمدن گریبایدوف به عنوان وزیرمختار به ایران ضمن صورت مجلس ضمیمه عهدنامه مزبور، برای مأموران سیاسی روسیه اصول کلی تشریفات پذیرایی پیش‌بینی شده بود. با توجه به این صورت مجلس و مقررات معمول و متداول وقت به طور خلاصه جریان تشریفات ورود «ایلچیان» به خاک ایران تا هنگام شرفیابی به حضور شاه بدین قرار بود:

از طرف دولت ایران مهمانداری از بین رجال تعیین می‌گردید (مقام مهماندار بستگی به اهمیت مقام و موقعیت نماینده سیاسی داشت). مهماندار به اتفاق عده‌ای محافظ تا سرحد ایران به استقبال ایلچی می‌رفت و همراه او به پایتخت باز می‌گشت.

مخارج پذیرایی [از] ایلچی و همراهانش و به اصطلاح آن روز «اخراجات» همه به عهده دولت ایران بود. در طول راه به هر شهری که می‌رسیدند از طرف حاکم محل به فراخور حال استقبال و پذیرایی به عمل می‌آمد و تبریک و تهنیت ورود به ایلچی گفته می‌شد.

وقتی ایلچی به نزدیکی‌های پایتخت می‌رسید مهماندار توسط یکی از افراد خود مراتب را به دربار اطلاع می‌داد و از طرف شاه معمولا ایشیک آقاسی (رئیس تشریفات) و چند نفری از بزرگان و عده‌ای سوار با علم شیر و خورشید به استقبال ایلچی می‌رفتند و او را تا محلی که برایش تهیه شده بود همراهی می‌کردند. روز بعد وزرا و چند نفر از

---

[۱]. روضه الصفا، جلد نهم.

رجال برای احوالپرسی به دیدن ایلچی می‌رفتند و تاریخ شرفیابی برای دو ـ سه روز بعد از ورود تعیین می‌شد.

روز شرفیابی در تمام طول مسیر ایلچی « عسکر» (سرباز) با تفنگ می‌گماردند، به خصوص در میدان ارک[۱] که سربازان بیشتری با چند عراده توپ و توپچی برای ادای احترام مستقر می‌شدند. در آن روز یکی از غلام پیشخدمتها به اتفاق یک نفر « جلودار» با « اسب یراق مرصع و زین طلا و زین‌پوش» به نزد ایلچی می‌رفتند و اطلاع می‌دادند که « شاه شما را خواهد خواست رخت سلام بپوشید.» و سپس ایشیک آقاسی یا یک نفر از رجال در ساعت مقرر می‌رفت و می‌گفت که « شاه شما را خواسته بیایید». ترتیب حرکت ایلچی و همراهان از منزلش تا عمارت سلطنتی و قرار گرفتن آنها بدین صورت بود: عده‌ای از فراشهای شاهی با لباس‌های قرمز رنگ در جلو و پشت سر آنها یک دسته سوار با شمشیرهای برهنه، بعد تخت روان حامل نامه و هدایای ارسالی. سپس ایلچی در لباس رسمی خود سوار اسب یراق مرصع و زین طلا که از طرف شاه برای بردن او فرستاده شده بود و در پشت سر او اجزای سفارت و مهماندار و دیگران و در دنبال آنها عده‌ای از فراش[ها] و یک دسته سوار با شمشیرهای برهنه [قرار داشتند]. هنگامی که ایلچی و همراهان وارد عمارت سلطنتی می‌شدند از طرف گارد احترام مراسم احترامات نظامی به جای آورده می‌شد و به اصطلاح آن روز « تعظیم پیش‌فنگ» می‌کردند و چند نفری که آنجا حاضر بودند از ایلچی استقبال می‌نمودند. ایشیک آقاسی‌باشی، ایلچی و همراهان را به اتاق کشیک خانه می‌برد و در آنجا « قلیان و قهوه و چای تعارف می‌کرد». بعد از مدتی ایشیک آقاسی خبر می‌داد، که پادشاه ایران حاضر پذیرایی هستند و سپس او را به تالار بزرگ عمارت سلطنتی یا سراپرده شاهی راهنمایی می‌کرد.

---

[۱]. این تشریفات برای وقتی بود که ایلچی در تهران شرفیاب می‌شد. فتحعلی شاه در پاره‌ای از موارد ایلچیان را در خارج از پایتخت مثل چمن سلطانیه و در سراپردهٔ شاهی به حضور می‌پذیرفت.

ایلچی نامه پادشاه متبوع خود را روی دست می‌گرفت و در عقب او اشخاص حامل هدایا و سایرین قرار می‌گرفتند ــ در نزدیکی در ورودی تالار، ایلچی و همراهان کفش‌های خود را بیرون می‌آوردند و بعد وارد تالار می‌شدند.

در وسط تالار بر تخت طاووس که روی آن « تشک مرصع و اسباب سلطنت و متکا و مسند جواهر و سلفدان مرصع و شمشیر» قرار داشت فتحعلی‌شاه جلوس می‌کرد و قلیان مخصوص خود را که برایش می‌آوردند به دست می‌گرفت.

در اطراف تخت طاووس شاهزادگان و امرای قاجار و وزرا و رجال و بزرگان با لباسهای مخصوص در جاهای معین می‌ایستادند. غلام پیشخدمتان و غلامان معروف مقرب نیز با شال و کلاه و خنجرهای مکلل و لباسهای فاخر در راهروها و اطراف درهای ورودی قرار می‌گرفتند.

وقتی ایلچی وارد تالار می‌شد، به اتفاق همراهان کلاههای خود را بر می‌داشتند و دو ـ سه بار تعظیم و به اصطلاح آن روز « کرنش» می‌کردند تا نزدیک شاه می‌رسیدند. در آنجا شاه با صدای بلند به ایلچی خوشامد می‌گفت و سپس میرزا شفیع صدراعظم ـ و در غیاب او یک نفر از رجال ــ جلو می‌رفت و نامه را می‌گرفت و در حضور شاه می‌گذاشت و به همین ترتیب سینی هدایا را در کناری قرار می‌دادند. یک صندلی برای نشستن ایلچی در مقابل تخت شاه می‌گذاردند، ولی معمولا ایلچی روی آن نمی‌نشست. ایلچی ابتدا نطق مختصری درباره دوستی و روابط حسنه دو کشور ایراد می‌نمود و بعد فتحعلی‌شاه از او جویای سلامتی پادشاه متبوعش می‌شد و مختصری درباره وضع خود او مکالمه‌ای به عمل می‌آمد و پس از « اظهار مرحمت شاه» نسبت به همراهان با همان تشریفات مرخص می‌گردیدند.

همان طور که دیدیم گریبایدوف از هنگام ورود به خاک ایران همه جا مورد

تعظیم و تکریم مقامات دولتی ایران قرار گرفت و با او در نهایت اعزاز و اکرام رفتار شد. در هنگام شرفیابی او به حضور فتحعلی‌شاه نیز مراسم تشریفات را به نحو احسن و اتم به جای آوردند و در همه جا برای آنکه وزیرمختار دولت فاتح روسیه و حامل معاهده ترکمان‌چای است نهایت تجلیل و احترام را از او نمودند، ولی برعکس، او به واسطه تکبر و نخوت ذاتی و ناپختگی‌ای که داشت با رفتار و گفتار ناشیانه خود موجب رنجش و دلتنگی شاه و رجال و بزرگان ایران می‌شد. هنگام شرفیابی به حضور شاه اصراری داشت که تا می‌تواند رسوم و تشریفات دربار را مراعات نکند. چنان که قبل از ورود به تالار شرفیابی از چند لحظه‌ای که او را در کشیک خانه نگه داشتند تا شاه آماده پذیرفتن او شود ناراضی و متغیر شد. هنگام ورود به تالار چنان که مرسوم بود کفشهای خود را بیرون نیاورد، بعد هم آن طور که باید تعظیم نکرد. نامه و عهدنامه را خود جلو برد و به دست شاه داد، در خطاب، القاب مقام سلطنت را مراعات ننمود و در صحبت با شاهزادگان و رجال و وزرا عناوین آنها را به زبان نیاورد.

رضاقلی هدایت در جلد نهم کتاب روضه‌الصفا جریان شرفیابی و رفتار و گفتار گریبایدوف را بعد از ورود به تهران این طور شرح می‌دهد:

> پس از روزی دو سه، چنان که قاعده آوردن سفرای روم و فرنک و روس به حضور حضرت خاقانی بود... پیشکاران دربار خاقانی و کارکنان سرکار سلطانی به حضور مبارکش آوردند و بر رسم معهود قبل از حضور، لمحه‌ای او را در کشیک خانه امرای دیوان جلالت بنیان نشانیده تحریمات و تکریمات به ظهور آوردند و او خود بدین قواعد متغیر و از مقام مأموریت به مرتبه آمریت تمایل داشت و این گونه رفتار را بی‌حرمتی و بی‌عزتی خود پنداشت و سخنان دلخراش می‌راند و بر آداب ادب و حرمت آستین استغنا بر می‌افشاند و به واسطه اتفاقات گذشته

نهایت خیلای و مانیا در طبع و دماغ محزون داشتی و ریشه تکبر و تجاسر در مزرعه تدبر و تجبر همی‌کاشتی... این گریبایدوف، ایلچی روسیه، را به جهت چیرگی نظام روسیه بر تبریز و آذربایجان تبختری عظیم و تکبری جسیم بود و به وفق قوانین خواقین ترکستان با پادشاه ایران که اعظم از خاقان چین و افخم از خان توران زمین بوده رفتار و سلوک شایسته مرعی نمی‌نموده، چندان که عقلای دوربین دقیق بدو اندرز و نصیحت کردندی که از این گونه اتفاقات و از این دست امورات بسیار اتفاق افتاده که پادشاهان بزرگ وقتی مغلوب شده‌اند و بر حسب اقتضای وقت به مصالحه آمده‌اند چنان که پطرکبیر را با آل‌عثمان و شرل دوازدهم را با پطرکبیر واقع شده و هَلُم جَرا سلاطین را با سلاطین رفته است، از فرستادگان و سفراء و امراء و وزراء مداخله و مماطله در امور دولت خلاف ادب است، او را سودمند و دلپسند نمی‌افتاد و زبان به گفتار لاطایل هم می‌گشاد و امنای دولت کار او را به اغماض همی‌گذرانیدند و به خلاف ایتلاف رأی نمی‌زدند و جسارتهای او را از حضرت خاقان همی‌نهفتند و خودسریهای وی را در پیشگاه شاهنشاه ایران به تصریح نمی‌گفتند. و چون به مجلس همایون شاهنشاه قاجار فتحعلی‌شاه صاحبقران در آمد چنان شنیدم که بر بساط مبارک که محل جبهه‌سائی سلاطین بزرگ و بوسه‌گاه شاهان سترگ بود خلع نعلین نکرد و از رمز فاخلع نعلیک بالوادی المقدس طوی غفلت ورزید و در خطاب و بیان خشونت پیشه کرد و سخنان درشت راند. مع هذا شاهنشاه ایران که در جاه، افراسیاب و در رای، پیران را بنده خود نمی‌شمرد با وی ملاطفت و ملایمت مرعی داشت، درشتیهای او را به نرمی و سردیهایش را به گرمی پاسخ داد. حاضرین بارگاه چندان که به اشارات خفیه و بیانات جلیه ینارال گریبایدوف را از

این گونه سلوک با حضرت ملک‌الملوک ممانعه و مناصحه کردند از کمال غرور در آن جوان جسور تغییری حاصل نشد. از آنجا که فرستاده امپراتور روسیهٔ بود و اتمام مصالحه را میانجی و میهمان دولت خاقان شده به مفاد اکرموالضیف و لو کان کافراً حضرت خاقان نکته‌دان سوء ادب گریبایدوف را به نظر اغماض مستور می‌فرمود.

رفتار گریبایدوف در تهران

مدت توقف گریبایدوف در تهران از تاریخ ورود (پنجم رجب ۱۲۴۴) تا هنگام کشته شدنش (ششم شعبان ۱۲۴۴) یک ماه طول کشید و در این مدت همان طور که گفتیم رفتار و حرکات ناشیانه و متکبرانه او شاه و درباریان و رجال دولت تا مردم کوچه و بازار تهران را مرعوب و ناراضی و خشم‌آلود ساخت. همان طور که گفته شد دولت روسیه هنگام اعزام گریبایدوف به ایران هدایایی هم از قبیل چهل‌چراغهای بلور و ظروف و غیر آن برای فتحعلی‌شاه و سایر رجال ایرانی فرستاده بود، ولی این هدایا تا موقع شرفیابی گریبایدوف و بعد قتل او، به تهران نرسید و گریبایدوف این تأخیر را به واسطه اهمال مأموران ایرانی می‌دانسته است. از نامه‌ای که میرزا ابوالحسن خان، وزیر امور خارجه ایران، به او نوشته و سوگندی که در آن در بی‌تقصیری مأمورین ایرانی یاد کرده تا حدی به انعکاس ترس‌آمیز رفتار وزیرمختار روس می‌توان پی برد:

عالی‌جاها، درایت و فطانت همراها، دوستا، گراما، مشفقا، مهربانا!

رقعه آن دوست رسید و از مضمونش مستحضر گردید. اینکه نگارش داشته بودند که کارگذاران رشت تهاون و اهمالی در فرستادن تحف و هدایای اعلی‌حضرت ایمپراتور اعظم نموده‌اند گزارش را به خاکپای اعلی‌حضرت

شاهنشاهی روحی فداه معروض داشت. اعلی‌حضرت شاهنشاهی امر و مقرر فرمودند که به آن دوست اظهار نماید که در همان اوقات که خبر ورود هدایا به بندر انزلی رسید، آدمی تعیین شد که به رشت رفته هدایا را حمل و نقل به دارالخلافه نماید، و از تعاقب، فرامین اکیده عز صدور یافت که به تعجیل هر چه تمام‌تر هدایا را برسانند، و به حقّه مبارک اعلی‌حضرت شاهنشاهی روحی فداه، [قسم که] به هیچ وجه غفلت و تسامحی در آوردن هدایا نشده است؛ لیکن باعث تعویق و تأخیر، شدت فصل شتا و بسیاری برف و باران و گل ولاست که عبور این راه در این فصل کمال صعوبت و اشکالی عظیم دارد، چنانچه حالا دوازده روز است چاپاری به رشت رفته است که به تعجیل خبری از هدایا بیاورد به علت سد طرق نتوانست معاودت کند و خبری پس آورد، و از قراری که معلوم می‌شود مشکل است تا دو ماه دیگر هدایا وارد دارالخلافه شود. اکنون باز بنا به خواهش شما امر و مقرر شد که فرمان قضا جریان صادر و محصلی شدید تعیین شده به رشت برود و به هر طور [که] ممکن است اهتمامی در زود رسانیدن هدایا نمایند. خاطر آن دوست جمع باشد که به هیچ وجه تسامحی در این باب نخواهد شد.

تحریراً فی شهر رجب سنه ۱۲۴۴ از جانب دوست صادق شما وزیر امور خارجه دولت بهیه ایران.

از جمله کارهای خلاف گریبایدوف آنکه، گاهی اشخاص و افراد مخالف دربار و دولت را به سفارت می‌خواند و از آنها در برابر دولتیان حمایت می‌کرد. وقتی دو نفر از ارامنه تهران یک نفر مسلمانی را کشتند و به خانه او پناهنده شدند گریبایدوف از تسلیم آنها به مأموران دولت خودداری کرد و نزد شاه شفاعت قاتل را نمود و ناچار با پرداخت وجهی ورثه مقتول را راضی کردند و قاتل را از قصاص معاف داشتند. قزاقان مستحفظ

سفارت و افراد وابسته به آنها با حال مستی در کوچه و بازار تهران به راه می‌افتادند و به اشخاص مختلف بدگویی و پرخاش می‌کردند.

اهم مطالبی که گریبایدوف در مذاکرات خود با میرزا ابوالحسن‌خان، وزیر امور خارجه ایران در میان می‌نهاد و در انجام آنها پافشاری می‌کرد عبارت بود از پرداخت بقیه وجه‌المصالحه که دولت ایران باید به دولت روسیه می‌پرداخت (به خصوص در مورد کرور هشتم که شهر خوی وثیقه آن بود).[1]

در این مورد به او پاسخ داده شد که این صلح به وساطت جان مکدونالد، وزیرمختار انگلیس، انجام شده و برای پرداخت «کرورات» نیز ترتیبی مقرر گردیده و دولت ایران مطابق آن عمل خواهد کرد. مطلب دیگر آن بود که چون در آن موقع بین دولت روسیه و دولت عثمانی جنگ برقرار بود، دولت ایران باید به دولت روسیه در جنگ با دولت عثمانی «امداد قشونی» نماید. بعد از گفت‌وگوهایی که گاهی پایان آن به قهر می‌انجامید جواب امنای دولت ایران به گریبایدوف این بود که «ما با دولت علیه عثمانیه کمال اتحاد و دوستی داریم و علاوه از آن با شریعت ما درست نمی‌آید که با کفار اتفاق نموده با دولت اسلام به دعوا مشغول شده باشیم. اگر از دست ما برآید و در قوه داشته باشیم به دولت اسلام کمک نمودن از برای ما واجب است و امنای دولت فرموده قبله عالم را به ایلچی روسیه گفتند. در جواب گفته بود که در این صورت مصالحه ما برهم است [و] از پیش امنای دولت پا شده و به منزل خود رفته بود و امنای دولت این گونه صحبت ایلچی روسیه را به خاکپای قبله عالم عرض و قبله عالم از این گونه حرکت زشت ایلچی به غیض (کذا) آمده حکم فرموده بودند: «مصالحه ما هم بر هم است و الحال جواب بدهید برود». و امنای دولت آدم پیش ایلچی روسیه فرستاده بودند که مراتب را به خاکپای قبله عالم عرض نمودیم حکم فرمودند که مصالحه ما هم

---

[1]. برای اطلاع از جریان پرداخت غرامات معاهدهٔ ترکمان‌چای مراجعه فرمایید به مجلهٔ یادگار، سال اول، ش ۲، ص ۲۱.

بر هم است باید برود. و بعد از رسیدن این خبر به ایلچی روسیه از کردار خود پشیمانی بسیار خورده و چند روز مهلت خواسته واسطه‌ها قرار داد و عذرها خواست».[۱]

مطلب دیگری که گریبایدوف به تلقین بعضی از همراهان به خصوص ارامنه [بر روی آن] زیاد پافشاری می‌کرد و جان خود را نیز بر سر آن گذارد بهانه‌جویی و ایجاد مزاحمتهایی بود که به استناد ماده ۱۳ عهدنامه ترکمان‌چای و تفسیر غلط آن در مورد استرداد اسرای ارمنی و گرجی، برای مردم از هر طبقه فراهم می‌کرد.

ماده ۱۳ عهدنامه ترکمان‌چای مقرر می‌داشت:

« تمام اسراء جنگی را که طرفین در هنگام محاربه اخیره و یا قبل از آن دستگیر کرده‌اند و همچنین اتباع دولتین که در اوقات سایره اسیراً گرفتار شده باشند در ظرف چهار ماه مسترد خواهند شد. بعد از آنکه به این اشخاص ارزاق و اشیاء لازمه داده شد مومی‌الیه‌م را به طرف عباس‌آباد حرکت داده و در آنجا به کمیسرهایی که از طرفین برای استرداد و تهیه اعزام به اوطان ایشان مأمور شده‌اند تسلیم خواهند کرد. درباره اسراء جنگی و اتباع دولتین که به اسیری گرفتار شده و به سبب بعد مکان آنها و یا به علت دیگری در ظرف مدت فوق مسترد نشده‌اند طرفین متعاهدین همین ترتیبات را مرعی و مجری خواهند داشت.

دولتین ایران و روس مخصوصاً این حق را برای خود قرار می‌دهند که أیّ وقت کان این قبیل اشخاص را مطالبه نمایند و ملتزم می‌شوند که هر وقت خود اسراء اظهار کرده یا از طرفین مطالبه شدند مومی‌الیه‌م را مسترد سازند».

در آن موقع عده‌ای از اهالی گرجستان، به خصوص زنان گرجی که از زمان کریم خان زند و آقا محمدخان قاجار به عنوان اسیری به ایران آورده و بعد به اجبار یا به

۱. [برگرفته] از نامهٔ بدون تاریخ که سجع مهر نویسندهٔ آن «عبده محمد حبیب» و به نام «آقا محمد حسن»، مصلحت‌گذار ایران در ارزنه‌الروم، نوشته شده است (باش وکالت آرشیوی استانبول، شمارهٔ ۳۶۷۲۳).

دلخواه به دین اسلام و سپس به تزویج اشخاص مختلف درآورده بودند، در نقاط مختلف ایران زیاد دیده می‌شدند. این اشخاص که بیشتر در خانه رجال و معروفین زندگی می‌کردند اکثراً دارای اولاد و احفادی هم شده بودند. گریبایدوف در این مورد نامه‌ها نوشت، تهدیدها کرد و سماجتها نمود. از جمله نامه زیر که به وزیر امور خارجه ایران نوشته است:

دوست مهربان من، بعد از مرحمت‌های بی‌پایان که اعلی‌حضرت قدر قدرت قبله عالم و عالمیان به کمترین فرمودند و تأکید بلیغ در رد کردن اسراء مقرر داشتند مع‌هذا الی حال اسیری نرسیده خصوصاً ضعیفه که در خانه ملاباشی است که خویش معظم‌الیه به نواب نایب‌السلطنه عرض کرد و به نواب نایب‌السلطنه یقین و مشخص گشته و معلوم شد که ضعیفه در آنجاست و حکم فرمودند بگیرند رد نمایند، هنوز هم معوق مانده. بباید محبت فرموده مقرر دارند که امروز ضعیفه را در خانه ملاباشی گرفته بیاورند و سایر اسراء را به طوری که اظهار شد محبت نمایند و قبله عالم در باب رفتن نایب‌السلطنه به پطر[زبورگ] اظهار فرموده بنده عرض کردم که تا خبری از اعلی‌حضرت قدر قدت امپراتور اعظم نرسد نمی‌شود، و قبله عالم فرمودند که نایب‌السلطنه به تفلیس برود تا زمانی که امپراتور به پطر[زبورگ] برسد نایب‌السلطنه هم رسیده باشد و لیکن کاغذی که من به جنرال انشف به حسب الخواهش نواب نایب‌السلطنه نوشته‌ام تا جواب رسد صلاح رفتن نیست و امروز هم از جنرال انشف کراف پسکویچ ایروان کاغذی رسیده که آنچه صالداتی که فرار می‌نمایند و به آذربایجان می‌آیند و رد نمی‌کنند، این طریقه خلاف دوستی دولتین و رأی عالم آرای شاهنشاه اعظم است. از آن دوست توقع دارم که به قبله عالم عرض و از سرکار قدرآثار حکم محکم شده که همگی را رد نموده بعد از این

ترک طورها را نمایند. زیاده چه اطناب رود.

گذشته از اینها گریبایدوف توسط مأمورین سفارت هم « بنا گذاشت که با تجار دارالخلافه به بهانه اینکه گرجستانی در خانه شماست بدرفتاری نماید و بدون اذن و استحضار اُمنای دولت ایران کسان خود را از ارامنه و روسیه به خانه‌های مسلمانان می‌فرستاد و ایشان خودسر داخل خانه‌های مردم شده اظهار می‌داشتند که باید نمایندگان ما جمیع أناثیه آن خانه را دیده، اگر زن از گرجستان باشد به خانه ایلچی برده، تا ایلچی بالمشافهه تحقیق رضا و عدم رضا در ماندن یا نماندن او در مملکت ایران نماید و مکرر این حرکت از گریبایدوف صادر شد و از أناثیه اهل اسلام به این نحوها به خانه خود برده شبها نگاهداری می‌کرد».[1]

داستان آغا یعقوب خواجه

در خلال این احوال و پس از یک سلسله از این قبیل رفتار هنگامی که گریبایدوف خود را آماده رفتن به تبریز می‌کرد و حتی حضور شاه هم شرفیاب شده و اجازه مرخصی گرفته بود یکی از خواجه‌های مقرب حرمسرای فتحعلی‌شاه که سمت ناظر حرمخانه پادشاهی را داشت به نام میرزا یعقوب خواجه به واسطه اختلاف حسابی که پیدا کرده بود فرار کرد و به نزد گریبایدوف در سفارت روس پناهنده شد.

میرزا یعقوب یا آغایعقوب از ارامنه گرجستان بود که بیست ـ سی سال قبل از آن او را به اسارت به تهران آورده و پس از اخته کردن جزء خواجه‌های حرمسرا درآورده بودند ـ آغایعقوب از وجوه سپرده به دستش چهل، پنجاه هزار تومان کسر آورده بود و وقتی خواستند به حسابهایش رسیدگی کنند به عنوان آنکه گرجستانی و از اتباع روسیه

---

[1]. تاریخ نو، جهانگیر میرزا، ص ۱۲۱.

می‌باشد به نزد گریبایدوف رفت و متحصن شد و درخواست کرد او را به روسیه بفرستد.

آغایعقوب به واسطه اطلاعی که از داخل حرمسرای دربار فتحعلی‌شاه داشت و همچنین چون با شاهزادگان و رجال و معروفین آشنایی به هم رسانده بود و به « اندرون» رفت و آمد می‌کرد صورتی از زنان گرجی تهیه کرد و به گریبایدوف داد. از جمله اسامی دو نفر از زنان ارمنی که در خانه اللهیارخان آصف‌الدوله بودند، جزء این صورت بود. گریبایدوف به آصف‌الدوله و اشخاص دیگری که طبق آن صورت، زنان گرجی در خانه آنها بودند پیغام فرستاد و خواست زنها را برای استعلام و بازجویی از اینکه آیا مایل به رفتن به روسیه هستند یا نه، نزد او بفرستند.

حرکات و رفتار ناهنجار گریبایدوف بیش از پیش موجب نارضایی دربار ایران و رجال دولت شده بود، ولی باز به ملاحظاتی فقط به پیغام شفاهی و دعوت او به ترک این رویّه اکتفا می‌کردند ـ وقتی آغایعقوب در سفارت روس متحصن شد، وزیر امور خارجه ایران به گریبایدوف نامه‌ای نوشت که با رفتن آغایعقوب از ایران مخالفتی ندارد، ولی باید قبلا در « محکمه حاکم شرع» تهران با حضور ترجمان مرافعه بشود و پس از « تفریغ حساب و رد مطالبات، کسی را با او حرفی و سخنی نخواهد بود.»

آغایعقوب که می‌دید دولت ایران در تعقیب رسیدگی به حسابهای اوست و از طرف دیگر حامی خود را ایلچی دولت غالبی در کشور مغلوبی می‌دید جسور شده و مکرر علناً به مقامات دولت ایران فحاشی و هرزه‌درایی می‌کرد و به خصوص در نزد مردم متعصب آن روز نسبت به دین اسلام توهین و جسارت می‌نمود.

گریبایدوف که در بازگشت به تبریز و رفتن نزد زن محبوبه‌اش عجله داشت در پاسخ نامه وزیر امور خارجه ایران نوشت که اولا محاکمه آغایعقوب در تبریز و با حضور کنسول روس به‌عمل آید و ثانیاً تقاضا نمود یکی از همکاران خود را به عنوان « نایب»

خویش در تهران بگذارد تا در غیاب او کارهایش را دنبال کند، ولی وزیر امور خارجه ایران با این تقاضا موافقت نکرد ـ نامه‌های متبادله در این باره که تاریخ آنها دو روز قبل از کشته شدن گریبایدوف می‌باشد به شرح زیر است:

« سواد کاغذ وزیر دول خارجه که به ایلچی روس (گریبایدوف) نوشته‌اند.

عالی‌جاها، بلند جایگاها، دوستاها.

میرزا یعقوب مباشر داد و ستد سرکار دیوان بوده با تحویلداران دیوانی محاسبات و معاملات چند داشته که نوشتجات پا به مهر و سیاهه محاسبات او حاضر است و مبلغی از مال سرکار دیوان و تحویلدارها و غیره بر ذمه او هست و بعضی تفریطات و سرقتها از او به ظهور رسیده، به مقتضای بعضی از فصول عهدنامه که البته در نظر آن دوستدار است از تبعه طرفین هم هر گاه مطالبه و محاسبه و مؤاخذه باشد باید در محکمه حاکم شرع آن بلد با حضور ترجمان مرافعه بشود. لهذا باید میرزا یعقوب در محکمه شرع دارالخلافه تهران حاضر شود و با حضور ترجمان طی مرافعه شده تفریغ حساب و رد مطالبات نموده باشد و بعد از طی مرافعه و رد مطالبات ظاهر است که کسی را با او حرفی و سخنی نخواهد بود، چون لازم بود اظهار شد. تحریراً فی چهارم شهر شعبان ۱۲۴۴.»

پاسخ گریبایدوف به نامه وزیر امور خارجه:

« عالی‌جاها، بلند جایگاها، شوکت و جلالت دستگاها، شهامت و بسالت اکتسابا، دولت و اقبال همراها، وزیر امور دول خارجه، جناب میرزا ابوالحسن خان دام اقباله.

مراسله جناب آن عالی‌جاه رسید در باب میرزا یعقوب بدان روش که نوشته بودید کما هو حَقّه معلوم و مفهوم شد. چون مخلص محض برای استحکام و انضباط دوستی دولتین آمده و همیشه در کوشش و سعی می‌باشد که روز به روز

دوستی را زیاد نماید که در فی‌مابین دولتین مغایرت و جدایی تصور نشود در این صورت معلوم است که مخلص مال سرکار اعلی‌حضرت شاه را از مال سرکار اعلی‌حضرت امپراتور اعظم خود جدا ندانسته، در باب ادعایی که با میرزا یعقوب هست اگر چنانچه چیزی در ذمه او ثابت باشد موافق حق و حساب بازیافت خواهد شد. لهذا مخلص صداقت اندیش از آن عالی‌جاه توقع می‌نماید که چون حالا روانه هستم مشارالیه را موافق عهدنامه به همراهی مخلص با اموال خودش روانه تبریز نمایند که در آنجا در محکمه شرع انور تحقیق مراتب شود. با وجود اینکه موافق عهدنامه این قبیل امور مختص از عالی‌جاه غنرالنی کونسول امبورکر بوده و نواب اشرف والا نایب‌السلطنه در آنجا تشریف دارد و اگر چنانچه مخلص بخواهد که تفصیل جواب مراسله جناب آن عالی‌جاه را بنویسد باز به طول انجامیده که باعث معطلی خواهد شد. باری امیدواری چنان است که زیاده از این مخلص معطل نشده، زیاده از حد از اعلی‌حضرت شاه والاجاه راضی و خشنود روانه شود و دیگر عالی‌جاها دوستا، جناب شما خود نایب مخلص و خانواده او را در پطرزبورغ می‌شناسید و می‌دانید که چقدر نظام‌دان و قاعده‌شناس است که پاس دوستی دولتین را چقدر منظور می‌دارد و به مخلص معلوم است که کاری نخواهد کرد که منافی رأی اعلی‌حضرت شاه والاجاه باشد که نظر بر اینکه پیش‌تر هم به شما نوشته‌ام، حالا مجدداً مخلص توقع می‌نماید که به خدمت اعلی‌حضرت شاه اعظم عرض نمایند که چون لازم است مشارالیه تا مراجعت مخلص در اینجا بماند باید او را کمال عزت و احترام نمود که خاطر جمع باشند که از او خلافی به ظهور نخواهد رسید و مشارالیه منتظر هدایا خواهد شد که به حضور همایون شاه والاجاه بگذارند چون لازم بود اظهار شد. تحریراً فی چهارم شهر شعبان المعظم ۱۲۴۴.

سواد کاغذ وزیر دول خارجه [ایران] که به ایلچی روس (گریبایدوف) نوشته‌اند:

عالی‌جاها، درایت و فطانت همراها، دوستا، در خصوص فرمایشی که اعلی‌حضرت شاهنشاهی روحی فداه به عالی‌جاه نظرعلیخان فرموده بودند که به آن دوست مهربان ابلاغ نماید از دوستدار خواهش کرده بودند که کیفیت آن را در طی نوشته اظهار نماید. لهذا قلمی می‌دارد که چون در این روزها بعضی امور جزویه در میان است که ان‌شاءالله به نوعی خواهد گذشت که به نظرها با کمال دوستی و مهربانی دولتین غریب و ناپسند نیفتد و معلوم است در صورتی که آن دوست یک چند در دارالخلافه تهران مقیم باشند نظر به فطانت و خیرخواهی و اختیاری که دارند رفع این گونه امور به خوشی خواهد شد و از هیچ طرف غایله و غباری فی‌مابین درگذشتن بعضی امور جزویه اتفاق نخواهد افتاد و اگر آن دوست هنوز که بعضی جزویات در میان است و خیرخواهیها و نیک‌اندیشیهای ایشان در تکمیل دوستی ظهوری نیافته کسی را از جانب خود در اینجا بگذارید و خود روانه آذربایجان شوید شاید در مجاری طی امور نایب آن دوست را اطلاع و اختیاری کلی در گفت‌وگوهای دوستانه که ناچار متضمن تحملات و توقعات یک جهتانه و مستلزم احتراز از اعتراضات و سخت‌گیریهای مشاجرانه است نباشد و در این اول وهله کارها به خوشی مقرون نگردد، پس از این رهگذر به آن دوست اعلام می‌شود که اگر خود لازم می‌دانند دراین روزها روانه آذربایجان شوند همراهان خود را به همراهی خود برده باشند. اگر کسی را خواهید در اینجا بر سر منزل و مکان معینه بگذارید دیگر او را اذن مداخلت در کار و بار دولت و امثال آن ندهند، تا خود مراجعت نمایند و اگر خود توقف می‌نمایند بهتر و خوب‌تر. چون لازم بود اظهار شد. فی چهارم شهر شعبان ۱۲۴۴.

غوغا و آشوب مردم تهران

به هر حال گریبایدوف که این قبیل مخالفتها را هم می‌دید به تحریک و تشویق آغایعقوب و دیگران به شدت عمل خود در مورد استرداد زنان گرجی و به خصوص دو نفر زن خانه اللهیارخان آصف‌الدوله[1] که با روسها میانه خوبی نداشت افزود. این جریان

[1]. اللهیارخان آصف‌الدوله دولو قاجار (سالاربار) فرزند محمدخان بیگلربیگی است ـ هنگامی که آقا محمدخان قاجار کشته شد، محمدخان بیگلربیکی حاکم تهران بود و چون در به سلطنت رسیدن فتحعلی شاه خدماتی به او کرد در ابتدا مورد توجه قرار گرفت و به همین جهت فتحعلی شاه یکی از دختران خود به نام مریم خانم را به عقد ازدواج فرزند او یعنی اللهیارخان درآورد و همشیرهٔ اللهیارخان را هم خود به زنی گرفت. عباس میرزا، نایب‌السلطنه، و چند فرزند دیگر فتحعلی شاه از بطن همین دختر محمدخان بیگلربیکی بود. در سال ۱۲۴۰ هنگامی که عبدالله خان امین‌الدوله صدراعظم، مورد غضب واقع و معزول شد، اللهیارخان از طرف فتحعلی شاه به سمت وزارت اعظم تعیین گردید و به آصف‌الدوله ملقب شد.

هنگام صدارت آصف‌الدوله دورهٔ دوم جنگهای ایران و روس شروع شد و [او] از طرف فتحعلی شاه مأموریت یافت برای کمک به عباس میرزا به آذربایجان برود. ولی می‌گویند به تحریک انگلیسها برعکس به کارشکنی و اخلال پرداخت ـ در هنگام جنگ به ظاهر از یک طرف در عقد قرارداد صلح با روسها اصرار می‌کرد، اما در باطن به آتش جنگ دامن می‌زد. چنان‌که برهم زدن مجلس مذاکرات صلح دهخوارقان را به او نسبت می‌دهند. در جنگهایی هک در کنار رود زگم در گنجه بین نیروهای تحت فرماندهی او و روسها درگرفت شکست خورد و بعد که تبریز به دست روسها افتاد آصف‌الدوله که در خانه‌ای پنهان شده بود اسیر شد و تا بعد از عقد معاهدهٔ ترکمانچای در اسارت روسها بود ـ آصف‌الدوله پس از آزاد شدن به تهران آمد و از طرف فتحعلی‌شاه به علت مسامحه در جنگ مورد مؤاخذه قرار گرفت و از صدارت عزل شد و برای عبرت دیگران دستور داد در ارک به پای او در ملأعام چوب بزنند و اولین چوب را هم عباس میرزا زد.

میرزا ابوالقاسم قائم مقام که با آصف‌الدوله میانهٔ خوبی نداشت در منشأت خود او را «صلح به هم برزن و از جنگ به در زن» خوانده است (منشأت قائم مقام، چاپ تبریز، سال ۱۲۹۴ق، ص ۸۴) و در ضمن قصیده‌ای نیز (همان، ص ۴۴۰) دربارهٔ آصف‌الدوله گفته است:

بگریز به هنگام که هنگام گریز است — رو در پی جان باش که جان سخت عزیز است
جان است نه آنست که آسانش توان داد — بشناس که آسان چه و دشوار چه چیز است
آن صلح به هم برزن و از جنگ به در زن — نه مرد نبرد است زنی قـ.. و هیز است
آن آهوی رم کرده که در یک شب و یک روز — از رودزگم آمده در دیزج و دیز است
از رود ارس بگذر و بشتاب که اینک — روس است که دنبال تو برداشته ایز است
نه دشمن روس است و نه در جنگ و جدال است — او تازه عروس است پی جمع جهیز است ☜

را ظل‌السلطان، حاکم تهران، ضمن نامه‌ای به عنوان عباس میرزا، نایب‌السلطنه، و همچنین جهانگیر میرزا در تاریخ نو این طور شرح می‌دهند:

☜ ای خائن نان و نمک شاه و ولیعهد | حق نمک شاه و ولیعهد گریز است؟
گوید که غلام در شاهنشهم اما | بالله نه غلام است اگر هست کنیز است
آخر به من ای قوم بگویید کز این مرد | چیزی که شهنشاه پسندیده چه چیز است
نه فارس میدان و نه گردونه سوار است | نه صاحب ادرات و نه و عقل و نه تمیز است

قائم مقام ضمن نامه‌ای که از تبریز به تاریخ شب ۲۵ شعبان ۱۲۴۴ / ۲ مارس ۱۸۲۹ نوشته و به تهران فرستاده با ایما و اشاره آصف‌الدوله را مسبب قتل گریبایدوف می‌داند (همان،ص ۲۳۰)، «... خداوندا چه ناسپاسی ما را گرفتار چنین نسناسی کرده و از ما خود چه کفران در وجود آمده که کیفر آن می‌بریم. عامه و خاصهٔ اهل ایران از دانی و قاصی و مطیع و عاصی از بادی و حاضر و مقیم و مسافر و مسلمان و کافر هر یک به شری از شرور این دزد زن به مزد هتاک بی‌باک درمانده‌اند، من جمله یکی از مفاسد، قتل وزیرمختار روس است با چند نفر از صاحبان منصب و کسان اوست. هشت کرور و آنچه مقدور بود از تفنگ و توپ و بد و خوب باز به هباء و هدر رفت. معادات و مخاصمات یک بر هزار افزود و چنان می‌نماید تا سختی در آهن است و چربی در روغن نعوظ در عراق مذکر است و نفوذ در عرق سعتر و اتساع در روزن فروج و ارتقاع در سد یأجوج و انبساط در نشاط باده است و التذاذ در لواط ساده تیغ انتقام آمیخته و عوض هر قطره دریایی از خون ریخته خواهد شد. اکنون در تسکین فتنه و آشوب به حضرت نایب‌السلطنه مشروحی نوشته و دستورالعمل خواسته‌اند ضعف الطالب و المطلوب...»

در علت این قبیل تحریکات آصف‌الدوله گفته شده است، گذشته از سابقهٔ‌دشمنی بین اجداد او (قاجار دولو) و اجداد فتحعلی‌شاه (قاجار قوانلو) آصف‌الدوله خود داعیهٔ سلطنت داشت و بعد از عقد معاهدهٔ ترکمان‌چای و تثبیت سلطنت در خانوادهٔ عباس میرزا می‌خواست با اتکا به انگلیسیها یعنی رقیب روسها موجبات بدنامی و برکناری عباس میرزا را فراهم سازد.

علیشاه ظل‌السطان پس از آنکه در سال ۱۲۵۰ مجبور شد مقام سلطنت را به برادرزادهٔ‌خود یعنی محمدشاه واگذارد ضمن نامه‌ای به برادرزادهٔ دیگر خود یعنی اردشیر میرزا (فرزند عباس میرزا) می‌نویسد: «... از وقایع دارالخلافه زین‌العابدین خان له له مستحضر است آن فرزند را حالی خواهد کرد که مردم در چه خیال‌اند. به جز تمام کردن اولاد ما منظوری ندارند ولیک شما خود عاقل باشید کاری بکنید که تمام نشوید و خانوادهٔ برادر مرحوم مرا برهم نزنند. آصف به جز تمام کردن شما منظوری ندارد...»

باری پس از مرگ فتحعلی شاه و در زمان محمدشاه،آصف‌الدوله به صلاحدید قائم مقام به حکومت خراسان مأمور شد و به اتفاق پسرش حسن‌خان سالار به مشهد رفت ـ (بعضی‌ها تحریکات آصف‌الدوله را در کشته شدن قائم مقام مؤثر می‌دانند). در سال ۱۲۶۲ق هنگامی که محمدشاه دستور عزل آصف‌الدوله را از حکومت خراسان داد، پسرش سالار علیه دولت مرکزی یاغی شد و به قتل و آشوب در ناحیهٔ خراسان پرداخت تا در سال ۱۲۶۶ق در زمان ناصرالدین‌شاه و هنگام صدارت میرزا تقی‌خان امیرکبیر، حسام‌السلطنه (سلطان مراد میرزا) مأمور سرکوبی شورش سالار شد و بعد از زدوخوردهایی سالار و کسانش اسیر و کشته شدند (برای اطلاع بیشتر از شرح حال اللهیارخان آصف‌الدوله رجوع کنید به کتاب میرزا تقی‌خان امیرکبیر، تألیف عباس اقبال آشتیانی و مقالهٔ حسین سعادت نوری، مجلهٔ یغما، شماره‌های ۱۷۲ و ۱۷۳).

« میرزا یعقوب به اطمینان حمایت ایلچی ناسزاها به شرع پیغمبر و دین اسلام گفت و به علما و فضلا دشنام داد، استخفافها به دولت قاهره و استهزاها به خلق ایران نمود که اهل شهر اعم از عالم و عامی رنجیدند و طاقت نیاوردند. در این اثنا دو نفر زن از ارامنه ولایت عثمانی در خانه اللهیارخان قاجار بود. بلدهای ایلچی به او خبر دادند، بر او مشتبه نمودند که این دو نفر از اسرای گرجستان است. ایلچی به مطالبه برخواست. اللهیارخان گفت: « اینها از ولایت عثمانی می‌باشند دخل به شما ندارد». ایلچی قبول نکرد. اصرار و شدت کرد. شاهنشاه به اللهیارخان (آصف‌الدوله) حکم فرمودند هر دو نفر زن را با آدمی از خود [به] خانه ایلچی بفرستند تا ایلچی خود از آنها بپرسد و معلوم شود که از اسرای ولایات روسیه نباشند. اللهیارخان حسب‌المقرر معمول داشت. اما ایلچی مرد را پس فرستاد و زنها را نگاه داشت. قاعده ایران معلوم است که زن در خانه نامحرم نمی‌تواند بماند، مایه بدنامی می‌شود. علاوه بر آن، آن شب میرزا یعقوب مجلس شرب داشت. آدمهای ایلچی هم یک زن فاحشه از شهر آورده بودند. آن دو زن که در خانه ایلچی بودند به ملاحظه این اوضاع آه و ناله می‌کردند و مردم بی‌طاقت شدند تا وقت صبح که آدم رفت آن دو زن را از خانه ایلچی بیاورد ندادند».[1]

« آصف‌الدوله از شنیدن این خبر آتش به جان و بی‌تاب و توان شده به فکر چاره خود افتاد و به علمای اسلام که در دارالخلافه بودند اظهار تظلم خود را نمود و سایر مسلمانان را که کمال دلتنگی از این اعمال داشتند به مقام عجز و تظلم درآورده در دولت سرای افضل الفضلا مجتهدالعصر و الزمان حاجی میرزا مسیح رحمت‌الله جمع آمده زبان به تظلم و تشکی گشوده و از عدم اعتنای خاقان مغفور نیز در این باب اظهار دلتنگی نمودند و حاجی میرزا مسیح رحمت‌الله نظر به تکلیف مسلمانی کسی به نزد

---

[1]. نامهٔ ظل‌السلطان به عباس میرزا، از کتاب احوالات سفر میرزا مسعود، [سفرنامهٔ خسرو میرزا به روسیه].

ایلچی مزبور فرستاده طلب اُناثیه اهل اسلام را که برده بود نمود. ایلچی در جواب سخنان درشت گفته، فرستاده مجتهدالعصر و الزمانی را خائباً خاسراً معاودت داد و اهل اسلام از دیدن این اوضاع پریشان شده، محلات و محالات را خبر کرده و جمیع کسبه و رعایا از زن و مرد اسلحه پوشیده و اکثر نوکر باب دولتی نیز به جهت اسلام ترک آمدن ارگ مبارکه را کرده به دولت سرای مجتهد العصر و الزمان جمع آمدند و میرزا مجتهد را از دولتِ سرای خود به مسجد جامع برده دروب اسواق و خانات را بسته به مسجد جامع مجتمع گشتند و کثرت و غوغای عظیم ازعام و خواص در مسجد پیدا آمد».[1]

و از آن طرف هم « جماعت اسرا از زن و مرد که در منزل گریبایدوف آورده بودند برای علمای شهر پیغام فرستادند که تمامت ما به شرف اسلام رسیده‌ایم و صاحب اولاد گشته‌ایم. حال که امنای دول ایران با دولت روس میثاقی بسته که گسسته ندارند علما که بر مسند شریعت نشسته‌اند باعث نجات ما گردند. چون این پیغام به علماء دین مبین رسید مسجد جامع تهران را انجمن ساخته، عامه مردم را حاضر داشتند و مقصود آن بود که گریبایدوف جماعتی را که از اسرا که در دین مسلمانی راسخ بودند مرخص دارد».[2]

هجوم مردم به سفارت روس و کشتن گریبایدوف

به هر حال با آنکه چند بار از طرف میرزا مسیح مجتهد متنفذ تهران و همچنین وزیر امور خارجه و سایر مقامات دولتی به گریبایدوف پیغام دادند که مردم خشمگین شده و به هیجان آمده‌اند و « این زنها که سالهاست مسلمه‌اند و بالفعل یکی از آنها حامله باز بفرست و هر جا اسیری مشخص داری اعلان دار تا بازیافت شود فایده

---

[1]. تاریخ نو، ص ۱۲۲.

[2]. فارسنامهٔ ناصری، ص ۲۷۵.

نبخشید»[۱] تا در روز چهارشنبه ششم ماه شعبان ۱۲۴۴ / ۱۱ فوریه ۱۸۲۹[۲] صبح مردم تهران بازار را بستند و جمعی از آنها به طرف اقامتگاه گریبایدوف حرکت کردند تا زنان را از چنگ کسان او آزاد سازند. در نتیجه زد و خوردی که بین مردم و قزاقان مستحفظ سفارت روی داد، به واسطه شلیک گلوله یکی از مستحفظین، پسر بچه چهارده ساله‌ای که در بین جمعیت بود کشته شد. با کشته شدن این طفل بر هیجانات مردم افزوده شد و عده‌ای در آن میان که به عقیده بعضی، از عمال آصف‌الدوله بودند فریاد می‌کردند که « آقا می‌فرمایند باید ایلچی روس را به قصاص آن طفلک کشت».

از آن طرف وقتی خبر اجتماع مردم و قصد آنها در حرکت به طرف سفارت روس به فتحعلی‌شاه رسید به علیشاه ظل‌السلطان، فرزند خود، که حاکم تهران بود دستور جلوگیری داد. ظل‌السلطان نیز با شاهزاده امام ویردی میرزا سرکشیکچی باشی و دو ـ سه هزار نفر کشیکچیان دولتخانه و مستحفظین ارک و سربازان» در صدد زدن و پراکنده ساختن مردم و جلوگیری از حمله آنها به سفارت برآمدند، ولی مردم به آنها « سخت به خشونت کردند و گفتند: « آنجا که پای دین در میان باشد ما از دولت دست باز داریم اینک این تیغهای آخته را از بهر دشمنان دین افراخته‌ایم، اگر شما حمایت دشمن کنید حشمت شما نگاه نداریم و نخست این تیغها را بر شما برانیم».[۳] و « صریح گفتند که اگر دولت به خلاف رأی ما فرمان دهد جمهوراً از پادشاه روی برتابیم و با او نیز مدافعه کنیم».[۴] « سهل است در آن غوغا اوباش شهر زبان‌درازیها و سخت‌گوییها و بی‌حرمتیها نسبت به ظل‌السلطان هم» نمودند و « آخرین کار غوغا به جایی کشیده بود

---

[۱]. نامۀفتحعلی‌شاه به عباس میرزا، از کتاب «احوالات سفیر میرزا مسعود» [سفرنامۀ خسرو میرزا به روسیه].

[۲]. میرزا تقی‌خان امیرکبیر، تألیف عباس اقبال، و تاریخ ایران دورۀ قاجاریه، تألیف گرنت واتسن.

[۳]. ناسخ التواریخ،جلد اول.

[۴]. روضه الصفا، جلد نهم.

که دروازه‌های ارک تا دو ـ سه ساعت بسته شد».[۱] در آن روز زنان فریاد می‌کردند و به فرزندان فتحعلی‌شاه می‌گفتند: « بروید زنان خود را تسلیم روسها کنید. چنین رفتار لایق ریشی است که پدر شما هر روز با آب گلاب آن را معطر می‌کند».[۲]

گریبایدوف که این ماجرا و نزدیک شدن مردم و خطر را دید، میرزا یعقوب و دو نفر زنهای آصف‌الدوله را بیرون فرستاد و درهای سفارت را بست، تا بلکه آتش فتنه را فرو نشاند و حتی دستور داد موجودی پولهایش را به میان جمعیت بریزند تا شاید به این وسیله مردم آرام گیرند،[۳] ولی مردم غضب‌آلود تا میرزا یعقوب را دیدند به طرفش حمله بردند و او را بر در سرای ایلچی با خنجر و شمشیر پاره پاره ساختند و زنها را به خانه میرزا مسیح مجتهد فرستادند.

گریبایدوف برای دفاع و جلوگیری از هجوم مردم به همه ساکنان سفارت و متسحفظین دستور داد به بامهای خانه بروند و از بالای بامها و شکاف دیوارها درصدد مدافعه باشند و وقتی عده زیادی از میان سیل خروشان جمعیت عصبانی از در و دیوار خانه بالا رفتند، مدافعین شروع به شلیک کردند « الحاصل قریب به هشتاد تن از اهل اسلام در این غوغا مقتول شد و دیگران که زیاده از حد بودند ممنوع نگشته به بالا برآمدند، در خانه ینارال گریبایدوف ریختند. نواب شاهزاده ظل‌السلطان و پیشکاران شهر دیگر باره به ممانعت اهل هجوم رفتند، فایده نداد و کار از کار گذشت. ینارال گریبایدوف،[۴] وزیرمختار روسیه، را با سی و هفت نفر از همراهان وی مقتول نمودند و آنچه در آن خانه بود به یغما بردند و آن خانه را از بنیاد برکنده زمین آن را نیز شکافتند و به هر سوی متفرق شدند.[۵] کس ندانست که از کجا آمدند و به کجا شدند. قاتلی معین

---

۱. نامهٔ فتحعلی شاه به عباس میرزا نایب‌السلطنه، کتاب «احوالات سفر میرزا مسعود» [سفرنامهٔ خسرو میرزا به روسیه].

۲. تاریخ سیاسی و دیپلوماسی ایران، دکتر علی اکبر بینا، ص ۲۵۲.

۳. تاریخ ایران در دورهٔقاجاریه، تألیف گرنت واتسن.

۴. گریبایدوف از سنگی که بر شقیقه‌اش خورده بود کشته شد، (تاریخ اجتماعی و سیاسی ایران در دورهٔ معاصر، ص ۱۹۵).

۵. تعداد هجوم‌کنندگان را مختلف و حتی اغراق‌آمیز تا صد هزار نفر ذکر کرده‌اند.

نبود و بزرگی محقق نشد که مورد قصاص یا مؤاخذه و سیاست شود».[۱] به این ترتیب گریبایدوف، وزیرمختار روسیه، و همراهانش از جمله آدلونگ، دبیر دوم سفارت، و پزشک سفارت، منشی ایرانی، یک شاهزاده گرجی، یک افسر روس و یازده قزاق و چند نفر مستخدم ارمنی و گرجی به قتل می‌رسند و فقط مالتسوف، دبیر اول، و شش نفر دیگر که در گوشه‌ای پنهان شده بودند از معرکه جان به در بردند. از مأموران دولت و سربازان و فراشان شاهی عده‌ای از جمله میرزا سلیمان، خواهرزاده ایچ آقاسی‌باشی،[۲] که از طرف فتحعلی‌شاه برای گریبایدوف پیغام برده بود نیز مقتول شدند.

با کشته شدن ایلچی روس و همراهانش و خراب کردن سفارت و غارت نمودن اموال و اثاثیه آنها گویی آبی بر آتش خشم و التهاب مردم ریخته شد که همه از آن محل دور شدند.

نگرانی فتحعلی‌شاه و عباس میرزا نایب‌السلطنه

فتحعلی‌شاه و درباریان با شنیدن خبر قتل گریبایدوف یعنی نماینده دولتی که تقریباً یکسال قبل از آن از او شکست خورده بودند و با بهای زیاد یعنی با از دست دادن ولایات و پرداخت غرامات هنگفت و تن در دادن به معاهده ننگین ترکمان‌چای توانسته بودند رضای او را جلب کنند فوق‌العاده دچار وحشت و ترس شدند. این ترس و وحشت را تا حدی از خلال نامه‌هایی که روز بعد یعنی پنج‌شنبه هفتم شهر شعبان ۱۲۴۴ فتحعلی‌شاه و ظل‌السلطان، حاکم تهران، به عباس میرزا، نایب‌السلطنه، می‌نویسند می‌توان دریافت.[۳]

---

[۱]. روضه الصفا، جلد نهم.

[۲]. وزیر اندرون.

[۳]. متن نامه‌ها در کتاب احوالات سفر میرزا مسعود مندرج است و در جای خود آورده می‌شود.

« خجسته فرزندا، نمی‌دانیم از این شگفت بازیهای آسمان چه شرح دهیم. سبحان‌الله حادثهای عجیب رخ می‌نماید... ملالت و تأثری که خاطر ما را از این رهگذر دست داده است به تحریر نمی‌آید و چه حاجت به شرح و اظهار آن. قدر و قیمت دوستی را ما از آن فرزند بهتر می‌دانیم و از این غایله واقعه زیاده ملالت داریم، زیرا که اشتهار این حادثه زیاده موجب بدنامی دولت است... هر گونه تلافی و تقاص باید کرد خواهیم کرد. از این گذشته البته پاس دوستی و عهد یک جهتی را زیاده از آنچه تصور توان کرد می‌داریم. رفع این بدنامی را از این دولت باید بکنیم...

قربانت شوم

حال خونین دلان که گوید باز   از چنین خون دل که شوید باز

... این چاپار را به حکم و فرمان شاهنشاهی می‌فرستم. برای مطیع که اگر عرض کنم از ملالت شما اندیشه دارم و اگر عرض نکنم از مؤاخذه شاهنشاه... کاش همه آدمها قتل می‌شدند و همچه کاری اتفاق نمی‌افتاد. والله بالله به نمک شاه قسم راضی بودم خودم بمیرم، کشته شوم با همه اولادهای خودم و این خجالت را از شما نکشم. نمی‌دانم این عریضه به شما برسد در چه حال خواهید افتاد. قبله عالم و عالمیان روحنا فداه می‌فرمایند که از گردش آسمان چنین کاری اتفاق افتاده، ما اینجا از نایب اول ایلچی مشغول عذرخواهی و دلجویی هستیم، شما هم با عالی‌جاه ایلچی انگلیس و سایر بزرگان روس که در تبریز می‌باشند هر چه توانید بکنید، آدم به تفلیس بفرستید. حقیقت را حالی نمایید، هر چند کل اهل ایران از دولت بهیه روسیه از این جهت خجلت دارند. لیکن بی‌تقصیری چاکران ما بایست معلوم شود و عذرخواهی به هر نوع شماها شایسته دانید مضایقه نمی‌شود.»

همان طور که گفته شد مالتسوف، دبیر اول سفارت، هنگام وقوع حادثه که ظاهراً

در خانه‌ای کنار خانه محل سفارت بود،[1] وقتی حمله مردم را می‌بیند با دادن پولی به محافظین ایرانی خود در یکی از اتاقهای طبقه بالا مخفی می‌شود، ولی از منفذی جریان حمله مردم و دفاع سربازان دولتی و کشته‌شدن گریبایدوف و همکارانش را تماشا می‌کند و عاقبت « چون مردم عامه پراکنده شدند، این معنی را معلوم داشت تا کارداران دولت چند کس فرستادند و او را پنهان از مردم به ارک آوردند. شهریار تاجدار بفرمود تا جسد کشتگان را در کلیسای ارامنه تهران به عاریت گذاشتند و ملتسوف را مورد عنایت و اشفاق فرمود».[2] و سرانجام بعداً اجساد مقتولین (به جز جسد گریبایدوف که به تفلیس فرستاده شد) را « به آداب و اعزازی که بایست» دفن کردند و مالتسوف را نیز پس از چند روز « با نظر علیخان افشار، معزز و مکرم به تبریز فرستادند» و در پی‌چاره و در انتظار اقدامات عباس میرزا، نایب‌السلطنه، برای جلب رضای امپراتوری روسیه نشستند.

چرا گریبایدوف کشته شد

قبل از اینکه به شرح اقدامات عباس میرزا در ارسال نامه‌ها و اعزام هیئتی به روسیه برای معذرت خواهی و جلب رضای دولت روسیه بپردازیم بد نیست به علل بروز این حادثه نیز اشاره‌ای بشود.

بعضی‌ها محرکین ایجاد حادثه قتل گریبایدوف را مأمورین انگلیس و ایادی آنها مثل آصف‌الدوله و غیر آن می‌دانند،[3] ولی این عقیده مشکل به نظر صحیح می‌آید، زیرا

---

[1]. تاریخ ایران در دورهٔ قاجار، تألیف گرنت واتسن.

[2]. ناسخ التواریخ، جلد اول.

[3]. دلیل این اشخاص یکی نامه‌های میرزا ابوالقاسم قائم‌مقام است که گفتیم با آصف‌الدوله میانهٔ خوبی نداشت و دیگر مطلبی است که گرنت واتسن در تاریخ ایران در دورهٔ قاجاریه ذکر می‌کند. واتسن می‌نویسد: «روزی که مردم به سفارت روس هجوم بردند از میان جمعیت کسی فریاد کرد که اسبهای روسها در طویلهٔ سفارت انگلیس است و بدین جهت مردم به طرف طویلهٔ سفارت انگلیس رفتند و پس از کشتن میرآخور گرجی و دو نفر قزاق روسی اسبهای روسها را به خانه‌های خود بردند و با آنکه مردم در حال طغیان و شورش بودند. مع هذا جمعیت عنان☜

اولا در آن موقع به عللی چند که جای بحث آنها اینجا نیست از جمله جلوگیری از نفوذ و پیشروی بیشتر روسها در ایران و همچنین درگیری خود آنها و روسها با عثمانی‌ها به واسطه قضیه یونان سیاستشان ایجاب می‌کرد که بین ایران و روسیه صلح و صفا برقرار باشد، چنان که سال قبل از آن وزیرمختار انگلیس به نام جان مکدونالد خود واسطه صلح و عقد معاهده ترکمان‌چای بین ایران و روسیه شده بود و ثانیاً از نامه‌هایی که همین وزیرمختار دولت انگلیس و سایر مأمورین آن دولت به وزیر امور خارجه ایران در آن موقع نوشته‌اند و یکی ـ دو تا از آنها در جای خود نقل شده، دیده می‌شود که انگلیسها از این پیشامد ناراحت شده‌اند و از دولت ایران خواسته‌اند که هر چه زودتر وسایل جلب رضای دولت روسیه را فراهم کند. آصف‌الدوله و کسان او نیز اگر در تحریک علما و مردم تهران در حمله به سفارت روس دستی داشتند بیشتر به خاطر نجات زنهایی بود که گریبایدوف از خانه او به سفارت روسیه برده بود. عباس میرزا، نایب‌السلطنه، در نامه‌ای که به مصلحت‌گذار ایران در ارزروم درباره مذاکره برای اتحاد دو کشور مسلمان ایران و عثمانی در مقابل روسیه نوشته و بعداً به آن اشاره‌ای خواهد شد در علت و جهت حادثه قتل گریبایدوف می‌نویسد: « به ذات پاک حضرت ذوالجلال و تاج و جیقه همایون شاهنشاه بی همال قسم که هیچ سبب وجهه جز هرزگی همراهان ایلچی و غوغایی ناگاه که با جهال بازاری کردند نداشت و هیچ کس از معارف و عقلای اهل ایران چه جای امنا و وزراء به این کار زشت راضی نبودند».[1] با این ترتیب می‌توان علل و جهات این واقعه را این طور خلاصه کرد:

اولا، گریبایدوف مردی بود شاعر و عاشق‌پیشه و با اینکه در ارتش و امور سپاهی

☜ شعور و تشخیص را از دست نداد و دست به کوچک‌ترین اسباب و اثاثهٔ متعلق به سفارت انگلستان نزدند و کمترین خسارتی وارد نیاوردند که معلوم نیست تا چه حد این موضوع می‌تواند صحت داشته باشد.

[1]. باش وکالت آرشیوی، استانبول، شمارهٔ ۳۶۷۱۸.

خدمت کرده بود، ولی در سیاست و دیپلماسی چندان تجربه نداشت و در خیلی از موارد افرادی که چون او بی‌سابقه به این قبیل کارها گمارده می‌شوند بیشتر در معرض این گونه اشتباهات قرار می‌گیرند.

ثانیاً، گریبایدوف اصولا شخصی بود متکبر و از خود راضی و خشن که خود را نماینده امپراتور فاتحی می‌دانست و به گمانش به کشور مغلوب و شکست خورده و عقب‌مانده‌ای آمده و باید با خشونت هر چه می‌خواهد بگیرد، چنان که دیدیم از هنگام ورود به ایران سر ناسازگاری گذارد و خود و اطرافیانش به هر اقدام بی‌رویه‌ای دست زدند.

ثالثاً، گفتیم گریبایدوف جوانی بود سی و پنج ـ شش ساله، زنی داشت بسیار زیبا که عاشق بی‌قرار این زن بود و وقتی به تبریز رسید او را در آن شهر گذاشت و خود تنها به تهران آمد. دوری و فراق از معشوقه قطعاً بی‌تأثیر در اعصاب و خلق و خوی او نبود ــ خوی تند او را تندتر کرد ـ خشونت رفتار و اعمالش را بیشتر نمود و عجله در بازگشت نزد محبوبه خویش و بازگو کردن شرح کارهای خود در راه آزادی و رهایی افراد گرجی یعنی همشهریان و همکیشان آن زن چنان او را از خود بی‌خبر کرده بود که عواقب کارهایش را پیش‌بینی نمی‌کرد.

این رفتار و اعمال از یک طرف، و شکست از روسها و تحمیل معاهده ترکمان‌چای که در ایران نارضایی عمیقی در بین همه طبقات مردم وطن‌دوست ایجاد کرده بود از طرف دیگر، باعث شد که جمعی از مردم تهران یکباره دست از جان شسته و به یک اقدام بی‌سابقه‌ای که باید آن را نمونه و مظهری از شعله‌های آتش میهن‌پرستی مردم غیرتمند ایران دانست دست بزنند و با این عمل گوشه‌ای از احساسات درونی خود را نسبت به آنچه برای آنها عقده شده بود نشان بدهند.

البته باید گفت زمامداران دولت ایران به واسطه سوابق گریبایدوف و دلتنگی‌ای که

از رفتار او داشتند آن طور که باید درصدد دفاع و حمایت و نگاهداری از او برنیامدند.

همان طور که گفته شد فتحعلی‌شاه و ظل‌السلطان، حاکم تهران، جریان این واقعه را در نامه‌هایی به تاریخ پنج‌شنبه هفتم شهر شعبان ۱۲۴۴ برای اطلاع عباس میرزا، نایب‌السلطنه که در تبریز اقامت داشت می‌نویسند و از او می‌خواهند مراتب را به جان مکدونالد، وزیرمختار انگلیس که او هم در تبریز سکونت داشت و همچنین آمبورکر، کنسول روس در تبریز اطلاع دهند و هر چه زودتر نیز یک نفر را به تفلیس نزد ژنرال پاسکویچ، فرمانده نیروهای روسیه در قفقاز بفرستند و حقیقت را حالی آنها نمایند و به استصواب آنها هر اقدامی که باید، در معذرت‌خواهی و جلب رضای دولت روسیه به عمل آورند.

اطلاع عباس میرزا

این نامه‌ها مقارن روز سیزدهم ماه شعبان ۱۲۴۴ به تبریز می‌رسد. عباس میرزا از شنیدن این خبر فوق‌العاده ناراحت و مضطرب می‌شود و ابتدا گمان می‌کند این حادثه در نتیجه تحریکات مخالفین او به خصوص برادرانش ایجاد شده تا موجبات شروع زد و خورد و جنگ مجدد بین ایران و روسیه را که او در آن موقع از آن وحشت بسیار داشت تهیه نمایند و به این وسیله زمینه بدنامی و خلع او را از ولیعهدی ایران فراهم سازند.

این جریان وقتی از طرف عباس میرزا به مکدونالد،[1] وزیرمختار انگلیس، اطلاع داده می‌شود، این شخص نامه‌ای بسیار زننده به شرح زیر به عنوان میرزا ابوالحسن‌خان، وزیر امور خارجه ایران، می‌نویسد و توضیحاتی در این باب می‌خواهد:

> با حیرت و استکراه تمام خبر قتل منکر بی‌رحمانه ایلچی دولت علّیه روس و همراهان و متعلقان او از جانب مرحمت جوانب نواب مستطاب نایب‌السلطنه به

---
[1]. Sir John Macdonald

من رسید. در تواریخ کل دول و در تمامی عالم از بدو عالم الی حال چنین واقعه و حادثه واقع نشده و اتفاق نیفتاده است. تمام دولتهایی که بی‌ادب‌ترین و اخبث‌ترین کل دول عالم می‌باشند همیشه بر خود لازم داشته‌اند و دارند [که] حفظ و حراست و احترام و عزت ایلچیان و فرستادگانی را که از جانب دولتی به دولت و مملکت ایشان وارد می‌شوند. حتی اینکه در بین جنگ و منازعه این قاعده کلیه را رعایت و هرگز تجاوز و تخلف جایز نداشته‌اند، اما در اینجا در بین دوستی و مصالحه در پایتخت پادشاه، در محلی که صدای شورش و هنگامه و غوغا به گوش رجال و کسان و منتسبین او می‌رسید و فریاد بیچارگان را می‌شنیدند همه فرستادگان دولت به قتل رسیدند، در پیش نظر اولیای دولت که موافق قانون دوستی دولتین آن بود و واجب بود که ایشان را محافظت و محارست نمایند اطمینان و خاطر جمعی بالمره از میان رفت و هیچ کس نمی‌تواند بگوید که فرستاده هیچ دولتی می‌تواند در ایران خاطر جمع و آرام بنشیند، یا آن است که دولت نمی‌خواهد محافظت و حراست نموده باشد، یا اینکه در قوّه دولت نیست. اما اگر این دولت آبرو و استقلال خود را می‌خواهد باید به هر وضع که بتواند خود را از این بدنامی و بی‌اعتباری مستخلص سازد. این کفایت نمی‌کند که بگوید که ما راضی به این مقدمه نبوده‌ایم، باید تلافی و پاداش کلی به عمل بیاورند و کسانی [را] که محرک این قتل عظیم شده‌اند و عامل این عمل بوده‌اند به دست دولت بهیه روس بدهند، هر کس که باشد و هر منصب که داشته باشد و هیچ عذر و واسطه و پناهی از برای این کسان اصلا و مطلقاً نباید باشد. هر گاه دولت ایران اندک اهمال و تغافل جایز دارد در این خصوص مشخص و واضح است که به این مقدمه راضی بوده‌اند و اگر نمی‌توانند

اثبات نمایند که در این مقدمه دخیل نبوده‌اند کل دولتهای عالم به دولت ایران دشمن خواهند بود. پس این جانب از اولیای دولت ایران خصوصاً از آن جناب چنین شهادت و اقرار و اعتراف می‌خواهم که دولت خودم بداند که شایسته و پاداش در این باب چه چیز است که به عمل آورند و تشخیص بدهند که بعد از این صلاح هست که با دولت ایران دوستی را به طریق سابق برقرار دارند یا خیر؟ این جانب امید کلی دارد و می‌خواهد که قبول کند و بداند که دولت ایران می‌تواند این گونه شهادت را به آسانی بدهد، اگر چه از این راه تعجب و تحیر دارد که تا حال هیچ یک از گناهکاران و مرتکبین را نه به قتل رسانیده‌اند و نه محبوس کرده‌اند. عالی‌جاه کپیتان مکدونالد را به این خصوص فرستادیم که امنای دولت ایران هر نوشته و استشهادی که دارند در این باب به مشارالیه بدهند وامیدوارم که بر من لازم نشود که ترک مصاحبت و آمد و رفت به اولیای این دولت کرده باشم. به کپیتان مکدنالد هم حکم شد که یک نفر صاحب منصب روس و شش نفر دیگر [را] که باقی مانده‌اند به دارالسلطنه تبریز برساند. قبول نه می‌کنم که تشویش و ظلمی به این باقی که مانده‌اند بدهند. بر من لازم است که بگویم که اگر موی از سر آنهایی که باقی مانده‌اند عیب نماید، فوراً به تمامی کسان انگلیس که در ایران می‌باشند حکم خواهم داد و کلا با خود از خاک ایران بیرون خواهیم رفت. افسوس این است که لازم شد و لابد شدم که به این وضع به آن جناب بنویسم، اما دولت ایران کار خود را به جای رسانیده‌اند که اگر واضح و بی‌پرده اظهار نکنم گاه است تصور و خیال نمایند که در قید این مطلب نیستم. تحریراً فی شهر شعبان سنه ۱۲۴۴.

در پشت صفحه محل سجع مهر « جان مکدنلد کبیرا افوض امری الی‌اللّه.

اقدامات عباس میرزا

به هر حال عباس میرزا ضمن تحبیب و نوازش آمبورکر، کنسول روس در تبریز، دستور می‌دهد اولا، به علامت عزاداری در قتل ایلچی روس « تمامت سپاهیان و اعیان لباس سیاه که نشانه ماتم است پوشیدند و سه روز تمامت بازارهای شهر تبریز را بسته، تمامت مردم دست از معاملت کشیدند»[۱] و همچنین جشن و چراغان و آتشبازی نیمه شعبان (تولد حضرت قائم) که در آن موقع مانند امروز در همه جای ایران معمول و متداول بود در تبریز موقوف گردد و ثانیاً، نامه‌هایی[۲] به عنوان امپراتور روسیه و ژنرال پاسکویچ نوشته شود تا میرزا مسعود[۳] با عجله آنها را به تفلیس نزد ژنرال مزبور برده او را از حقیقت جریان امر مطلع سازد و ضمناً اطلاع دهد که محمد میرزا (محمدشاه بعدی)، فرزند ارشد عباس میرزا، به اتفاق میرزا ابوالقاسم قائم‌مقام برای عذرخواهی عازم تفلیس خواهند شد.

عباس میرزا، نایب‌السلطنه، در نامه تضرع‌آمیزی که به انشا و قلم قائم‌مقام نوشته شده به امپراتور روسیه می‌نویسد:

---

۱. فارسنامهٔ ناصری، ص ۲۷۵.

۲. متن کامل این نامه‌ها در کتاب احوالات سفر میرزا مسعود مندرج است.

۳. حاجی میرزا مسعود انصاری گرمرودی آذربایجانی از منشیان و مترجمان محمدخان زنگنه یعنی امیرنظام دستگاه عباس میرزا، نایب‌السلطنه، بود. زبان فرانسه را نزد مبلغان یسوعی فرانسوی در تبریز فرا گرفت و تا حدی می‌توانست به این زبان تکلم کند و چیز بنویسد. همسر میرزا مسعود یکی از دختران فتحعلی شاه یعنی شاه بیگم خانم ملقب به ضیاءالسلطنه بود ـ زنی صاحب جمال بود، خطی خوش داشت و گاهی شعر می‌سرود (مراجعه کنید به: تاریخ عضدی، تألیف شاهزاده احمد میرزا عضدالدوله، ص ۱۲).
حاجی میرزا مسعود دو بار به وزارت امور خارجه منصوب شد ـ بار اول از هنگام جلوس محمدشاه در ۱۲۵۰ تا ۱۲۵۴ و مرتبهٔ دوم پس از فوت حاجی میرزا ابوالحسن خان شیرازی یعنی از ۱۲۶۲ تا ماه ربیع‌الاول ۱۲۶۵ که تاریخ فوت اوست برای اطلاع بیشتر از شرح حال حاجی میرزا مسعود مراجعه فرمایید به: (کتاب میرزا تقی‌خان امیرکبیر، تألیف عباس اقبال اشتیانی).

« ... عم اعظم تاجدار، امپراتور ستوده طور پسندیده کردار، پادشاه ذی جاه تمامی ممالک روسیه که نامش در جهان نیکوست و لطفش از هر جهت دلجو و قهرش ویرانی هر خانه و مهرش آبادی هر ویرانه، مکشوف و معروض می‌داریم که هر چند از حوادث زمانی و قضایای آسمانی شرمندگی و خجلت دولت ایران زیاده از شرح و بیان است و لکن رأفت پادشاهانه و عاطفت ملوکانه آن اعلی‌حضرت را زیادتر از آن دانسته به آن استظهار و اطمینان عرض و اظهار می‌کنیم که در سال گذشته دولت ایران دوستی دولت بهیّه روسیه را به جان و دل خریدار شد و در راه تحصیل آن از رنج تن و بذل مال دریغ نکرد، چندان کوشید که به فضل خدا و لطف امپراتور کشورگشا آن مقصود عمده و مطلوب کلی را دریافت نمود. امسال نیز برای استحکام همین دوستی و انتظام بعضی از مهام این مملکت این اخلاص کیش خود عازم بود که به دیدار فرخنده آثار آن اعلی‌حضرت حضرت فایض شود.[1]

[1]. بعد از عقد معاهدهٔ ترکمان‌چای عباس میرزا، نایب‌السلطنه، به دستور فتحعلی شاه می‌خواست به پطرزبورغ رفته و با امپراتور روسیه ملاقات نماید. منظور عباس میرزا آن بود که دربارهٔ غرامات جنگ و تحدید حدود مرز دو کشور و احتمالاً باز گرفتن بعضی از نواحی از دست رفته مذاکراتی بنماید و با این طریق بلکه بتواند در شرایط سنگین معاهدهٔ ترکمان‌چای تخفیفی بدهد. با وجود اصرار دولت ایران روسها با این تقاضا موافقت نکردند و گریبایدوف در نامه‌ای به تاریخ ۳ شعبان ۱۲۴۴ / ۸ فوریه ۱۸۲۹ علت عدم موافقت با رفتن عباس میرزا را به روسیه این طور شرح می‌دهد:

«عالیجاه، بلندجایگاها، شوکت و جلالت دستگاهها، شهامت و بسالت اکتناها، دولت و اقبال همراها، وزیرامور دول خارجه، جناب میرزا ابوالحسن خان دام اقباله، مخلص از کمال صداقت و دولتخواهی و از وفور توقیر و احترام‌گزاری که نسبت به جناب آن عالی‌جاه دارد به تحریر ذریعه المخالصه اعلام می‌نماید که چون چاپار تازه از دارالخلافه پطرزبورغ وارد شده و از طرف ذی شرافت ایمپراتور اعظم حکمی به مخلص رسیده است، آن عالی‌جاه در آن باب به تفصیل ذیل به خدمت با رفعت شاه اعظم معروض دارد که بنابر عرایض مخلص اخلاص کیش در باب تشریف بردن جناب نواب نایب‌السلطنه به دارالخلافهٔ پطرزبورغ که چندین دفعه معروض شده است، اعلی حضرت امپراتور اعظم در جواب آن مقرر فرموده‌اند که نظر به عرایض مخلص در باب اصرار اوصاف حمیده و اطوار پسندیدهٔ جناب نایب‌السلطنه اعلی حضرت امپراتور اعظم کمال اعتقاد و مهر و محب قلبی به صدق و ارادت نایب‌السلطنه اعلی حضرت امپراتور اعظم کمال اعتقاد و مهر و محب قلبی به صدق و ارادت نایب السلطنه به هم رسانیده بسیار ☜

در این بین از عجایب روزگار قضیه ایلچی آن دولت به وضعی واقع شد که نه اینگونه واقعه تا امروز در این ملک دیده و شنیده شده بود و نه صورت این احوال به وهم و خیال می‌گنجید که قبل از وقوع آن چاره و تدبیری توان کرد. بلی امری بی‌خبر و ناگاه حادث شد که چندان فرصت و مجال نشد که به دفع آن بلا و رفع آن قضا و تدبیر آن فتنه و درمان آن درد توان پرداخت. خدای عالَم که به هر راز و نهان عالِم است گواهی دارد که این اخلاص‌مند از درون دل راضی بر آن بود که خود با تمامی اخوان و اخلاف در امثال این فتنه و بلا به اتلاف رسد و بدنامی چنین برای این دولت نماند و همچنین همگی اولیای این دولت و اعیان و معارف این مملکت امروز از این واقعه هایله در عزا و ماتم‌اند و شاهنشاه والاجاه

☜ شایق و طالب می‌باشند که چون جناب نواب والا فرزند کامکار و ارشد اکرم حشمت آثار و ولیعهد اعلی حضرت شاه والاجاه است به شرفیابی تخت فیروبخت امپراتور اعظم مستوجب شود اما از اتفاقات الحاله سببهای ذیل باعث این معنی می‌شوند. اولاً، کثرت برف و زحمات راه کوههای قفقاز است که حال به غیر از چاپار پیاده و سواره احدی امکان تردد ندارد. در این صورت تشریف بردن جناب نایب‌السلطنه غایت زحمت می‌شود. دویم اینکه دو ماه بعد از نوروز که راهها وا بشود اعلیحضرت ایمپراتوری نمی‌داند که خودش در پطرزبورغ و یا به سبب جنگ عثمانیه در کجا تشریف خواهند داشت. سیم چنان‌که اکثر امور موافق عهدنامهٔ ترکمان‌چای باید یک دفعه در وقت موعده صورت انجام یابد و به جهت اتمام امور مزبور مخلص را از دربار اعلی‌حضرت امپراتوری به دربار شوکت مدار شاه والاجاه مأمور ساخته و نامه در این خصوص به خدمت اعلی‌حضرت شاه مرسول شده است مخلص باید که در باب امور مزبور اظهار نموده چگونگی را معروض خدمت اعلی‌حضرت امپراتور اعظم نماید و بعد از اتمام امور مزبور اعلیحضرت امپراتور اعظم خواهش دارد که با جناب نایب‌السلطنه دیدنی نموده، لازمهٔ التفات و مهرگستری و مهمان‌نوازی را آنچه باید و شاید دربارهٔ او مبذول فرمایند و به غیر الفت و مهر و محبت دوستی زحمات دیگر در میان نباشند که توانند باعث نقار و برهم‌زنی مراسم دوستی و یک جهتی نیک دولتین علیتین گردیده شوند و چنین باشد که به وضع خوبی و خوشی نواب نایب‌السلطنه را برداشت و مورد التفات و نوازشات بی‌نهایت فرمایند. علی هذا چون حسب الامر امپراتور اعظم به مخلص واجب می‌باشد که مراتب را به حضور سعادت دستور اعلی حضرت شاه تحریر و یا تقریراً معروض دارد، لهذا لازم دیده که به جناب آن عالی‌جاه می‌نماید که مراتب را به حضور شاه اعظم معروض دارند که مخلص هم فوراً به اعلی‌جاه نایب السلطنه اظهار خواهد نمود. باقی ایام عزت مستدام و بر دوام باد. فی ۳ شعبان المعظم سنهٔ ۱۲۴۴».

بعد از واقعهٔ قتل گریبایدوف دوباره عباس میرزا آمادگی خود را برای رفتن به روسیه به ژنرال پاسکویچ اطلاع داد، ولی باز روسها با رفتن او موافقت نکردند.

ممالک ایران در معرض هزار اندیشه و غم می‌باشند...

اهل ایران صغیر و کبیر و عالی و سافل بالتمام تلخی خصومت و شیرینی محبت آن دولت را چند بار چشیده و آزموده‌اند. ممکن نبود که خوشی را به ناخوشی عوض کنند وامنیت را به انقلاب بدل نمایند. به ذات پاک خدای جهان و تاج و تخت همایون پادشاهان سوگند که این کار زشت و کردار بد بجز فتنه جهال و شورش عوام هیچ منشاء و مأخذ نداشته (است)... دیگر امر و اختیار با آن اعلی‌حضرت است و برای چاره این کار که بالفعل حادث شده بهتر آن است که حواله به اقتضای رأی والای امپراتوری شود. توقع و درخواست این مخلص صداقتمند از آن حضرت ارجمند این است که هر نوع فرمایشی در این باب دارند به این اخلاص کیش فرمایند تا دولت ایران ان شاءالله از زیر بار این خجلت برآید و این صداقتمند با کمال امیدواری و استظهار به خدمت آن پادشاه ذی جاه شتابد و العاقبه بالعافیه.»

در نامه به عنوان ژنرال پاسکویچ نیز می‌نویسد: « ... از بس حیرت و پریشانی از اوضاع زمانه داریم و شرمندگی و خجلت از این واقعه هایله اتفاقیه به هم رسانده‌ایم، چه طور شرح حال بدهیم و چگونه فتح‌الباب گفت‌وگو با آن جناب نماییم. عالی‌جاه میرزا آمبورکر (کنسول روس در تبریز) اوضاع و احوال ما را مشاهده نموده، البته به آن جناب اظهار خواهد کرد که تا چه حد افسرده و غمناک هستیم و راضی بودیم که خودمان با هر چه برادر و پسر که داریم بالتمام عرضه هلاک شویم و همچنین بدنامی در این دولت باقی نماند... خلاصه فرمایشی که از جانب همایون شاهنشاه رسیده این است که دولت ایران دولت بهیّه روسیه را به جان و دل خریده از علاقه و یگانگی دست‌بردار نیست و تهران و پطرزبورغ را در حکم واحد می‌داند. اگر مثل این قضیه در پطرزبورغ اتفاق

می‌افتاد البته اولیای دولت بهیّه روسیه حکمی و قراری در این باب می‌دادند توقع داریم که همان را بی‌ملاحظه مغایرت به ما معلوم سازند تا ما نیز بی‌شایبه مخالف بر وفق همان دستور درصدد انتقام این واقعه و عذرخواهی این مطلب برآئیم و این دولت را ان شاءالله در زیر بار این خجلت نگذاریم. العاقبه بالعافیه».

میرزا مسعود حامل نامه‌های مزبور در تاریخ دوشنبه ۱۸ ماه شعبان ۱۲۴۴ (یعنی پنج روز بعد از وصول خبر قتل گریبایدوف به تبریز) به اتفاق منشی خود، مصطفی افشار،[1] و دو نفر غلام چاپار از تبریز عازم تفلیس می‌شود.

رفتن کنسول روسیه از ایران

آمبورکر، کنسول روس در تبریز، نیز مقارن همین ایام به عباس میرزا اطلاع می‌دهد که در تاریخ سه‌شنبه ۱۹ شعبان ۱۲۴۴ از خاک ایران خواهد رفت ــ عزیمت آمبورکر از ایران که بدون دستوری از طرف دولت متبوع خود و ظاهراً با مشورت وزیرمختار انگلیس صورت گرفت وحشت عباس میرزا و سایر رجال ایران را بیشتر کرد.[2] زن زیبای گریبایدوف نیز ظاهراً به اتفاق مهمانداری که از طرف عباس میرزا برایش تعیین شده بود همراه آمبورکر به راه می‌افتد. آمبورکر او را تا اوچ کلیسا همراهی می‌کند و در آنجا به دست پدرش، ژنرال مایور کنیاز جفجوازوف، می‌سپارد و هر دو به تفلیس می‌روند.

آمبورکر روز قبل از حرکت از تبریز یعنی در تاریخ ۱۸ شعبان ۱۲۴۴ نامه‌ای به شرح زیر به میرزا ابوالحسن‌خان، وزیر امور خارجه ایران، می‌نویسد و در آن ضمن اظهار تأسف از این پیشامد و اطلاع دادن از عزیمت خود بی‌تقصیری دولت ایران را نیز تصدیق می‌کند:

«از روزی که حضرت ایزد مختار این گنبد دوار را دایر و انجم و اختر را

---

[1]. نویسندهٔ کتاب احوالات سفر میرزا مسعود.

[2]. روسیه و آسیای صغیر، تألیف فونتون.

سایر کرده تا حال در هیچ مملکت و کشور به هیچ ملت و مذهب، این چنین قتل نفس و ظلم و خونریزی علانیه در حق هیچ ایلچی و سفیر اتفاق نیفتاده، دور ایذاء هیچ ذی‌نفسی به ظهور نرسیده، بلکه تصور این امر شنیع و غایله عظیمه به خاطر احدی خطور نمی‌کرد که در این اثنا که ارکان صلح و صلاح تازه قوام می‌یافت و علایق ارتباط اتحاد و روابط دوستی و وداد مربوط و مستقر خواست شد نسبت به وزیرمختار دولت بهیّه روسیه روا داشته، بدنامی و رسوایی را به روزگار به دولت علّیه ایران گذاشته، مطعون خاص و عام و مذموم اقارب و اجانب گشته، راه بحث و نکته‌گیری را بر خود از جمیع دول یوروپیا و سایر دول گشادند. حقیقت دولت علّیه ایران نه همین دولت روسیه را ظلم نمودند، بلکه ملک امیدواری و اطمینان دول یوروپیا را اعم از انگلیس و فرانسه و سایر قرال[۱] کل عالم که نسبت به دولت علّیه ایران داشته و دایم‌الاوقات به واسطه ارسال رسل علایق یگانگی و اتحاد را مربوط و مضبوط می‌داشتند مقطوع نمودند به حدی که هیچ دولتی با وجود سنوح و وقوع این گونه حادثه عجیبه و غریبه که در هیچ مذهب روا و سزا نیست ایلچی و سفیری به آن دولت علّیه تواند ارسال نماید فی‌الواقع وقوع این امر موجب بسی نا امیدواری و عدم اطمینان سایر قرال هم نیت به دولت علّیه ایران می‌باشد، هر چند مخلص اطمینان کامل دارد که با وجود این همه دوستی و مؤالفت که در مابین این دولت به سعی و اهتمام خیرخواهان و مصلحین طرفین منعقد شده اعلی‌حضرت شاه اعظم جمجاه به صدور وقوع این قضیه ناگوار و مقدمه ناصواب ابداً رضا نداشته و پیرامن خاطر عاطرش خطور نکرده، چنان که اعلی‌حضرت امپراتور اعظم اکرم خود و امنای

[۱]. اصل این کلمه از زبانهای اسلاو است که در زبان ترکی استعمال شده و به معنی پادشاه می‌باشد.

دولت بهیّه طرأ و کلا مصلحت‌جویی و صلاح و طالب امنیت و رفاهیت بودن اعلی‌حضرت شاه اعظم جمجاه را در مرتبه کمال دانسته و می‌دانند. لکن چون به حسب اقتضای ضابطه مخلص را لازم بود که در آن طرف سرحد نشسته امر و صدور فرمان اعلی‌حضرت امپراتوری را منتظر و مترصد باشد از آن جهت فردا که روز سه‌شنبه نوزدهم شهر شعبان‌المعظم است مخلص ان شاءالله تعالی از دارالسلطنه تبریز به صوب آن طرف سرحد حرکت خواهد کرد. چون اعلان و اعلام مراتب بر آن جناب از جمله لوازم بود مرقوم گردید. ۱۸ شهر شعبان ۱۲۴۴.»

در جواب نامه آمبورکر، کنسول روس، وزیر امور خارجه ایران نامه ذیل را می‌نویسد:

« سابقاً که عالی‌جاه ملسوف آمد شروحی مبسوط به آن دوست نگارش و ارسال داشت. در این وقت که عالی‌جاه کپتان مکدانلد آمد شروح مودت طرح را رسانید، نیز از لوازم دانسته به تحریر این رساله پردازد. اینکه نگارش شده بود که از بدو عالم الی الآن که هیچ دولتی چنین امر شنیع قبیحی را بر خود روا نداشته و این نوع امر شگرفی حادث نشده، این نام بد تا دامن قیامت بر صفحه روزگار این دولت ماند و این دولت مورد بحث دولتهای عالم گردید، ما خود چنانچه سبق هم ذکری رفت محض از حدوث این واقعه هایله کمال خجالت و انفعال را داریم و نمی‌گوئیم که حدوث این واقعه برای ما بدنامی ندارد و لکن به ادله و براهین عقلی که در دست داریم امیدواریم که مورد بحث و طعن نشویم. زیرا که گواهی بهتر از این نیست که ایلچی‌ای که از جانب چنان دولتی بزرگ به این دولت مأمور می‌شود و این همه اعزاز و احترامات درباره او مبذول می‌شود و دوستی و مواحدت آن دولت را با آن همه سعی و اهتمامات به دست می‌آورد و قدر و قیمت می‌گذارد و جد و جهد دارد که آناً فاناً ارتباط یگانگی و مواحدت

فی‌مابین را مشید و مرصوص دارد، این دولت این نام بد را بر خود روا دارد و به خود می‌پسندد و چنین نیست که از این گونه امورات در ایام سالفه حادث نشده باشد و اگر اتفاق افتاده است آن دولت از تهمت مبرا بوده است مثل این دولت که اگر العیاذ بالله این دولت را منظور خلاف عهدی با آن دولت بود چرا به این سیاق بدنامی از خود راضی می‌شد، سیاقی دیگر با سهل وجوه ممکن بود چنانچه در ایام خصومت جناب پرنس منشکوف را به سلامت به سرحد رسانیدیم. بلی در هیچ مذهب و هیچ ملت و نه در نزد تراکمه و خلقی که بی‌نظام و قاعده باشند این طور قباحت را به خود روا نداشته است که دولت ایران که قدیم‌ترین دولتهای عالم است به خود روا داشته باشد و اگر بر ما کسی بحث کند چرا در رفع این غایله اهتمام نکردیم عالی‌جاه ملسوف در آن بلیه حاضر بود و همه را برأی‌العین مشاهده کرد که خلق به نواب ظل‌السلطان چه‌ها کردند و چند نفر از سرباز کشیکچی مقتول و مجروح شدند و عنان اختیار به حدی از دست رفته بود که ما خود را در محل خطر می‌دیدیم چگونه رفع این غایله را می‌توانستیم تدارک کرد. باری، حالا این بدنامی برای این دولت اتفاق افتاده است و دستاویزی در رفع از بدنامی خود جز از انصاف بزرگانه اعلی‌حضرت امپراتور اعظم نداریم. زیاده چه اطناب رود. فی شهر شعبان‌المعظم سنه ۱۲۴۴.»

مالتسوف را به تفلیس فرستادند

همان طور که گفته شد از طرف فتحعلی‌شاه و سایر رجال نسبت به مالتسوف، دبیر اول سفارت روس، که از حادثه جان سالم به در برده بود نهایت محبت و مهربانی به عمل آمد و پس از دو ـ سه هفته او را به اتفاق نظرعلیخان افشار ارومی به تبریز نزد عباس

میرزا فرستادند تا از آنجا عازم روسیه شود. در تبریز نیز عباس میرزا نسبت به مالتسوف کمال احترام و اعزاز را به عمل آورد و او را روانه تفلیس نزد ژنرال پاسکویچ ساخت. مالتسوف در تفلیس و سپس در پطرزبورغ جریان ماوقع را که ابتدا تا انتها خود شاهد و ناظر بوده است با بی‌طرفی کامل به اطلاع مقامات دولت روسیه رساند.

هنگام حرکت مالتسوف از تهران میرزا ابوالحسن خان شیرازی، وزیر امور خارجه ایران، نامه‌ای نیز به عنوان آمبورکر، کنسول روس، همراه او به شرح زیر فرستاده و از او می‌خواهد که مساعی خود را در حل این مسئله به کار برد:

«اگرچه از وفور خجالت و شرمساری قلم، قاصر از رفتار و بیان عاجز از گفتار است، چه شرح دهم که اظهارش مایه هزار گونه ملالت [است] و چه نگارم که بیانش مورث زیادتی خجالت، سبحان الله آسمان چه بازیها دارد و تقدیرات فلکی چه نقشهای عجیب پدید می‌آورد. بلی در این وقت که عالی‌جاه موسی ملسوف می‌آمد خاموشی را خلاف قانون دوستی و رویّه صواب دانسته به تحریر این نوشته پرداخت که البته آن دوست، باعث شورش عوام کالانعام و وقوع این حادثه عظمی را شنیده‌اند که سبب چه بود و موجب چه گشت. اما چون محب در کار بود لازم نمود که مختصری از حقایق اوضاع را شرح دهم. جنرال گریبایدوف، وزیرمختار آن دولت، در این دولت وارد و اعزاز و احتراماتی که به هیچ ایلچی نشده بود از سرکار اقدس شاهنشاهی روحی فداه و امنای دولت قاهره نسبت به او به عمل آمد و مطالبی که داشت حتی‌المقدور در انجام آنها اهتمامات شد تا به حدی که نظر به پاس دوستی و مواحدت دولتین هر نوع و هر سیاق رفتاری که از وزیرمختار آن دولت صادر می‌شد اعلی‌حضرت شاهنشاهی روحی فداه متحمل می‌شدند و به هیچ وجه غایله در میان نبود و اسیری که در

هر جا بود به عنف گرفته استرداد می‌شد و ناتمامی در کار نماند و از خدمت عرش‌رفعت اقدس شاهنشاهی رخصت انصراف به تبریز حاصل نمود که در آن اثنا میرزا یعقوب که دخیل و کفیل اکثری از امورات عمده اندرونی و بیرونی بود و مبالغی معتد معاملات و داد و ستد با چاکران حضرت خلافت داشت طی امر خود را نکرده فرار و خود را به خانه وزیرمختار انداخت. در این معامله هرچند چه شفاهاً و چه به نوشتجات از در الحاح و ابرام درآمدیم که میرزا یعقوب را موافق شرط عهدنامه نزد نایب خود گذارد که در حضور شرع طی معاملات او شده آن وقت مرخص شده برود فایده نکرد و اثری نبخشید، تا اینکه میرزا یعقوب بنا را به ناسزا گفتن که هتک حرمت مذهب اسلامیه بود گذارده و از قضا در همان بین هم دو نفر ضعیفه مسلمه که در سنوات قبل در دعوای روم از ارامنه موش و آن طرفها اسیر شده بودند و وزیرمختار از جناب سالار بار آنها را مطالبه که به حقیقت رسیده اگر از اسرای گرجستان است اخذ و الا رد نمائید آنها نیز جزع و زاری نموده آنها را نیز به عنف نگاه داشته بودند و میرزا یعقوب آنها را نیز به بازگشت از دین اسلام تلقین می‌نمود. [این ماجرا] گوشزد اجامر و اوباش شهر شده ازدحامی تمام در خدمت علماء و فضلا شده هنگامه شورش گرم شد و حرفشان این بود که میرزا یعقوب و دو نفر زن مسلمه را از وزیرمختار پس بگیرند. همین که محب از نگارش عوام مستحضر شد، همان شب نزد وزیرمختار پیغام فرستادیم که عوام بنای شورشی دارند می‌ترسیم خدای نخواسته نوعی [رفتار] نمائید که تدارک آن مشکل باشد. مصلحت وقت این است که شما امشب میرزا یعقوب و دو نفر ضعیفه را به خانه یکی از فضلا فرستاده که مایه شورش و فتنه رفع شده بعد در کمال آسانی این مهم انجام خواهد یافت.

وزیرمختار قبول [کرد] لکن میرزا نریمان نمی‌دانم چرا اصراری در نفرستادن میرزا یعقوب داشت [و] نگذاشت که این شورش بخوابد. سبحان الله جنرال گریبایدوف با آن همه متانت و فطانت سخنان ارامنه را که مهیج فتنه و محرک فساد بودند قبول نموده عجب رسوخی در طبع او داشته که کار به اینجا بکشد، آخر شما هم چندین سال در حالت صلح و جنگ در دارالخلافه بودید و آمدید و اسیر هم گرفتید و همه را از راه خیرخواهی دولتین از خود راضی ساختید و از هیچ یک از عوام و خلق ایران نسبت به شما بی‌ادبی نشد. زیاده چه شرح دهم عالی‌جاه موسی ملسوف از بدایت تا نهایت بوده است و از حقایق امور مستحضر است؛ البته حالی شما خواهد کرد. با این همه احوال این بدنامی برای ما مانند و ما محض از انصاف بزرگانه امپراتوری امیدواریم که مورد توبیخ و بحث نشویم و نیز از خیرخواهی شما خاطرجمعیم که حتی به الغایه فوق الطاقه رفع این بدنامی را خواهند نمود. سایر گزارشات و اینکه خود از این شورش در محل خطر بودیم موسی ملسوف بیان خواهد کرد، فی بیست و پنجم شهر شعبان سنه ۱۲۴۴.»

جسد گریبایدوف و زن او را به تفلیس فرستادند

بعد از اعزام مالتسوف به روسیه جسد گریبایدوف را که مدتی در کلیسای ارامنه تهران به طور امانت گذارده بودند با تشریفاتی به تفلیس فرستادند و آن را در دامنه کوهی در مجاورت آن شهر به خاک سپردند. از نامه‌هایی که آمبورکر، کنسول روس در تبریز، به عباس میرزا نایب‌السلطنه، و میرزا ابوالقاسم قائم‌مقام نوشته و از اعزاز و اکرامی که نسبت به زن گریبایدوف و مالتسوف و همچنین احترامی که به هنگام ارسال نعش گریبایدوف به عمل آمده اظهار رضایت نموده تا حدی به میزان این اعزاز و اکرام و

احترام می‌توان پی‌برد.

عنوان نامه در پشت صفحه

یاهو. ذریعه الاخلاص به شرف مطالعه جناب جلالت انتساب، شوکت و شهامت اکتساب مخلصان استظهاری جناب والامقام قائم‌مقام دام مجده.

« مخلصان استظهارا مادام به نیر (؟) راکه نواب مستطاب نایب‌السلطنه العلّیه العالیه به جهت مراقبت احوال علیا جناب حرم محترم جناب ایلچی مرحوم مأمور و مقرر فرموده بودند مشارالیها آنچه لازم جان فشانی و مهربانی و دلداری بود نسبت به او مرعی و معمول داشته، آنی و دقیقه غفلت نکرده خدمت مرجوعه خود را جلوه ظهور و بروز داد. مخلص کمال رضامندی از مشارالیها دارد. البته معلوم است که آن جناب هم نسبت به او الطاف خود را شامل حال خواهند کرد و متوجه خواهند شد. لازم بود اظهار شد. حرّر فی ۲۸ شهر شعبان ۱۲۴۴.»

در پشت صفحه، محل مهر عبدُه الراجی آمبورکر.

عنوان نامه در پشت صفحه

ذریعه الاخلاص را عالی‌جاه بلند جایگاه شوکت و جلالت دستگاه دوستان استظهاری جناب قائم‌مقام عالی مقام دام مجدُه ملاحظه فرمایند.

« عالی‌جاها بلند جایگاها دوستان استظهارا،

عالی‌جاه میرزا ملسوف روز شنبه بیست و دویم شهر حال[۱] وارد نخجوان گردید رضامندی و ممنونی زایدالوصف از نواب نایب‌السلطنه العلّیه و آن جناب کرد و در منازل عرض راه به کمال آرام و استراحت و منتهای خوشحالی و خوشگذرانی به مقصد رسیده است. به هیچ وجه من الوجوه نقص و قصوری در

---

۱. ظاهراً ماه رمضان سال ۱۲۴۴ می‌باشد.

اعزاز و احترام او نشده حقیقت مراتب مسطوره موجب مزید خوشحالی و رضامندی مخلص از آن جناب گردید. چون اظهار مراتب لازم بود مرقوم کرده، ایفاد داشت زیاد زیاد است.»

محل مهر در پشت صفحه، عبدُه الراجی آمبورکر.

عنوان نامه در پشت صفحه

عریضه الاخلاص به شرف حضور موفور السرور جناب اعلی‌جاه بلند جایگاه ضیا افزای وساده شرافت و اقتدار زینت بخش اریکه خلافت و اختیار شاهزاده اعظم نایب‌السلطنه الاکرم عباس میرزا مشرف شود.

« اعلی‌جاه بلند جایگاه ضیا افزای وساده شهرت و جلالت و اقتدار رونق بخش اریکه خلافت و مکرمت و اختیار، فروزان اختر سپهر شرافت و نامداری نایب‌السلطنه العلّیه العالیه شاهزاده اعظم جمیل‌العنوان را بعد از اظهار مراسم صداقت و اخلاص و پس از ابراز نیکخواهی و مصلحت‌جویی معروض می‌دارد که ملفوفه رقم قضا شیم عنایت توام که از مصدر عز و جلال شرف صدور یافته بود مصحوب عالی شأن غیبت علی سلطان واصل و شرف زیارت حاصل گشته از مضامین التفات آئینش من البدایه الی النهایه استحضار به حصول انجامید. در باب فرستادن نعش جناب ایلچی مرحوم، بدان نحو که نگارش رفته بود که در راهها و منازل لازمه احترام و اعزاز درباره نعش به عمل آمده، این معنی اظهر من الشمس است که نواب مستطاب والا چقدر دقت و اهتمام در این گونه مواد داشته و چه تلاشها در التیام روابط دوستی و اتحاد دولتین علیّتین می‌کنند چنانچه خود مخلص برأی العین دیده‌ام و یافته‌ام. علی ایّ حال چون غیبت علی سلطان مزبور عازم صوب خدمت سراسر سعادت بود، به تحریر این چند کلمه

اظهار ممنونی نمود. دیگر در مصلحت‌جویی و نیکخواهی هر دو دولت آماده و حاضرم. حرّر فی ۱۱ شهر ذیقعده ۱۲۴۴.»

پشت صفحه محل سجع مهر « عبدهٔ الراجی آمبورکر.»

همان طور که گفته شد چند روز پس از وصول خبر قتل گریبایدوف به تبریز آمبورکر، کنسول روس در تبریز، عازم نخجوان و سپس تفلیس شد و همچنین میرزا مسعود نیز به نمایندگی از طرف عباس میرزا برای معذرت‌خواهی و ملاقات با ژنرال پاسکویچ عازمَ تفلیس گردید.

روسها پیشنهاد عباس میرزا را قبول کردند

قبل از حرکت آمبورکر از تبریز، ضمن تحبیب و اظهار محبت از طرف عباس میرزا از او خواسته شده بود مراتب بی‌تقصیری مقامات ایرانی در حدوث واقعه قتل ایلچی روس و آمادگی در اعزام محمدمیرزا را برای عذرخواهی به ژنرال پاسکویچ خاطر نشان سازد و سعی و کوشش خود را در اعاده دوستی و التیام بین طرفین به کار برد. پیشنهاد عباس میرزا دائر بر اعزام محمدمیرزا برای معذرت‌خواهی و گذشتن از خون گریبایدوف و اعاده دوستی بین دولتین به چند علت فوراً مورد قبول ژنرال پاسکویچ، فرمانده نیروهای روس در قفقاز، و سایر مقامات آن دولت قرار گرفت.

دولت روسیه در آن موقع بر سر قضایای بالکان با دولت عثمانی در جنگ بود و در یکی ـ دو مورد نیز از نیروهای عثمانی شکست خورده و عقب نشسته بود و نمی‌توانست در جبهه دیگری با نیروهای ایران مجدداً وارد زد و خورد شود ـ از سوی دیگر بی‌تقصیری و حسن نیت مقامات ایرانی و سوء رفتار و اشتباهات گریبایدوف بر آنها معلوم شده بود و بی‌جهت نمی‌خواستند کارهای خلاف و اشتباه‌آمیز گریبایدوف را موجب دردسر تازه‌ای

برای خود قرار دهند. مأمورین انگلیس در ایران نیز که از بی‌تقصیری مقامات ایرانی اطلاع حاصل نمودند در التیام بین طرفین و حفظ صلح بی‌تأثیر نبودند. به هر حال آمبورکر پس از مکاتبه با ژنرال پاسکویچ نامه‌ای به شرح زیر به عباس میرزا نوشت و قبول پیشنهادهای او را اطلاع داده و تسریع در انجام آنها را توصیه می‌نماید.

عنوان نامه در پشت صفحه

عریضه اخلاص فریضه، در حضور باهر النور جناب اعلی‌جاه بلند جایگاه ضیا افزای و ساده شوکت و اختیار نایب‌السلطنه العلّیه العالیه شاهزاده اعظم با اقتدار عباس میرزا شرف افتتاح پذیرد.

« به حضور باهر النور اعلی‌جاه بلند جایگاه رونق افزای وساده شهرت و احتشام ضیابخش اریکه قدرت و اعتصام فروزان اختر سپهر خلافت و تاجداری ولیعهد اعظم دولت علّیه ایران شاهزاده کامکار جمیل العنوان حضرت نایب‌السلطنه العلّیه العالیه معروض می‌شود که مخلص به استماع ناخوشی و سوء مزاج عالی‌جاه کنیاز جفجوادزوف به عیادت عالی‌جاه مشارالیه در نخجوان روانه اوچ کلیسا شدم. در عرض راه یک فرسخ به اوچ کلیسا مانده شفیع بیک، چاپار سرکار شوکتمدار و چاپار مخلص هر دو معاً وارد و از جناب جلالت انتساب ینرال آنشف[1] در جواب شرحی که مخلص در باب بی‌تقصیری دولت علّیه ایران و تأسف و اندوه جناب اعلی‌حضرت شاه اعظم جمجاه و نواب مستطاب اشرف والا و مأموریت نواب شاهزاده کامکار والاتبار محمد میرزا به تفلیس به جهت تعزیت و عذرخواهی و استقرار دوستی و اتحاد دولتین علّیتین و دلجویی و خاطربستگی مرقوم نموده بود مراسله مشعر بر این رسانید که اگر واقعاً امر به قراری است که

[1]. En Chef

نوشته و اظهار نموده که دولت علّیه در این قضیه اتفاقیه اطلاع و مدخلیت نداشته و شاهزاده اعظم محمد میرزا به خصوصِ معذرت و دلجویی تشریف خواهد آورد، البته در آن صورت دوستی و خلّت دولتین علّیتین کمافی‌السابق برقرار و پایدار خواهد ماند. لهذا مخلص از راه خیرخواهی و مصلحت‌جویی معروض می‌دارد که نواب اشرف والا فرصت را فوت نفرموده تعهدات خود را به نحوی که قرار داده‌اید به اتمام رسانیده شاهزاده کامکار والاتبار را به زودی زود روانه تفلیس فرمایند و نامه[ای] با آدمی معتمد به رسم سفارت از طرف اعلی‌حضرت شاه اعظم جمجاه به حضور اعلی‌حضرت امپراتور کل ممالک روسیه مرقوم و مأمور شود که از تفضل و خواست خدای عز و جل رفع این غائله بشود. مخلص در مصلحت‌جویی چنین مصلحت می‌داند که مراتب مسطوره هر چه زودتر به عمل آید بهتر است و عالی‌جاه میرزا صالح البته چگونگی احوالات را به خدمت شریف عرضه‌داشت کرده است؛ استحضار به حصول خواهید رسانید. خلاصه مخلص بعد از ملاحظه صحت عالی‌جاه کنیاز جفجوادزوف و خاطرجمع شدن از اینکه خود می‌خواهد همراه دختر خود که حرم ایلچی باشد به تفلیس برود از اوچ کلیسا مراجعت به نخجوان کرده منتظر قدوم میمنت لزوم شاهزاده آزاده کامکار و کامل شدن تعهدات نواب اشرف والا می‌باشم. مراتب از جمله لوازم بود، جسارت به عرض نمود. دیگر در مقام خیرخواهی و مصلحت‌اندیشی دائماً آماده و حاضر هستم. حرّرَ فی ۸ شهر رمضان ۱۲۴۴.»

در پشت صفحه محل سجع مهر عبدهٔ الرآجی آمبورکر.

شایعات و اغتشاشات

انتشار خبر قتل وزیرمختار روس موجب شایعاتی درباره شروع مجدد جنگ بین ایران و روس شد و در نتیجه در نقاط مختلف سرزمینهای متصرفی نیروهای روسیه و همچنین در خاک ایرن نزدیک سرحد در بین مردم اغتشاشاتی تولید کرد و در چند مورد نیز نیروهای روسی را مورد حمله قرار داده و عده‌ای از آنها را به قتل رساندند. جهانگیر میرزا که خود مأمور فرونشاندن قسمتی از این اغتشاشات شده بود در آن باره چنین می‌نویسد:

« چنان که مسطور آمد مملکت طالش و قصبه لنکران بایست به دولت روس واگذار شود و مدت مهلت فی‌مابین دولتین برای تخلیه آن ولایت منظور گفت‌وگو شده بود. از قضا انقضای آن مدت معین در وقتی شد که نایب‌السلطنه در دارالخلافه تشریف داشتند. لشکر روس به سرکردگی ینارال مایور رال به ضبط مملکت طالش مأمور شده و ینارال مذکور آمدن خود را به این دعاگوی دولت پادشاهی اعلام نموده خواهش نموده بود که این دعاگوی دولت کس فرستاده میرحسن خان را به خوشی از محالاتی که باید واگذار شود مقطوع الید ساخته به تصرف دولت روس داده شود.

این دعاگوی دولت شاهی نیز به خواهش ایشان عمل کرده میرحسن خان را به هر نحوی که می‌دانست از ولایت مزبوره بیرون آورده در محال آستارا در قریه موسوم به چلوند متوقف نموده بود. در این وقت که خبر قتل ایلچی از دارالخلافه شایع شد میرحسن خان به تصور اینکه منازعه فی‌مابین دولت روس و ایران تجدید خواهد شد فرامین سابقه دولتی را که در ایام منازعه فی‌مابین دولتین در سابق صادر شده بود ابراز و اظهار نمود و چنان شهرت داد که این

احکام به تازگی رسیده است و تفنگچیان محالات متصرف‌فیه خود را جمع‌آوری کرده قریب به شش ـ هفت هزار نفر جمعیت کرده بر سر قلعه لنکران رفته لشکر روس را در آن قلعه محاصره نموده نشست و میرزا ابوالقاسم قائم‌مقام که در آن روزها کارگزار امورات آذربایجان بود در اخبار واقعه ایلچی که به این دعاگوی دولت در اردبیل کرده بود، اخبارنامه را مُصدّر به این بیت نموده بود:

هزار نقش برآرد زمانه و نبود　　　یکی چنان که در آئینه تصور ماست

در این بین که اخبارنامه رسید چگونگی حرکت میرحسن خان نیز از اردبیل واضح شده این دعاگوی دولت در جواب اخبارنامه این نقش تازه را که غریب‌تر از حکایت دارالخلافه بود نگاشته روانه داشت.

امنای دولت تبریز و سرکار نایب‌السلطنه از شنیدن این حکایت تازه دلتنگی بی‌اندازه نمود، این دعاگوی دولت شاهی را حکماً و حتماً به رفع این حکایت مأمور فرمودند. این دعاگوی دولت یک نفر از معتمدین خود را از راه قزل آغاج روانه نمود که به کشتی نشسته به قلعه لنکران رود و نوشتجات به ینارال لنکران نوشته بی‌خبری دولت علّیه ایران را در این حکایت و خودسری میرحسن خان را در این واقعه اعلام داده نوشت که صدق این گفت‌وگو آن است که تا ده روز با لشکریان ایران بر سر میرحسن خان می‌رسد؛ جمعیت او بالکلّیه از سر او متفرق خواهد شد و خواهش نموده بود که همین نوشتجات را به دارالملک تفلیس فرستاده حرکت میرحسن خان را از طرف دولت ندانند و خود این دعاگوی دولت نیز به محال ولکیج رفته به رؤسای تفنگچیان محال اسالم و گرگان‌رود و آستارا و اوجاررود نوشتجات مؤکده نوشته حکم به تفرقگی آنها از کنار میرحسن خان نموده و به محالات متصرف فیه روسیه نیز نوشتجات نوشته

بی‌خبری دولت ایران را از حرکات میرحسن خان اظهار داشت و میرحسن خان را نیز اعلام نمود که بی‌جهت خود را به مرارت نینداخته، از سر قلعه لنکران برخاسته به خاک ایران عود نماید و خود این دعاگوی دولت پادشاهی بلافاصله از کنار قلعه شندان گذشته به قصبه آستارا وارد شده و تفرقگی در میان جمعیت میرحسن خان افتاد. میرحسن خان از سرلنکران برخاسته از راه دیگر به خاک ایران داخل شده به قریه کان رود که مکانی صعب‌المسلک بود رفته و اظهار خوف از آمدن نمود.

این دعاگوی دولت از ینارال لنکران کیفیت نامه آن ایام را گرفته و وضوح بی‌خبری دولت ایران را ینارال روس تصدیق نموده به چاپاری به خدمت نایب‌السلطنه فرستاد که از آنجا به تفلیس فرستاده شود و خاطر نایب‌السلطنه را از این دغدغه و تشویش خلاصی داد و نایب‌السلطنه حکم به احضار میرحسن خان صادر نموده او را حکما خواستند.»[1]

شایعات شروع مجدد جنگ بین ایران و روس مخصوصاً به واسطه وقوع جنگ بین روسیه و عثمانی قوت می‌گرفت و موجب اغتشاشات می‌شد ـــ حاکم روسی قراباغ و شیروانات در این باره نامه تهدیدآمیز زیر را به عباس میرزا، نایب‌السلطنه، نوشته و از او خواسته است که اقداماتی در جلوگیری از این اغتشاشات بنمایند:

«به شرف عرض حضور بندگان نایب‌السلطنه العلّیه العالیه می‌رساند که برای عالم آرای خداوندگاری مخفی نماند که اراده مخلص اخلاص اندیش دایماً آن است که نظر بنابر کثرت اخلاص و صداقت خود سرآ و علانیآ هر فکری و خیالی که داشته باشم پوشیده و پنهان ننمایم. بناء علی ذلک چنانچه وقتی که

---

[1]. تاریخ نو، ص ۱۲۵.

سانحه حیرت‌افزای ایلچی مرحوم در بلده تفلیس شیوع تمام یافت، جناب سردار ذوالاقتدار غراف مخلص را با تعجیل تمام مأمور و روانه این حدودات نمودند. هر چند در تفلیس خبر نامرضیه ایلچی مذکور آشکار می‌بود، لیکن مخلص چندان باور نمی‌کرد. بعد از داخل شدن قراباغ حادثه چند باز مشاهده کرد که هر یکی مصدق آن خبر تعجب اثر شد. از آن جمله نقل میرحسن خان چندان تفاوتی نداشت و مصطفی خان که در کنار ارس توقف نموده بنای شورش و فساد می‌گذاشت و حسین خان و حاجی خان به همین طریق و حسن خان مغانی که از آنها در شرارت کم و کسری ننمود و اشرار چله بیانلو فرصت دانسته روز به روز شدت می‌کنند، علی‌الخصوص علی‌خان که به شرارت و به دزدی اکتفا ننموده سواره کلی جمع کرده به این طرف عبور کرده چند پاره قریه را با زور کوچانیده بوده است و علاوه از این خبرهای متواتر رسید که قشونات عراق و خراسان و آذربایجان را جمع می‌سازند. دیگر در این صورت حسابی شک و شبهه نماند، ما نیز در پی تدارک خود هستیم که دیگر غفلت نشود، چنان که پریرسال بیک قراباغی در مقام مؤاخذه عذر مسموع گفته که ما بی‌خبر بودیم؛ قشون قزلباشیه داخل قراباغ گردید، از روی اضطرار اطاعت نمودیم. اولا، به جهه اتمام حجت خانوران ایشان را تمام و کمال به قلعه می‌آوریم و ثانیاً، سایر تدارکات خود را مضبوط خواهیم کرد که حاضر و مهیا باشیم که از حادثه سابقه تجربه‌اندوز شده‌ام و الا یقین حاصل فرمایند که در خیال امناء دولت قوّیه روسیه فکر دیگر ندارد که باعث بر هم‌زدگی مصالحه دولتین علّیتین شود و اظهار کردن تدارکات آن است که مبادا یاوه گویان این طرف و آن طرف خبر برده محمول غر نمود (؟) شوند. رأی مخلص این بود که به درستی عرض نمودیم و اگر امنای دولت ایرانی

خواهشمند باشند که اطفاء حرارت آتش فسادات نمایند در دست ایشان سهل و آسان است و اگر گونه اندیش کرده دعوای عثمانی را و تحریک غره (؟) را غنیمت شمارند نیز صاحب اختیارند، باید که فهمیده شوند کرات مرات که در میانه دولت روس و روم از قدیم‌الایام خصومت داشتن بی‌پایان بوده است که حد و حصر ندارد، این هم یکی از آنها خواهد شد و تحریک غَره را باید که دانسته باشند که از چه سبب و چه رهگذر است و چه خیال دارند، خلاصه سایر عرایضات را عالی شأن کاظم بیک عرض خواهد نمود. باقی امرکم متاع (کذا). تحریراً فی غُره شوال ۱۲۴۵،[1] مخلص خالص الفؤاد غنارال مایورکنیاز انجازاوف، محل مهر « چاکر خاقان جم‌جاه غنارال مایورکنیاز انجازاوف.»

روسها اصرار داشتند محمد میرزا زودتر به روسیه برود

همان طور که دیدیم روسها با پیشنهاد عباس میرزا دائر به اعزام محمد میرزا برای معذرت‌خواهی فوراً موافقت نمودند و حتی به طوری که خواهیم دید در تسریع انجام آن اصرار هم می‌کردند. علت عمده اصرار روسها در تسریع این کار وقوع جنگ بین دولت روسیه و دولت عثمانی و شایعهٔ اتحاد ایران و عثمانی علیه روسها بود. روسها می‌خواستند با قبول پیشنهاد عباس میرزا یکی از فرزندان او را به بهانه معذرت‌خواهی به روسیه ببرند، تا ضمن داشتن گروگانی به موضوع قتل گریبایدوف هم سر و صورتی بدهند و سپس در دنبال آن با اتخاذ یک سیاست تحبیب‌آمیز نگرانی خود را از ناحیه ایران درباره احتمال شروع مجدد زد و خورد یا اتحاد ایران و عثمانی علیه روسها و یا ایجاد اغتشاشات محلی از بین ببرند.

---

[1]. در نامه سال ۱۲۴۵ق. نوشته شده ولی باید ۱۲۴۴ باشد.

با آنکه عباس میرزا با ناراحتی و عجله میرزا مسعود را با نامه‌های تضرع‌آمیز نزد ژنرال پاسکویچ به تفلیس فرستاد و پیشنهاد کرد محمد میرزا، فرزند ارشد، و میرزا ابوالقاسم قائم‌مقام یعنی مهم‌ترین رجل دستگاه خود را برای معذرت‌خواهی به روسیه بفرستد و حتی تاریخ حرکت آنها را هم برای روز اول شوال ۱۲۴۴ تعیین کردند، ولی به جهاتی انجام این کار مدتی به تأخیر افتاد و بعد هم به جای محمد میرزا و قائم‌مقام، فرزند دیگر عباس میرزا به نام خسرو میرزا[۱] و محمدخان زنگنه، امیرنظام[۲]، را به روسیه فرستادند.

گفتیم انگلیسها نیز در التیام بین طرفین و انجام منظور روسها بی‌تأثیر نبودند. جان مکدونالد، وزیرمختار انگلیس، که در ابتدا پس از اطلاع از حادثه قتل گریبایدوف نامه زننده و تندی به وزیر امور خارجه ایران نوشت بعد از آگاهی از بی تقصیری مقامات ایرانی و اینکه روسها خود در پی التیام این قضیه برآمده‌اند از دولت ایران می‌خواست که در اعزام یکی از شاهزادگان به روسیه برای عذرخواهی تأخیر نشود و بلکه انجام آن را قبل از مصالحه روسها با عثمانیها به صلاح نزدیک‌تر می‌دانست.

نامه زیر را وزیرمختار انگلیس در این مورد به میرزا ابوالحسن خان، وزیر امور خارجه ایران نوشته است:

« محبان استظهارا. اعتضادا، امشفقا

مراسلات مرحمت آیات و مکاتبات یگانگی بینات در اسعد زمان و احسن

---

۱. خسرو میرزا پسر هفتم عباس میرزا بود.

۲. محمدخان امیرنظام زنگنه پسر حاجی علی خان و از فرزندزادگان شیخ علی خان زنگنه، وزیر شاه سلیمان صفوی است. محمدخان پس از آنکه از کرمانشاه به تبریز رفت و در سلک ملازمان عباس میرزا، نایب‌السلطنه درآمد روز به روز مورد توجه او قرار گرفت و به امارت نظام کل عساکر آذربایجان منصوب شد. هنگامی که عباس میرزا در خراسان بود، ادارهٔ واقعی امور آذربایجان محول به امیرنظام بود. بعد از مرگ فتحعلی شاه و هنگام سلطنت محمدشاه نیز امیرنظام همچنان به دستیاری میرزا تقی‌خان فراهانی (امیرکبیر) به ادارهٔ امور آذربایجان مشغول بود تا در اواسط ماه رمضان سال ۱۲۵۷ق فوت کرد. برای اطلاع بیشتر از شرح زندگانی امیرنظام رجوع کنید به: (کتاب میرزا تقی‌خان امیرکبیر، تألیف عباس اقبال آشتیانی).

اوان واصل و از ظهور صحت و استقامت وجود مسعود نهایت مسرت و انبساط در خاطر یگانگی سمات متواصل آمد. در باب حدوث قضیه قتل ایلچی دولت روس که مرقوم داشته بودند من البدایه الی النهایه مستحضر و مستخبر گردید. گزارش این قضیه و بی‌خبری امنای دولت بهیّه را از وقوع این مقدمه عالی‌جاه کپتان مکدلند و صاحبانی که در دارالخلافه بودند، چه از جانب خود و چه آنچه از بابت ایلچی روسیه استماع نموده بودند به مخلص نوشته‌اند که امنا و کارگذاران دولت علّیه را علم و استحضاری در این باب نبوده است و این قضیه از بلوای عام و اجتماع جهّال و اوباش و عوام حادث و اتفاق افتاده و مخلص به کمال خوشی و طیب خاطر مراتب مزبور را به اولیای دولت خود خواهد نگاشت و ایشان را مستحضر خواهد ساخت. لیکن واجب و لازم است که به زودی زود ایلچی به دولت علّیه روس مأمور و روانه شود که عذر و اعتذار از آن دولت بخواهد. محب، امیدواری تمام دارد که حال که در سمت رودخانه توبه پاره امورات (؟) اتفاق افتاده و قدری ضرب خورده‌اند به ورود ایلچی این دولت به آن دولت کارها حسب‌المرام امنای دولت صورت گیرد و به هم بسته شود و چنانچه امنای دولت در مأموریت ایلچی اهمال و تغافل روا دارند احتمال تمام هست که چون گفت‌وگوی مصالحه با روسیه در میان دارند، بعد از آنکه فراغتی از برای ایشان به هم رسید در آن وقت به هم بستن کار اشکال تمام به هم می‌رساند. هر چه زودتر ایلچی مأمور شود بهتر و پسندیده‌تر و به صلاح اقرب‌تر است. در اینجا مخلص چنین دید که یکی از امیرزادگان مأمور به دولت روس شود، چرا که مأمور شدن امیرزاده هم موجب عزت و احترام دولت روسیه است و هم باعث اطمینان و خواطر جمعی آن دولت می‌شود که دولت ایران سر ستیزه و کاوش

ندارد و البته در این صورت کار به زودی به هم بسته می‌شود. اما حال مدتی است که از این مقدمه گذشته و کارگذاران آنجا صحبت عزیمت را در میان دارند و آثاری از حرکت به ظهور نمی‌رسد و اندیشه دارم که از غفلت و سهل‌انگاری کار به جای بد کشد. از قرار کاغذ عالی‌جاه میرزا آمبورکر که به محب رسید، مشارالیه روانه تفلیس شده و روسیه هم جمع‌آوری سپاه در نخجوان واق اعلان می‌کنند. باری هر چه زودتر کسی روانه شود بهتر است و زودتر کار از هم می‌گذرد البته نهایت اهتمام را خواهند فرمود عریضه به حضور شاهنشاهی عرضه داشته برسانند، حقایق حالات مرحمت آیات را با هر گونه خدمات مرقوم فرمایند. ایام ابهت مستدام باد.»

پشت صفحه محل سجع مهر « جان مکدنلد کبیر افوض امری الی الله.»

بی‌مناسبت نیست قبل از اشاره به علت تأخیری که از طرف عباس میرزا درباره اعزام محمد میرزا به عمل می‌آمد برای نمونه چند نامه‌ای را که از طرف آمبورکر، کنسول روس در تبریز، درباره تسریع در اعزام محمد میرزا به عباس میرزا و قائم‌مقام نوشته شده و رونوشت آنها در دست بود به ترتیب تاریخ در اینجا آورده شود. گفتیم در آن موقع آمبورکر به علت قتل گریبایدوف به عنوان اعتراض ولی در واقع برای ملاقات ژنرال پاسکویچ از ایران رفته بود.

در خلال این نامه‌ها به مطالب دیگری نیز بر می‌خوریم و بدین جهت نقل متن کامل آنها خالی از فایده نبود.

عنوان نامه در پشت صفحه:

عریضه اخلاص ترجمه به شرف حضور باهر النور اعلی‌جاه بلند جایگاه و شوکت و شهرت افزای و ساده اقتدار و اختیار نایب‌السلطنه العلّیه العالیه حضرت

شاهزاده اعظم کامکار عباس میرزا مشرف شود.

« به حضور باهر النور جناب اعلی‌جاه بلند جایگاه ضیا افزای وساده عظمت و کامکاری رونق بخش اریکه خلافت و نامداری ولیعهد اعظم دولت علّیه ایران، شاهزاده جمیل‌العنوان نایب‌السلطنه العلّیه را بعد از اظهار مراسم صدق و اخلاص معروض می‌دارد که رقیمه کریمه عنایت و مرحمت ضمیمه که به سرافرازی این مخلص اخلاص شعار عز اصدار یافته بود شرف وصول ارزانی داشته از مضامین التفات‌آئینش استحضار کامل حاصل گردید. در باب وقوع ناخوشی در ایروان بدان نحو که نگارش رفته بود که هر گاه اصل داشته باشد مخلص از راه اوردوباد به کنار پل خدا آفرین بیاید، حقیقت ناخوشی جزئی که در ایروان به هم رسیده بود حال بالمرّه رفع شده و مخلص خود امروز پنجشنبه سیزدهم شهر حال وارد نخجوان می‌شود و منتظر حرکت نواب شاهزاده والاتبار محمد میرزا می‌باشد. دیگر [اینکه] مخلص در تحریرأت سابقه خود مرقوم داشته بود که مگر دولت علّیه ایران در فکر معذرت‌خواهی این مقدمه نیست؛ بدان نحو که در جواب اشاره رفته بود که ملاحظه این فقره از مخلص بسیار در نظر مبارک والا بعید آمد حقیقت این معنی راست و صواب است، لکن مخلص که بدان طرز نوشته بود خالی از جهت و مصلحت نبود. هر چند معلوم و ظاهر است که نواب اشرف والا چقدر اهتمام و اجتهاد در استحکام و قوام بنیان دوستی و اتحاد دولتین علّیتین و رفع غوائل اتفاقیه و معذرت‌خواهی دارند. اما اگر این اهتمام و تلاش معذرت‌خواهی و روانه فرمودن نواب شاهزاده کامکار والاتبار پیش از رسیدن جواب کاغذ مخلص که به جناب جلالت انتساب جنرال آنشف نوشته بود به ظهور می‌رسید و شهزاده را می‌فرستادند محسّنات بیشتر می‌داشت و فواید بسیار در

ضمنش مندرج می‌بود و مصلحتها می‌داشت. باز ان‌شاءالله از فضل خدا و میامن قدوم میمنت لزوم نواب شاهزاده محمد میرزا به حسن خیرخواهی مصلحین دولتین علیّتین و اهتمام و اجتهاد شوکتین به بهیّتین غوایل اتفاقیه رو به رفع شدن می‌گذارد. در باب غله که اشاره رفته بود، مراتب را مخلص به جناب قائم‌مقام نوشته است. استدعا آنکه مقرر فرمایند که به آن طور امر غله مزبوره بگذرد و تمام شود. چون مراتب از جمله لوازم بود جسارت به عرض نمود. باقی در دولتخواهی و مصلحت‌جویی دولتین علیّتین آماده و حاضر می‌باشم. تحریراً فی شب پنجشنبه سیزدهم شهر رمضان ۱۲۴۴.»

در پشت صفحه محل مهر « عبدهٔ الرآجی آمبورکر.

عنوان نامه در پشت صفحه

عالی‌جاه بلند جایگاه دوستان استظهاری ناظم امور جمهور جناب والامقام قائم‌مقام ملاحظه فرمایند.

« عالی‌جاها، بلند جایگاها، دوستان استظهارا

نوشته محبت و عنایت سرشته که مرقوم و ارسال داشته بودید رسید و از مسطوراتش استحضار کامل حاصل گردید. [اینکه] اظهار نموده بودید بعد از آمدن مخلص به این طرف سوء مزاجی به طبع شریف عارض شده، موجب هزار ملالت و افسردگی و پژمردگی دل اخلاص منزل گردید. اما از این رهگذر که بعد از آمدن عالی‌جاه داکتر کارمک[1] و سبب معالجه او ان شاءالله ناخوشی رو به بهبود است و افاقه کلی حاصل شده شادی و حبور نامحصور برساحت خاطر جلوه‌گر شد و منتهای خوشحالی و خورسندی رخ نمود. جناب باری، وجود

---

[1]. پزشک سفارت انگلیس.

مسعود آن جناب را که خیرخواه دولتین است از هر گونه بلیات و آفات مصون دارد. امیدوارم که ان شاءالله تا حال ناخوشی آن جناب بالمرّه قلع مادّه شده مانع از همراهی نواب همایون شاهزاده محمد میرزا نشود. در باب طاعون ایروان و احتیاط از قرانتین تفلیس که بدان نحو اظهار نموده بودید، حق این است که ناخوشی جزئی که در ایروان بود به واسطه دقت و اهتمام در رفع کردن آن حال اثری از ناخوشی باقی نمانده، در باب قرانتین تفلیس مخلص در مراسله سابقه که به جناب جلالت انتساب جنرال آنشف در خصوص تشریف آوردن و مأموریت نواب کامکار شاهزاده محمد میرزا و آن جناب مرقوم داشته بود اظهار کرده‌ام که در قرانتین که دارند نوعی نمایند که خوش بگذرد. حال نیز که آن جناب در این باب اظهار داشته است لازم دیده می‌نگارم که به رسیدن همین ذریعه روز حرکت از تبریز را مشخص و از کدام راه تشریف آوردن را معین کرده به زودی هر چه تمام‌تر به مخلص معلوم فرمایند تا از آن قرار شرحی به جناب جلالت انتساب جنرال آنشف مرقوم دارم که تدارکات لازمه ترتیب داده حکم دهد که در قرانتین معطل نسازند. در باب همراهی مخلص با شماها که نوشته بودید ان شاءالله بعد از وصول خبر حرکت شماها از آنجا و از کدام راه تشریف آوردن معلوم شد از آن قرار مراتب و معمول خواهد شد و در باب عالی‌جاهان داکتر کارمک و مکنیل که مرقوم داشته بودند مخلص به عالی‌جاه قولونیل مکدانیل، ایلچی دولت بهیّه انگلیس، بنویسد که یکی از دو حکیم را با آن جناب بفرستد، مخلص در این خصوص به خودش (یکی دو کلمه خوانده نمی‌شود) شرحی نوشتم که از همراهی آن جناب مضایقه نکرده تشریف بیاورد. در باب غله که نواب مستطاب نایب‌السلطنه در رقیمه مخلص اظهار فرموده بود که (یکی دو کلمه خوانده نمی‌شود) حجت غله

را عالی‌جاه فتحعلی‌خان تسلیم مخلص نکرده این است که در قیمت آن قدری سخن داشته است، حق این است که در باب غله (یک کلمه خوانده نمی‌شود) که اشرف والاعالی‌جاه مشارالیه را وکیل کرده بود که قیمت غله را با کرایه حمل و نقل آن به عباسیه مشخص و با مخلص قطع و فصل نماید بناء علی هذا (دو سه خط درباره قیمت و کرایه غله به علت آب خوردگی نامه درست خوانده نمی‌شود) امر و مقرر فرمایند که غله مرقومه را از حال به حمل و نقل شروع کرده تا موعد مقرر تمام و کمال برسانند. معلوم است که آن جناب در اتمام امر غله اهتمام خود را مضایقه نخواهید کرد. لازم بود، اظهار شد. ایام الطاف برقرار باد. حرّر فی ۱۳ شهر رمضان ۱۲۴۴.»

پشت صفحه محل مهر عبدهٔ الرآجی آمبورکر.

عنوان نامه در پشت صفحه

هو. ذریعه المخالصه عالی‌جاه بلند جایگاه شوکت و جلالت دستگاه دوستان استظهاری ناظم امور جمهور جناب والامقام قائم‌مقام دام مجده ملاحظه نماید.

« عالی‌جاها! بلند جایگاها، دوستان استظهارا

چند روز است که مخلص عالی شأن شفیع بیک چاپار را از اوچ کلیسا روانه و شرحی نوشته از مشارالیه ارسال نموده است. اما تا به حال جوابی نرسیده است که موافق آن مخلص جناب جلالت انتساب را در باب روز حرکت نواب شاهزاده محمد میرزا از تبریز به جهت معذرت‌خواهی مطلع تواند نماید. از این رهگذر کمال حیرت و تعجب حاصل است. زیرا که لامحاله پیش از وقت باید جناب معظم‌الیه را از روز حرکت شماها مطلع نمایم که تا امر و مقرر فرمایند که تدارکات و مقتضیات را سراسر انجام نمایند که از برای شهزاده اعظم محمد میرزا

و آن جناب خوش بگذرد و حالت معطلی رو ندهد. امیدوارم که ان شاءالله تعالی پیش از ورود همین ذریعه خبر روز حرکت و تشخیص راه را نوشته ارسال فرمایند تا از آن قرار مخلص به جناب جلالت انتساب معظم الیه به زودی زود مرقوم و چاپار روانه سازد، زیاده چه نگارد. تحریراً فی ۱۵ شهر رمضان ۱۲۴۴.»

پشت صفحه محل مهر عبدهٔ الرآجی آمبورکر.

عنوان نامه در پشت صفحه

« عالی‌جاه بلند جایگاه شوکت و خلافت دستگاه ناظم امور جمهور دوستان استظهاری جناب قائم‌مقام عالی مقام دام مجده ملاحظه نماید.

عالی‌جاها، رفیع جایگاها، دوستان استظهارا

مراسله مرسله شریفه مصحوب سیف الله بیک واصل و مسطوراتش من البدایه الی النهایه معلوم و مفهوم گردید. در باب حرکت نواب همایون شاهزاده آزاده کامکار محمد میرزا از دارالسلطنه تبریز بدان طریق که اظهار رفته بوْد که غُرّه شهر شوال حرکت خواهند کرد استحضار حاصل گردید، اما مخلص از آن جناب خواهش کرده بود که دو کلمه مرقوم فرمایند که از کدام راه از راه قراباغ یا از راه ایروان تشریف خواهند آورد، تا از آن قرار مخلص به جناب جلالت انتساب جنرال آنشف اظهار نماید تا تدارکاتْ لازمه را ترتیب دهند. مخلص منتظر جواب از آن جناب می‌باشد تا وفق آن به جناب معظم‌الیه مرقوم دارد، واجب بود، اظهار شد. ایام الطاف برقرار باد. حرّر فی ۲۳ شهر رمضان ۱۲۴۴.»

پشت صفحه محل مهر عبدهٔ الرآجی آمبورکر.

نامه دیگر

« اعلی‌جاه بلند جایگاه ضیا افزای وساده شهرت و احتشام زینت‌بخش

اریکه شوکت و اعتصام فروزان اختر سپهر شرافت و بزرگواری و درخشان گوهر بحر خلافت و نامداری، نایب‌السلطنه العلّیه العالیه را بعد از اظهار مراسم صدق و اخلاص معروض می‌دارد که در باب تشکیکات و شهرتهای تفلیس که جناب قائم‌مقام به حسب الفرموده نواب مستطاب والا مرقوم نموده بود معلوم شد آنچه به مخلص حالی می‌شود علت تامه شهرت یافتن بعضی اخبار از تفلیس، تعطیلِ روانه فرمودن نواب شاهزاده کامکار محمد میرزاست. اگر چنان که رأی عالی قرار گیرد که کار به طور خوب و خوش بگذرد و رفع غائله شود باید خودتان در تلاش باشید و علاجی بکنید و لوازم معذرت‌خواهی و دلجویی را که عمل فرستادن نواب شاهزاده والاتبار است به عمل آورند و رفع تشکیکات را که سبب تعطیل تشریف آوردن نواب اشرف والا حاصل شده است بکنند. محضِ مراسله نویسی به جناب جلالت انتساب جنرال آنشف و رقیمه و کاغذنگاری نواب نایب‌السلطنه العلّیه و جناب قائم‌مقام به مخلص کار از پیش نمی‌رود و رفع اشتباه نمی‌شود، آنچه کردنی است باید نواب مستطاب والا به انجام آن میل فرمایند تا کارها صورت اتمام گیرد. چون در خیرخواهی اظهار مراتب لازم بود معروض گردید. در صداقت‌کیشی و خیرجویی دولتین برقرار و آماده می‌باشم. حرّر فی ۷ شهر شوال ۱۲۴۴.»

محل مهر در پشت صفحه عبدهٔ الرّاجی آمبورکر.

عنوان نامه در پشت صفحه

عالی‌جاه بلند جایگاه شوکت و جلالت دستگاه ناظم مناظم امور جمهور دوستان استظهاری جناب والامقام قائم‌مقام دام اقباله مفتوح فرمایند.

« عالی‌جاها، رفیع جایگاها، دوستان استظهارا

شروحی که آن جناب از راه خیرخواهی و مصلحت‌جویی مرقوم و ارسال

داشته بودید رسید و از مسطورات هر یک که مبنی بر دوام دوستی و اتحاد دولتین علّیتین بود استحضار کامل حاصل گردید. در باب برخی نقلها و تشکیکات که نوشته بودید جناب جلالت انتساب جنرال آنشف، به خاطر راه داده به عالی‌جاهان میرزا مسعود و میرزا صالح حرف زده بدان نحو که نوشته و گله کرده بودید بر آن جناب خود زیاد معلوم است که مخلص چقدر در این بابها اهتمام داشته و دارد. اما چه سود که تعطیل و تعویق تشریف آوردن نواب شاهزاده کامکار محمد میرزا به خصوصه موجب این همه تشکیکات وهمات مردم که رفع آنها موقوف به تشریف آوردن نواب معظم‌الیه است می‌باشد. این خود بدیهی است که محضِ از مراسله نگاری کاری ساخته نمی‌شود، اگر چنان که دولت ایران خواسته باشد که کار بگذرد و معضلی حاصل نشود باید خود علاجی که در پیش نظر است بکنند و الا مخلص در قوّه ندارد که به مجرد کاغذ نوشتن، جنرال آنشف را از اشتباه و تشکیکات بیرون آورد. چون در خیرخواهی و مصلحت‌جویی لازم بود مرقوم گردید. زیاده چه اظهار دارد. ایام التفات و دوستی برقرار باد. حرّر فی ۷ شهر شوال سنه ۱۲۴۴.»

محل مهر در پشت صفحه عبدهٔ الرآجی آمبورکر.

عنوان نامه در پشت صفحه

عریضه الاخلاص به شرف حضور اعلی‌جاه بلند جایگاه ضیا افزای وساده شهرت و احتشام زینت بخش اریکه شوکت و اعتصام فروزان اختر سپهر عظمت و بزرگواری نایب‌السلطنه العلّیه العالیه شاهزاده کامران جناب عباس میرزا دام ظلّه العالی مشرف شود.

« اعلی‌جاها بلند جایگاها ضیا افزای وساده شهرت و جلالت و اقتدار رونق

بخش اریکه ابهت و خلافت و اختیار فروزان اختر سپهر شرافت و نامداری، نایب‌السلطنه العلّیه العالیه، ولیعهد دولت جاوید مدت ایران، شاهزاده نامدار جمیل العنوان را بعد از اظهار مراسم خلوص و صداقت معروض رأی مضاضیا خورشید انجلا می‌دارد که رقیمه کریمه التفاف صحیفه که از مصدر عز و شرف صادر شده بود در احسن اوان و ایمن زمان شرف زیارت آن حاصل گردید. مضامین عنایت‌آئینش که مبنی بر حسن اهتمام و دِقت نواب مستطاب اشرف والا در انجام مهام لازمه بود من البدایه الی النهایه معلوم و مفهوم شد. در باب مأمور و روانه فرمودن نواب امیرزاده کامکار والا تبار خسرو میرزا به تفلیس به جهت معذرت‌خواهی و دلجویی به آن نحو که نگارش یافته بود معلوم است که نواب اشرف والا چقدر تلاش و دقت در استقرار روابط دوستی و اتحاد دولتین علیّتین و انضباط مبانی خلّت و وداد شوکتین بهیّتین داشته و دارد. امیدواریم که از یمن قدوم نواب امیرزاده والاتبار امورات به خیر و خوبی بگذرد و رفع غایله بشود. در باب آمدن مخلص به دارالسلطنه تبریز که اشعار فرموده بودید حقیقت مخلص غایت غبن از محرومی فیض خدمت لازم المسرت نواب اشرف والا دارم و دایماً طالب ادراک شرف حضور فیض گنجور هستم. اما از نامساعدتی بخت این روزها سوء مزاج شدت کرده بستری شده‌ام و طاقت و قوّه راه رفتن ندارم. ان شاءالله تعالی این چند روزه که افاقه حاصل شود بلکه بتوانم به صوب حضور عزیمت نمایم و گرنه به این حال مشکل می‌بینم که قدرت و طاقت آمدن داشته باشم. مخلص دایماً در خیرخواهی و مصلحت‌جویی دولتین آماده و حاضر است. واجب بود معروض گردد.
حرّر فی ۱۴ شهر شوال ۱۲۴۴.»

در پشت صفحه محل مهر عبدهٔ الرآجی آمبورکر.

دیدیم با وجود ناراحتی و نگرانی‌ای که عباس میرزا و سایر زمامداران ایران از

کشته شدن وزیرمختار روس پیدا کردند و در صدد معذرت‌خواهی برآمدند و با آنکه پیشنهاد آنها دایر بر اعزام یکی از شاهزادگان مورد قبول روسها واقع شد، مع‌هذا در انجام آن تأخیر و تردید می‌نمودند. این تأخیر و تردید از آن جهت بود که از سیاست و نظر واقعی روسها مطلع نبودند و نمی‌دانستند دولتی که یک سال قبل از این واقعه ارتش نیرومندی به ایران فرستاده و پس از تصرف قسمتی از نواحی ایران معاهده ترکمان‌چای را با آن شرایط سنگین به ایران تحمیل کرده بود، آیا کشته شدن نماینده سیاسی خود را بهانه مجدد برای حمله به ایران قرار نخواهد داد؟ این احتمال با اخبار مبنی بر اینکه روسها نیروهای تازه‌ای به سرحدات ایران فرستاده‌اند و همچنین شایعه اینکه هرگاه از طرف ایران نماینده یا هیئتی برای عذرخواهی به پطرزبورغ بروند آنها را به عنوان معامله متقابله خواهند کشت قوت می‌گرفت. تنها امیدی که عباس میرزا در صورت حمله مجدد نیروهای روسیه به ایران داشت اتحاد با دولت عثمانی بود که در آن موقع با روسها در حال جنگ بودند.

می‌دانیم درباره اداره سرزمینهای متصرفی عثمانی در اروپا و به خصوص یونان و حقوق ساکنان آن و مسائل دیگر در سال ۱۸۲۸م. روسیه علیه عثمانی وارد جنگ شد. این جنگ چون تا حدی جنبه مذهبی هم داشت سلطان عثمانی (سلطان محمود دوم) از مسلمانان سرزمینهای تابع عثمانی خواسته بود که او را در جهاد علیه «کفار» حمایت نمایند و بدین جهت از نقاط مختلف عده زیادی آماده جنگ علیه روسها شده بودند. جنگ روس و عثمانی در ماه فوریه سال ۱۸۲۹ مقارن ماه شعبان ۱۲۴۴ که حادثه قتل گریبایدوف اتفاق افتاد به نهایت شدت خود رسیده بود. در این جنگ ابتدا روسها نتوانستند کاری از پیش ببرند و در چند مورد نیز از عثمانی‌ها شکست خوردند، ولی سرانجام بر نیروهای دولت عثمانی غلبه کردند و در سپتامبر ۱۸۲۹ / ربیع‌الاول ۱۲۴۵ با

وساطت انگلیس و فرانسه عهدنامه صلح بین روسیه و عثمانی در ادرنه به امضا رسید.

پیشنهاد اتحاد اسلام

به هر حال عباس میرزا که کمابیش از جریان جنگ روس و عثمانی با اطلاع بود در برابر حوادث احتمالی فرصت را از دست نمی‌داد و با وسائلی که در اختیار داشت با دقت در پی کسب اخبار مربوط به جنگهای روسیه و عثمانی بود و امیدوار بود بلکه ایران و عثمانی یعنی تنها دولتهای مسلمان و مستقل آن روز با هم علیه روسها متحد شوند. اصولا زمامداران ایران از همان هنگام که با دولت نیرومند عثمانی روبه رو شدند هر وقت فرصتی پیدا می‌کردند خطر و زیان جنگ و زد و خورد بین دو کشور مسلمان را به زمامداران عثمانی گوشزد می‌نمودند و خاطرنشان می‌ساختند که صلاح دو کشور اتحاد علیه دولتهایی است که در کمین آنها هستند. پاره‌ای از نامه‌های شاه اسماعیل صفوی به سلطان سلیم خان و همچنین جانشینان شاه اسماعیل و نادرشاه و دیگران به سلاطین عثمانی همه مؤید این نظر است که جای بحث آن را در این مختصر نیست. در نامه‌ای که در این مورد عباس میرزا به مصلحت‌گزار ایران در ارزنة‌الروم نوشته از او می‌خواهد که توسط سرعسکر عثمانی زمامداران آن کشور را متوجه کند که هرگاه ایران و عثمانی با هم متحد بودند « نه آخسقه و قارص و بایزید بر باد می‌رفت و نه ایروان و نخجوان و طالش به دست روس می‌افتاد». ولی افسوس که هیچ یک از دو طرف متوجه نشدند و وقتی هم به خود آمدند که دیر شده بود.

باری جهانگیر میرزا در تاریخ نو نوشته است: « ... نایب‌السلطنه... در همین اوقات به صحابت آخوند ملا شریف شیروانی که از راه اسلامبول می‌خواست به زیارت خانه کعبه مشرف شود نوشتجات دوستانه به خواندگار روم (عثمانی)، سلطان محمودخان، نوشته فرستادند و سلطان محمود بعد از وصول آخوند ملا شریف او را وزیرمختار دولت ایران نامیده

در اعزاز و احترام او سعی بسیار نموده چنان وانمود کرد که دولت علّیه ایران لشکر خود را در چمن اوجان جمع آورده به معاونت دولت روم اقدام خواهند کرد».[1]

البته روسها از اعزام آخوند ملا شریف به دربار دولت عثمانی اطلاع یافتند و در چند نوبت ضمن تهدیدهایی به این اقدام اعتراض نمودند، ولی مقامات ایرانی همه وقت آن را تکذیب می‌کردند و منظور رفتن آخوند ملا شریف را به عثمانی زیارت مکه معظمه قلمداد می‌نمودند.

در این باره عباس میرزا در نامه‌ای به شرح زیر به مصلحت‌گزار ایران در ارزروم دستور می‌دهد آخوند ملا شریف را که به نمایندگی از طرف دولت ایران مأمور دربار عثمانی است به سرعسکر عثمانی معرفی کند و تسهیلات کار او را فراهم سازد.

از خلال این نامه تأثرانگیز به شمه‌ای از افکار و احساسات عباس میرزا می‌توان پی برند.

محل مهر عباس میرزا «دّر دریای خسروی عباس»

«عالی‌شأن آقا محمدحسن بداند که عریض‌جات آن عالی‌شأن دیر می‌رسد و آنچه تا حال رسیده خبری صریح از منظورات دولت عثمانیه در این سال ندارد. نمی‌دانیم با روس بنای مصالحه دارند یا باز بر جنگ و جدال خواهند بود. از گازته‌های فرنگی که به ما رسید چنان معلوم می‌شد که نمسه[2] و فرانسه و انگلیس واسطه هستند و عن قریب مصالحه خواهد شد. باید آن عالی‌شأن خود از جناب سرعسکر تحقیق و استفسار نموده خبری صریح [و] صحیح به زودی زود برای ما بفرستد و عالی‌جناب فضایل پناه حاجی ملا محمد شریف شیروانی [را] که از جانب دولت قاهره ایران به سفارت مأمور است نزد جناب سرعسکر معرفی

---

[1]. ص ۱۲۹.

[2]. اتریش.

نماید، درست بشناساند و حالی کند که نظر به دیانتی که داشت اسرار دولت قاهره را به او تلقین فرموده‌اند و مأذون است به استصواب، آن عالی‌شأن با جناب سرعسکر گفت‌وگو نماید، همان قراری که از عهد سرعسکری غالب پاشا در میان داشتیم به توسط آن عالی‌شأن گفت‌وگو شد و آن وقت به جایی منتهی نشد. حالا باید ان شاءالله تعالی به حسن اهتمام و خیرخواهی جناب سرعسکر صورت انجام یابد. تا حال موافقت ما و دولت آل عثمان وضع غریبی بود که روس رو به ما می‌آمد، آنها مصالحه داشتند ساکت می‌ماندند و همین که میل به طرف آنها کرد از قضاهای آسمانی ما بی‌خبر بودیم، صلح کرده بودیم ساکت می‌ماندیم. بر عالم معلوم است که هرگاه این دو دولت به این وضع از هم سوا نمی‌شدند، پشت به پشت یکدیگر می‌دادند نه آخسقه و قارص و بایزید بر باد می‌رفت، نه ایروان و نخجوان و طالش به دست روس می‌افتاد. حالا هم که این چند شهر از دست رفته و این رخنه عظیم در این دو سرحد شده چاره و تدبیری اگر هست باز همین است که این دو دولت نظر به اینکه دین و مذهبشان یکی است و دشمنشان یکی است بعد از فضل خدا تکیه به یکدیگر بدهند، باطن جناب نبوی صلوات‌الله و سلامه علیه امداد خواهد کرد و فرصت به دشمن دین و دولت نخواهد داد. آن عالی‌شأن باید سعی و جهد کند که عالی‌جناب حاجی ملا شریف با جناب سرعسکر زود ملاقات کنند و هر طور آن عالی‌شأن صلاح داند این گفت‌وگوها در میانه بشود و جناب سرعسکر محسنات موافقت را به رجال عثمانی بنویسد [و] حالی نماید که از این سیاق موافقت چقدرها انضباط و استحکام در کارهای این دو سرحد خواهد شد. چنان نشود که ما یکبار خبردار شویم، مصالحه عثمانی و روس گذشته باشد و باز اسمی از ما داخل نکرده باشند.

همچنان که یک بار دیگر این طور رفتار نسبت به ما کرده‌اند. ابتدا با ما حرف زدند که در صلح و جنگ روس از هم سوا نشویم ما هم به همان اطمینان در هنگامی که قائم‌مقام مرحوم[1] و طورمصوف[2] از جانب دولتین وکیل مصالحه شدند راضی نشدیم که بی‌شراکت عثمانلو کار را بگذرانیم و به همین جهت صلح نشد و کار به جنگها و مرارتها کشید. بعد ذلک که روس با دولت عثمانی بنای سازش گذاشت مطلقاً اسمی از ما نبردند و کار را گذراندند. بر خدا ظاهر است که اگر پیرارسال صلحی کردیم از رهگذر تنهایی و بی‌امدادی بود، و الا معلوم است که به اختیار و رضا از ایروان و نخجوان و طالش دست بر نمی‌توان داشت. حالا هم که این قضیه ایلچی در دارالخلافه حادث شده اگرچه به ذات پاک حضرت ذوالجلال و تاج و جیقه همایون شاهنشاه بی‌همال قسم که به هیچ سبب و جهت جز هرزگی همراهان ایلچی و غوغایی ناگاه که با جهال بازاری کردند نداشت و هیچ کس از معارف و عقلای اهل ایران چه جای امنا و وزرا، به این کار زشت راضی نبوده و بالفعل به قاعده‌ای که در دولتها معمول است از جانب این دولت منتهای خاطرجویی و معذرت‌خواهی از دولت روس خواهد شد، لکن مع هذه المراتب هر گاه دولت روس در صدد لجاجت و بهانه‌جویی برآید [و] وقوع این قضیه را دستاویز طمعی تازه کند حیرتی داریم که جواب او را چگونه بدهیم. حق این است که هرگاه از جانب دولت علّیه عثمانیه اطمینان و استظهاری به هم رسانیم که ما را در میان کار نمی‌گذارند و ما که در جنگیم با روس صلح نمی‌کنند لاشک و بی‌شبهه جواب روس را به فضل و کرم خدا با زبان توپ و تفنگ خواهیم داد و اهالی مملکت ایران خصوصاً عراق بعد از وقوع ایلچی نوعی

---

[1]. منظور میرزا بزرگ قائم مقام پدر میرزا ابوالقاسم قائم مقام است.

[2]. Tormosov

با طایفه مسقو [مسکو] در صدد کینه و عداوت می‌باشند که اندازه و بیان ندارد. همگی در خدمت شاهنشاه جمجاه جهان پناه روحنا فداه یکدل و یک جهت استدعا کرده‌اند که [اگر] این بار خدمت جنگ این طایفه به آنها [و] لاغیر مرجوع شود، جان و مال و عرض و عیال را در راه دین خدا و دولت شاهنشاه بگذارند. علی ایّ حال باید آن عالی‌شأن نوعی قرار بدهد که دولت علّیه عثمانیه هر وقت بنای صلح با طایفه مسقو بگذارد یکی از فصول عهدنامه این باشد که ممالک اسلام بلاتفاوت در حکم واحد می‌باشند. هرگاه از جانب مسقو طمعی و تعرضی نسبت به مملکت ایران یا سایر ممالک اسلام که با ولایتهای روس همجوارند بشود غیرت دین مبین اسلام متحمل نخواهد شد و عقد مصالحه منفصم و آتش محاربه مشتعل خواهد شد. دیگر باید آن عالی‌شأن اهتمامی کند که هر گاه این مطلب ان شاءالله تعالی در دولت عثمانیه مقبول افتد جواب نامه آفتاب علامه شاهنشاه روحی فداه را طوری بنویسند که اولیای دولت قاهره را اطمینان حاصل شود و یقین نمایند که اعلی‌حضرت عم اکرم تاجدار مجاهد فی‌سبیل‌الله محمودخان غازی خلدالله مُلکه و سلطانه این مطلب را قبول داشته، غیر این طور مصالحه کردن را خلاف غیرت دین‌داری اسلام می‌داند تا به همین اطمینان و خاطرجمعی بعد از فضل خدا مصمم کار شوند که چون دولتهای خارزم [خوارزم] و بخارا هم همیشه این خواهش را داشتند که دولتهای اسلام خصوصاً آنها که با مسقو همجوارند متحد و متفق شوند [تا اگر] به هر یک مسقو متعرض شود همگی به امداد برخیزند. لهذا در این مضمون فصل عهدنامه سایر ممالک اسلام را علاوه کردیم.»[1]

---

[1]. خط همایون شمارهٔ ۳۶۷۱۸ (باش وکالت آرشیوی ـ استانبول) رونوشت این نامه را که آقای احمد شهسا برای رسالهٔ ختم تحصیل خود تهیه کرده بودند از راه لطف در اختیار این جانب گذاردند.

چنان که گفته شد روسها از منظور دولت ایران برای اتحاد با عثمانی اطلاع یافته بودند و به همین جهت هر وقت خبری از پیروزیهای خود و شکست عثمانی‌ها می‌رسید فوراً به بهانه‌های مختلف و بیشتر به عنوان دوستی و لزوم با خبری دوستان با آب و تاب آن را به اطلاع عباس میرزا می‌رساندند و نیز به طوری که در کتاب احوالات سفر میرزا مسعود خواهیم دید روسها هنگامی که خسرو میرزا و همراهان او در روسیه بودند سعی می‌کردند در موارد مختلف قدرت ارتش روسیه را به رخ آنها بکشند و به اصطلاح آنها را مرعوب سازند. در یک جلسه نیز ضمن صحبت، امپراتور روسیه به خسرو میرزا گفته بود: « این مطلب را هم اظهار می‌کنم که دولت شما از دوستی‌های دولت ما ایمن نشده، برای اینکه مرابطه کامله با دولت روم (عثمانی) داشته باشد ایلچی به آن دولت فرستاد. ایلچی شما را در معاودت، اکراد روم اذیت کردند و مالش را به غارت بردند، به شهری پناه برد، غراف پاسکویچ او را نجات داده روانه کرد. از این مقدمه هم گذشت کردم. نواب شاهزاده چون به هیچ وجه از تعیین ایلچی به دولت عثمانی اطلاعی نداشت این مطلب را انکار نموده بود».

در جنگ روسیه و عثمانی که در بالا به آن اشاره‌ای شد ژنرال پاسکویچ، فرمانده نیروهای روسیه در قفقاز، پس از آنکه مأمور شد خاک عثمانی را مورد حمله قرار دهد نواحی قارص و بایزید و ارزروم را تصرف کرد و سرعسکر عثمانی در ارزروم را هم که در نامه عباس میزا از او ذکری رفته اسیر نمود، ولی پس از معاهده صلح، قارص و بایزید و ارزروم به عثمانی پس داده شد.[1]

به هر حال ژنرال پاسکویچ فرمانده نیروهای روسیه در قفقاز، چون مأمور حمله به خاک عثمانی و جنگ با عثمانی‌ها بود نمی‌خواست با نیروهای ایران درگیری تازه‌ای ایجاد

---

[1]. تاریخ ترکیه، تألیف سرهنگ لاموش، برگردان سعید نفیسی، ۱۳۱۶، ص ۲۷۲ـ۲۷۴.

کند و به همین جهت با وجود بهانه‌های مختلفی که داشت همه را نادیده می‌گرفت و سعی می‌کرد با تحبیب و یا تهدید نگرانی خود را از ناحیه ایران برطرف کند.

روسیه وزیرمختار تازه به ایران فرستاد

امپراتور روسیه بعد از اطلاع از نامه‌های عباس میرزا و تصمیم او دائر به اعزام یکی از فرزندان خود برای عذرخواهی بنا به پیشنهاد پاسکویچ منتظر معذرت‌خواهی دولت ایران نشد و « جنرال مایور پرنس دولغاروکی» (دالگوروکی)[1] را به سمت وزیرمختار روسیه در ایران تعیین کرده و با عجله ضمن نامه و هدایایی روانه ایران نمود تا هم عباس میرزا را در آن موقع مطمئن سازد که سوء نیتی در کار نیست و هم وزیرمختار روسیه ودستیارانش در ایران مواظب فعالیت و اقدامات دربار و دولت ایران باشند و از جریاناتی که می‌گذرد دولت متبوع خود را مطلع نمایند. ظاهراً پس از اطلاع از حرکت دالگوروکی، وزیرمختار روسیه، به طرف ایران و اینکه او حامل نامه و هدایایی برای فتحعلی‌شاه و عباس میرزا می‌باشد و همچنین اطلاع از پیشرفت نیروهای روسیه در خاک عثمانی و عقب‌نشینی‌های عثمانی تصمیم قطعی گرفته می‌شود که خسرو میرزا و هیئت همراه او به پطرزبورغ عزیمت نمایند.

گفتیم بعد از اینکه خبر قتل گریبایدوف در تاریخ ۱۳ شعبان ۱۲۴۴ به تبریز رسید عباس میرزا فوراً میرزا مسعود را مأمور کرد که به تفلیس نزد ژنرال پاسکویچ، فرمانده نیروهای روسیه در قفقاز، برود و او را از جریان امر مطلع سازد و نیز اطلاع بدهد که به زودی محمد میرزا و قائم‌مقام برای عذرخواهی روانه روسیه خواهند شد.

میرزا مسعود در تاریخ ۱۸ شعبان از تبریز حرکت کرد و روز ۱۲ رمضان ۱۲۴۴

---
[1]. Prince Dolghorouki

وارد تفلیس شد و با پاسکویچ ملاقات نمود و با آنکه پاسکویچ پیشنهادهای عباس میرزا را قبول کرد، ولی این امر تقریباً مدت دو ماه به تأخیر افتاد و بعد هم به جای محمد میرزا و قائم‌مقام تصمیم گرفتند که خسرو میرزا و امیرنظام را به پطرزبورغ اعزام دارند و بدین ترتیب قرار شد: « نواب امیرزاده خسرو میرزا، فرزند حضرت نایب‌السلطنه و امیرکبیر نظام محمدخان زنگنه که از احفاد شیخ علی خان زنگنه، وزیر صفویه بود و جمعی اکابر ارباب مناسب با تحف و هدایای مناسب روانه شوند... و چون این خبر معروض پیشگاه حضرت خاقان صاحبقران شد یک صد هزار تومان به جهت مخارج عرض راه امیرزاده خسرو میرزا مصحوب میرزا نبی‌خان قزوینی، وزیر رکن‌الدوله، به چاپاری ارسال رفت و به امیرزاده وصول یافت...».[۱]

عزیمت خسرو میرزا به پطرزبورغ

در مدت دو ماه مذکور میرزا مسعود و همراهانش در تفلیس توقف داشتند و به طوری که منشی او یعنی میرزا مصطفی افشار در کتاب احوالات سفر میرزا مسعود می‌نویسد در این مدت « مطلقاً و اصلا خبری صحیح از بیرون آمدن شاهزاده (محمد میرزا) و قائم‌مقام نمی‌رسید علاوه بر این اخبار اراجیف مبتنی بر التیام و اتفاق دولت ایران با دولت روم (عثمانی) متواتر و متعاقب می‌رسید و هر روزه میرزا مسعود و میرزا صالح شیرازی (که حامل نشان از طرف دولت ایران برای ژنرال پاسکویچ بود و قبلا به تفلیس رفته بود) مورد ضرب غراف (ژنرال پاسکویچ) می‌گشتند و متوالی چاپار می‌فرستادند [ولی] خبری که مُسکِت غراف باشد نمی‌رسید. عاقبت‌الامر یک شب در منزل غراف مهمان بودیم و مجلس بال بود. به خواهش غراف بنا شد که کمترین بنده (میرزا مصطفی افشار) به چاپاری روانه تبریز شود و پیغامات غراف را چه تقریراً و چه تحریراً به نواب نایب‌السلطنه برساند و آنچه از اوضاع

---

[۱]. روضه الصفا، جلد نهم.

روسیه و سعی غراف در عدم انقطاع دوستی دولتین مشاهده کرده عرض و حالی کند تا یکی از امیرزادگان مأمور تفلیس شود. لهذا روز پنجشنبه غُرّه شهر ذیقعده (۱۲۴۴) کمترین از تفلیس حرکت کرد. روز جمعه دویم شهر مزبور در دو فرسخی گنجه آدم میرزا صالح را که از تبریز می‌آمد ملاقات کرد و از تشریف آوردن نواب شاهزاده خسرو میرزا و عالی‌جاه امیرالامراء العظام محمدخان زنگنه، امیرنظام، مطلع و مستحضر شد» و بدین ترتیب خسرو میرزا و همراهان که روز شانزدهم شوال سال ۱۲۴۴ / برابر ۲۱ آوریل ۱۸۲۹ عازم تفلیس شده بودند در تاریخ پانزدهم ماه ذیقعده ۱۲۴۴ / مطابق ۱۹ ماه مه ۱۸۲۹ وارد شهر تفلیس می‌شوند و در آنجا میرزا مسعود و همراهانش به آنها می‌پیوندند و همگی به طرف پطرزبورغ حرکت می‌کنند که جریان آن به تفصیل در کتاب احوالات سفر میرزا مسعود [که با عنوان سفرنامه خسرو میرزا پطرزبورغ به چاپ رسیده است] درج شده است.

ورود وزیرمختار تازه روسیه به ایران

چندی پس از عزیمت خسرو میرزا و همراهان به طرف پطرزبورغ وزیرمختار تازه روسیه، ژنرال دالگوروکی، با هدایا و نامه‌های امپراتور روسیه برای فتحعلی‌شاه و عباس میرزا در تاریخ ۲۵ ذیحجه سال ۱۲۴۴ وارد تبریز شد و از طرف عباس میرزا نهایت تجلیل و احترام را از او به عمل آوردند. چنان که در نامه‌ای که به شرح زیر به قائم‌مقام نوشته از اعزاز و اکرامی که نسبت به او به عمل آمده اظهار رضایت و سپاسگزاری نموده است.

عنوان نامه در پشت صفحه

ذریعه المخالصه را عالی‌جاه بلند جایگاه شوکت و جلالت دستگاه ناظم مناظم امور جمهور دوستان استظهاری جناب والامقام قائم‌مقام مفتوح فرمایند.

« عالی‌جاها، بلندجایگاها، عظمت وحشمت دستگاها، دوستان استظهارا، مشفقا، نوشتجات خِلّت و مواحدت سرشته در احسن اوان و اسعد زمان واصل و از مسطورات

هر یک من الفاتحه الی الخاتمه استحضار کامل حاصل آمد. حقیقت از روزی که دوستدار داخل خاک دولت علّیه ایران شده در هر منزل سعی و اهتمام آن جناب را در باب اعزاز و اکرام و مهمانداری دوستدار برأی‌العین معلوم کرده؛ منتهای رضامندی و شکرگزاری از آن جناب دارم و بسیار شائق دریافت فیض صحبت و ملاقات و دیدار هستم. بعد اظهار می‌شود که دوستدار رعایتاً للادب جواب رقم مبارک نواب مستطاب نایب‌السلطنه العلّیه العالیه را نپرداختم که خود در زمان حضور زبانی شکرگزاری و اظهار رضامندی نامتناهی را به عمل آورده مراتب ارادت و صداقت را ظاهر سازم. در باب شفیع بیک که خواهش کاغذ نموده بودید حسب الخواهش آن جناب شرحی که لازم بود مرقوم و به مشارالیه تسلیم گردید. از آن رهگذر خاطر شریف را مطمئن دارید که بدون معطلی روانه نزد نواب امیرزاده شده نوشتجات و تنخواه مرسولی را خواهد رسانید. چون اظهار مراتب مرقومه لازم بود تحریر یافت. زیاده چه نگارد. ایام دوستی برقرار باد.»

محل امضاء «کنیاز دالقاروکی».

ژنرال دالگوروکی پس از ورود به تبریز و ملاقات با عباس میرزا نامه امپراتور روسیه را به شرح زیر تسلیم او می‌نماید.

نامه امپراتور روسیه به عباس میرزا

« ترجمه نامه همایون امپراتوری»

دوست عزیز ما، ولیعهد دولت ایران، شاهزاده عباس میرزا، با همه التفات و مهربانی ما نسبت به نواب والا واستدامت دوستی که همیشه به اعلی‌حضرت شاهی والد تاجدار شما داشتیم نمی‌توانیم از شما پوشیده داریم که غایله سانحه در تهران که وزیرمختار روسیه در آن با اکثر زیردستان خود عرصه تلف گشت فوق‌الغایه ما را مکدر و مصمم ساخت بر اینکه وسایلی را که از حضرت ذوالجلال ودیعت داریم به کار بریم تا انتقام خونی را که بی‌گناه به خلاف عادت جمیع طوایف ریخته شده است بکشیم. لکن عرایض فرمانفرمای گرجستان، جنرال کراف پاسکویچ ایروانی، که دولت ایران را شریک این ظلم شرارت‌آمیز نمی‌داند ما را در عزیمت خود توقف داد و اظهار تأسف بی‌ریای شما در باب این غایله عظما که دلیل ارادت و اختصاص شما نسبت به دولت روسیه بود باعث خوشنودی ما گشت و از محبتی که نسبت به شما و به همه خاندان شما داریم قلباً همین تأسف را می‌خوریم که ایرانیان هنوز در چنان بی‌بصارتی و جهالت هستند که امثال این گونه ارتکابات از ایشان ممکن‌الوقوع است. احتمال مخافت برای اوضاع مخصوص شما و خود شاه نه کمتر از این قضیه، دل ما را به درد می‌آورد. برای رفع همه آنچه باعث ضرر شما تواند بود و هم برای اعانت به شما در هر باب صلاح دانستیم که جنرال مایور عساکر امپراتوری ما، کنیاز دولقاروکی را که شرف ایصال این نامه را خواهد یافت به نزد شما ارسال داریم و او مأمور است که در تبریز در حضور شما هر قدر که به شما لازم و خوشایند است بماند و باعث انتخاب و امتیاز جنرال مذکور برای این کار از طرف ما آن است که او در حین مکالمات از برای مصالحه در میان دولتین روس و ایران معروف و مشمول التفات شما بوده است و به این سبب امید خوش حاصل است که مشارالیه با کردار خود

به کار استحکام حسن موافقت این دو دولت همجوار خواهد آمد.

میرزا مسعود را که به تفلیس فرستاده‌اید مقرر داشتیم که به دیار ما راه بدهند. عرایض فرمانفرمای گرجستان ما را اطمینان می‌دهد که شما خود برای آمدن به این ولایت آماده هستید، لکن نظر به اطلاع از فکرهای افسادی که الحال آسایش دولت ایران را اختلال می‌دهد و بنابر اهتمامی که در باب خوبی این دولت عهددار و خود شما داریم بودن شما را در تبریز برای رفع شورش و دفع وساوس واجب می‌شماریم، فلهذا صلاح می‌دانیم که از سرحد خود دور نشوید و برای تلافی کسر شأن دولت روسیه کافی می‌دانیم اگر شاه مقصرین را تنبیه کرده برای عذرخواهی آشکار یکی را از فرزندان خود و یا از فرزندان شما یا یکی از اشخاص معتبر و معتمد خود به نزد ما روانه نماید. این گونه اراده خود را به شما اظهار نموده با خوشنودی کمال رضامندی پادشاهانه خود را اعلام می‌داریم. در باب تدبیرات حقیقی که برای دفع خان شورش‌انگیز طالش معمول داشته‌اید البته نفع هر دو دولت اقتضای آن را می‌کند و همچنین با خوشنودی مطلع از اهتماماتی که شما در باب تعیین سرحد به موجب عهدنامه ترکمان‌چای مرعی داشته‌اید گشتیم و این امر به سلامت اتمام‌پذیر شده است.

در خاتمه تکرار خواهش مذکور فوق را می‌نمائیم که بر وفق دوستی به جنرال مایور کنیاز دولقاروکی که برای بودن در حضور شما تعیین شده است اعتبار نمائید و به توسط او آنچه به شما لازم باشد به فرمانفرمای گرجستان اعلام دارید که او مصلحت‌بین حقیقی شماست. باقی نواب والا را به مراحم حضرت باری عزاسمه سپرده در مقام التفات هستیم. به دست خط مخصوص امپراتور اعظم مرقوم است ـ نیکالای اول

۳ اپریل سنه ۱۸۲۹ مسیحی در دارالسلطنه پطرزبورغ.

پیشنهادهای وزیرمختار تازه روسیه

عباس میرزا، نایب‌السلطنه، پس از ملاقات ومذاکره با ژنرال دالگوروکی از او خواست « که تا هنگام مراجعت خسرو میرزا از پطرزبورغ متوقف تبریز باشد، آن گاه سفر دارالخلافه کند و مقیم تهران گردد». و بعد تقاضاهای دولت روسیه را برای عذرخواهی و جبران قتل گریبایدوف که ژنرال دالگوروکی اعلام داشته بود توسط شاهزاده رکن‌الدوله علینقی میرزا به اطلاع فتحعلی‌شاه رسانید.

شاهزاده رکن‌الدوله برای مشورت وتعیین هیئت اعزامی به اتفاق میرزا محمد صادق همای مروزی وقایع‌نگار از طرف فتحعلی‌شاه نزد عباس میرزا رفته بود، ولی قبل از ورود آنها به تبریز، خسرو میرزا عازم روسیه شده بود. رکن‌الدوله در تاریخ ۱۲ محرم ۱۲۴۵ از تبریز به تهران بازگشت و « خواستاری کارداران روسیه را در ازای خون گریبایدوف چنین معروض داشت که نخست سفارت یک تن از شاهزادگان به پطرزبورغ بود و آن با خسرو میرزا راست آمد. دوم از میان آن ازدحام عوام یک تن را که به شرارت معروف باشد و در قتل ایلچی و همراهان او مردم نام او را بیشتر به زبان رانند قصاص شود. سه دیگر آنکه حاجی میرزا مسیح مجتهد که در میان علما از همه افزون در شورش مردم تحریض داد از مملکت ایران بیرون شود. لاجرم بعد از سفر کردن خسرو میرزا، رضاقلی بیک، پسر پناه‌بیک طالش، که یک تن از قوّاد آن غوغا بود و با تیغ خون‌آلود از شهر فرار کرده در اراضی شمیران که از قرای تهران است نیز خونی بریخت به دست عوانان ظل‌السلطان گرفتار شد و به حکم شهریار تاجدار در میدان پیش سرای سلطنت به معرض هلاک و دمار رسید. اما در کار حاجی‌میرزا مسیح شاهنشاه متوقف بود که مبادا بیرون شدن او با شریعت مقرون نباشد. حاجی میرزا ابراهیم کلواسی [کلباسی] خراسانی که فاضلی نحریر بود معروض داشت که چون در توقف حاجی میرزا مسیح برهم شدن دولتین مستثر است و تواند بود که در توانی او دیگر باره تیغها آخته و بسیار خونها

ریخته گردد سفر او به عتبات بر قانون شرع مبین خواهد بود. لاجرم شهریار تاجدار او را حاضر حضرت ساخته فرمود که به صلاح وقت یک چند مدت از زمان را مجاور عتبات عالیات باش. چون حاجی میرزا مسیح از حضرت پادشاه به سرای خویش شد بعضی از مریدان او را القا کردند که چون از دروازه تهران بیرون شوی تو را مأخوذ خواهند داشت و به روسیان خواهند سپرد تا به خون گریبایدوف تو را مقتول سازند، وی این سخنان را باور داشت و روزی چند سفر کردن را به توقف و مماطله گذاشت تا به اصرار کارداران دولت روز یکشنبه هشتم صفر ۱۲۴۵ / ۹ اوت ۱۸۲۹ به مسجد شده با زن و فرزند و مردم شهر آغاز وداع نهاد و از این کردار شورش عوام از نخست بار بر زیادت شد. مردم شهر از دانی و قاصی نزدیک او انجمن شده غوغا برداشتند و این نوبت آتش غضب پادشاه زبانه‌زدن گرفت و بیم آن بود که حکم به قتل‌عام فرماید. حاجی ابراهیم کلواسی میرزا مسیح را دیدار کرد و از پشت و روی این کار او را آگاه ساخت. لاجرم میرزا مسیح بی‌آگهی خاص و عام شب‌هنگام با جامعه دیگر گون از شهر بیرون شده و راه عتبات پیش داشت و مردم چون بیرون شدن او را دانستند از غوغا باز نشستند و کارداران روس چون این شورش مردم و غوغای دوم را مشاهدت کردند از کارپردازان ایرانی بی‌نهایت شاد شدند».[1]

همراهان خسرو میرزا

همان طور که گفته شد خسرو میرزا و همراهان روز ۱۵ ذیقعده ۱۲۴۴ وارد تفلیس شدند و به دستور ژنرال پاسکویچ استقبال و پذیرایی شایانی از آنها به عمل آمد. روز اول توقف در تفلیس بعد از آنکه ژنرال پاسکویچ به دیدن خسرو میرزا می‌رود، « صحبت اول پاسکویچ با نواب شاهزاده این بود که بشارت باد شما را که [لشکر روسیه] در دوازده فرسخی آخسقه به سرکردگی بهبدوف بر لشکر عثمانی غالب آمده، لهذا بسیار

---

[1]. ناسخ التواریخ، جلد اول.

بسیار خوشحالی دارم از اینکه این خبر در روز ورود شما رسید» و به همین ترتیب در تمام مدت همه جا روسها نسبت به هیئت نمایندگی ایران سیاست تحبیب و تهدید را پیش گرفته بودند یعنی ضمن آنکه در استقبال و پذیرایی نهایت تجلیل و احترام را به عمل می‌آوردند به عناوین مختلف قدرت ارتش روسیه و فتوحات آن به خصوص پیشرفتهایی را که در جنگ با عثمانی‌ها به دست آورده بودند به رخ آنها می‌کشیدند.

اسامی اعضای هیئت نمایندگی مزبور به ترتیب مقام و منصبی که داشتند بدین شرح بود:

۱. خسرو میرزا[۱] [پسرهفتم عباس میرزا، نایب‌السلطنه]

۲. میرزا محمدخان زنگنه، امیرنظام[۲]

۳. میرزا مسعود[۳] [انصاری]

۴. میرزا صالح[۴] [شیرازی]

۵. میرزا بابا حکیم[۵] [حاجی بابا]

---

۱. برای شرح حال خسرو میرزا رجوع فرمایید به: زیرنویس صفحات ۳۶۷ ـ ۳۶۶.

۲. برای شرح حال میرزا محمدخان زنگنه،امیرنظام رجوع فرمایید به: زیرنویس صفحات ۳۳۶ ـ ۳۳۵.

۳. برای شرح حال میرزا مسعود رجوع فرمایید به: زیرنویس صفحه ۳۱۷.

۴. میرزا محمدصالح شیرازی کازرونی، فرزند حاج باقرخان از طرف عباس میرزا برای تحصیل السنه و حکمت طبیعی و تاریخ به اتفاق پنج نفر دیگر در ماه جمادی‌الاول سال ۱۲۳۰ از تبریز عازم انگلیس شد و مدت سه سال و نه ماه و بیست روز در لندن مشغول تحصیل بود، تا در ماه شوال ۱۲۳۴ از لندن به طرف ایران حرکت کرد و پس از آنکه در ماه صفر ۱۲۳۵ به تبریز رسید در دستگاه عباس میرزا، نایب‌السلطنه، با سمت مترجم و مهندس مشغول خدمت شد. میرزا صالح شیرازی در سال ۱۲۵۳ یعنی سال چهارم سلطنت محمدشاه اولین روزنامهٔ چاپ سنگی را در تهران تأسیس کرد.

۵. میرزا حاجی بابا افشار فرزند یکی از صاحب‌منصبان عباس میرزاست که به اتفاق یک نفر دیگر به نام میرزا کاظم به دستور عباس میرزا برای تحصیل همراه سر هارفرد جونس، وزیرمختار انگلیس، در ماه ذیحجهٔ ۱۲۲۳ از تبریز عازم لندن شدند و در ماه شوال ۱۲۲۶ به لندن رسیدند.

حاجی بابا در زمان محمدشاه سمت حکیم‌باشی دربار را داشت و مدتها در این سمت خدمت می‌کرد.

جیمز موریهٔ انگلیسی، با وجود تظاهر به دوستی و رفاقت با میرزا حاجی بابا نام کتاب توهین‌آمیز و زنندهٔ خود حاجی بابا حاوی شرح سخریه‌آمیز مسافرت میرزا ابوالحسن خان شیرازی را ظاهراً از نام همین حاجی بابا گرفته

۶. سمینو[1] [فرانسوی]

۷. مانپاقو؟

۸. حسنعلی بیک؟

۹. میرزا تقی[2] [فراهانی امیرکبیر بعدی]

۱۰. میرزا باقر

۱۱. میرزا جعفر

۱۲. میرزا مصطفی[3] [افشار]

۱۳. جعفر بیک

۱۴. میرزا آقا

۱۵. علی‌اشرف‌بیک

۱۶. وفاعلی

۱۷. درویش علی‌بیک

و عده‌ای خدمه[4]

☜ است. برای اطلاع بیشتر از شرح حال میرزا صالح و حاجی بابا حکیم‌باشی به مجلهٔ یادگار، شمارهٔ پنجم، سال اول مراجعه فرمائید.

[1]. ژنرال بارتلمی سمینو فرانسوی حوالی سال ۱۲۳۶ق به تبریز آمد و در دستگاه عباس میرزا خدماتی به او ارجاع شد. از کارهای مهم او نقشه‌برداری از نواحی آذربایجان و بخصوص سرحد ایران و عثمانی و آوردن دستگاه چاپ سنگی به ایران بود. سمینو مورد توجه محمدشاه قرار گرفت و در جنگهای هرات همراه او بود. از طرف محمدشاه و ناصرالدین شاه به پاس خدماتش نشانهایی به او اعطا شد. سمینو در سال ۱۲۶۸ق در تهران فوت کرد. فرزندان و نواده‌های او که بعدها به دین اسلام درآمدند هنوز در ایران هستند. برای اطلاع بیشتر مراجعه فرمایید به: (مجلهٔ‌یادگار، شماره‌های اول و دوم و چهارم و پنجم از سال پنجم).

[2]. میرزا تقی همان میرزا تقی خان فراهانی است که بعدها مقلب به امیرکبیر شد و صدارت ناصرالدین شاه را یافت. میرزا تقی خان در این سفر ظاهراً به توصیهٔ میرزا ابوالقاسم قائم‌مقام به سمت منشی میرزا محمدخان امیرنظام همراه این هیئت شده تا ضمناً جریان مأموریت را به اطلاع قائم‌مقام برساند. (میرزا تقی‌خان امیرکبیر، تألیف عباس اقبال آشتیانی، ص ۱۵).

[3]. مصطفی افشار نویسندهٔ کتاب احوالات سفر میرزا مسعود.

[4]. از کتاب احوالات سفر میرزا مسعود.

نامه‌هایی که به امپراتور روس نوشتند

فتحعلی‌شاه و عباس میرزا هنگام حرکت خسرو میرزا و همچنین پس از ورود ژنرال دالگوروکی، وزیرمختار روسیه، و انجام تقاضاهای او دائر بر مجازات و تنبیه مسببین واقعه قتل گریبایدوف نامه‌هایی به امپراتور و امپراتریس روسیه و ژنرال پاسکویچ نوشتند و ارسال داشتند. بعضی از این نامه‌ها که به انشای میرزا ابوالقاسم قائم‌مقام بود در کتاب منشأت او[۱] آورده شده است.

برای تکمیل و تتمیم این مقاله به همان ترتیب متن آنها در اینجا آورده می‌شود:

نامه فتحعلی‌شاه به نیکلای اوّل

نامه شاهنشاهی به امپراتور اعظم در باب گذشتن [از] خون ایلچی که خواهش کرده بودند.

«اول دفتر به نام ایزد دانا صانع پروردگار حی و توانا، وجودی بی‌مثل و مانند، مبرا از چون و چند که عادل و عالم است و قاهر هر ظالم، پاداش هر نیک و بد را اندازه و حد نهاده؛ به حکمت بالغه خود بدکاران را زجر و عذاب کند و نیکوکاران را اجر و ثواب بخشد و درود نامعدود بر روان پیغمبران راستکار و پیشوایان فرخنده کردار باد و بعد، بر رأی حقایق‌نمای پادشاه ذی‌جاه انصاف‌کیش عدالت‌اندیش تاجدار با زیب و فر، شهریار بحر و بر، برادر والاگهر، خجسته اختر، امپراتور ممالک روسیه و مضافات که دولتش با جاه و خطر است و رایتش با فتح و ظفر، مخفی و مستور مماناد که ایلچی آن دولت را در پایتخت این دولت به اقتضای حوادث دهر و غوغای کسان او با جهال شهر آسیبی رسید که تدبیر و تدارک آن برذمه کارگزاران این دوست واقعی واجب و لازم افتاد، لهذا اولا برای

---

۱. منشأت قائم‌مقام، تبریز: ۱۲۹۴، ص ۵۳ تا ۶۲.

تمهید مقدمات عذرخواهی و پاس شوکت و احترام آن برادر گرامی فرزند ارجمند خود، خسرو میرزا را به پایتخت دولت بهّیه روسیه فرستاد. حقیقت ناگاهی این حادثه و ناآگاهی امنای این دولت را در تلو نامه صادقانه مرقوم و معلوم داشتیم و ثانیاً نظر به کمال یگانگی و اتفاق که مابین این دو حضرت آسمان رفعت هست انتقام ایلچی مزبور را بر ذمّت سلطنت خود ثابت دانسته، هر که زا از اهالی و سکان دارالخلافه گمان می‌رفت که در این کار زشت و کردار ناسزا اندک مدخلیتی تواند داشت به اندازه و استحقاق مورد سیاست و حد و اخراج بلد نمودیم، حتی داروغه شهر و کدخدای محله را نیز به همین جرم که چرا دیر خبردار شده و قبل از وقوع این حادثه ضابطه شهر و محله را محکم نداشته‌اند عزل و تنبیه و ترجمان کردیم. بالاتر از اینها همه، پاداش و سزایی بود که نسبت به عالی جناب میرزا مسیح وارد آمد، با مرتبه اجتهاد در دین اسلام و اقتفا و اقتدایی که زمره خواص و عوام به او داشتند به واسطه اجتماعی که مردم شهر هنگام حدوث غائله ایلچی در دایره او کرده بود گذشت و اغماض را نظر به اتحاد دولتین شایسته ندیدیم و شفاعت هیچ شفیع و توسط هیچ واسطه در حق او مقبول نیفتاد. پس چون اعلام این گزارش به آن برادر نیکوسیر لازم بود به تحریر این نامه دوستی علامه پرداخته اعلام تفاصیل اوضاع را به فرزند مؤید موفق نایب‌السلطنه عباس میرزا محول داشتیم. امید از درگاه پروردگار داریم که دم به دم مراتب وداد این دو دولت ابدیت بنیاد در ترقی و ازدیاد باشد و روابط دوستی و یگانگی حضرتین پیوسته به آمد و شد رسل و رسایل متأکد و متضاعف گردد. والعاقبه بالعافیه. تحریراً فی شهر ربیع‌الاول سنه ۱۲۴۵.»

« سواد رقم نواب نایب‌السلطنه [که] به کراف پسکویچ نوشته

« جناب معالی‌نصاب نیکوخواه بلا اشتباه صاحب جمیع حمایلات دولت بهیّه روسیه جنرال انشف غراف پسکویچ را با علامات مشفقانه مخصوص می‌داریم. ذریعه آداب ودیعه آن جناب رسید. رفتن فرزندی خسرو میرزا را به پطرزبورغ که صلاح دانسته است چون ما آن جناب را در جمیع مهام دایره بین‌الدولتین امین کرده‌ایم و اعتماد داریم بسیار بسیار پسندیدیم و امیدواریم که آنچه رفتن ما خود منظور و مقصود او بود چون پای توسط آن جناب در میان است ان شاءالله تعالی در رفتن فرزندی به عمل آید و نتایج خیر و خوب حاصل شود که عمده آن استرضای خاطر نَصَفت اقتضای اعلی‌حضرت عم اکرم تاجدار امپراتور اعظم و افخم می‌باشد و همه مقاصد و مطالب بعد از فضل خدا به حصول این استرضا انجام و اتمام می‌یابد. در باب غائله اتفاقیه که از حوادث روزگار رخ نمود و مایه تأسف دولت قاهره ایران بود بسیار خورسند شدیم که آن جناب این کار را بعد از ورود فرزندی به تفلیس گذرانده، عریضه خالصانه به دربار سلطنت‌مدار شاهنشاه اجل اعظم خلدالله ملکه و سلطانه انفاذ داشته است و اگر چه در عریضه مزبور دو تکلیف از جانب دولت بهّیه روسیه نموده، لیکن در حقیقت و نفس‌الامر آن دو تکلیف در حکم واحدند. چرا که عمده اسباب رفع این غائله همین است که اعلی‌حضرت شاهنشاه جمجاه ممالک ایران فرزند خود را برای معذرت‌خواهی و تقریر مراتب بی‌گناهی امنای این دولت و ناگاهی این قضیه به حضرت شامل رحمت امپراتور اعظم افخم کل ممالک روسیه فرستاد و شایان و شوکت پادشاه والاجاه صاحب قدرت چنان است که بعد از آنکه از این طرف به این سیاق عذر و درخواست به عمل آید از آن طرف به هر جهت از جهات عفو و گذشت شاهانه شامل شود، لکن مع هذه المراتب معلوم است که امنای این دلت برای رفع بدنامی و حفظ نظام مملکت آنچه لازمه اهتمام است در

تعزیر و تأدیب مرتکب و مفسد به عمل خواهند آورد و یکی در باب مأموریت عالی‌جاه جنرال دالقروکی که به حسن اخلاق و فرط اخلاص مرغوب و معروف است و فرستادن توپهای عباسیه زایدالوصف از آن جناب خوشنود هستیم و از تعارف و مهربانی که نسبت به فرزندی و همراهان او نموده کمال رضامندی داریم. ان شاءالله عن قریب منتظر وصول اخبار شمول عواطف و الطاف اعلی‌حضرت امپراتور درباره او می‌باشیم. دوازده عراده توپ ارمغانی اعلی‌حضرت معظم‌الیه هم البته در اقرب زمان به وفور اهتمامات آن جناب خواهد رسید بلکه امید عاطفتهای کلی در حق او داریم که بر همه عالم ظاهر شود. خصوصاً در حضرت بلند مرتبت شاهنشاه جمجاه ایران روحنا فداه از این رهگذر سربلندی و روسفیدی کامل به فضل‌الله تعالی حاصل نماییم. و العاقبهُ بالعافیهٔ والسلام.»

نامه پادشاه عالم پناه به حضرت امپراتور اعظم بعد از ورود دولقاروکی [نامه فتحعلی‌شاه به نیکلای اوّل]

« سپاس و ستایش خداوندی را سزاست که به واسطه ارسال رسل و ابلاغ کتب بر وفق رِفق و سیاق وفاق، دلهای رمیده را آرمیده ساخت و امور پریشان را به جمعیت باز آورد و درود نامعدود نیز بر روان رسولان راست کار و امینان حضرت کردگار که از جانب جناب قدس رفع وحشت از عالم انس کنند و خاطرهای آگاه را از خطرات اشتباه برآورند و بعد بر آینه ضمیر آفتاب نظیر پادشاه والاجاه مظفر سپاه ممالک پناه برادر معظم مکرم نیکخوی و نیکخواه برگزیده حضرت الله واسطه عقد مودت و مُصافات امپراتور تمامی ممالک روس و مضافات که رأی صایب رزینش بر خیر و شر قاهر و قادر است و حکم محکم و متینش در بحر و بر ساری و سایر و ملک واسع فسیحش از هر جهت مصون و

مأمون و تخت عالی رفیعش انباز طارَم گردون مرتسم و منقش می‌داریم که نامه مهر علامه دوستانه پادشاهانه که مصحوب ایلچی مختار آن دولت در خوش‌ترین اوقات زیب انجمن وصول گشت و مژده سلامتی وجود آن دوست یگانه و ظهور محبتها و مودتهای برادرانه خاطر آرزومند را خرم و ساخت و چون مدتی بود که مقتضیات قدر و قضا در میان مقصود و دلها حایل بود و راه آمد و شد رسل و رسایل از حوادثات زمان و شوائب دوران مسدود، وصول نامه مزبور و حصول اتحاد و ارتباط بی‌اندازه چندان موجب مزید شادمانی و کامرانی گردید که زمانه حسد برد و ستاره چشم بد زد و پایان آن همه شیرینی شادکامی و عشرت به تلخیهای اندیشه و حیرت رسید، چرا که میرزا گریبایدوف از جانب آن دولت بهیه پایه سفارت و رسالت داشت و مهمان عزیز ارجمند این دولت بود. به این سبب پاس اعزاز و اکرام او را چندان می‌داشتیم و حفظ حراست او را آن قدر لازم می‌شمردیم که نسبت به هیچ رسول و سفیر آن طور سلوک و رفتار نشده بود، غافل از اینکه اقتضای تقدیر بر خلاف اندیشه و تدبیر است و حادثه چنان که زاید تذکر آن، خاطر مهر مظاهر ما را به غایت منقبض و ملول می‌سازد ناگاه و بی‌خبر روی خواهد داد. بر عالم السرایر واضح و ظاهر است که از این غائله ناگزیر تا چه حد تأسف و تأثر داشتیم و هیچ راه تسلی و تسکین نمی‌جوییم جز اینکه حسن مدرک و صفای وجدان آن پادشاه والاجاه صیقل غبار اشتباه است و البته دریافت کرده‌اند که حدوث این گونه امور از مردم هوشمند دانا وراست چه جای آنکه العیاذبالله امثال این شبهه در حق ارکان دولتهای قویم و اعیان مملکتهای عظیم برود و آنگاه با وصف آن تجدید عهد که مابین دو دولت جاوید مهد شده بود و آن همه خوشوقتی و شادمانی که از این دوستی و مهربانی داشتیم؛ بلی هر

چند مبدأ و منشأ این حادثه جز مشاجره چند نفر کسان ایلچی با چند نفر اوباش بازاری نبود و نوعی اتفاق افتاد که مجال هیچ چاره و تدبیر نشد، و لیکن علی‌ای وجه کان ارکان این دولت را از نواب آن اعلی‌حضرت نوع خجلتی هست که غبار آن را جز به آب معذرت‌خواهی نمی‌توان شست و برای انجام این کار و شستن این غبار هیچ تدبیر خوش‌تر از این به نظر نیامد که فرزند گرامی خود امیرزاده خسرو میرزا را با عالی‌جاه مقرب الخاقان امیرمختار عساکر نظام ما محمدخان که از معتمدان دربار این دولت است به حضرت آن پادشاه معظم و مفخم و برادر مکرم روانه سازیم و به تحریر این معذرت نامه راستی ختامه پردازیم. دیگر اختیار رد و قبول موقوف به اقتضای رأی ملک آرای آن دوست بزرگوار است. بیا که نوبت صلح است و دوستی و عنایت ـ به شرط آنکه نگوییم از آنچه رفت حکایت. ایام خجسته فرجام به کام باد والسلام.»

کاغذی است که نواب نایب‌السلطنه به امپراتور اعظم نوشته است که باید نواب خسرو میرزا برساند. [نامه عبّاس میرزا به نیکلای اوّل]

« خداوندی را ستایش کنیم و نیایش نماییم که عفوش خطاپوش است و لطفش معذرت نیوش و مهرش از قهرش پیش و فضلش از عدل بیش و از آن پس مخصوصاً جناب قرب و محرمان حرم قدس او را که وجود ذی‌جودشان موجد صلاح امم است و موجب اصلاح عالم و بعد بر پیشگاه حضور التفات ظهور پادشاه والاجاه قوی شوکت قویم قدرت قدیم دولت عم اکرم امجد افخم امپراتور خجسته طور مسجل معظم، معروض و مکشوف می‌دارد که فرزند گرامی ما خسرو میرزا به حکم محکم اعلی‌حضرت شاهنشاه والاجاه ممالک پناه روحنا فداه برای تقدیم معذرت‌خواهی به حضرت بلند و بارگاه ارجمند آن دولت مأمور است و سبب

انتخاب او برای این خدمت همین است که شمول الطاف و مراحم امپراتوری درباره ما [شود]. بر پیشگاه خاطر مبارک شاهنشاهی مخفی و مستور نیست [که] مدتی بود که ما خود تمنای دریافت حضور آن پادشاه ذی‌جاه را در خاطر اخلاص ذخایر داشتیم و اکنون که خود به این تمنا نرسیدیم خورسندی که داریم از همین است که این نعمت و شرف به فرزند نیکبخت ما خواهد رسید. پس به هیچ وجه لازم نمی‌دانیم که از فرزند خود سفارشی کنیم یا از مکارم ایمپراتور اعظم اکرم درخواست نماییم که در مقاصد او نوعی بذل توجه فرمایند که موجب سرافکندگی ما در آستان شاهنشاهی نشود، بل باعث سرافرازی ما در این دولت و این مملکت گردد. چرا که در اوقات ضرورت مکرر آزمودیم که اشفاق باطنی آن اعلی‌حضرت به انجاح مقاصد قبلی ما متوجه شده و بی‌آنکه عرض حاجتی نماییم توجهات ملوکانه در حق ما مبذول آمده است. مع‌هذا شایسته آن است که بعد از فضل خدا بالمره تفویض اختیار به امنای آن دربار کنیم و مطلقاً در هیچ مطلب عرض و اظهار کنیم، حتی افزونی افسردگی و انبوهی اندوه خود را در حدوث سانحه ایلچی مختار آن دولت به مضامین ذریعه مصحوبی عالی‌جاه میرزا مسعود محول داشته تحمیل زحمتی به عاکفان حضرت از تجدید عذر خجلت نکردیم. چرا که صفای قلب و خلوص ارادت ما امری نیست که تا حال برای حقایق آگاه آن پادشاه والاجاه در پرده اشتباه مانده باشد و شک نیست که چندان که بر اتحاد و اتفاق عم و پدر به خواست خداوند دادگر افزاید برای ما عین مأمول و دلخواه است و خلاف آن العیاذبالله مایه کدورت و اکراه. دیگر [آنکه] امیرکبیر عساکر نظام این مملکت محمدخان [زنگنه] از معتمدین دربار این دولت و محرمان خاص ما خود می‌باشد، توقع داریم که در مهام دایره بین‌الدولتین به نوعی که از

این طرف مأذون است از آن جانب سنّی‌الجوانب نیز رخصت عرض یابد و هرگونه فرمایشی که نسبت به این دولت باشد بی‌ملاحظه مغایر به او مقرر دارند. ایام سلطنت فرجام به کام باد. والسلام.»

نامه امپراتور روسیه به فتحعلی‌شاه

خسرو میرزا و همراهان پس از آنکه وارد پطرزبورغ شدند در روز یکشنبه ۲۲ ماه صفر ۱۲۴۵ (برابر با ۲۳ اوت ۱۸۲۹) با استقبال و تشریفات مفصل به ملاقات امپراتور روسیه رفتند و پس از آن نیز در چند شب‌نشینی و پذیرایی خصوصی امپراتور روسیه و خانواده او شرکت نمودند و پس از خاتمه ملاقاتها و مذاکرات، امپراتور روسیه از مبلغ یک میلیون تومانی که دولت ایران بابت بقیه غرامات جنگ به دولت روسیه بدهکار بود مبلغ نیم میلیون (یک کرور) آن را به « پای رنج» خسرو میرزا بخشید و برای پرداخت نیم میلیون دیگر پنج سال مهلت داد و نامه‌ای نیز به شرح زیر به عنوان فتحعلی‌شاه نوشت و به تهران ارسال داشت.[1]

---

[1]. خسرو میرزا پسر هفتم عباس میرزا، نایب‌السلطنه، جوانی رشید و خوش قیافه بود ولی عاقبت شومی داشت. بدین معنی که تقریباً پنج سال پس از بازگشت از مأموریت پطرزبورغ به دستور برادر بزرگش یعنی محمدشاه از دو چشم نابینا شد و تا پایان عمر زندگانی ناراحتی را گذراند.

خسرو میرزا بعد از بازگشت به ایران به اتفاق دالگورکی، وزیر مختار روسیه، همراه عباس میرزا، نایب‌السلطنه، برای عرض گزارش مأموریت خود نزد فتحعلی شاه که در آن موقع در همدان بود رفت و مورد توجه قرار گرفت. در تمام مدتی که عباس میرزا حیات داشت خسرو میرزا در جنگها و لشکرکشیهای پدر به خصوص در خراسان با او همکاری می‌کرد. هنگام بیماری عباس میرزا نیز تحت نظر محمد میرزا (محمدشاه) در محاصرهٔ هرات و جنگ با افاغنه و ازبکها شرکت نمود و از خود شجاعتها بروز داد. بعد از مرگ پدرش عباس میرزا، در خراسان از رفتار و نظر محمدمیرزا نسبت به خود مرعوب و هراسان شد و به تهران فرار کرد، ولی فتحعلی شاه او را در این کار سرزنش نمود. هنگامی که محمد میرزا به تبریز می‌رفت به سعایت میرزا ابوالقاسم قائم مقام در تاریخ ۱۸ ربیع‌الاول ۱۲۵۰ دستور داد خسرو میرزا و برادر دیگرش جهانگیر میرزا را به اردبیل تبعید کردند و پس از مرگ فتحعلی شاه در تاریخ ۱۵ رجب ۱۲۵۰ هر دو برادر را کور نمودند پس از به قتل رسیدن قائم‌مقام، محمدشاه دستور داد این دو برادر نابینا را به تویسرکان بفرستند و در آنجا برای زندگانی آنها مواجب و تیولی مقرر کردند. ☜

« سلام امپراتور کل ممالک روسیه باد بر اعلی‌حضرت عظیم القدرت کثیرالحشمت، ارفع و اجل عموم سلاطین بزرگوار شرقی، مؤید به تأییدات خدا و عنایات انبیاء، حکمران و پادشاه ایران، فتحعلی‌شاه برادر و همسایه ما. تحریرات آن اعلی‌حضرت و تقریراتی که به واسطه نواده بسیار ارجمند شما، خسرو میرزا به ما القا شد همه شکوک و شبهات را که می‌بایست از حادثه هایله تهران حاصل شود محو و زایل نمود و اختیار ایلچی که در این وقت تعیین شد از اعظم سعادتها بود. زیرا که رفتار عاقلانه و ادب خسرو میرزا [آن] واقعه را که می‌توانست نتیجه‌های بسیار شدید داشته باشد به آخر رساند. همه را به فراموشی دایمی از خاطر بردم و از جلاوت امیدواری صلح و دوستی که باعث اتحاد ماست و از جانبین بدون خلل حفظ خواهد شد برخوردار شدم، خصوص به ملاحظه اوضاع با اهتمام و با دقت فرزند بسیار ارجمند شما عباس میرزا که حاکم مملکت مجاور روسیه، آذربایجان است و از جانب شما به وراثت تخت ایران تعیین شده و من نیز در حضور کل عالم او را چنان شناخته‌ام، لکن نمی‌توانم بر اعلی‌حضرت شما پوشیده و مخفی بدارم که چقدر بر دل من ناگوار بود تردید امنای شما و همچنین همه اوضاع که منجر به برهم‌زدگی قطعی با دولت روسیه [شد] و این توهم من نه از راه خوف این بود که سپاه ایران به ولایات من که در آن طرف قفقاز واقع است هجوم بیاورد، لکن تأثر من تنها از این خیال بود که مملکتی که در جوار من است و نیک‌بختی آن مبنی بر مصالح ملکیه تغییرناپذیر دفتر من (؟) در معرض صدمه ناگزیر درآید.

☜ خسرو میرزا کمی به زبان فرانسه آشنایی داشت و مردی جسور و بی‌باک و قسی بود و ظاهراً این موضوع و همچنین رفتن به مأموریت پطرزبورغ و احتمال حمایت روسها از او موجب ترس محمدشاه گردید و همان طور که گفته شد به سعایت و صلاحدید میرزا ابوالقاسم قائم مقام دستور داد ابتدا و را در اردبیل حبس کردند و سپس از دو چشم نابینا ساختند. احمد میرزا عضدالدوله در تاریخ عضدی (ص ۸۸) دربارهٔ خسرو میرزا می‌نویسد: «از شدت فطانت و ذکاء در زمان نابینایی چیزهایی از او دیده شده است که به هیچ عقلی درست نمی‌آید. نشانی می‌گذاشتند و تفنگی به دستش می‌دادند و می‌گفتند لوله تفنگ مقابل هدف است غالباً تیرش خطا نمی‌کرد. با آن حالت در اسب‌اندازی چابک بود. شطرنج را خوب بازی می‌کرد، در نزد کسی حریف او نمی‌شد».

حرکات[ی] که در ایران واقع شد مرا بر این داشت که از داخل ولایات روسیه به قدر ضرورت سپاهی مأمور کنم که به آن طرف قفقاز عبور نماید و نواده شما خود آنها را در راه ملاقات کرده بود. عزیمت سپاه مزبور باعث خرج کلی شد. با وصف این اوضاع و با وجود مراتبی که سابقاً ذکر کردم تعهد به فراموشی و نسیان دایمی همه ملهم ضررهای دولت روسیه در باب جنگ [با] دولت روم که خلاف دلخواه من است و در نظر من سهل نمی‌تواند نمود، بالتمام به ملاحظه خشنودی کامل که در استقرار خوشوقتی و نیک‌بختی ایران مشاهده می‌کنم تلافی شد، و یقین دارم که همه اراده‌های اعلی‌حضرت شما به این مقصد مبارک مایل است و مصروف و همه قراردادهای امنای شما همواره به حفظ مستحکم اتحادی منجر خواهد شد که بین ما تحقق دارد. خداوند عالم این اتحاد را الی‌الابد تقویت تازه عطا فرموده ایام عمر شما را طولانی کند و همه مقاصد شما را که متضمن خوشوقتی خلقی خواهد بود که به تقدیرات الهی به حکمرانی شما تفویض شده‌اند مبارک نماید. اگر چه شاهزاده خسرو میرزا در اندک مدتی معاودت به ایران کرده مفصلا هر آنچه به او اظهار شده به شما بیان خواهد کرد، اما لازم دانسته به ارسال این مراسله تعجیل کردم که جنرال مایور پرنس دالقروکی که از متعلقان خاصه امپراتور است به اعلی‌حضرت شما ابلاغ خواهد کرد، تمنای اینکه بدون تأخیر به تمامی ایران مدلل توانم نمود که ما با یکدیگر مراوده داریم و همه اختلافات را خاتمه با سعادتی حاصل شده. در دارالسلطنه پطرزبورغ سیزدهم ماه سنتبر سنه ۱۸۲۹ در سال چهارم جلوس ما.»

پایان مسافرت خسرو میرزا

و به این ترتیب خسرو میرزا و همراهان پس از تقریباً مدت ده ماه و نیم که مسافرت آنها به طول انجامید در ماه رمضان ۱۲۴۵ به تبریز بازگشتند.

چنان که گفته شد جریان این مسافرت و پذیراییهایی را که از هیئت ایرانی به عمل آمده مصطفی افشار به تفصیل در کتاب خود به نام احوالات سفر میرزا مسعود نوشته است.

بی‌مناسبت ندید در خاتمه برای مقایسه و اطلاع از زاویه دید نویسنده ناسخ‌التواریخ متن شرحی را که وی در این باره با عبارت‌پردازی و جملات اغراق‌آمیز در جلد اول کتاب خود به رشته تحریر درآورده نقل نماید:

روز ورود به پطرزبورغ ایمپراتور روسیه با تمامت سرداران و ینارالان و جمله سوار و سالدات که در دارالملک حاضر بود قریب یک فرسنگ شاهزاده را پذیره کرد و او را همواره چند قدم‌بر خود مقدم می‌برد و در ورود به شهر چندان که ایمپراتور را توپ عزت گشاد می‌دادند از بهر شاهزاده نیز بگشادند. بالجمله شاهزاده در سرای ایمپراتور فرود شد و هنگام شکستن ناهار و صرف غذای شبانه ایمپراتور به مجلس شاهزاده همی‌آمد و خوردنی و آشامیدنی به کار همی‌داشت و شاهزاده را در طرف یمین خویش همی جای داد که این علامتی از عزت و برتری بود، و هر شب مجلس عیش و طرب آراسته کرد و اقسام لهو و لعب پرداخته آورد. دختران نورس که بر سرو بوستان افسوس کردی و بر ماه آسمان انگشت نهادی، با رویی روشن‌تر از خورشید و خوئی نرم‌تر از ناهید در آن بساط آسمان سماط به گساریدن خمرهای خوشگوار و نواختن سازهای موسیقار و دست زدن و پای کوفتن و دل آشوفتن درآمدند. ایمپراتور روسیه هم به قانونی که سلاطین یوروپ راست، گاه گاه دست یک تن از آن مهوشان گرفتی و با او برفتی. و در نهان با خسرو میرزا نگران بود که در میانه شیفته که شود و فریفته که گردد. و شاهزاده نهادی عفیف و نژادی شریف داشت که از علو مکانت و محل

مناعت فرود نمی‌شد و دل به خط و خالی نمی‌بست و دیده بر جمالی نمـی‌گـشود، جز اینکه پیر زالی را پیش خواند و گاهی با او به لغت فرانسه سخنی کرد. ایمپراتور روسیه که با دختران رقاص بگرد مجلس بر می‌آمد ایـن کـرت چـون بـر شـاهزاده گذشت به طیبت فرمود که از نظاره این همه ماه پاره کناره گرفتی و صـحبت ایـن عجوزه را به دریوزه شدی؟ خسرو میـرزا حـشمت ایمپراتـور را بـر پـای خواسـت و گفت: « من بدین حضرت از بهر آن شدم که دو دولت بزرگ را باهم الفت مواحدت دهم و خار مخالفت را از میانه به دست مؤالفت بدروم. اگر روزی چنـد کـه در ایـن حضرت اقامت دارم هوش بر سر جام نهم و دل به دلارام دهم، کار به کام کی توانم کرد؟» ایمپراتور را بـا گفتـار و کـردار معـروف چنـان بفریفـت کـه هرگـز از قتـل گریبایدوف یاد نکرد.

یک سند تاریخی در باب جنگ هرات*

احمد توکلی

در سال ۱۲۷۲ق مطابق ۱۸۵۵م دو نفر از خوانین افغانی که در ایران مـی‌زیـستند به نام محمدرضا و محمدیوسف، پسران ملک قاسم میرزا و نوادگان فیروزالدین میرزا که وقتی حاکم هرات بود بدون اطلاع حسام‌السلطنه، والی خراسان به هرات رفتند و پس از مقتول ساختن صید (سعید) محمدخان ظهیرالدوله، حاکم شهر بر آنجـا مـسلط شـدند. بعد از آنکه انگلیسها انتقام قتل عام ۱۸۴۱م. قشون خود را که توسط افاغنه نـابود شـده بودند گرفتند در پیشاور و کابل حکومت مستقلی بر پا ساختند که دوست محمدخان بر آنجا حکومت می‌کرد. قندهار نیز حکومت جداگانه‌ای داشت که زیر نظـر کهنـدل خـان، برادر دوست محمدخان، بود. دوست محمدخان قندهار را تصرف نمود و مقارن اقـدامات محمدرضا و محمدیوسف در هرات به قصد آنجا حرکت کرد. حسام‌السلطنه سلطان مراد میرزا، عم ناصرالدین‌شاه، والی خراسان مأمور سرکوبی آن دو برادر و دفاع از هرات شد و پس از تصرف آن شهر و دفع شورشیان سفیر انگلیس، مستر موری، در تهران بهانه‌جویی آغاز کرد و در ربیع‌الاول ۱۲۷۲ ایران را ترک گفت و رابطه سیاسی بین ایران و انگلـیس

---

* دورهٔ اول، ش ۴، آذر ۱۳۲۸.

قطع شد. فرخ‌خان امین‌الملک که به سفارت در دربار ناپلئون سوم منصوب شده بود مأمور شد که با مقامات انگلیسی نیز تماس گرفته مذاکرات لازم بنماید. وی در استانبول با لرد ریدکلیف که در حقیقت محور سیاست خارجی انگلستان در شرق بود به مذاکره پرداخت ولی به نتیجه‌ای نرسید، عاقبت ۴۰ روز مهلت خواست که با تهران مکاتبه نماید. در ۲۶ نوامبر ریدکلیف موافقت خود را اعلام داشت، ولی پیش از پایان ضرب‌الاجل یعنی در چهارم دسامبر ۲۶ فروند کشتی انگلیسی به فرماندهی سرجیمز اوترام به خلیج‌فارس وارد و به بنادر جنوبی ایران حمله‌ور گردیدند و محمره و بوشهر را متصرف شدند. دولت مرکزی ایران به امین‌الملک دستور داد که مذاکرات لازم به عمل آورده وسیله خروج قشون انگلیس را فراهم نماید. در این وقت میرزا آقاخان نوری که صدراعظم ایران بود طی نامه‌هایی که به فرخ‌خان نوشته و سواد آنها در اختیار آقای معاون‌الدوله غفاری است اصرار در عقد قرارداد با انگلیس را داشته، در صورتی که فرخ‌خان در جواب تقاضا می‌کرده که قشون ایران مدتی باز مقاومت نماید تا زمینه مذاکرات برای سفیر ایران مساعدتر گردد. فرخ‌خان میرزا ملکم‌خان معروف را به سمت منشی همراه خود داشته و طی گزارشهای خود نیز از خدمات او تعریف و تمجید کرده و از طرف صدراعظم ایران نیز به این جهت مورد نوازش قرار گرفته و به اخذ شال و انعام مفتخر گردیده است. بالاخره در رجب ۱۲۷۳ مطابق مارس ۱۸۵۷ بعد از مذاکرات طولانی‌ای که بین فرخ‌خان امین‌الملک و سر ریچارد هنری کولی، سفیرکبیر فوق‌العاده انگلستان در دربار فرانسه شد پیمانی در ۱۵ مادّه تنظیم و امضاء گردید که به پیمان پاریس معروف است. به موجب فصل ششم این پیمان: « اعلی‌حضرت پادشاه ایران قبول می‌نماید از هر نوع ادعا به سلطنت شهر و خاک هرات و ممالک افغانستان صرف‌نظر نموده و هیچ وقت از رؤسای هرات و ممالک افغانستان علامت و اطاعت از قبیل سکه و خطبه یا باج مطالبه ننماید.»

ولی عملیات نظامی تا یک ماه پس از انعقاد پیمان همچنان ادامه داشت و موری، سفیر انگلیس، که خود بهانه‌جویی کرده و سبب قطع رابطه دیپلماسی شده بود بعد از مبادله قرارداد و به موجب یکی از موادّ آن با تشریفات رسمی و خاص پذیرایی شد.

سند زیر یکی از گزارشهایی است که از طرف سفیر کبیر ایران به عنوان صدراعظم تهیه شده [است]. این گزارش که اصل آن به احتمال قوی خط میرزا ملکم‌خان [ناظم‌الدوله] است و ناتمام مانده در صفحاتی به قطع رقعه‌ای نگارش یافته و دارای نکات تاریخی و دیپلماسی و سیاسی دقیق است به این شرح:

بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین

« الحمدلله به دولت و فیروزی صلح شد و این صلح را هم دلیلی نمی‌دانم مگر قوت دولت اسلام. هر دولتی که از انگلیس شکست نخورد فتح کرده است. دولت ایران علاوه بر آنکه شکست نخورده فتح عظیمی کرده است.

فرانسه که اوایل از مداخله [در] کارهای ما اجتناب داشت کم کم خود را به طوری دخیل کارهای ما یافت که آخر با کمال قدرت بنای توسط گذاشت، این قدر بدانید که امپراتور فرانسه امر ایران را مثل مسائل بزرگ یوروپ محل مواظبت و اهتمام خود ساخت و به یک حساب دولت ایران را جزو دول فرنگ کرد، مداخله امپراتور فرانسه گذشته از اینکه در لندن تأثیر عظیم بخشید در تمام فرنگ عظم منازعه ما را منتشر ساخت و یک نوع حقی و رسمی باقی گذاشت که بعد از این دول بزرگ فرنگ ایران را از میزان مصالح فرنگ خارج نشمرند. پریشانی انگلیس منحصر به مداخله فرانسه نبود، از طرف دیگر هم روس مایه تردید انگلیس شده بود. اما چیزی که انگلیس را لابد کرد رأی عامه خلق انگلیس و اهل پارلمند بود.

یکی از معتبرین انگلیس [انگلیسها] که سابقاً در ایران سیاحت کرده و نیز در انگلیس صاحب اعتبار است در پاریس بود، او را واسطه قرار دادم به حدی که با وزراء مدعی شد(ه)، گذشته از این پادشاه بلژیک با ملکه مذاکره می‌نمود.

علاوه بر اینها شهرتهای اوضاع ایران و تردیدهایی که در خصوص عهدنامه آمریک منتشر می‌ساختیم انگلیس را مضطرب کرد.

حال که کار گذشته است جسارت می‌کنم که خدا ایران را از ورطه مهیبی خلاص کرد. هیچ کس باور نمی‌کرد که در ایران چنان اوضاعی باشد که بتوان با انگلیس در افتاد.

دولت ایران به کل دول گفت: « من طالب جنگ نیستم، اما از انگلیس نمی‌ترسم و اگر بخواهم افغانستان را مسخر می‌کنم، اما بنا به خاطر امپراتور فرانسه صلح می‌کنم».

دولت ایران چنان شهرتی در روزگار گذاشت که برای سلاطین بزرگ ایران میسر نشده بود.

امروز با دولت انگلیس بهتر از این صلحی میسر نبود. در صورتی که دو لشکر انگلیس را هم به دریا می‌ریختند و عساکر ایران وارد پیشاور می‌شدند باز بهتر از این نمی‌شد.

قاسم‌خان آنچه از حالت روسها می‌نویسد خیلی بعید است. با آنچه من فهمیدم از اول ورود به اسلامبول تا حال خواستم بفهمم روسها چه خواهند کرد، آنچه صراحتاً گفتند هیچ کاری نخواهند کرد. هر گاه روسها راست می‌گویند و در پای دولت ایران ایستاده‌اند در تهران قراری بگذارند. دولت ایران مختار است که عهدنامه را رد کند.

مجلسها با سفارت روس گفت‌وگو کردم. دلیلها برای عجله خود اظهار کردم که شاید همراهی از آنها ببینم و اطمینان پیدا کنم. ابداً اقدامی نشد. هیچ راه عذری برای آنها باقی نگذاشتم. روسها از حرکات فدوی دلخور هستند. دور نیست بگویند تعجیل کردم، ولی تعجیلی که ظاهراً به ایشان وانمود می‌کردم این بود [که] بفهمم روسها کاری

می‌کند [می‌کنند] یا خیر. این بود که همیشه اضطراب می‌کردم، تا یقیناً معلوم شد که وقتی هم به نفس آخر می‌رسدیم از ایشان حرکتی ظهور نمی‌کرد، چنان که ایلچی‌کبیر صراحتاً گفت: « روس به جهت ایران با انگلیس به هم نمی‌زند».

دولت روس دو منظور ظاهر کرد: یکی آنکه، منازعه ما با انگلیس طولانی شود و واضح است که این منظور مبنی بر چه خیال بود. دوم اینکه، قونسولهای انگلیس به سواحل بحر خزر نروند.

خواستند در این باب با خود انگلیس قرار بدهند و ممالکت ایران را به جهت قونسولهای طرفین تقسیم کنند. طرف شمال ایران منحصر به قونسولهای روس باشد و طرف جنوب منحصر به قونسولهای انگلیس. در این باب خواستند از من نوشته رضایت بگیرند. بیست نفر قونسول در جنوب باشد و همین قدر از روس در شمال. هیچ حُسنی نخواهد داشت و البته بهتر خواهد بود که همه جا قونسولهای طرفین حریف و مدعی هم باشند، علی‌الخصوص در مازندران و استرآباد اصل مقصود روسها مطلب خودشان است و عداوت با انگلیس. کار ما هم اگر سخت شود دلشان نسوخته است، از باب تحدید مکان و عدد قونسولها با روسها هر مضمون که خواستند گفتم و نوشتم، ولی یقین داشتم انگلیسها با ما همراهی نخواهند کرد.

روسها خبط کردند. هرگاه بدون مداخله انگلیسها قرار می‌گذاشتند که عدد و مکان قونسولهای روس محدود باشد مقصود طرفین معمول می‌گشت.

لارد [لرد] پالمرستان [پالمرستون] گفت: « مقصود روس این است که ما و شما از بحر خزر بی‌خبر بمانیم و یک دفعه کاری بکنند که اختیار از دست ما و شما بیرون برود. چنان که بی‌سند عاشوراده را تصرف کرده‌اند و البته ایران از حالت روس استحضار دارد که در چه خیال‌اند. قونسول ما در ایران مثل قاپوچی است که مانع از دخول دزد

نبود.» گفتم: « امیدوارم حالا که حقیقت مأمورین خود را دانسته‌اید قراری بگذارید که دولت ایران استخلاص خود را از دست قاپوچی منوط به پناه بردن به دزد نکند.» گفت: « آسوده باشید که بعد از این احدی از مأمورین ما مداخله داخلی نخواهند کرد، بلکه دیگران را هم مانع خواهند شد».

لرد پالمرستان [پالمرستون] و لرد کلارندن و ملکه اهتمام داشتند که به من حالی کنند دوستی حقیقی خودشان را به دولت ایران و اینکه مصلحت انگلیس حفظ استقلال ایران است و اگر حمایت انگلیس نباشد روس ایران را آسوده نخواهد گذاشت، « ما دیده‌بان روس هستیم و اصلا سفراء و قونسولها به کار داخله مداخله نخواهند کرد». گفتم: « دولت ایران همیشه اعتمادش به دوستی انگلیس بود و اقتضای پولتیکشان هم این بود که تقویت ایران را بکنند که سد محکمی میان روس و هندوستان باشد. سابق بر این یک نفر انگلیسی در ایران می‌آمد ملت ایران بر خود واجب می‌شمرد حمایت او را، اما در این اواخر نتیجه به عکس شد و از رفتار بد انگلیس روسها مطبوع طبایع شدند». وزیر امور خارجه گفت: « چیزی که صریح به شما می‌توانم بگویم این است که دولت انگلیس دوست صادق دولت ایران است و هرگز بعد از این مأمور انگلیس مداخله به کار داخله ایران نخواهد کرد، بلکه دیگران را مانع خواهد شد».

در ایران وقتی که حرکات و افساد مأمورین انگلیس را ملاحظه می‌کنیم قطع می‌نمایم که منظور انگلیس ضعف و خرابی دولت ایران است، ولی در این سفر به علم الیقین فهمیدم که مقصود انگلیس نقطه مقابل مأمورین ایشان است. انگلیس عاشق ایران نیست، اما خواهی نخواهی باید مقوّی ایران باشد. همه یقین دارند بدون ایران حفظ هند غیرممکن خواهد بود. حقیقت این مطلب چنان ذهنی انگلیسها شده است که جمیع بزرگان انگلیس را از جنگ ایران با اینکه پیشرفت از ایشان بود متأسف یافتم، به

حدی که می‌گفتند اگر هم فرضاً تقصیر از ایران باشد باز اقدام به جنگ از انگلیس خبط بود. معلوم بود به زبان حال طالب معذرت بودند.

ملکه و وزراء بنده را مخصوصاً مهمانی کرده به انواع مهربانی مرا از حسن نیت انگلیس مطمئن نموده. خواهند فرمود: « پس حرکات مأمورین ایشان در ایران چه معنی دارد؟» جواب مختصر بنده این است که « کوتاهی از جانب ایران شده، اگر بعد از این هم بعضی تدابیر جزیی به کار نبرد باز چندی طول نخواهد کشید که برهم خواهد خورد». در این باب به عرض بعضی اظهارات سفیر کبیر فرانسه مقیم لندن اکتفا می‌نمایم. سفیر مشارالیه از دوستان محرم مخصوص امپراتور و از وزراء مشهور فرانسه است. در لندن برحسب اشاره دولت خود به بنده زیاد مهربانی نمود و شرح مبسوطی پر از معنی گفت، خلاصه آن این بود که « دولت انگلیس شباهت به هیچ دولت ندارد، اقتدار دولت در دست ملت است، وزراء بدون رأی ملت به هیچ کاری نمی‌توانند اقدام بکنند، برای دولت ایران بهترین عهدنامجات میلی است که ملت انگلیس به حفظ دولت ایران دارد، ملت انگلیس به اقتضای مصلحت خود حفظ دولت ایران را لازمه تکالیف خود می‌داند، چنان که جنگ با ایران را عموماً مایه تأسف خود ساخته. بنابراین دولت ایران باید به قدر قوّه سعی نماید که این حالت انگلیس را حفظ نماید.» پرسیدم: « چگونه این حالت را حفظ نماید؟» خلاصه جواب او این شد که « انگلیس در مراودات خارجه خود یک عیبی دارد که گاهی مایه مرارت او می‌شود و انگلیسها الزم نکات پلتیک خود می‌دانند و آن این است که دولت انگلیس نمی‌تواند هرگز حرکات مأمورین خود را تکذیب نماید، مأمورین انگلیس هر تقصیری هم بکنند دولت باید به حکم قانون کلی ایشان را تصدیق و تقویت نماید. در ممالک فرنگ به سبب انضباط امور و کثرت روابط دول، سفرای انگلیس نمی‌توانند از دستورالعمل دولت خود تجاوز نمایند، اما آن

مأمورین که از ولایت خود دور می‌افتند و از تقویت دولت خود مطمئن هستند در خارج هر قدر بتوانند خودسری می‌کنند. دولت و ملت انگلیس هر چند مایل به دوستی ایران باشد باز مأمورین ایشان صد نوع مرارت برپا خواهند کرد و ممکن نیست دولت ایران از شر مأمورین انگلیس آسوده باشد، مگر در صورتی که در لندن مأموری داشته باشد. دولت ایران در هیچ نقطه روی زمین این قدر کار ندارد که در لندن، و خیلی غریب است که اینجا را از حضور مأمور خالی می‌گذارد. باید همیشه در لندن کسی را داشته باشد که با جمیع وزراء و ارکان این ملک معاشرت و در همه مجالس حضور داشته باشد و در همه جا حرکات مأمورین انگلیس و شکایات دولت خود را غیر رسم انتشار دهد و حالی نماید. هر گاه یک نفر مأمور زبان فهمی در اینجا داشته باشد از مرارتهای گذشته به کلی آسوده [و] سهل است از دولت انگلیس فوائد کلی حاصل خواهد نمود. اما هر گاه بخواهید روابط خود را با انگلیس به اختیار مأمورین آنها واگذارید هیچ تردید نداشته باشید که با وجود مضبوط‌ترین عهدنامجات و با وجود دوستی و احتیاج ملت انگلیس به ایران باز هر روز گرفتار یک مرارت تازه‌ای خواهید بود.»

این حرفهای سفیر فرانسه را جمیع آشنایان با شروح مختلف بیان کرده‌اند. از سخنان ایشان و آنچه من خود تحقیق کرده‌ام اگر دولت ایران مراوده خود را با دولت انگلیس بر همان بنیان ترتیب بدهد که سایر این دول دارند، دولت انگلیس بهترین دوستهای ایران خواهد بود و اگر بعد از این هم اختیار کار را به دست طامسون دیگر یا قونسول دیگر وا گذاریم دولت انگلیس بدترین دشمنان ما خواهد بود. بیشتر دولت انگلیس ملاحظه دولت فرانسه را نمود و چنین فهمید امپراتور فرانسه آرام نخواهد گرفت و آسوده نخواهد شد و جنگ با ایرانش، هم نزد دولتها و هم نزد ملت خودش دلیل نداشت. این بود قدری سست انداخت.

امپراتور فرانسه مکرراً به فدوی تأکید کرد که کار را بگذران. زیرا که عالم بر خیالات دولت انگلیس بود. این معلوم است که بعد از سختی انگلیس و آمدن به جنگ ایران اگر بیست کرور هم باید خرج بکند می‌کند و بدون معمول داشتن خیال خود مراجعت نمی‌کند. در این حالت نباید تصور افغانستان را نمود که از دست می‌رود، بلکه باید ملاحظه خاک اصلی ایران را نمود که از دست نرود و تدارک را به طوری به قول ایلچی فرانسه دید که زور دولت، عهدنامه شایسته باشد. [کذا] اگر آن قوّت پیدا شود عذر به هم زدن این عهدنامه بسیار است و اگر پیدا نشود غیر همراهی با انگلیس دولت هر زور دیگر چه چاره‌ای خواهد بود، در حالی که امروز برای دولت ایران میسر است که اگر چشم از افغانستان بپوشد مملکت دیگر[ی] هست که هم آبادتر از افغانستان و هم مردمش عاجزتر از افغان هستند [که] هم تصرف می‌توانند بکنند، هم تصاحب و هم اسمش به مراتب از افغانستان زیادتر است.

در باب تخلیه هرات هنوز سه ـ چهار ماه فرصت دارید باید چنان دستگاهی برپا کرد که بعد از تخلیه باز هم یک نوع تعلقی به ایران داشته باشد.

سفر لندن بی‌حاصل نشد. شکایتهای بجای دولت ایران و معایب رفتار مأمورین انگلیس را به نوعی حالی کرده‌ام. لرد پالمرستان [پالمرستون] این فقره را به خصوصه شرح می‌دهد که « دولت انگلیس شریک صلاح دولت ایران است و محض این در ایران قونسول تعیین می‌کنیم که مواظب احوال شما باشند». در دو مطلب اصرار زیاد نمودم. یکی افغانستان، دیگری تشریفات مستر موره. اگرچه سند معتبری تحصیل نکردم، ولی می‌توانم عرض کنم مقصود حقیقی حاصل شده است. لرد کلارندن صراحتاً و رسماً مرا مطمئن کرد که انگلیس طالب تغییر حالت افغانستان نیست. دولت انگلیس می‌گوید در باب سوا ماندن ولایات افغانستان با دولت ایران همراهی خواهد کرد، اما نمی‌توانم ظاهراً

تعهدی بکنم که به واسطه آن برای دولت انگلیس جنگ وارد بیاید. دولت انگلیس درخصوص حالت آینده افغانستان شریک منظورات دولت ایران است و اگر در این باب تعهد رسمی نمی‌کند سببش بعضی ملاحظات [است] که دخل به نکات امور داخله این دولت دارد. باری، چیزی که حاصل شد این است که انگلیس مقوّی خیالات دوست محمدخان نخواهد شد و به هر طوری که بتواند او را از گرفتن و حفظ قندهار و هرات ممنوع خواهد ساخت. در باب مستر موره نتوانستند رسماً تشریفات را کم بکنند، اما به مستر موره نوشتند تخفیف بدهد. ولی این شرط را هم دخیل کردند که باید بندگان شاهنشاهی و اولیای دولت با صورت ملکه با کمال شایستگی رفتار فرمایند.

استیونس به ایران مراجعت نخواهد کرد.

در باب میرزا آقا مخصوصاً لارد [لرد] کلارندن را ملاقات کرده و تفصیل را حالی کردم. یادداشت کرد که به موره بنویسد [که] او را همراه خود نیاورد. اگر همراه بیاورد باید پیغام داد که میرزا آقا نوکر ایران [است] و ما هرگز راضی نخواهیم شد در سفارت انگلیس بماند و اگر ترک او را نکردید لابد با دولت انگلیس رجوع خواهم کرد.

در باب سه حکومت افغانستان مقدورشان نیست موافق قرار پارلمند تعهدی بکنند. از این می‌ترسند که در هندوستان دوست محمدخان را برای محاربه با دولت ایران اغواء کرده باشند و تعهدی با او نموده باشند و نمی‌خواهند خلاف تعهد با او بکنند. ولی چون محاربه با دولت ایران تمام شد و او هم مصدر کاری نشد دور نیست که اعتنا به اجرای آن عمل نکنند.

در این مهلت می‌شود حاکمی از برای هرات از اهل خودشان گذاشت و او را مستقل کرد که بعد هم فایده ببخشد. انگلیسها هم حرفی نخواهند زد.

تفصیل اقسام سه‌گانه توسط در اروپا

در صورت منازعه که در میان دو دولت اتفاق افتد، رسم معمول و متفق‌علیه این است که ملاحظه دولت سیّم به سه قسم می‌تواند شد: یکی را به زبان فرانسه « اربیتراژ»، یکی را « مدیاسیون»، یکی را « بون زوفیس» می‌نامند. « اربیتراژ» آن را می‌گویند که منازعین پیش از آنکه به اعمال عسکریه اقدام نمایند به دولتی از دول رجوع کنند که مادّه‌ای که سبب خصومت باشد حکم فرماید که فلان دولت حق دارد و فلان دولت حق ندارد. وقتی که چنین حکم صادر شود هر دو منازع حکماً اطاعت آن باید بکنند. بلکه می‌توان شد که دولتی که حکم صادر کرد شریک یکی از طرفین بشود تا از دولت نا مطیع داد بستاند.

« مدیاسیون» [میانجیگری] در میان دول فرنگستان رسم است که وقتی که توسط دولتی در کار باشد، منازعین از صوابدید آن سرنتابند. ولیکن اگر یکی از منازعین ضرر کلی برای خود ببیند می‌تواند آن توسط را رد کرده به اعمال عسگریه اقدام نماید. « بون زوفیس» که در زبان فارسی به لفظ خدمات دوستانه یا اهتمامات دوستانه ترجمه می‌باشد، یک قسم توسط است که از طرف منازعین قبول یا انکار می‌شود، بدون اینکه در میان متوسط و منازعین کدورتی مترتب شود و این قسم توسط خواه رسمی، خواه شخصی می‌تواند بود. دولت نمسا [اتریش] و پروس به سبب محاربه ایران با انگلیس قدری از من دور می‌کشیدند. بعد از آنکه کار تمام شد، دیروز ایلچی پروس را دیدم تفصیلاتی در باب امر معاهده به او گفتم. به اعتقاد فدوی امروز الزم از هر کار، معاهده با دول فرنگستان است و داشتن سفیر مقیم در میان ایشان، یکی در لندن و پاریس، گاهی اینجا و گاهی آنجا و دیگری، در نمسا و پروس و چنین بفرمایند که بعد از مراجعت فدوی بلافاصله این سفرا مأمور شوند. عزت و شرف و اقتدار دولت ایران بسته به دو کار

است: یکی این است و دیگری قوّت داخله است. اگر این دو تا نشود هرگز دولت ایران آسوده نخواهد بود و هر عهدنامه‌ای که بسته شود اعتبار نخواهد داشت. هر که داخل مجمع فرنگستان نیست، از همه فوائد دوستی محروم است.

آن ایام گذشت که دول می‌توانستند منفرداً باقی باشند. امروز زندگی دول هر قدر که بسته به انضباط و اقتدار درونی است، همان قدر هم موقوف به روابط خارجه آن است. وزرای دولت ساردنیا چند دفعه شخصاً و رسماً اظهار میل کرده‌اند که از پایتخت ایشان بگذرم. چند وقت قبل بنا به اصرار وزراء ساردنیه استدعای نامه همایون کردم و به ایشان هم وعده دادم.

اشاره فرموده بودند در باب بخارا و غیره و روابط معنوی با انگلیس، اخبار پیاپی روسها مایه اغتشاش خیال انگلیس و تعویق اظهارات من شد. خیالات خود را به نشر صاحب گفتم که برود با ایلچی انگلیسی گفت‌وگو کند که اگر یک دلیل بزرگی برای دوستی ایران آشکار نکنند، اغلب این زحمات را دیگران بی‌حاصل خواهند کرد و هرگز از خاطر پادشاه نخواهد رفت، ترک هرات بلکه افغانستان [و] این خسارتها و بدنامیها. اگر کار خیوه به تعویق بیفتد این قدر نخواهد کشید که خیوه را دیگران صاحب خواهند شد و بلخ هم به زودی خواهد رفت و همچنین بخارا. من ناچارم به شما بگویم یا همراهی ایران را با روس اسباب رنجش قرار ندهید یا ایران را از روس آسوده کنید، چنان که دولت عثمانی را نمودید.

در باب وکیل [و] قونسول انگلیسها هم که ایرانی نباشد حسب‌الامر گفته خواهد شد.

در باب توپهای بوشهر و محمره هم مرقوم فرموده بودند که از انگلیسها خواسته شود. اظهار این فقره چندان خوشایند نیست و خارج از رسم کل دول است. چنان که در اغلب شهرهای فرانسه و انگلیس از توپهای سیواستاپول برای تماشای مردم گذاشته‌اند.

در حین مصالحه ابداً روسها چنین خواهش نکردند و آشکار است توپی که در جنگ گرفته می‌شود، پس‌خواستن آن دلیل ضعف آن دولت است. اصل مطلب این است که دولت زور می‌خواهد. پادشاه ناپولی که در نظر اهل ایران هیچ اسمی ندارد، روزی که در شهر ناپولی می‌گشتم در میدان درب خانه پادشاه این قدر توپ دیدیم که اگر عرض کنم حمل بر اغراق خواهد شد و همچنین دولت عثمانی.

هیچ کس قبول نمی‌کند که با این وضعی که حالا در ایران است بتواند در مقابل لشکر کم انگلیس یا روس خودداری کند. به همین اعتقاد، امپراتور فرانسه به آن شدت محرک شد در گذرانیدن معامله. شب و روز جمیع اوقات سلاطین و رجال دولت یوروپ صرف ترقی مملکت و انتظام لشکر است.

حالا که صلح شد و فرصت به دست آمد باید هیچ فراموش نکرد این حالت را و کوشید تا مقصود حاصل شود.

دولت زور می‌خواهد و نظم. هیچ چیز برای برقرار داشتن عهدنامه بهتر از قوّت نیست که همه دول روز به روز ببینند که دولت ایران چقدر مراقبت در نظم قشون و آبادی مملکت و آسودگی رعیت و تسدید بنادر خود دارد. امپراتور فرانسه دلش برای انگلیس نسوخته بود. اگر می‌دانست ایران پیشرفت دارد و ندامت حاصل نمی‌کند هرگز فدوی را تحریص به صلح نمی‌کرد.

نشر صاحب در خیر دولت خودش چیزی نوشته است که دولت انگلیس ناچار است با دولت ایران متفق بشود و به دست ایران کار خیوق و بخارا منتظم گردد که بعد از این روس نتواند مداخله بکند.

ایلچی انگلیس به لندن می‌رفت. گفتم لازم است ملاحظه حال دولت ایران را بکند. اولا انصاف بدهید که دولت ایران لابد است با روس اگر موافقت باطنی نداشته باشد

ظاهری داشته باشد. دویم اینکه این موافقت را اسباب رنجش قرار ندهد. در صورتی که شما نتوانید ایران را از شر روس حفظ نمایید حالت ایران امروز مقتضی این نیست که بتواند هم به دلخواه شما راه برود و هم به دلخواه روس. دیگر اینکه معلوم است این همه ممانعتی که شما دولت ایران را از تصرف هرات کردید و همچنین افغانستان، مقصود شما ایران نبود، بلکه روس بود. هیچ تشکیک نکنید که اگر حالا انگلیس از کار خوارزم و بخارا غفلت کند عماقریب دولت روس خوارزم و بخارا [را] صاحب شده، بلخ را تصرف خواهد نمود. مسافت بلخ به کابل خیلی کمتر است تا هرات به کابل. چون خوارزم خاک قدیم ایران است و همه کس می‌داند از جانب خوارزم و بخارا چه خسارتها به خراسان رسیده و می‌رسد و چقدر اسیر ایران در خوارزم و بخارا موجود است. اگر انگلیس با ایران ظاهراً یا باطناً همراهی بکند این کار به آسانی و خوبی از پیش می‌رود. دولت انگلیس که سعی می‌کند رسم خرید و فروش سیاهها موقوف شود، به طریق اولی باید سعی کند که خوارزم و بخارایی ترک این عمل بکنند.

در باب موره سابقاً مختصری عرض کردم. رالنسن صاحب در باطن مایل است به تهران بیاید. من هم خیلی محرک او شدم به دو جهت. یکی به جهت کارشکنی موره [و] دیگری به جهت اینکه شاید او مأمور شود، از پیش اظهار میلی از جانب دولت به او شده باشد.

سبب کلی پیشرفت صلح ما یکی از بزرگان انگلیس شد. این شخص صاحب اعتبار و دولت زیادی است. در پاریس با فدوی آشنا شد. محض نیکی فطرت خود خواست اسباب صلح دولتین بشود. به خصوصه از پاریس به لندن آمد. شب و روز خدمت کرد. اکثر مشکلات را رفع نمود [و] باعث پذیرایی سفارت او شد در حقیقت نزد وزراء اینجا وکیل من شده، عجالتاً التفاتی که مناسب حال او باشد این است که لقب خانی به ایشان

و شیر وخورشید از مرتبه اول با حمایل التفات فرمایند. چون حال، او داخل خدمت نیست، نشان را می‌تواند قبول کند. اگرچه این شخص از خدمت مستعفی شده است، اما احتمال کلی می‌رود به سفارت ایران بفرستد. چون انگلیسها به غربا نشان نمی‌دهند، مگر به ندرت و نشان خارجه نمی‌گیرند، مگر در صورتی که به دولت خارجه خدمت مخصوصی کرده باشند. لهذا باید جناب وزیر دول خارجه کاغذی به وزیر دول خارجه انگلیس بنویسند که چون لینچ صاحب در اصلاح روابط دولتین خدمتی به دولت ایران کرده است، لهذا به او فلان التفات را مبذول فرمودند.

از دولت امریکا خبری ندارم، ولی در روزنامه‌ها شهرت دارد که عهدنامه ما در پارلمند آنها ممضی شده است. رفتن فدوی به وینه ناگزیر خواهد بود، علی‌الخصوص پس از سبقت امپراتور فرانسه در فرستادن مأمور و هدیه. سابقاً هم برای امپراتور مشارالیه نامه خواسته بودم. حاصل عمده سفارت بنده را این می‌دانم که دولت ایران با دولت فرنگ هم عهد و داخل دایره این دول می‌شود. نزدیکی دولت ایران را به دولتهای فرنگ دلیل بصیرت اولیای دولت علیّه قرار می‌دهند. هر یک از این دول که ما در ایران به اصطلاح خود کوچک می‌گوییم برحسب استعداد و اعتبار از دول بزرگ آسیا به مراتب پیش‌تر و آبادترند.

اینکه مرقوم فرموده بودند چندان اعتقاد به سایر دول ندارم که عهدنامه بسته شود، مختصری عرض کنم که عمده‌ترین [کار] این سفارت فقره عهدنامه‌هاست. محسّنات زیاد دارد و در فرنگستان در بعض فقرات دولت بزرگ با کوچک چندان تفاوت ندارد. گاهی این دولتهای کوچک ثمرهای بزرگ از برای دولت دوست حاصل می‌کنند. اولا، این عهدنامه‌ها همه را موقتی می‌بندم. ثانیاً، فقراتی که مایه مرارت می‌شود از میان بیرون می‌کنیم. ثالثاً، دولتی که زور زیاد ندارد سفیر این دولت هرگز توقع بیجا نمی‌کند.

دول جرمانیا [آلمان] را شریک عهدنامه نمسا کرده‌ام، به شرط اینکه اینها هم تعهدات نامهٔ را قبول کنند. عهدنامه بلژیک برحسب ترکیب رسمی معیوب است، آن دولت خواهش کرده است که عهدنامه را تجدید نمایم.

عهدنامه نمسا را دیروز ممضی داشتم. این عهدنامه بعد از عهدنامه آمریک بهترین کارهایی است که برای دولت ایران اتفاق افتاده [است]. دوستی دولت نمسا و مداخله آن در امور مشرق برای ایران نتایج کلی خواهد داشت، علی‌الخصوص در این اوقات که میان روس و نمسه به شدت تمام عداوت باطنی برقرار و در تزاید است و در بسی موقعها دوستی نمسه به واسطه عداوت [و]همجواری آن به دولت روس برای ما مفیدتر از دوستی جمیع دول می‌شود.

فقره دول جرمانیا برای ما هیچ عیبی نخواهد داشت، دولت نمسه بدون این شرط نمی‌توانست عهد ببندد. این را هم قید کردیم که تا سه سال دیگر دول جرمانیا باید تصدیقنامه‌ای برای دولت ایران بفرستند. مدت طول عهدنامه را به جهت مزید عظم آن تا بیست و پنج سال قرار دادیم.

در فرنگ چند ولایت هستند که به اتفاق هم یک دولت مشهور به جمهوری آزاد و شهرهای آنسه آتیک[1] است. این جمهوری چندان معنی پولتیک ندارند، اما در عالم تجارت زیاد معتبر است.

با جمیع دول روی زمین عهدنامه دارند و در همه جا مأمور مقیم دارند.

بعضی از این دول که [با آنها] عهد می‌بندم لازم می‌شود چند قطعه نشان از طرفین مبادله شود و یکی از فوائد عمده همین مبادله نشانهاست، ازدیاد اعتبار و شأن دولت ایران همین اعطای نشان است به وزراء مشهور فرنگ، اعتبار نشان موقوف به

[1]. Hanseatique

اشخاصی است که دارای نشان مزبور هستند.

نشانهای ایران به اشخاص وسط خیلی داده شده است، اما هنوز هیچ یک از وزراء نامی اعتبار خود را بر اعتبار نشان ما نیفزودند.

در این مدت مُردم از حسرت اینکه در مجالس بزرگ یک روز هم نشان ایران صدرنشین واقع شود [کذا] و اگر بتوانم، صدراعظم‌های دول بزرگ فرنگ را هم صاحب نشان ایران می‌کنم.

نشانهایی که دولت ساردنیا از بنده خواسته است از این قرار است: شیر وخورشید از مرتبه اول با حمایل سبز برای کنت کاوور، صدراعظم و وزیر دول خارجه ساردنیا؛ نشان شیر و خورشید از مرتبه اول با حمایل سبز برای مارکی دوبلا مارینا، وزیرمختار و ایلچی مخصوص ساردنیا مقیم پاریس؛ نشان شیر و خورشید از مرتبه دوم ستاره‌دار برای کنت سالمور، دبیر مهام خارجه ساردنیا؛ دوم از برای بارون و دروستی، نایب اول سفارت پاریس؛ سیّم برای کونت پولیکا، نایب دوم سفارت اینجا؛ سیّم برای ماروکی دمونطه رنوبرو، نایب ایلچی پاریس، و سه قطعه نشان دیگر بدون اسم و مرتبه. این تفصیل را از وزارت خارجه ساردنیه برای بنده فرستاده‌اند. بنده هم از روی همین تفصیل عوض خواسته‌ام. لازم نکرده است از تهران نشان بفرستند. همین قدر فرامین را با ترکیب نشانها ارسال فرمایند کافی است. برای رنگ حمایل این نشانها قدری معطل ماندم. به علت اینکه تا امروز به وزراء خارجه حمایل آبی داده‌ام و حال اینکه اصل رنگ مخصوص و معروف ایران سبز است و اعتقاد بنده این است که باید همان رنگ سبز را مثل سابق اعتبار داد. رنگهای حمایل فی نفسه به هیچ وجه فرقی ندارد، اما هر دولتی یک رنگ مخصوصی دارد که بر سایر رنگها ترجیح می‌دهد. مثلا در فرانسه سرخ بر همه رنگها ترجیح دارد و در روس آبی بیشتر است. در یک دولت سفید و در دولت دیگر سیاه. رنگ

مخصوص و ممتاز ایران باید سبز باشد، زیرا که آبی کم رنگ مال روس و آبی سیر مال انگلیس است.

شخص بزرگی از اهل تونس [در] مغرب زمین، نزدیک الجیراست. این مرد وزیر والی سابق تونس بوده است. به پاریس آمده ساکن شده، مرد معروفی است. دولتِ زیاد دارد و یک شب از فدوی و همراهان و جمعی از رجال فرانسه وعده گرفت. یک روز در خلوت به من گفت: « توقف من در پاریس مآل ندارد. اگر من در اینجا بمانم خود که مُردم اولاد من همه مسیحی خواهند شد. مایل شده‌ام به دولت ایران بروم که هم خدمت کنم هم در آن مملکت ساکن شوم. تو می‌دانی من مرد محتاجی نیستم. اصل مقصود من اولا خروج از مملکت فرنگستان است. دوم عزت و آسودگی». چون مرد معروف بسیار معتبری است اعتنا به جواب او نکردن لایق ندانستم. اگر به دولت ایران بیاید البته در همه فرنگستان بر نیکنامی دولت ایران خواهد افزود. محسنات دیگر هم دارد. اگر بیاید می‌شود به قدر مواجب یک امیرتومان به او مواجب داد [و] او را به خوشی راه برد. تونس مملکت بزرگی است، سلطان [عثمانی] به سبب اینکه رئیس مذهب عامه است به طور دلجویی با والی آنجا راه می‌رود. والی هم اظهار اخلاص به زبان می‌کند، ولی حالت او حالت استقلال است، چنانچه همه وقت به دولت فرانسه آدم می‌فرستد و اظهار خصوصیت می‌کند.

فقراتی به میرزا الکساندر دادم [که] در روزنامه طبع کرده‌اند. فقره سیستان و خبرهای دیگر هم به بعضی ملاحظات چاپ خواهد شد. میرزا الکساندر مرد خوب و خیرخواه ایران است. اگر تعلیقه اظهار رضامندی و یک طاقه شال مرحمت شود بجاست.

یک روز قبل از عزیمت از پاریس اعلی‌حضرت امپراتوری شرحی مشتمل بر تنظیم ایران به دست خود به بنده سپردند.

کاغذی به خط خود نوشته به بنده دادند که در مجلس مخصوص معروض دارم. در

باب مطالبی که محرمانه میان من و وزرای انگلیس مذاکره شد رسمی نبوده است و اگر یادداشت داده شده باشد به خط فرانسه بوده [است].

در باب خیوه و بخارا از نوشتجات انگلیس هر چه به خاطر می‌آورم چیزی که دلیل ممانعت ایشان باشد نمی‌بینم. خلاصه حرف انگلیس این شد که در این اوقات اقدام انگلیس مصلحت نیست. دور نیست یک وقت لازم شود. از این حرفها معلوم نمی‌شود که بعد از این حق ممانعت پیدا خواهند کرد.

در باب غفورخان اهتمام خواهد شد که همراه بیاید. شنیدم عیال و اولاد و جمعیت زیاد دارد. اگر برای حرکت خود پولی بخواهد تکلیف فدوی چه خواهد بود. این صاحب‌منصبها ۲۴ ذیحجه از پاریس حرکت کرده‌اند. به موجب قرارداد از روز حرکت از پاریس مستحق مواجب هستند. اولیای دولت اذن بدهند بعضی از چیزها که می‌شود در ایران متداول کرد مأذون به اسباب گرفتن یا اجیر کردن بشوم. فدوی دو ملاحظه خواهم کرد. اولا، چیزی که مخارج زیاد داشته باشد اگرچه فایده زیاد هم داشته باشد قبول نکنم و دیگری [اینکه]، هر چه حمل و نقل شود یا استادی اجیر شود مطمئن بشوم از اینکه در ایران راه خواهد افتاد.

فقراتی است که حاجی میرزا احمدخان یادداشت کرده:

«از بابت سفارتخانه اسلامبول، سفارتخانه بعد از تعمیر جزیی سر و صورتی گرفته، ولی پیش سفارتخانه‌ها هیچ جلوه ندارد و چیزی که لازم است اولا تعمیر اندرونی و یک اطاق بزرگ آن است که فی‌الجمله ممتاز باشد برای مهمانیها و دیدنهای رسمی.

هزار تومانی که مرحمت شده است هنوز نرسیده [است]. استدعای میرزا احمد منشی آنچه واجب است اقلا پنجاه تومان اضافه مواجب. کالسکه واجب است اگر دیوان دولت پنجاه تومان مرحمت کند حاجی میرزا احمدخان کالسکه پانصد تومان می‌تواند بخرد. کامل‌بیک تشریفات‌چی مراقب احوال سفراست، از همه دولتها نشان دارد. لازم

است نشانی در حق او مرحمت شود. در باب اتباع سفارت: بهرام آقا، مباشر ضبطه، نشان و پنجاه تومان مواجب، چون اغلب اوقات با رئیس ضبطه گفت‌وگو دارد باید صاحب نشان باشد؛ آقابیک، مباشر گمرک، مرد کار کن باوجودی است در میان عثمانی‌ها. به جهت پیشرفت کارها نشانی مرحمت شود واجب است؛ حاجی احمد، فراشباشی سفارتخانه، موافق رسم آنجا لازم است نشانی مرحمت شود؛ خورشید آقا هم حالت بهرام آقا را دارد؛ مأمورینی که وکیل‌التجاره هستند.»

شام، حلب، مصر، رودس، ازمیر[در]. این پنج محل بسیار لازم [است] که قونسول ایران با بیرق دولتی باشند. [اگر] تاجر از روی ناچاری شهبندر شود مناسب شأن دولت نیست و محل اعتنای والی مملکت نمی‌شود. تبعه هم اعتبار نمی‌کند. مثلا مصر، پس از آنکه سیدمحمود با فرمان و نشان به مصر رفت میان او و حاجی علی‌محمد به هم خورد و طرفین شکایتها نوشتند. این وقوعات چقدر باعث کسر شأن دولت است. حاجی میرزا مهدی، داماد حاجی میرزا احمدخان، جوان قابلی است. مأمور مصر و شام باید قونسول باشد.

فقره دیگر در باب عهدنامه‌ای است که در میان است. ما خود به سفرای دول اظهار نموده‌ایم. حالا یکبار وا زدن چقدر معایب خواهد داشت. اهل آسیا هیچ کدام کاری به دول اروپا ندارند. [این] دول اروپاست که هیچ جا را آسوده نمی‌گذارد و دولت انگلیس به هرات چه دخل دارد؟ دولت روس به عاشوراده چه کار دارد؟ هر کس نسبت به همسایه خود در تدبیر است که به نقد یا بالمآل خاک او را تصرف کند. یقین است دولت ایران امروز قدرت و اسباب ندارد که دفع تسلط همسایه را بکند. پس بهترین تدابیر این است که خود را در تعداد سلاطین بیاورد که همه دول فرنگستان ضامن آسودگی او هستند. چنان که دولت عثمانی بعد از پنجاه سال، پارسال داخل این کار شد و همچنین نظم داخل را زیاد کند.

در خاک فرانسه از عثمانی و مصری سی‌صد نفر شاگرد متجاوز هستند که مشغول

تحصیل علم و صنعت هستند و اسلامبول و مصر چه کارخانه‌ها و مدارس فراهم آورده‌اند. فرنگستان پایتخت دنیا شده است. امپراتور فرانسه چرا در چهل روز پادشاه انگلیس و روس را ملاقات می‌کند؟ دولت ایران اتفاق نیفتاد که یک مأمور دائمی در اینجاها داشته باشد. چرا دولت عثمانی گوش به تقریرات حاجی میرزا احمدخان نمی‌کند؟ چرا مستر موره با آن همه ممانعت باز میرزا آقا را همراه خود می‌آورد؟ می‌دانند که دولت ایران نه قدرت دارد که رفع بی‌حسابی از خود بکند و نه سایر دول در مقام دفع آن بر می‌آیند. در باب سفیر گذاردن به لندن بسیار باید با شأن باشد، [تا] هم در اینجا محل اعتنا باشد [و] هم در دولت علیّه محل اعتماد. اعتقاد اهل یورپ این است که دولت ایران هر چند سال یک سفیر به اینجاها می‌فرستند و بعد قطع مراوده می‌کند و من به همه خلاف این را گفته‌ام.

هیچ نباید فراموش بفرمایید سفارت نمسا و پروس را که واجب است. اکثری از اهل فرنگ طالب تواریخ سلاطین ایران شدند. اگر اولیای دولت شش عدد روضه‌الصفا بفرستند که یکی به کتابخانه دولتی و یکی به یک نفر صاحب علم که تواریخ دول و ملل را ترجمه می‌کند و به چند جای دیگر هم بدهم خیلی خوب است.

به وزیر دول خارجه فرانسه اظهار رضامندی دولت ایران را کردم. تفصیلی گفت از وزیرمختاری که تازه مأمور کرده‌اند. مجملش این که، «تا حال دولت فرانسه وزیرمختار مقیم تهران نداشت. چون امپراتور مایل است که رابطه خود را زیاد کند، این وزیرمختار [را] که بسیار عاقل و خیرخواه و درستکار است و مدتها در مشرق زمین مأموریت و اقامت داشته انتخاب نمودند که لازمه خیرخواهی را به عمل آورده، شما مخصوصاً به اولیای دولت خود بنویسید که در کارهای اتفاقیه با او مشورت کنند.»

اعتقادی فدوی این است که با این حالتی که تا حال در ایران رسم بوده و هست که هر چه در تهران واقع می‌شود ماهی دو دفعه روزنامه آن به این دولتها می‌رسد ممکن

نیست از دست فرنگیها، خاصه روس و انگلیس آسوده بود و تا دولت ایران صاحب قوّت و قدرتی نشود هرگز محل اعتنا در فرنگستان نخواهد شد و هیچ یک از دول به دوستی معنوی آن نزدیک نخواهند شد. اولا، دولت ایران باید جمیع اوقات خود را صرف نظم داخله و استحکام سرحدات و انتظام اعمال قشونی بکند. دوم، مخصوصاً با فرانسه دوستی معنوی پیدا کند تا به دولت و ملت فرانسه دوستی ایران معلوم شود. ثمر آن این است [که] روس و انگلیس دیگر کاری خلاف قاعده نمی‌کنند و اگر بکنند دولت فرانسه خود را خارج نخواهد کرد. سیّم، مراوده با همه دولت یوروپ.

یکی از تجار ایرانی متوقف کلکته [که] به لندن آمده بود بسیار اصرار به من می‌کرد که از دولت علیّه قونسولی مأمور کلکته شود. از قراری که می‌گفت تجار ما آنجا به کلی بی‌صاحب مانده‌اند.

محمدعلی آقا می‌گوید سی تومان اضافه مواجب دارد. هر گاه چنین است سی تومان را هم مرحمت فرمایند برای او بیاورند.

فرامینی که متعلق به ساردنیاست بی‌مصرف مانده است. سایر هم به اسم اشخاص مخصوص است. استدعا دارم علاوه بر نشانهایی که برای عهدنامجات ارسال خواهند فرمود بیست فرمان دیگر هم بدون اسم التفات فرمایند.

در باب قرارنامه ابریشم و کارخانه شکرسازی بسیار حیف است غفلت از این کار بشود. محسّنات این کار را زیاد می‌دانم.

***

نامه فوق که در مجلد ۸۷ کتابخانه وزارت امور خارجه ضبط است نمونه‌ای از گزارشهای قدیمی و طرز فکر دیپلماتهای قرن نوزدهم است. واضح است [که] نمی‌توان آنچه را گزارش داده تصدیق کرد و به صلاح ایران دانست، ولی در عین حال قسمتی از تاریخ ایران را روشن می‌سازد.

[اسنادی از] اختلاف ایران و انگلیس بر سر هرات*

دکتر ابراهیم تیموری

نوشتن تاریخ سیاسی هر دوره و شرح وقایع و حوادث و توجیه علل و اسباب آنها و یافتن محرک اصلی بازیگران صحنه آن در اقدام یا عدم اقدام به امری و پیدا کردن جهات ارتباط و پیوستگی سلسله پیشامدها و تأثیر هر یک در دیگری مستلزم دسترسی و مراجعه به کلیه اسناد و مدارک رسمی و غیر رسمی مربوط به آن عصر و زمان و حتی مکاتبات خصوصی اشخاص وارد در جریان آن می‌باشد.

تدوین تاریخ معاصر و به خصوص تاریخ سیاسی به مفهوم واقعی کلمه به طور کلی محتاج گذشت زمان است تا ضمن فرونشستن آتش حب و بغض‌ها و دوستی و دشمنی‌ها اسناد و مدارک معتبری که در گوشه و کنار پراکنده است به تدریج جمع‌آوری شود و در دسترس علاقه‌مندان آن قرار گیرد.

برای تهیه تاریخ در ایران مخصوصاً گذشت زمان عامل مهمی است. زیرا از یک طرف به واسطه تشتت اسناد و مدارک، زمینه تحقیق ناهموارتر است و از طرف دیگر به عللی که ذکر آنها خارج از حوصله این مقاله است در خیلی از موارد شعله حقد و حسدها و بغض و کینه‌ها تندتر [است].

---

* دورهٔ دوم، ش ۱۲، اسفند ۱۳۳۹.

اسناد و مدارک معتبر در بعضی از کشورها که در بایگانی‌های دولتی و غیردولتی از روی موضوع یا تاریخ ماه و سال جمع‌آوری و نگاهداری می‌شود و در موقع لزوم در دسترس علاقه‌مندان قرار می‌گیرد، متأسفانه در ایران بیشتر آنها نزد اشخاص مختلفی است که غالباً به علل و اغراض خاصی حاضر به فاش ساختن آنها نیستند یا جزء اموال موروث به شخص یا اشخاصی رسیده که هیچ توجهی بدانها نمی‌نمایند و آنها را در معرض نابودی قرار می‌دهند.

اگر احیاناً قسمتی از این قبیل اسناد و مدارک تاریخی در بعضی از وزارتخانه‌ها و ادارات دولتی یافت شود اگر هم از لابلای مقررات بی‌معنی و از بین اشکالات اداری دسترسی بدانها حاصل گردد بدبختانه طرز بایگانی و نگاهداری آنها به قدری مغشوش و در هم و بر هم است که عملا از مطالب آنها استفاده‌ای نمی‌توان برد.

نگارنده در چند سال پیش ضمن تهیه یادداشت از بعضی اسناد و مدارک مربوط به اداره سیاست خارجی ایران در قرن گذشته به چندنامه مربوط به اختلاف ایران وانگلیس بر سر هرات برخورد و سوادی از آنها برداشت. اخیراً نیز ضمن مطالعه این قبیل اسناد چند نامه دیگر مربوط به همین موضوع را یافت که از آنها نیز رونوشتی تهیه کرد. چون این نامه‌ها تا حدی ممکن است به روشن شدن گوشه‌ای از تاریخ سیاسی ایران کمک کند و برای کسانی که در این زمینه تحقیق می‌نمایند مفید واقع گردد بی‌مناسبت ندید آنها را ضمن شرح مختصری در نشریه وزارت امور خارجه منتشر سازد.

نامه‌هایی که در اینجا آورده می‌شود گذشته از آنکه متن آنها تا کنون منتشر نشده است و درج آنها در این مقاله به روشن شدن بعضی از وقایع تاریخ سیاسی ایران کمک می‌کند، خوانندگان با مطالعه آنها به طرز فکر رجال سیاسی ایران در آن دوره آشنا می‌شوند و نیز از سبک نگارش و اصطلاحات مکاتبات سیاسی آن زمان اطلاع حاصل می‌نمایند.

* * *

تاریخ آغاز اختلاف ایران و انگلیس بر سر هرات از اواسط نیمه اول قرن نوزدهم است. پیش از آن گذشته از آنکه هرات و قندهار و سایر نواحی افغانستان جزء ایران بود اصولا در دست داشتن هرات برای دولت ایران از لحاظ تأمین امنیت خراسان، سیستان، کرمان، بلوچستان و به خصوص جلوگیری از تاخت و تاز ترکمنها اهمیت به سزایی داشت.

بدین جهت سیاست دولت ایران در آن وقت چنین اقتضا می‌کرد که شهرهای مختلف افغانستان مثل کابل، قندهار و هرات هر کدام مستقلا در دست حاکمی بوده و همه آنها یا لااقل هرات تا حدی تابع و فرمانبردار مقامات ایرانی باشد.

در آن موقع زمامداران انگلستان عقیده داشتند که با بودن هرات در دست ایران، با توجه به نفوذی که روسها در دربار تهران دارند، نه تنها تمام افغانستان بلکه امنیت هندوستان نیز به مخاطره خواهد افتاد و بدین سبب برای انصراف دولت ایران از تصرف هرات وسائل مختلفی برمی‌انگیختند و به منظور تهدید و ارعاب این دولت به قطع رابطه و جنگ و تحمیل مقاصد خود، به بهانه‌های واهی و نامعقولی متوسل می‌شدند.

بعد از اینکه در سال ۱۸۳۸م. / جمادی‌الآخر ۱۲۵۴ محمدشاه در نتیجه فشار انگلیسها مجبور شد دست از محاصره هرات بردارد، مأمورین انگلیسی با وعده و وعید به امرای نواحی مختلف و به کمک نیروهای نظامی حکومت هند به توسعه نفوذ خود در آن نواحی پرداختند ولی بعد از شکستهایی که انگلیسها در سالهای ۱۸۳۹ تا ۱۸۴۳م. (۱۲۵۵ـ۱۲۵۸ق.) از افغانها خوردند[1] نفوذ آنها در افغانستان رو به کاهش گذارد و بر عکس نفوذ و اقتدار دولت ایران در شهرهای هرات و قندهار روز به روز به توسعه می‌نهاد، به خصوص در چند سال صدارت امیرکبیر که با سیاست مدبرانه خود بیش از

---

[1]. برای اطلاع بر شمه‌ای از جریان شکست انگلیسیها در آن موقع، به ترجمهٔ مقالهٔ مجلهٔ تاریخ مبتنی بر تحقیقات امروز، شمارهٔ اکتوبر ۱۹۵۹، مندرج در مجلهٔ سخن، شمارهٔ ۲ خرداد ۱۳۳۹ مراجعه شود.

پیش توانسته بود نظر امرای شهرهای مزبور را به طرف ایران جلب کند، به طوری که مقارن این احوال یار محمدخان ظهیرالدوله، حاکم هرات، و بعد از او پسرش، سید محمدخان، و همچنین کهندلخان، حاکم قندهار، خود را کاملا تابع دولت ایران می‌دانستند و همه ساله هدایا و پیشکش‌هایی برای شاه ایران به تهران می‌فرستادند و در غالب مواقع مخصوصاً در هرات خطبه و سکه به نام شاه ایران خوانده و ضرب می‌شد. البته در این مدت انگلیسها نیز بیکار ننشسته از یک طرف به جلب امرای افغان می‌کوشیدند و از طرف دیگر سعی می‌کردند دولت ایران را از دخالت و تسلط بر هرات باز دارند.

بعد از عزل امیرکبیر و روی کار آمدن میرزا آقاخان نوری (محرم ۱۲۶۸) تا حدی در دربار ایران راه برای پیشرفت انگلیسها هموار گردیده بود.

در سال دوم صدارت میرزا آقاخان یعنی در تاریخ ۱۶ ربیع‌الثانی ۱۲۶۹ / ۲۵ ژانویه ۱۸۵۳ تعهدنامه‌ای به انگلیسها داده می‌شود که به موجب آن تقریباً دولت ایران از تمام حقوق خود در هرات صرف‌نظر می‌کند و به طوری که در پایان این تعهدنامه یا به اصطلاح « قرارنامه» ذکر شده دولت ایران « فقط برای خاطر دوستی و رضایت دولت انگلیس این تعهدات را با آن دولت نموده‌اند مشروط بر اینکه از طرف دولت انگلیس به هیچ وجه دخالت در امور داخلی هرات و متصرفات آن نشود و الا این تعهدات کأن لم یکن خواهد بود». طبق این تعهدنامه[1] تنها هنگامی دولت ایران می‌توانست نیرو به هرات اعزام دارد که از طرف کابل یا قندهار یا ممالک خارج قشونی به هرات فرستاده شود.

انگلیسها با وجود تحمیل این « قرارنامه» و علی‌رغم تعهد خود مبنی بر عدم دخالت در امور هرات به منظور قطع نفوذ ایران، از یک سو دوست محمدخان، حاکم کابل، را که در آن تاریخ دست‌نشانده و وابسته به آنها بود تشویق به دست‌اندازی و

---

[1]. برای اطلاع از متن این تعهدنامه به تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس، تألیف محمود محمود،جلد دوم، ص ۴۹۵ مراجعه شود.

تصرف قندهار و هرات می‌کنند و از سوی دیگر در تهران با دخالت در امور داخلی ایران و دادن پول به متنفذین محلی به معاذیر مختلف و بهانه‌جویی‌های واهی متوسل شده به منظور ارعاب دولت چنان که خواهیم دید با ایران قطع رابطه می‌نمایند.

بهانه‌جویی و دخالت در امور داخلی و تحریک افراد علیه دولت مرکزی توسط مأمورین انگلیس از چندی قبل از قطع رابطه مخصوصاً پس از امضاء عهدنامه سرّی مورخ ۱۲ محرم ۱۲۷۱ / اکتبر ۱۸۵۴ بین ایران و روس[1] شدت می‌یابد.

برای نمایاندن دخالت انگلیسها در امور ایران بی‌مورد نیست نامه‌ای را که مقارن این ایام میرزا آقاخان نوری، صدراعظم وقت، به لرد کلارندن، وزیر امور خارجه انگلیس، نوشته و در آن از مستر طامسن، شارژدافر سفارت انگلیس در تهران، و سایر مأمورین آن دولت به واسطه مداخلات بی‌رویه در امور و حمایت از اتباع ایران شکایت می‌کند، نقل نماید:

سواد مراسله صدراعظم به لرد کلارندن، وزیر امور خارجه انگلیس به تاریخ هجدهم ربیع‌الآخر ۱۲۷۱

دولت ایران دوستی دولت انگلیس را همیشه از اسباب مقویه استقلال خود دانسته و بنابه همین ملاحظه پیوسته در صدد این بوده که روابط مودت را فی‌مابین ایران و طایفه انگلیس به قدر امکان وسعت واستحکام دهد، اما چندی است که غرور و بی‌اعتدالی مأمورین انگلیس که تخفیف دولت علّیه را مایه فخر شخص خود ساخته‌اند به جایی رسیده که وجود ایشان در ایران به جز مرارت اولیای این دولت و به جز اختلال امور این مملکت نتیجه دیگری نمی‌بخشد، مأمورین انگلیس [را] که اوایل حامی حقوق این دولت می‌پنداشتم عوض آنکه به درستی رفتار و به وقر حضور خود مایه اعتدال

---

[1]. همان منبع، ص ۵۱۲.

حرکات سفرای خارجه باشند و عوض آنکه دولت ایران را از رخنه و مداخله اجنبیه محفوظ دارند همت را بر این گماشته‌اند که به قدر قوّه در اغتشاش امور ایران بر همگنان خود برتری جویند. مرارت و خفتی که از اغراض شخصی مأمورین انگلیس بر اولیای دولت اعلی‌حضرت پادشاهی وارد آمده از عدل و انصاف دولت انگلیس به حدی بعید است که اگر مفصلا به مسامع آن جناب برسد تعجب خواهند کرد که دولت ایران چگونه متحمل این همه تحکمات خارجه شده است. حال باعث عمده اختلالات ایران مداخله مأمورین شماست در امورات درونی این ملک. هر کس را بدانند نسبت به دولت در مقام خلاف و خیانت است در پناه خود می‌گیرند و به بهانه حمایت مظلوم انواع تعدی را بر اهالی ایران مجری می‌دارند. هر روز برای اولیای دولت علّیه یک مرارت تازه برپا می‌کنند و برای هر مطلب جزئی خاطر اعلی‌حضرت پادشاهی را آزرده می‌دارند. در این چند سال گذشته پاره [یی] اتفاق افتاد که مأمورین انگلیس برای اولیای دولت ایران مجال تحمل باقی نگذاشتند، اما محض حفظ اتحاد قدیمی دو دولت رفتار ناهموار مأمورین را موقتی انگاشته خود را به امید خیرخواهی و دوستی دولت انگلیس متسلی ساخته، ولی در این مدت هر چه اظهار حلم و ملایمت نمودم سفرای شما بر تشدد رفتار خود افزودند. حال مغشوش‌کاریهای مداخله ایشان در امورات داخله این ملک به جایی رسیده که دولت علّیه برای استقلال خود خطری بالاتر از این نوع مداخله ایشان نمی‌بیند زیرا که حمایتی که مأمورین انگلیس به بهانه‌های بی‌معنی از اهالی ایران می‌نمایند بدخواهان دولت را به حدی جری و جسور ساخته که عن‌قریب امنای دولت از رفع شر ایشان عاجز خواهند بود. بنابراین اولیای این دولت بر خود لازم می‌دانند که به اطمینان انصاف ملت انگلیس و به دستیاری دولت اعلی‌حضرت پادشاه انگلستان در رفع خطرات آینده ایران بکوشند. پیش از اینها سفرای خارجه به حسن سلوک خود با اعیان

این دولت یک نوع خصوصیتی پیدا می‌کردند و در عالم دوستی شخص خود در مدعیات پاره[یی] مردم نزد اولیای این دولت واسطه می‌شدند، این رسم وساطت که منحصر به مراوده دوستی شخص مأمورین بود به مرور ایام به واسطه همچشمی سفرا وسعتی به هم رسانید. بعضی مأمورین با غرض اسم دولت خود را منضم امورات داخله ساخته خود را میان دولت و رعیت مداخله دادند و به این سبب بارها اجرای حکم دولت را در حق تبعه خود معوق گذاشتند. اولیای دولت ایران هر وقت در این باب با سفرای خارجه گفت‌وگو نمودند سفرای انگلیس جواب اولیای این دولت را به این فقره ختم می‌کردند که مادامی که سایر مأمورین دول خارجه در ایران مرتکب این گونه مداخله هستند مأمورین انگلیس نیز لابداً باید حرکات ایشان را پیروی نمایند. امنای این دولت به جهت رفع این عذر بی‌معنی آن قدر اصرار نمودند تا آخر مأمورین سایر دول مداخلات مرارت‌انگیز خود را به کلی ترک کردند و لکن دراین چند سال اولیای دولت ایران هر چه سعی کردند ممکن نشد که مأمورین انگلیس را از شیوه نامرضیه خود باز دارند. امنای دولت ایران که رفع مداخله اجنبیه را در امور داخله موقوف به همدستی سفرای انگلیس ساخته بودند حال در حیرت‌اند که از چه راه مأمورین انگلیس در اختلال اوضاع ایران به این حد ابرام دارند. در این انقلاب مشرق زمین ما هر چه می‌خواهیم به دولت انگلیس نزدیک‌تر شویم مأمورین شما ما را از دوستی طایفه انگلیس مأیوس‌تر می‌نمایند. در این اوقات که صلاح هر دو دولت در اتفاق و همدستی یکدیگر است چرا باید دولت ایران از دولت انگلیس به این حد بعید مانده باشد؟ چرا باید دوستی دولت انگلیس در ایران به جز خفت و تنفر ملت حاصلی نبخشد؟ بی‌نظمی و بهانه‌جویی مأمورین شما را به هیچ زبان نمی‌توان بیان نمود. هر یک از اجزای سفارت شما می‌خواهند بشخصه در امورات ملکی ما مداخله نمایند. هر ایرانی که به منشی سفارت ده تومان وعده می‌نماید

خود را از اطاعت پادشاه خود مستغنی می‌داند. اشخاصی که در سفارتخانه سِمَت نوکری به هم می‌رسانند خود را بالاستحقاق مختار می‌دانند که به هر امر ناشایسته و قبیح که بخواهند به آزادی اقدام نمایند و بارها اتفاق افتاده که مرتکبین تقصیرات بزرگ به واسطه بستگی بعید خود با سفارت انگلیس از مؤاخذه و تنبیه معاف ماندند. غریب‌تر آنکه هر وقت در یک مرحله از مأمورین شما تمکین می‌نماییم قبول همان فقره را حجت مطالبه مرحله دیگر می‌سازند و اگر در قبول آن اندکی تأخیر شود همان ساعت برای دولت خود بی‌احترامی قرار داده به مقام تلافی بر می‌آیند و چنان ترضیه می‌خواهند که راجع به اغراض شخص خود ایشان است. هنوز از مرارت میرعلینقی‌خان خلاص نشده بودیم که خان باباخان خوانساری را اسباب بهانه‌جویی ساخته و هنوز از گرفتاری جواب و سؤال او خلاص نگشته، هنگامه حاجی عبدالکریم قندهاری را برپا نمودند و در آن هنگامه، حاجی عبدالکریم را که چهل سال از حقوق رعایای این دولت بهره‌مند شده بود عنفاً از رعیتی این دولت خلع کردند و قریب یک کرور حقوق و مطالبات تبعه این دولت را در عهده تعویق و تَراخی انداختند و در این اوقات اغتشاش که اهالی ایران در نهایت مراقبت مواظب حرکات انگلیس می‌باشند مأمورین شما عوض اینکه خیالات خود را مصروف نمایند در آن مهمات عمده که عالم را در هم دارد، میان بدخواهان ملک شاهزاده ضعیف‌النفس بی‌مبالاتی را پیدا نموده خواستند به دستاویز چنان شخص بی‌بصیرتی روابط دوستی دولتین را بر هم زنند. فرهاد میرزا به واسطه رفتارهای خطاآمیز خود خاطر مبارک اعلی‌حضرت پادشاهی را بارها منضجر[منزجر] و آزرده ساخته است و لکن بندگان اعلی‌حضرت پادشاهی با وصف اکراه خاطر از وجود شاهزاده او را از روی کمال رأفت با چهار هزار تومان مواجب مأمور حکومت یکی از بهتر ولایات ایران فرمودند و در ازای این همه مراحم، تکلیف شاهزاده را منحصر به آن

ساختند که بدون اذن مخصوص اعلی‌حضرت پادشاهی از طالقان، محل حکومت خود مراجعت ننمایند، اما شاهزاده به اطمینان آشنایی طامسن صاحب، برخلاف رأی اعلی‌حضرت پادشاهی، حکومت محوله به خود را گذارده یکسر به سفارت انگلیس فرود آمد. اعلی‌حضرت پادشاهی به جهت تنبیه چنان حرکت متمردانه عجالتاً شاهزاده را از نوکری اخراج و مواجب او را قطع نمودند. مستر طامسن عوض آنکه شاهزاده را بر سر خدمت خود بفرستد و بعد در حضور اعلی‌حضرت پادشاهی تقصیر او را شفاعت نماید مقصر را در پناه خود گرفته و بنا به رسم معهود خود اسم دولت انگلیس را به امر فرهاد میرزا ملحق ساخته به انواع تشدد اصرار نمود که اعلی‌حضرت پادشاهی عنفاً تمرد مقصری را که هنوز در تقصیر خود باقی بود به اقسام عنایات تحسین فرمایند. مستر طامسن به این تحکمات گزاف هم اکتفا ننمود؛ به تهدید تمام مبرم آمد که شاهزاده را بگذارند با وصف تمرد در دارالخلافه بماند و به واسطه حضور خود تغیّر اعلی‌حضرت پادشاهی را مقابلی کند. و الا مستر طامسن چه حق دارد که دولت ایران را بر ترک تنبیه مقصر مجبور سازد؟ آیا پادشاه مستقل ایران این قدر قدرت ندارد که رعیت خود را از نوکری خود اخراج نماید؟ تا به حال هیچ کس را یارای آن نبوده که بر حق سلاطین در بذل و اخذ مراحم ایشان بحثی وارد آورد. وانگهی پادشاهان فرنگ محض تشکیک از ارادت رعایای خود آنها را محبوس و از مملکت اخراج می‌کنند؛ چرا باید پادشاه ایران نتواند نوکری را که به ارتکاب این تمرد بزرگ مقصر آمده از پایتخت خود بری سازد؟ اگر حرف مستر طامسن این بود که اسم دولت انگلیس منضم امر فرهاد میرزا شده، دولت اعلی‌حضرت پادشاهی در نوشته‌جات خود به قدر کفایت مبرهن ساخته که اسم دولت انگلیس به هیچ قسم در این فقره منضم نشده و در این امر بجز تنبیه تمرد شاهزاده منظور دیگر نبوده حال از انصاف استفسار می‌نماییم وقتی که دولتی شاهزاده

مفسدی را به یک ولایتی می‌فرستد و قدغن مؤکد می‌نماید که ابداً بدون حکم دولت به پایتخت مراجعت نکند وقتی شاهزاده مشارالیه به بهانه‌های بیجای بی‌معنی از محل حکومت خود بدون اذن بر خلاف رأی پادشاهی به پایتخت آمده یکسر به سفارتخانه می‌رود و سفارت مزبور در رد آن مقصر انکار نموده علاوه بر آن اصرار می‌نماید که در حق مقصر مزبور انواع عنایات را مبذول دارند، بر کدام یک از این دو طرف بی‌احترامی وارد آمده و حق مطالبه ترضیه آیا با سفارت مزبور است یا با آن دولت که او را بر تحسین رفتار شاهزاده متمرد مجبور و مخفف می‌سازد؟ با وصف وضوح این مسئله، مستر طامسن بنا به لجاجت عادی خود حتماً مطالبه چنان ترضیه کرد که اگر دولت ایران قبول می‌نمود می‌بایست از الزام مسلم‌ترین حقوق خود دست بردارد، زیرا که بر دولت مستقل، ترک حق تنبیه متمرد ممکن نیست مگر به انکار استقلال خود. شارژدافر اعلی‌حضرت پادشاه انگلستان به پیروی مقاصد شخصی خود بر بی‌احترامی افزود [و] همت بر این گماشت که مجال تحمل برما باقی نگذارد.

در عید سال به جهت تهنیت عید از جانب اعلی‌حضرت پادشاهی و از جانب دوستدار به اقتضای رسم متداوله این مُلک شیرینی مبارک باد به سفارت انگلیس فرستاده شد، با اینکه ما صراحتاً اظهار کرده بودیم که گفت‌وگوی مطلبی غیر عمده مابین یک شارژدافر و دولتی دوست به هیچ وجه دخلی به روابط دوستی دو دولت ندارد مستر طامسن حاملین شیرینی را پس از معطلی زیاد از سفارتخانه روانه نمود و بعد آنها را که از جانب اعلی‌حضرت پادشاهی حامل شیرینی بودند ثانیاً پس طلبیده آدمهای دوستدار را در نهایت خفت روانه نمود که ناچار با شیرینی‌های مردوده در سراسر شهر با آن خفت عبور کردند. عظمت این خفت را ایرانی می‌داند و بس. حرکات ناشایسته مستر طامسن صاحب به این هم ختم نشد، اعلی‌حضرت پادشاهی از روی فرط اغماض یکی از

صاحب‌منصبان بزرگ دولت را مأمور فرمودند که به سفارت انگلیس رفته از جانب پادشاهی عید سال نو را تهنیت گوید؛ باز طامسن، از روی خودنمایی بیجا، فرستاده اعلی‌حضرت پادشاهی را مدتی معطل داشته بدون هیچ نوع معذرت و پذیرایی از سفارتخانه روانه نمود. مستر طامسن به این خفتهای بی‌ادبانه هم اکتفا ننمود، چند نفر از شاهزادگان عظام ایران به اتفاق بعضی از اعیان این دولت پس از حصول اجازه فرهاد میرزا به دیدن شاهزاده رفتند که او را ملتفت نمایند که به واسطه رفتار ناهنجار خود اعتبار و حالت عموم شاهزادگان را موجب چه نوع خطرات شده [است]. وقتی که این اشخاص معزز در نهایت آرامی با فرهاد میرزا گفت‌وگو می‌نمودند غفلتاً طامس صاحب در حالت سُکری که احدی منکر آن نشده با نوکرهای زیاد همه حالت برگشته وارد مجلس شد و بی‌آنکه به احدی تعظیم نماید با اهل مجلس بنای خشونت و تغیر نهاد، علی‌الخصوص نسبت به نواب مستطاب شاهزاده محسن میرزا که به افتضاح تمام از مجلس بیرون نمود! در این روزهای گذشته رفتار این شارژدافر کوتاه نظر از این قرار بوده است: در حینی که به این قسم جهد می‌نمود که فرهاد میرزا را مغشوش‌تر کند، شاهزاده معزی‌الیه بر تقصیرات گذشته و بر خطرات آینده و حالت خود ملتفت شده ملتجی به شفاعت شاهزادگان گردید و خود بنفسه مستدعی عفو و اغماض ولی‌النعم خود آمد. پس از اظهار این نوع اطاعت و انقیاد، اعلی‌حضرت پادشاهی تقصیرات شاهزاده را محض مکرمت عفو نموده مقرر فرمودند که در سلک چاکران دولت منسلک شود. مستر طامسن به هیچ وجه در انجام این امر همدستی ننمود، سهل است هنوز هم میل ندارد که از این کار به کلی دست بردارد و بهانه می‌جوید که باز تحکمات غیرمحقانه خود را تجدید نماید.

از این رفتار غریب طامسن سخت متعجب و متحیر مانده‌ایم و نمی‌دانیم برای دولت انگلیس چه فایده دارد که برای دولت ایران این نوع مرارتها بر پا کند که به جز

اغتشاش روابط دوستی دو دولت هیچ نتیجه نخواهد بخشید و از ایذا و اذیت ملتی دوست چه ثمر خواهند برداشت.

دولت ایران چند سال قبل از این، وجود خود را در مخاطره انداخت و به تدبیرات صعب اختصاص پاره[یی] بستهای مذهبی را موقوف نمود، حال مستر طامسن، علاوه بر بست شخصی، می‌خواهد مأمنی هم برای اموال و منسوبین مقصرین برپا کند. کدام دولت است که پس از تمکین این نوع بدعتهای با وخامت بتواند خودداری کند؟ در این چند سفیر خارجه هستند که تأسی به یکدیگر را بر خود لازم می‌دانند. هر گاه سفارت انگلیس سرمشق این گونه بی‌نظمی گردد، دولت ایران اغتشاشهایی که از همچشمی سایر سفرا ناشی می‌شود به چه طریق رفع نماید؟ وزرای اعلی‌حضرت پادشاهی یقین دارند که دولت انگلیس هرگز به مأمورین خود چنین دستورالعملی نداده که به این گونه مداخلات خود باعث اختلال اوضاع درونی ایران باشند. اما از اینکه تا به حال دولت انگلیس در فکر تغییر حرکات مأمورین خود نیفتاده چنان معلوم می‌شود که مأمورین این صفحات نتایج اغراض نفسی خود را در نظر اولیای دولت انگلیس خدمتهای بزرگ جلوه می‌دهند و دور نیست که چنان وانمود نمایند که به این نحو حمایت مفسدین ملک ما بر اعتبار خود می‌افزایند و در میان اهالی ایران هواخواه تازه پیدا می‌کنند. این تصور باطل نقطه مقابل حقیقت است، زیرا که مأمورین شما رعایای ایرانی را محض جلب منافع شخصی خود حمایت می‌نمایند و کسانی که مستظهر به سفارتهای خارجه می‌شوند به اطمینان حمایت ایشان جز هوای نفس برای خود صراطی قرار نمی‌دهند و بی‌جهت با همه کس پنجه می‌اندازند و به تشدد اطوار مکره کینه و بغض ملت را بر سفرای خارجه محرک می‌شوند.

بر رأی آن جناب مخفی نیست که پیش از اینها اهل ایران دوستی طایفه انگلیس را اسباب دفع شر دشمنان خود می‌شمردند، اما چندی است که مأمورین انگلیس غیرت

ایرانیان را به طوری منضجر ساخته و تعصب علما را به نحوی محرک شده‌اند که حال، ایرانیان برای دفع شر مأمورین انگلیس، طالب دوستی دشمنان قدیم خود گشته‌اند.

مأمورین شما در ممالک فرنگ به اقتضای نظم ولایت مجبوراً حرکات خود را در تکالیف دولتی خود محدود می‌سازند، ولی در این صفحات چون از نظر اولیای دولت خود بعید می‌افتند به اقتضای طبع انسانی و وساوس مفسدین این ملک رفته رفته از تکالیف اصلی خود انحراف می‌جویند و چون یقین دارند که هر خلاف قاعده بکنند صدای آن به مسامع اولیای دولتشان نخواهد رسید هر نوع اغتشاش‌کاری هوای نفس را مرتکب می‌شوند، به آزادی تمام و عوض آنکه خیرخواهی دولت خود را اسبابی شوند دولت خود را اسباب اغراض شخصی خود می‌سازند. این است که روابط دوستی دولتین با وصف جهد ما در استحکام آن، روز به روز در ضعف و پریشان‌تر می‌شود. لهذا بر اولیای هر دو دولت لازم است که در دفع اسباب مغایرت به قدر قوّه بکوشند و دوستی قدیمی را در صفای اصلی نگاهداری کنند. چاره این کار سهل و منحصر به تدبیری واحد است و آن این است که آن جناب از روی انصاف و مصلحت‌بینی اختیار مأمورین انگلیس را در تکالیف مأموریت ایشان محدود نمایند و به طور صریح قدغن کنند که به هیچ وجه در امورات درونی ایران مداخله نکنند. بر همه کس معلوم است که در ایران دوستدار اولین و بهترین خیرخواه دولت انگلیس بوده است و اکنون هم حفظ دوستی آن دولت را زیاده از حد لازم می‌داند.

نظر به وثوق و دولتخواهی دوستدار نسبت به طایفه انگلیس و از روی فرط خلوص به بندگان اعلی‌حضرت پادشاه ولی‌النعم خود در نهایت صداقت موانع تکمیل اتحاد ایران و انگلیس را اظهار نمود.

رجاء واثق حاصل است که آن جناب به قبول لازمه تدابیر دوستی این دو دولت را به اقتضای اوضاع حال به قدر مقدور محکم و مضبوط خواهند ساخت.

اگرچه در خصوص امر نواب فرهاد میرزا مابین دولت ایران و سفارت انگلیس مکاتبه زیاده شده و لیکن به ارسال پاره[ای] از آن نوشته‌جات اکتفا می‌نماید به جهت تصور و تحقیق کل مکاتبه که در این باب اتفاق افتاده بر آن جناب کافی خواهد بود که سواد دستخط مبارک اعلی‌حضرت اقدس شهریاری را که حسب‌الحکم ایفاد می‌دارد به دقت ملاحظه نمایند.

* * *

در هر حال دولت ایران از امر هرات غافل نبود و اوضاع و حوادث آن ناحیه را با دقت تعقیب می‌کرد و به طوری که بعداً نیز اشاره خواهیم کرد هنگامی که از منظور و مقصود دوست محمدخان، حاکم کابل، دائر بر تصرف قندهار و هرات از طرف او مطلع می‌شود به حسام‌السلطنه، فرمانفرمای خراسان، دستورات لازمه را می‌دهد و نیروهای کافی برای حفاظت و امنیت مرزهای شرقی و شمال شرقی برای او اعزام می‌دارد.

از دستوری که ناصرالدین‌شاه توسط وزیر امور خارجه به وزیرمختار ایران در لندن می‌دهد و متن آن ذیلا نقل می‌گردد به خوبی معلوم می‌شود که دولت ایران منظورش تسلط و تصرف هرات نبود و فقط از دست‌اندازی دوست محمدخان بر آن شهر اندیشناک بود.

وزیر دول خارجه

با این چاپار که نزد وزیرمختار به لندن می‌فرستی بنویس که قطعاً هرات به تصرف دوست محمدخان خواهد آمد. در صورت گرفتن او هم باید چاره بکند که دولت ایران و انگلیس متفقاً از اولاد کامران میرزا یا یارمحمدخان یا یک افغانی که خارج از دایره دوست محمدخان باشد انتخاب نمایند و هرات را به او بدهند که هرات کمافی‌السابق

حکومت جداگانه باشد، و الا دولت ایران به هیچ وجه نمی‌تواند خود را آسوده دارد و حق دارد که اندیشه داشته باشد و دولت انگلیس در دوستی و موافق نص عهدنامه بر او لازم است که رفع تشویش از دولت ایران بکند و اگر بگویند دوست محمدخان بعد از تصرف شاید قبول تخلیه نکند حقیقت این است این حرف را من عذر و بهانه خواهم دانست، [اگر] دوست محمدخان دولت انگلیس و ایران را حقیقتاً متفق در امری ببینند هرگز نمی‌تواند تمرد کند. همین دستخط ما را در بین پاکت خود گذاشته به لندن برای وزیرمختار ارسال دارید.

به هر صورت از اعزام نیرو به خراسان و آمادگی حسام‌السلطنه انگلیسها ناراحت بودند. از ملاقاتی که مستر طامسن، شارژدافر سفارت انگلیس، در خلال این احوال با میرزا سعیدخان، وزیر امور خارجه، به عمل آورده و جریان آن طی گزارشی به شرح زیر به نظر ناصرالدین‌شاه رسیده به خوبی ناراحتی مأمورین انگلیس از این اقدامات معلوم می‌شود:

« قربان خاک پای جواهرآسای اقدس همایونت شوم. دیروز جمعه بود. جناب مستر طامسن منزل خانه‌زاد آمد. خیلی مفصل گفت‌وگو کرد و خیلی آزرده خاطر بود. هر قدر خواستم او را از آن حالت منصرف کنم آنچه می‌گفتم، می‌گفت: « این قسم که در خراسان پیش آمده چون منافی آن تفصیلاتی است که محض خیرخواهی دولت اعلی‌حضرت شاهنشاهی به لندن و به لرد دفرین نوشته‌ام حالا همچو تصور می‌کنند که آنچه من از خیالات اولیای دولت ایران و میل مبارک اقدس همیونی به دوستی و همراهی به دولت انگلیس که صریح فرموده‌اند خیر و شر ما با دولت انگلیس یکی شده است یا دروغ نوشته‌ام یا نفهمیده‌ام و به من مشتبه شده است. گفتم: « شما آسوده باشید که همین طور است ان‌شاءالله معلوم و مدلل می‌شود که آنچه نوشته‌اید بیان واقع بوده است و به هیچ وجه مشتبه نشده است. چون خانه‌زاد به واسطه درد پشت و کمر

نتوانست دربخانه بیاید تفصیل گفت‌وگو را ساعت دیگر ان‌شاءالله تقدیم حضور مهر ظهور همیونی می‌نمایم. امرالاقدس الاعلی مطاع مطاع».

ناصرالدین‌شاه در حاشیه این گزارش نوشته: « حرف همان بود که آن روز در حضور در این فقرات به شما گفتم، در باب اهالی خراسان ما نمی‌توانیم نه به منظورات روس نه انگلیس در خراسان حرکت کنیم. اگر این طور بنا باشد تصور بکند که سنگ روی سنگ بند می‌شود یا دقیقه‌ای می‌توانیم آسوده باشیم. هر دولتی مصلحت خود را می‌داند، اگر لشکرکشی ما به خواهشهای دول باشد در امور داخله خودمان چه استقلالی باقی خواهد ماند.»

* * *

با این جریانات دولت انگلیس برای تعیین تکلیف قطعی و یا به قول روزنامه تایمز در آن تاریخ برای مطیع کردن پادشاه ایران، وزیرمختار تازه‌ای به نام چارلز مورای[1] به تهران فرستاد. این وزیرمختار با همه تهدیدات و شدت عمل و بهانه‌جویی‌هایی که کرد چون موفق به انصراف دولت ایران از تسلط بر هرات نگردید ناچار به معاذیر غیرموجهی متوسل شد و با بستن سفارت در تهران به قطع رابطه بین ایران و انگلیس اقدام نمود.

در تاریخ روضه‌الصفا (جلد دهم) راجع به آمدن این شخص به تهران و بهانه‌جویی و رفتنش از تهران این طور می‌نویسد: « میرزا هاشم‌خان نوری که از صغر سن تا عنفوان شباب... در مراتب ملازمت از پایه غلام‌بچگی و پیشخدمتی و شاگردی مدرسه دارالفنون پیوسته جامگی‌خوار و خدمتگذار دولت بوده همانا با مستر طامسن، شارژدافر انگلیس، مراودتی یافت و چند بار شارژدافر مذکور در مقام توسط او برآمد. امنای دولت اعتنایی نکردند و وی بیشتر از پیش‌تر اظهار تردد و تودد با صاحب مشارالیه مرعی داشته، چون جناب وزیرمختار مقیم دارالخلافه در نهم رجب ۱۲۷۱ به دارالسفاره خود اقامت کرد و

[1]. Sir Charles Murray

چندی در گذشت همانا در نزد وزیر معروف گردیده از وزیر خواهش دوستانه نمود که بر مقرری دیوانی میرزا هاشم‌خان لختی بیفزایند. امنای دولت پاسخ دادند که او را به اندازه پایه مواجبی است، مصدر خدمتی تازه نگردیده که مستوجب مرحمتی جدیده شود. وزیر را از این جواب غباری بر خاطر نشست و در تقویت او عزم جزم نمود. خواست که از جانب خویش او را در شیراز منصب وقایع‌نگاری دهد. امنای دولت گفتند که بر وفق عهود و شروط دولتین جز در تبریز و بوشهر و تهران از تبعه دولت انگلیس بالیوزی مقرر نبوده و تجویز این رأی نکردند. وزیرمختار در تصاحب او افزوده عیال او را که از منتسبین خاندان سلطنت بود از خانه او حرکت داده و قریب به محل سفارتخانه خاصه خود آورده منزل دادند و چون این نقل و تحویل به طریق قواعد شرع و عرف شایسته ننمود به حکم امنای دولت او را از آنجا به خانه پدرش فرستادند و این معنی مزید رنجش خاطر وزیرمختار گشته اظهار گله‌مندی و رنجیده‌خاطری نمود و در ترضیه خود سه شرط مقرر داشت و در این معنی نوشته رسمیه به امنای دولت فرستاده:

اولا آنکه عیال میرزا هاشم‌خان را از خانه پدر باز آورده در دایره سفارت به دست میرزا هاشم‌خان بسپارند.

دوم آنکه اذن دهند میرزا هاشم‌خان در شیراز شهبندر شود.

سوم جناب صدراعظم رسماً به سفارتخانه آمده عذرخواهی کند.

امنای دولت به ملاحظه حفظ ناموس سلطنت و محافظه اتحاد و مساعدت مقرر کردند که عیال او جز در دایره سفارت در هر مکان که میرزا هاشم‌خان خواهد بدو سپرده شود. در باب تکلیف ثانی که با عهود و شروط سابقه موافقتی نداشت تعدیلی کردند که چون منظور وزیرمختار توسعه معاش اوست بی مداخله غیر مبلغی بر مرسوم امروزه او افزوده خواهد شد و در باب فقره ثالث چون امری عظیم و خطیر واقع نگشته

بود که این تکلیف شاقه مجبور بشود محض رعایت سلم و صفای جانبین و ملاحظه سوابق مواحدت دولتین مقرر داشتند که مؤتمن‌السلطان میرزا سعیدخان، وزیر دول خارجه، که به سلامت نفس و عدم اغراض معروف و موصوف است به سفارتخانه رفته به رضاجویی خاطر جناب وزیرمختار دولت بهیّه انگلیس کوشد. اما وزیرمختار به هیچ یک از این فقرات ترضیه نیافته در نهم ربیع‌الاول بیرق سفارتخانه را فرود آورده و بعد از چند روز مهمانداری خواسته رنجیده به تبریز رفت».

اقدامات و رفتار و مکاتبات چارلز مورای، وزیرمختار انگلیس در تهران، طوری جسورانه و توهین‌آمیز بود که ناصرالدین‌شاه در نامه‌ای به میرزا آقاخان، صدراعظم، می‌نویسد: « شب گذشته ما کاغذ وزیرمختار انگلیس را خواندیم، از بی‌ادبی و بی‌معنی و بی‌باکی او خیلی تعجب کردیم که این طور جسورانه نوشته است و کاغذی را هم که قبلا نوشته بود خیلی خودسرانه و بی‌ادبانه بود. به علاوه ما مکرر شنیده‌ایم که در منزل خود همیشه از ما بدگویی می‌کند و نسبت به ما خیلی بی‌ادبانه سخن می‌گوید. ما هرگز این مسئله را باور نداشتیم، اینک جسارت نموده در کاغذ رسمی می‌نویسد. بنابراین بر ما مسلم شده است که این مرد احمق نادان و دیوان، مستر موری، دارای این اندازه جسارت و جرئت است که حتی به سلاطین نیز توهین کند.

از زمان شاه سلطان حسین که ایران در آن تاریخ به منتها درجه هرج و مرج رسیده بود مخصوصاً در چهارده ساله اخیر زندگانی او که به کلی علیل و رنجور و ناتوان شده نمی‌توانست به کارهای مملکت رسیدگی کند تا به امروز کسی قادر نبوده ولو یک دولتی یا نماینده آن نسبت به شهریار ایران سوءادب نشان بدهد، حال مگر چه شده است که این وزیرمختار احمق این طور جسورانه رفتار می‌کند؟

پیداست وزراءمختار که نسبت به ما دوست می‌باشند از مندرجات این مراسله

***

تاریخ آغاز اختلاف ایران و انگلیس بر سر هرات از اواسط نیمه اول قرن نوزدهم است. پیش از آن گذشته از آنکه هرات و قندهار و سایر نواحی افغانستان جزء ایران بود اصولا در دست داشتن هرات برای دولت ایران از لحاظ تأمین امنیت خراسان، سیستان، کرمان، بلوچستان و به خصوص جلوگیری از تاخت و تاز ترکمنها اهمیت به سزایی داشت.

بدین جهت سیاست دولت ایران در آن وقت چنین اقتضا می‌کرد که شهرهای مختلف افغانستان مثل کابل، قندهار و هرات هر کدام مستقلا در دست حاکمی بوده و همه آنها یا لااقل هرات تا حدی تابع و فرمانبردار مقامات ایرانی باشد.

در آن موقع زمامداران انگلستان عقیده داشتند که با بودن هرات در دست ایران، با توجه به نفوذی که روسها در دربار تهران دارند، نه تنها تمام افغانستان بلکه امنیت هندوستان نیز به مخاطره خواهد افتاد و بدین سبب برای انصراف دولت ایران از تصرف هرات وسائل مختلفی برمی‌انگیختند و به منظور تهدید و ارعاب این دولت به قطع رابطه و جنگ و تحمیل مقاصد خود، به بهانه‌های واهی و نامعقولی متوسل می‌شدند.

بعد از اینکه در سال ۱۸۳۸م. / جمادی‌الآخر ۱۲۵۴ محمدشاه در نتیجه فشار انگلیسها مجبور شد دست از محاصره هرات بردارد، مأمورین انگلیسی با وعده و وعید به امرای نواحی مختلف و به کمک نیروهای نظامی حکومت هند به توسعه نفوذ خود در آن نواحی پرداختند ولی بعد از شکستهایی که انگلیسها در سالهای ۱۸۳۹ تا ۱۸۴۳م. (۱۲۵۵ـ۱۲۵۸ق.) از افغانها خوردند[1] نفوذ آنها در افغانستان رو به کاهش گذارد و بر عکس نفوذ و اقتدار دولت ایران در شهرهای هرات و قندهار روز به روز رو به توسعه می‌نهاد، به خصوص در چند سال صدارت امیرکبیر که با سیاست مدبرانه خود بیش از

---

[1]. برای اطلاع بر شمه‌ای از جریان شکست انگلیسیها در آن موقع، به ترجمهٔ مقالهٔ مجلهٔ تاریخ مبتنی بر تحقیقات امروز، شمارهٔ اکتوبر ۱۹۵۹، مندرج در مجلهٔ سخن، شمارهٔ ۲ خرداد ۱۳۳۹ مراجعه شود.

پیش توانسته بود نظر امرای شهرهای مزبور را به طرف ایران جلب کند، به طوری که مقارن این احوال یار محمدخان ظهیرالدوله، حاکم هرات، و بعد از او پسرش، سید محمدخان، و همچنین کهندلخان، حاکم قندهار، خود را کاملا تابع دولت ایران می‌دانستند و همه ساله هدایا و پیشکش‌هایی برای شاه ایران به تهران می‌فرستادند و در غالب مواقع مخصوصاً در هرات خطبه و سکه به نام شاه ایران خوانده و ضرب می‌شد. البته در این مدت انگلیسها نیز بیکار ننشسته از یک طرف به جلب امرای افغان می‌کوشیدند و از طرف دیگر سعی می‌کردند دولت ایران را از دخالت و تسلط بر هرات باز دارند.

بعد از عزل امیرکبیر و روی کار آمدن میرزا آقاخان نوری (محرم ۱۲۶۸) تا حدی در دربار ایران راه برای پیشرفت انگلیسها هموار گردیده بود.

در سال دوم صدارت میرزا آقاخان یعنی در تاریخ ۱۶ ربیع‌الثانی ۱۲۶۹ / ۲۵ ژانویه ۱۸۵۳ تعهدنامه‌ای به انگلیسها داده می‌شود که به موجب آن تقریباً دولت ایران از تمام حقوق خود در هرات صرف‌نظر می‌کند و به طوری که در پایان این تعهدنامه یا به اصطلاح « قرارنامه» ذکر شده دولت ایران « فقط برای خاطر دوستی و رضایت دولت انگلیس این تعهدات را با آن دولت نموده‌اند مشروط بر اینکه از طرف دولت انگلیس به هیچ وجه دخالت در امور داخلی هرات و متصرفات آن نشود و الا این تعهدات کأن لم یکن خواهد بود». طبق این تعهدنامه[1] تنها هنگامی دولت ایران می‌توانست نیرو به هرات اعزام دارد که از طرف کابل یا قندهار یا ممالک خارج قشونی به هرات فرستاده شود.

انگلیسها با وجود تحمیل این « قرارنامه» و علی‌رغم تعهد خود مبنی بر عدم دخالت در امور هرات به منظور قطع نفوذ ایران، از یک سو دوست محمدخان، حاکم کابل، را که در آن تاریخ دست‌نشانده و وابسته به آنها بود تشویق به دست‌اندازی و

---

[1]. برای اطلاع از متن این تعهدنامه به تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس، تألیف محمود محمود، جلد دوم، ص ۴۹۵ مراجعه شود.

تصرف قندهار و هرات می‌کنند و از سوی دیگر در تهران با دخالت در امور داخلی ایران و دادن پول به متنفذین محلی به معاذیر مختلف و بهانه‌جویی‌های واهی متوسل شده به منظور ارعاب دولت چنان که خواهیم دید با ایران قطع رابطه می‌نمایند.

بهانه‌جویی و دخالت در امور داخلی و تحریک افراد علیه دولت مرکزی توسط مأمورین انگلیس از چندی قبل از قطع رابطه مخصوصاً پس از امضاء عهدنامه سرّی مورخ ۱۲ محرم ۱۲۷۱ / اکتبر ۱۸۵۴ بین ایران و روس[1] شدت می‌یابد.

برای نمایاندن دخالت انگلیسها در امور ایران بی‌مورد نیست نامه‌ای را که مقارن این ایام میرزا آقاخان نوری، صدراعظم وقت، به لرد کلارندن، وزیر امور خارجه انگلیس، نوشته و در آن از مستر طامسن، شارژدافر سفارت انگلیس در تهران، و سایر مأمورین آن دولت به واسطه مداخلات بی‌رویه در امور و حمایت از اتباع ایران شکایت می‌کند، نقل نماید:

سواد مراسله صدراعظم به لرد کلارندن، وزیر امور خارجه انگلیس به تاریخ هجدهم ربیع‌الآخر ۱۲۷۱

دولت ایران دوستی دولت انگلیس را همیشه از اسباب مقویه استقلال خود دانسته و بنابه همین ملاحظه پیوسته در صدد این بوده که روابط مودت را فی‌مابین ایران و طایفه انگلیس به قدر امکان وسعت واستحکام دهد، اما چندی است که غرور و بی‌اعتدالی مأمورین انگلیس که تخفیف دولت علّیه را مایه فخر شخص خود ساخته‌اند به جایی رسیده که وجود ایشان در ایران به جز مرارت اولیای این دولت و به جز اختلال امور این مملکت نتیجه دیگری نمی‌بخشد، مأمورین انگلیس [را] که اوایل حامی حقوق این دولت می‌پنداشتم عوض آنکه به درستی رفتار و به وقر حضور خود مایه اعتدال

---

[1]. همان منبع، ص ۵۱۲.

حرکات سفرای خارجه باشند و عوض آنکه دولت ایران را از رخنه و مداخله اجنبیه محفوظ دارند همت را بر این گماشته‌اند که به قدر قوّه در اغتشاش امور ایران بر همگنان خود برتری جویند. مرارت و خفتی که از اغراض شخصی مأمورین انگلیس بر اولیای دولت اعلی‌حضرت پادشاهی وارد آمده از عدل و انصاف دولت انگلیس به حدی بعید است که اگر مفصلا به مسامع آن جناب برسد تعجب خواهند کرد که دولت ایران چگونه متحمل این همه تحکمات خارجه شده است. حال باعث عمده اختلالات ایران مداخله مأمورین شماست در امورات درونی این ملک. هر کس را بدانند نسبت به دولت در مقام خلاف و خیانت است در پناه خود می‌گیرند و به بهانه حمایت مظلوم انواع تعدی را بر اهالی ایران مجری می‌دارند. هر روز برای اولیای دولت علّیه یک مرارت تازه برپا می‌کنند و برای هر مطلب جزئی خاطر اعلی‌حضرت پادشاهی را آزرده می‌دارند. در این چند سال گذشته پاره [یی] اتفاق افتاد که مأمورین انگلیس برای اولیای دولت ایران مجال تحمل باقی نگذاشتند، اما محض حفظ اتحاد قدیمی دو دولت رفتار ناهموار مأمورین را موقتی انگاشتهٔ خود را به امید خیرخواهی و دوستی دولت انگلیس متسلی ساخته، ولی در این مدت هر چه اظهار حلم و ملایمت نمودم سفرای شما بر تشدد رفتار خود افزودند. حال مغشوش‌کاریهای مداخله ایشان در امورات داخله این ملک به جایی رسیده که دولت علّیه برای استقلال خود خطری بالاتر از این نوع مداخله ایشان نمی‌بیند زیرا که حمایتی که مأمورین انگلیس به بهانه‌های بی‌معنی از اهالی ایران می‌نمایند بدخواهان دولت را به حدی جری و جسور ساخته که عن‌قریب امنای دولت از رفع شر ایشان عاجز خواهند بود. بنابراین اولیای این دولت بر خود لازم می‌دانند که به اطمینان انصاف ملت انگلیس و به دستیاری دولت اعلی‌حضرت پادشاه انگلستان در رفع خطرات آینده ایران بکوشند. پیش از اینها سفرای خارجه به حسن سلوک خود با اعیان

این دولت یک نوع خصوصیتی پیدا می‌کردند و در عالم دوستی شخص خود در مدعیات پاره[یی] مردم نزد اولیای این دولت واسطه می‌شدند، این رسم وساطت که منحصر به مراوده دوستی شخص مأمورین بود به مرور ایام به واسطه همچشمی سفرا وسعتی به هم رسانید. بعضی مأمورین با غرض اسم دولت خود را منضم امورات داخله ساخته خود را میان دولت و رعیت مداخله دادند و به این سبب بارها اجرای حکم دولت را در حق تبعه خود معوق گذاشتند. اولیای دولت ایران هر وقت در این باب با سفرای خارجه گفت‌وگو نمودند سفرای انگلیس جواب اولیای این دولت را به این فقره ختم می‌کردند که مادامی که سایر مأمورین دول خارجه در ایران مرتکب این گونه مداخله هستند مأمورین انگلیس نیز لابداً باید حرکات ایشان را پیروی نمایند. امنای این دولت به جهت رفع این عذر بی‌معنی آن قدر اصرار نمودند تا آخر مأمورین سایر دول مداخلات مرارت‌انگیز خود را به کلی ترک کردند و لکن دراین چند سال اولیای دولت ایران هر چه سعی کردند ممکن نشد که مأمورین انگلیس را از شیوه نامرضیه خود باز دارند. امنای دولت ایران که رفع مداخله اجنبیه را در امور داخله موقوف به همدستی سفرای انگلیس ساخته بودند حال در حیرت‌اند که از چه راه مأمورین انگلیس در اختلال اوضاع ایران به این حد ابرام دارند. در این انقلاب مشرق زمین ما هر چه می‌خواهیم به دولت انگلیس نزدیک‌تر شویم مأمورین شما ما را از دوستی طایفه انگلیس مأیوس‌تر می‌نمایند. در این اوقات که صلاح هر دو دولت در اتفاق و همدستی یکدیگر است چرا باید دولت ایران از دولت انگلیس به این حد بعید مانده باشد؟ چرا باید دوستی دولت انگلیس در ایران به جز خفت و تنفر ملت حاصلی نبخشد؟ بی‌نظمی و بهانه‌جویی مأمورین شما را به هیچ زبان نمی‌توان بیان نمود. هر یک از اجزای سفارت شما می‌خواهند بشخصه در امورات ملکی ما مداخله نمایند. هر ایرانی که به منشی سفارت ده تومان وعده می‌نماید

خود را از اطاعت پادشاه خود مستغنی می‌داند. اشخاصی که در سفارتخانه سِمَت نوکری به هم می‌رسانند خود را بالاستحقاق مختار می‌دانند که به هر امر ناشایسته و قبیح که بخواهند به آزادی اقدام نمایند و بارها اتفاق افتاده که مرتکبین تقصیرات بزرگ به واسطه بستگی بعید خود با سفارت انگلیس از مؤاخذه و تنبیه معاف ماندند. غریب‌تر آنکه هر وقت در یک مرحله از مأمورین شما تمکین می‌نماییم قبول همان فقره را حجت مطالبه مرحله دیگر می‌سازند و اگر در قبول آن اندکی تأخیر شود همان ساعت برای دولت خود بی‌احترامی قرار داده به مقام تلافی بر می‌آیند و چنان ترضیه می‌خواهند که راجع به اغراض شخص خود ایشان است. هنوز از مرارت میرعلینقی‌خان خلاص نشده بودیم که خان باباخان خوانساری را اسباب بهانه‌جویی ساخته و هنوز از گرفتاری جواب و سؤال او خلاص نگشته، هنگامه حاجی عبدالکریم قندهاری را برپا نمودند و در آن هنگامه، حاجی عبدالکریم را که چهل سال از حقوق رعایای این دولت بهره‌مند شده بود عنفاً از رعیتی این دولت خلع کردند و قریب یک کرور حقوق و مطالبات تبعه این دولت را در عهده تعویق و تَراخی انداختند و در این اوقات اغتشاش که اهالی ایران در نهایت مراقبت مواظب حرکات انگلیس می‌باشند مأمورین شما عوض اینکه خیالات خود را مصروف نمایند در آن مهمات عمده که عالم را در هم دارد، میان بدخواهان ملک شاهزاده ضعیف‌النفس بی‌مبالاتی را پیدا نموده خواستند به دستاویز چنان شخص بی‌بصیرتی روابط دوستی دولتین را بر هم زنند. فرهاد میرزا به واسطه رفتارهای خطاآمیز خود خاطر مبارک اعلی‌حضرت پادشاهی را بارها منضجر[منزجر] و آزرده ساخته است و لکن بندگان اعلی‌حضرت پادشاهی با وصف اکراه خاطر از وجود شاهزاده او را از روی کمال رأفت با چهار هزار تومان مواجب مأمور حکومت یکی از بهتر ولایات ایران فرمودند و در ازای این همه مراحم، تکلیف شاهزاده را منحصر به آن

ساختند که بدون اذن مخصوص اعلی‌حضرت پادشاهی از طالقان، محل حکومت خود مراجعت ننمایند، اما شاهزاده به اطمینان آشنایی طامسن صاحب، برخلاف رأی اعلی‌حضرت پادشاهی، حکومت محوله به خود را گذارده یکسر به سفارت انگلیس فرود آمد. اعلی‌حضرت پادشاهی به جهت تنبیه چنان حرکت متمردانه عجالتاً شاهزاده را از نوکری اخراج و مواجب او را قطع نمودند. مستر طامسن عوض آنکه شاهزاده را بر سر خدمت خود بفرستد و بعد در حضور اعلی‌حضرت پادشاهی تقصیر او را شفاعت نماید مقصر را در پناه خود گرفته و بنا به رسم معهود خود اسم دولت انگلیس را به امر فرهاد میرزا ملحق ساخته به انواع تشدد اصرار نمود که اعلی‌حضرت پادشاهی عنفاً تمرد مقصری را که هنوز در تقصیر خود باقی بود به اقسام عنایات تحسین فرمایند. مستر طامسن به این تحکمات گزاف هم اکتفا ننمود؛ به تهدید تمام مبرم آمد که شاهزاده را بگذارند با وصف تمرد در دارالخلافه بماند و به واسطه حضور خود تغیّر اعلی‌حضرت پادشاهی را مقابلی کند. و الا مستر طامسن چه حق دارد که دولت ایران را بر ترک تنبیه مقصر مجبور سازد؟ آیا پادشاه مستقل ایران این قدر قدرت ندارد که رعیت خود را از نوکری خود اخراج نماید؟ تا به حال هیچ کس را یارای آن نبوده که بر حق سلاطین در بذل و اخذ مراحم ایشان بحثی وارد آورد. وانگهی پادشاهان فرنگ محض تشکیک از ارادت رعایای خود آنها را محبوس و از مملکت اخراج می‌کنند؛ چرا باید پادشاه ایران نتواند نوکری را که به ارتکاب این تمرد بزرگ مقصر آمده از پایتخت خود بری سازد؟ اگر حرف مستر طامسن این بود که اسم دولت انگلیس منضم امر فرهاد میرزا شده، دولت اعلی‌حضرت پادشاهی در نوشته‌جات خود به قدر کفایت مبرهن ساخته که اسم دولت انگلیس به هیچ قسم در این فقره منضم نشده و در این امر بجز تنبیه تمرد شاهزاده منظور دیگر نبوده حال از انصاف استفسار می‌نماییم وقتی که دولتی شاهزاده

مفسدی را به یک ولایتی می‌فرستد و قدغن مؤکد می‌نماید که ابداً بدون حکم دولت به پایتخت مراجعت نکند وقتی شاهزاده مشارالیه به بهانه‌های بیجای بی‌معنی از محل حکومت خود بدون اذن بر خلاف رأی پادشاهی به پایتخت آمده یکسر به سفارتخانه می‌رود و سفارت مزبور در رد آن مقصر انکار نموده علاوه بر آن اصرار می‌نماید که در حق مقصر مزبور انواع عنایات را مبذول دارند، بر کدام یک از این دو طرف بی‌احترامی وارد آمده و حق مطالبه ترضیه آیا با سفارت مزبور است یا با آن دولت که او را بر تحسین رفتار شاهزاده متمرد مجبور و مخفف می‌سازد؟ با وصف وضوح این مسئله، مستر طامسن بنا به لجاجت عادی خود حتماً مطالبه چنان ترضیه کرد که اگر دولت ایران قبول می‌نمود می‌بایست از الزام مسلم‌ترین حقوق خود دست بردارد، زیرا که بر دولت مستقل، ترک حق تنبیه متمرد ممکن نیست مگر به انکار استقلال خود. شارژدافر اعلی‌حضرت پادشاه انگلستان به پیروی مقاصد شخصی خود بر بی‌احترامی افزود [و] همت بر این گماشت که مجال تحمل برما باقی نگذارد.

در عید سال به جهت تهنیت عید از جانب اعلی‌حضرت پادشاهی و از جانب دوستدار به اقتضای رسم متداوله این مُلک شیرینی مبارک باد به سفارت انگلیس فرستاده شد، با اینکه ما صراحتاً اظهار کرده بودیم که گفت‌وگوی مطلبی غیر عمده مابین یک شارژدافر و دولتی دوست به هیچ وجه دخلی به روابط دوستی دو دولت ندارد مستر طامسن حاملین شیرینی را پس از معطلی زیاد از سفارتخانه روانه نمود و بعد آنها را که از جانب اعلی‌حضرت پادشاهی حامل شیرینی بودند ثانیاً پس طلبیده آدمهای دوستدار را در نهایت خفت روانه نمود که ناچار با شیرینی‌های مردوده در سراسر شهر با آن خفت عبور کردند. عظمت این خفت را ایرانی می‌داند و بس. حرکات ناشایسته مستر طامسن صاحب به این هم ختم نشد، اعلی‌حضرت پادشاهی از روی فرط اغماض یکی از

صاحب‌منصبان بزرگ دولت را مأمور فرمودند که به سفارت انگلیس رفته از جانب پادشاهی عید سال نو را تهنیت گوید؛ باز طامسن، از روی خودنمایی بیجا، فرستاده اعلی‌حضرت پادشاهی را مدتی معطل داشته بدون هیچ نوع معذرت و پذیرایی از سفارتخانه روانه نمود. مستر طامسن به این خفتهای بی‌ادبانه هم اکتفا ننمود، چند نفر از شاهزادگان عظام ایران به اتفاق بعضی از اعیان این دولت پس از حصول اجازه فرهاد میرزا به دیدن شاهزاده رفتند که او را ملتفت نمایند که به واسطه رفتار ناهنجار خود اعتبار و حالت عموم شاهزادگان را موجب چه نوع خطرات شده [است]. وقتی که این اشخاص معزز در نهایت آرامی با فرهاد میرزا گفت‌وگو می‌نمودند غفلتاً طامس صاحب در حالت سُکری که احدی منکر آن نشده با نوکرهای زیاد همه حالت برگشته وارد مجلس شد و بی‌آنکه به احدی تعظیم نماید با اهل مجلس بنای خشونت و تغیر نهاد، علی‌الخصوص نسبت به نواب مستطاب شاهزاده محسن میرزا که به افتضاح تمام از مجلس بیرون نمود! در این روزهای گذشته رفتار این شارژدافر کوتاه نظر از این قرار بوده است: در حینی که به این قسم جهد می‌نمود که فرهاد میرزا را مغشوش‌تر کند، شاهزاده معزی‌الیه بر تقصیرات گذشته و بر خطرات آینده و حالت خود ملتفت شده ملتجی به شفاعت شاهزادگان گردید و خود بنفسه مستدعی عفو و اغماض ولی‌النعم خود آمد. پس از اظهار این نوع اطاعت و انقیاد، اعلی‌حضرت پادشاهی تقصیرات شاهزاده را محض مکرمت عفو نموده مقرر فرمودند که در سلک چاکران دولت منسلک شود. مستر طامسن به هیچ وجه در انجام این امر همدستی ننمود، سهل است هنوز هم میل ندارد که از این کار به کلی دست بردارد و بهانه می‌جوید که باز تحکمات غیرمحقانه خود را تجدید نماید.

از این رفتار غریب طامسن سخت متعجب و متحیر مانده‌ایم و نمی‌دانیم برای دولت انگلیس چه فایده دارد که برای دولت ایران این نوع مرارتها بر پا کند که به جز

اغتشاش روابط دوستی دو دولت هیچ نتیجه نخواهد بخشید و از ایذا و اذیت ملتی دوست چه ثمر خواهند برداشت.

دولت ایران چند سال قبل از این، وجود خود را در مخاطره انداخت و به تدبیرات صعب اختصاص پاره[یی] بستهای مذهبی را موقوف نمود، حال مستر طامسن، علاوه بر بست شخصی، می‌خواهد مأمنی هم برای اموال و منسوبین مقصرین برپا کند. کدام دولت است که پس از تمکین این نوع بدعتهای با وخامت بتواند خودداری کند؟ در این چند سفیر خارجه هستند که تأسی به یکدیگر را بر خود لازم می‌دانند. هر گاه سفارت انگلیس سرمشق این گونه بی‌نظمی گردد، دولت ایران اغتشاشهایی که از همچشمی سایر سفرا ناشی می‌شود به چه طریق رفع نماید؟ وزرای اعلی‌حضرت پادشاهی یقین دارند که دولت انگلیس هرگز به مأمورین خود چنین دستورالعملی نداده که به این گونه مداخلات خود باعث اختلال اوضاع درونی ایران باشند. اما از اینکه تا به حال دولت انگلیس در فکر تغییر حرکات مأمورین خود نیفتاده چنان معلوم می‌شود که مأمورین این صفحات نتایج اغراض نفسی خود را در نظر اولیای دولت انگلیس خدمتهای بزرگ جلوه می‌دهند و دور نیست که چنان وانمود نمایند که به این نحو حمایت مفسدین ملک ما بر اعتبار خود می‌افزایند و در میان اهالی ایران هواخواه تازه پیدا می‌کنند. این تصور باطل نقطه مقابل حقیقت است، زیرا که مأمورین شما رعایای ایرانی را محض جلب منافع شخصی خود حمایت می‌نمایند و کسانی که مستظهر به سفارتهای خارجه می‌شوند به اطمینان حمایت ایشان جز هوای نفس برای خود صراطی قرار نمی‌دهند و بی‌جهت با همه کس پنجه می‌اندازند و به تشدد اطوار مکره کینه و بغض ملت را بر سفرای خارجه محرک می‌شوند.

بر رأی آن جناب مخفی نیست که پیش از اینها اهل ایران دوستی طایفه انگلیس را اسباب دفع شر دشمنان خود می‌شمردند، اما چندی است که مأمورین انگلیس غیرت

ایرانیان را به طوری منضجر ساخته و تعصب علما را به نحوی محرک شده‌اند که حال، ایرانیان برای دفع شر مأمورین انگلیس، طالب دوستی دشمنان قدیم خود گشته‌اند.

مأمورین شما در ممالک فرنگ به اقتضای نظم ولایت مجبوراً حرکات خود را در تکالیف دولتی خود محدود می‌سازند، ولی در این صفحات چون از نظر اولیای دولت خود بعید می‌افتند به اقتضای طبع انسانی و وساوس مفسدین این ملک رفته رفته از تکالیف اصلی خود انحراف می‌جویند و چون یقین دارند که هر خلاف قاعده بکنند صدای آن به مسامع اولیای دولتشان نخواهد رسید هر نوع اغتشاش‌کاری هوای نفس را مرتکب می‌شوند، به آزادی تمام و عوض آنکه خیرخواهی دولت خود را اسبابی شوند دولت خود را اسباب اغراض شخصی خود می‌سازند. این است که روابط دوستی دولتین با وصف جهد ما در استحکام آن، روز به روز در ضعف و پریشان‌تر می‌شود. لهذا بر اولیای هر دو دولت لازم است که در دفع اسباب مغایرت به قدر قوّه بکوشند و دوستی قدیمی را در صفای اصلی نگاهداری کنند. چاره این کار سهل و منحصر به تدبیری واحد است و آن این است که آن جناب از روی انصاف و مصلحت‌بینی اختیار مأمورین انگلیس را در تکالیف مأموریت ایشان محدود نمایند و به طور صریح قدغن کنند که به هیچ وجه در امورات درونی ایران مداخله نکنند. بر همه کس معلوم است که در ایران دوستدار اولین و بهترین خیرخواه دولت انگلیس بوده است و اکنون هم حفظ دوستی آن دولت را زیاده از حد لازم می‌داند.

نظر به وثوق و دولتخواهی دوستدار نسبت به طایفه انگلیس و از روی فرط خلوص به بندگان اعلی‌حضرت پادشاه ولی‌النعم خود در نهایت صداقت موانع تکمیل اتحاد ایران و انگلیس را اظهار نمود.

رجاء واثق حاصل است که آن جناب به قبول لازمه تدابیر دوستی این دو دولت را به اقتضای اوضاع حال به قدر مقدور محکم و مضبوط خواهند ساخت.

اگرچه در خصوص امر نواب فرهاد میرزا مابین دولت ایران و سفارت انگلیس مکاتبه زیاده شده و لیکن به ارسال پاره[ای] از آن نوشته‌جات اکتفا می‌نماید به جهت تصور و تحقیق کل مکاتبه که در این باب اتفاق افتاده بر آن جناب کافی خواهد بود که سواد دستخط مبارک اعلی‌حضرت اقدس شهریاری را که حسب‌الحکم ایفاد می‌دارد به دقت ملاحظه نمایند.

* * *

در هر حال دولت ایران از امر هرات غافل نبود و اوضاع و حوادث آن ناحیه را با دقت تعقیب می‌کرد و به طوری که بعداً نیز اشاره خواهیم کرد هنگامی که از منظور و مقصود دوست محمدخان، حاکم کابل، دائر بر تصرف قندهار و هرات از طرف او مطلع می‌شود به حسام‌السلطنه، فرمانفرمای خراسان، دستورات لازمه را می‌دهد و نیروهای کافی برای حفاظت و امنیت مرزهای شرقی و شمال شرقی برای او اعزام می‌دارد.

از دستوری که ناصرالدین‌شاه توسط وزیر امور خارجه به وزیرمختار ایران در لندن می‌دهد و متن آن ذیلا نقل می‌گردد به خوبی معلوم می‌شود که دولت ایران منظورش تسلط و تصرف هرات نبود و فقط از دست‌اندازی دوست محمدخان بر آن شهر اندیشناک بود.

وزیر دول خارجه

با این چاپار که نزد وزیرمختار به لندن می‌فرستی بنویس که قطعاً هرات به تصرف دوست محمدخان خواهد آمد. در صورت گرفتن او هم باید چاره بکند که دولت ایران و انگلیس متفقاً از اولاد کامران میرزا یا یارمحمدخان یا یک افغانی که خارج از دایره دوست محمدخان باشد انتخاب نمایند و هرات را به او بدهند که هرات کمافی‌السابق

حکومت جداگانه باشد، و الا دولت ایران به هیچ وجه نمی‌تواند خود را آسوده دارد و حق دارد که اندیشه داشته باشد و دولت انگلیس در دوستی و موافق نص عهدنامه بر او لازم است که رفع تشویش از دولت ایران بکند و اگر بگویند دوست محمدخان بعد از تصرف شاید قبول تخلیه نکند حقیقت این است این حرف را من عذر و بهانه خواهم دانست، [اگر] دوست محمدخان دولت انگلیس و ایران را حقیقتاً متفق در امری ببینند هرگز نمی‌تواند تمرد کند. همین دستخط ما را در بین پاکت خود گذاشته به لندن برای وزیرمختار ارسال دارید.

به هر صورت از اعزام نیرو به خراسان و آمادگی حسام‌السلطنه انگلیسها ناراحت بودند. از ملاقاتی که مستر طامسن، شارژدافر سفارت انگلیس، در خلال این احوال با میرزا سعیدخان، وزیر امور خارجه، به عمل آورده و جریان آن طی گزارشی به شرح زیر به نظر ناصرالدین‌شاه رسیده به خوبی ناراحتی مأمورین انگلیس از این اقدامات معلوم می‌شود:

« قربان خاک پای جواهرآسای اقدس همایونت شوم. دیروز جمعه بود. جناب مستر طامسن منزل خانه‌زاد آمد. خیلی مفصل گفت‌وگو کرد و خیلی آزرده خاطر بود. هر قدر خواستم او را از آن حالت منصرف کنم آنچه می‌گفتم، می‌گفت: « این قسم که در خراسان پیش آمده چون منافی آن تفصیلاتی است که محض خیرخواهی دولت اعلی‌حضرت شاهنشاهی به لندن و به لرد دفرین نوشته‌ام حالا همچو تصور می‌کنند که آنچه من از خیالات اولیای دولت ایران و میل مبارک اقدس همیونی به دوستی و همراهی به دولت انگلیس که صریح فرموده‌اند خیر و شر ما با دولت انگلیس یکی شده است یا دروغ نوشته‌ام یا نفهمیده‌ام و به من مشتبه شده است. گفتم: « شما آسوده باشید که همین طور است ان‌شاءالله معلوم و مدلل می‌شود که آنچه نوشته‌اید بیان واقع بوده است و به هیچ وجه مشتبه نشده است. چون خانه‌زاد به واسطه درد پشت و کمر

نتوانست دربخانه بیاید تفصیل گفت‌وگو را ساعت دیگر ان‌شاءالله تقدیم حضور مهر ظهور همیونی می‌نمایم. امرالاقدس الاعلی مطاع مطاع».

ناصرالدین‌شاه در حاشیه این گزارش نوشته: « حرف همان بود که آن روز در حضور در این فقرات به شما گفتم، در باب اهالی خراسان ما نمی‌توانیم نه به منظورات روس نه انگلیس در خراسان حرکت کنیم. اگر این طور بنا باشد تصور بکند که سنگ روی سنگ بند می‌شود یا دقیقه‌ای می‌توانیم آسوده باشیم. هر دولتی مصلحت خود را می‌داند، اگر لشکرکشی ما به خواهشهای دول باشد در امور داخله خودمان چه استقلالی باقی خواهد ماند.»

* * *

با این جریانات دولت انگلیس برای تعیین تکلیف قطعی و یا به قول روزنامه تایمز در آن تاریخ برای مطیع کردن پادشاه ایران، وزیرمختار تازه‌ای به نام چارلز مورای[۱] به تهران فرستاد. این وزیرمختار با همه تهدیدات و شدت عمل و بهانه‌جویی‌هایی که کرد چون موفق به انصراف دولت ایران از تسلط بر هرات نگردید ناچار به معاذیر غیرموجهی متوسل شد و با بستن سفارت در تهران به قطع رابطه بین ایران و انگلیس اقدام نمود.

در تاریخ روضه‌الصفا (جلد دهم) راجع به آمدن این شخص به تهران و بهانه‌جویی و رفتنش از تهران این طور می‌نویسد: « میرزا هاشم‌خان نوری که از صغر سن تا عنفوان شباب... در مراتب ملازمت از پایه غلام‌بچگی و پیشخدمتی و شاگردی مدرسه دارالفنون پیوسته جامگی‌خوار و خدمتگذار دولت بوده همانا با مستر طامسن، شارژدافر انگلیس، مراودتی یافت و چند بار شارژدافر مذکور در مقام توسط او برآمد. امنای دولت اعتنایی نکردند و وی بیشتر از پیش‌تر اظهار تردد و تودد با صاحب مشارالیه مرعی داشته، چون جناب وزیرمختار مقیم دارالخلافه در نهم رجب ۱۲۷۱ به دارالسفاره خود اقامت کرد و

---

[1]. Sir Charles Murray

چندی در گذشت همانا در نزد وزیر معروف گردیده از وزیر خواهش دوستانه نمود که بر مقرری دیوانی میرزا هاشم‌خان لختی بیفزایند. امنای دولت پاسخ دادند که او را به اندازه پایه مواجبی است، مصدر خدمتی تازه نگردیده که مستوجب مرحمتی جدیده شود. وزیر را از این جواب غباری بر خاطر نشست و در تقویت او عزم جزم نمود. خواست که از جانب خویش او را در شیراز منصب وقایع‌نگاری دهد. امنای دولت گفتند که بر وفق عهود و شروط دولتین جز در تبریز و بوشهر و تهران از تبعه دولت انگلیس بالیوزی مقرر نبوده و تجویز این رأی نکردند. وزیرمختار در تصاحب او افزوده عیال او را که از منتسبین خاندان سلطنت بود از خانه او حرکت داده و قریب به محل سفارتخانه خاصه خود آورده منزل دادند و چون این نقل و تحویل به طریق قواعد شرع و عرف شایسته ننمود به حکم امنای دولت او را از آنجا به خانه پدرش فرستادند و این معنی مزید رنجش خاطر وزیرمختار گشته اظهار گله‌مندی و رنجیده‌خاطری نمود و در ترضیه خود سه شرط مقرر داشت و در این معنی نوشته رسمیه به امنای دولت فرستاده:

اولا آنکه عیال میرزا هاشم‌خان را از خانه پدر باز آورده در دایره سفارت به دست میرزا هاشم‌خان بسپارند.

دوم آنکه اذن دهند میرزا هاشم‌خان در شیراز شهبندر شود.

سوم جناب صدراعظم رسماً به سفارتخانه آمده عذرخواهی کند.

امنای دولت به ملاحظه حفظ ناموس سلطنت و محافظه اتحاد و مساعدت مقرر کردند که عیال او جز در دایره سفارت در هر مکان که میرزا هاشم‌خان خواهد بدو سپرده شود. در باب تکلیف ثانی که با عهود و شروط سابقه موافقتی نداشت تعدیلی کردند که چون منظور وزیرمختار توسعه معاش اوست بی مداخله غیر مبلغی بر مرسوم امروزه او افزوده خواهد شد و در باب فقره ثالث چون امری عظیم و خطیر واقع نگشته

بود که این تکلیف شاقه مجبور بشود محض رعایت سلم و صفای جانبین و ملاحظه سوابق مواحدت دولتین مقرر داشتند که مؤتمن‌السلطان میرزا سعیدخان، وزیر دول خارجه، که به سلامت نفس و عدم اغراض معروف و موصوف است به سفارتخانه رفته به رضاجویی خاطر جناب وزیرمختار دولت بهیّه انگلیس کوشد. اما وزیرمختار به هیچ یک از این فقرات ترضیه نیافته در نهم ربیع‌الاول بیرق سفارتخانه را فرود آورده و بعد از چند روز مهمانداری خواسته رنجیده به تبریز رفت».

اقدامات و رفتار و مکاتبات چارلز مورای، وزیرمختار انگلیس در تهران، طوری جسورانه و توهین‌آمیز بود که ناصرالدین‌شاه در نامه‌ای به میرزا آقاخان، صدراعظم، می‌نویسد: « شب گذشته ما کاغذ وزیرمختار انگلیس را خواندیم، از بی‌ادبی و بی‌معنی و بی‌باکی او خیلی تعجب کردیم که این طور جسورانه نوشته است و کاغذی را هم که قبلا نوشته بود خیلی خودسرانه و بی‌ادبانه بود. به علاوه ما مکرر شنیده‌ایم که در منزل خود همیشه از ما بدگویی می‌کند و نسبت به ما خیلی بی‌ادبانه سخن می‌گوید. ما هرگز این مسئله را باور نداشتیم، اینک جسارت نموده در کاغذ رسمی می‌نویسد. بنابراین بر ما مسلم شده است که این مرد احمق نادان و دیوان، مستر موری، دارای این اندازه جسارت و جرئت است که حتی به سلاطین نیز توهین کند.

از زمان شاه سلطان حسین که ایران در آن تاریخ به منتها درجه هرج و مرج رسیده بود مخصوصاً در چهارده ساله اخیر زندگانی او که به کلی علیل و رنجور و ناتوان شده نمی‌توانست به کارهای مملکت رسیدگی کند تا به امروز کسی قادر نبوده ولو یک دولتی یا نماینده آن نسبت به شهریار ایران سوءادب نشان بدهد، حال مگر چه شده است که این وزیرمختار احمق این طور جسورانه رفتار می‌کند؟

پیداست وزراءمختار که نسبت به ما دوست می‌باشند از مندرجات این مراسله

می‌دادند و در ظرف تقریباً سه ماه سرتاسر سواحل جنوب را تسخیر کرده پس از دست یافتن بر خرمشهر (محمره) به طرف اهواز پیش رفتند. در جریان زد و خورد بین نیروهای ایران و انگلیس با آنکه ایرانیان در غالب موارد شجاعت و از خود گذشتگی بسیار نشان دادند، ولی به واسطه نداشتن اسلحه کافی و لازم و نبودن فرماندهان دلسوز و کارآمد همه جا شکست می‌خوردند.[۱]

انگلیسها ابتدا در مذاکرات خود برای توافق و مصالحه به دولت ایران شرایط سختی را پیشنهاد می‌کردند که به طور خلاصه اهم آنها عبارت بود از:

۱. فراخواندن کلیه قشون ایران از هرات و سایر نواحی افغانستان در ظرف سه ماه؛

۲. پرداخت کلیه خسارات وارده به اهالی هرات ناشی از جنگ وقشون ایران؛

۳. تعهد صریح دولت ایران مبنی بر اینکه از کلیه حقوق خود در هرات و سایر نواحی افغانستان صرف‌نظر کند و بعدها نیز اگر اختلافی بین ایران و امرای افغان روی می‌دهد بدون آنکه نیرویی به آنجا اعزام دارد به دولت انگلیس مراجعه نماید؛

۴. انعقاد عهدنامه تجاری با انگلیس پس از سه ماه از تاریخ ورود وزیرمختار آن دولت به تهران و شناختن کلیه حقوق و امتیازات دول کاملة‌الوداد برای انگلیسها و اجازه اقامت کنسولهای انگلیس در هر نقطه ایران؛

۵. پرداخت کلیه مطالبات اتباع انگلیس و اشخاصی که تحت حمایت آنها هستند؛

۶. واگذاری بندرعباس به امام مسقط و رجوع اختلافات در این باب به دولت انگلیس؛

۷. فرمان آزادی کلیه مقصرین و عدم تعقیب آنها؛

۸. تجدید قرارداد منع تجارت برده؛

---

۱. برای اطلاع از جنگ ایران و انگلیس به تاریخ پانصد سالهٔ خوزستان، تألیف سید احمد کسروی، ص ۱۳۹ (چاپ دوم)؛ و همچنین کتابچهٔ خانلر میرزا احتشام‌الدوله در باب جنگ ایران و انگلیس در محمره، چاپ تهران، ۱۳۲۴ مراجعه شود.

۹. عزل صدراعظم ایران و خواستن معذرت رسمی از انگلیسها و انجام تشریفات رسمی هنگام ورود وزیرمختار انگلیس به تهران و شلیک ببست و یک تیر توپ.

به هر حال پس از حمله نیروهای انگلیس به جنوب ایران بر تشویش و اضطراب زمامداران، به خصوص میرزا آقاخان نوری، صدراعظم، افزوده می‌شود و تصمیم می‌گیرد به هر قیمتی هست با انگلیسها صلح کند.

در جریان مذاکرات ایران و انگلیس چون دولت فرانسه و ناپلئون سوم، پادشاه آن کشور، تمایلی به میانجی‌گری بین ایران و انگلیس نشان می‌دادند[1] پس از حمله نیروهای انگلیس محل مذاکرات از

استانبول به پاریس انتقال یافت و فرخ‌خان نیز با دستورالعمل و اختیارنامه تازه‌ای با عنوان سفیرکبیر ایران برای مذاکره صلح با نماینده انگلیس مأمور پاریس می‌شود و نامه‌ای نیز از طرف ناصرالدین‌شاه برای پادشاه فرانسه می‌برد.

شرایط پیشنهادی انگلیسها که توسط فرخ‌خان قبلا به تهران فرستاده شده بود در مجلسی مرکب از رجال آن روز مورد بررسی قرار گرفت و پس از آنکه جرح و تعدیلی در آن به عمل آمد ضمن تهیه صورت مجلسی اکثر حاضران در مجلس کمابیش با شرایط انگلیسها به جز واگذاری بندرعباس به امام مسقط موافقت کردند و قبول آن شرایط را به ادامه جنگ ترجیح دادند.

این صورت مجلس عیناً در اینجا گراور می‌شود ومتن آن نیز برای تسهیل در خواندن در پایین نقل می‌گردد:

« تکالیف دولت انگلیس مفصلا معلوم شده است، اجمالا نوشته می‌شود که پنج تکلیف دارد:اولا تخلیه هرات و قبول خسارت هراتی؛

---

[1]. برای اطلاع از شمه‌ای از اقدامات فرانسویها در جریان اختلاف ایران و انگلیس به ترجمهٔ «گزارشهای سیاسی کنت دوگوبینو»، مندرج در مجلهٔ سخن، از شمارهٔ ۷ (دورهٔ یازدهم) به بعد مراجعه شود.

ثانیاً عدم مداخله به خاک هرات و کل افغانستان و تصدیق به استقلال افغانستان و اگر منازعه فی‌مابین ایران و افغان اتفاق افتد رجوع به دولت انگلیس شود؛

ثالثاً کار بندرعباس به رضای امام مسقط بگذرد؛

رابعاً تجدید عهد تجارتی بشود و به انگلیس حق داده شود که در کل بلاد ایران قونسول داشته باشد؛

خامساً مطالبات تبعه انگلیس کلا داده شود.

اگر این پنج تکلیف را با ترضیه موسیو موره دولت ایران قبول نماید جنگ نمی‌شود، اگر قبول نکند جنگ می‌شود، هر یک اعتقاد خود را مهر نماید.

اشخاصی که به جنگ اعتقاد دارند:

نواب ایلخانی، نواب اعتمادالسلطنه، میرزا زین‌العابدین مستوفی، میرزا موسی، میرزا مهدی مستوفی، سردار کل (بعداً روی آن خط کشیده شده)، کشیکچی باشی، فضلعلی خان، جناب شیخ رضا، نواب محسن میرزا.

اشخاصی که به صلح اعتقاد دارند:

نواب اردشیر میرزا، نواب فرهاد میرزا، نواب بهاءالدوله، مستوفی‌الممالک، وزیر دول خارجه، حاجب الدوله، امین لشکر، محمودخان، میرزا فتحعلی‌خان، محمدخان امیرتومان، احمدخان، سردار کل، میرزا محمدحسن، وزیر نظام، معیرالممالک، سیف‌الملک، عباسقلی‌خان والی، ایشک آقاسی‌باشی، نواب بهرام میرزا، نواب حاجی محمدولی میرزا نظام‌الملک، نواب سیف‌الله میرزا.

در حالتی که دولت ایران تکالیف دولت انگلیس را از قرار تفصیل ذیل که تقریرات جناب اشرف امجد ارفع صدراعظم است،

۱. هرات را دولت ایران تخلیه کند به همان قرارداد شیل صاحب در باب افغانستان

هم اگر انگلیس اصرار کند قرارداد مزبور مجری باشد بی‌زیاد و کم با استقلال حکومت قندهار در دست اولاد کهندل‌خان؛

۲. خسارت اهالی هرات اولا از قرار نوشته‌جات و اعتراف‌نامه‌جات کل هراتی ادعای بی‌دلیل است، دولت ایران و ایلچی‌کبیر ایران قبول نمی‌نمایند؛
ثانیاً اگر قبول نماید منتها پانزده ـ بیست هزار تومان به عنوان انعام هراتی می‌دهد.

۳. در باب قونسول داشتن انگلیس در هر جای ایران که بخواهد دولت ایران کلّیتاً قبول نمی‌تواند کرد. چیزی که می‌تواند قبول کرد این است که حق قونسول داشتن او مساوی حق روس باشد یعنی هر جا که روس دارد داشته باشد، به استثنای بندر بوشهر که انگلیس در هر حال داشته باشد،

۴. بندر عباس را به ملکیت امام مسقط یا به شرط رضای او نمی‌تواند واگذارد، بلی این عهد را می‌کند که در عمل بندرعباس دولت دیگر را از دول یوروپ ابداً دخیل ننماید و چشمداشت رفع خلاف امام مسقط را از دولت انگلیس داشته باشد و بس؛

۵. مطالبات تبعه انگلیس را دولت ایران سربسته نمی‌تواند تعهد نماید و نمی‌داند چیست؟ بشکافند تا معلوم شود چیست و کدام است. هرچه حسابی است البته در دوستی از جانب دولت ایران به اهتمام وصول و ایصال خواهد شد و همچنین دولت انگلیس هم در وصول و ایصال مطالبات تبعه دولت ایران تعهد اهتمام نماید؛

۶. ترضیه مستر موره به اندازه حتی سبقت در ملاقات جناب اشرف با وزیرمختار انگلیس از جانب دولت ایران به عمل می‌آید.

قبول نماید و سفارتش مراجعت به دارالخلافه نماید البته صلح ترجیح به جنگ دارد، معایب این صلح به قدری زیاد نیست که دولت متحمل خسارات و صدمات جنگ باشد. اما در صورتی که انگلیس از این قدر همراهی دولت ایران راضی نشد و در سر تکالیف شاقه

ایستاد و خواست دولت ایران را بیش از اینها ذلیل تکالیف خود نماید، آن وقت آراء جمیعاً متفق در جنگ خواهد بود و مصدقین صلح شریک معتقدین جنگ خواهند بود، یعنی سبقت در جنگ نمی‌کنیم اما اگر او سبقت نماید حاضر خواهیم بود به دفاع.

همان طور که اشاره شد پس از حمله انگلیسها به جنوب ایران به تشویش و ناراحتی زمامداران ایران افزوده شده بود و با آنکه فرخ‌خان، نماینده ایران، آنان را دعوت به صبر و مقاومت می‌کرد، مخصوصاً میرزا آقاخان، صدراعظم، که عزل او یکی از شرایط پیشنهادی انگلیسها بود عجله داشت تا به هر صورتی هست با انگلیسها کنار بیاید.

متن یکی از نامه‌هایی را که میرزا آقاخان، صدراعظم از تهران به فرخ‌خان امین‌الملک، نماینده ایران به پاریس نوشته و در آن ناراحتی و اضطراب و عجله او برای صلح با انگلیسها به خوبی هویداست ذیلا نقل می‌نمایم و با مطالعه آن تا حدی وضع خراب خزانه و ارتش ایران در آن وقت نمایان می‌شود.

نسخه خط رمز که به فرخ‌خان نوشته شد

امین‌الملک می‌دانید که سرکار شاهنشاه روحی فداه تقبیح از عمل شما نمی‌فرمایند و من بحثی به شما ندارم. بیش از آنکه در راه دولت و ولی‌نعمت خود کوشیدید امکان پیشرفت نداشتید. اگر بحث و ایرادی در حق شما برود از مردم بازاری است که استحضار از درد کار ندارند و از دور نشسته علم کشتی‌گیری یاد می‌دهند. حالا مَثَل شما هم با اینکه از درد هر کار مستحضرید به مثل آنها می‌ماند که می‌نویسید اگر تا شش ماه خودداری نمایید کار مصالحه در پاریس می‌گذرد. از اول ظهور غایله انگلیس قریب یک سال و نیم است که نهایت خودداری را کرده‌ایم و از وقتی هم که توپ انگلیس در ۱۱ ربیع‌الثانی خالی شده نزدیک به چهار ماه است و تا وقتی که این کاغذ به شما و جواب شما به تهران برسد همان موعد شش ماه که شما خواسته‌اید تمام خواهد

شد و بلکه به هفت ماه هم خواهد کشید و در این هفت ماه کمال خودداری و ایستادگی در مقابل انگلیس خواهد شد و مقصود شما از خودداری به عمل خواهد آمد مع شیء زاید. پس در این صورت برای شما به آن طور که خود نوشته‌اید کمال فرصت خواهد بود که امر مصالحه را موافقشان بگذرانید. اما بیش از اینها دیگر نمی‌دانید که خودداری از قوّه امکان ما خارج است. فرداست که بهار می‌شود و دوست محمدخان پنجاه هزار افغان کون برهنه تازه نفس را به تحریک انگلیس بر سر هرات و آن قشون خسته و لکنته ما که از روز حرکت مستر موره از تهران مأمور خراسان شده‌اند سرازیر می‌کند و معلوم است که حالت هرات و آن قشون به کجا منجر می‌شود. وانگهی غله و آذوقه در هرات و آن حوالی وجود ندارد، حسام‌السلطنه خرواری ده تومان ممنون است پیدا کند [ولی] به دست نمی‌آید و از این طرف هم قشون کرمان و محمره و فارس از یک سال و هشت ماه و شش ماه زیاد و کم مأمور شده و نشسته‌اند. این قشون را مگر تا کی می‌توان در سفر و سختی نگاه داشت و با انگلیس به جنگ انداخت؟ اگر همین قشون را به کار بیندازیم از امکان خارج است و اگر عوض بفرستیم از کجا بفرستیم. الان در هیچ جا فوجی و سواری نداریم که بالفعل در حرکت باشد و قشون تازه که نمی‌توانیم خلق کنیم. زیادتر از همه، درد بی‌پولی است از شما که نمی‌توان پنهان داشت، کار به جایی رسیده است که اشرفیهای دوهزاری عهد آقا محمدخان را که در خزانه به قدر هشت نه هزار تومان بود بیرون آورده اشرفی سکه زدیم و به خرج می‌دهیم و هر روز اخراجات است که صد هزار پنجاه هزار سر در می‌آورد. علاوه بر مخارج زمان محاصره هرات که شما خود اطلاع کامل دارید بعد از فتح هرات تا حال زیاده بر صد هزار تومان وجه نقد از اینجا فرستاده و خرج آن اردو کرده‌ایم، چهل پنجاه هزار تومان به محمره فرستاده‌ایم، سی چهل هزار تومان به کرمان، کشیکچی‌باشی صد هزار تومان با خود برد که هیچ دخلی به مصارف قشون مأمور فارس که از هزارها بیرون است ندارد، از شما هم در باب پول قرض کردن

از امریکا و غیره که تمهیدش را داشتید هیچ اثری بروز نکرد. با این احوال خود ملاحظه نمائید که تا کی می‌توان ایستاد و متحمل جنگ و مصارف جنگ شد؟ اما به هر قیمتی که باشد بعون الله تعالی یقیناً تا آن موعد که شما خواسته‌اید و بلکه زیادتر در کمال سختی و صلابت خودداری (به واسطه پارگی کاغذ چند کلمه در اینجا خوانده نمی‌شود)... و انگلیس چنان که تا حال از بوشهر پیش‌تر نتوانست بیاید باز ان‌شاءالله نخواهد توانست، اما تا زود است و پرده از روی کار برداشته نشده است و خدای نکرده صدمه و لگد افغان و دیگری را نخورده‌ایم کار را به هر قیمتی که صلاح دانید بگذرانید. هر چه از تکالیف کم کرده‌اید خدمت به ولی‌نعمت و دولت خود کرده‌اید و هر چه نکرده‌اید معلوم است در قوّه نداشته‌اید. این کاغذ را به خط معهود حسب‌الامر سرکار اعلی‌حضرت شاهنشاه ولی‌نعمت همایون خود به شما می‌نویسم و به ملاحظه نظر مبارک رسیده است و پای همین کاغذ را برای سند شما مهر می‌کنم. به شما بحث و ایراد نخواهد داشت البته بگذرانید. امین‌الملک شوخی می‌کنم. دلتنگ نباشید با اختیارنامه سابق که عبارت از فرمان و دستخط همایون مورخ به تاریخ ۲۰ شهر ربیع‌الثانی و کاغذ پا به مهر من به همان تاریخ باشد دیگر چه اختیارنامه و دستورالعمل مجدده می‌خواهید؟ همه چیز را موافق آن احکام مختار شده‌اید، چیزی که در آن میان نیست یکی تغییر سلطنت است که نوشته‌اید، حاکم به دهان اینها تغییر سلطنت می‌خواهند و یکی عزل من است که آن هم بالمآل خدا نکرده راجع به تغییر سلطنت می‌شود. سوای این دو فقره در هر باب اختیار کلیه به هم رسانیده‌اند. پس اگر از اختیار محدده منظور این باشد که این دو فقره نیز استثناء نشود دیگر چه اختیارنامه‌ای است که شاهنشاه مرحمت فرمایند یا من بدهم؟ البته آنها که تغییر سلطنت و صدارت می‌خواهند سلطان و صدری هم فکر کرده‌اند. اختیارنامه را همان پادشاه و وزیر بدهند، دیگر چه ربطی به اینجا خواهد داشت؟ و الا همان اختیارنامه که تمام است. خلاصه شوخی کردم، شما

اختیار دارید که به جز این دو فقره محال آنچه توانستید از تکالیف کم کنید و آنچه نتوانستید قبول نمایید و در هر حال مصالحه کنید و بگذرانید، فی ۱۴ رجب ۱۲۷۳».

بالاخره بعد از مذاکراتی که بین فرخ‌خان، نماینده ایران و هنری ریچارد چارلز کولی[1]، سفیر انگلیس در پاریس به عمل آمد به واسطه شتاب و عجله‌ای که اولیای دولت ایران در صلح با انگلیسها داشتند قبل از رسیدن نامه فوق به پاریس قراردادی در تاریخ چهارم ماه مارس ۱۸۵۷ در ۱۵ مادّه به امضا می‌رسد وانگلیسها تقریباً همان امتیازاتی را که بعد از معاهده ترکمان‌چای به روسها داده شده بود به دست می‌آورند[2] و راه را برای توسعه نفوذ خود و تحصیل امتیازات سیاسی و اقتصادی در اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم هموار می‌سازند که این مقاله گنجایش شرح و بسط آن را ندارد.

---

[1]. Henry Richard Charles Cowley

[2]. برای اطلاع از متن این قرارداد به تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس، تألیف محمود محمود، جلد دوم، ص ۵۳۲ مراجعه شود.

روابط بین ایران و عثمانی*

ناصرالدین‌شاه قاجار

نامه ذیل را که اصل آن به دستخط ناصرالدین‌شاه و خطاب به حاجی میرزا حسینخان مشیرالدوله است در دوره وزارت امورخارجه وی ظاهراً در حدود سال ۱۲۹۳ق تحریر یافته، چه در همین سال است که منیف افندی از استانبول برای اعلان رسمی جلوس سلطان عبدالحمید خان ثانی به عنوان سفارت فوق‌العاده به تهران آمد. اصل نامه که بر روی کاغذ رقعه‌ای در دو صفحه نوشته شده در ملکیت آقای محمود فرهاد معتمد است و ایشان آن را در اختیار نشریه اداره وزارت امور خارجه گذاشته‌اند [که] به علل فنی نشر عین صورت آن ممکن نشد.

جناب مشیرالدوله [!] خود می‌دانید و شاهد هستید چه در ایام وزارت مختار خود در اسلامبول چه در ایام صدارت و حالا و به خصوص در سفر فرنگستان و اقامت اسلامبول همیشه منظور نظر ما اتحاد و اتفاق و دوستی حقیقی با دولت عثمانی بوده است و هر چه ما دراین فقره پیش می‌رفتیم از آن دولت کمتر مساعدت می‌دیدیم و نرسیدن به این مقصود همیشه مایه افسوس ما بوده و هست که چرا در دنیا دو دولت اسلام باقی مانده باشد و مراوده آنها روز به روز برخلاف مقصود رو به تنزل گذاشته

* دورهٔاول، ش ۴، (آذر ۱۳۲۸).

بالاخره به برودت کلی منجر شود. شما مأمور هستید که منیف افندی، وزیرمختار آن دولت، را خواسته و این دستخط و اظهارات ما را به او حالی بکنید که به دولت خود اظهار دارد. یکی دو سال است که استمراراً بعضی حرکات از مأمورین و سرحدداران آن دولت مشاهده می‌شود که جمیعاً مایه برودت و یأس از بقای دوستی دولتین اسلام است و به هیچ وجه سبب و جهت این امور را نمی‌فهمیم. اگر خیال دولت عثمانی و اولیای دولت سلطان بر این است که دوستی دولتین را برهم زده بهانه و اسباب نقار فراهم بیاورند لازم نیست که به تدریج و مرور حالی و خاطر نشان نمایند. می‌توان بالصراحه اعلام کرد که دوستی با این دولت را لازم ندارند تا در آن وقت دولت ایران هم بالصراحه تکلیف خود را بداند و بفهمد که چه قسم باید حرکت نماید. ضررهایی که دولت عثمانی در عین دوستی و اتحاد به دولت ایران وارد می‌آورد خیلی بیشتر از اوقاتی خواهد بود که آشکارا اعلام جنگ نماید. گاهی عبدالرحمن هرتوشی تجاوز خاک کرده داخل مملکت خوی می‌شود و قتل و غارت می‌کند، این روزها از طرف بایزید با توپ و سرباز داخل خاک ماکو و خوی شده ضررها می‌رسانند. یار احمدجاف داخل خاک کردستان شده قتل و غارت می‌کند و همچنین چون دولت ایران دولت عثمانلو را تربیت شده دانسته و اطمینان کامل دارد که بدون جهت خلاف عهد نکرده و مرتکب چنین اعمال نمی‌شود این است که به این نوع خطرات و تطاول دچار می‌شود و هر قدر هم به وزیرمختار آن دولت در تهران و اسلامبول اظهار می‌کنند چاره نمی‌شود. لیکن بعد از این لابد است که سرحدات خود را با خاک عثمانی مثل سرحدات خراسان و ترکمان و غیره معدود کرده همان احتیاط را که در آن سرحدات منظور می‌دارد در این نواحی هم منظور دارد و آنچه اتفاقات که روی می‌دهد بعینها معامله به مثل نماید. آن وقت به نظر باید آورد که نتیجه وخیمه آن عاید کی خواهد شد و آخر آن به کجا منجر خواهد شد اصل مقصود از

نوشتن این دستخط این است که دولت ایران بالصراحه تکلیف خود را بداند و بفهمد، واجب و لازم است. آیا باید همه روزه و هر ساعت منتظر و مترصد یک امر ناگواری باشد که در سرحدات به وقوع برسد، اگر دوستی و صلح است این نوع امور که وقوع می‌باید بالمرّه برخلاف آن است. اگر دشمنی و عداوت است با لباس دوستی و یک جهتی منافات کلی دارد. باید فهمید و باید دانست. منیف افندی می‌نویسد چرا قدغن زوار به خاک عراق و عرب شده است. البته خودش بهتر از ما می‌داند که یک نفر رعیت ایران و یک فقیر بیچاره که به زیارت می‌رود مالک مال و جان خود نیست. چه بی‌احترامیها که در خاک عثمانی به رعیت این دولت نمی‌کنند و همچنین در مکه و مدینه منوره معلوم است. با این حالت چطور دولت ایران راضی می‌شودکه رعیت او به خاک همچه دولتی برود که هرگز احترام او را منظور ندارند و هیچ نمی‌فهمم که باعث و سبب این نوع رفتارها و مفسده‌ها کیست و چیست و چه مصلحت دانسته‌اند در این امور به جز تضییع دولتین اسلام. بلی می‌گویند که از طرف دولت ایران و سرحدداران ایشان هم این نوع معاملات رو می‌دهد. چه خوب می‌شد یک رسیدگی و قومسیونی معین می‌شد که تقصیر طرفین معین شده و برای آینده دستورالعمل و حدی معین می‌شد به شما می‌نویسم که منیف افندی را خواسته همین دستخط ما را به او بدهید و تکلیف آخری دولت ایران را از او بخواهید. زیاده از این نمی‌توان این نوع امور را به حوصله و سکون گذراند.

فصل پنجم

مروری بر آغاز روابط ایران و ایالات متحده

آغاز روابط ایران و آمریکا*[1]

ابراهیم تیموری

تاریخ تمایل به برقراری روابط اقتصادی و سیاسی بین دولت ایران و دول متحده امریکای شمالی اواسط قرن نوزدهم میلادی است.

در آن هنگام امریکاییان برای رقابت تجاری با انگلیسیها می‌کوشیدند در نقاط مختلف دنیا رسوخ کرده تجارت خود را توسعه دهند. انگلیس‌ها نیز کاملا مواظب اقدامات رقیب خود بودند. و چنان که می‌دانیم این رویه در موقع جنگهای داخلی امریکا جنبه خصومت‌آمیز به خود گرفته بود.

یکی از نقاطی که برای تجارت مورد توجه امریکاییان قرار گرفت کشور ایران بود، ولی انگلیس‌ها که در ایران منافع زیادی داشتند به این موضوع با بدبینی می‌نگریستند.

در آن موقع ایرانیان از امریکا چندان اطلاعی نداشتند و فقط از راه روزنامه‌های اروپا و از کتاب تحفه‌العالم میرعبداللطیف شوشتری که در سال ۱۲۱۶هجری قمری برای نظام حیدرآباد دکن تألیف شده بود مختصر آشنایی از ینگی دنیا به هم رسانیده بودند و می‌دانستند که در قاره جدید دولتی مقتدر تأسیس شده که هدفش غیر از

---

* دورهٔ دوم، ش ۴، دی ۱۳۳۵.

[1]. این مقاله فصلی از جلد دوم کتاب عصر بی‌خبری، تألیف آقای ابراهیم تیموری است.

مقاصد استثماری دول استعماری اروپاست.

در آن هنگام دولت متحده امریکا که خود تازه زنجیرهای استعمار را پاره کرده بود در کشورهای مختلف هدفی جز توسعه تجارت و بازرگانی نداشت و گذشته از آن عده زیادی از مردان آزاده و خیر و نوع پرور آن سرزمین زندگی خود را صرف راحت و آسایش مردم جهان می‌کردند و در نقاط مختلف گیتی با ایجاد مدرسه و بیمارستان و انتشار کتب مذهبی به تبلیغ و نشر دین عیسی می‌پرداختند. در سال ۱۲۴۴ هجری قمری / ۱۸۲۹ میلادی دو نفر کشیش امریکایی به نام اسمیت و دوایت به عنوان مطالعه در احوال عیسویان آذربایجان به ایران آمدند و پس از مراجعت به امریکا نتیجه مطالعات خود را منتشر ساختند و بنا به پیشنهاد ایشان جمعیت مبشرین پروتستانی امریکا کشیشی را که پرکینز نام داشت برای تبلیغ روانه آذربایجان نمود و او با همسرش در ۱۲۵۰ق. به تبریز وارد شد و سال بعد مبلغ دیگری با همسر خود به او ملحق گردید.

پرکینز در بین ارامنه آذربایجان مشغول تبلیغ شد و علاوه بر کلیسا و کتابخانه و مطبعه و بیمارستان مدرسه‌ای نیز به سال ۱۸۳۶م. در ارومیه دایر کرد که در آن علاوه بر تدریس بعضی مواد قالی‌بافی و آهنگری هم به اطفال تعلیم داده می‌شد. در این مدرسه عده‌ای از ایرانیان مشغول تحصیل و فراگرفتن زبان انگلیسی شدند و از این به بعد ارومیه مرکز فعالیت مبلغان مسیحی شد تا دوره ناصرالدین‌شاه که از پیشرفت آنان جلوگیری کردند.

مؤلف تاریخ روضه‌الصفا راجع به این موضوع می‌نویسد: « جمعی از کشیشان ینگی دنیا و قسیسان مذهب کاتولیک که متشرعه آن طوایف‌اند در شهر ارومی در آمده قانون کاتولیک را مروج می‌گشتند و مردم ارامنه ایران را بدان مذهب دعوت همی کردند و خاتمه این مقدمه چنان می‌گشت که به تمامی ارامنه سکنه ایران به تحت حکومت

بیگانه می‌کشید و در شریعت مطهره ثلمه و رخنه می‌افکند، لهذا صدراعظم میرزا آقاخان نوری، کشیشان را از این تدریس... ممانعه فرمود».

ولی بعدها فعالیت امریکاییان در ایران آزاد شد و آنان در شهرهای مختلف مثل تهران، همدان، رشت، کرمانشاهان، اراک و ملایر به تأسیس مدرسه و بیمارستان پرداختند.

در هر صورت در آن موقع با چنان اوضاع و احوالی زمامداران ایران و امریکا هر یک به خیال خود به منظوری به نمایندگان خویش دستور می‌دهند که با نماینده طرف دیگر برای انعقاد عهدنامه دوستی و روابط اقتصادی وارد مذاکره شوند، چنان که این موضوع از متن گزارش مورخ ۱۳ ماه جمادی‌الاولی ۱۲۷۲ میرزا قاسم خان والی، وزیرمختار ایران در پطرزبورگ، به وزارت امور خارجه که نقل می‌شود به خوبی معلوم می‌گردد:

« خداوندگارا مرحمت شعارا در باب امر معاهده امریکا مقرر فرموده بودند که برای انعقاد معاهده دوستی و تجارت فی‌مابین دولت علیّه ایران و دولت بهیه امریکا دستورالعملی به عالی‌جاه مسیو جان خان التفات شده و هنوز خبری از عالی‌جاه مومی‌الیه به ظهور نرسیده بوده است و بعد از رسیدن خبر مراتب را به کمترین بندگان اعلام خواهند فرمود.

از مراتب مندرجه استحضار به هم رسانیده حسب‌الفرمایش کمترین بندگان جناب ایلچی دولت مشارالیها مقیم این ولا[یت] را مأیوس نخواهد کرد تا خبر از جانب اولیای دولت علیّه به این کمترین بندگان برسد. از قراری که ایلچی امریکا نوشته و گفته با اکثر بلکه به همه دولتها عهد دوستی دارند مگر با دولت علیه ایران و بسیار طالب هستند و مکرر به کمترین گفته است که این مکالمه مابین ما محرمانه بماند تا ان‌شاءالله امر به انجام برسد، زیرا که اگرچه با انگلیس عهد دوستی داریم ولکن آنها باطناً راضی نیستند که دولت امریکا با دولت علیّه ایران عهد دوستی و تجارتی داشته باشد، زیرا که برای آنها

خوب معلوم است همین که عهد دوستی و تجارتی ما منعقد شد از کثرت تجارت تجار ما ضرر فاحش برای آنها خواهد رسید و الان در امریکا بنای راه‌آهنی[1] دارند که به هندوستان بکشند، همین که این راه به اتمام رسید بسیار نزدیک خواهد شد از امریکا به حدود ایران که بوشهر باشد. بالجمله دولت مشارالیها با دولت انگلیس باطناً خوب نیست و دولت انگلیس هم جمیع امورات خود را با دسیسه می‌گذراند و این هم در این ولایت مشهور است که اگرچه دولت امریکا با دولت انگلیس هم عهد می‌باشند لکن هر دو در علیه همدیگر افکارهای دیگر دارند. اگر ان‌شاءالله عالی‌جاه مسیوجان خان تا حال امر معاهده را گذرانده باشد به خصوص در این وقت گویا بسیار به کار خواهد آمد. محض جهت استحضار جسارت به عرض رفت. امر کم العالی مطاع. فی ۱۳ شهر جمادی‌الاولی سنه ۱۲۷۲».

به هر حال ایجاد روابط اقتصادی بین ایران و امریکا موافق میل انگلستان نبود. به همین جهت مذاکراتی هم که بین طرفین صورت می‌گرفت جنبه محرمانه داشت و وقتی دولت ایران برای عقد معاهده جداً تصمیم می‌گیرد که روابطش با انگلستان بر سر قضیه هرات حسنه نبود. خلاصه بعد از مذاکراتی که بین نمایندگان طرفین یعنی فرخ‌خان غفاری کاشانی، امین‌الملک ایلچی کبیر دولت علیّه ایران در پاریس، کارول اسپنس Carrol Spence، وزیرمختار ممالک متحده امریکای شمالی مقیم دربار عثمانی، صورت می‌گیرد، معاهده‌ای در هشت ماده به زبان فارسی و انگلیسی برای برقراری روابط دوستی و معاملات تجاری بین دو کشور تهیه می‌شود.

این معاهده در سال دهم سلطنت ناصرالدین‌شاه هنگامی که میرزا آقاخان نوری صدراعظم و میرزا سعید خان وزیر امور خارجه ایران بودند به تاریخ پانزدهم ربیع‌الثانی ۱۲۷۳ مطابق ۱۳ دسامبر ۱۸۵۶ در استانبول به امضاء نمایندگان فوق می‌رسد و در ۲۰

---

[1]. ظاهراً مقصود راه کشتیرانی است.

شوال ۱۲۷۳ برابر ۱۳ ژوئن ۱۸۵۷ نسخ آن رسماً مبادله می‌گردد.

به موجب معاهده مذکور اتباع دولت متحده امریکای شمالی همان حقوقی را که اتباع سایر دول داشتند به دست می‌آورند و به عبارت دیگر از این تاریخ کاپیتولاسیون شامل امریکایی‌ها در ایران نیز می‌شود. چنان که در مادّه پنجم معاهده مزبور می‌نویسد: «... هرگاه در ممالک محروسه ایران مرافعه یا مباحثه‌ای فی‌مابین تبعه دولت علیّه ایران و اتباع دولت ممالک مجتمعه امریک شمالی حادث شود در محلی که وکیل یا قونسول ممالک مجتمعه امریک مقیم باشد مقالات متداعیین و تدقیق و تحقیق اجرای حکم به عدل و انصاف در محکمه دولت علیّه ایران که محل عادیه طی این گونه امورات است با حضور احدی از منتسبان وکیل یا قونسول دولت ممالک مجتمعه امریک خواهد شد».

بعد از عقد این قرارداد وزیر امور خارجه ایران که برای مقابله با انگلیس‌ها در کشورهای مختلف در صدد جلب دوستی و کمک دولت بی‌طرف بود به نماینده ایران در پطرزبورغ دستور می‌دهد که با وزیرمختار امریکا مذاکره کند و برای جلب نظر و دوستی آن دولت اقدام نماید. برای مزید اطلاع عین دستور مورخ ۲۴ جمادی‌الثانیه ۱۲۷۳ میرزا سعیدخان، وزیر امور خارجه به عنوان میرزا قاسم خان والی، وزیر مختار ایران مقیم پطرزبورغ نقل می‌کنیم و به طوری که ملاحظه می‌شود در اینجا دولت ایران علت خصومت بین ایران و انگلیس را عقد معاهده دوستی و نزدیک شدن ایران و امریکا می‌داند ـ این نامه توسط چاپار سفارت روسیه ارسال شده است:

کاغذهای مورخه ۲۳ ربیع‌الاول شما را که متضمن بعضی مطالب بود خواندم. درخصوص ملاقات و خصوصیت خود با ایلچی دولت امریکا که از آن قرار نوشته صورت مجلس ملاقات را و محاوراتی که فی‌مابین شده از قبیل استمزاج شما که حالت دولت مشارالیها با دولت انگلیس چگونه است و جواب ایلچی مزبور

که دولت آمریک همواره در صدد بی‌استقلالی (؟) مأمورین دولت انگلیس است و کمال تحسر را از قصد خلاف و دور از حقانیت انگلیس نسبت به دولت علیّه ایران دارد از این مقوله که نوشته فرستاده بودید با تأمل و دقت ملاحظه نمودم و این مراتب را که شما به اقتضای وقت با ایلچی مشارالیه به میان آوردید پسندیدم. البته سواد عهدنامه دوستی و تجارتی که فی‌مابین دولت ایران و دولت امریکا انعقاد یافته و در یازدهم جمادی‌الاولی به جهت اطلاع شما فرستاده شده الی حال رسیده ملاحظه کرده‌اید و به ایلچی مزبور نیز از دولت متبوعه خودش اطلاع داده شده است. بالجمله، دولت علیّه ایران امروز با دولت امریکا بلاواسطه کمال دوستی و صفا و مسالمت را دارد و از این دوستی و مخادنت نتیجه‌های خوب و منظورات عمده مطمح نظر دولت ایران خواهد بود. آن برادر مهربان باید بعد از خواندن این نوشته ایلچی امریکا را به مناسبتی ملاقات نموده و بعد از اظهارات دوستانه در ضمن صحبت به عبارت مناسبه و به طور خصوصیت محرمانه به ایلچی مشارالیه القا کنید که سبب و علت واقعی برای برودت و خصومت انگلیس با دولت ایران مقدمه میرزا هاشم‌خان نبوده و نیست، چرا که هیچ عقل و درایت تصدیق نخواهد کرد که دولت بزرگی با کمال سلم و صفا که با دولت بزرگ دیگر دارد به این بهانه‌های بی‌معنی و سخیف بی‌مایه ترک مراوده نمی‌کند و پایه خصومت را به آنجاها نمی‌گذارد و به این شدت خود را و دولت دوست چندین ساله خود را در مقام ضرر و خسارت بی‌فایده نمی‌آرد که محل طعن دول سایره شود. بلکه این مقدمه را با دولت ایران به افواه مردم داخله و خارجه انداخته و روزنامه‌های خود مشتمل به این مقدمه میرزا هاشم‌خان نموده در دول یوروپ پهن کرده است که خود را از سبب حقیقی این برودت و خصومت بر کنار دارد و خود را به آن سبب آشنا نکند. بعد از آنکه آن برادر، ایلچی مزبور را به مقدمات

مزبور تشنه کرد و مترصد و نگران نمود که علت واقعی این خصومت حاضره آیا چه خواهد بود، بگویید که محرمانه به شما می‌گویم موجب این عداوت که حالا را به جنگ و جدال انجامید دولت ایران را واداشته است که همه استعداد خود را کاملا بر سر این کار بگذارد این است که چندی قبل از مبادرت دولت انگلیس به این بهانه‌جویی‌ها و دست زدن به این حرکات و رفتارهایی که تحمل آنها از قوه دولت و اهل مملکت بیرون بوده است اولیای دولت پاکتی مشتمل به نوشتجات و اختیارنامه و دستورالعمل برای مقرب‌الخاقان حاجی میرزا احمدخان، وزیر مقیم اسلامبول، روانه داشتند که در سفارت اسلامبول عهد دوستی و تجارتی را به مقتضای میل مفرط این دولت با دولت امریکا منعقد سازد و به توسط ایلچی آن دولت فصول عهدنامه را توصیه نموده به اطلاع اولیای آن دولت رسانیده مبادله کنند. از سوء اتفاق پاکت مزبور مفقود شد [و] به دست کارگذاران انگلیس افتاد. پاکت را گشودند و از مکنونات اولیای دولت ایران که منافی خواهش و میل آنها بوده استحضار به هم رسانیدند. به ملاحظه عناد باطنی که با دولت امریک دارند و بالبداهه معلوم است که نمی‌خواهند ابداً هیچ دولتی با دولت مشارالیها راه دوستی داشته باشند و نظر به دوراندیشی‌ها و خیالات فاسده دور و دراز بنای بدرفتاری و بهانه‌جویی‌ها با دولت ایران گذاشتند و رفته رفته کار را به جدال کشیدند و الان دولت ایران در حقیقت رهین دوستی دولت امریکاست و هرگاه درست ملاحظه شود در سر دوستی آن دولت است که با دولت انگلیس محاربه می‌کند و متحمل این همه مخارج و خسارت شده و می‌شود و معلوم نیست که مآل این امر به کجا منتهی خواهد شد و هر گاه آن برادر بتواند نه به طور تکلیف ایلچی امریک را وادارد که مراتب را به دولت متبوعه بنویسد خیلی خوب است، البته آن برادر مراتب را القا به ایلچی مزبوره نموده سؤال و جواب را صورتی برای

من بفرستید ۲۴ جمادی‌الثانیه سنه ۱۲۷۳».

بعد از این جریان با وجود معاهده سابق تاسال ۱۳۰۰ هجری قمری / ۱۸۸۳ میلادی طرفین نماینده سیاسی و کنسولی در کشور یکدیگر نداشتند و تا این وقت دولت انگلستان حافظ منافع اتباع امریکا در ایران بود.

در این مدت مکرر اقداماتی صورت گرفت که طرفین نماینده مقیمی به ممالک یکدیگر اعزام دارند ولی به واسطه اشکالاتی از جمله عدم تأمین هزینه مالی، این امر به عهده تعویق می‌افتاد ـ جان فوستر (John Foster) وزیرمختار امریکا در پطرزبورگ، در گزارش خود به وزارت امور خارجه امریکا به تاریخ ۲ ماه مه ۱۸۸۱ می‌نویسد: « دیروز جناب حاج میرزا حسین‌خان سپهسالار اعظم [و] سفیر کبیر فوق‌العاده پادشاه ایران که برای تبریک جلوس امپراتور روسیه وارد شده است به سفارت امریکا آمد. در مذاکراتی که هنگام بازدید پیش آمد سپهسالار اظهار تأسف نمود که دولت امریکا با ایران هیچ گونه روابط رسمی ندارد و حال آنکه قرارداد تجارت و مودتی که بین دو کشور منعقد شده مستلزم داشتن روابط رسمی است. سپهسالار اظهار نمود کشتیهای امریکا به بندرهای ایران آمد و رفت می‌کنند. اتباع امریکا در ایران سکونت دارند و چون هزینه زندگی در تهران بسیار ارزان است دولت امریکا می‌تواند بدون مصارف زیادی کارداری در آنجا داشته باشد. سپهسالار اظهار داشت مرسلین امریکایی که قسمت اعظم ساکنین امریکایی ایران را تشکیل می‌دهند متهم شده‌اند که در اغتشاشات اخیر کردها با ترکها همدست بوده‌اند. دولت ایران وی را مأمور رسیدگی بدین امر نموده و در نتیجه تحقیقات معلوم شد که اتهام مزبور بی‌اساس بوده است و سپهسالار توانسته بود روحانیان مسیحی را از این اتهام شدید تبرئه نماید.

... سال گذشته هنگامی که رهسپار محل مأموریت خود بودم و از لندن عبور می‌کردم در کالج « سنت جیمز» وزیرمختار ایران در انگلستان را ملاقات نمودم. او هم

اظهار میل می‌کرد که دولت امریکا نماینده‌ای به ایران اعزام دارد... چند سال پیش موقعی که شاه ایران در این شهر بود با سرکنسول امریکا در پطرزبورگ در این خصوص مذاکره و همین قسم اظهار تمایل نموده بود لهذا شبهه‌ای ندارم اگر نماینده‌ای از طرف دولت امریکا به ایران فرستاده شود با دل و جان پذیرفته خواهد شد...»

کنگره امریکا لایحه تأمین هزینه حقوق کاردار و سرکنسول امریکا را در تهران به مبلغ پنج هزار دلار با کمک یکی از نمایندگان که شوهر خواهرش جزء گروه مرسلین امریکایی در ایران بود و بدین واسطه اطلاعاتی از این کشور به دست آورده بود تصویب کرد و سال بعد یعنی در ژانویه ۱۸۸۳ / ربیع‌الاول ۱۳۰۰ اولین وزیرمختار امریکا به نام بنجامین (S.G.W.Benjamin) عازم ایران شد و نامه‌های خود را از طرف مستر آرتور (Arthur)، رئیس‌جمهور امریکا، به ناصرالدین‌شاه تسلیم کرد.

بنجامین جریان ورود خود به ایران و ملاقات با ناصرالدین‌شاه را در کتابی که به نام *ایران و ایرانیان* در سال ۱۸۸۷م. منتشر کرده چنین می‌نویسد:

« از میدان بزرگ وزارت جنگ گذشتیم و به کوی جدید اروپایی نشین شهر رسیدیم. نزدیک منزل افسری به تاخت آمد و اطلاع داد که سی‌صد سرباز بیرون خانه برای احترام صف کشیده‌اند. سربازان سلام دادند. پس از جواب سلام پیاده شده با همراهان وارد شدیم. روی میزها مملو از شیرینی‌های مرحمتی اعلی‌حضرت بود. میزها از وفور نعمت سنگینی می‌کرد. پس از صرف چای و قلیان رئیس قشون برخاست و همه رفتند. روز دهم ژوئن رئیس کل تشریفات به دیدن من آمد و گفت اعلی‌حضرت ساعت یک بعد از ظهر روز یازدهم ژوئن / ۲۱ خرداد ماه ۱۲۶۲ شمسی مرا به حضور خواهد پذیرفت و بلافاصله به ییلاق خواهد رفت...»

و راجع به روزی که نزد ناصرالدین‌شاه می‌رود می‌نویسد:

« ... کالسکه‌ای شش اسبه از طرف اعلی‌حضرت آوردند. روی هر اسبی یک

کالسکه‌چی نشسته بود. بیست شاطر ملبس به لباس مخمل و کلاههای مجلل پردار با بیست سوار در جلو کالسکه حرکت می‌کرد. با مهماندار و معاون تشریفات عازم دربار شدیم. به مجرد ورود به کاخ شاهی غرش رعدآسای توپی که به احترام امریکا شلیک کردند در سراسر شهر شنیده شد. از پلکان با شکوهی بالا رفتیم، دیوارها را با تابلوهای اساتید اروپایی آراسته بودند. وارد تالار وسیعی شدیم که تأثیر عظیمی در روح بیننده داشت.

اعلی‌حضرت در قسمت بالای تالار ایستاده بود. پس از مختصر کرنش پیش رفتم. شاه اشاره کرد جلوتر بیایم. جلوتر رفتم و خطابه خود را ایراد داشتم. شاه با دقت گوش می‌داد و با اینکه فرانسه را می‌فهمید مترجم ترجمه می‌کرد. در پاسخ خطابه من اعلی‌حضرت از گشایش سفارت ابراز خشنودی نموده و گفت: « توسعه مناسبات سیاسی بین دو ملت به نفع هر دو کشور است.» سپس پرسید: « آیا سفارت امریکا در تهران به طور موقت خواهد بود یا دائم؟» عرض کردم: « دلایلی هست که تصور می‌رود به طور دائم سفارت باقی بماند.» آن‌گاه گفت: « با مؤکدترین طرزی به دولت خود گزارش دهید که دولت ایران علاقه‌مند است همیشه سفارت امریکا در پایتخت ایران باقی بماند.» رفتار شاه بسیار طبیعی و موقر بود. شاید اندکی حال عصبی داشت، زیرا عینک طلای خود را گاه گاه روی تاج خود می‌برد...»

نخستین نماینده‌ای که از ایران به امریکا رفت در سال ۱۳۰۵ هجری قمری / ۱۸۸۸ میلادی حاجی حسین‌قلی خان نوری معتمدالوزاره، پسر هفتم میرزا آقاخان نوری بود که بعدها به صدرالسلطنه لقب یافته است.

مردم تهران صدرالسلطنه را بعد از مراجعت از واشنگتن به نام حاجی واشنگتنی می‌خواندند و حکایات زیاد از دوره مأموریت او در امریکا نقل می‌کردند.[1]

---

[1]. گزارشهای معتمدالوزاره از واشنگتن و مدارک و اسناد دیگری که مربوط به سفارت اوست در همین بخش آمده است.

گزارشهای نخستین ایلچی ایران در امریکا*

پس از انتصاب مستر پرات، دومین ایلچی امریکا در ایران، در سال ۱۳۰۵ قمری / ۱۸۸۸ میلادی به صوابدید ناصرالدین‌شاه حاج حسینقلی خان معتمدالوزاره، پسر هفتم میرزا آقاخان اعتمادالدوله صدراعظم نوری جهت تأسیس سفارت در واشنگتن تعیین و منصب ایلچی‌گری ایران در امریکا به وی تفویض گردید. شادروان عباس اقبال درباره او می‌نویسند: « مرحوم صدرالسلطنه که در ماه صفر ۱۲۶۵ (سال دوم سلطنت ناصرالدین‌شاه) متولد گردیده پس از تحصیل خط و ربط تحت سرپرستی مرحوم میرزا سعیدخان مؤتمن‌الملک، وزیر امور خارجه، به خدمت در وزارت خارجه داخل شد و بعد از آنکه به رتبه استیفا رسید و چند گاهی در دفتر این وزارتخانه خدمت کرد در سال ۱۲۹۵قمری به زیات بیت‌اللّه رفت و پس از عزل مرحوم حاجی میرزا حسین‌خان سپهسالار از وزارت خارجه و نصب مجدد میرزا سعیدخان به این مقام مرحوم حاجی حسینقلی خان هم به نیابت اول وزارت خارجه منصوب گردید، سپس به معاونت آن وزارتخانه ارتقاء یافت و در ۱۳۰۲ معتمدالوزاره لقب گرفت و ژنرال قنسول ایران در هندوستان شد. در ۱۳۰۵ او را از هندوستان احضار و به وزارت مختار امریکا مأمور کردند. مرحوم معتمدالوزاره که بعدها لقب صدرالسلطنه گرفت و به وزارت فواید عامه نیز اختیار شد مردی ساده دل بود و گاه گاه اشعاری نیز می‌گفت که به علت سستی وزن و ابتذال

---

* دورهٔ دوم، ش ۴، دی ۱۳۳۵.

مضمون خالی از لطف نبود. ظرفاء تهران غالباً آنها را در مجالس و محافل می‌خواندند و از نقل آنها لذت می‌بردند و بعضی از ایشان گاهی نیز از خود اشعاری می‌ساختند و به نام آن مرحوم منتشر می‌کردند. وفات مرحوم صدرالسلطنه در تهران به تاریخ ۱۳۱۶شمسی اتفاق افتاد و شرح زیر سواد تفصیلی است که خود آن مرحوم در پشت تذکره احوال میرزا فضل‌الله وزیر نظام، عم خویش نوشته در تصرف مرحوم دکتر غنی بوده:

« بسمه تعالی ـ روز پنج‌شنبه غره شهر شعبان المعظم ئیلان ئیل هزار و سی‌صد و یازده هجری که از عمرم چهل و هفت می‌گذرد و سی سال است که پدرم مرحوم جنت مکان میرزا آقاخان صدراعظم وفات یافته و حضرت علیّه والده بزرگوارم که دختر عموی مرحوم زکیخان سردار است هشتاد ساله در نجف اشرف مجاور است و روزی است که فرزندم، مهرماه خانم به سلامتی جهت محمدحسین خان، پسر ساعدالدوله سردار تنکابن عقد می‌شود و به مبارکی و میمنت این کتاب از شخصی ابتیاع شد.

این تاریخی است که عم بزرگوارم، میرزا فضل‌الله وزیر نظام انشاء فرموده، هشتاد سال عمر کرد، بعد از پدرم به فاصله دوازده سال مرحوم شد و بعد از برهم خوردن دستگاه صدارت هر قدر کوشش کرد با کمال استعداد و قابلیت صاحب کار نشد و از پدرم بزرگ‌تر بود و بنده زمان عزل پدر ده ساله بودم و پس از فوت پدر هفده ساله. به هندوستان جنرال قنسول و در ینگی دنیا سفیر کبیر شدم و پسر هفتم مرحوم پدر هستم. به مکه و عتبات و مشهد مقدس به زیارت رفتم. امروز ملقب به صدرالسلطنه و وزیر فواید عامه هستم و خانه بنده در نظامیه رو به روی مسجد مرحوم سپهسالار است. فرانسه و انگلیسی می‌دانم.

اولادم منحصر به همین دختر است و روزگار ایران را تباه و سیاه می‌بینم خدا به همه رحم کند. دنیا محل عبرت است. رفتند، ما هم می‌رویم. هر چه دارم همه از دولت قرآن دارم.

حرره‌العبد حسینقلی نوری سنه ۱۳۱۱»[۱]

---

[۱]. مجلهٔ یادگار، سال اول، شمارهٔ ۶، ص ۴۹ ـ ۵۲.

وزیرمختار و ایلچی مخصوص ایران با همراهان خویش که قریب ده تن از کارگزاران خبیر وزارتخانه‌ها و آشنایان به زبان انگلیسی بودند با نامه دوستانه از طرف ناصرالدین‌شاه به نام رئیس‌جمهور امریکا در همان سال از طریق خاک عثمانی عازم آن کشور گردید. میرزا محمودخان شیرازی، منشی و مترجم و عبدالعلی‌خان آجودان از جمله مأمورین بودند. این هیئت سیاسی پس از قریب دو ماه مسافرت و تحمل شدائد و سختیهای فراوان که خود ارزش تدوین سفرنامه قطوری را دارد به آبهای کرانه امریکا رسید و پس از ورود به واشنگتن به حضور مسترکلیولند، رئیس‌جمهور بار یافته و پیغامهای کتبی و تقاضاهای شاه ایران را در باب لزوم حسن تفاهم و روابط دوجانبه و اعزام سوداگران و سرمایه‌داران امریکایی به ایران به وی عرضه داشته، رئیس‌جمهور امریکا و اولیای دولت مقدم ایلچی ایران را گرامی داشتند و از ایشان پذیرایی شایان نموده حتی بعدها در تأسیس سفارتخانه ایران نیز به وی مساعدت کامل کردند و از این جهت که حسینقلی‌خان مردی ساده‌لوح و سهل‌القبول و خوش‌بیان بود، اکثراً از طرف مقامات رسمی و بازرگانان به میهمانیهای بزرگ دعوت می‌شد و کسب اطلاعات گرانبهای وی را از جریان سیاسی و اجتماعی و اقتصادی ایران مغتنم می‌داشتند. حسینقلی‌خان به علت دور بودن از کشور ایران و عدم دسترس به اولیای حکومت مرکزی غالباً جهت اتخاذ تصمیم و طرح مسائل سیاسی دچار شک و تردید می‌گردید و از استشاره اطرافیان خویش نیز مضایقه می‌نمود و مسائل غامضی را که طبیعتاً هنگام افتتاح روابط دیپلماسی و تأسیس سفارتخانه در کشورهای بیگانه پیش می‌آید شخصاً در کمال ساده‌لوحی و صرفاً به نیت خدمتگزاری به شاه و دولت متبوعه حل می‌نمود. این بود که نقشه‌ها و اعمال وی به هیچ‌وجه متناسب محیط و سنخ فکر اطرافیانش واقع نگردیده و مخصوصاً چند تن از ایشان از وی رنجیدند.

یکی از اسباب رنجیدگی همراهان ایلچی ایران حادثه‌ای است که به دستور

حسینقلی خان به وقوع پیوسته و ذکر آن خالی از لطف نخواهد بود.

در ذی‌الحجه سال ورود هیئت سیاسی ایران به امریکا حسینقلی‌خان تصمیم گرفت تا چنان که مرسوم همه ساله هم‌میهنان و خانواده‌اش بود مراسم عید اضحی را با حضور دوستان ایرانی و امریکایی در شهر واشنگتن برپا نماید. لذا دستور داد تا در آن روز دیوارهای سفارتخانه را که آن ایام عبارت از چند اتاق محقر بود آئین بسته و به پرچم سه رنگ و شیر و خورشید و گل و زیور مزین ساختند و به رسم مردم ایران گوسفندی را به همراهی خنیاگران و رقاصان چندین بار اطراف سفارتخانه طواف داده و سپس در وسط میدان بزرگی قربانی نمودند و پس از ساعتی چند مجلس جشن با شادی و دعای سلامت و سعادت شهریار ایران خاتمه یافت.[1]

حسینقلی‌خان در سال ۱۳۰۸ قمری پس از پایان مأموریت خود به ایران باز گشت. اولین گزارشهای مرحوم حسینقلی‌خان که حاکی از وطن‌خواهی و علاقه مفرط او به امور بین‌المللی است [و شرح چگونگی رفتن او به واشنگتن است] به عنوان نمونه درج می‌شود.

طهران، خدمت جناب مستطاب اجلّ اکرم افخم آقای امین‌السلطان وزیر اعظم دولت علیّه ایران دام اقباله العالی مشرف باد از ینکی دنیا واشینگتن غره شهر صفر ۱۳۰۶

نمره ۶ ـ راپرت سفارت مخصوص دولت علّیه ایران از واشنگتن، ۲۷ محرم‌الحرام سیچقان ئیل ۱۳۰۶هـ‌ق[2]

شب چهارشنبه دوازدهم محرم‌الحرام نیم ساعت از شب گذشته از سفارتخانه کبری / ایران در اسلامبول/ به جانب استاسیون / ایستگاه/ راه‌آهن جدیدی که از اسلامبول مستقیماً به فرانسه و غیره می‌رود رفته جناب

---

[1]. اسماعیل ناهید، تاریخ روابط ایران و امریکا (پایان‌نامه دانشکدۀ حقوق).

[2]. بایگانی راکد وزارت امور خارجه، کارتن شمارۀ ۲۱، دوسیۀ [پرونده] نمرۀ ۵۸، سند شمارۀ ۲۸ و ۲۱ ـ ۸۵.

جلالت‌مآب آقای معین‌الملک هم با کشتی بخار کوچک خودشان با تمام اجزای سفارتخانه به شهر اسلامبول و تا موقف راه‌آهن تشریف آوردند و تا زمان روانگی قطار [در] کالسکه بخار [اتومبیل] تشریف داشتند. الحق در این مدت توقف بنده در اسلامبول دقیقه‌ای از محبت و مهربانی فروگذار نفرمودند ـ دو ساعت از شب گذشته حرکت کرده تمام شب را از میان خاک عثمانی عبور کردیم. صبح یوم چهارشنبه وارد جسر مصطفی پاشا که سرحد جدید فی‌مابین عثمانی و بلغارستان است شده از آنجا با قطار راه‌آهنی که متعلق به بلغاریهاست روانه شدم. نیم ساعت به غروب مانده به شهر صوفیه که امارت‌نشین بلغارستان است رسیده بیش از چند دقیقه‌ای در آنجا توقف نشد، لیکن آنچه در اثنای راه از اول خاک بلغارستان تا آخر دیده شد از دو سمت جاده تماماً باغات و زراعت خوب که اغلب در این اواخر معمور کرده‌اند می‌بود. موستانهای بی‌حد و زراعت گندمک بی‌اندازه در عرض راه بود. از قراری که شنیده شد گندمک را در جزو گندم آرد کرده نان می‌کنند که نان را هم مأکول‌تر و هم سفیدتر می‌کند و هم بر قوّت گندم می‌افزاید و همچنین به اسبهای خود می‌دهند که خیلی [سر] حال و فربه می‌نماید ـ لباس دهقانی‌های بلغارستان از سر تا پا شباهت تامی به لباس دهقانی‌های مازندران و گیلان دارد، به خصوص کلاهی که بر سر می‌گذارند. ملبوس زنهای آنها شبیه به لباس زنهای ارامنه است.

خیابانها و عمارات شهر صوفیه که از دور دیده می‌شد تماماً به وضع فرنگستان و خیلی ممتاز بود و همگی جدیدالبنیان به نظر می‌آمد که بلغاریها خودشان ساخته‌اند و در زمان حکومت عثمانی خیلی شهر محقری بوده است. راه‌آهن و کالسکه‌های آنها خیلی بزرگ و ممتاز و منظم مانند راه‌آهن اروپا به نظر

می‌آمد. از قراری که شنیده شد از رعایا و تبعه دولت علیّه ایران هم در شهر صوفیه و غیره هستند که به کسب‌های پَست از قبیل توتون‌فروشی و قهوه‌چی‌گری است مشغول‌اند. خیلی متأسف شدم که چرا رعایای دولت علیّه در اقطار عالم پراکنده و به کارهای غیرقابل اعتنا می‌پردازند. پرنس فردیناند خیلی خوب و به قاعده رفتار می‌کند. مردم بلغارستان از او تمجید و تشکر می‌کردند. جای تعجب است که بلغاریهای وحشی در این مدت بسیار کم به قدری فواید تمدن و وطن‌خواهی را فهمیده‌اند که حتی‌الامکان نمی‌گذارند پول از مملکتشان خارج شود. غالب ملبوس اهل مملکت از منسوجات داخله است. از بشره و سیمای آنها استنباط وطن‌پرستی و دولت‌خواهی می‌شد.

دو ساعت از شب گذشته وارد سرحد سربستان [صربستان] شده تمام شب را در خاک سربی[صربی] می‌گذشتیم. صبح یوم پنج‌شنبه سیزدهم وارد شهر بلگراد که پایتخت سربستان [صربستان] است شده نیم ساعت در آنجا کالسکه بخار توقف نمود و از قطار سربی [صربی] به اطریشی جا به جا شده عازم خاک اطریش شدم. شهر بلگراد از شهرهای خوب و خوش منظری است، چشم‌انداز خوبی دارد و بر ساحل رود دانوب و رود ساو که در نزدیکی شهر با یکدیگر ملحق می‌شود واقع است. عمارات و کلیساهای بسیار بلند آنجا خیلی با شکوه می‌نمود. از مشاهده مناره‌های مساجد اسلام شهر بلگراد که از دور نمایان بود چنین متذکر شدم که این آخرین علامتی از هیئت اسلامیت است که در اثنای این مسافرت دیده می‌شود ـ یک ساعت بعد از حرکت قطار راه‌آهن به یک پل آهنی بزرگی که بر رود دانوب واقع و سرحد دولتین اطریش و سربستان [صربستان] را از هم سوا می‌کند رسیدیم. از اول خاک مجارستان تا شهر بوداپست غالباً راه از

کنار رود دانوب می‌گذشت و از دو سمت جاده آهن شهرها و کارخانه‌های بسیار که متصل به یکدیگر بودند دیده می‌شد. بعدازظهر وارد شهر بوداپست شده با قطار کالسکه دیگر روانه شهر وینه شدیم. در اثنای مسافرت از بوداپست به وینه دو نفر از صاحب‌منصبان نظامی اطریش که به وینه می‌رفتند به زبان انگلیسی از میرزا محمودخان جویای وضع قشون ممالک محروسه ایران شده ضمناً سراغی از بارون اشتودخ و خانواده او گرفتند.

یک ساعت از شب جمعه چهاردهم گذشته وارد شهر وینه گردیده و به واسطه کالسکه اسبی از میان شهر عبور کرده به موقف راه‌آهنی که از اطریش به آلمان می‌رود رفته پاسی از شب گذشته وارد سرحد آلمان شدیم. قطار کالسکه در اینجا نیز عوض شده به کالسکه‌های آلمان سوار شدیم. دو ساعت از روز جمعه گذشته به شهر لپزیک که مطبوعات آنجا مشهور تمام عالم است و کتابخانه بسیار معتبری که مشهور است دارد رسیدیم. پس از سه ساعت به شهر دریزدن که در عمل نقاشی و روغن‌کاری نیز شهره دنیاست و از اطراف فرنگستان نقاشها و استادان علم نقاشی به سیاحت آنجا می‌آیند و خیلی شهر بزرگ و تمیز و با صفایی است وارد شده؛ چشم‌انداز این شهر نیز مشهور است، زیرا بر ساحل رودخانه‌ای که در دامنه کوهی بسیار مرتفع و سبز و پر جنگل است واقع می‌باشد. آنچه درست دیده و مشاهده شد اهالی آلمان خیلی مردمان نجیب و معقول و با تربیت و مهربانی هستند. خیلی عجیب است که زنهای دهقانی آلمان تماماً مانند مردها در مزارع مشغول به شخم و درو و غیره هستند. عجیب‌تر این است که در تمام این راهی که عبور ما بود هرگز ایرانی با لباس ایران ندیده بودند و ما را که می‌دیدند متحیرانه بر ما نگاه می‌کردند و می‌پرسیدند از اهل چه

مملکتی هستید. غالباً گمان می‌کردند که از اهل بلغارستان هستیم. بسیار جای تأسف است که ملت و دولت ایران که اقدم تمام ملل دنیاست با اینکه در پایتخت این ممالکی که عبور نمودیم هم سفرا دارد، مردم آنها را نمی‌شناسند جز به واسطه کتب و مطبوعات. گویا آنچه مسافر اهل ایران از مأمور دولت و مسافر و غیره در وقت عبور از این نقاط تماماً با لباس و کلاه ایرانی نبوده و همگی به لباس فرنگی درآمده‌اند و این مسئله را کار خوبی فرض کرده [در حالی که] تمام اهل عالم روز به روز سعی می‌نمایند که خودشان [را] بر سایر اهل عالم آشکار کنند و بشناسانند ما باید خود را گم کرده و تدبیر و کاردانی نامش بگذاریم — مخصوصاً به اجزا سفارش کرده بودم که هر کس از شما جویا می‌شود بگویید که از اهل ایران هستیم و به ینگی دنیا مأموریم.

صبح یوم شنبه ۱۵ شهر محرم‌الحرام به شهر استند که از بنادر معتبر دولت بلژیک است رسیده از آنجا با کشتی انگلیسی که حامل پست دولت بود به بندر انگلستان رفته و به واسطه راه‌آهن در ظرف چهار ساعت به بندر انگلستان که موسوم به دور می‌باشد رسیده از آنجا نیز به واسطه راه‌آهن به لندن رفتم، در مهمانخانه چرنیک کراس هشت ساعت اطراق کرده پس از انجام بعضی کارها دو ساعت از شب گذشته به بندر ایرلاند روانه شده و از آنجا به واسطه راه‌آهن و کشتی و راه‌آهن دیگر به ساحل آتلانتیک به بندر کوینس تاون رفتم. قبل از ظهر یوم یکشنبه ۱۶ به کشتی بسیار بزرگ معتبری که شرح آن [را] ذیلا به عرض می‌رساند سوار شده عازم ینگی دنیا شدم. این [را] هم عرض کند که از وقت حرکت از اسلامبول در عرض پنج شبانه روز تماماً در حرکت بودیم و جز هشت ساعت توقف لندن [که] آن هم به جهت مشاغل زیاد بود دیگر در هیچ کجا معطل نشده روانه شدم.

چون شرح و بیان وضع کشتی که به نیویورک آمده قابل عرض می‌باشد لازم دانست در اینجا بنماید. کشتی مذکور از جمله کشتیهایی است که در این ایام ساخته شده موسوم به سرویه (سربستان) و متعلق به کمپانی انگلیس می‌باشد. این کشتی مختص مسافرین است و به وضع یک سربازخانه بزرگی است که اطاقهای ردیف و سه مرتبه دارد می‌باشد. در هر اطاق جای چهار نفر مسافر است. این مطلب در نمره‌های اواسط است و در نمره‌های اول و دوم هر اطاق مال دو نفر می‌باشد. طول آن پانصد و هشتاد پا که تقریباً یک‌صد و شصت ذرع می‌شود از هر جهت دویست و پنجاه نفر عمله‌جات دارد و هزار و چهار صد نفر مسافر را با خوراک تمام آنها منظماً حامل بوده، از چهار الی بیست لیره کرایه و خوراک یک نفر مسافر است به تفاوت جا و خوراک و اطاقهای بزرگی دارد که فرنگی[ها] در آن مهمانی بال می‌دهند و رقص می‌کنند و در حقیقت مانند یک عمارت بسیار عالی متحرکی می‌باشد. در هر بیست و چهار ساعت قریب به پانصد خروار ذغال می‌سوزاند و در ساعتی هفده الی بیست میل دریایی که از چهار الی پنج فرسخ می‌باشد طی مسافت می‌نماید. قیمت آن از قراری که مسموع شد معادل دویست هزار تومان پول ایران است و هر سال نصف قیمت خود را مداخل می‌رساند. تمام هزار و چهارصد نفر مسافر مردمانی بودند که از انگلستان و سایر نقاط اروپا به جهت نیافتن شغل در وطن خود به ینگی دنیا مهاجرت می‌کردند و در سالی قریب شش‌صد الی هفت‌صد هزار نفر جمعیت از اطراف به آنجا می‌روند. اهالی انگلیس از تعدیات دولت خیلی تشکّی می‌کردند، به خصوص مردم ایرلاند که هنوز به امریکا نرسیده خود را امریکایی می‌دانستند. پنج نمره مسافر بر این کشتی بود، هر نمره چهار لیره با دیگر تفاوت داشت ـ قریب به سی‌صد عدل پُست که

غالب نوشتجات روزنامجات بود بر این کشتی حمل شده بود. یوم یکشنبه ۲۳ شهر محرم قبل از ورود کشتی به لنگرگاه بیرق دولت علیّه بردیلک کشتی افراشته نزدیک به لنگرگاه که شدیم کشتی بخار کوچکی با مستر کانل‌لی از نایبهای وزارت خارجه به استقبال آمده پیش از ورود کشتی به بندرگاه ما را با کمال توقیر و احترام پیاده کرده به مهمانخانه ویندزور که بهترین تمام مهمانخانه‌های نیویورک می‌باشد منزل گرفته مدت بیست و چهار ساعت در آنجا توقف کردم. در مدت توقف هشت ساعت لندن مختصر سیاحتی در آنجا شد. حق واقع و حقیقت مطلب این است که مطبخ‌خانه پرجمعیت بزرگی است، در و دیوار تماماً سیاه و هوا دائماً تیره و تار به طوری که دل اهالی بومی می‌خواهد بترکد، به زور تماشاخانه‌ها و تیاترها و خواندن کتب و روزنامجات خود را مشغول می‌کنند. در شهر نیویورک هم به تماشا و سیاحت بعضی از نقاط شهر رفته و به دقت و تأمل تمام ترقیات ینگی دنیایی‌ها را ملاحظه کرده همین قدر تفاوتی که فی‌مابین شهرهای خراب بی‌جمعیت و صفای آسیای مرکزی که اینجا هم یک روزی به مراتب از آنجا بدتر بوده با شهر پاریس که مشهور دنیاست هست، میان فرنگستان و امریکا همان تفاوت [را] به طور یقین فرض نمایید. همچنین بر جناب مستطاب‌عالی که معلوم است حالت اغراق‌گویی در بنده نیست و مقصودی جز حقیقت‌گویی ندارم زیرا که نتایج خوب از این عرایض نسبت به وطن خود متصور می‌باشم.

از نیویورک سه ساعت به غروب مانده با راه‌آهن مخصوص روانه واشینگتن شدم. سه ساعت از شب گذشته وارد واشنگتن شده نایب وزارت خارجه فوراً به منزل وزیر امور خارجه رفت که ایشان را از ورود بنده مطلع سازد. یوم سه‌شنبه ۲۵ محرم‌الحرام با جبه ترمه به وضع ایران به وزارت خارجه به دیدن مستر بایرد،

وزیر امور خارجه رفته داکتر طارنس و میرزا محمود خان هم در همراه بودند. صورت نطقی که به زبان انگلیسی ترجمه شده بود به ایشان داده پس از اظهار مسرت زیاد و مهربانی بسیار قرار شد که یوم چهارشنبه ساعت شش از روز برآمده باز به همان وضع ایرانی با نشان و حمایل به وزارت خارجه رفته به اتفاق مستر بایرد، وزیر امور خارجه به حضور جناب رئیس‌جمهوری رفتیم. در ابتداء، نامه مبارک بندگان اعلی‌حضرت اقدس شاهنشاهی روحنا فداه را به دست شخص رئیس داده ترجمه آن را هم که پیش از وقت حاضر شده بود به ایشان دادم [آن را] خوانده بسیار اظهار شعف و سرور کرده مقدم این سفارت مخصوص را بسیار تبریک کرده از مراحم ملوکانه اعلی‌حضرت همایونی اظهار تشکر و امتنان فرمودند. پس از آن، نطقی که پیش از وقت حاضر شده بود به زبان فارسی خوانده ترجمه آن را هم به جناب رئیس تقدیم شد که خوانده جواب آن را فرمودند. اصل صورت نطق که جناب رئیس داده‌اند به جهت استحضار خاطر مبارک با ترجمه آن لفاً انفاد خدمت ذی‌مکرمت گردید. پس از مراجعت از نزد جناب رئیس کارت خود را به تمام سفرای خارجه فرستادم و غالب کارتهای آنها هم در جواب رسیده است. چون قبل از ورود تهیه منزلی دیده نشده بود، لهذا مدت دو روز در یکی از مهمانخانه‌های معتبر منزل گرفته پس از آن یک دستگاه عمارت بسیار عالی که پنج مرتبه [طبقه] است نُه ماه از قرار دو هزار دالر [دلار] اجاره شد و با بعضی ملزومات دیگر و مخارج متعلق به آنجا تقریباً دو هزار تومان پول ایران می‌شود. این هم عرض شود که در نقطه بسیار معتبر واشینگتن می‌باشد و خیلی به خانه وزیر امور خارجه نزدیک است. من باب اطلاع جناب مستطاب‌عالی از کمیت و کیفیت حال خود به بیان و ارسال این راپرت

عرض نمود. به حمدالله تعالی از میامن اقبال بی زوال بندگان جناب مستطاب‌عالی تمام امور بر وفق دلخواه و مطلوب است.

امروز کاغذ رسمی به وزارت امور خارجه نوشته فرمان جنرال قونسولی برادر مستر پرات، وزیر مقیم را به توسط داکتر طارنس خدمت وزیر خارجه فرستادم. همه روزه مشغول کار هستم و متدرجاً به اقبال سرکار اعلی‌حضرت اقدس همایون شاهنشاهی روحنا فداه منویات خود را مجری خواهد داشت. ان شاءالله تعالی العبد الاقل حسینقلی عفی عنه

یک صفحه عکس رئیس‌جمهوری و یک صفحه عکس خود را به جهت خاکپای اقدس همایون شاهنشاهی فرستادم که معلوم باشد در چه لباس هستم. در واشینگتن این عکس انداخته شد. ایام اقبال مستدام باد.

صورت نطق بنده درگاه حسینقلی است:

از آنجایی که سرکار اعلی‌حضرت قوی شوکت اقدس شاهنشاه کل ممالک محروسه ایران پیوسته کمال میل را داشته و دارند که با تمام دول معظمه و متمدنه عالم طرح مودت و طریق مراودت داشته باشند، در این موقع سعید این چاکر و خانه‌زاد قدیمی خود را به جهت اجرای آن نیات مقدسه به سِمَت وزیرمختاری و ایلچی مخصوص به دربار این دولت معظم مفتخر فرموده ضمناً نامه مودت علامه‌ای که مبنی بر تجدید روابط و اتحاد فی‌مابین دولتین ذی‌شوکتین ایران و امریکاست فرستاده‌اند که از این به بعد عقد دوستی و مراودت فی‌مابین دولت معظم و قدیم ایران و این دولت محترم جدیدالبنیان که از دول اول درجه تمدن و تمکن این زمان است بسته و به واسطه مواصلت با

یکدیگر طریق مراودت و تجارت و سیاحت و غیره مفتوح شود که بدین وسیله اهالی این دو مملکت بالسّویّه جلب فواید و کسب اطلاعات نمایند و نیز در این موقع خود را مفتخر و نیک‌بخت می‌دانم که در زمان برقراری آن جناب که سِمَت ریاست کل ممالک جمهوری امریک دارند به این منصب عظمی کامیاب شده‌ام و امیدوارم که به واسطه خلوص نیت و حسن عقیدت و مجاهدات جمیله دولت متبوعه خودم و آن جناب همگی مقاصد خیر طرفین به سهولت حاصل شود و از صمیم قلب از حضرت خداوند متعال مسئلت می‌نمایم که پیوسته اساس بقا و دوام دوستی و اتحاد این دو دولت معظمه باقی و برقرار بدارد.

بدیهی است درجات اقدامات حسنه آن جناب هم در هر وقت کاملا به عرض اعلی‌حضرت ولی‌النعم معظم خود می‌رسانم.

مهر: وزیرمختار دولت علیّه ایران

حاجی حسینقلی خان (با تاریخ حک مهر)

جواب رئیس جمهوری امریکا

فهرست سفارت مخصوص دولت علیّه از واشینگتون

جناب وزیر امور خارجه وعده کردند که جواب نامه مبارک اعلی‌حضرت شاهنشاهی [را] به توسط مستر پراط به خاکپای مبارک بفرستند.

از امروز به تنظیمات دفتر مخصوص سفارت سنّیه مشغول شدم. امیدوارم که بعد از این نوشتجات و راپرت‌ها را با کاغذ و پاکت‌های ممتاز که علامت دولت علیّه داشته باشد به حضور مبارک برسد. خانه و اسب و کالسکه و سایر ملزومات سفارتی به طور شایسته مهیا شد.

دکتر طارنس، مستشار و میرزا محمودخان منشی و مترجم و عبدالعلی خان آجودان در کمال دلگرمی مشغول خدمت هستند.

اجزای دیپلوماسی دولت و اهالی مملکت با کمال مهربانی و احترام با ما راه می‌روند حالا که شنبه غّره شهر صفر و هفتم اکتبر است هوای واشینگتون معتدل است و بارندگی هنوز نشده و پانزدهم میزان است.

سه ماه دیگر وقت انتخاب اصلی و قبول عامه رئیس‌جمهوری است و معلوم نیست همین شخص برقرار شود یا دیگری.

در روزنامجات مطالب نافع سودمند که خیلی فواید از آنها متصور است چاپ شده که بعداً خواهم فرستاد.

العبد الاقل حسینقلی عفی عنه

صورت اجاره‌نامه عمارت سفارتخانه دولت علیّه ایران در واشینگتون

به تاریخ سوم ماه اکتبر ۱۸۸۸

در شهر واشینگتون پایتخت امریکا ۱۳۰۶

اینجانبه مادام اسمیت یک دستگاه عمارت تمام ملکی خود واقعه در نمره ۱۳۲۵م محله سمت شمال مغربی واشینگتون با جمیع لوازم از قبیل موبل [مبل] و هر قسم اسباب خانه کاملا از قرار فهرست و تفصیل جداگانه که از جانب طرفین به یکدیگر دادوستد شده به مدت نه ماه که از تاریخ نهم شهر اکتبر ۱۸۸۸ الی نهم ماه ژوئیه ۱۸۸۹ می‌باشد، به جناب جلالت‌مآب آقای حاجی حسینقلی خان، وزیرمختار دولت علیّه ایران، اجاره دادم از قرار ماهی دویست و بیست و دو دالر[1] و دوازده سنت که مال‌الاجاره نه ماهه آن مبلغ دو هزار دالر بوده باشد مشروط بر اینکه در آخر هر ماه اجاره را دریافت کنم. همچنین متعهدم که چراغ عمارت را تا ماهی پنج دالر بدهم و در زمستان اطاقها را به استثنای دو اطاق گرم کنم. سه‌شنبه سیم ماه اکتبر مطابق بیست و پنجم محرم، تاریخ تحریر و سه‌شنبه نهم اکتبر ۱۸۸۸ تاریخ اجاره‌نامچه است.

---

[1]. در حاشیهٔ سند نوشته شده: «یک دالر معادل هفت هزار وجه رایج ایران است».

۱۳۰۵[۱]

غرّه شهر صفرالمظفر

معروضه در واشنگتن

محرمانه

قربانت شوم بحمدالله در اقبال مصون از زوال سرکار اعلی‌حضرت اقدس همایون شاهنشاهی روحنا فداه به واشنگتن که اول شهر متمدن دنیاست رسیدم. صورت وقایع از قرار راپرتی است که عرض شد، لکن انجام اوامر شاهنشاهی را به صبر و فرصت باید مشغول شد. یک سفیر تازه نمی‌تواند بار اول مکنونات قلبیه خود را بی‌ملاحظه اظهار کند.

خدا شاهد است که بنده حظی از مسافرت فرنگستان نبردم و لذتی ندارم. تمام هوشم جمع خدمتگزاری و انجام خدمت است، اگر زنده بمانم به وقت و مقام و سرفرصت باید خدمت بکنم. با عجله و شتاب کار نمی‌شود کرد، اگر غیر از این کنم یک دولت قدیم قویم معروفی خراب می‌شود. علی‌العجاله خانه بسیار اعلی با اسباب نقره و مبل تمام گرفته با شوکت و جلال مخصوص راه می‌روم و در ضمن منتظر فرصت و بروز خیالات خود هستم. جناب‌عالی آسوده خاطر باشید. اجزای سفارت هم همه خوب هستند، میرزا محمودخان[۲] هم با اهلیت و معقولیت راه می‌رود. از فرستادن تعلیقه‌جات کوتاهی و مضایقه نفرمایید و مواجب و مقرری را زود به زود به بنده برسانید. نقطه مأموریت بنده از تمام سفرای دولت علیّه دورتر و به تمدن و تربیت نزدیک‌تر است و اهالی این مملکت به تمام اهالی اروپ استهزا می‌کنند و آنها را اجنبی می‌شمارند و روس و

---

[۱]. سنهٔ ۱۳۰۵ق. اشتباهاً به جای ۱۳۰۶ نوشته شده است.

[۲]. میرزا محمودخان شیرازی، منشی و مترجم سفارت.

انگلیس را سخریه می‌نامند. ببینید که تفاوت چقدر است، تمام اهالی مملکت اتازونی مثل مسطر[مستر] پرات[۱] بلکه بهتر از او هستند. مملکتی که بیست کرور مثل مسطر[مستر] پرات دارد ملاحظه بفرمایید که آیا ممکن است کسی بتواند ظلم به آنها بکند [؟] تمام مردم، تمام مردم[۲] بیدار و هوشیار و با علم و ادب و تربیت و مال هستند. زنهای این مملکت با مردها در تربیت و کار تفاوت ندارند و تمام رجال و امنای دولت مواجب بخور و نوکر [کارمند] رعیت [مردم] هستند و اگر خلافی بکنند جماعت [مجلس] آنها را معزول می‌نمایند؛ در اجزای وکلا دو نفر غلام سیاه [سیاهپوست] هست.

مرد خداشناس که تقوی طلب کند　　خواهی سفید جامه و خواهی سیاه باش

کار می‌خواهند و هنر و آزادی. هر کسی مالک مملکت است و می‌توانید از این مسئله این مطلب را قیاس کنید، تمام مردم ینگی دنیا فرداً فرداً سلطان قادر مستقل هستند. مملکتی که پنجاه کرور نفسِ محترم سلطنتی دارد ببینید به چه اطمینان و آسایش راه می‌روند و کار می‌کنند و به چه اندازه این خلق محترم و با مکنت هستند. دولت علیّه ایران به افتخار تمام می‌تواند بگوید که در آمریک وزیرمختار مرا قبول نموده به او احترام کردند و همه بدانید که من با یک دولت محترم معتبری که اولین دولت دنیاست آشنایی و دوستی دارم. حکایت آمریک حکایت اروپا و واشینگتن[و] برلن و اسلامبول و لندن و پاریس و وینه نیست. اینجا جای دیگر است و زندگانی دیگر. گدا هیچ نیست، عمارت گلی هیچ نیست، چراغ همه برق است. راه شمن دفر [راه‌آهن] مخصوص است که در اروپا نیست. در راه‌آهن مهمانخانه و حمام و تماشاخانه است. شهری است متحرک. در نیویرک [نیویورک] قطار راه‌آهن، بی‌بخار و اسب راه می‌رود، تمام مخلوق کامل العیار و با خط و ربط هستند. بیسمارک بیاید، شرمنده می‌شود. در

---

۱. مستر پرات، دومین ایلچی امریکا در ایران.

۲. این دو کلمه در متن تکرار شده است.

تماشاخانه‌ها همیشه تقلید روس و انگلیس و سایر را در می‌آورند و به آنها مـی‌خندنـد. مهمان خانه‌ها از عمارات سلطنتی لندن بهتر است. اس اساس دین پیغمبر صلی‌الله علیه و آله در ینکی دنیاست. آنچه خدا و پیغمبر خواسته است اینجاست. اغلب مـردم شـرب نمی‌کنند و در وقت عبادت به بطالت نمی‌گذرانند. مقصود کلی این مردم صـلح عمـومی است، لکن استعداد حربیه خودشان را هم کم نمی‌کنند. کشتی جنگی تازه می‌سازند که نمونه آن را در اطاقی به بنده نشان دادند، نمونه کوچک آن که پشت آینه بـود دو هـزار تومان تمام شده بود. پلی که در نیویرک [نیویورک] ساخته‌اند پایه ندارد، بدون پایـه بـه توسط این پل دو دریا را با هم متصل کردند و راه‌آهن بی‌بخار از روی پل ساخته‌انـد کـه قطار کالسکه از روی او مـی‌رود. در کوچـه‌هـا سـتون گذاشـته روی کوچـه‌هـا راه‌آهـن ساخته‌اند و در زیر راه‌آهن اسبی و در اطراف راه کالسکه است. من چه عرض کنم امریکا کجا، اروپا و غیره کجا. اسلامبول که عنقریب از دست می‌رود، وضع سلطان ترکی بـسیار بسیار بد است. بنده این مطلب را لابدم بنویسم. هر خیالی هم کـه مـی‌کنیـد مختاریـد. تعریف از خودم نمی‌کنم، بلکه عرض می‌کنم که هیچ نیستم. امـا محـض دولـت‌خـواهی عرض می‌کنم که اگر ملاحظه صرفه می‌کنید سفارت برلن و وینه و لندن و پاریس را اگر موقوف می‌کنید بکنید و سفارت ینگی دنیا را موقوف نکنید و دوستی با ایـن مملکـت را فوز عظیم بشمارید. من بدم و به کـار نمـی‌خـورم دیگـری را بفرسـتید. از واشـینگتن و سفارت این مملکت صرف‌نظر نکنید. بسیار جای افـسوس اسـت کـه تـاکنون در همچـه جایی آدم نداشتید و هر چه می‌خواستید از اینجا نخواستید و با اینها مراوده نکردید. امـا این مسئله را بدانید که انجام مقصود و منظور با عجله و شتاب غیرممکن است. شـخص نمی‌تواند مشت خود را باز نموده و در انظار خارجه خود را بی‌وقع و بی‌عظم و ناچیز قلم بدهد. بایستی کم کم نفوذ کرد و مقصود را بروز داد. حـالا در ایـن مملکـت تـا چنـدی تکلیف بنده سکوت و صبر است تا راه آشنایی و اساس دوستی قدری محکم شود.

یک ساله برو و بیا کار چاپار است. من بیچاره هر چه فکر می‌کنم در این راه دور که به دو ماه آمدم و دوماه باید برگردم، در ظرف هشت ماه چه کنم تا خانه بگیرم و قرارنامه بنویسم و اسباب پهن کنم باید برگردم. به خار [خوار] و ورامین نمی‌شود مباشر یک ساله فرستاد. حقیقت این حکم بنده را شب و روز متزلزل نگاه داشته و خود را عاریه می‌دانم و به قصد اقامه راه نمی‌روم و راست عرض می‌کنم که این طور عجولانه نمی‌تواند طرح اساس مستحکم انداخت و با یک هشت هزار تومان نمی‌توان چهار ماه رفت و آمد و ماند و کار کرد. هیچ کس مثل بنده به فرنگستان مأمور نشده [است]، چاپارم نه وزیرمختار. باری غرضم این است که در اطاعت و انجام احکام کوتاهی نمی‌شود، لکن عجولانه و بدون وزن و سنگینی نمی‌شود در مقابل این مردم متمدن مطمئن راه رفت و امور در گرو اوقات است. تا وقت هر کار و سخنی نرسد نمی‌شود بی‌ملاحظه اقدام کرد. وضع [این] مملکت اجمالا این بود که عرض شد. وضع بنده هم این است که هست.

رئیس این مملکت هم چون الف از خود چه دارد؟ هیچ هیچ. کارها همه به هم پیوسته و تمام رؤسای این مملکت مسئول وکلای رعیت [مردم] هستند و کار بی‌ملاحظه و صرفه رعیت نمی‌شود کرد و هوا و حوس [هوی و هوس] معزول و نفوس شریره مطموس و مخذول هستند. نور منیر شمس حریت عالم گیر و آفتاب جهان‌تاب عدالت طالع و لامع است. یک کار بد و حرکت زشت که شخص می‌کند در و دیوار از انسان مؤاخذه می‌کنند. آنهایی که به فرنگستان رفتند نه معنی پلتیک [پولتیک] را دانستند نه مقصود در حریت و آزادی را یافتند. پولتیک را به دروغ ترجمه می‌کنند و حال آنکه عیبی به جهت مرد دانا بزرگ‌تر از دروغ‌گویی نیست. آزادی را هم شُرب مُسکرات و ملاعبه با فواحش یافتند و حال آنکه زن بد از سگ بی‌صاحب کمتر است در اینجا و حال آنکه زنها حرمت مخصوص دارند.

علم پولتیک از علوم بزرگ دنیاست و آن این است که شخص باید به تمام علوم

اطلاع و آگاهی پیدا کند و از مناسبات و مکاتبات و مراودات دول مطلع شده که بتواند در مقابل حریف مقابله نموده از طرح بازی او گول نخورد و نبازد، چنانچه ما در بسیاری از جاها به واسطه نداشتن این علم از دوستان ظاهری خود فریب خورده بازی را باختیم و حریت، داشتن اختیار جان و مال و وقت و مذهب زندگانی است نه لهو و لعب و اشتغال به کارهای زشت و تضییع اوقات.

در این صورت که ما دارای علم پولتیک نیستیم به جرئت عرض می‌کنم که دوستی و بازی با حریف کامل نتیجه باختن است و چیزی که ما را از شر دشمن می‌تواند نگاه داشت تحصیل علوم و دادن حریت پس از تربیت اطفال و داشتن قانون است. این مطلب را هم باید دانست که قانون مملکت و دولت چیزی است علی‌حده... کتاب خدا البته مقدس است و مخصوص امور مذهبی است و علم ماها کفایت بواطن آن را ندارد، چنان که امام می‌فرماید هفتاد بطن دارد. پس ما باید قانونی در مملکت داشته باشیم چنانچه [چنان که] عثمانیها با داشتن مذهب اسلام و احترام قرآن، نظامنامه دارند. اقلا اگر مثل اروپا کُد ناپلیون نداشته باشیم، چرا مثل عثمانیها نظامنامه نداشته باشیم. شما را به خدا حالا که زمام دولت ایران به کف کفایت جناب‌عالی است فکری در این خصوصات بکنید و اسلاف خود را نیک‌بخت بفرمایید. به حق شاه اولیا که عنقریب تمام خلق ایرانی فانی و مسخر اجنبی می‌شوند و اگر به این کارها شروع کنید باللّه که از همه کار سودمندتر است و دشمن نمی‌تواند به قدر ذره رخنه در کار و بار ما بکند. خاطر عاطر عطوفت مظاهر شاهانه را باید متذکر این گونه مطالب کرد و مردم بیکار بیعار مملکت را باید به کار واداشت. در اینجاها شخص بیکار دیده نمی‌شود. این است که در و دیوار آباد است و مردم معمور و آسوده. زیاد عرضی ندارد.

العبد الاقل حسینقلی عفی عنه

جمعه ۶ شهر صفر المظفر ۱۳۰۶

سیچقان ئیل ۱۸۸۸ مسیحی

نمرهٔ ۷

راپرت سفارت مخصوص دولت علیّه ایران
در واشنگتن پایتخت امریکا[1]

بحمداللّه به سلامتی و اقبال بی زوال بندگان اعلی‌حضرت قوی شوکت اقدس همایون شاهنشاهی روحنا فداه در یوم سه‌شنبه ۳ شهر صفرالمظفر ۱۳۰۶ مطابق ماه اکتبر ۱۸۸۸ عیسوی به مبارکی و میمنت به سفارتخانه سنیه نقل مکان کرده و بیرق با احتشام دولت علیّه در بالای هفتم طبقه عمارت افراشته شد و چون در پست قبل وعده از صورت نامچه و تفصیل سفارتخانه داده شده بود اینک مجملا در طی ورقه علی‌حده نوشته لفا ایفاد می‌شود.

این عمارت مشتمل بر پنج مرتبه [طبقه] و دارای اطاقهای متعدده تو در تو است. طبقه اول متعلق به دفاتر مبارکه است که سپرده به میرزا محمودخان ست. مرتبه دوم مهمانخانه و سفره‌خانه و غیره است. مرتبه سوم منزل شخصی و دفتر مخصوص بنده است. مرتبه چهارم منزل میرزا محمودخان و عبدالعلی خان و دو اطاق آراسته است که احتیاطاً به جهت مهمان یا مسافری که وارد شود با مبل آراسته منظور شده و علی‌العجاله داکتر طارنس در یکی از آنجاها منزل داشته. مرتبه پنجم انبار و محل گذاردن بعضی ملزومات است و این عمارت در خیابان بسیار معتبری است که اطراف آن

---

[1]. بایگانی راکد وزارت امور خارجه، کارتن شمارهٔ ۲۱، دوسیهٔ [پرونده] نمرهٔ ۵۸، سند شمارهٔ ۱۳۳.

خانه بزرگان و وزرا است چه در فاصله عمارت وزیر داخله و وزیر خارجه است و این سفارت به خانه وزیر امور خارجه از تمام سفارتخانه‌ها نزدیکتر است. و واقع در خیابان عریض و وسیعی است که از یک پارکی جدا می‌شود که در وسط آن پارک مجسمه سرتیپ نیک نامی می‌باشد. یک دستگاه کالسکه با اسبهای جور بسیار ممتاز که تقریباً دو هزار تومان قیمت دارد گرفته شده در کالسکه خانه سفارت حاضر و آماده است که هر وقت حاجت شد حاضر خواهد بود.

دو یوم قبل از این، از وزارت داخله امریک دو مجلد کتاب که مشتمل براسامی ادارات و رؤسای آنها و دارای بعضی رسوم و اطلاعات دیگر است به سفارتخانه سنیه رسید که در دفتر سفارت ضبط شده است و خود با کمال سعی و اهتمام مشغول به اجرای اوامر و فرمایشات بندگان اعلی‌حضرت قوی شوکت اقدس همایون شاهنشاهی روحنا فداه هستم. رقعه‌ای به وزیر خارجه نوشته و از رئیس [جمهوری] وقت ملاقات خواسته‌ام ان‌شاءالله در همین هفته به ملاقات رئیس خورسند[خرسند] شده و ابلاغ فرمایشات ملوکانه کرده نتیجه را به عرض می‌رساند.

نیز رقعه غیررسمی به وزارت خارجه نوشته و اظهار داشتم که چون در یوم ششم شهر صفر المظفر که مطابق ۱۲ اکتبر فرنگی است یوم مولود مسعود مبارک سرکار بندگان اعلی‌حضرت قدر قدرت اقدس همایون شاهنشاهی است و از جمیع دول متحابه تلگرافهای تبریک و تهنیت به خاکپای مبارک می‌رسد لهذا به جهت افتتاح طریق جدیدی از مودت و دوستی و ازدیاد روابط سابقه بهتر این است که تلگرافی مستقیماً به خاکپای مبارک بشود و علاوه بر این باید در روز مذکور یک نفر صاحب منصب بزرگ از وزارت خارجه به جهت تبریک و تهنیت این روز مبارک به سفارت خانه علیه فرستاده شود.

چون بیش از سه روز نیست که به سفارتخانه نقل مکان شده و هنوز ترتیب و انتظامی

در وضع و منازل آنجا داده نشده بنابراین از ضیافت معتبری و جشن باشکوهی که آرزومند بودم بگیرم عجالتاً صرف‌نظر کرده در موقعی دیگر که مناسب باشد تلافی خواهم کرد.

نیز رقعه‌ای به وزارت جنگ نوشته قیمت ملبوس نظام را خواسته جواب و فهرست قیمتی که از وزارت جنگ رسیده اکنون به جهت استحضار خاطر مبارک عیناً انفاد می‌دارد و صورت آن هم در دفتر سفارتخانه ثبت می‌باشد.

در خصوص توپ میترالیوز آنچه در اینجا از وکلای صاحب کارخانجات تحقیق شده قیمت حالیه و وضع آنها از قرار ذیل است [:]

هر عراده یک هزار و یک صد دالر [دلار] قیمت دارد و هر دالر به تفاوت وقت از هفت الی هفت هزار و پانصد دینار می‌باشد. ولی در صورتی که چهل عراده خواسته شود، هر یک عراده یک صد دالر تخفیف داده خواهد شد. نصف قیمت در اینجا نقد می‌گیرند و نصف دیگر بعد از تسلیم توپ‌ها در بندر ابوشهر بازیافت می‌نمایند. وزن هر یک لوله به تنهایی عبارت از پانصد پوند و وزن هر یک عراده فقط یک صد پوند می‌باشد. در هر دقیقه هشتاد و شش تیر می‌اندازد و هر گلوله آن [تا] سه هزار یارد انگلیس که تقریباً دو هزار و پانصد ذرع ایران است می‌رود و در وقت ترکیدن هر یک گلوله بیست و هشت پارچه می‌شود. فعلا اطلاعی که در ین باب به هم رسیده این است و چون داکتر طارنس روانه نیویورک بود که از آنجا به شهر شیکاکو که وطن ایشان است به ملاقات پدر و اقوام خود که علت اصلی این مسافرت ایشان بود می‌رود و کارخانه‌جات توپ‌ریزی در نزدیکی شهر نیویرک [نیویورک] می‌باشد، لهذا به مشارالیه دستورالعمل داده شد که در آنجا با صاحبان کارخانه ملاقات کرده و تحقیقات لازمه به عمل آورده راپرتی مفصل در این باب بنویسد. البته پس از رسیدن راپورت به زودی انفاد خدمت ذی مکرمت جناب‌عالی خواهد نمود.

نمونه امتعه و منسوجات پشمی و ابریشمی و غیره ممالک امریک که امر و فرمایش بندگان اعلی‌حضرت قوی شوکت اقدس همایونی روحنا فداه شرف صدور یافته بود از یاد و خاطرم نرفته و در تحصیل آنها اقدام کردم. چون این قسم اشیاء از ولایاتی که محل تجارت است باید به دست آورد و شهر نیویرک [نیویورک] که مرکز تجارت امریک است جای جمع‌آوری نمونه‌جات است لهذا به مستر پرات قونسول جنرال دستورالعمل دادم که نمونه‌جات هر قسم از امتعه و اقمشه امریک که از یک صد سال قبل از این تاکنون بافته و ساخته شده است از اداره تجارت آنجا خواسته پس از تحصیل راپرتی مفصل هم در این باب نوشته بفرستد که در اینجا ترجمه کرده با نمونه‌جات انفاد خدمت نمایم. این مسئله هم در اینجا لازم است که به عرض رساند [که] ممالک امریک اگرچه از حیثیت صنایع و اختراعات از ممالک اروپ تفوق و برتری دارد ولی درعمل اقمشه از هر قسمش که باشد نسبت به فرنگستان خیلی عقب مانده‌اند بلکه مانند سایر ممالک دنیا محتاج به اقمشه اروپا هستند و ملبوس مردم از مرد و زن تمام از دول خارجه به خصوص از انگلستان می‌آید ولی کارخانه‌چی‌های امریک سعی دارند که به زودی قسمی کرده که رفع احتیاج خود بنمایند و به همین جهت دولت امریک هم رسوم بسیار سنگینی بر اقمشه خارجه که وارد به خاک امریک می‌شود گذارده‌اند [و] درصدی شصت و روسم اخذ می‌کنند. به همین واسطه عمل ملبوس در اینجا به جهت مردمان ضعیف و بی‌استطاعت خیلی دشوار است و در حقیقت این مسئله از برای ملت و دولت امریک خیلی نقص می‌باشد.

دیروز که پنج‌شنبه پنجم شهر صفر المظفر بود داکتر طارنس از واشنگتن روانه نیویرک [نیویورک] شد که پس از رفتن به شهر شیکاکو و ملاقات با پدر و اقوام خود عازم دارالخلافه تهران شود. از روز حرکت از دارالخلافه تهران چه در عرض راه و چه در

این چند روزه توقف تا دقیقه که عازم نیویرک بود از هر جهت و هر بابت نسبت به ایشان کمال مهربانی و محبت کرده دیناری نگذاردم که از جیب خود صرف کند. البته در زمان شرفیابی خدمت ذی‌شرافت جناب مستطاب اجل عالی مراتب تشکر و امتنانات خود را معروض خواهد داشت و از قراری که در اینجا گفت‌وگو می‌کرد تا پانزدهم قوس باید در تهران باشد و به همراهی خود یک خانم ینگی دنیایی به جهه طبابت اندرون‌ها و زایاندن زنان ایرانی با خود به تهران خواهد برد دور نیست که همشیره مستر پرت وزیر مقیم هم با ایشان به تهران مراجعت کند. چون مستر پرات قونسول جنرال چند روز بود که خود با زن و همشیره‌اش به واشینگتون آمده بودند سه شب قبل از این در بنده منزل موعود بودند و آنها هم به همراهی داکتر طارنس به نیویرک [نیویورک] مراجعت کردند. مستر پرات در جزو مجلس قوانین شهر نیویرک [نیویورک] می‌باشد.

از قراری که در اینجا از داکتر طارنس شنیدم در هفته قبل تلگرافی از وزیر مقیم به وزارت خارجه امریک رسیده و حدود آذربایجان و ارومی مغشوش شده و طوایف اکراد قصد قتل و غارت دارند و مسیحی‌های آنجا هم در معرض تلف هستند همچنین می‌گفت که از تهران نوشته‌اند که ایل زرگر، پست دولتی که از کرمان به تهران می‌آمده در عرض راه قم زده و پول زیادی که با چاپار بود (برده) لهذا حسن خان سرهنگ و پنجاه نفر سواره قزاق فرستاده‌اند که اشیاء منهوبه را مسترد کنند. حسن‌خان اولا به تدبیر پول و اشیاء را گرفته پس از[آن] یورش بر یک او به از آنها برده قریب شانزده نفر کشته و چندین نفر هم اسیر کرده به تهران آورده است.

در زمان توقف اسلامبول وضع خرابی و بی‌انتظامی آنجا را از روی اختصار عرض کردم و یقین است که جناب معین‌الملک کاملا شرح و تفصیل آنجا را به عرض خاکپای مبارک بندگان اعلی‌حضرت اقدس همایونی روحنا فداه می‌رسانند. ولی در این موقع نیز

لازم شد که این چند کلمه را به عرض رسانم. چون چندی است کـه دولتهـا [ی بـزرگ] بهانه و مستمسکی به جهت یک دست درازی [نداشته‌اند] و نتوانسته‌اند که باز هم به یـک وسیله دیگر صدمه‌ای بر دولت عثمانی وارد آورده باشند لهـذا چنـان شـهرت داده‌انـد کـه سلطان چهارده نفر زن فرنگی در حرمسرای خود مسموم ساخته و کشته و نعش آنها را در بوغاز [بغاز] انداخته است روزنامجات آمریک هم که همیشه در مفسده و فتنه‌گری مشهور است این فقره را شاخ و برگ داده در صحایف خود طبع و نشر داده‌اند. یکی از مقالـه‌هـای روزنامه‌جات امریک را اکنون به جهت استحضار خاطر مبارک لفاً انفاد می‌دارد کـه پـس از ترجمه معلوم شود که چه گونه دولت عثمانی را مطرح مذاکره روزنامجات دنیا کرده‌اند.

چون امروز که جمعه ششم شهر صفر المظفر و یوم مولود مسعود مبـارک بنـدگان اعلی‌حضرت قوی شوکت اقدس همایونی است از جنـاب مـستطاب اجـل عـالی متمنـی هستم که تبریک و تهنیت‌های صمیمی بنده را به خاکپای مبارک معروض دارند.

زیاده عرضی ندارد ایام اقبال مستدام باد

العبد الاقل حسینقلی عفی عنه

جمعه ششم صفر المظفر

سینچاق ئیل ۱۳۰۶

از واشنگتن

عرض محرمانه

اگرچه راپرت سفارت علیه در هر باب واضح و روشن است، لکن به جهت توضیح به خط خودم این مسئله را مشروحاً به عرض می‌رسانم که از حال این مملکت آگاه باشید. رئیس این مملکت با احدی نمی‌تواند خلوت کند و حرف از هیچ سفیری و وزیری به تنهایی نمی‌تواند بشنود و تمام سفرا مجبور هستند که مطلب خود را به وزیر امور خارجه بگویند و وزیر امور خارجه را در این مملکت مسطر [مستر] سکرتری می‌گویند.

القاب و منصب در مملکت جمهوری نیست خود رئیس [جمهور] را مسطر پریزیدنت می‌نامند و یک شخص نمی‌تواند به مقصود و خیال شخص خود کار کند و رئیس نمی‌تواند یک خلال تعارف قبول کند. اگر تعارف قبول کند از او مؤاخذه می‌شود و همین رئیس حالیه تا سه ماه دیگر در معرض امتحان در می‌آید و اگر پسند مردم نشد دیگری جای او می‌نشیند. یعنی مردم دیگری را انتخاب می‌کنند. حرف را تمام می‌باید به وزیر خارجه گفت و غیر از این چاره نیست و اگر وزیر حاضر نباشد نایب اول می‌تواند بشنود و میباید به او گفت و اگر رئیس معزول بشود می‌تواند کاسبی کند، چنانچه [چنان که] یک رئیس سابق هست و مانند آحاد مردم به کار مشغول است.

رئیس [جمهور] امسال سه ملاقات داده است یکی به وزیرمختار دولت آلمان به جهت آوردن نامه و یکی به فرستاده یکی از ایالات جنوبی آمریک و یکی به بنده به جهت آوردن نامه و بسیار احترام کرده است که دو روز بعد از ورود ملاقات کرده.

می‌گویند یک وزیرمختار را بعد از یک ماه ملاقات نمود.

ملاقات سلطان عثمانی را هم که به عرض رساندم. بنده این طور رأی می‌دهم که حتی الامکان بندگان اعلی‌حضرت اقدس شاهنشاهی روحنا فداه از ملاقات سفرا و سؤال و جواب روبه رو طفره بزنند. طلب و اشتهای فرنگیها بسیار است و این ممالک کفایت نیل مقصود ایشان را ندارد. البته شخص که با مکنت شد همیشه در فکر خرید و تصرف خانه همسایه است. اینها به اعتقاد بنده به تسخیر کره ارض هم قانع نمی‌شوند. اراضی ما که سهل است. کره ماه را هم می‌خواهند بلکه هل من مزید می‌گویند. ما باید علاج درد خودمان را از دیگران نخواهیم و به ادویه داخله خود باید در صدد معالجه باشیم و به حق خدا که ما، هم طبیب در مملکت خود داریم و هم دوا، عجب اینجاست که با ناخوشی سخت درصدد معالجه نیستیم واکتر فرنگی به کار ما نمی‌خورد که علاج اهل هر شهری جداست!

اگر یکی از گوشه مجلس در آید و بر بنده اعتراض کند بسیار افسوس دارم که حاضر نیستم تا جواب بدهم. گریختگان ممالک خارجه در آمریک جمع شدند و طرح این دولت متحده را انداختند که اساسش از سد سکندر قوی‌تر و ارتفاعش از سطح مهدب [محدب] فلک رفیع‌تر است. یک نفر بومی و ینکی دنیایی قدیم برای تماشا اینجاها پیدا نمی‌شود. مثل عقاب که دانه برچیند و لاشه بگیرد همه را خوردند. این قوه آکله و مرض جذام هر جا می‌رسد همین حالت را دارد، به دوستی وارد می‌شوند و مثل خناس در تمام دلها وسواس می‌کنند.

زیاده عرضی ندارد، ایام به کام باد.

در حاشیه نامه به عنوان توضیح:

کلمه مسطر سکرتری به « آقامیرزا» و مستر پرزیدنت به « آقارئیس» ترجمه نشده است.

شوستر در تاریخ آشنایی ایران و امریکا*

اسماعیل ناهید

صرف‌نظر از وقایع سیاسی و فرهنگی که در طریق ایجاد روابط میان اقوام پیش می‌آید اصولا استقرار روابط حسنه نیازمند انگیزه‌های گرانبهاتری است که حاصل آن تحکیم و تشیید علاقه معنوی یا همبستگی دوجانبه می‌باشد. این رابطه همان است که در روابط شخصی نیز منزلت شریفی دارد، دلها را پیوند می‌دهد و دوستان را به دوستی یکدیگر امیدوار می‌سازد. برخلاف روابط متعارفی بین کشورها که معمولا بر اساس پیمان و قراردادهای سیاسی مبتنی شده است روابط ملت امریکا با سایر اقوام گیتی بر اساس نوع دوستی و حق‌پروری مستقر گردیده و به این سبب آثار حسنه آن بیشتر از سایر ملل جاوید می‌ماند.

فداکاریهایی که جرج واشنگتن به کمک آزادیخواهان و حق‌پرستان در خاک فرانسه کرد نام ملت امریکا را در دل وضیع و شریف فرانسوی جای داد و از آن پس ملت فرانسه امریکاییها را در غم و شادی خود انباز دانسته و کمکهای گرانبهای آن ملت را فراموش نکردند. چنان که در ایام سختی، ژنرال لافایت یکی از فرزندان رشید و حق‌شناس خود را به نام سرکوبی بدخواهان ملت و کشور امریکا به آن سرزمین

---

* دورهٔ دوم، ش ۴، دی ۱۳۳۵.

فرستادند و از آن تاریخ میان این دو ملت یک رنگی و اخلاص کاملی پدید آمد. شوستر نیز یکی از پایه‌های مستحکم بنای آشنایی و دوستی ایران و امریکا به شمار می‌رود. ورود قافله شوستر و خدماتی که وی در مدت کوتاه اقامت خویش نسبت به حفظ حقوق ملت و احیای تشکیلات پریشان ایران کرد لفظ امریکا و مشخصات برجسته امریکاییها را نقل مجالس و محافل ایران نمود و از آن پس روابط موجوده بین این دو ملت از کیفیت رکود بیرون آمد و طرفین نزدیکتر و روشن‌تر توانستند به احوال یکدیگر آشنایی یابند. یا اگر راه گزاف نسپرده باشیم در تاریخ روابط ایران و امریکا حقیقتاً اگر ایرانیها امریکا را شناختند همان از راه شجاعت و خونسردی و دلسوزی شوستر بوده [است]. شوستر قبل از ترک میهن مألوف به وضع شرب الیهود کشور و بی‌سامانی ملت ایران آشنایی یافته بود و با آنکه می‌دانست در این مسافرت مقامات رسمی امریکا به هیچ وجه ضمانت حسن و قبح سیاست و کردار هیئت اعزامی وی را به عهده نمی‌گیرند، معهذا به نیت خدمتگزاری و مطلق فداکاری عزم را جزم کرد و به صوب ایران حرکت نمود. از تصادف ایام دیری نپایید که آنچه شوستر پیش خود درباره اوضاع ایران تصور می‌کرد جامه حقیقت پوشید و بلافاصله وی و دوستانش هدف سهام دشمنان قرار گرفتند و از آن پس هیچ یک از اقدامات و نیاتش از گزند شتم و زخم حاسدین و معاندین ایمن نماند. شوستر چون از ابتداء خود را برای شنیدن گزافه‌گوییهای عمال خارجی و دیدن خیانت و جنایت مغرضین آماده کرده بود با خونسردی و متانت وافر فعالیت خود را مداوم نموده و حتی در همان روزها که به تحریک دولت و بیگانگان بر علیه وی در زوایای شهرها آشوبها راه افتاده بود وی به اتکای تعصب نفوس زکیه و میهن‌پرستان واقعی در اتاق کار خود مشغول مطالعه و طرح نقشه‌های اصلاحی بود تا مگر تشکیلات مالی ایران را از قید قرضه‌های کمرشکن و سیاست رسوای خارجی رهایی بخشد و مشت خائنین را در پیشگاه ملت باز نماید. مشارالیه در مدت نه ماه اقامت در ایران شالوده اصلاحات عظیمی

را بنیان افکند که در آینده برای ایران مؤثر واقع گردید و با آنکه امر نظم عمومی که اساس هر اقدام به شمار می‌رود مختل بود موفق گردید با دریافت مالیاتهای نقدی و جنسی (از قبیل مالیات بر تریاک ـ مالیات بر مسکرات ـ مالیات بر دخانیات ـ ترمیم قانون عدلیه راجع به تمبرهای اسناد ـ ترمیم و افزایش تعرفه گمرک ـ نقشه برای قطع مستمری‌ها که تقریباً دولت سالی سه میلیون به طبقات مختلف می‌داد) خزانه کشور را از وضع افلاس به صورت آبرومندی درآورد به طوری که از اجرای قوانین مالیات و عوارض مزبور سالانه پنج میلیون تومان اضافه مالیات به دولت می‌رسید.

همچنین برای کشیدن خطوط راه‌آهن در سرتاسر ایران نقشه‌هایی به این ترتیب طرح نمود:

اول خرمشهر به خرم‌آباد و همدان، دوم خطی از خانقین به کرمانشاهان و از آنجا تا همدان، سوم همدان و قزوین، چهارم بندرعباس به کرمان و یزد و تهران و شعبه‌ای از آن به اصفهان، پنجم بوشهر تا شیراز و اصفهان، ششم جلفا و تبریز و قزوین و تهران و شعبه‌ای از قزوین تا بنادر بحر خزر، هفتم از زنجان به همدان، هشتم از بندرعباس تا شیراز.

شوستر با رعایت موازین پیمان ۱۹۰۷م. که متضمن منافع سیاسی و اقتصادی روس و انگلیس در ایران بود قصد داشت با اجرای نقشه‌های اصلاحی چرخ اقتصاد کشور را به گردش انداخته و با جلب سرمایه امریکاییها و ایجاد خطوط راه‌آهن و رونق بازرگانی خارجی ایران، ملت را از استقراضات خارجی و پیروی کورکورانه از سیاست همسایگان خویش بی‌نیاز سازد و مصمم بود در آن زمان که به اصطلاح خویش « ایام نوع پرستی و جلب مودت بین‌المللی[1] » بود پیش از اجرای

نیات خیرخواهانه از ایران خارج نگردد و این حقیقت از تلگرافی که شوستر به

---

[1]. مقالهٔ شوستر مندرج در تایمز لندن، ۲۱ اکتبر ۱۹۱۱.

مدیر روزنامه نیویورک ورلد[1] مخابره کرده است دیده می‌شود.

متن تلگراف

« آقای من، در نهایت اهتمام و امانت به شروط واجبات ذمه خویش در خدمت به دولت مستقله ایران قیام و اقدام کرده‌ام. به خلاف آنکه اعتراضاتی مدهش از داخله و خارجه به من شده است و در جایی گرفتارم که از وعده و وعید و کید و فتنه و خیانت و رشوه در حقم کوتاهی نشده و بی‌اثر مانده است، اما پیش من دلائلی هست از اینکه پارلمان و دولت و ملت ایران از کارها و خدمات من راضی هستند در صورتی که روس در هر امری از اصلاحات مالیه با من معارض بوده است و انگلیس آشکارا با او معاضدت می‌کرده و من از روز اول متعهد گشتم که در خدمت ایران از روی راستی و صداقت خدمت نمایم و مصالح اجانب را هم منظور بدارم. اما من عالم و محیطم بر اینکه این گونه ایرادات روس به ایران اگر جاری شود هریکش یک قضای مبرمی است برای ملت ایران و وطن آنها. پس تصادف این گونه ناملایمات برای من هرگز عذری وجداناً نمی‌شود که من دست از خدمات خود بکشم.

شوستر

ایرانیان پاک سرشت که از رنگ خارجی و وصله سفارتخانه‌ها منزه بودند شوستر امریکایی و کوششهای صادقانه او را کیمیای سعادت ایران دانسته و به وسائل مختلف اسباب تسهیل کار و انفاذ سیاست وی را فراهم می‌ساختند و این اعتماد عمومی به جایی رسیده بود که دارالشورای ملی لایحه اختیارات تامه را که حتی مسوده آن با فکر و قلم شوستر تهیه شده بود تصویب نموده و به وی تفویض کرد و این نخستین باری بود که ملت ایران از روی

---
[1]. New York World

صفای نیت اختیارات مطلقی به یک نفر مستشار اجنبی اعطاء می‌کرد.

در روزهای سخت نیز در برابر زورگویی‌های قشون روس تزاری از ابراز هیچ گونه احساسات بی‌شائبه و نثار فداکاریهای مخلصانه دریغ نکردند و چندین بار به نام ملت ایران حمایت دولت امریکا را نسبت به فرستاده خویش درخواست نمودند.

اما چه فایده که عاقبت نقشه ظالمانه دیگران بر اراده ایرانیان فائق آمد و چنان که مستر شوستر نیز شخصاً تشخیص داده بود دیگر از اقامت وی برای ایران سودی حاصل نبود و ناگزیر کارها و نقشه‌های هیئت خویش را ناتمام گذارده و از مرز ایران خارج گردید.

شوستر علی‌رغم انتظار ملت ایران به زور سر نیزه خارجیها از ایران رفت و این حادثه در محافل بین‌المللی انعکاس شگفتی بخشید.

در خارج ایران فضلا و علاقه‌مندان به مفاخر و اصلاحات ایران چنان خشمگین شدند که بعدها در تألیفات خویش نسبت به مسببین خروج شوستر از استعمال هیچ گونه دشنام و سرزنش فروگذار نکردند.

پرفسور ادوارد برون[1] انگلیسی که آن اوقات در ایران سرگرم تتبعات تاریخی و ادبی بوده شخصاً شاهد زورگوییهای بیگانگان و بیرون کردن شوستر از ایران بوده و در سال ۱۳۳۰هجری قمری کتابچه‌ای به نام « وحشیگریهای روس» انتشار داد و طی آن واقعه اخیر را مؤلم‌ترین حوادث زمان قلمداد کرد.

ژرژ براندیس[2] مستشرق دانمارکی نیز در این باب کتابی با عنوان « کشف تلبیس» تألیف کرده در آنجا پرده از روی حقایق بسیاری برداشته و ضمناً می‌نویسد:

« واضح می‌گویم که به خیال من در تمام قرن بیستم شخصی قابل‌تر و فعال‌تر از

---

1. Edward Browne
2. George Brandis

مورگان شوستر امریکایی دیده نشده است، لیکن سیاسیون انگلیسی با کمک وزرای کوته‌نظر ضعیف بالاخره کار را به جایی رساندند که این مرد را از دایره فعالیت خود بیرون کشیده و کارهایش را عقیم گذاردند...»

شوستر رفت لیکن خاطره نیکنامی خود و ملت امریکا را برای همیشه در اذهان و قلب ایرانیان میهن‌پرست جاوید ساخت و از فروغ همین خاطرات شیرین و فناناپذیر که با اندوه ملی توأم شده بود درسالهای آینده علامتی از دوستی و محبت در روابط معنوی و فرهنگی این دو ملت ایجاد گردید.

زیرا آمدن شوستر و همکارانش به ایران و هنگامه‌هایی که ایام خدمتش در این کشور برپا شد طبعاً نام ایران را بر سر زبان مردم آمریکا انداخت و غبار تیره‌ای که بر سوابق و افتخارات ایران نشسته بود زایل گردانید و از آن پس لفظ « پرشیا» که تا آن زمان نامأنوس بود معروف خاص و عام گردید.[۱]

---

[۱]. ورود شوستر به ایران به بسط روابط ایران و امریکا و شناسایی دو ملت خدمت بزرگی کرده است زیرا امریکاییها تا اوایل سال ۱۹۱۱ ایران را به مفهوم کلی نمی‌شناختند. اگر گاهی در آن قاره از ایران و مشخصات مردم آن سخنی می‌رفت تنها منحصر به مقامات سیاسی یا مؤسسات فرهنگی و مذهبی امریکا بود و کمتر کسی پیدا می‌شد که داعیهٔ شناسایی ایران را داشته و یا کاملاً از احوال و سکنات ایرانیان آگاه باشد. اگر مسافرینی هم به عنوان مبلغ،آموزگار، مأمور سیاسی و غیره چند سالی به ایران آمده و بازگشته بودند به سبب قلت در کشور پهناور امریکا و میان میلیونها مردم آنجا محو شده و از این حیث نیز هیچ‌گونه فایده‌ای مترتب نبود. همچنین مجاهدتهای نمایندگان سیاسی ایران مانند مرحوم اسحاق مفخم‌الدوله و مرحوم مرتضی ممتازالملک و مرحوم مهدی قراگزلو معروف به امیر تومان که به تناوب از طرف دربار ایران سمت ایلچی‌گری در واشنگتن داشتند برای شناسایی دولت و بسط روابط معنوی به واسطهٔ بی‌خبری مردم ایران از آن سامان و بی‌التفاتی دربار چندان اثر مستقیمی نکرد. (ا.ن)

نظرات نخستین وزیرمختار امریکا در ایران*
درباره میرزا سعیدخان، وزیر امور خارجه وقت

مستر بنجامین که از خانواده‌های اصیل و قدیمی امریکا و خود از مؤسسین دو ایالت ماساچوستس و کنکتیکت بود بنا به فرمان ۲۷ فوریه ۱۸۸۳ به سمت وزیرمختار و سرکنسول امریکا در ایران منصوب گردید. نامبرده در همان سال از طریق لیسبون و طرابوزان به انزلی وارد شد و از طرف دولت ایران یک هیئت نظامی از مشارالیه استقبال نمود و با تشریفات و تجلیل کامل وارد پایتخت شد و روز بعد نامه گرمی از طرف ناصرالدین‌شاه مبنی بر تبریک ورود و دعوت به دربار دریافت داشت. مستر بنجامین به دستیاری همسرش در ۱۱ ژوئن ۱۸۸۴ سفارت امریکا را در تهران تأسیس کرد و تا سال ۱۸۸۵م. که به امریکا فرا خوانده شد در تحکیم روابط دوستان بین دو کشور صادقانه کوشش نمود. هنگام عزیمت از ایران خانم امین‌الدوله، همسر ناصرالدین‌شاه به افتخار او و خانم و دخترش میهمانی مجللی بر پا ساخت و اقدامات وی و حسن روابط ایران و امریکا را تمجید نمود و صریحاً خانواده سلطنتی و ملت ایران را دوستدار ملت و دولت امریکا معرفی کرد.

کتاب ایران و ایرانیان که در سال ۱۸۸۷م. در لندن منتشر شد به طور کلی مفید

---

* دورهٔ دوم، ش ۴ (دی ۱۳۳۵).

و قابل مطالعه است و مخصوصاً از این جهت جالب می‌باشد که نظریات اولین دیپلمات امریکایی را در ایران درباره محیط سیاسی وقت منعکس می‌نماید. با همه اینها در نتیجه عدم آشنایی بنجامین به زبان و تاریخ و سنن ایران و نیز مدت اقامت کوتاه مؤلف در تهران، در کتاب مزبور اشتباهات و قضاوتهای سطحی مشاهده می‌شود. این کتاب را در سالهای آخر سلطنت ناصرالدین‌شاه مرحوم اوانس‌خان (ماسیان) مساعدالسلطنه (۱۳۵۰ـ۱۲۸۱ق.) از انگلیسی به فارسی ترجمه نمود و ترجمه او را مرحوم میرزا محمدحسین‌خان ذکاءالملک فروغی (متوفی سال ۱۳۲۴ ق) به انشاء روان و سلیس فارسی درآورده است.

برای آشنایی خوانندگان محترم به شیوه نگارش مرحوم میرزا محمدحسین‌خان فروغی قسمتی از فصل نهم کتاب مزبور استخراج گردید و چون در پاره‌ای موارد با متن انگلیسی مطابقت نداشت با اصلاحات جزئی از نظر خوانندگان می‌گذرد. ضمناً برای معرفی میرزا سعیدخان شرحی که شادروان عباس اقبال در این مورد نوشته است عیناً نقل می‌شود:

> ملامحمد سعید انصاری اصلا اهل قریه اشلق رود از قرای گرمرود آذربایجان است و او مردی باسواد و در ابتدا معمم و از حسن خط و ادبیت و عربیت نصیبی تمام داشت. هنگام حرکت اردوی ناصرالدین‌شاه از تبریز به تهران یعنی در تاریخ ذی‌القعده ۱۲۶۴ که شاه برای جلوس به تخت سلطنت می‌آمد ملامحمد سعید در قریه باسمنج، یک منزلی تبریز برای تقدیم عرض حالی به خدمت میرزا تقی‌خان امیرنظام شتافت. امیر چون خط و ربط او را پسندید وی را به خدمت خود گرفت و با اردو به تهران آورد و بیستم ذی‌القعده که اردو به قریه یافت‌آباد تهران رسید امیر، ملامحمد سعید را به عنوان کاتب احکام مخصوص و

اسرار مکتوم معرفی کرد و به تدریج ملاسعید، میرزا سعید شد و تا امیرکبیر بر سر کار بود میرزای مخصوص او بود و یک قسمت از احکام و دستورهای امیر به خط خوش همین میرزا سعید انصاری است.

بعد از فوت میرزا محمدعلی‌خان شیرازی، وزیر امور خارجه که در هجدهم ربیع‌الثانی ۱۲۶۸ اتفاق افتاد میرزا سعید از طرف ناصرالدین‌شاه به لقب خانی و منصب دبیری مهام خارجه یا به اصطلاح امروز به کفالت آن وزارتخانه منصوب گردید و در ربیع‌الثانی ۱۲۶۹ رسماً به وزارت خارجه معرفی شد و جناب لقب گرفت.

دوره اول وزارت خارجه میرزا سعیدخان مؤتمن‌الملک از ۱۲۶۹ تا ۱۲۹۰ بیش از بیست و یک سال طول کشید تا آنکه در ۱۲۹۰ چون حاجی میرزا حسین‌خان سپهسالار از صدارت افتاد و ناصرالدین‌شاه وزارت امور خارجه را به او محول داشت میرزا سعیدخان به تولیت آستانه رضوی برقرار گردید. در ۱۲۹۷ پس از عزل سپهسالار بار دیگر مؤتمن‌الملک به وزارت خارجه برگشت و این بار تا سال ۱۳۰۱ که سال فوت اوست در همین سمت به جا ماند. بعد از فوت میرزا سعیدخان وزارت خارجه به عهده محمودخان ناصرالملک قراگزلو محول گردید».[1]

مسلم است که وزیری که بیشتر از همه کس با او مراوده داشته‌ام وزیر امور خارجه بود. در مدت سال اول توقف من در ایران وزارت امور خارجه بر عهده میرزا سعیدخان بود و او مردی بود معمر و از مدت مدیدی طرف مراحم ملوکانه پادشاه و ولی نعمت خود گردیده. میرزا سعیدخان نه شخص بزرگی بود و نه شخص بدی، ولی اغلب حالات ممدوحه مخصوصه ایرانی را داشت و ملاطفت او عزم جزم وی را تعدیل می‌نمود و

---

[1]. مجلهٔ یادگار، سال اول، شمارهٔ ۶.

اهمال و تعلل ظاهری او بلکه تردیدی که در اقدام به هر کار داشت و بازیهای دو دوزه او شاید به همان میزان از جهت حالات فطری او بود که از جهت اقتضای پولتیک و تدبیر. در مملکتی مثل ایران کنونی چنین وزیری باید منتهای مهارت را به کار ببرد تا دوستان ظاهری خود را از خود نرنجاند و بر عداوت دشمنان خود نیفزاید. دولت ایران گرفتار هر دو یعنی دوستان و دشمنان شده است و شخصی که به شغل امور خارجه منصوب می‌شود باید شخص حلیم و صبور و با پشتکار باشد و منتها درجه زیرکی را مانند شیطان دارا باشد. اهمال وزیر خارجه مرحوم که به نوبت باعث خشم دیپلوماتهای خارجه مقیم تهران می‌گردید فقط از جهت صفات فطری آن وزیر نبود. من یقین دارم که میرزا سعیدخان بر این عقیده بود که بهترین پولتیک ایران این است که حل و تسویه امور را به عهده تعویق اندازد و چون در امتداد سنوات متمادیه همین تدبیر را به کار برده[بود] این حالت برای او طبیعت ثانوی گردید، به طوری‌که وقتی هم می‌خواست کاری را انجام بدهد که از سرعت انجام آن کار تصور ضرر و زیانی نمی‌رفت باز نمی‌توانست به زودی مصمم شود. در اواخر عمر او این حالت تردید که زیرکی شرقی هم با آن مخلوط گشته بود به طوری اسباب تغییر سفارتهای خارجه گردید که بعضی از آنها تهدید نمودند که از این به بعد روابط دیپلماتیکی نخواهیم داشت جز با خود اعلیحضرت شاه. ولی پادشاه نسبت به ویر معمر خود که از سنوات عدیده از روی صداقت به او خدمت کرده بود مرحمت و علاقه داشت و او را معزول ننمود و تا آخر عمر یعی سنه ۱۸۸۵ (۱۳۰۱ق) میرزا سعیدخان در سمت وزارت باقی بود و امور وزارت خارجه به دستیاری صدیق‌الملک نایب‌الوزاره که شخصی است محترم و شایسته اعزاز فیصل می‌یافت. میرزا سعیدخان شخصی بود قصیرالقامه و مانند سایر ایرانیها موها و ریش خود را رنگ می‌بست، اگرچه برای سن او این امر به هیچ وجه جایز نبود و سوی سیاه با

صورت پرچین و رنگ پریده او چندان تناسبی نداشت. چشم او گیرنده و دال بر کفایت و ملاطفت بود. همان طوری که از اسم او بر می‌آید میرزا سعیدخان سید بود[۱] و از ادبیات و اطلاعات مشرق زمینی بهره کامل داشت. خیلی خوشایند بود که بعد از مباحثات طولانی و مصدع در باب امور دولتی به قدر نیم ساعت در باب ادبیات و حکمت مشرق زمینی صحبت به میان می‌آید. میرزا سعیدخان همیشه حاضر و مایل به این قسم صحبت بود، فوراً خطوط بشره او ملایمت به هم می‌رسانید و حالت تجسس از چشمان او محو می‌شد و با کمال ذوق و شوق در باب مصنفین موافق طبع خود گفت‌وگو می‌کرد، در حالی که نوکرهای مطیع و متواضع او پشت سر هم غلیان و چای می‌آوردند.

در ایران ملاقات رسمی از وزیر امور خارجه نمودن به ملاقات نمودن در دربارهای فرنگ یا وزارت امور خارجه واشنگتن نمی‌ماند و اول باید قبل از ملاقات، آدم فرستاده اطلاع داد، خواه در وزارت امور خارجه خواه در خانه مخصوص وزیر. همین که شخص وارد می‌شود جمع کثیری از نوکرها به جلو افتاده سفیر خارجه را به حضور وزیر می‌برند. نه این است که مثل همه جا وزیر جلو[ی] میز نشسته باشد و نایبها و گماشتگان دیگر بر جلو[ی] میزها نشسته کار کنند و اگر به خارج نگاه کنند چیزی جز دیوارهای حزن‌انگیز آجر و سنگ نبینند، این طوری نیست بلکه وقتی شخصی میخواهد به وزارت امور خارجه تهران برود باید اول از حیاط بزرگی که چنارهای خوب بلند دارد و باغچه‌های قشنگ و از درختهای گل [که] هوا را معطر می‌سازد عبور کند. حوضهای بزرگ از آب کوهها در این حیاط ساخته شده و صور اشجار و ریاحین را در خود منعکس می‌سازد. جمعی از خدام در مدخل وزارت خارجه جمع شده‌اند و وقتی سفیر خارجه می‌آید همه به طور احترام از جای خود بر می‌خیزند و قراولان عسکریه سلام نظامی می‌دهند.

---

[۱]. در اینجا نویسنده اسم سعیدخان را «سید» خان نوشته و به همین جهت او را سید فرض کرده است، در صورتی که فقط مادر میرزا سعیدخان سیده بوده است.

وقتی شخص از دهلیز اطاق عبور می‌کند می‌بیند که پیشخدمتها[۱] با اسباب چای ایستاده‌اند و حاضرند که به مجرد ورود مهمان چای بیاورند.

همین که وزیرمختار داخل تالار می‌شود وزیر امور خارجه به سمت در پیش آمده از او پذیرایی گرم می‌کند. نوکرها و گماشتگان وزیر همه در دور او بر روی زمین می‌نشینند. هر شخص قلمدانی نزد خود دارد، وقتی که وزیر می‌گوید که چیزی بنویسد فوراً لوله کاغذ را از پرشال در می‌آورد و بر روی دست چپ می‌نویسد. بنابراین سطور به سمت بالا میل می‌گیرد و کمتر اتفاق می‌افتد که اسناد و مراسلات رسمیه ایرانی بیشتر از یک صفحه باشد زیرا که هم خط ایرانی کم جا می‌خواهد و هم عبارات معموله رسمی مختصر است، از این جهت است که اهل خارجه به سهولت نمی‌توانند مطالب آن را بفهمند.

اگر مراسله بیش از یک صفحه مطلب داشته باشد آن را در حواشی صفحه به طور کوچک می‌نویسند. وقتی مراسله تمام و حاضر می‌گردد وزیر آن را مُهر می‌کند و امضاء معمول نیست و این عادت در تمام ایران معمول شده و هر سال مُهر تازه‌ای می‌سازند و تاریخ آن سال را بر روی آن می‌کنند. مُهر کسی را ساختن چنان تقصیر بزرگی است که فتوای قتل مقصر را می‌دهند.

همین که وزیر و وزیرمختار می‌نشینند قبل از ادای کلمه‌ای به سمت همدیگر نگاه کرده به طور احترام تعظیم می‌نمایند. آن وقت تعارفات معموله شروع می‌شود و وزیر امور خارجه می‌گوید خوش آمدید[۲] و اگر اندک نقاهتی داشته باشد و سفیر در آن باب سؤال کند وزیر جواب می‌دهد:

« یک قدری نقاهت داشته‌ام، اما حالا الحمدلله شرفیابی حضور شما رفع نقاهت کرد». آن وقت نوکر میز کوچکی مابین آن دو نفر قرار می‌دهد و به مناسبت فصل شربت

---

۱. به فارسی در متن انگلیسی.

۲. به فارسی در متن انگلیسی.

یا چای می‌آورند که به دنبال آن سیگار و غلیان تعارف می‌شود و این تشریفات چند بار در طی ملاقات تکرار می‌شود. مباحثه هر قدر سخت باشد وزیر امور خارجه هیچ وقت تغییر حالتی به هم نمی‌رساند و در تمام مدت مذاکره و قر و مناعت مرد صاحب مقام و ادب و ملاطفت شخص بزرگ‌منش را حفظ می‌کند. گویند یک دفعه سفیر روس مقیم تهران می‌خواست میرزا سعیدخان را به قبول تکلیفی وادار کند. آنچه سعی نمود مفید واقع نشد. سفیر متغیر شده در تالار به طور سرعت بالا و پایین می‌رفت و چوب دست خود را به طوری با اشتداد حرکت می‌داد که از دست او پریده به پای وزیر امور خارجه خورد. میرزا سعیدخان با کمال سکونت و خودداری چوب را از زمین برداشته به وزیرمختار روس داد و به طور آرامی گفت: «از جناب عالی خواهش می‌کنم که تشریف ببرید».[۱]

شخص هر قدر کار مهم و مجدانه داشته باشد نمی‌تواند که بر اوضاع تالار نظری نیندازد. این تالار را از چوبهای منبت با جلوه زیاد مزین کرده‌اند و در سقف اطاق و بالای دیوارها گچ‌بریهای قشنگ قرار داده‌اند و طاقچه‌ها را به طور آویز گچ‌بری کرده مطلا یا به رنگ دیگری نقاشی نموده و پنجره‌ها را به نقشهای با پیچ و خم از قبیل نقشهای کلیساهای فرنگ منقش ساخته و میان آنها شیشه‌های الوان انداخته‌اند. چون پنجره‌ها را بالا می‌کشند عطر گلها و صدای نسیم و خواندن طیور و چهچهه بلبلها دفعتاً داخل اطاق می‌شود. وقتی در باب امور دولتی در چنین مواقعی شاعرانه گفت‌وگو می‌نمایند عجیب نیست که حل مطالب ریاضی شرقی هم در قالب عبارات و کنایات حافظ ریخته می‌شود. چنان که در فوق ذکر کردیم میرزا سعیدخان سید و اولاد پیغمبر است. به واسطه این امر و به واسطه اطلاع کامل و تعمقی که در ادبیات عربی داشت شخص محافظه‌کار متعصبی شده بود و اگرچه تعصب به هیچ وجه از ملاطفت فطری و خوش رفتاری او نمی‌کاست،

---

۱. نسبت این مسئله به میرزا سعیدخان گویا صحیح نیست و این قضیه ظاهراً بین پرنس دالگوروکی، وزیرمختار روس و میرزاآقاخان صدراعظم واقع شده است.

ولی نتایج سیاسی این اخلاق برای ترقی مملکت ایران مضر بود. در اواخر عمرش وقتی به سفیر خارجه‌ای در باب مسئله‌ای وعده می‌کرد اطمینانی نبود که به طور مخفی اسبابی فراهم نمی‌آورد که آن کار از پیش نرود و شخص نمی‌توانست به قول او اعتماد داشته باشد و مانند اغلب ایرانیها در اواخر سنش خسیس شده بود، ولی در اینجا باید اظهار کنم که وضع مخصوص وجوهات ایران و ظاهرسازی[ای] که در تمام امور لازم می‌گردد کم کم شخص را وادار به خست می‌نماید. با وصف این معایب حالات فطری میرزا سعیدخان او را در نظر اعلیحضرت شاه معزز و محبوب داشت در صورتی که عموم اهالی کم کم به او بی‌میل می‌شدند بلکه اکراه به هم می‌رسانیدند، زیرا وقتی که می‌خواست از کسی هدیه و تعارفی بگیرد چنانچه به قدر میل و خواهش او نبود باز رد نمی‌کرد و در عوض اینکه مانند سایرین با او چانه بزند می‌گفت: «ان‌شاءالله دفعه دیگر بیشتر از این می‌آوری».

میرزا سعیدخان مانند سایر ایرانیها در وقت اشتغال به امور، تسبیحی در دست داشت و آن را به طور استخاره به کار می‌برد. گاهی اوقات استخاره با خیالات و آرزوی قبلی او اتفاقاً وفق می‌داد. دفعه آخری که من او را دیدم خیلی ضعیف بود و در جلوی بخاری نشسته جبه‌ای از شال کشمیر با بِطانه خز آورده بر دوش او انداختند. وقتی می‌خواستم با او خداحافظی کنم از او خواهش کردم که چون نقاهت دارد از جای خود بر نخیزد، این امر اسباب امتنان او گردید و دست مرا به طور مهربانی فشار داده نظر ممتد و گیرنده‌ای بر من انداخت، مثل اینکه با من خداحافظی می‌کرد. وقتی نقاهت او سخت شد و دیگر نتوانست چیزی بخورد طبیب ایرانی تجویز کرد که پارچه نان سنگک زیر بالش او بگذارند تا بلکه اشتهای او را باز کند ولی نه سنگک نه طبیب فایده نبخشید و آن وزیر سالخورده بعد از چهل سال خدمت با کمال بی‌میلی مهر وزارت را از دست داد و از حضور شاهنشاه این جهان به حضور خداوند رفت و رحلت کرد.

قبل از اینکه در باب میرزا سعیدخان ختم کلام نماید بی‌موقع نیست که واقعه‌ای را که مبین پولتیک سنوات اخیره او می‌باشد ذکر کنم. شش ماه قبل از فوتش ما بین وزارت امور خارجه و سفارت امریکا مذاکرات زیادی در باب تنبیه بعضی اشخاص که برخلاف شرط نامه‌ها اذیت و صدمه به امریکاییهای مقیم همدان می‌رسانیدند در کار بود. (یکی از تدابیر برای اذیت امریکاییها این بود که از صنعت‌کاران و تجار و کسبه التزامی گرفته که برای امریکاییها کار نکنند و به آنها چیزی نفروشند؛ قصد آنها این بود که امریکاییها را مجبور به رفتن از شهر بنمایند. سبب این اعمال ارامنه و یهودیها بودند که رشوه به حاکم و گماشتگان او داده آنها را به نقض عهدنامه مقرره با ما و ترک رسم ادب و ملاطفت ملل متمدنه وادار می‌کردند. اما همین اعمال مرا یادآوری می‌کند که دولت امریکا نیز نسبت به چینیهای مقیم امریکا به قدری بدرفتاری کرد که برای دولت ما دیگر حقیقتاً بی‌معنی بود که در استفاده از حقوقی که طبق عهدنامه‌ها در چین یا در ایران به ما داده شده بود پافشاری کنیم). حاکم همدان برادر شاه بود و او شخصی است بی‌ملاحظه و مزور و از اشخاصی که به پشت‌گرمی و به تحریک او سوءاستفاده می‌کردند اخاذی می‌کرد و یمکن که میرزا سعیدخان هم در این معامله سهمی داشت. در هر حال وزیر امور خارجه دچار مطلب مشکلی شده بود، نه می‌توانست مطالبات ما را رد کند نه می‌توانست با شخص یا قدرتی مثل برادر شاه بدرفتاری نماید و مکرر ظاهراً برای پیشرفت کار ما امر نموده بود اما به طور خفیه ضد آن را انجام می‌داد. کار به طوری سخت شد که وزیر [امور خارجه] از شهر بیرون رفت. روزی در وقت صبح سوار کالسکه شده ظاهراً به عزم وزارت امور خارجه روانه شد ولی به کالسکه‌چی امر نمود که به طرف قم روانه شود به بهانه اینکه در آنجا زیارت کند. روز بعد خبر رسید که در عرض راه جمعی از دزدان بر وزیر امور خارجه حمله کرده و در میان این اغتشاش مُهر وزارت امور

خارجه گم شده. در اینجا نیز ناگفته نماند که وقت عزیمت از تهران کاغذی به من نوشته و خبر داده بود که حکم تنبیه مقصرین همدان را از قم خواهم فرستاد». چون مُهر وزارت گم شده بود آن وزیر محیل بدین واسطه برای نفرستادن آن حکم بهانه‌ای داشت و من مجبور شدم به صدیق‌الملک نایب‌الوزاره امور خارجه که وقت غیبت وزیر ریاست امور برعهده او بود مطلب را اظهار کنم. بدین واسطه میرزا سعیدخان دادن آن حکم سخت را از گردن خود انداخت و مسئولیت آن را به عهده شخص دیگری قرار داد. تمام اهل تهران در باب این تزویر خنده کردند و معلوم شد که مسئله دزدان عمداً برای تسهیل کار وزیر ترتیب داده شده است.

بعد از فوت میرزا سعیدخان پسر او به واسطه ناشی‌گری و بی‌قیدی به رسوم ادب، نزدیک بود به هلاکت رسد. ظل‌السلطان، فرزند ارشد اعلیحضرت شاه و حاکم اصفهان که وقتی به تهران آمده بود روزی اظهار کرد که « می‌خواهم ترتیب و نظم وزارت امور خارجه را تماشا کنم». پسر میرزا سعیدخان که در وزارت امور خارجه سمت نیابت داشت مأمور شد که برای تشریف‌فرمایی ظل‌السلطان تهیه دیده و ترتیب و نظم وزارت را برقرار کند و وقتی همه چیز حاضر باشد آن وقت به شاهزاده اطلاع دهد و خواهش کند که خود شاهزاده، وقت تشریف‌فرمایی خود را تعیین کند. این جوان یا به واسطه اینکه از مسئولیت این مأموریت مغرور گردیده بود یا به واسطه نادانی، وقتی همه چیز حاضر شد در عوض اینکه خود شخصاً برود و به عرض حضرت والا رسانیده با کمال تواضع و عبودیت از ایشان درخواست کند که موقع تشریف‌فرمایی خود را تعیین کنند آدمی پیش شاهزاده فرستاد و اظهار داشت که همه چیز حاضر است. ظل‌السلطان منتهای غضب را به هم رسانیده گفت: « این پدرسوخته که چنین جسارتی می‌کند کیست؟ سر این سگ را ببرید و بیاورید». محمودخان، وزیر امور خارجه بعدی توسط

نموده با منتهای اشکال غضب شاهزاده را فرو نشانید، ولی آن نایب‌الوزاره جوان مجبور گردید که برود و به پای ظل‌السلطان افتاده با عبارات بسیار خفت‌باری که در زبان فارسی وفور دارد عجز و الحاح نماید.

بعد از فوت میرزا سعیدخان تا چند هفته همه در گفت‌وگو و مذاکره بودند که اعلیحضرت شاه در جای آن وزیر معمر که را انتخاب خواهد کرد و همه متعجب گردیدند وقتی اعلیحضرت شاه محمودخان ناصرالملک را به آن سمت خواند، چون این شخص از چند سال به این طرف در کرمانشاه حاکم بود مردم او را تقریباً فراموش کرده بودند. گویا منصوب شدن ناصرالملک قدری به واسطه نفوذ ظل‌السلطان صورت گرفت و از آن وقت تا به حال هیچ اتفاقی نیفتاده است که باعث عدم قابلیت او شده باشد و معلوم گشت که اعلیحضرت شاه از روی بصیرت چنین انتخابی را فرموده‌اند.

ناصرالملک مدت چند سال در دربار انگلیس سفیر بود و با عادات و اخلاق اهل فرنگ مأنوس است و نسبت به انگلیس به قدری میل دارد که نوه خود را برای تحصیل به دارالفنون آکسفورد فرستاده [است].[1] اگرچه کثرت سن و آب و هوای مملکت قدری اهمال در طبیعت او قرار داده، ولی از وزیر امور خارجه پیش خیلی برنده‌تر و با عزم‌تر است، رأی ثابتی دارد و قدری تندخو می‌باشد و در وزارت خارجه رفتار او باعث تقویت و اقتدار گردیده است. دست و پای سفارت‌های خارجی را قدری جمع کرده است، چه این سفرا در وقت روابط خود با وزارت امور خارجه تهران فراموش می‌کردند که دولت ایران هنوز دولتی است مقید به شرافت و احترام خود و باید اشخاصی که با آن دولت مراوده دارند از روی کمال احترام رفتار کنند و نتیجه این امر در سفارت روس به زودی ظاهر گردید. سفیر روس که عادت داشت گاهی به تهدید و گاهی به تملق و ملایمت کار خود

---

[1]. ابوالقاسم‌خان که بعدها ناصرالملک لقب یافت و پس از فوت علیرضاخان عضدالملک قاجار نایب‌السلطنهٔ ایران گردید.

را با میرزا سعیدخان از پیش ببرد چنان که در عهدنامه بی‌قاعده سال ۱۸۸۴ / ۱۳۰۱ق از پیش برد[1] دید که تکالیف او مانند سابق قبول نمی‌شود. این تغییر در برخورد با وزارت خارجه او را همان اندازه متأثر کرد که گویی سیلی خورده باشد. در این اوقات که وضع امور در افغانستان به هم خورده است سفیر روس و مترجم اول او بعد از ملاقات با ناصرالملک وقتی پیشانی در هم کشیده از وزارت امور خارجه بیرون می‌آمدند وضع مضحکی داشتند.

[1]. ظاهراً مقصود معاهده‌ای است که بین میرزا سعیدخان و زینوویف، وزیرمختار روسیه در تهران در باب سرحدات خراسان و قسمت آخال بسته شده است و در این صورت تاریخ امضای آن ۹ دسامبر ۱۸۸۱ مطابق ۲۹ محرم ۱۲۹۹ می‌باشد.

عهدنامه مودّت و تجارت میان ایران و اتازونی (امریکا)*

به تاریخ ۱۵ ربیع‌الثانی ۱۲۷۳ / ۱۳ دسامبر ۱۸۵۶

عهدنامه‌ای که در زیر مشاهده می‌شود و مردم ایران و امریکا صدمین سال انعقاد آن را جشن گرفتند در زمانی انعقاد یافت که به گفته پروفسور ریموند گتل امریکا در مقابل کناره‌گیری از سیاست خارجی اروپا برای اثبات صلاحیت سیاست و اهمیت بازرگانی و توسعه رفت و آمد اتباع ناچار به فکر عقد تعدادی مقاوله و عهدنامه با دول کوچک و بزرگ جهان افتاد و چند سال بعد به صوابدید قاطبه متفکرین این فکر را عملی ساخت.

در سال نهم سلطنت ناصرالدین‌شاه قاجار و ایام صدارت میرزا آقاخان اعتمادالدوله نوری برای تکمیل همین منظور و همچنین رفع کدورتی که میان دولت ایران و دولت انگلستان حاصل گردیده بود فرخ خان غفاری کاشانی ملقب به امین‌الملک که یکی از رجال و متنفذین دربار بود با عنوان ایلچی کبیر ایران مأمور دربار لندن و پاریس و مذاکره با سفرای دول بلژیک و ساردنی و پروس و هلند گردید و مخصوصاً به وی توصیه شده بود که در عموم محافل سیاسی خارجی اسباب حسن تفاهم بین‌الاثنین را فراهم سازد و زمینه را برای انعقاد هر گونه عهدنامه سیاسی و بازرگانی که متضمن منافع ممالک محروسه ایران باشد مستعد نماید.

---

* دورهٔ دوم، ش ۴، دی ۱۳۳۵.

فرخ خان در ذی‌قعده سال ۱۲۷۲ به اتفاق نایب و منشی و مترجم و سایر تبعه با نامه‌های متعددی مبنی بر اظهار دوستی و مودت جهت پادشاهان فرانسه و عثمانی از ایران حرکت کرد. پس از ورود به خاک عثمانی از طرف اولیای دولت و سلطان عثمانی مورد پذیرایی گرمی واقع شد و مدتی در آن کشور به رسم میهمان باقی ماند و در آن میان با سفرا و فرستاده‌های خارجی مقیم دربار عثمانی به رفت و آمد و مباحثه[1] مشغول بود و مخصوصاً با ایلچی ممالک متحده امریکای شمالی، مستر کارول اسپنس (Carroll Spence) مقیم پایتخت عثمانی آشنایی یافته در مدت اقامت خویش راجع به سوابق تاریخی مملکتین و اوضاع داخلی و دیپلماسی خارجی و احتیاجات بازرگانی طرفین با وی به گفت‌وگو پرداخت و هر دو نماینده باکسب دستور از طرف امنای دولت متبوع در شهر استانبول معاهده‌ای در هشت ماده برای برقراری روابط دوستی و معاملات بازرگانی منعقد کردند.

صاحب ناسخ‌التواریخ در وقایع سال ۱۲۷۳ اشاره به این موضوع کرده می‌نویسد: «چون روزگاری می‌رفت که میان سفیر آن دولت و سفرای جمهوریه امریکای شمالی در اراضی وینه و اسلامبول و ممالک دیگر به اجازه کارداران ایران و اولیای دولت جمهوری به نام عقد معاهده تجارتی بود این وقت که سفیر در اسلامبول جای داشت این سخن را به کارول اسپنس، وزیر دولت جمهوریه مقیم اسلامبول، میان برد و عهدنامه نگار شد و طرفین به خط و خاتم امنای دولتین رسانیده تبدیل دادند».

این معاهده که به تاریخ پانزدهم ربیع‌الثانی ۱۲۷۳ مطابق ۱۳ دسامبر ۱۸۵۶ به دو زبان انگلیسی و فارسی در استانبول تهیه شده پس از امضای فرانکلین پیوس، رئیس‌جمهور ممالک متحده امریکا، و ناصرالدین‌شاه در تاریخ ۲۰ شوال ۱۲۷۳ مطابق

[1]. دربارهٔ شرح پذیرایی در استانبول و ملاقات با ژنرال لرد کلیف ایلچی دولت انگلیس رجوع شود به کتاب «حقایق الاخبار» تألیف میرزا جعفر حقایق نگار، ص ۱۲۵۲.

۱۳ ژوئن ۱۸۵۷ نسخ آن مبادله گردید.

بسم الله الرحمن الرحیم

ما پادشاه بالاستقلال اعظم و شهریار بالاستحقاق اکرم زیب‌افزای سریر خلافت و تاجدار زینت‌بخش اریکه سلطنت و شهریاری محی آثار عدل و انصاف ماحی علائم جور و اعتساف داور تاج و تخت دارای فرّ و بخت شکوه بخشای دیهیم و نگین ملاذ الاسلام و المسلمین ملک عدالت گستر خدیو رعیت پرور افتخار ملوک کیان مالک بالارث کل ممالک ایران موافق این مبارک سطور به هر کس بتواند و تعلق داشته باشد معلوم می‌فرماییم که در ۱۵ شهر ربیع‌الثانی هذالسنه ۱۲۷۳ در اسلامبول فی‌مابین اعلی‌حضرت ملوکانه ما و رئیس ممالک مجتمعه امریک شمالی موافق اختیارنامه‌هایی که از طرفین داده شده بود یعنی از جانب ما به جناب مجدت و فخامت نصاب امین‌الملک فرخ‌خان ایلچی کبیر دولت علیه صاحب نشان تمثال همیون و حمایل مخصوص آن، حامل کمر مکلل به الماس و غیره و غیره و غیره و از جانب رئیس ممالک مجتمعه آمریک شمالی به کارول اسپنس وزیر ممالک مجتمعه مزبوره مقیم دربار دولت علیه عثمانی عهد دوستی و تجارت قرار داده ومنعقد شده است که مشتمل بر فصول آتیه و کلمه به کلمه از این قرار است:

بسم الله الرحمن الرحیم

چون اعلی‌حضرت کیوان رفعت خورشید رایت فلک رتبت گردون حشمت خسرو اعظم خدیو انجم حشم جمشید جاه داراب دستگاه وارث تاج و تخت کیان شاهنشاه اعظم بالاستقلال کل ممالک ایران و رئیس ممالک مجتمعه امریک شمالی هر دو علی

السویه تمنا و اراده صادقانه دارند که روابط دوستی فی‌مابین دولتین برقرار و به واسطه عهد دوستی و تجارتی که بالسویه نافع و سودمند تبعه دولتین قوی بنیان خواهد بود مودت و اتحاد جانبین را مستحکم سازند لهذا برای تقدیم این کار اعلی‌حضرت شاهنشاه کل ممالک ایران جناب مجدت و فخامت نصاب امین‌الملک فرخ خان، ایلچی کبیر دولت علیه ایران صاحب نشان تمثال همایون و حمایل مخصوص آن و حامل کمر مکلل به الماس و غیره و غیره و غیره را و رئیس ممالک مجتمعه امریک شمالی کارول اسپنس، وزیر ممالک مجتمعه مزبوره مقیم دربار دولت عثمانی را وکلای مختار خود تعیین کردند و ایشان بعد از آنکه اختیارنامه‌های خود را مبادله کردند و موافق قاعده و شایسته دیدند فصول آتیه را برقرار نمودند.

فصل اول

بعدالیوم فی‌مابین دولت علیه ایران و رعایای آن دولت و دولت و رعایای ممالک مجتمعه امریک شمالی دوستی صادق و اتحاد محکم برقرار خواهد بود.

فصل دوم

سفرای کبار و مأمورین دیپلوماطیک [دیپلماتیک] که هر یک از دولتین معاهدتین بخواهند به دربار یکدیگر مأمور و مقیم سازند همان رفتار و سلوکی که در حق سفرای کبار و مأمورین دیپلوماطیک [دیپلماتیک] دول متحابه و اتباع آنها معمول می‌شود بعینها همان رفتار نیز در حق سفرای کبار و مأمورین دیپلوماطیک [دیپلماتیک] دولتین معاهدتین و اتباع ایشان معمول و مجری و به همان امتیازات محظوظ خواهند بود.

فصل سیم

تبعه دولتین علیتین معاهدتین از قبیل سیاحان و تجار و پیشه‌ور و غیرهم که در مملکتین محروستین سیاحت یا توقف نمایند بالسویه از جانب حکام ولایات و وکلای طرفین به عزت و حمایت قادرانه بهره‌مند خواهند گردید و در هر حال سلوکی که نسبت به اتباع دول کامله‌الوداد منظور می‌شود در حق ایشان نیز منظور خواهد شد و بالمفاوضه مأذون و مرخص‌اند که هر گونه امتعه و اقمشه و محصولات چه از راه دریا و چه از راه خشکی به مملکت یکدیگر بیاورند و از مملکت همدیگر ببرند و بفروشند و مبایعه و معاوضه نمایند و به هر بلدی از بلاد مملکتین که خواهند حمل و نقل نمایند، ولیکن این مقرر است که تجار طرفین که اقدام به تجارت داخله مملکتین نمایند در خصوص تجارت مزبور مطیع قوانین آن ملکی که محل تجارت مزبور باشد خواهند بود و در صورتی که یکی از دولتین معاهدتین بعد از این در باب تجارت داخله امتیازات تازه‌ای به رعایای سایر دول بدهد همان امتیازات نیز داده خواهد شد به رعایای هر یک از این دو دولت که درممالک دیگری مشغول تجارت داخله باشند.

فصل چهارم

هرگونه امتعه و اقمشه که اتباع دولتین علیتین معاهدتین به مملکت یکدیگر نقل نمایند و یا از مملکت همدیگر بیرون ببرند وجه گمرکی که از تجار و اتباع دول کامله‌الوداد حین ورود امتعه و محصولات ایشان به ولایات دولتین و حین خروج از مملکتین مطالبه می‌شود از ایشان نیز مطالبه خواهد شد و حق و وجه علی‌حده به هیچ اسم و رسم در دولتین علیتین مطالبه نخواهد شد.

فصل پنجم

در ممالک محروسه ایران هر گاه مرافعه یا مباحثه فی‌مابین تبعه دولت علیه ایران و اتباع دولت ممالک مجتمعه آمریک شمالی حادث گردد در محلی که وکیل یا قونسول دولت مجتمعه امریک مقیم باشد مقالات متداعیین و تحقیق و تدقیق و اجرای حکم به عدل و انصاف در محکمه دولت علیه ایران که محل عادیه[ای] طی این گونه امورات است با حضور احدی از منتسبان وکیل یا قونسول دولت ممالک مجتمعه امریک خواهد شد. در ممالک محروسه ایران اگر فی‌مابین اتباع دولت ممالک مجتمعه مرافعه یا منازعه روی دهد طی گفت‌وگو و اجرای عدالت آن بالتمام به عهده وکیل یا قونسول دولت ممالک مجتمعه امریک است اگر متوقف در محل این مرافعه و مباحثه و منازعه بوده باشند و الا در مملکتی که اقرب به محل مزبوره خواهد بود وکیل یا قونسول مزبور طی این گفت‌وگو را بر وفق قوانین متداوله در ممالک مجتمعه خواهد کرد. هر گاه مرافعه یا مباحثه یا منازعه در ممالک ایران فی‌مابین اتباع دولت ممالک مجتمعه و تبعه سایر دول خارجه واقع شود تحقیق و اجرای حکم آن به عهده وکلا یا قونسولهای طرفین خواهد بود کذالک گفت‌وگوها و منازعاتی که فی‌مابین تبعه دولت علیه ایران و اتباع ممالک مجتمعه اتفاق افتد قرار انجام و اتمام آن به نحوی خواهد بود که با اتباع دول کامله‌الوداد در ممالک مزبوره معمول و مرتب می‌شود. تبعه دولت علیه ایران در ممالک مجتمعه یا اتباع دولت ممالک مجتمعه امریک شمالی در ممالک ایران اگر متهم به گناهان کبیره گردند به نهجی که در مملکتین مزبورتین با اتباع دول کامله‌الوداد رفتار می‌شود با ایشان نیز معمول و مرتب و قطع و فصل خواهد شد.

فصل ششم

هرگاه احدی از اتباع دولتین علیتین در مملکتین محروستین وفات یابد در صورتی که میت را اقوام یا شرکا باشد ترکه او بالتمام تسلیم ایشان خواهد شد و در صورتی که شخص میت را قوم و شریکی نباشد متروکات او امانتاً به وکیل یا قونسول دولت متبوعه میت تسلیم می‌شود تا مشارالیه بر وفق قوانین متداوله در مملکت خود چنان که شاید و باید در این باب معمول دارد.

فصل هفتم

دولتین علیتین معاهدتین به جهت حمایت اتباع خود و تقویت امور تجارت و فراهم نمودن اسباب حصول معاشرت دوستانه و عادلانه فی‌مابین تبعه جانبین چنین اختیار نمودند که حق داشته باشند که یک مأمور دیپلوماطیک در پایتخت دولتین مقیم سازند و از طرفین سه نفر قونسول برقرار نمایند. قونسولهای دولت علیه ایران در شهرهای واشینگتون و نیویورک و نیوارله انس توقف خواهند داشت و قونسولهای دولت ممالک مجتمعه در دارالخلافه تهران و بندر ابوشهر و دارالسلطنه تبریز توقف خواهند نمود. این قونسولهای دولتین معاهدتین بالسویه در محل متوقفه مسکونه مملکتین محروستین از اعزازات و امتیازات ومعافاتی که قونسولهای دول کاملةالوداد در ممالک جانبین محظوظاند بهره یاب خواهند گردید مأمور دیپلوماطیک و قونسولهای ممالک مجتمعه امریک رعایای دولت علیه ایران را نه آشکارا نه در ظاهر و نه در خفیه حمایت نخواهند کرد و از این اصول که به رضای طرفین مقرر شده اصلا تجاوزی را جایز نخواهند داشت و نیز مقرر است که اگر قونسولهای مزبوره مشغول تجارت شوند ایشان نیز مطیع خواهند بود به همان قوانین و رسومی که سایر اشخاص رعایای دولت متبوعه

ایشان که در همان محل تجارت می‌کنند مطیع هستند و همچنین فی‌مابین دولتین معاهدتین مقرر است که عدد نوکرهای مأمور دیپلوماطیک و قونسولهای دولت ممالک مجتمعه امریک بیشتر از آن نخواهد بود که به موجب عهدنامه برای مأمورین روس در ممالک ایران معین شده است.

فصل هشتم

این عهدنامه دوستی و تجارتی که به ملاحظه کمال صداقت و دوستی و اعتماد فی‌مابین دولتین ایران و ممالک مجتمعه امریک منعقد شده است از تاریخ مبادله امضا نامه‌جات طرفین تا ده سال برقرار خواهد بود و اگر پیش از انقضای ده سال مذکور هیچ یک از این دو دولت به موجب اعلام رسمی میل خود را در قطع و توقیف اجرای این عهدنامه به دولت دیگر اظهار ندارد عهدنامه مزبور تا یک سال دیگر علاوه بر وعده مذکور برقرار خواهد بود و همچنین تا دوازده ماه بعد از نوشتن چنان اعلام هر وقتی که اعلام مزبور ظهور نماید و وکلای مختار دولتین معاهدتین قرار می‌دهند که امضا نامه‌جات دولت متبوعه خود را در اسلامبول در مدت شش ماه یا کمتر اگر مقدور گردد مبادله نمایند.

وکلای مختار دولتین معاهدتین این عهدنامه مبارکه حاضره را به خط و مهر خود مرقوم و مختوم نمودند. این عهدنامه مبارکه در دو نسخه به زبان فارسی و انگلیسی به تاریخ یک هزار و دویست و هفتاد و سه هجری [ق۱۲۷۳] فی پانزدهم شهر ربیع‌الثانی مطابق یک هزار و هشت صد و پنجاه و شش [۱۸۵۶] عیسوی در اسلامبول مرقوم گردید.

ایلچی کبیر دولت علیه ایران امین‌الملک فرخ خان

مهر: سفیر کبیر دولت علیه ایران

امین الملک فرخ خان (با علامت شیر و خورشید و تاریخ حک مهر)

مهر: U.S.LEGATION

CONSTANTINOPLE (باعلامت دولت امریکا)

امضاء: Carroll Spence

ترجمه صحیح میرزا ملکم خان مترجم مخصوص دولت علیه ایران

* * *

توشیح عهدنامه از طرف ناصرالدین‌شاه

بناء علیه ما اعلی‌حضرت پادشاهی بعد از ملاحظه کافی عهدنامه دوستی و تجارتی مسطوره فوق را امضا و تصدیق داشتیم به نحوی که موافق این سطور میمونه قبول و ممضی و تصدیق می‌فرماییم در کل مضامین آن و به قول ملوکانه ما از برای خودمان و اخلاف مان و عده می‌فرماییم که آنچه که در آن عهد قرار داده شده از جانب ما بلاتخلف معمول و مجری خواهد شد. از برای اعتبار آن ما این تصدیق نامه را به دستخط خودمان مزین نموده حکم کرده‌ایم که به مهر دولت خودمان ممهور شود. مرقوم شده به تاریخ بیستم ماه جمادی‌الاولی سنه یک هزار و دویست و هفتاد و سه هجری [ق۱۲۷۳] سال نهم سلطنت همایون ما.

صورت صفحه‌ای که به خط حاجی میرزا احمدخان وزیر مقیم اسلامبول و مهر او و خط و مهر مسیو بورن سفیر امریکا نوشته شده[1]

از قراری که عهدنامه دوستی و تجارتی دولتین علیّتین ایران و امریک شمالی را که به موجب اختیارنامه حضرتین قویشوکتین جناب جلالت مآب فرخ خان امین‌الملک سفیر کبیر دولت علیه ایران و جناب جلالت نصاب سیور اسپنس ایلچی مختار دولت بهیه امریک شمالی مقیم اسلامبول که در اسلامبول منعقد ساخته بودند عهدنامه‌های مبارکه مزبوره به موجب قراداد به امضا و تصدیق دولتین علیتین رسیده بود چون مبادله آنها هم از اقتضای اصول جاریه بود لهذا این بنده درگاه خلایق امید گاه حاجی میرزا احمدخان وزیر مقیم اسلامبول به موجب اختیاری که از جانب جناب سیور اسپنس ایلچی مختار دولت بهیه امریک شمالی مقیم اسلامبول داشت امروز که یوم شنبه ۲۰ شهر شوال المکرم مطابق سنه ۱۲۷۳ هجری که مطابق سیزدهم ماه زود[2] سنه ۱۸۵۷ عیسوی باشد بنده درگاه حاجی میرزا احمدخان وزیر مقیم اسلامبول و عالی جاه مسیو بارون هر دو در سفارتخانه دولت علیه ایران مجتمع شدیم و بالیمن و السعاده عهدنامه‌های مبارکه دولتین قویشوکتین به طوری که اصول و قاعده بود مبادله گردید و این نسخه برای اعتماد طرفین در دو نسخه سمت تحریر یافته با مهر و امضای خودمان ممضی و ممهور داشتیم و السلام خیر ختام.

محل مهر و خط مسیو بورون مصلحت‌گذار ایلچی دولت امریکا

محل مهر حاجی میرزا احمدخان وزیر مقیم اسلامبول

---

[1]. شرح فوق از روی مجموعهٔ خطی عهود که در بایگانی وزارت امور خارجه است استنساخ شده است.

[2]. منظور ژوئن است.

فصل ششم

خلیج فارس

خلیج فارس در متون یونانی و لاتین و تازی*

سعید نفیسی

درباره نامهای جغرافیایی می‌توان این قاعده کلی را که بر بسیاری از آنها تعلق می‌گیرد روا دانست:

نامهای سرزمینها و کشورها بیشتر از نامهای طوایف و نژادهایی که در آنجا زندگی می‌کرده‌اند گرفته شده است. بیشتر نامهای رودها از رنگ آبها و شکل ظاهری آنها بیرون آمده و نامهای کوهها را نیز اغلب از شباهت آنها با چیزهای دیگر گرفته‌اند.

اما به دریاها تقریباً همیشه نام کشورها و سرزمینهایی را که به آنها نزدیک بوده‌اند داده‌اند. دریایی که سراسر جنوب ایران را فرا گرفته چون قسمت عمده آن کرانه‌های سرزمین فارس را در ایران در بر گرفته است و از مردم ایران، مردم فارس یعنی پارسیان باستان زودتر از طوایف دیگر با جهان غرب رابطه به هم زده‌اند از روزی که به تدوین تاریخ و جغرافیا آغاز کرده‌اند « دریای فارس» یا « خلیج فارس» نامیده‌اند. کلمه پارس و فارس را یونانیان قدیم « پرس» تلفظ کرده‌اند و به همین جهت در نامگذاری این خلیج این کلمه را نیز به کار برده‌اند.

---

* دورهٔ دوم، ش ۸، آذر ۱۳۳۷.

قدیم‌ترین کتابهایی که در تاریخ و جغرافیا برای جهانیان مانده کتابهای یونانی است که از قرن پنجم پیش از میلاد به تألیف آنها آغاز کرده‌اند و بسیاری از آنها از میان رفته و تنها ذکری از آنها در کتابهایی که پس از آن نوشته شده باقی مانده است.

البته در کتیبه‌های آسوری ذکری از بعضی سرزمینها و رودها و دریاهای مجاور بین‌النهرین هست، ولی در آن زمان هنوز نامهایی که تا امروز مانده است رایج نشده بود. یونانیان تا پیش از غلبه اسکندر مقدونی (۳۵۶-۳۲۳ پیش از میلاد) چندان با آسیای مرکزی و ایران رفت و آمد نداشته‌اند. تنها چند تن از دانشمندان یونان قدیم در دوره پیش از اسکندر مقدونی به ایران نزدیک شده‌اند مانند کتزیاس، پزشک معروف که در قرن پنجم پیش از میلاد می‌زیسته و هرودوت، مورخ مشهور که در حدود ۴۸۰ سال پیش از میلاد به جهان آمده و در حدود ۴۲۵ درگذشته است. داستانی نیز مدتها رواج داشته است که دانشمند معروف فیثاغورث که در حدود ۵۸۰ پیش از میلاد متولد شده و در حدود ۵۰۰ درگذشته سفری به ایران کرده است، اما این داستان جز افسانه‌ای بی‌بنیاد نیست.

قسمت عمده از آنچه کتزیاس نوشته از میان رفته است و هرودوت نیز در کتاب معروف خود تنها به جغرافیای سیاسی وانسانی پرداخته است.

به همین جهت اطلاعات جغرافیایی درباره این قسمت از آسیا تنها در کتابهایی که در قرن اول و دوم میلادی درباره اسکندر نوشته‌اند باقی مانده است، زیرا از کسانی که در زمان اسکندر یا نزدیک به عصر او کتابهایی پرداخته‌اند نیز چیزی به جا نمانده است. اما پیداست که اسامی جغرافیایی که ایشان به کار برده‌اند همانهاست که از آغاز تمدن و فرهنگ یونان یعنی از قرن پنجم پیش از میلاد باقی مانده و به ایشان رسیده بوده است.

آریان، مورخ معروف یونانی که در قرن دوم میلادی می‌زیسته نام خلیج فارس را پرسیکون کایتاس[۱] نوشته است که معنی درست آن « خلیج فارس» است.[۱]

---

[1]. Persikon Kaitas

سترابون، جغرافیانویس معروف یونانی که در حدود ۵۸ پیش از میلاد به جهان آمده و در حدود ۲۵ درگذشته در کتاب جغرافیای خود مکرر همین نام را به کار برده است.[۲]

در ترجمه‌ای که از کتاب جغرافیای وی به زبان لاتین کرده‌اند در برابر این تعبیر یونانی او دو تعبیر لاتین به کار برده‌اند:

یکی « سینوس پرسیکوس»[۳] که معنی دقیق آن « سبوی فارس» و معنی اصطلاحی آن « خلیج فارس» است و دیگری « ماره پرسیکوم»[۴] که به معنی « دریای فارس» است.[۵]

در زبان لاتین بسته به جایی که این تعبیر در جمله دارد « پرسیکوس سینوس»[۶] هم می‌گویند.[۷]

کوینته کورسه، مورخ معروف زبان لاتین در کتابی که در تاریخ اسکندر نوشته است نام این دریا را « آکواروم پرسیکو»[۸] نوشته است که معنی دقیق آن « آبگیر فارس» است.[۹]

در متون یونانی و لاتین هر جا که نام « خلیج عربی» برده شده مراد همان دریای سرخ یا بحر احمر امروز است که ایرانیان در دوره هخامنشی[۱۰] نزدیک همین ترعه سوئز

---

1. Arriani, Anabasis et India ed. Fr. Dibner et Carolus MÏller, Parisiis 1865 (ArrianiExpeditionis p.165)
2. Geographie de Strabon, traduction nouvelle par Amedee Tardieu, Paris 1880, Vol. III p.265et suiv.
3. Sinus Persicus
4. Mare Persicum
5. Strabonis Geographicorum Tabulae XV - Instruxit Carolus MÏllerus, Parisiis 1880 Pl. XIII.
6. Persicus Sinus
7. M - N. Bouillet et L.- G.Gourraigne, Dictionnaire universel d' histoire et de geographie34e ed. Paris 1914 p.1477.
8. Aquarum Persico
9. Histoire d' Alexandre le Grand par Quinte Curce, Traduction nouvelle par Aug et Alph.Trognon - tome II Paris 1834, p.184-185.
10. Histoire d' Hérodote, traduction de Pierre Saliat avec corrections par Eugine Talbot-Paris1864, p.297.

امروز ترعه‌ای کنده بودند.[۱]

جغرافیانویسان و تاریخ‌نویسان تازی همه جا درباره این دریا همان نام قدیم را به کار برده‌اند و مهم‌ترین کتابهایی که یادی از آن در آنها هست بدین گونه است:

۱. ابن خرداذبه (حدود ۳۰۰ـ۲۱۱ق.) که قدیم‌ترین کتاب جغرافیا به زبان تازی از او مانده است. در کتاب المسالک و الممالک[۲] اسم این دریا را « بحر فارس» نوشته است.

۲. ابوبکر احمدبن محمد همدانی معروف به ابن الفقیه در کتاب البلدان[۳] که در حدود سال ۲۷۹ق. تألیف کرده است نیز « بحر فارس» نوشته است.

۳. ابوعلی احمدبن عمر بن رسته معروف به ابن رسته در کتاب اعلاق النفیسه[۴] که در حدود ۲۹۰ق. تدوین کرده نیز چند جا « بحر فارس» را نام برده است.

۴. در کتاب عجائب الاقالیم السبعه الی نهایت العماره[۵] تألیف سهراب که در قرن سوم تألیف شده نیز « بحر فارس» آمده است.

۵. ابو اسحاق ابراهیم بن محمدبن فارسی اصطخری [استخری] معروف به کرخی در کتاب مسالک الممالک[۶] دوبار نام این دریا را « بحر فارس» نوشته است.

۶. بزرگ بن شهریار رامهرمزی، ناخدای معروف ایرانی در کتاب عجائب الهند بره و بحره و جزایره[۷] که در حدود ۳۴۲ق. تألیف کرده نیز « بحر فارس» آورده است.

۷. ابوالحسین علی بن حسین بن علی مسعودی، مورخ معروف در گذشته در

---

۱. رجوع کنید به مقالهٔ من به عنوان «ساختمان ترعهٔ سوئز به دست ایرانیان» در شمارهٔ ۳، دورهٔ دوم، نشریهٔ وزارت امور خارجه ایران، ص ۱۰ ـ ۶.

۲. چاپ لیدن، ۱۳۰۶ق، ص ۲۳۳.

۳. چاپ لیدن، ۱۳۰۲ق، ص ۸.

۴. چاپ لیدن، ۱۸۹۲، ص ۸۳و ۹۰.

۵. چاپ وین، ۱۹۲۹/۱۳۴۷، ص ۵۹.

۶. چاپ لیدن،، ص ۱۲ و ۲۸.

۷. چاپ قاهره، ۱۹۰۸/۱۳۲۶، ص ۳۱.

جمادی‌الاخره ۳۴۶ نخست در کتاب مروج الذهب و معادن الجوهر[۱] که در جمادی‌الاولی ۳۳۶ به پایان رسانیده است مکرر از « بحر فارس» نام برده است و سپس در کتاب دیگر خود کتاب التنبیه و الاشراف[۲] که در ۳۴۵ق. تمام کرده نام این دریا را « بحر الفارسی» نوشته است.

۸. ابوالقاسم بن حوقل ضبی در کتاب صورت الارض[۳] که در حدود ۳۶۷ق. به پایان رسانیده فصل خاصی درباره « بحر فارس» دارد.

۹. شمس‌الدین ابوعبدالله محمدبن احمدبن ابی‌بکر بنای شامی مقدسی معروف به بشاری در کتاب احسن التقاسیم فی معرفه الاقالیم[۴] که در حدود ۳۷۵ق. به پایان رسانیده نیز « بحر فارس» نوشته است.

۱۰. مطهربن طاهر مقدسی هم در کتاب البدء و التاریخ[۵] که در ۳۵۵ق. تألیف کرده نام این دریا را هم « خلیج الفارسی» و هم « بحر فارس» آورده است و از اینجا پیداست که در این زمان هر دو تعبیر رایج بوده است.

۱۱. دانشمند معروف ابولاریحان محمدبن احمد بیرونی که در ذی‌الحجه ۳۶۲ به جهان آمده و در ۴۴۰ق. درگذشته است در کتاب معروف خود کتاب القانون المسعودی[۶] که در ۴۲۱ق. به پایان رسانیده دو جا « بحر فارس» را نام برده است.

۱۲. شرف الزمان طاهر مروزی در کتاب طبایع الحیوان[۷] که در حدود سال ۵۱۴ق.

---

[۱]. چاپ پاریس، ج ۱، ۱۸۶۱، ص ۲۳۸ و ۳۲۵.

[۲]. چاپ لیدن، ۱۸۹۴، ص ۳۸.

[۳]. چاپ لیدن، ج ۱، چاپ ۱۹۳۸، ص ۴۲ و مابعد.

[۴]. چاپ ۱۹۰۶،ص ۱۷.

[۵]. چاپ پاریس، ج ۴، ۱۹۰۷،ص ۵۸۰ از متن تازی.

[۶]. چاپ حیدرآباد دکن (دایره‌المعارف العثمانیه)، ج ۲، ۱۹۵۵/۱۳۷۴، ص ۵۵۹ ـ ۵۵۸.

[۷]. «ابواب فی الصین و الترک» منتخبه من کتاب طبائع الحیوان للطبیب شرف الزمان طاهر المروزی
Sharaf al – Zaman Tahir Marvazi, "China, The Turks and India", by V. Minoraski – London, 1924.

تألیف کرده نیز « خلیج الفارسی» نوشته است.

۱۳. دانشمند معروف شهاب‌الدین ابوعبدالله یاقوت بن عبدالله حموی رومی (۶۲۶ـ۵۷۵ق.) در کتاب معروف معجم البلدان[1] که در ۲۰ صفر ۶۲۱ از تألیف آن فراغت یافته است در مادّه « بحر فارس» شرحی درباره این دریا آورده و در آنجا می‌گوید: « چنان که حمزه گفته است نام آن در زبان فارسی « زراه کامسیر» است».

پیداست که مراد از « حمزه» همان دانشمند بسیار معروف ایرانی ابوعبدالله حمزه بن حسن اصفهانی است که در میان سالهای ۳۵۰ و ۳۶۰ درگذشته و مؤلفات چند داشته و از آنها به جز کتاب سنی ملوک الارض و الانبیاء و کتاب الامثال علی افعل و مقدمه دیوان ابونواس و کتاب التنبیه علی حدوث التصحیف چیزی به ما نرسیده است و این مطلب را یاقوت از یکی از کتابهای گم شده او گرفته است.

پیداست که در این ترکیب « زراه کامسیر» جزء اول « زراه» به معنی دریاست و در زبان اوستا به کار رفته و در تسمیه « گودزره» در سیستان نیز دیده می‌شود. اما جزء دوم « کامسیر» چنان می‌نماید که تحریفی از کلمه دیگری باشد.

در ضمن سخن، یاقوت درباره سواحل خلیج فارس تا مهروبان می‌گوید: « حمزه گفته است که اینجا را در زبان فارسی « زراه افرنک» می‌گویند». در جزء دوم این نام نیز ممکن است تحریفی راه یافته باشد.

۱۴. شمس‌الدین ابوعبدالله محمدبن ابی طالب انصاری دمشقی صوفی شیخ الربوه در کتاب نخبه الدهر فی عجائب البر و البحر[2] نیز چند جا نام این دریا را « بحر فارس» و « بحر الفارسی» آورده است.

۱۵. شهاب‌الدین احمدبن عبدالوهاب نویری (۷۳۳ـ۶۷۷ق.) در کتاب نهایه الارب

---

[1]. چاپ قاهره، ۱۹۰۶/۱۳۲۳،ج ۲، ص ۶۹ ـ ۶۸.

[2]. چاپ لایپزیک، ۱۹۲۳، ص ۱۹، ۷۷، ۹۴،، ۹۸، ۱۱۵، ۱۲۷، ۱۵۳، ۱۶۳، ۱۶۶، ۱۷۴، ۱۷۸.

فی فنون الادب[1] نام آن را « خلیج فارس» نوشته و از اینجا پیداست که در آغاز سده هشتم هجری اندک اندک اصطلاح « بحر فارس» متروک شده و تعبیر « خلیج فارس» جای آن را گرفته است.

۱۶. دانشمند معروف صفی‌الدین عبدالمؤمن ارموی (۷۳۹ـ۶۵۸ق.) در کتاب مراصد الاطلاع علی اسماء الامکنه و البقاع[2] که به خطا به یاقوت حموی نسبت داده‌اند نام این دریا را « بحر فارس» نوشته است.

۱۷. سراج‌الدین ابوحفص عمربن الوردی معروف به ابن الوردی (۷۴۹ـ۶۸۹ق.)، مورخ معروف در کتاب خریده العجائب و فریده الغرائب[3] نیز شرحی درباره این دریا به نام « بحر فارس» دارد.

۱۸. جهانگرد معروف تازی، ابوعبدالله محمدبن عبدالله بن محمدبن ابراهیم لواطی طنجی معروف به ابن بطوطه (۷۰۳ـ۷۷۹ / ۱۷ رجب) که از ۷۲۵ تا ۷۵۷ق. در افریقا و آسیا سفرهای بسیار کرده در سفرنامه خود که به نام تحفه النظار فی غرائب الامصار و عجائب الاسفار[4] نوشته است و در ۷۵۶ق. به پایان رسانیده نام این دریا را « بحر فارس» آورده است.

۱۹. ابوالعباس احمد قلقشندی (۷۵۶ـ۸۲۱ق.) در کتاب معروف صبح الاعشی[5] که در ۸۱۴ق. به پایان رسانیده نام این دریا را همچنان « بحر فارس» ضبط کرده است.

گذشته از این نوزده تن بزرگان تاریخ‌نویسان و جغرافیانویسان به زبان تازی در همه کتابهای دیگر که ذکری از این دریاهاست تا روزگار ما نام آن را برخی « بحر

---

[1]. چاپ قاهره، ج ۱، ۱۹۲۳/۱۳۴۲،ص ۲۴۴ و ما بعد.

[2]. چاپ تهران، ۱۳۰۰ق، ص ۶۳.

[3]. چاپ قاهره، ۱۳۰۳، ص ۶۲ و چاپ دیگر قاهره: مطبعه التجاریه الکبری، ص ۹۶.

[4]. چاپ قاهره، ۱۳۲۲، ص ۱۳۹ از مجلد اول.

[5]. چاپ قاهره، ج ۳، ۱۹۱۴/۱۳۳۲، ص ۲۴۶.

فارس» و برخی دیگر « بحرالفارسی» و پاره‌ای « خلیج فارس» آورده‌اند. چنان که در جلد سوم کتاب عیون الاخبار تألیف ابومحمد عبدالله بن مسلم بن قتیبه دینوری درگذشته در ۲۷۶[ق] که در سال ۱۳۴۸ مطابق با ۱۹۳۰ در قاهره چاپ شده است در صحیفه ۳۵ که ذکری از عبادان (آبادان امروز) هست ناشر کتاب که خواسته است در پای آن صحیفه جایگاه آن را نشان بدهد نوشته است « بحر فارس».

گذشته از زبان تازی در زبانهای دیگر آسیا نیز نام این دریا را « بحر فارس» نوشته‌اند.

در امپراتوری عثمانی که کوشیده‌اند نام ترکی بر برخی از جاهای همسایه آن کشور بگذارند و تعصبی در این راه به کار برده‌اند، برخی عمداً نام این دریا را به زبان ترکی « بصره کورفزی» نوشته‌اند یعنی « خلیج بصره» و با این همه در برابر آن برای فهم مردمی که به این نامگذاری جعلی عادت نداشته‌اند « بحر فارس» نوشته‌اند.[۱]

در هندوستان نیز همواره به این دریا « بحر الفارس» گفته‌اند.[۲] که همان خلیج فارس بوده است.

چنان که به زبان ارمنی Parsits Tsots، به زبان انگلیسی Persian Gulf، به زبان روسی Persidskii Zaliv، به زبان اسپانیایی Golfio Parsico، به زبان رومانی Golfeul Persic، به زبان دانمارکی Persisk Golf، به زبان چک Perski Zaliv، به زبان یوگسلاوی Persiski Zaliv، به زبان فرانسه Golfe Persique، به زبان آلمانی Persischer Golf، به زبان ایتالیایی Golfo Persico، به زبان هلندی Perzische Golf، به زبان نوروژی Persiste Habbugt، به زبان سوئدی Persiska Vikem، به زبان مجاری Perzsa Obol و به زبان ژاپونی Perucha Wan می‌گویند. در همه این زبانها نام سرزمین فارس هست.

---

۱. بنگرید کتاب قاموس الاعلام، تألیف. ش. سامی، ج ۲، استانبول ۱۳۰۶،ص ۱۳۱۶،در کلمهٔ «بصره کورفزی».

۲. بنگرید کتاب حدیقه الاقالیم، تألیف مرتضی حسن‌الله یار عثمانی بلگرامی، چاپ لکنهو، ۱۸۷۹، ۱۲۹۶، ص ۵.

جزر و مدّ سیاسی در خلیج فارس*

سید محمد محیط طباطبایی

خیلج فارس پیش از ظهور اسلام همان طور که نام باستانی آن نشان می‌دهد یک دریای ایرانی بود که کلیه سواحل و جزایر آن در تشکیلات سیاسی پادوسبانی نیمروز، از چهار پادوسبانی ایران، قرار داشت. چنان که مزون (عمان) و میش ماهیگ (بحرین) و هگر (الاحساء) سه ولایت جداگانه‌ای از همین پادوسبانی در مغرب و جنوب خلیج فارس بود که به دست مرزبانان ایرانی اداره می‌شد.

در دوره اسلام وضع این ناحیه تغییر کلی پیدا کرد. خوارج و قرامطه که بر این سرزمین مستولی شده بودند اطاعتی از دستگاه خلافت نداشتند و سواحل غربی و جنوبی خلیج فارس را با جزایر بحرین از حوزه ممالک فرمانبردار خلیفه بغداد و پادشاهان بویهی که حامی دستگاه خلافت شده بودند بیرون آوردند و مساعی مهلبی، وزیر معزالدوله دیلمی برای الحاق عمان سرانجام با شکست روبه رو شد، در نتیجه خوارج سرزمین عمان یا مزون قدیمی را که از مغرب شبه جزیره قطر کنونی تا بندر ظفار در کنار دریای هند امتداد داشت اشغال کردند و قرامطه نیز پایه‌های یک حکومت دموکراسی مذهبی را در بحرین

---

* دورهٔ دوم، ش ۱۱، تیر ۱۳۳۹.

ساحلی و جزایر مجاور آن استوار نمودند، تا آنکه سلجوقیان بر دستگاه خلافت عباسی چیره شدند و از راه بصره به مخالفین مذهبی قرامطه که خاندان عیونی احساء در رأس آنها قرار داشتند کمک کردند و نخست جزیره اوال (بحرین) و سپس خط (قطیف) و هجر (احسا) به‌دست طرفداران حکومت سلجوقی افتاد.

سلجوقیان کرمان سپس از راه تنگه هرموز به عمان لشکر کشیدند و کلیه نقاط ساحلی آنجا را از دست خوارج بیرون آوردند و در ظفار و صحار و قلهات قلعه‌ها و استحکامات برای نگهبانی این ناحیه بنا نهادند که ابن مجاور نیشابوری بغدادی در آغاز صده [سده] هفتم آثار آنها را دیده و وصف کرده است. عمان و هرموز تا اواخر قرن ششم رسماً ضمیمه کرمان و به وسیله فرمانروایان کرمان و فارس به سازمان سیاسی ایران پیوسته بود و بعدها نیز در قلمرو نفوذ ملوک بنی‌قیصر کیش که از ناخدایان سیرافی بودند در آمد، تا آنکه این سیادت اسمی با عملیات جنگی جدیدی که در دوره اتابک ابوبکر زنگی، پادشاه فارس انجام گرفت به غلبه و استیلای مستقیم سلغریان منتهی شد.

با غلبه مغول جزء دریایی از اقلیم فارس و کرمان که از تجاوز مستقیم آنان در امان بود یک واحد سیاسی مستقلی تشکیل داد که مرکز آن نخست بندر هرموز در کنار دریا و سپس جزیره هرموز درون تنگه خلیج فارس بود و در ظاهر به حکومت فارس و کرمان بستگی داشت و سالیانه خراجی به حکام کرمان و فارس می‌پرداخت، اما در داخل از استقلال کامل بهره داشت و دامنه قدرت و استیلای این جزء بحری تا سواحل افریقا ادامه داشت، چنان که هنوز هم یادگارهای فراوانی از آن عهد در افریقای شرقی و زنگبار و سواحل صومالی [سومالی] و موزامبیک و ماداگاسکار به چشم می‌رسد و گروه انبوهی در این نواحی با نسبت شیرازی زندگی می‌کنند که انساب خود را به مهاجرین شیرازی قدیمی می‌رسانند که پیش از ظهور عنصر اروپایی در این نواحی قدرت و

سلطنت داشتند، تا آنکه پرتغالیها به دریای هند رسیدند و از وضع نامرتب حکام محلی و ضعف ارتباط آنها با مرکز ایران اطلاع پیدا کردند و جای حکومت فرسوده هرموز را در خلیج فارس و دریای عمان و دریای عدن و زنگبار اشغال نمودند.

قیام صفویه و تشکیل دولت واحد و پهناور تازه‌ای که حدود سیاسی ایران را تا مرزهای حکومت ساسانی پیش برده بود دست تجاوز پرتغالیها را از ساحل خلیج[فارس] و دریای عمان کوتاه کرد و سپس در دریا هم آنان را مغلوب و منکوب ساخت. پیدایش ترکهای عثمانی در نیمه دوم از دوران حکومت صفویه در دشت بین‌النهرین و پیشروی آنها تا خلیج‌فارس پای یک عنصر مزاحم بیگانه جدیدی را در حوزه خلیج[فارس] باز کرد که می‌خواست سواحل خلیج[فارس] را با سواحل دریای سرخ و حوزه رود نیل مانند عهد ساسانی از راه دریا مربوط نگه‌دارد. ترکها برای استقرار نفوذ و تأمین غلبه بر این شاهراه دریایی با پرتغالیها در آویختند و از آنها شکست خوردند و به خلیج بصره عقب نشستند و خلیج فارس را به دریانوردان پرتغالی رها کردند که غلبه شاه عباس دست آنها را بعد از اندک زمانی از آبهای خلیج فارس کوتاه ساخت و جزایر دریای فارس را از هرموز تا بحرین تصرف نمود و بار دیگر سیادت ایران بر این حوزه قدیمی از سلطنت ساسانی رونق تازه گرفت.

توجه کامل دولت صفویه به دفاع از تعرض ترکان عثمانی و ازبک و تأمین خاطری که از ناحیه سلاطین بابری هندوستان داشتند ایشان را همواره از عنایت به جنبه دفاعی در جنوب و مشرق ایران باز می‌داشت و غالب فعالیتهای نظامی و سیاسی این خانواده در پیرامون حدود شمالی و غربی دور می‌زد.

رقابت تجارتی و دریانوردی در میان چهار کشور اروپایی پرتغال و هلند و انگلیس و فرانسه در آبهای اقیانوس هند، خلیج فارس را یک دریای آزاد بین‌المللی ساخته بود

که در سواحل و جزایر آن حق سیادت ایران محفوظ بود و بیم از دخالت دیگران فعالیت هر یک از این کشورها را محدود به حدودی می‌ساخت که در کار تجارت مجاز شناخته می‌شد. رقابت در مسائل سیاسی و تجارتی نمایندگان بازرگانی این کشورهای اروپایی را در اصفهان و بندرعباس و شیراز و کرمان و بندر کنگ به جلب توجه و نظر مودت و مساعدت اولیای حکومت ایران وادار می‌کرد.

نمایندگیهای تجارتی انگلیس و هلند و فرانسه در بندرعباس و اصفهان و کرمان برای کسب تسهیلات تجارتی از بذل خدمات ضروری دریغ نداشتند و بدین طریق سیادت ایران در سواحل و جزایر خلیج فارس و بحر عمان حقی شناخته شده و مورد قبول و احترام دولتهای اروپایی و امپراتوری بابری بود.

خوارج عمان که در دوره استیلای پرتغالیها به نقاط داخلی عقب نشسته بودند پس از اینکه پرتغالیها در هرموز و بندرعباس و بحرین شکست خوردند بدانها فشار آورده سواحل عمان را نیز از دست آنها به در آوردند و به تهیه وسائل دریانوردی و ساختن جهازات پرداختند. طولی نکشید که بحریه عمانیها در دریای عمان و سواحل افریقا جای بحریه پرتغالی را گرفت و قدرت قدیم ملوک هرموز را تجدید کرد و در دریای هند و جزایر و سواحل افریقا مستعمرات تازه‌ای به دست آوردند.

عمانیها کم کم از دریای عمان تجاوز کردند و به خلیج فارس در آمدند و مزاحم حال مردم بنادر و جزایر خلیج فارس می‌شدند. شدت این عمل در روزگاری واقع شد که دولت مرکزی ایران دستخوش فساد و ناتوانی شده بود و از هر سو گردن‌کشی سربلند کرده بود.

خوارج عمان در زمان سلطنت شاه سلطان حسین به تحریک و همدستی قبیله هوله که در سواحل و جزایر خلیج فارس اقامت داشتند به بندر کنگ که پس از بندرعباس معتبرترین بندرهای خلیج فارس محسوب می‌شد حمله بردند و بازار و

کاروانسراهای آن شهر را که پر از کالاهای بازرگانی اروپا و آسیا بود غارت کردند. چون در آن حدود قدرتی وجود نداشت که از تعرض عمانیها بتواند جلوگیری کند، خوارج در مدت سه روز آنچه در کنگ توانستند به دست آوردند و اموال مردم را به جهازهای خود انتقال دادند و به عمان بردند. بدین طریق سیف بن سلطان، امام و فرمانروای عمان مقارن عهدی که میرویس غلجایی در قندهار علم طغیان برافراشت او هم از جنوب کشور بر ضد دولت صفویه قیام کرد و امنیت کار دریانوردی و بازرگانی را در خلیج فارس مختل ساخت.

شاه سلطان حسین برای مطیع ساختن عمانیها و تجدید اعتبار دولت خود در خلیج فارس نخست با پرتغالیها و سپس با فرانسویها داخل مذاکره شد و قراردادی که در ۱۷۰۸ با فرانسویان انعقاد یافت فرانسه را در ازای برخی امتیازات تجارتی ملزم به کمک دریایی برای سرکوبی خوارج عمان می‌کرد و چون آن دولت بعداً به تعهد خود وفا نکرد محمدرضا بیک ایروانی، سفیر فوق‌العاده شاه به پاریس رفت تا فرانسه را به ایفای تعهد خود در ضمن عقد قرارداد بازرگانی تازه‌ای وادار کند. این ملاقاتهای سیاسی برای جلب کمک دریایی فرانسه بود تا جهازهای متجاوز را که امنیت راه دریا و تجارت خارجی ایران را مختل کرده بود درهم شکسته امام را مطیع سازند. مسامحه دولت ایران در سرکوبی یاغیان عمانی کم کم بر جسارت آنها افزود و در صدد تسخیر جزیره بحرین و قشم بر آمدند و در سالهای ۱۱۲۷ و ۱۱۲۸ و ۱۱۲۹ق. سه مرتبه متوالی به آنجا حمله کردند. سکنه شیعه مذهب بحرین به سرپرستی مهراب سلطان، حاکم بحرین و کمک دشتستانیها در دو نوبت اول خوارج عمانی را درهم شکستند، ولی برای مرتبه سوم چون مهراب سلطان معزول و حاکم جدید هنوز به بحرین نرسیده بود و فرقه بنی عتبه[1] که طایفه‌ای از اعراب بدوی و ساکن

---

[1]. بنی عتبه یا عتوب که از یک صد و پنجاه سال پیش بدین طریق بی معارض بر بحرین مستولی شده‌اند مدتی پیش از دست یافتن خود به بحرین با متجاوزین عمانی و دسته‌هایی که نسبت به بحرین و بحرانی بدخواه بودند☜

براتّی قطر بودند و به سبب اختلاف مذهب با مردم بحرین عداوت قلبی داشتند و به واسطه قرب جوار و رفت و آمد به بحرین از مداخل و مخارج آن بلاد واقف بودند، در این سال (۱۱۲۹) با اهل عمان همکاری کردند و از راههایی که درست نگهبانی نمی‌شد شبانه عمانیها را به جزیره و شهر بحرین راهنمایی کردند و مردم به واسطه نداشتن سرپرست و غافلگیری پس از جنگ خونینی که چهار پنج روز طول کشید از پا در آمدند.

شیخ یوسف بحرانی درباره این حوادث می‌نویسد: « در سال ۱۱۱۲ در میان طایفه هوله و عتوب جنگی رخ داد و سببش این بود که عتوبیها در بحرین آسایش را از مردم سلب کرده بودند و حاکم از عهده آنها بر نمی‌آمد، شیخ الاسلام محمدبن عبدالله بن ماجد از دشتستان و بنی هوله که در ساحل فارس می‌زیستند کمک طلبید و گروهی از هوله‌ایها به بحرین آمدند و با عتوبیها جنگ کردند و در نتیجه عتوبیها شکست خوردند».

از اینجا معلوم می‌شود که عتوبیها چرا کینه مردم بحرین را در دل گرفته بودند و برای کینه‌توزی خوارج عمان را از راههای غیرمعهود به بحرین در آوردند و مردم آنجا را طوری به باد قتل و غارت دادند که خاطره آن هنوز از یاد بحرانیهای مهاجر نرفته است. چنان که شیخ یوسف نقل می‌کند: « تا اینکه آمدن خوارج به قصد اشغال بحرین اتفاق افتاد و مردم برای مقابله با آنان به تکاپو افتادند. در نخستین سال که آنان برای تصرف جزیره آمدند از عهده بر نیامدند و نومید برگشتند و پس از یک سال برای بار دوم به کمک همه اعراب ناصبی حمله بردند و نتیجه نبردند و در سال سوم بحرین را از راه دریا محاصره کردند، چه آنها در دریا تسلط داشتند و بحرین هم جزیره‌ای است، تا اینکه

☚ همکاری می‌کردند و در جنگی که با بنی هوله (۱۱۱۲ق.) در بحرین کردند و شکست خوردند مردم بحرین از شکست آنها شاد شدند و شعرا قصاید عرائی در این سرشکستگی عتوبیها سرودند. کینهٔ فطری عتوبیها نسبت به بحرین و بحرانی امری محسوس و هنوز هم که صد و پنجاه سال است نسبت به بحرانیهای اصلی از تحقیر و تخفیف دریغ ندارند، چنان که لفظ بحرانی را به معنی حقارت‌آمیزی در گفتار خود به کار می‌برند.

مردم از پا در آمدند و شهر را به قهر و غلبه گرفتند و این واقعه‌ای بسیار سخت و مصیبتی بزرگ بود و دست به کشتار و غارت و خونریزی گشودند، تا آنکه بر بحرین مستولی شدند و به مردم امان دادند. همگنان به خصوص بزرگان آن سرزمین به سوی قطیف و نواحی دیگر گریختند و از جمله پدر من بود که با همه اهل و عیال خود به قطیف رفت و مرا تنها در بحرین باقی گذارد...»

تسخیر بحرین طوری بر جسارت عمانیها افزود که در صدد فتح بندرعباس و جزیره هرموز بر آمدند ولی دفاع شدید ساخلو هرموز و بندرعباس آنها را مأیوس کرد.

وقتی بحرین به دست عمانیها افتاد و مردم آن به هر سو آواره شدند و عده‌ای به سواحل قطیف و احسا و گروهی به بنادر خلیج فارس پناه بردند شیخ الاسلام محمدبن عبدالله بن ماجد، از علما و رؤساء متمکنین بحرین به اتفاق جمعی از اهالی بحرین به دربار شاهی که از اصفهان به قزوین انتقال یافته بود آمدند و کیفیت غلبه اهل عمان را بر جزیره بحرین و به دست آوردن قلعه‌های قشم و لارک در جزیره طویله و محاصره قلعه هرموز و سد شدن راه حجاج بیت‌الله و تجار و مترددین هندوستان و قتل و غارت و اسارت و حبس و عذابی را که مردم از استیلای خوارج متحمل شده بودند به تفصیل تمام به عرض شاه رسانید. شاه سلطان حسین متأثر شد و لطفعلی‌خان، برادرزاده[۱] فتحعلی‌خان اعتمادالدوله را به سپهسالاری و بیگلربیگی فارس برگزید و شیخ محمدبن ماجد را برای کمک فکری و همکاری با او به فارس فرستاد.

لطفعلی‌خان چون به فارس رسید بوشهر را مرکز عملیات خود قرار داد و بی‌درنگ در صدد جمع‌آوری سپاه بر آمد و از مردم سواحل دریا که به دریانوردی و زندگانی در روی آب خو داشتند گروهی فراهم آورد و قریب هشت هزار نفر پیاده و سواره بر طّرادات و

---

[۱]. در برخی مأخذها او را عموی فتحعلی خان نوشته‌اند ولی فرمان شاهی نشان می‌دهد که برادرزادهٔ اعتمادالدوله بوده است.

زعیمه‌ها که نوعی از کشتیهای محلی می‌بود سوار کرد و به فرماندهی علیخان، حاکم دورق به سوی بحرین گسیل داشت. نیروی اعزامی در شمال جزیره به ساحل رسید[ند] و به خشکی فرود آمد[ند] و بر شهر بحرین مستولی شدند و خبر این اقدام را به عجله به لطفعلی خان فرستادند. او نیز فوراً به عرض شاه سلطان حسین که در قزوین می‌زیست رسانید. چون در آن ایام سراسر کشور به خصوص ایالت خراسان به واسطه حوادث اخیر قندهار و هرات و استیلای طوائف غلجایی و سدوزایی بر آن دو شهر دستخوش حالت اضطراب و پریشانی بی‌نظیری شده بود جهت تخفیف این نگرانی عمومی شاه فرمود که خبر این فتح مقدماتی را به خراسان ابلاغ نمایند و میرزا رفیع منشی‌الممالک فتحنامه را چنین انشا نمود و به خراسان فرستادند:

فرمان همایون شرف نفاذ یافت. آنکه سیادت و نجابت پناه فضیلت و هدایت و نقابت دستگاه سلاله‌السادات و النجباء العظام زیناً للسیاده و النجابه میرزا محمدعلی، ولد و نایب عالیجاه متولی جلیل‌القدر آستانه مقدسه منوره مطهره مبارکه سدره مرتبه و عرش درجه و سرکشیکان کرام و خدام ذوی الاحترام آن آستان ملایک مقام از مجمع البحرین مرحمت و مکرمت بی‌کران که نمونه «مرج البحرین یلتقیان» و مصداق «یخرج منها اللؤلؤ و المرجان» است فایز فیض بی‌پایان گشته، بدانند که چون گلستان این دولت خداداد و سرابوستان این سلطنت قوی بنیاد به کاشیگری کارکنان عالم بالا و چمن آرایی خدمتگزاران ملاء اعلی از آبروی حضرت رسول مختار و زلال جوی باطن صاف حضرات ائمه اطهار علیهم صلوات الله الملک الجبار تازه و رَیّان و نمونه فیض جاودان است ریاحین و ازهار آن از صرصر مخالفت مخالفین پژمرده نگردد و برگ و بارش از تندر...[1] معاندین نقصان نپذیرد. بلکه بر وفق کریمه «لهم مایشاؤن ولدینا

[1]. به قدر یکی دو کلمه محو شده است.

مزید» هوای روح افزای دم گرم اهل‌الله باعث نمایش گلهای رنگین آن حدیقه بهشت قرین گشته مشام مرام مخلصان را مدام عطر ساید و نسیم دلگشای دعای « رجال لایلهیهم تجاره و لابیع عن ذکرالله» سبب فزایش اثمار شیرین آن روضه خلد آئین شده مذاق تمنای شیعیان را همیشه حلاوت بخشاید. مصداق این مقال، مقدمات دارالمؤمنین* بحرین است که چون سکنه آن سرزمین فایز مراتب علیای ایمان و یقین و خلوص شیعیان حضرت امیرالمؤمنین (ع) والی مردود عمان و خوارج بی‌ایمان که از بغض و عداوت آن سرور آخیار قلوب مقلوبشان تیره و تار است غافل از آنکه به مضمون حقیقت مشحون « یریدون ان یطفئوا نورالله بافواههم و یأبی الله الا ان یتم نوره ولو کره الکافرون» نور الهی انطفاپذیر نمی‌باشد به اراده اطفای نورتولای سید اوصیا آن ارض با صفا را تصرف نموده‌اند، نواب کامیاب همایون ما که از چاکران خاص و بندگان به اخلاص شاه مردانیم بعد از استمداد از روح مقدس آن برگزیده رب العباد، استرداد آن ولایت دلگشا را پیشنهاد نهاد والا ساخته ایالت وشوکت پناه حشمت و عظمت و جلالت دستگاه عالیجاه امیر الامراء العظام زیناً للایاله و الشوکه و الحشمه و الجلاله و العز و الاقبال لطفعلی‌خان، برادرزاده وزارت و شوکت و اقبال پناه حشمت و عظمت و اجلال دستگاه شهامت و بسالت انتباه رکن اعظم دولت ابد مدت ظل اللهی مصاحب تربیت کرده خورشید عنایت پادشاهی عالیجاهی اعتضادالسلطنه البهیه السلطانیه آصفجاهی اعتمادالدوله العلیه الخاقانیه زیناً للوزاره و الشوکه و الحشمه و العظمه و الشهامه و البساله و العز و الاقبال فتحعلی‌خان، وزیر دیوان اعلی که به مضمون صدق قرین « انه من عبادنا المخلصین» از بندگان اخلاص سیر دیرین و غلامان معتبر این آستان عز و تمکین و به صدق نیت و حسن عقیدت و جلادت و مردانگی و شجاعت و فرزانگی

---

* شهرهای ایران هک سابقهٔ مذهب تشیع داشتند در دورهٔ صفویه لقب دارالمؤمنین گرفته‌اند، مانند دارالمؤمنین قم، دارالمؤمنین استرآباد و دارالمؤمنین بحرین. اما لقب دارالایمان برای کرمان گویا مربوط به هم قافیگی بوده است.

موصوف و معروف است سربلند ایالت و امیرالامرائی کل فارس و انجام این مرام میمنت فرجام را به عهده اهتمام عالیجاه مشارالیه فرمودیم و موما الیه مساعی شایان و اهتمامات نمایان در جمع نمودن سپاه و استعداد آن گروه نصرت پناه و استمالت اعراب سواحل و تدارک سفاین فلک مماثل و تهیه آذوقه و اسباب، سرانجام آلات و ادوات آن امر مقرون به صواب به عمل آورده خود تا ساحل دریا رفته طوایف بسیار از سپاه جرّار و اعراب خدمتگزار به سرکردگی ایالت و شوکت پناه حسب و جلالت دستگاه عالیجاه زیناً للایاله و الشوکه علی خان حاکم الگای دورق روانه دارالمؤمنین مذکور ساخته ایشان به مجرد وصول به آن بلده‌المؤمنین خوارج مَلاعین و اعراب عتوب را که در آنجا بوده‌اند احاطه نموده‌اند و از طرفین آتش حرب و قتال و نیران جنگ وجدال اشتعال یافته از آنجا که به حکم مالک توتی الملک من تشاء ملاء ملکوت و معاشر عالم جبروت لوای انافتحنالک فتحاً مبینا را بر فرق تمنای این خانواده اصطفا و ارتضا افراخته و جنود غیبی و وفود لاریبی ندای وینصرک الله نصراً عزیزاً را به نام نامی این دودمان عز و علا بلند آوای بسیط غبرا ساخته و در اندک زمان به آب شمشیر بران لوث وجود مردود جمعی کثیر از آن مخاذیل بیدین را با حاکم و سرکرده‌ای که والی ضلالت آیین عمان تعیین نموده بود از دامن آن سرزمین پاک و مصفی و حصار آن ولایت را با چهار برج که آن ملاعین ترتیب داده بودند به حبر و قهر مسخر و کل آن ولایت را به دستور سابق تصرف نموده‌اند. الحمدلله الذی نصر عبده و اعز جنده که دیگر باره در آن سرزمین فردوس قرین رؤس[رئوس] منابر به اسامی سامی و القاب گرامی حضرات ائمه اثنی عشر علیهم صلوات الله الملک الاکبر آرایش تازه و زیب و زینت بی‌اندازه یافته آثار خوارج ملاعین و اطوار نواصب ضلالت آیین از آن دارالمؤمنین بالکلیه مرفوع و زایل و مؤذنان آگاه بعد از ادای شهادتین بذکر جمیل اشهدان علیا ولی الله تمامی شیعیان را کامران و

شادمان ساخته و الله یوید بنصره من یشاء و الله ذوالفضل العظیم چون به مضمون کریمه لئن شکرتم لازیدنکم شکرگزاری الای و الای توانا سبب ازدیاد نعماء بی‌منتهی و شادی و سرور درین گونه فتوح میمنت قرین شیمه کریمه دوستداران حضرت امیرالمؤمنین و جرعه گوارای غیرت کشان دین مبین می‌باشد می‌باید که در هنگام حصول شرف اطلاع بر مضمون این فتحنامه مسرت نمون موافق مدلول فجعل من دون ذلک فتحاً قریبا استیصال خوارج ضلالت نشان و تسخیر و فتح ولایت عمان را از درگاه قادر متعال امیدوار باشند و در روضه عرش آیین که مختلف ملائکه مقربین و مطاف طوایف قدسیین و مهبط فیض آسمانی و موقع نزول رحمت رحمانی است به جمعیت تمام بختم کلام ملک علام و دعای استمرار این گونه...[۱] و سؤال « عسی ربکم این یهلک عدوکم» قیام و اقدام نمایند و در این موهبت یزدانی و عارفه صمدانی که قرین قوت دین و فاتح الفتوح مؤمنین است به مصداق « فرحنی بما اتیهم الله من فضله» مراسم سرور و نشاط و لوازم حبور و انبساط معمول داشته و نقاره خانه سرکار فیض آثار [آستان قدس رضوی] را سه شبانه روز شادیانهای بشارت و نقاره‌های شادمانی به نوازش درآورند و درعهده بشناسند. شعبان اعظم ۱۱۲۹»*

چنان که اشاره رفت لحن این فتحنامه و اختصاص آن به مردم خراسان نشانه اضطرابی است که همان وقت عامه مردم از بابت امکان حمله محمود غلجایی و اسدالله سدوزایی به خراسان و کرمان داشتند.

قید اجتماع در حرم حضرت رضا و ختم کلام الله مجید و دعای استمرار این گونه فتوحات و امیدواری « عسی ربکم ان یهلک عدوکم» برای دلداری و امیدواری مردم

---

[۱]. یکی دو کلمه در اینجا از متن محو شده است.

* این فتحنامه از مجموعهٔ منشآتی مربوط به همان زمان نقل شد که در تصرف دوست فاضل آقای احمد سهیلی خوانساری، مدیر [پیشین] کتابخانهٔ ملی ملک می‌باشد.

سراسیمه مشهد بوده است نه مژده فتح بحرین که هنوز تکلیف قطعی جنگ در آنجا معلوم نشده بود.

شیخ یوسف بحرانی صاحب حدایق در باب این داستان چنین می‌نویسد: « پدرم از کثرت اهل و عیال و تنگدستی در قطیف دلتنگ شده بود و می‌خواست به بحرین برگردد، با وجودی که هنوز در دست خوارج بود. اما قضا و قدر با اندیشه او موافق نیامد و چنین اتفاق افتاد که لشکر ایران با دسته‌ای از اعراب برای استخلاص بحرین از دست خوارج در آن ایام به بحرین آمدند و ما منتظر شدیم که ببینیم عاقبت کار به کجا می‌رسد، تا اینکه شکست بر ایرانیان افتاد و همگی به قتل رسیدند و بحرین سوخته شد و حریق خانه ما را هم که در ده شاغوره بود بسوخت».

سپاه ایران چون در جزیره فرود آمدند و بر شهر مستولی شدند عمانیها و عتوبیها را که همدست و راهنمای آنها در خرابی بحرین شده بودند از جزیره بیرون کردند و شعار تشیع را در اذان و اقامه نماز اظهار نمودند و حاکمی که از طرف امام عمان منصوب شده بود کشته شد. اما لشکریان ایران که در شمال جزیره لنگر انداخته بودند خود به شهر در آمدند و برای محافظت کشتیها و مهماتی که درون آنها بود کسی را بر عرشه کشتیها به محافظت نگماشتند، بلکه اسب و یراق و سرب و باروت را در کشتی گذارده بودند و خود به هوای دل درون شهر می‌گشتند. جهازات عمانی که در پیرامون جزیره بودند چون از این وضع آگاه شدند لنگر برداشتند و به سوی شمال جزیره روی آوردند و نخست بر سر طرّادات ایرانی هجون آوردند و چون کسی بر آنها نبود همه اسباب و اموال را با کشتیها به تصرف در آوردند و آن سپاه بی‌یراق و اسباب در جزیره محصور شدند. آن گاه دسته نیرومندی از عمانیها در خشکی پیاده شدند و از راه خشکی و دریا بر سپاه ایران فشار آوردند. سپاه بی‌یراق پس از مختصری کوشش به واسطه تشنگی و بی‌سلاحی ناگزیر از

تسلیم شدند و خوارج با کمال قساوت قلب آنها را به قتل رسانیدند. هنوز مرکب فتح‌نامه بحرین خشک نشده بود که لطفعلی‌خان سپهسالار در بوشهر خبر این حادثه ناگوار را شنید که مردم بحرین دوباره اسیر بلای خوارج شدند. لطفعلی خان پس از شکستی که در اثر غفلت و مسامحه متحمل شد برای جبران این کار در صدد بر آمد از دشمنی دیرینه که میان پرتغالیها و عمانیها وجود داشت استفاده کند و به کمک نیروی دریایی پرتغال بار دیگر به بحرین لشکر بکشد.

پرتغالیها که در زمان شاه عباس بدین طریق تفوق خود را در کار تجارت و معامله با ایران از دست داده بودند هنوز در بندر کنگ تجارتخانه‌ای داشتند و از پول گمرک آنجا سالیانه مبلغی بابت غرامت متصرفاتی که از دست داده بودند می‌گرفتند و کشتیهای تجارتی پرتغالی بدانجا رفت و آمد می‌کردند. در زمان شاه سلطان حسین مبلغی که باید از محل گمرک به آنها برسد پرداخته نشده بود و لطفعلی خان خواست با پرداخت مبلغ معهود از خصومت دیرینه پرتغالیها با عمانیها استفاده کند و به کمک بحریه پرتغالی کاری را که امامقلی خان صد واندی سال پیش به یاری بحریه انگلیس کرده بود انجام بدهد ولی ضعف معنوی و مادی پرتغال و طماعی مأمورین آن دولت سبب شد که لطفعلی خان از این راه به منظور نرسید و عاقبت به صوابدید شیخ الاسلام بحرینی محمدبن عبدالله بن ماجد و میرزا نورالله فراهانی ضابط اموال دیوانی بنادر خلیج فارس سیف بن سلطان امام عمان را با پرداخت پنج هزار تومان راضی به تخلیه بحرین و قشم و لارک کردند و نمایندگان امام آن چند محل را به وکلای لطفعلی خان تسلیم نمودند و رفتند.

بدین ترتیب طغیانی که از طرف جنوب کشور آغاز شده بود به نیروی زر نه زور، در ظاهر آرامش یافت و بار دیگر بحرین و جزایر و بنادر خلیج فارس به حوزه ایالت فارس ملحق شد. لطفعلی‌خان در این اثنا به واسطه سقوط عموی خود فتحعلی خان اعتمادالدوله

از مقام وزارت ایران معزول و محبوس شد و حکومت بحرین به دست شیخ جباره کنگانی رئیس طایفه بنی هوله از مردم لارستان افتاد. شیخ جباره در فتنه افغان و سقوط سلطنت صفویه از محمود و اشرف اطاعت نکرد و مانند بسیاری از سرداران و رؤسای دیگر کشور دعوی استقلال کرد و بحرین را مرکز فعالیت خود در خلیج فارس قرار داد.

غلبه بنی هوله بر امور بحرین و سابقه رقابت و کدورت آنها با عتوبیهای قطر و ناامنی راه دریایی و ویرانی تجارت که نتیجه هرج و مرج داخلی ایران بود باعث خرابی کار بحرین شد و مردم آنجا به سواحل خلیج پناه می‌بردند. چنان که شیخ یوسف صاحب حدایق می‌نویسد: « در نتیجه این پریشانی اوضاع به ساحل ایران گریختم و در پناه لطف و عنایت میرزا تقی‌خان شیرازی حاکم فارس از بی سروسامانی نجات یافتم».

شیخ جباره پس از قیام نادر و غلبه او بر سر کشان در ظاهر خود را مطیع او جلوه می‌داد و با وجودی که به محمدخان بلوچ کمک کرده بود، در محاصره جزیره قیس برای دستگیری محمدخان بلوچ کشتی‌های خود را در اختیار طهماسب خان جلایر سردار اعزامی نادر قرار داد و بعداً نیز از طرف او در میان رؤسا و شیوخ خلیج فارس تقدمی یافت. نادر پس از فرار محمدخان ترکمان و پناه بردن او به جزیره قیس متوجه وضع نامطلوب خلیج فارس شد و درصدد ایجاد نیروی دریایی برای تأمین ارتباط جزایر با سواحل برآمد و عبداللطیف نامی را در همان سال ۱۱۴۷ق. به ایالت دشتستان و شولستان و قبودانی (کاپیتانی) کل سواحل و بنادر خلیج فارس انتخاب و اعزام کرد. میرزا مهدی خان در فرمان انتصاب او چنین می‌نویسد:

« چون به یمن الطاف خداوند لطیف دشتستان این دولت والا از نمایش گلهای کامرانی نمونه گلزار ارم و سواحل بحر زخار این شوکت عظمی از منفعت بخشی و فیض رسانی، بندر امید اهل عالم می‌باشد لهذا به شکرانه این موهبت عظمی بر ذمت همت لازم

فرمودیم که هر یک از اخلاص‌مندان روشن کنش وعقیدت کیشان صداقت منش را که به سود و زیان بندر زیبندگی رسیده و در هر امری از معاملات ملکی تجربه اندوز گردیده باشد به مراتب علیه بهره‌مند و به مناصب مناسب سربلند فرماییم تا به این وسیله هم انتظام مهمات دولت محصل و هم ادای حق خدمتگزاری به عمل آمده باشد.

از آنجا که مصداق این مقال حال نیکومآل ایالت و شوکت پناه حشمت دستگاه نظام الایاله و الشوکه و الحشمه عبداللطیف‌خان است، از ابتدای بارس ایل مشارالیه را به رتبه ایالت دشتستان و شولستان و قبودانی کل سواحل و بنادر سرافراز و مبلغ یک صد و هشتاد تومان تبریزی مواجب در وجه [او] مقرر فرمودیم».

لطیف خان که در فرمان انتصاب، به اصطلاح ترکان عثمانی قبودان یا کاپیتان خوانده شده است نخست به گمبرون یا بندرعباس رفت و با نمایندگیهای بازرگانی انگلیس و هلند برای خرید و اجاره کشتی داخل مذاکره شد. نادر[شاه] با پیش‌بینی تهیه قدرت دریایی شالوده اساسی اعمال حق سیادت بر خلیج را طرح کرد و همین که دید نمایندگان بازرگانی اروپایی در فروش کشتی مسامحه می‌کنند در صدد خرید کشتی ساخت بندر سورت هند بر آمد. لطیف خان بندر بوشهر را که پیش از آن ریشهر نام داشت و در این موقع بیش از یک قریه ساحلی نبود برای مرکز عملیات فرماندهی خود اختیار کرد و در آنجا به ساختن بناها پرداخت و نام آنجا را نیز به بندر نادریه تبدیل کرد. لطیف خان با خرید دو کشتی بزرگ و تهیه مقداری سفاین کوچک یک دسته ناوگان فراهم آورد و نخستین آزمایشی که از کار آنها به عمل آورد در سفری بود که به شط‌العرب برای حمله به بصره کردند و در نتیجه فقدان هماهنگی میان عملیات نیروهای خشکی و دریایی و دخالت انگلیسها به یاری عثمانیها در کار این حمله به نتیجه نرسید و نادرشاه لطیف‌خان را از مقام خود عزل کرد.

نادر بعد از شورای مغان و انتخاب به پادشاهی میرزا محمدتقی شیرازی را که در جریان کار شورا به سود او فعالیت مؤثر کرده بود به ایالت فارس و بنادر انتخاب کرد و او را مأمور استقرار امنیت در خلیج فارس و سرکوبی شیخ جباره هولی کرد که در این موقع بندر طاهری را رها کرده و در بحرین اقامت گزیده بود. لطیف خان که پس از عملیات عقب‌نشینی در حمله به بصره مورد غضب نادر قرار گرفته بود بار دیگر به کار خوانده شد و با خرید کشتی از فرنگیها و تقویت نیروی دریایی به بحرین رفت. قضا را شیخ سرکش بنی هوله در این موقع به حج رفته بود و اتباع او مقاومتی مختصر به خرج دادند و مغلوب شدند و لطیف خان خبر این فتح را به محمدتقی‌خان و او برای نادر فرستاد و نادر در قزوین بود که این حادثه به اطلاع او رسید.

در این اثنا که قدرت دولت مرکزی ایران در سراسر خلیج فارس برقرار می‌شد سیف بن سلطان، امام مسقط که دچار مخالفت مدعیان شده بود دست استمداد به سوی نادر دراز کرد و سیادت دیرینه ایران را که نزدیک دویست و پنجاه سال بود در سواحل عمان اسمی بی مسمی شده بود با قبول اطاعت از نادر تجدید کرد.

لطیف خان به خورفکان در طرف شرقی دماغه مسندم رفت و از آنجا به کمک سیف بن سلطان به مخالفین او حمله برد و آنها را درهم شکست. بندر جلفار که فعلا رأس‌الخیمه خوانده می‌شود در طرف غربی رأس مسندم بر ساحل خلیج فارس مرکز ارتباط میان ساحل فارس و ساحل عمان شد و مدت دوازده سال این زد و خورد و کشمکش در میان دو دسته عمانی که مخالف یکدیگر بودند باقی و ایران در این کشمکش نقش مهمی را برعهده داشت. سرانجام ناسازگاری محمدتقی خان والی فارس با سرداران اعزامی جهت عملیات نظامی و بدرفتاری با مردم و سوءنیتی که او همواره در سر می‌پرورید عملیات نظامی و سیاسی در عمان را بی‌نتیجه گذارد و پس از چند سال

لشکرکشی و تحمل مصارف فراوان و خسارت بسیار جانی و مالی آن نیروی دریایی که با آن همه خون دل تهیه شده بود از پا درآمد و از کلیه مجاهداتی که جهت استقرار حق حاکمیت ایران در عمان به کار رفته بود تنها بندر جلفار و نواحی مجاور رأس مسندم تا چند سال بعد در دست ایران باقی ماند. قراردادی که میان سیف بن سلطان و حاکم فارس بسته شده بود امام عمان را با کلیه متصرفات او در عربستان و زنگبار و افریقای شرقی تابع حکومت ایران می‌شناخت ولی ستیزه‌جویی محمدتقی خان شیرازی با لطیف خان دریابیگی و سپس هم‌چشمی او با کلبعلی خان افشار سردار اعزامی عاقبت این لشکرکشی و فداکاری و تحمل خسارات فراوان را به ناکامی و عدم موفقیت منتهی ساخت و تحول وضع روحی نادرشاه پس از مراجعت از هندوستان و پیشامدهای ناگواری که متوالیا برای او رخ می‌داد نادر را از تعقیب سیاست ثابتی که در خلیج فارس پیش گرفته بود بازداشت و سرنوشت نیروی اعزامی به مسقط در دست قضا و قدر سپرده شد.
با از میان رفتن خاندان بنی هوله که در سواحل و جزایر خلیج فارس نفوذ و قدرتی به هم رسانیده بودند شیخ ناصر پسر شیخ مذکور را ابومهیری که ناخدای کشتیهای نادر شاهی بود کم کم در بوشهر سروری یافت و در دوره کریم خان سمت دریابیگی یا قبودانی جهازات خلیج فارس را داشت. با از پا درآمدن بنی هوله کم کم طایفه قواسم یا جواسم در سواحل جنوبی خلیج فارس قوت یافتند و از بندر جلفار تا قطر را در اختیار خود گرفتند و چون خود را تحت تبعیت اسمی ایران قرار داده بودند از امام مسقط فرمان نمی‌بردند و در عین حال بر سر راه دریایی هندوستان و بصره امنیت تجارتی را مختل می‌ساختند. جزیره بحرین در دست شیخ ناصرخان بود و پس از مرگ او که بعد از وفات کریم خان رخ داد حکومت آنجا به پسرش شیخ نصرخان رسید که مرکز کار او مانند پدر در بوشهر بود. شیخ محمدحسین آل عصفور در کتاب الذخائر فی جغرافیاء

الجزایر و البنادر چندین فرمان عربی از نادرشاه که آنها را از انشاء میرزا مهدی خان می‌داند خطاب به شیخ نصر و شیخ غیث برادرش راجع به قضایای خلیج فارس نقل می‌کند که به مناسبت عدم توافق زمانی و قراین دیگری نمی‌تواند مورد اعتماد و وثوق قرار گیرد و تصور می‌رود در طرف خطاب و یا شخصیت مخاطب مؤلف را اشتباهی رخ داده باشد و ممکن است فرمانها خطاب به ناصرخان بوده که در سالهای اخیر نادر، دریابیگی جنوب بوده است. چنان که خود در مقدمه نقل فرمانها نوشته است:

«... تا اینکه نادرشاه به سلطنت رسید و گروهی از مشایخ آل مذکور از بحرین کوچیدند و رفتند، از آن جمله شیخ غیث و شیخ نصر بودند که حاکم بحرین و قطیف بودند و به واسطه جنگی که در میان ایشان و اباضیان و خوارج رخ داد شکسته شدند و در بوشهر و جزیره وطن گزیدند تا اینکه خبر نادر را شنیدند و دانستند که آهنگ فارس دارد به او نامه نوشتند و از آنچه در میان ایشان و امام مسقط گذشته بود و کیفیت استیلای ایشان بر جزایر بحرین و سایر اماکن که در دریای فارس گرفته بودند ذکر کردند...

بعد سپاه نادر بر ساحل کرمان و بندرعباس مستولی شدند و قلعه متعلق به پرتغالیها را گرفتند و دسته‌ای از آنها به خاک سند رفتند و دسته دیگر به بحرین و جزایر دیگر حمله بردند از اباضیان گروه انبوهی را بکشتند و بحرین را به دست آوردند و نادر شیخ نصرخان و برادرش شیخ غیث را به ولایت بحرین منصوب کرد و سپاهیان دشتستان و زنگنه (شاید کوهگیلویه باشد) را همراه ایشان کرد و آنان را به تسخیر مسقط مأمور ساخت و پانزده روز آنجا را محاصره کردند و نتوانستند بدان دست یابند چون نادر از ناتوانی آنها با خبر شد خود با چهار هزار تن بدانسو رفت و مسقط را محاصره کردند و آنجا را گرفتند و برادر سیف اباضی با بقیه خوارج کشته شدند و بعد شیخ غیث خان را بر آنجا حکومت دادند. این است آنچه از برخی مشایخ ما به من رسیده است».

این داستان که به هیچ وجه با حقایق تاریخی وفق نمی‌دهد، هنوز بیش از هفتاد سال از موقع حدوث وقایع زمان نادر در خلیج فارس نگذشته بود که چنین صورت افسانه‌ای را پیدا کرد و شیخ نصر که معاصر زندیه و آغا محمدخان تا آغاز فتحعلی شاه بود در سلسله وقایع تاریخی تا زمان نادر پیش رفته جای پدرش ناصرخان را گرفته است که او را هم جز ناخدایی کشتیهای دیوانی نادری در آن روزگار مقام دیگری نبوده است.

ممکن است شیخ محمدحسین آل عصفور سواد فرمانهایی مربوط به نصرخان، پسر شیخ [ناصر] خان [را] در بوشهر به دست آورده است که ناسخ آنها را در مجموعه‌ای به ضمیمه فرامین و منشآت نادری نوشته بوده است و احتمال می‌رود [که] صدور این فرمانها مربوط به زمان آغامحمدخان باشد.

باب هفتم از کتاب الذخائر مشتمل بر این فرمانهاست که قرائن می‌نماید انتساب آنها به میرزا مهدی خان بی‌جا بوده و مربوط به زمان بعد از او است.

در یکی از این فرمانها به شیخ نصرخان نوشته شده است: «به من خبر رسیده استکه تو با یک تن مسیحی ارتباط پیدا کرده‌ای و با او در باب خلیج [فارس] و جزایر سخن گفته‌ای و پنداشته‌ای که او جهانگرد است و فریب سخنان و رفت و آمد او را خورده‌ای چندان که برای او بساط عالی گسترده‌ای و میان به خدمت او بربسته‌ای. آیا این گفتار خداوند تعالی را نخوانده‌ای؟ که می‌فرماید: یهود و نصاری از تو خشنود نخواهند شد مگر اینکه تابع آئین ایشان شوی. اگر بعد از فهمیدن امر الهی باز از هوای نفس خود پیروی کنی هلاک خواهی شد».

پاسخ شیخ نصر در همین موضوع که می‌گوید: «آنچه درباره گفت‌وگوی و دوستی من با مرد مسیحی به عرض رسیده است کسی که این خبر را به آنجا رسانیده درست نرسانیده است. شما می‌دانید که مراقبت من در کار مرزبانی و دقت در امور پوشیده

نیست اما دادن جا و خوراک به مردم از خوی پیمبران و خسروان است».

باز در نامه دیگری که به شیخ نصرخان در همین باب نوشته شده می‌گوید: « نامه تو رسید... سخن در باب اطعام و روا بودن و نبودن آن نیست و جای این مسائل در احکام دین است نه در سیاست و ریاست که موضوع بحث ماست. حرف ما و تو خیلی شبیه است به سخن کسی که می‌گفت من به او ستاره‌هایی نشان می‌دهم و او به من ماه را می‌نماید. کسی که به سخن او اطمینان دارم برای من گفت که آن مرد مسیحی برای کاوش تپه‌های بحرین و حفاری در اراضی بلند و پست آنجا از تو اجازه خواسته است. من از این چشم پوشیدم زیرا حسن سیرت و پاکدلی تو معلوم است...».

این خود می‌نماید که مکاتبه باید در میان وزیر فارس با نصرخان انجام گرفته باشد و یا آنکه این مکاتبات هم ساختگی بوده و یا بالاتر جای احکام اصلی را در خانواده آل مذکور بوشهر گرفته است و بعد هم که به دست مؤلف کتاب الذخائر افتاده او بدون تحقیق آنها را در کتاب خود نقل کرده باشد.

نکته‌ای که باید در نظر داشت در زمان نادرشاه شخصیتهای معروف و مؤثر خلیج فارس لطیف خان و تقی خان و کلبعلی خان افشار و علی‌خان دریابیگی بوده‌اند و شیخ ناصر آل مذکور ناخدای جهازات نادری هم در عهد کریم خان شهرت پیدا کرد، تا چه رسد به پسرش، نصرخان که در زمان نادر کودکی خرد یا جوانی کم سال بوده است.

* * *

بعد از مرگ نادرشاه در وضع سیاسی خلیج فارس تفاوت فوری پیدا نشد و تا چند سال اثر لشکرکشی او که در خاطرها باقی بود مانع از فعالیت سرکشان محلی می‌شد.

حکومت بنادر و جزایر بر عهده شیخ ناصرخان آل مذکور قرار داشت و عمانیها بیشتر سرگرم توسعه مستعمرات خود در شرق افریقا و تکمیل قدرت دریایی خود بودند.

کشتی‌های نادری که هنوز در دست ناخدایان بوشهری بود عامل مهمی برای حفظ ارتباط میان بوشهر و بنادر و جزایر بود، چنان که در لشکرکشی کریم خان به بصره باز از وجود آنها استفاده شد و پیش از آن آهم زکی خان زند درصدد برآمد برای مطیع ساختن امام عمان به مسقط لشکرکشی بکند و با کشتیهای نادری عازم بندر رأس الخیمه یا جلفار شد که هنوز در دست ایرانیها بود. زکی خان به واسطه غفلت و نفس‌پرستی در یک حادثه هوسرانی به دست شیخ عبدالله معینی حاکم جزیره هرموز اسیر شد و موضوع پیاده کردن قوا در ساحل عمان بی‌نتیجه ماند و عمانیها که از زمان نادر بدین طریق از دخالت مستقیم در کار خلیج منصرف شده بودند از این به بعد درصدد تلافی برآمدند چنان که وقتی سپاه ایران بصره را محاصره و فتح کردند کشتیهای مسقطی با گروهی از خوارج به یاری عثمانیها داخل آبهای شط‌العرب شدند و مدتی مدید مزاحم حال عبور و مرور ایرانیان بودند، تا آنکه مأیوس شدند و به مسقط برگشتند و این اقدام مقدمه توجه جدید خوارج به خلیج فارس شد.

اعراب عتوبی که در برابر بنی هوله قبلا از بحرین به ساحل قطر رانده شده بودند از تجدید فعالیت خوارج دستی از آستین برآوردند و بار دیگر به فکر غارت و چپاول بحرین درافتادند و عاقبت به مقصود خود رسیدند.

این عتوبیها که پیرو عقیده مالکی بودند شیعیان بحرانی را نمی‌گذاشتند به کار عزاداری سیدالشهداء در قطر بپردازند از این رو در میان آنها با بحرانیها کشمکش تولید شد. شیخ نصرخان حاکم خلیج فارس درصدد برآمد آنها را از قطر هم براند و از بحرین بدانسو رهسپار شد. در یک جنگ دریایی که در تنگه میان قطر و بحرین رخ داد سپاه بوشهر درهم شکسته شد و شیخ نصرخان از بحرین به بوشهر گریخت و عتوبیها به بحرین درآمدند. شیخ نصرخان برای سرکوبی آنها از حاکم فارس کمک خواست و

مسئولین امر چندان در اینکار مسامحه کردند که عتوبیها بر بحرین مستولی شدند و برخی از بزرگان و علمای بحرین ناگزیر از مهاجرت به ایران شدند و در بندرهای خلیج فارس مسکن گزیدند. پیدایش وهابیها و پیشرفت آنها در اراضی مجاور خلیج برای آل خلیفه که اصلا از غواصان خلیج فارس و مردم بندر دبی ولی در کویت و قطر به ثروت و جاه و ریاست رسیده بودند موازنه‌ای از طرفداری به وجود آورد و در میان والی فارس و امام مسقط وامیر سعود نجدی به نوبت نقش خاصی را عمل می‌کردند و هر یک از آنها که درصدد فتح بحرین بر می‌آمد عتوبیها به آن دیگری متوجه می‌شدند تا اینکه توانستند برای خود در خارج از حوزه خلیج فارس نقطه اتکایی به دست آورند.

رأس الخیمه یا جلفار که آخرین پایگاه دریایی ایران در ساحل غربی عمان بر خلیج فارس بود پس از مرگ کریم خان تکیه گاه قبیله جواسم یا قواسم شد که از رأس مسندم تا مشرق قطر در دهکده‌های ساحلی مستقر بودند. بی‌اطلاعی و ناتوانی مسئولین امور ایران در اداره کشور سبب شد که حق نظارت بر راههای تجارتی و امنیت روابط دریایی را در این ناحیه برعهده انگلیسها واگذار کنند و زمینه را برای استقرار آن دولت در این سواحل که تا آغاز قرن نوزدهم هنوز در حوزه سیادت سیاسی ایران وارد بود به صورت قرارداد جلوگیری از اختلال امنیت طرق ارتباطی زمینه‌سازی کنند و بحرین را نیز در این حلقه از ارتباط اسارت‌آمیز درآورند.

امام مسقط که تا اوایل عهد ناصرالدین شاه به اعتبار نسبت خویشاوندی با قاجاریه و اجاره‌داری بندرهای بحر عمان و خلیج فارس تابع ایران شناخته می‌شد با قراردادهای دیگری به انگلیس بستگی پیدا کرد و آخرین نقطه‌ای که در ساحل خلیج [فارس] زیر نفوذ سیاسی انگلیس درآمد کویت بود.

ترکهای عثمانی با از دست دادن کویت و سپس احسا و قطیف از کنار خلیج فارس

رانده شدند و برای آنها در این ناحیه راه ارتباطی جز از طریق شط‌العرب باقی نماند و به همین نظر بود که در قرارداد رفع اختلاف حدود و مرزبندی منعقد در ۱۹۱۴م.، کمیسیون مختلط رفع اختلاف برای اینکه عثمانیها را راضی نگهدارد برخلاف عهدنامه ارض روم که ساحل شرقی شط‌العرب را تافیلیه با حق کشتی رانی آزاد در آن رود از آن ایران می‌شناخت به ضرر ایران و برخلاف عرف سیاسی مرز را از خط میان رود به خط جزر ساحلی آورد و عذر این تجاوز از مقررات بین‌المللی این بود که ترکها جز این راه مدخل دیگری ندارند. در صورتی که ایران کلیه سواحل شمالی خلیج فارس را با بندرگاهها و لنگرگاههای متعدد در اختیار دارد و این رشوه از کیسه ایران برای این بود که ترکها از کویت و احسا و قطیف به سود انگلیس و ابن سعود صرف‌نظر کنند.

دولت ایران که در آغاز قرن نوزدهم صاحب اختیار قانونی کلیه سواحل و جزایر خلیج فارس به جز ناحیه قطر و قطیف و احسا و کویت بود در پایان این قرن جزء مهم حقوق خود را در جنوب این دریا از دست داده بود و در یک جزء دیگر از آن هم نمی‌توانست به مناسبت دخالت اجانب حق سیادت خود را اجرا کند.

خلیج فارس که از دو هزار سال پیش بدین طریق یک دریای کاملا ایرانی بود و سرنوشت مردم مجاور آن با سرنوشت مردم کشور ایران بستگی کامل داشت برای نخستین بار با قضیه دفاع از هند و امپراتوری انگلیس در جنوب آسیا ربط پیدا کرد و در حوزه نفوذ یک دولت غربی درآمد.

استخراج نفت در مسجد سلیمان و جریان آن از ابادان به خارج و افزایش روزمره اهمیت نفت در کارهای صنعتی و نظامی و کشف معادن تازه نفت در سواحل غربی و جنوبی خلیج و احتمال وجود چشمه‌های پربرکت نفت در زیر آبهای خلیج فارس، اهمیت باستانی خلیج فارس را از نظر اقتصاد جهانی که با کشف راه جنوب افریقا قریب

پنج قرن از بی‌رونقی آن می‌گذشت تجدید کرد و بار دیگر خلیج را میدان رقابتهای عنصری و سیاسی و اقتصادی قرار داد.

با پیشرفت صنعت نفت و توسعه حوزه‌های استخراجی در اطراف خلیج و ایجاد پالایشگاهها و لنگرگاهها درون جزایر خلیج روز به روز بر مشکلات سیاسی خلیج فارس افزوده خواهد شد و همان طور که روزی یونانیها و رومیها و پرتغالیها از راه دور درصدد به دست آوردن کلید تجارت خلیج فارس بودند در آینده نیز دولتهای نیرومندی که به نفت خلیج فارس احتیاج مبرم دارند از دخالت در قضایا و مسائل مربوط به خلیج فارس دریغ نخواهند داشت.

درآمد سرشار خداوندان اراضی نفت خیز خلیج فارس در کویت و احسا و بحرین و قطر کمتر به محل تأمین زندگانی آینده مردم آنجا می‌رسد و غالباً به صورت اتومبیل و یخچال و کاخهای نشیمن و وسایل تفریح و تمتع مادی در می‌آید و تنها برکتی که از آن عاید می‌شود همانا پیشرفت سطح فرهنگ عمومی می‌باشد. این ترقی سطح فرهنگ شاید در آینده نزدیکی تحول اجتماعی سریعی را در دنباله این تحول اقتصادی با خود بیاورد.

فقر اقتصادی این منطقه که برای کار کشاورزی و صنعت و تجارت استعداد ندارد ممکن است در آینده همچون گذشته مردم را در اندیشه کارهای ارتباطی بیفکند و یکبار دیگر کشتیهای ساحل‌نشینان خلیج فارس مانند هزاران سال پیش کارهای ارتباطی اقیانوس هند و کبیر را قبضه کند.

مردم کویت و قطیف و منامه و رأس‌الخیمه مانند سکنه بوشهر و خارک و بندرعباس از پرتو صناعت نفت شاید در آینده نزدیکی هنر دریانوردی کهن را احیا کنند و کارخانه‌های کشتی‌سازی در بندرهای خلیج فارس از نو برپا شود تا وسایل تقویت نیروهای دریایی خلیج فارس‌نشینان را فراهم آورد.

بدیهی است با انتقال سیادت دریایی از خارجیان به مردم بومی خلیج فارس رشته نفوذ پانصدساله اروپا در کار خلیج فارس بریده خواهد شد و این مردمی که جـز دریـا و نفت منبع اقتصادی دیگری در اختیار ندارند مانند مردم نروژ ناگزیر خواهنـد شـد از راه دریانوردی نیازمندیهای زندگانی خود را تأمین کنند.

۲۵ آذرماه ۱۳۳۸

نکته‌ای چند درباره واژه بحرین*

سید محمد محیط طباطبایی

نکاتی که در این مقاله مورد بحث و تحقیق قرار گرفته غالباً جنبه تاریخی و جغرافیایی لغوی دارد. باوجود این، نتایجی که از مطالب و تنظیم مقدمات گرفته می‌شود همچون دلایل تازه‌ای است که شدت ارتباط دیرینه بحرین را با سواحل شمالی خلیج فارس تأیید می‌کند. این نکته سبب شد که این بحث تاریخی و لغوی را به نشریه وزارت امور خارجه اختصاص دهم تا با انتشار آن مردم دور و نزدیک به ماهیت روابط گسستگی‌ناپذیر ایران با جزایر و سواحل غربی خلیج فارس آشنایی بیشتری پیدا کنند.

۱. بحرین و هگر یا هَجَر

نام جغرافیایی بحرین تا قرن ششم هجری بر ناحیه‌ای اطلاق می‌شده که در مغرب خلیج فارس از طرف جنوب بصره تا حدود عمان کشیده می‌شد و در زمان ساسانیان چون پایگاه ارتباط میان پایتخت ایران و مرزبانی یمن شده بود اهمیتی خاص پیدا کرد.

بندر تجارتی قدیمی « هَجَر» که به نظر من همانا صورت معرب از همان نام قدیمی « گرا» یا « گرها»ی نویسندگان کلاسیک روم و یونان است که به صورتهای «

* دورهٔ دوم، ش ۱۰، مهر ۱۳۳۸.

جرعا» و « جرها» و « هجر» در آمده و بحث تفصیلی درباره آن [در] اینجا خارج از مناسبت است در دوره ساسانی اهمیت بازرگانی و اقتصادی فوق‌العاده‌ای داشت و سواحل خلیج فارس و دریاکنار اقیانوس هند را با آن خطوط ارتباطی بری می‌پیوست که به بندرهای سواحل دریای مدیترانه منتهی می‌شد و به همین مناسبت نام « هجر» در روزگار باستان بر کلیه اراضی ساحلی اطلاق می‌شد که بعدها در دوره ظهور اسلام به نام بحرین معروف گشت.

مَثَل فارسی قدیم « چو خرما به سوی هجر بردن» که امروز تعبیر عمومی « زیره به کرمان بردن» جای آن را گرفته، نماینده روزگاری است که مرزبانی هجر در ساحل غربی خلیج فارس از نظر عمران و اقتصاد و پایگاه تجارتی و نظامی اهمیت و اعتبار فراوانی داشته است.

« هگر» که صورت فارسی و یا پهلوی از « هجر» می‌باشد در جغرافیای موسی خورن کرسی ناحیه ساحلی بحرین شناخته شده و تا زمان استیلای قرامطه به همین نام معروف بود. در دوره ابوطاهر حسن بن سعید گناوه‌ای، پیشوای قرمطیان خلیج نام « احساء» یا « الاحساء» و « لحسا» جای نام « هجر» را گرفته، همان طور که « قطیف» هم بر جای نام « خط» و یا « بنیاد اردشیر» دوره ساسانی نشسته است.

شهر « بنیاد اردشیر» یا « بنیات اردشیر» در زمان اردشیر بابکان در محل بندر قدیمی « خط» بنیاد شد و با وجود این، نام « خط» هرگز فراموش نشد بلکه شهرت آنجا به محصولات وارد و صادرش تا زمانهای متأخر هم باقی ماند.

قرائن نشان می‌دهد که شهر « بنیاد اردشیر» در زمان ساسانیان رقیب بزرگ « هجر» در جلب کالاهای تجارتی بوده که از راه اقیانوس هند و خلیج فارس به سواحل عربستان می‌رسید و سپس به وسیله کاروانها به داخله عربستان و از سمت شمال غربی به سوی بنادر

دریای مدیترانه و از طرف جنوب غربی به طرف حجاز و یمن فرستاده و توزیع می‌شد.

پس از نفوذ و استیلای قرامطه در آغاز سده چهارم هجری، که دنباله آن قریب دو قرن به طول انجامید دو اسم « احساء» و « قطیف» چنان جای « هجر» و « جرعا» و « جرها» و « خط» و « بنیاد اردشیر» را گرفت که جغرافیانویسان اسلامی بعدها در تشخیص و تعیین دقیق محل اصلی هر یک از آنها همواره با شک و تردید سخن می‌رانده‌اند.

۲. بحرین و جزایر بحرین

بحرین که در کتابهای تاریخ و جغرافیای فارسی و عربی تا قرن ششم ذکر می‌شده عبارت از همان دو ولایت هگر یا هجر و بنیاد اردشیر یا خط بوده است و جزایری که امروز به نام « مجمع‌الجزایر بحرین» برنقشه و در کتب جغرافیا ذکر می‌شود هر کدام نام جداگانه‌ای داشته است. در این صورت باید در نظر داشت که حوادث مربوط به بحرین که در بطون کتب قدیم ضبط شده و وقایع مربوط به صدر اسلام و روابط خلفا با بحرین غالباً با آن ناحیه ساحلی از قلمرو باستانی کشور شاهنشاهی ایران ارتباط داشته است که دو مرزبانی « هگر» و « بنیاد اردشیر» را تشکیل می‌داده [است].

اشتراک لفظی میان دو نام « بحرین قدیم» و « جزیره بحرین جدید» نباید دنباله اشتباه و اختلاط موضوع را تا جایی پیش ببرد که حوادث متعلق به سرزمین ساحلی را به تاریخ « جزیره بحرین» انتقال و انتساب بدهد و به فرض اینکه سرنوشت سیاسی و تاریخی جزایر و ساحل بحرین به یکدیگر بستگی و پیوستگی هم داشته باشد باز مجوز آن نمی‌شود که سرگذشت جداگانه آنها چنان به یکدیگر در آمیزد که یک واحد جغرافیایی یا تاریخی مشترک را به وجود آورد.

اسامی « اوال» و « مسماهیج» یا « میش ماهیگ» و « دارین» یا « دیرین» و «

ستره» خود حافظ سوابق و خاطرات تاریخی مخصوصی می‌باشد که به جزایر بحرین تعلق داشته و بحرین ساحلی را از آن سوابق نصیبی نبوده است. باید در نظر داشت که ولایت و یا حکومت این جزایر در فهرست سازمانهای سیاسی دوره ساسانی به طور کلی از قلمرو حکومت هگر و بنیاد اردشیر جدا بوده و خود مستقلا ولایتهایی از فاذوسبانی پهناور «نیمروز» را تشکیل می‌داده‌اند که شامل پارس و کرمان و بلوچستان و سیستان و اصفهان و کوهستان بختیاری و خوزستان و میسان و سند و بحرین و «مزون» یا عمان و جزایر خلیج می‌شده است.

گویا در سده هفتم هجری نام «جزیره بحرین» جای اسم قدیمی و معروف جزیره «اوال» را گرفته است چنان که در تاریخ «ابن مجاور» که در آغاز سده هفتم نوشته شده از جزیره بحرین به جای اوال نام می‌برد و می‌گوید: «بحرین جزیره‌ای در دل دریای فارس است، همچون قلزم که در دریای حبشه جای دارد».

و ادیب فضل الله شیرازی در تاریخ وصاف‌الحضره که در اواخر همان سده نوشته شده راجع به اتابک ابوبکر سعد می‌نویسد: «همت بر استملاک دیگر جزایر... مقصور گردانید و به دستیاری دولت و اقبال... جزیره اوال را که «بحرین خوانند»... ضمیمه فتح بحر... ساخت».

از سده هفتم به بعد است که می‌توان گفت حوادث سواحل و جزایر بحرین به یکدیگر درآمیخته و از عهد صفویه بدین طرف دیگر در آثار مدون نام بحرین انحصار به جزیره اوال پیدا کرده و جزء ساحلی، اسم «لحسا» و «الاحساء» به خود گرفته است.

۳. بحرین و بحرانی

با وجود اینکه در کلیه آثار موجود نام بحرین به همین صورت متداول «بحرین» یاد

شده است ولی منسوب به آن را هرگز بحرینی نگفته‌اند بلکه بحرانی می‌گویند. بحرانیهای مهاجر که در زمان شاه سلطان حسین و فتحعلی شاه به سواحل شمالی خلیج فارس کوچیده و در شهرهای فارس و خوزستان و بندرهای خلیج و تهران اقامت گزیده‌اند نسبت یا صفت « بحرانی» را با خود حفظ کرده‌اند و رجال علم و ادب منسوب به جزیره و احسا و قطیف در کتب انساب و تواریخ همواره « بحرانی» خوانده می‌شوند.

این یکی از موارد توجه بلکه تعجب علمای قدیم لغت این بوده که به چه مناسبت منسوب به بحرین را که حالت مجرور یا منصوب از کلمه « بحران» است « بحرانی» می‌گویند در صورتی که قاعده اشتقاقی چنین اقتضا می‌کند که آن را « بحری» به حذف علامت تثنیه بگویند. جنبه مورد توجه دیگر در این نام همانا حفظ صورت منصوب و مجرور و ترک استعمال حالت مرفوع آن می‌باشد و به همین مناسبت بوده است که یاقوت می‌گوید: « بحرین در حال رفع و نصب و جر به همین صورت تلفظ می‌شود و از هیچ کس به صورت لفظ مرفوع (یعنی بحران) شنیده نشده مگر زمخشری که آن را بلفظ تنثیه آورده گوید « بحران» در حال مرفوع و « بحرین» در حال نصب و جر است، ولی از قبل دیگری چنین مطلبی به من نرسیده است».

عتوبیهای جزیره بحرین که بیش از یکصد و هفتاد سال نیست از کویت و قطر به آنجا نقل مکان کرده‌اند هنوز بومیهای شیعه مذهب جزیره را « بحرانی» و « بحارنه» آن هم به صورت تحقیر می‌گویند و برای نمودن اختلاف اصل خویش به خود نسبت غلط « بحرینی» می‌دهند.

برای تعلیل اینکه چرا در صورت منسوب [شدن] به بحرین از لفظ متداول منحرف شده « بحرانی» گویند در کتابهای ادب و جغرافیا علل و اسباب مختلفی ذکر کرده‌اند. از جمله « یاقوت حموی» از قول « ابومحمد یزیدی» نقل می‌کند که « وقتی مهدی،

خلیفه عباسی از او و « کسائی نحوی» پرسیده است چرا منسوب به « بحرین» و « حصنین» را « بحرانی» و « حصنی» گفته‌اند، کسائی جواب داده است که برای پرهیز از اجتماع دو نون حصنینی نگفته و حصنی گفته‌اند و یزیدی پاسخ داده که بحرانی گفته و بحری نگفته‌اند برای اینکه مشتبه با بحری منسوب به بحر (دریا) نشود.» ولی عجب است از اینکه کسائی و یزیدی هیچ کدام در پاسخ مهدی خلیفه از اینکه بحرانی گفته و بحرینی نگفته‌اند چیزی ذکر نکرده‌اند.

۴. بحران و بحرین

در اینکه اصل تسمیه در زبان عربی « بحران» به صورت تثنیه مرفوع بوده و سپس به صورت بحرین درآمده است گویا مجال تردیدی نباشد و روایت زمخشری که بدون شک پیشوای لغت‌شناسان زبان عربی است در وجود صورت « بحران» برای ناحیه بحرین خود گواهی استوار است بر اینکه نام اصلی این ناحیه بحران بوده و بعد تبدیل به بحرین شده است. چون تغییر صورت بحران به بحرین در صورتی میسر است که لفظ تثنیه باشد و بدین مناسبت برای تحقیق وجه تسمیه محلی که در کنار یک دریا قرار گرفته به بحران (تثنیه بحر)، وجوهی در نظر گرفته‌اند که یاقوت حموی به ذکر بعضی از آنها پرداخته است و پس از آنکه اشتقاق از « بحر» به معنی شکافتن گوش شتر و « بحر» به معنی آب خواستن را به تفصیل آورده و بحره به معنی بوستان و بحرانی به معنی سرخ چهره را بر آن افزوده، خود گفته است: « اینها همه به خود رنج دادن است و برای بحرین مایه اشتقاق نمی‌شود و درست آن چیزی است که ابومنصور ازهری (صاحب تهذیب اللغه) گفته است که در ناحیه قرای بحرین در مجاورت احسا و روستاهای هجر دریاچه‌ای است که از بحر اخضر (خلیج فارس) ده فرسخ فاصله دارد و ازهری آن را پیموده سه میل طول در سه میل عرض بوده و

آب آن جریان نداشته بلکه ایستاده است».

یاقوت به نقل « ازهری لغوی» تسمیه « بحرین» یا « بحران» را مربوط به وجود سرزمین بحرین در میان « دریای فارس» و « دریاچه احساء» دانسته است و اگر به جای آن می‌گفت که این سرزمین خود در میان دریایی از آب و دریایی از شن روان بوده شاید بیشتر به قبول ذوق نزدیک بود تا آنکه گودال آب بیرون شهربند احساء را دریاچه‌ای بشمارد و در موقع بارندگی و جمع آب آن را بپیماید و کمتر از یک فرسخ مربع بسنجد و آن را سبب نامگذاری برای بحران یا بحرین بشناسد.

ابن مجاور نیشابوری در کتاب « المستبصری» وجه تسمیه را به جزیره بحرین یا اوال انحصار داده و گفته که چون خاکی است در میان دو دریای شور و شیرین (و از دریای شیرین، چشمه‌های آب شیرین زاینده در پیرامون جزیره و سواحل بحرین را منظور داشته) لذا آن را بحرین گفته‌اند. بحث در وجه تسمیه و اشتقاق بحرین با مقایسه آنچه گفته‌اند و نقل شد ما را به قبول هیچ یک از آنها قانع نمی‌سازد و باز علامت استفهام در برابر نظر باقی می‌ماند که اگر « بحران» مربوط به دو دریا باشد پس دریای دوم کدام است در صورتی که نه غدیر آب احسا و نه چشمه‌های زاینده بحرین را نمی‌توان دریا شناخت و در ردیف خلیج فارس بشمار آورد.

در اینجا یک تعلیل دیگری به نظر می‌رسد که شاید مناسبت آن برای انتساب بحرین به دو بحر بیش از روایات منقوله یاقوت از ائمه لغت عربی یا وجه تسمیه ابن مجاور باشد.

یاقوت در ذیل عنوان بحر فارس می‌نویسد که: دریای فارس شاخه‌ای از دریای بزرگ هند می‌باشد و نام آن به فارسی چنان که حمزه گفته است « زراه کامسیر» است و حد آن از بندر « تیز» در سواحل مکران از دریای فارس است تا عبادان [آبادان] در

دهانه رود دجله که بدان می‌ریزد. ابتدای سواحل آن از طرف بصره و عبادان است که از بصره تا شهرک «محرزه» کنار جزیره عبادان در رود دجله فرود آمده در آنجا دجله به دو قسم تقسیم می‌شود، یکی از آن دو بخش، سمت راست را می‌گیرد و در نزدیکی سواحل بحرین به دریا می‌ریزد و کشتی‌ها در این شاخه تا بحرین و صحرای عربستان سفر می‌کنند و این سواحل تا قطر و عمان و شحر و مرباط و حضرموت و عدن کشیده می‌شود و شاخه دیگر به طرف خشکی فارس می‌ریزد و عبادان برای انشعاب مصب رودخانه در دریا حکم جزیره میان دو شاخه را پیدا می‌کند و در کناره‌های دریای فارس از طرف عبادان از شهرهای معروف، مهروبان است.

حمزه گوید این دریا را به فارسی «زراه افرنگ» نامیده‌اند و آن خلیجی است که از دریای فارس از سمت جنوب به سوی شمال پیش می‌رود تا از مقابل ابله تجاوز کرده به آبهای بطیحه ممزوج می‌شود. (آخر کلام حمزه): در این قسمت که یاقوت از حمزه نقل کرده با مختصری توجه و مقایسه استنباط می‌شود که حمزه اصفهانی دریای فارس یا خلیج فارس را از زاویه شمال غربی آن تا تنگه هرمز به وسیله خط موربی به دو قسم تقسیم می‌کند:

قسمت شمالی که به نام زراه افرنگ خوانده می‌شود در مجاور ولایت فارس و خوزستان قرار دارد که در آنجا آب دریا به واسطه آمیزش با اب رودهای شط‌العرب و کارون و هندیان و طاب ودالگی طبیعتاً آبی رنگ‌تر از آبهای سبز فام راکد خلیج [فارس] می‌باشد و شاید «زراه افرنگ» صورت پهلوی از دریای آورنگ یا آبرنگ و آبی رنگ فارس باشد که نسبت به وضع و موقع طبیعی اسمی با مسمی به نظر می‌رسد.

قسمت دیگر از آبهای خلیج فارس را که مجاور سواحل بحرین و قطر و عمان تا حضرموت و عدن است حمزه «زراه کامسیر» نامیده است که باید از روی قرینه صورت

و مُحرّفی از دریای کامسبز یا دریای فامسبز و یا سبز فام فارسی باشد و این نکته بر اهل اطلاع معلوم است که اقیانوس هند و خلیج فارس را بحر اخضر یا دریای سبز فام می‌گفته‌اند. چنان که یاقوت در ذیل لفظ «بحرین» به نقل از ابومنصور ازهری (چنان که گفته شد) قسمتی از خلیج فارس را که مجاور ساحل بحرین است «بحر اخضر» یا دریای سبز فام نامیده است. در این صورت که خلیج فارس به دو دریای آورنگ و سبز فام یا کامسبز نامعلوم تقسیم می‌شود و خط فاصل این دو دریا از زاویه غربی خلیج فارس یعنی شمال بحرین ساحلی آغاز گشته و از شمال جزایر بحرین و جنوب خارک و کیش و قشم و هرمز و جاسک می‌گذرد. به اعتباری می‌توان شمال ناحیه بحرین را محل اتصال دو دریای آبی و سبز از خلیج فارس شناخت و در این صورت برای تسمیه این ساحل به بحرین وجه اشتقاق و تسمیه‌ای مناسبتر از اقوال قدما به دست می‌آید.

با وجودی که من عقیده دارم که وجه تسمیه بحرین همان طور که در اشتقاق از الفاظ عربی مختلف مورد قبول یاقوت نبوده و «ابن مجاور» معاصر یاقوت نیز از قبول نظر یاقوت و «ازهری» امتناع داشته و خود راهی جداگانه اندیشیده است. این تعلیل مخصوص نگارنده نیز برای خودش هم نمی‌تواند نظر قاطع باشد بلکه قرائن نشان می‌دهد که نام ولایت بحرین یا بحران ساحل فارس مشتق از بحر عربی و (ان) علامت نسبت فارسی بوده است.

در سواحل خلیج فارس به خصوص در نواحی مجاور دهانه شط‌العرب این تسمیه مرکب از لفظ عربی و ادات نسبت فارسی سابقه بسیار دارد و یاقوت در ذیل کلمه عبادان بدان تصریح کرده است و بحرین صورت نصبی و جزمی همان بحران مختار زمخشری می‌باشد و معنی آن «سرزمین دریایی» یا به اصطلاح جغرافیای امروز «آنسوی دریا» می‌باشد. با توجه به اینکه ارتباط سواحل بحرین با سرزمین فارس همواره از راه دریا بوده و

حتی حمله مسلمانان به سوی فارس در آغاز اسلام از همین شاهراه دریایی صورت گرفته است. این شهرستان نسبت به فارس حکم ولایت ماورای دریا داشته است.

به فرض قبول این وجه تسمیه که هیچ گونه مانعی برای پذیرفتن آن تصور نمی‌شود. همه مشکلات مربوط به وجه تسمیه و اشتقاق بحرین و اشکال متصور از نسبت آن به بحرانی مرتفع می‌گردد. زیرا انتساب « عبادانی» و یا به صورت فارسی آن « میانرودانی» مجوز صحت انتساب بحرانی از بحرین می‌باشد. یاقوت نوشته است که « الحاق الف و نون» (بر اعلام برای تسمیه امکنه) لغتی متداول مردم بصره و نواحی آن است. به این طریق که اگر بخواهند جایی را اسم بگذارند یا آن را به مردی و یا صفتی نسبت بدهند در پایان آن الف و نونی می‌افزایند مانند نامی که ایشان بر دهی منسوب به زیادبن ابیه داده‌اند و « زیادان» گفته‌اند و « عبداللیان» و « بلالان» منسوب به عبدالله و بلال ابن ابی برده [است].

در اینجا شاید این شبهه تازه به طور ناگهان برای کسانی که با اصول اشتقاق زبانهای آرامی و سریانی آشنایی دارند پیدا شود و بحرانی را مانند جسمانی و روحانی منسوب به « بحر» همچون جسم و روح بدانند. ولی قبول این فرض اشکال وجه تسمیه و اشتقاق بحرین را از میان بر نمی‌دارد، چه اشکال در اختصاص صورت « بحرانی» برای منسوب به « بحرین» است نه بحر و تنها وجهی که در مقایسه کلیه وجوه و شقوق متصوره بیشتر قابل قبول است همانا فرض اصالت اسم « بحران» و اشتقاق آن از بحر است که با هیچ گونه اشکال تازه‌ای مواجه نمی‌شود. اما غلبه استعمال « بحرین» بر صورت « بحران» در آثار زبان عربی شاید مربوط به نخستین کاربردی باشد که در زبان عربی دوره اسلامی به خصوص هنگام فتوح از نام این ناحیه شده است. در ضمن بررسی و مقایسه کتابهای فتوح و تواریخ مربوط به صدر اسلام انسان کمتر با موردی مواجه می‌شود

که بحرین را در صورت مرفوع یعنی به حالت مبتدا و یا فاعل نشان بدهد و نقل حوادث غالباً در پیرامون حالت نصبی و جری دور می‌زند که عرب بدون توجه به اختلاف میان « بحران منسوب» و « بحران تثنیه» ناگزیر شده آن را به صورت « بحرین» ذکر کند. تکرار کاربرد « بحران» منصوب یا مجرور که کمتر مقابل با یک حالت مرفوع می‌شده مسلمانان را عادت داده است بر اینکه صورت لفظی و خطی بحرین کثیر الاستعمال را صورت مختار از اسم آن ناحیه بپذیرند و در کتابهای لغت و تاریخ ضبط کنند.

یک فرض احتمالی دیگری هم به نظر می‌رسد که گرچه ذکر آن با استواری فرضیه نخست دیگر لزومی ندارد ولی برای مزید توضیح بیان می‌کند. ممکن است بحرین حالت ممال از الف « بحران» باشد و کسانی که با لهجه‌های مختلف قبایل عرب سر و کار دارند می‌دانند که برخی از قبایل مهاجر عرب به سرزمینهایی که رسیده‌اند لهجه‌های اصلی خود را کلا یا جزئاً در آن نواحی حفظ کرده‌اند. شاید دسته‌هایی از تمیم و عبدقیس که در زمان ساسانی در بحرین ساحلی سکونت گزیده‌اند لفظ بحران را به صورت ممال بحرین مانند « لیکن» و « رکیب» به جای لکن و رکاب تلفظ کرده و این اساس تلفظ بحرین به فتح را شده باشد. چنان که هنوز مردم بیروت که از اعقاب مهاجرین قدیم عرب محسوب می‌شوند در لهجه عادی خود شام را « شیم» و استاذ را « استیذ» می‌گویند. با امکان قبول یا وجود چنین فرضی باز تصور می‌کنم وجه نخست مفروض این جانب در میان وجوه مفروضه موجود در کتب قدیم و جدید از همه بیشتر در خور قبول اهل اطلاع باشد.

برای مزید توجه ذهنی خوانندگان به یکی از تصرفات صاحبان لهجه‌های مختلف و اختیار صورتی از صورتهای متداول کلمات، به لفظ « مسلمان» اشاره می‌کنیم: کلمه مسلمان هم مانند بحرین از الفاظی است که برخی برای آن تصور الف و نون تثنیه عربی و

یا (ان) جمع فارسی کرده‌اند و وقتی جمع آن را به صورت مسلمانان دیده‌اند پنداشته‌اند از مقوله جمع جمع است و وقتی نتوانسته‌اند شانه زیر بار قبول این احتمالات بدهند بدون توجه به اینکه « مسلمان» ممکن است مرکب از « مسلم» و « ان» نسبت فارسی باشد آن را « لفظ ترکی» پنداشته‌اند و گواه صحت این فرض را در کاربرد « زبان مسلمانی» در قفقاز به جای زبان ترکی جسته‌اند. در صورتی که من عقیده دارم این (ان) به هیچ وجه با (ان) تثنیه عربی و (ان) جمع فارسی و (ان) نسبت فارسی ربطی ندارد زیرا معنی متصوره از لفظ، خود ناقض چنین احتمالی می‌شود بلکه این (ان) را صورت خطی محرف از تنوین آخر لفظ (مسلم) عربی می‌دانم که مانند صورت (ن) ملفوظ تنوین تقاطیع عروضی در خط ظاهر شده است. یعنی در صدر اسلام برای شناسایی یک مسلمان آن را (مسلم یا مسلمن) بامیم مضموم و نون تنوین گفته‌اند. و ایرانیان این صورت را مانند صورت کوتاه از کلمات نان و دندان و جان که در صورت مدی حکم الف و نون تثنیه عربی را پیدا می‌کند از « مسلم» لفظی یا « مسلمن» خطی به « مسلمان» تبدیل کرده‌اند که همواره شامل ترک و تاجیک و روم و عرب و زنگی می‌شده و اختصاصی به ترک زبانان شمال رود ارس هم نداشته است.

۵. اوال قدیم بحرین جدید است

در آثار تاریخی و جغرافیایی قدیم همواره جزیره بحرین کنونی به نام « أوال» خوانده می‌شود که حرف اول آن را مضموم و مفتوح گفته‌اند. برخی از نویسندگان جدید عرب پنداشته‌اند که تبدیل نام « اوال» به بحرین در قرون اخیره صورت پذیرفته است. ولی در ضمن این مقاله از قول صاحب تاریخ وصاف و « ابن مجاور» گواه آورده شد که در سده هفتم هجری هم جزیره « اوال» را بحرین می‌گفته‌اند و وجه تسمیه جدید شاید

مربوط به ارتباط و نزدیکی جزیره اوال با ولایت بحرین ساحلی بوده که جزیره را هم جزیره آن ناحیه خوانده‌اند.

یاقوت برای توضیح وجه تسمیه جزیره به اوال گفته که « اوال» نام بتی بوده که قبیله « بکربن وایل» آن را می‌پرستیده‌اند و خواسته چنین ثابت کند که دسته‌ای از بت‌پرستان بنی تمیم نام بت خود را به جزیره داده‌اند. برای توضیح کامل این مطلب باید توجه بدین معنی داشت که مهاجرت طوایف عرب به سواحل و جزایز غربی خلیج فارس در عهد ساسانیان انجام پذیرفته که دوره نفوذ آئین زردشتی در سراسر ایران بوده است و اعرابی که در ساحل غربی خلیج فارس هنگام ظهور اسلام با یهود و نصارای بومی محل هم مسکن بوده‌اند به شهادت کتابهای فتوح اسلامی، « مجوس» یعنی پیرو کیش زردشتی شمرده می‌شدند و دستور حضرت رسول‌اکرم به علاء حضرمی نخستین والی اسلام در این جزیره برای قبول جزیه از سکنه مجوس بحرین و اشارات بسیاری که در اثار تاریخی قدیم به انتشار آئین مجوس در میان اعراب حیره و بحرین شده است قرینه‌های محکمی است بر اینکه از بت و بت‌پرستی در ناحیه بحرین سخنی در کار نبوده و مسلمانان صدر اسلام « بحرانیها» را مجوس می‌دانسته‌اند نه « بت‌پرست» که بت اوال بی‌نام و نشان را بپرستند. کیش دیگری که در این ناحیه تا عمان به سبب علاقه به اسب دینی یا اسبذی ممکن است وجود داشته همانا اسب پرستی بوده که خود نیازمند توضیحات بیشتری می‌باشد.

برخی دیگر پنداشته‌اند که جزیره اوال نام خود را از نهنگ (وال) یا بال گرفته که در خلیج فارس وجود داشته و احیاناً به صورت اوال هم نوشته شده است. در اینکه جزیره بزرگ بحرین در روی نقشه جغرافیایی بی‌شباهت به صورت ماهی نیست و در تشکیلات دوره ساسانی هم برای این جزیره نام میش ماهیگ ذکر شده مجال تردیدی

نیست. ولی معلوم نیست که اوال به معنی بال و بالن یا نهنگ را به فارسی « میش ماهیگ» گفته باشند و صورت جغرافیایی جزیره هم به سگ ماهی شبیه‌تر از نهنگ است، و در آثار قدیم با وجود کاربرد لفظ وال برای نهنگ کسی اشاره به وجه تسمیه اوال از « وال» یا بال نکرده بلکه تنها وجه تسمیه به اوال را اقتباس از نام « اوال» بت قبیله « بکربن وایل» نوشته‌اند. در این صورت جای بیشتری برای مطالعه و تعیین وجه تسمیه و اشتقاق اوال باقی می‌ماند.

۶. اوال فارسی است

من در اثر مطالعه و مقایسه وضع جغرافیایی جزیره و اسامی نواحی مجاور آن به این نتیجه رسیده‌ام که نام باستانی جزیره بحرین امروز که در اسناد قدیم « اوال» خوانده شده ترکیبی از (او) یا آب فارسی و (ال) علامت نسبت زبان فارسی می‌باشد، یعنی محل آبی.

یک رسیدگی اجمالی به اسامی « دارین» و « زاره» و « ترم» و « بینونه» و « مسماهیج» یا میش ماهیگ و « شابور» و « فسا اردشیر» و « بتن اردشیر» و « بنیاد اردشیر» و « تیمار» که با جغرافیای تاریخی بحرین ارتباط دارد به ما نشان می‌دهد که بسیاری از نامهای دیرینه در این سرزمین از اصل فارسی گرفته شده است و اشکالی ندارد که ریشه یک یا چند نام دیگر از اعلام جزایر و سواحل بحرین باز هم از اصل فارسی باشد.

اوال که بازگشت آن به ریشه‌های فارسی با وضع طبیعی محل بیش از تحمل رنج خاطر در ارجاع آن به ماده (اوال) عربی و ارتباط با (اوال) بت بکربن وایل مناسبت دارد همان طور که لفظ آو و آب در « زراه اورنگ» و « اواره» که نام آبگاهی از بنی تمیم در بحرین بوده در همان محل جزو تشکیل لفظی اعلام محلی بوده، در جزیره بحرین هم ماده اشتقاق اوال را همان « آو» تشکیل می‌دهد.

برجسته‌ترین وصفی که نویسندگان ادب و تاریخ و جغرافیا از جزیره اوال کرده‌اند همانا وجود چشمه‌های فراوان آب شیرین در پیرامون جزیره بوده است که حتی در زمینهایی که هنگام مد دریا از زیر آب شور پدیدار می‌شود تعداد فراوانی از این چشمه‌های زاینده وجود دارد. آب این چشمه‌های شیرین و خنک که تعداد آنها از دویست هم می‌گذرد و از داخل زمین می‌جوشد و بحرین را برای زندگانی مرفهی از حیث آب و هوا و نباتات مساعد می‌سازد از جالبترین آثار طبیعی این منطقه بوده است که هر تازه واردی را همواره به اهمیت وجود آنها متوجه می‌سازد.

آثار تاریخی باستانی بحرین که سوابق دیرینه جزیره را تا چند هزار سال پیش عقب می‌برد نشانه صلاحیت قدیمی محل برای نشو و نمای انسان و پیشرفت تمدن بوده و این خود معلول وجود آبهای زاینده همین چشمه‌های طبیعی است که وقتی در دوره امویان خواستند مردم عاصی بحرین را سرکوب و ناگزیر از اطاعت خلیفه کنند هشام بن عبدالملک دستور انباشتن چشمه‌های شیرین جزیره را داد و مهم‌ترین چشمه جزیره اوال را که برای انتقام از خوارج با سنگ و ساروج پر کردند چشمه سیجور یا سیجوی بود که آن هم مانند اوال صورت فارسی روشنی دارد.

بنابراین وضع طبیعی جزیره اوال به ما اجازه می‌دهد که به جای بت بکربن وایل یا وال (نهنگ) نام جزیره را مشتق از دو جزء فارسی بدانیم. جزء نخست آن « آو» است که هنوز در لهجه‌های غربی و جنوبی ایران در کردی و لری و لاری به جای « آب» گفته می‌شود و در اعلام دیگری نیز که به زبان عربی درآمده همین ریشه فارسی دخالت دارد. « اوراه» که چشمه یا آبگاهی از بنی تمیم در بحرین ساحلی بوده و « آوان» در ناحیه قطیف، « اوان» یا « اوال» که در سر راه مدینه و شام وجود داشته، همچون « اورنگ» در زراه افرنگ و « سیراو» یا بندر « سیراف» و « اوانا» در پیرامون بغداد و « اوارک» در سر

راه کرمان که اکنون « ابارک» گفته می‌شود و « ابان» در سر راه کرمان و یزد که اکنون « انار» گفته می‌شود و « خیاو» در آذربایجان و « اواز» یا « افازه» در ناحیه قطیف و « آوه» در نام شهر « آبه» همه مشتق یا مرکب از صورت پهلوی آب است که در نام اوال هم جزء اصلی لفظ می‌باشد. جزء دوم کلمه اوال (ال) نسبت است که وجود آن در الفاظ فارسی همال ـ زغال ـ شغال ـ دنبال ـ گودال و چنگال و نظایر آن ذهن را به صحت تصور اشتقاق اوال از (آب) و (ال نسبت) رهبری می‌کند.

۷. منامه هم عربی نیست

منامه حکومت نشین فعلی بحرین شهری است که سابقه اسم آن در آثار مکتوب از سه قرن تجاوز نمی‌کند و در عهدنامه‌ای که میان پادشاه جزیره کیش و امیرعیونی احسا دست نشانده سلاطین بنی قیصر در اواخر قرن ششم منعقد شده و حکومت جزیره را در ازای پرداخت خراج سالیانه و زدن کوس نوبت در بنادر قلمرو بحرین به او سپرده است نام بسیاری از محال و مغاص جزیره برده می‌شود و در متن ناقص و مغلوطی که از آن باقی مانده و پس از تصحیح شاید در همین نشریه به نظر برسد از « منامه» نام و نشانی دیده نمی‌شود.

در اسناد معتبر اخیر و سفرنامه‌های بیگانگان که به جزیره رفته‌اند همواره به صورت منامه ذکر شده ولی برخی خواسته‌اند آن را مشتق از منعمه بدانند که جای نعمت خوشی باشد و تبدیل منعمه به منامه را از مقوله تبدیل « ملعقه» به « ملاقه» پنداشته‌اند. در صورتی که این تغییر به وسیله پارسی زبانان در صورت منقول به فارسی از آن پیدا شده و گرنه عربها ملعقه را هنوز به حالت ملعقه نظیر « ملعبه» نگه‌داشته‌اند و آنها را در لفظ و کتاب خویش هرگز ملاقه و ملابه نگفته‌اند. پس تصور این اشتقاق با

توجه به اوضاع و احوال و دقایق زبانشناسی قابل قبول نیست.

وجه دیگری که برای اشتقاق و تسمیه منامه از منام به معنی خوابگاه گفته‌اند آن هم قابل قبول نیست. یعنی خیلی پیش از آنکه شیوخ عتوبی خوابگاه و عشرتگاه خود را از « قطر» به این محل منتقل سازند نام « منامه» گفته می‌شد و هیچ گونه ارتباطی خاص در میان خواب و محل وجود نداشته که مجوز چنین تصوری باشد. در ضمن مطالعه و مقایسه اسامی فارسی و عربی برای کشف وجه اشتقاق وتسمیه اوال به این نکته برخوردم که منامه باید مشتق از « میان آبه» باشد.

بحث در اینکه مینای عربی به معنی بندر از میان آب و میناب فارسی مشتق شده گمان می‌کنم در اینجا موردی نداشته باشد. زیرا علمای تعریب بدان اشاره کرده‌اند. پس قبول اشتقاق « میناب» و « مینابه» یا « میناو» و « میناوه» از دو لفظ فارسی (میان) و (آب) نیازی به تمهید مقدمه ندارد بلکه اشکال تنها در تبدیل صورت میناو به منامه است.

وجود صورت (آم) به جای (آب) در اعلامی مانند آمو و آمل و آمدیزه و لفظ آمه و آماس و آمیختن نشان می‌دهد که در لفظ منامه هم « آبه» و « آوه» است که به صورت « آمه» درآمده و به جای « مینابه» منامه گفته‌اند علاوه بر این می‌دانیم در زبان عربی هم قلب « میم» و « ب» به یکدیگر از ابواب متداول اشتقاق می‌باشد.

برای کسانی که توجه به تبدیل میان به « مون» و « موم» دارند و در « منبج» از بلاد سوریه که بنایی ساسانی است تبدیل « میانابه» را به « منبه» و (منبج) بفتح میم دیده‌اند قبول تبدیل حرکت میم منامه از زیر به زبر امری آسان خواهد بود. با در نظر داشتن وضع جغرافیای محل که از هر سو جز در قسمت محدودی، آب دریا آن را مانند حلقه نگینی احاطه کرده است و توجه به اشتقاق نام « اوال» از دو ریشه فارسی « آب»

و (آل) هیچ گونه اشکالی برای قبول این فرضیه که منامه از میان آبه گرفته شده باقی نمی‌ماند.

نویسندگانی که در نوشتن این مقاله از آثار آنها استفاده شده است:

استرابون، موسی خورن، ابن مجاور، یاقوت، دارمستتر، محمدحسین آل عصفور، نولدکه، بنهانی، ریحانی، پیرنیا، اقبال، فاروقی، دکتر جواد علی، حمدی بالگرید.

فصل هفتم

دیپلماسی و تبادلات دریایی

ساختمان آبراه سوئز به دست ایرانیان*

سعید نفیسی

هرودوت در بند ۱۵۸ کتاب دوم تاریخ خود می‌گوید: «این شاه پسامتیک[۱] پسری داشت به نام نکوس[۲] که در پادشاهی به جای او نشست و نخستین کسی بود که به ساختن نهری آغاز کرد که در دریای سرخ می‌ریزد و داریوش شاه ایران پس از او به این کار پرداخت. در ازای آن به اندازه چهار روز کشتی‌رانی است، و پهنای آن به اندازه‌ای است که دو کشتی بزرگ در کنار یکدیگر از آن می‌گذرند. آب آن اندکی از رود نیل است از بلای شهر بوباستیس[۳] و از پاتوم[۴] شهر عربستان می‌گذرد و به دریای سرخ می‌پیوندد. دهانه آن از دشت مصر به سوی عربستان باز می‌شود و در بالای این دشت گسترده شده است، در سرتاسر کوهی که معدن در آن هست و نزدیک شهر ممفیس[۵] است. بدین گونه این نهر دراز که از باختر به خاور می‌رود از پای این کوه می‌گذرد و از

---

* به نقل از نشریهٔ وزارت امور خارجه، دورهٔ دوم، ش ۳، مهر ۱۳۳۵.

۱. Psammetique دوم از فراعنهٔ معروف سلسله بیست و ششم که از ۵۹۴ تا ۵۸۹ پیش از میلاد پادشاهی کرده است.

۲. Nécos گویش یونانی به نام Néchao یا نخائو[ی] دوم که از ۶۱۱ تا ۵۹۵ پیش از میلاد پادشاه بوده است.

۳. Bubastis شهری در مصر سفلی در کنار یکی از شعب رود نیل.

4. Patume

5. Memphis

آن در میان گردنه‌هایی روان است که از کوه آن را به خلیج عربستان می‌برند. کوتاه‌ترین و بربده‌ترین راه برای رفتن از دریای روم به دریای جنوب که آن را دریای سرخ می‌نامند راهی است که از کوه کاسیوس[1] می‌رود و مصر را از سوریه جدا می‌کند؛ زیرا از آنجا تا خلیج عربستان تنها هزار ستاد[2] راه است: نهر اندکی درازتر است زیرا که بیشتر پیچ و خم دارد. هنگامی که نکوس واداشت در این نهر کار کنند دوازده بار ده هزار[3] مصری جان سپردند که شش بار بیست هزار تن می‌شود. به همین جهت وادار کرد کار را رها کنند و پیش‌گویی در این زمینه کردند و گفتند مردی بیگانه آن را به پایان خواهد رساند. مصریان هر ملتی را که به زبانشان سخن نگوید بیگانه می‌دانند».

جای دیگر که در بند ۳۹ از کتاب چهارم، هرودوت درباره دریاهای ایران سخن می‌راند، می‌گوید: « دریای دوم در سرزمین ایرانیان آغاز می‌شود و تا دریای سرخ کشیده شده است. سپس آبهای آن از آسور و از عربستان از راه آسور می‌آید و به پناه‌گاههایی می‌انجامد و به خلیج عربستان[4] بر می‌خورد و داریوش نهری از رود نیل تا آنجا ساخت».

پیدا است وصفی که هرودوت کرده است از ترعه یا کانالی است که ایرانیان در زمان داریوش بزرگ ساخته‌اند و در زمان هرودوت که از حدود ۴۸۴ تا حدود ۴۲۵ پیش از میلاد می‌زیسته است هنوز دایر بوده است زیرا که خود صریحاً می‌گوید که نکوس یا نکائو این کار را به پایان نرسانید و داریوش آن را انجام داد.

اگر تا چند سال پیش در این زمینه کسی می‌توانست شک بکند اینک دیگر جای شک باقی نیست. زیرا که نه تنها در ضمن کاوشهای باستان‌شناسی و حتی هنگامی که در

---

1. Casius

2. Stade معادل ۶۰۰ قدم

3. صد و بیست هزار تن

4. یونانیان قدیم پیش خود به دریای سرخ خلیج عربستان می‌گفتند.

هشتاد سال پیش مشغول کندن ترعه کنونی سوئز بودند به آثار این نهری که در زمان داریوش ساخته بودند برخوردند، بلکه چندی پس از آن کتیبه‌ای از زمان داریوش در همان محل پیدا شد که سند قطعی در این زمینه بود.

چون این کتیبه را نزدیک کانال سوئز یافته‌اند پیداست که خط سیر نهری که در زمان داریوش کنده‌اند تقریباً همان مسیر امروزی کانال است و این کتیبه قطعاً در کنار ساحل بوده است که در نتیجه پر شدن و از میان رفتن نهر زمان داریوش در زیر خاک رفته و قسمتی از آن آسیب دیده است.

گذشته از آنکه در اسناد مصری مربوط به این زمان شرحی از اصلاحات و وسایلی که داریوش برای آسایش مردم مصر فراهم کرده آمده است و حتی درباره بهبود صنایع و پرستاری از بیماران و ایجاد آموزشگاه پزشکی و این گونه کارهای سودمند که در آن زمان بسیار تازگی داشته است سخن رانده‌اند، از این کتیبه وسعت کار وی و عظمت شاهنشاهی هخامنشیان در آن زمان آشکار می‌شود و فواید گوناگون برای تاریخ جهان دارد.

این کتیبه در آغاز شامل پنج نسخه بوده و به چهار زبان آماده شده است: یعنی پارسی باستان و عیلامی و آسوری و مصری. در این کتیبه تصویری هم از داریوش هست که سرش کاملا دیده نمی‌شود اما نیم رخ او خوب نمودار است. وی را مانند فراعنه مصر نشان می‌دهد و چهره‌اش در زیر دایره‌ای پره‌دارست که نماینده آفتاب باشد و خدایان دو قسمت از رود نیل را در زیر نام وی به هم پیوسته‌اند و بنا به اصولی که درباره فراغنه به کار می‌برده‌اند نام مللی را که دست نشانده داریوش بوده‌اند آورده‌اند. در این کتیبه چیزی که تازگی دارد این است که پیش از آن در کتیبه‌های هخامنشی همیشه نخست نام کشورهای شرق را می‌برده و سپس به کشورهای غرب می‌رسیده‌اند ولی در این کتیبه نخست از کشورهای باختر آغاز کرده‌اند. زیرا که کتیبه‌های دیگر را در مشرق شاهنشاهی هخامنشی کنده‌اند و این کتیبه را در مغرب نصب کرده‌اند. برخی از اسامی

این کشورها در نتیجه فرسودگی و شکستگی از میان رفته و خوانده نمی‌شود.

چیزی که در این کتیبه آزاد منشی شاهنشاهان هخامنشی را نشان می‌دهد این است که در کتیبه‌هایی که از فراعنه مصر پیش از گشایش این کشور به دست ایرانیان، کنده‌اند همیشه نماینده ملل زیر دست اسیرانی هستند که دست بسته با رشته‌ای به هم پیوسته شده‌اند که نقش زنجیر اسارت را دارد ولی در این کتیبه نمایندگان ملل مختلف تنها زانو زده و به حال احترام در برابر شاهنشاه هخامنشی جای گرفته‌اند، یعنی این مردم اسیر و زنجیری نبوده و به طوع و رغبت فرمان‌گزار شاهنشاه هخامنشی شده‌اند.

ناچار در این کتیبه جای برتر را نخست به پارسیان و پس از آن به مادها داده‌اند و سپس ملل دیگر را مجسم کرده‌اند. مضمون این کتیبه درهر چهار زبان یکی نیست و در هر زبانی تعبیرات دیگری هست که مطابق با معتقدات مردمی بوده که به آن زبان سخن می‌رانده‌اند. چنان که در متن مصری پس از آنکه نام «نیت»[1] مادر خدایان مصری را برده‌اند گفته‌اند: «شاهنشاه بزرگ پسر ویشتاسب هخامنشی پسر اوست، نیرومند و جهانگیز است، همه بیگانگان با ارمغانهای خود روی به او می‌آورند و برای او کار می‌کنند». این نکته نیز می‌رساند که شاهنشاهان هخامنشی به مردم زیر دست خود چنان آزادی فکر و عقیده می‌داده‌اند که حتی در برابر ایشان از معتقدات نژادی خود سخن نمی‌رانده و جنبه ملی ایشان را برای خود قائل می‌شده‌اند.

البته روایتی که به خط میخی و پارسی باستان که خط و زبان رسمی دربار هخامنشی بوده فراهم شده از روایتهای دیگر بیشتر رسمیت دارد و آنچه از آن باقی مانده بدین گونه است:

بند نخست: «... اهوره مزده خدای بزرگ است که آسمان را آفریده این زمین را آفرید، مردمان را آفرید، به مردمان خوشی داد، داریوش را شاه کرد، داریوش را به

[1]. Nitt

شهریاری کشوری رسانید که بزرگ است و اسبان و مردمان خوب دارد.

بند دوم: « ... منم داریوش، شاه بزرگ، شاه شاهان، شاه کشورهایی که همه نژادها در آن جای دارند، شاه این سرزمین بزرگ تا آن دورها، پسر ویشتاسب هخامنشی».

بند سوم: « ... من پارسی‌ام، از پارس مصر را گشادم، فرمودم این نهر را بکنند، از نیل که در مصر روان است تا دریایی که از پارس بدان می‌روند، این نهر چنان که فرمودم کنده شد و چنان که خواست من بود کشتی‌ها روانه شدند».

نکوس یا نکائو یا نخائو و یا نخو فرعون مصر در سال ۶۰۹ پیش از میلاد به کندن نهری در میان رود نیل و دریای سرخ آغاز کرد و چنان که پیش از این گذشت به این کار کامیاب نشد. داریوش در آغاز سال ۵۱۶ پیش از میلاد رهسپار مصر شد و بی‌گمان این نهر را در زمانی که وی در مصر بوده است کنده‌اند. زیرا که وی خود در این کار سرپرستی کرده است و پس از آنکه در مصر تاجگذاری کرده به ایران باز گشته است. تاریخ بازگشت وی از این سفر درست معلوم نیست، اما چون در ۵۱۴ برای سرکوبی سکاها لشکرکشی کرده است پیداست که بیش از یک سال و چند ماه در مصر نمانده است و چون از کتیبه وی بر می‌آید در همان زمانی که در مصر بوده این کار به پایان رسیده است پیداست که با سرعت بسیار زیاد این کار به این بزرگی را به پایان برده است. پس کاری را که فرعون مصر با آن همه توانایی و با تلف کردن صدوبیست هزار تن نتوانسته است به پایان رساند داریوش ۹۲ سال پس از او به این آسانی انجام داده است.

پیش از این گذشت که هرودوت وصف دقیقی از این نهر کرده است که بی‌گمان تا زمان وی دایر بوده و تقریباً تا صد سال پس از ساختمان این نهر کشتی‌های ملل مختلف جهان که از دریای روم به دریاهای جنوب می‌رفته‌اند از این ترعه یا نهر می‌گذشته و وارد دریای سرخ می‌شده‌اند و این خود اهمیت این کار شگرف و بزرگ را در ۲۴۷۲ سال پیش از این می‌رساند.

مآخذ

1. ***Histoires d'HÅrodote***. traduction de Pierre Saliat, Paris, 1864.
2. A.W.Ahl, ***Outline of Persian History Based on The*** Cuneiform Inscriptions, London: 1923.
3. Clermont Ganneau, ***Origine Perse des Monuments AramÅens d'Egypte***, Paris, s.d.
4. E.Hertzfeld, ***Altpersische Inschriften***, Berlin: 1938.
5. De RoziÉre, ***Notice sur les Ruines d'un Monument PersÅpolitain dÅcouvert dans*** l'isthme de Suez, Paris, s.d.
6. H.H. Schaeder, ***Ueber Einige Altpersische Inschriften***, (Sitzungsber. d. press Akad. D. Wiss, 1935, p.489).
7. H.Tolman, ***Ancient Persian Lexicon and the Texts of the Achaemenian Inscriptions***, London: 1908.
8. Sukumar Sen, ***Old Persian Inscriptions***, Calcutta: 1941.

۹. پتریولیوس یونگه، ***داریوش یکم پادشاه پارسها***، برگردان و حواشی دکتر د. منشی‌زاده، تهران: ۱۳۳۵.

۱۰. حسن پیرنیا، ***ایران باستان***، جلد اول، تهران: ۱۳۱۱.

روابط ایران و یمن در دوران باستان*

سید محمد محیط طباطبایی

کشور یمن سرزمین کوهستانی نسبتاً مرتفعی است که از حیث آب و هوا و حاصلخیزی بهترین قسمت جزیره‌العرب برای زندگانی انسان محسوب می‌شود. چون استعداد طبیعی محل با زندگانی آسوده انسانی و پیشرفت تمدن مناسب بوده از روزگاری بسیار قدیم در آنجا کشورهای قتبان و حضرموت و سبا و ذوریدان و یمنت به وجود آمده بود که هر یک از آنها در تاریخ تمدن و سیاست آن سرزمین دوره مخصوص به خود داشته است.

آثار مکتوبی که از کاوش در آثار باستانی یمن تاکنون به دست آمده و خوانده شده است دوره تاریخی یمن را تا هفت قرن پیش از میلاد پیش می‌برد و نشان می‌دهد که این کشور از ترکیب قسمت‌های مستقل قدیم‌تری متدرجاً تشکیل یافته است و در دوره فرمانروایی ایرانیان نام یمن (یمنت) را که مربوط به جزئی از آن کشور بوده همچون اسم عمومی پذیرفته‌اند. گمان نمی‌رود میان یمن با ایران تا آغاز تاریخ میلادی روابطی آغاز شده باشد. بلکه به قرینه می‌توان مبدأ این روابط را مربوط به روزگاری دانست که

---

* دورهٔ دوم، ش ۸، آذر ۱۳۳۷.

پیشتازان سپاه ایران در تعقیب سیاه‌پوستان سواحل شرقی عربستان از عمان گذشته و به سرزمین مهره در خاور حضرموت رسیده باشند. از زمان پیشروی اشکانیان به سوی جنوب خلیج فارس و عمان نشانی از برخورد ایران و یمن در دست نیست ولی در دوره ساسانیان بوده که میدان وسیع رقابت ایران و روم در داخل عربستان تا کوهستان حجاز و یمن و خلیج عدن امتداد یافته است.

فرزندزادگان لشکریان اعزامی ایران که در آغاز دعوت رسول‌اکرم[ص] از ملوک و امرای آن عصر دین اسلام را پذیرفته بودند و به زبان عربی سخت می‌راندند در اصطلاح اعراب به ابناء یعنی پسران (که باید مخفف ابناء الاحرار یعنی پسران آزادگان باشد) معروف شده بودند و نام آنان در حوادث مربوط به فتوح اسلامی و دوره‌های بعد از آن وارد بوده است.

در قرن دوم هجری که اندیشه جمع روایات تاریخی و انساب رجال و قبایل مورد توجه مردم قرار گرفته بود کسانی به جمع‌آوری و تنظیم روایات و قصص تاریخ باستانی یمن پرداختند [و] غالب حوادث و شخصیتهای تاریخی در آن عصر صورت داستانی به خود گرفت، از جمله درباره سوابق ارتباط با ایران روایاتی ضبط شده است که با شواهد و قرائن تاریخی هماهنگی ندارد، ولی اهمیت موضوع را از نظر یمانیها و ایرانی‌ها نشان می‌دهد.

از میان صدها کتیبه و سند تاریخی که درون خرابه‌های باستانی آن سرزمین به دست محققین افتاده و از روی مطالب مندرج در آنها توانسته‌اند تاریخ حقیقی یمن را تا هفت قرن پیش از میلاد مدون سازند هنوز مقدم بر کتیبه طولانی ابرهه، فرمانروای حبشی یمن سندی دیده نشده است که به کمک آن بتوان چیزی درباره آغاز روابط میان ایران و روم استنباط کرد. اما داستانهای قدیمی دو کشور راجع به ارتباط ایران و یمن موضوعات جالبی را ثبت نموده است که می‌تواند آغاز روابط را تا چند صدسال پیش از آن هم بالا ببرد.

قدیم‌ترین سند تاریخی که از وجود روابط سیاسی میان ایران و یمن حکایت می‌کند کتیبه‌ای می‌باشد که به یادگار ترمیم سد مارب از طرف ابرهه سردار یا شهریار حبشی یمن در سال ۵۴۲ و ۵۴۳ میلادی نوشته شده است. در آن کتیبه که ابرهه خود را نایب پادشاه جعز و شهریار یمن و مضافات می‌خواند از شورش طوایف یمن و شکست سد مارب و اقداماتی که برای فرونشاندن طغیان و ترمیم سد به عمل آورده سخن می‌گوید و آنگاه به آمدن فرستادگان نجاشی و روم و ایران و منذر (پادشاه حیره) و حارث بن جبله (امیر غسانی) و قبایل عرب به نزد خود اشاره می‌کند.

اما در داستانهای باستانی محلی یمن که اساس روایات نویسندگان دوره اسلامی را درباره تاریخ قدیم یمن تشکیل می‌دهد، آغاز ارتباط میان ایران و یمن به روزگاری قدیم‌تر از این تاریخ منتقل می‌شود.

داستان‌گویان گفته‌اند «تبع» پادشاه یمن که نام او و قوم او در قرآن مجید نیز یاد شده است به شمال و مشرق سرزمین عرب تا کوههای قفقاز و بلاد تبت و کشورهای چین و هند مسافرت کرد و ضمن تاخت و تازها به فتح آن ممالک و تحمیل باج و خراج بر مردم آنها موفق شد. تبع در بازگشت از این سفر دور و دراز جنگی چون به حدود غربی ایران رسید. بیمار شد و جان سپرد و پسرش شمر (بر وزن عرب) که با او همراه بود نعش پدر را در سرزمین غربت (نهاوند و دینور) به خاک سپرد و بنایی بس باشکوه بر تربت پدر بساخت و خود به جای پدر به پادشاهی بنشست. این حادثه که در روایات داستانی به هزار سال پیش از میلاد بر می‌گردد به فرض امکان تطبیق با حقیقت قدیم‌ترین یادگار داستانی است که از آغاز روابط در میان ایران و یمن به جا مانده است.

محققین اروپایی که در تاریخ یمن و تطبیق اسناد نویافته با روایات داستانی و اطلاعات نویسندگان قدیم یونان و روم سعی وافی به کار برده‌اند نام این تبع داستانی را

که در اسناد عربی به ناشر النعم یا یاسر انعم معروف است با اسم یاسر یهنعم تاریخی تطبیق کرده‌اند که در برخی از اسناد کتیبه‌ای مربوط به قرن سوم بعد از میلاد باقی مانده است. اتفاقاً نام پسر او هم که در آن متون وارد است شمر یهرعش است که با نام شمر یرغش، پسر ناشرالنعم مذکور تطبیق پیدا می‌کند.

قصه‌پردازان باستانی یمن در دوره اسلام برای این شمر (یهرعش) داستانهای جالبی نقل کرده‌اند و او را برترین و خردمندترین پادشاهان عرب شناخته‌اند و گفته‌اند تبعی که در قرآن مجید ذکر شده همین شمر یهرعش می‌باشد که معاصر قباد (پسر شهریار؟) پادشاه ایران بوده است. داستان‌های باستانی می‌گوید که شمر چون بر جای پدر به پادشاهی نشست و نفوذ خود را در جنوب عربستان برقرار ساخت، شنید که سغدیان (؟) و کردان نهاوند و دینور گور پدرش ناشرالنعم را ویران کرده و مرمرها و آبگینه و سنگهای قیمتی آن را از میان برده‌اند. او برای انتقام‌جویی سوگند یاد نمود که گور پدر را با کاسه سر مردان دوباره بسازد و با سپاهی انبوه به ارمنستان تاخت و پس از جنگهای سخت مردم آنجا را بکشت و خون بسیار ریخت و به سوی مشرق رو نمود.

در جنگ با قباد گروهی از ایرانیان را بکشت وگور پدر را چنان که می‌خواست به پا کرد و آنگاه شهرهایی را که در دینور و سنجارمیان نهاوند و دینور بود ویران کرد و تا اقصی نقاط مشرق پیش رفت و همه را بگشود و به باد ویرانی و قتل و غارت داد. چنان که ایرانیان به شهری که او کاملا ویران کرده بود به فارسی شمرکند گفتند که صورت معرب آن سمرقند است. او از طرف خود بلاش بن قباد را فرمانروای ایران ساخت و خراج این کشور را هزار زره معین کرد که هر ساله به او تسلیم کنند. از گزاف‌گوئیها که در باب کارها و یادگارها و عمر این پادشاه داستانی در آثار عربی به تفصیل ذکر شده چشم می‌پوشیم و همین قدر به جنبه دوری آنها از حقیقت اشاره می‌کنیم که مردم

تبت را از بازماندگان سپاه شمر شمرده‌اند و هر جا مکان معتبری با لفظ شمر یا شمیر یا سمر آغاز می‌شده به نام او بسته‌اند.

این است آن چیزی که در روایات قدیمی مردم یمن از ارتباط میان یمن و ایران یاد شده و به کلی جنبه داستان‌سرائی آن بر تصویر حقیقت تاریخی پرده افکنده است.

در داستانهای باستانی ایران نظیر همین افسانه به صورت مقلوب یاد شده و آن غلبه ایران بر یمن در زمان کیانیان است.

داستان کیکاووس و پادشاه هاماوران (حمیر یا حمیرم) و ازدواج سودابه و فتنه و فسادی که این دخترها ماورانی در دربار کیانی برپا کرد تا به مهاجرت و کشتن سیاوش منتهی شد یکی از قسمتهای دلاویز کاخ بلند ادب فارسی، یعنی شاهنامه فردوسی را تشکیل می‌دهد که کهنه‌ترین خاطره ارتباط ایران و یمن را از گزند حوادث روزگار و آسیب فراموشی نگهداشته است. این دو قسم داستانی که از غلبه یمن بر ایران یا پیروزی ایرانیها بر یمن در قدیم‌ترین ادوار تاریخی دو کشور ضمن روایات بومی هر دو کشور نقل شده است ـ صرف‌نظر از جنبه داستانی و وجود اشکالات تاریخی ـ نشانه بارزی است از تذکر روابط پیش از دوره انوشیروان در خاطره مردم دو کشور که هر کدام این خاطره دور و مبهم را به صورتی موافق آرزو و تمایلات ملی خود تعبیر و نقل کرده‌اند.

مطابقت روایات تاریخی قدیم که در آثار کلاسیک یونان و روم ضبط شده با مطالب کتیبه‌های نو یافته جنوب عربستان و برخی اشارات و نکاتی که در آثار مدون اسلامی و داستانهای حبشی و کار نامه‌های کلیسای نسطوری و اسکندریه دیده می‌شود می‌تواند پژوهنده را به ریشه مجهول این روابط تا درجه‌ای رهبری کند.

به طور بسیار مجمل می‌توان گفت ایرانیان از دوره اشکانی به بعد همواره از سواحل شرقی و شمالی خلیج فارس خود را به کناره‌های جنوبی و غربی آن خلیج

رسانیده‌اند. آن دسته از نژاد حامی راکه در محل حبشت از مشرق عربستان جایگزین بودند از بوم و بر اصلی خود به جزایر دریای هند و از آنجا به سواحل افریقا منتقل ساختند و در ناحیه بحرین و عمان و جزایر خوریان موریان و سقوطری خود جای بومی‌ها را گرفتند.

در آن زمان محتمل است امرا و ملوک ناحیه حضرموت و سبا و یمن این شکستگی و عقب‌نشینی حبشی‌ها را در مشرق کشور خویش غنیمت شمرده از طرف جنوب شرقی هم بر آنها فشار آورده باشند و این خود باعث شده باشد که انتقال آنها از عربستان به افریقا چنان سریع و کامل انجام پذیرد که هنوز هم از روی روایات و داستانهای حبشی نمی‌توان به تعیین محل اصلی و دقیق حبشت در خاور عربستان پی برد. از همکاری ایرانیها و یمنی‌ها در باب اخراج حبشی‌ها از حوزه دریای عمان هیچ گونه سندی در آثار شرق و غرب به دست نیامده است، اما این نکته با تطبیق تاریخ و زمان مربوط به حوادث به خوبی استنباط می‌شود که پیشروی ایرانیها پیش از آغاز تاریخ میلادی شروع شده ولی فعالیت یمنی‌ها معلوم نیست که از قرن سوم میلادی زودتر آغاز شده باشد. کدورت و کشمکش تاریخی طولانی که میان حبشی‌ها و یمنی‌ها وجود داشته است می‌تواند این احتمال را نیرو بخشد که هنگام عقب‌نشینی و مهاجرت حبشی‌ها از وطن اصلی خود در طرف جنوب غربی با یمنی‌ها برخورد شدیدی داشته‌اند و باز احتمال می‌رود که در میان سرداران اشکانی و امرای جنوب عربستان در موضوع اخراج حبشی‌ها یک وحدت عمل و تشریک مساعی نظامی وجود داشته است. کوششی که حبشی‌ها بعداً در قرن چهارم و ششم میلادی برای تصرف یمن مبذول می‌داشته‌اند شاید زاده همین روح ستیزه باستانی باشد که از هنگام مهاجرت از آسیا به افریقا در دل حبشیان باقی مانده بود و عاقبت توانستند در آغاز قرن چهارم میلادی یمن را تصرف

کنند. نخستین اخراج متجاوزین حبشی از یمن که در اواخر قرن چهارم میلادی انجام گرفته است درست معلوم نیست نتیجه قیام و مجاهدت تنهای مردم یمن بوده است یا آنکه حکام ایرانی سواحل عمان و مهره و جزایر دریای هند هم در این عملیات به یمنی‌ها کمک می‌کرده‌اند.

عطف توجه یمنی‌ها به دربار ساسانی در موقع تجاوز دوم حبشی‌ها به یمن خود قرینه‌ای به شمار می‌آید که استمداد یمنی‌ها از ایران برای اخراج حبشیان امری مسبوق به سابقه تاریخی بوده است. به هر صورت چون سند مثبتی که این احتمال را تصدیق کند در دست نیست ناگزیر استنباط خود را در باب آغاز روابط سیاسی ایران و یمن قدری عقب می‌بریم و آن را به اوایل قرن ششم مربوط می‌سازیم. از آنجا که در اسناد مثبت تاریخی هنوز قرینه‌ای برتاخت و تاز اعراب پیش از اسلام به درون فلات ایران دیده نشده باید این حوادث داستانی را مربوط به کشمکش و زد و خورد میان یمنی‌ها و ایرانی‌ها بر سر تملک نقاطی دانست که مردم حبشت از آنجا به افریقا کوچیده بودند.

تصریح به سفرهای جنگی تبع ناشرالنعم و تبع اکبر به سوی مشرق باز قرینه‌ای به دست می‌دهد که نخستین حوزه کشمکش میان دو کشور در خاور یمن و سواحل شرقی عربستان یعنی سرزمین مهره بوده است که در میان حضرموت و عمان قرار گرفته است. عجب در این است که محققین غربی هم برای تطبیق موطن اصلی حبشیان در عربستان و تعیین مکان حبشت به همین جزء از سواحل نظر دارند. محتمل است که تجاوز حبشی‌ها به یمن و استیلا بر کلیه ولایات آنجا به منزله تمهید زمینه برای تجدید استیلا بر سواحل حبشت و عمان بوده باشد و بعید نیست که پس از پیشرفت در حدود شرقی یمن با دفاع بسیار سخت جلوداران ساخلو ایرانی عمان مواجه شده باشند. اسنادی که در اکسوم (حبشه) به دست آمده عنوان نجاشی را پادشاه اکسوم

و حمیر و ذوریدان و حبشه و سبا و صلح و تهامه و بجه و کسو نوشته و لقب شاه شاهان را بر نام پادشاه حبشه می‌افزاید، ولی باید دانست که از این حبشه به قرائن همین سرزمین حبشه تازه منظور بوده و ربطی به حبشت باستانی ندارد بلکه آن حبشه در دست ایرانی‌ها باقی بوده است.

[در] اثنای تصرف و اخراج حبشی‌ها از یمن و بازگشت حکومت بومی تحول جدیدی در این منطقه از سواحل دریای سرخ باستانی رخ داد و آن انتشار کیش عیسوی به جای مذاهب قدیم عرب و حبشه و پدیدآمدن رقابت دینی مابین یهودیان و عیسویان مقیم یمن و حبشه می‌باشد.

دولت ساسانی در این جزء از زمان دو سیاست مختلف مذهبی در پیش داشت. یکی کوشش برای ترویج و تعمیم آئین زردشتی و ریشه کندن کیشها و روشهای اجتماعی دیگر در داخل کشور و طرفداری از یهود در برابر عیسویان و حمایت از عیسویان نسطوری در مقابل کلیسای روم در خارج ایران بود. کشور یمن درست عرصه تجلی و تحول این سیاست دوجانبی ایران قرار گرفت.

از یک طرف مبشرین عیسوی نسطوری از راه بحرین و عمان و یمامه و حجاز به سواحل مهره و حضرموت و عدن و جزیره سقوطری درآمده مردم را به کلیسایی دعوت می‌کردند که در ظل حمایت شاهنشاهی ایران از استقلال عقیده بهره کامل داشت و با مبلغین کلیسای حبشه و روم که از راه دریای سرخ به آنجا رسیده بودند و مردم را به دین ترسایی می‌خواندند سخت رقابت و کشمکش می‌ورزیدند از طرف دیگر یهودیان یمن را که غالباً از اصل عرب ولی به دست مبلغین یهودی پیرو کیش موسی شده بودند و نفوذ کلمه آنها در آنجا به درجه‌ای رسیده بود که برخی از امرا و سلاطین یمن را نیز پیرو و مروج کیش خود کرده بودند، بر ضد عیسویان تقویت و تأیید می‌کردند. یهودیان

سواحل بحرین و عمان که غالباً به تجارت می‌پرداختند شاید نزدیک‌ترین واسطه و رابطه اجرای این سیاست دینی دربار ایران در یمن بوده باشند.

تا آنکه عاقبت قتل عام عیسویان در نجران پیش آمد که در قرآن کریم از آن به واقعه اخدود یاد شده است.

سختگیری یمنی‌ها نسبت به عیسویان آتش خشم قیصر روم و نجاشی حبشه را سخت برافروخت و همین که عیسویان یمن شکوه به دربار قیصر روم بردند، به توصیه قیصر، سردار حبشی «ارياط» به فرماندهی سپاه حبش با کمک نیروی دریایی روم که از سواحل مصر فرستاده بودند در ساحل یمن پیاده شد و یمن را تصرف کرد و ذونواس پادشاه یهودی کیش یمن را که دشمن مسیحیان کشور خود بود از میان برداشت و عیسویان یمن را از حضیض ذلت به اوج عزت رسانید، تا آنکه ابرهه که یکی از سرداران زیردست ارياط بود ارياط را کشت و خود را به جای او شهریار یمن و نایب نجاشی معرفی کرد.

داستان ابرهه و لشکرکشی او به مکه برای ویرانی کعبه ابراهیم (خانه خدا) که به چشم ابرهه رقیب کعبه نجران و قلیس صنعا می‌آمده و به کار بردن فیل برای ویرانی و نزول غذاب آبله یا طیر ابابیل بر حبشیان در قرآن کریم وارد و سوره الفیل درشان این واقعه نازل شده است.

سیاست دولت ایران در این موقع که ابرهه ذونواس پادشاه یهودیان را از میان برداشته بود در یمن متوجه به جانبداری از عیسویان نسطوری گشت و سفیری از مداین به صنعا پایتخت تازه یمن فرستاده شد که در کتیبه معروف ابرهه ذکری از آن رفته است. ابرهه در کتیبه خود فرستادگان نجاشی و قیصر روم را بر فرستادگان پادشاه ایران مقدم یاد می‌کند و عنوان آن دو سفیر را سفیر مودت می‌خواند، زیرا هر دو عیسوی و از طرف پادشاه عیسوی بدانجا آمده بودند ولی عنوان سفیر ایران را « تنبلت ملک فرس»

یعنی سفارت پادشاه ایران می‌خواند زیرا این سفارت پیرو کیش دیگری بوده است. این سفارت ایران پیش ابرهه برخلاف آنچه مضمون کتیبه می‌خواهد بفهماند رسول تبریک و تحفه و مجامله نبوده است بلکه وضع تازه یمن که مدتی بود میدان کشمکش سیاست ایران و روم در جنوب جزیرةالعرب قرار گرفته بود چنین اقتضا می‌کرد که اوضاع آن سرزمین از نظر مراقبت دولت ایران دور نیفتد.

پروکوپیوس در تاریخ خود می‌نویسد که یوستی نیانوس (ژوستی نین) امپراتور روم می‌خواست یک پیمان دفاعی یا هجوم مشترک با حبشه و یمن بر ضد ایران منعقد سازد و سفیری جولیانوس نام پیش پادشاهان حبش و حمیر فرستاد تا با استفاده از وحدت عقیده دینی آنها را به همکاری با روم بر ضد ایران برانگیزد و شاید فرستاده ایران به دربار ابرهه برای تحقیق کشف این نیت بوده است و یا آنکه تأمین مصالح مبلغین نسطوری که تبعه ایران بودند در چنین موقعی اقتضای برقراری ارتباط سیاسی می‌کرده است. وجود فرستادگان امرای عرب حیره و غسان در این موقع که یکی مطیع ایران و دیگری دست نشانده روم بود باز قرینه می‌شود که این اشاره در کتیبه ابرهه به سفرای حبشه و روم و ایران و مناذره و غساسنه با سفارتی که پروکوپ بدان اشاره می‌کند بی‌ارتباط نبوده است. سفارتی که از طرف ایران به یمن پیش ابرهه فرستاده شده بود معلوم نیست در کار خود کامیابی پیدا کرده باشد. زیرا نفوذ مذهبی عیسویان روم بی‌شک حبشی‌ها و هم‌کیشان یمنی آنان را به جانبداری از سیاست روم بر می‌انگیخت.

یوستی نیانوس، امپراتور روم که جولیانوس را پیش نجاشی حبشه و پادشاه یمن فرستاده بود تا با ایرانیان قطع رابطه تجارتی کنند و به ایران اعلان جنگ بدهند، قضیه جنگ با ایران را یک امر مربوط به همه پیروان کیش عیسی می‌دانست و یاری آنها را با همکیشان رومی خود در کشمکش با ایران امری واجب می‌شمرد. قیصر از پادشاه یمن

خواسته بود که کایسوس نامی را (که باید همان قیس عربی باشد) بـه پادشـاهی قبیلـه معد برگزینند و سپاهی انبوه ترتیب دهد تا به یاری آن قبیله به جنگ بـا ایـران بپـردازد. این درخواست قیصر از پادشاه حبشه و یمن بـرای آغـاز جنـگ بـا ایـران چنـان کـه در مأخذهای رومی وارد است تکرار شد و عاقبت گویا آنها ناگزیر از قبول شدند و به جنـگ با ایرانیان پرداختند ولی بهره نبرده برگـشتند. متأسـفانه سـندی در دسـت نیـست کـه بدانیم این جنگ در سواحل حضرموت و مهره و جنـوب عمـان رخ داده یـا در صـحرای یمامه و یا در دریای ساحل یمن بوده است یا آنکه حمله بـه مکـه مکرمـه را چنـان کـه برخی پنداشته‌اند همان جنگ ابرهه با ایران بدانیم.

قضا را اتفاقات بعدی با مصالح ایران سازگار درآمـد و یکـی از امـرای یمـن کـه در جبهه مخالف ابرهه قرار داشت به نام سیف بن ذی یزن درصـدد برآمـد بـه کمـک یـک دولت خارجی حبشی‌ها را از یمن براند. مورخین اسلامی نوشته‌اند سیف نخست بـه روم رفت تا از قیصر یاری بخواهد ولی قیصر به پاس هم‌کیشی با غاصبین حبشی درخواسـت او را نپذیرفت.

این روایت معلوم نیست تا چه درجه صحت داشته باشد زیرا درخواست از یک کـشور عیسوی متعصب بر ضد یک متجاوز عیسوی که در حقیقت دستاویز روم برای جلـوگیری از پیشرفت مصالح رقیب روم یعنی ایران بود امری بعید از قبول عقل به نظر می‌رسد.

به هر صورت سیف بن ذی یزن چـون از همـه جـا نومیـد شـد بـه دربـار خـسرو انوشیروان پناه آورد و از او یاری خواست و خویشاوندی با شاهنشاه ایران را ذریعه قبـول این خواهش قرار داد. انوشیروان از او پرسید که با وی چه قرابتـی دارد؟ سـیف بـن ذی یزن پاسخ داد: ای شهریار بزرگ! این پوست سفید مـن مـرا بـه شاهنـشاه نزدیـک‌تـر از دیگران معرفی می‌کند، شاه به او نوید یاری داد ولی جنگ بـا روم مجـال ایـن کمـک را

نداد تا آنکه سیف بن ذی یزن به روایتی در مداین یا حیره مرد و پسرش معد یکرب به دربار شاه آمد و فریاد برآورد و گفت پیش شاه مرده ریگی دارم و چون بار حضور یافت گفت «من پسر آن شیخ یمانی هستم که شاه به او وعده یاری داده است.»

انوشیروان دستور داد هشتصد تن از زندانیان پایتخت را به سرداری وهرز دیلمی با هشت کشتی به یاری او بفرستند.

دو کشتی از آنها در اثر طوفان با دویست نفر سرنشین غرق شد و شش کشتی دیگر با ششصد جنگجوی بازمانده و سردار سالخورده دیلمی در ساحل حضرموت پیاده شدند.

و هرز دستور داد کشتی‌ها را بسوزانند تا کسی دیگر امید بازگشت به ایران نداشته باشد. در این وقت مسروق پسر ابرهه که به جای پدر به پادشاهی نشسته بود با سپاهی انبوه به جلوگیری از وهرز برخاست. چون دو لشکر روبه رو شدند، مسروق، کمی عده ایرانیان را به چشم حقارت نگریست و برای نشان دادن این کوچک‌بینی از سواری فیل و شتر و اسب چشم پوشیده و برخری یا استری سوار شد.

وهرز که سرداری دوراندیش و مدبر بود گفت «این خرسواری گواه آن است که دوره او به پایان رسیده است» و بدین تلقین دل سپاهیان معدود خود را قوی ساخت. در این جنگ تیراندازان ایرانی به نیروی تیر و کمان بر حبشیان چیره شدند و نخستین تیر که از کمان وهرز رها شد بر پیشانی مسروق فرود آمد و او را بکشت و پشت سپاه او را بشکست وهرز پس از پیروزی به صنعا درآمد و سیاه‌پوستان حبشی را از سرزمین یمن براند و معدیکرب را به پادشاهی بنشاند و عده‌ای از همراهان خود را برای محافظت او بگذاشت و خود به مداین باز آمد.

ایرانیانی که برای نگهبانی تاج و تخت پادشاه یمن در آن کشور ماندند بنا بر شرایطی که از پیش میان انوشیروان و معدیکرب پذیرفته شده بود اجازه زناشویی با

مردم یمن را داشتند و در آنجا برای خود زن و زندگی ترتیب دادند. معدیکرب که به یاری شهریار ایران پادشاه یمن شد از سیاهان حبش بندگانی گرفت که نیزه به دست پیشاپیش مرکب او پیاده می‌رفتند این نیزه‌داران روزی موقع را غنیمت شمرده او را از نیزه گذرانیدند و بدین طریق معدیکرب پس از عمری ناکامی و سرگردانی و بعد از چهار سال پادشاهی کشته شد.

فرمانده پادگان ایرانی در صنعا زمام امور را به دست گرفت و حبشیها را به انتقام خون معدیکرب از میان برداشت و کیفیت واقعه را به مداین نوشت انوشیروان فرمود تا وهرز به سرداری چهار هزار سوار از راه خشکی بار دیگر به سوی یمن برود و وضع آشفته آنجا را به سامان آورد و دیگر نشانی از سیاه‌پوستان در آنجا نگذارد. وهرز از راه بحرین ساحلی و یمامه که زیر نظر مرزبانان ایرانی بود به شمال شرقی یمن رسید و به صنعا درآمد و سیاهان را به کلی از آن سرزمین براند و پادشاهی کشور را به نام شاهنشاه ایران در دست گرفت.

وهرز در آنجا بماند و همه ساله خراج یمن را از راه بادیه به مداین می‌فرستاد تا آنکه او بمرد و به دستور شاهنشاه ایران پسرش نوشجان به جای پدر مرزبان یمن گشت و بعد از او بنیجان پسر نوشجان مرزبانی و پادشاهی یمن را یافت. طول مدت توقف ایرانیان در یمن و زن گرفتن از یمنی‌ها فرزندان و فرزندزادگان آنان را طوری تحت تأثیر اوضاع و احوال محیط یمن درآورد که خسر خسرو پسر بنیجان چون جانشین پدر شد دیگر به زبان نیاکان خود نمی‌توانست سخن بگوید از این رو او را از مرزبانی یمن برداشتند و باذان پسر ساسان را که از خاندان سلطنت بود به پادشاهی یمن فرستادند. این مرزبانان ایرانی که پادشاهی یمن را به نام شاهنشاه ایران در دست داشتند خراج یمن را همه ساله از زر و سیم و عطریات و کالاهای دیگر به مداین می‌فرستادند. کاروانهایی که حامل خراج یمن

بود گاهی از راه حجاز و گاهی از راه بحرین ساحلی می‌گذشتند. رؤسای قبایل عرب که در سر راه بودند مسئول نگهبانی کاروان شناخته می‌شدند و هر وقت اتفاق ناگواری روی می‌داد و کاروان زده می‌شد قبیله مسئول راه به جنگ با دسته رهزن می‌پرداخت. چنان که وقتی بنی‌کنانه در راه حجاز کاروان خراج را زدند قبیله قیس مسئول حفاظت کاروان با آن طایفه به جنگ برخاست و یکی از جنگ‌های معروف عرب پیش از اسلام حرب الفجار است که میان بنی‌کنانه و قیس رو داده [است].

از سال چهل و سوم سلطنت انوشیروان تا پایان پادشاهی خسرو پرویز حکومت یمن در دست مرزبانان ایرانی بود که به دستیاری اولاد و احفاد چهار هزار تن از اساوره و ششصد نفر زندانی ایرانی آنجا را اداره می‌کردند.

در سال ششم هجری که رسول اکرم (ص) فرستادگانی به کشورهای همسایه حجاز برای دعوت به دین اسلام فرستاد، باذان مرزبان ایرانی یمن قبول دعوت کرده و اسلام آورد و به موافقت او کلیه ایرانی‌زادگان یمن که شاید عده آنها در این مدت پنجاه و چند سال بیش از دو برابر شده بود اسلام آوردند.

تصور می‌رود اصطلاح ابناء برای ایرانی‌زادگان یمن عمومیت نداشته است زیرا ابناء چنان که گفته شد مخفف ابناء الاحرار یعنی فرزندان آزادگان می‌باشد و آزادگان یمن شامل آن چهار هزار تن می‌شد که از اسواران در سفر دوم با وهرز به یمن رفته‌اند و این اصطلاح ابناء باید در مقابل اولاد و احفاد آن ششصد تن محکوم به زندان ابد باشد که در جنگ اول با وهرز همراه بودند.